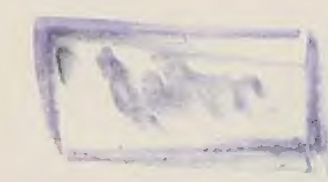



یادگار البرهان ولد حسن

هذا كتاب مستطاب سرّ الاسرار فی مصیبة ابی الائمة الاطهار علیه سلام الله الملك الغفار العزیز القهار

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی تقدّس عن مطارح الافکار جلالته وجلّ عن مطامح الهمم عزّته نحمده علی ما انعم علینا من الارشاد الی الدین القویم والتوفیق فی التمسك علی صراط المستقیم وجعل التمسك به سببا للنجاة من طبقات الجحیم والترقی الی الدرجات فی جنات النعیم والصلوة والسلم علی باعث الایجاد وانیسنا فی یوم التناد سیدنا المسدد ومولانا الامجد ابی القاسم محمد واله الطیبین الطاهرین الامجاد **اما بعد** لما کان من افضل الطاعات واقوی الاسباب لدرك الشامخ من المقامات هو البکاء علی قتیل العبرات واسیر الکربات سیدنا المظلوم والامام المحروم مولانا ومولی الکونین ابی عبد الله الحسین علیه سلام الملك الدائم لمن کان متدینا بدین الاسلام نشر المصائب الواردة علی ذلك الامام عند التمکن فی الانتشار لفظا کان او کتبا خصوصا علی العلماء الابرار الحملة لعلوم الائمة الاطهار وبناء علی هذا تصدی لذلك العلم العلام مقتدی الانام مروج شریعة سید الانام فخر العلماء الاعلام الجامع لکمالات المعقول والمنقول والحاوی لمبانی الفروع والاصول استاد الفقهاء الکملاء حجة الاسلام والمسلمین المؤید من عند الله الکریم مرحوم المبرور **الحاج شیخ عبد الرحیم** عطر الله مرقده فنزر حمه الله کتبه کتابا فی المصائب الواردة علی سیدی ومولای ابی عبد الله الحسین علیه السلام ورتبه علی مقدمات ومطالب وخاتمة وان لم یکتب تمام المصائب الواردة الا انه ولعمری صار کتابا یصح ان یقال له انه مثله الاوائل وحقیق ان یفتخر به الاواخر والحق به جزوا فی المصائب التی لم یتعرض لها المؤلف من الحقیر الفانی ابن المؤلف محمد هادی الکرمانشاهی وسمیت الکتاب المستطاب **بسر الاسرار** فی مصیبة ابی الائمة الاطهار وحسبی الله ونعم الوکیل **المقدمة الاولی** در اشاره بسر الاسرار بر دانشکان شرف صاحب حق وحقیقت طالبان معرفت واهل بصیرت مخفی ومستور نماناد که نظر

بعنایة مطلق وجوادیت علی الاطلاق حق سبحانه وتعالی عقل حاکم است بر اینکه خلق فرماید مخلوقی را قابلیت واستعداد بالنسبه باستفاضه جمیع فیوضات ممکنه ومتصوره از مبدأ فیض لا بد چنین مخلوقی در اقصی مرتبه امکان خواهد بود که ما فوق آن در ممکنات متصور نیست ملك جمیع افراد ممکنات بجهة این وجود شریف خواهد بود واین حکم عقلی مطابق وموافق است با مجموع آیات قرانیه وارده در وسعت رحمت وکرم وفضل بی انتهای حقتعالی وبا اخبار وآثار وارده از وسایط فیض واهل عصمت وطهارت که وجود وروح العالمین لهم الفداء لعباد ملاحظه مجموع من حیث المجموع چنانچه پوشیده نخواهد بود بر متتبعین متدبرین در کلمات این فقیر است که همین اشاره اجمالیه از برای التفات وقبول بعد از تنبیه اهل معرفت را کافی باشد واحتیاج بذکر اخبار بجهة اثبات وتوضیح تیمنا وتبرکا ودلالة لمن لعلی سعة الباع فی الاخبار مستفیض بذکر شمه میکردند در فصل ثانی اینکه سبب روشنی چشم برادران ایمانی وزیادتی یقین ایشان گردد **فصل اول** در اشاره بابتلا از این قولو بیره منقولست روایت از حضرت صادق علیه السلام که چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله بمعراج تشریف بردند حقتعالی با وحی کرد که یکرمن امتحان میکنم بسه چیز تا نظر کنم که صبر تو چگونه است آنجناب عرض نمود پروردگارا تسلیم میکنم امر ترا ولا حول ولا قوة الا بالله کدام است آنها فرمود حقتعالی فرمود اول اینکه خود وعیال واهل خود را گرسنگی بدهی وفقرا ومحتاجین امت را بر خود وایشان مقدم بداری عرض نمود قبول کردم یا رب راضی شدم وتسلیم نمودم واز تو توفیق بر صبر میطلبم دویم اینکه صبر نمائی بر تکذیب امت وترس وبیم شدید از ایشان واینکه جان خود را در راه رضای من بذل کنی وبا کفار جهاد کنی بجان ومال خود وصبر نمائی بر آنچه از ایشان بتو میرسد از آزار واذیت از اهل نفاق وبر المها وجراحتها که در جنگ بتو میرسد عرض کرد پروردگارا قبول کردم وراضی شدم وانقیاد نمودم واز تو میطلبم توفیق وصبر را سیم آنها اینست که با اهل بیت تو خواهد رسید بعد از تو از کشته شدن تا برادر تو علی بن ابی طالب علیه السلام پس خواهد یافت از امت تو دشنام وعنف ودرشتی وسرزنش ومحروم خواهند کرد او را از حق خود وغصب خواهند کرد واو ستم بر او خواهند کرد ودر آخر کار او را شهید خواهند نمود عرض کرد پروردگارا قبول کردم وانقیاد نمودم واز تو توفیق صبر میطلبم واما دختر تو پس مظلوم خواهد شد واو را از میراث تو محروم خواهند نمود وعصب خواهند کرد از او حقیرا که تو از برای او قرار خواهی داد وبر شکم او خواهند زد در وقتیکه بار حمل داشته باشد بی رخصت داخل خانه او خواهند شد وبعد لت وخواری او را فرو خواهند گرفت وکسی منع نخواهد کرد واسقاط خواهند نمود آنچه در شکم دارد از آن ضرب ووفات خواهد کرد در

شکم او باشد بیندازد و از شدت آن ضربت جراحت شهید گردد آنحضرت فرمود انا لله و انا
الیه راجعون قبول کردم پروردگارا و انقیاد نمودم و از تو توفیق صبر طلب مینمایم پس حقتعالی
فرمود و اما برادر دختر تو و پسر خواهد بعمل آمد یکی از ایشان را بمکر و غدر شهید خواهند نمود
و اموال او را بغارت خواهند برد و بطعن خنجر او را مجروح خواهند کرد عرض نمود قبول کردم
انا لله و انا الیه راجعون و انقیاد نمودم و از تو توفیق صبر میطلبم پس حقتعالی فرمود و اما پسر
دیگر او پس امت تو او را بجهاد خواهند طلبید و او را بدترین حال شهید خواهند کرد و فرزندان
و برادران و خویشان او را در نظر او خواهند کشت و حرمت او را ضایع خواهند نمود و حرم او را
بغارت برند و در اینحال استغاثه بمن خواهند جست و من برای او و اهل بیت و یاوران او شهادت
را مقدر کرده ام و کشتن او حجت خواهد بود بر جمیع اهل زمین پس اهل آسمانها و زمینها بر او
گریه خواهند کرد و اندوه جمع و گریه خواهند کرد ملائکه چند که نصرت او بیابند و یاری او
درک نکنند پس از صلب او پسری در آوردم که تو را بان پسر یاری کنم و شبح او الحال در زیر عرش
است پر خواهد کرد زمین را از عدل و داد و رعب او را در دلهای مردم خواهم افکند و انتقام
از منافقان و کافران خواهد کشید که مردم گویند چرا این قدر مردم را بقتل میرساند آنحضرت
فرمود انا لله و انا الیه راجعون پس ندا از جانب حقتعالی رسید که بجانب بالا نظر کن چون نظر
کردم مردی پیدا شد که از همه کس خوشروتر و از جمیع مردان خوشبوتر و از سرایش نور ساطع بود
پس او را نزد یک خود طلبید و آمد بجانب او و با جامهای نور و بر سیمای او هر خیر و سعادت از جبین
او ظاهر بود و نزدیک آمد و ایستاد و دید آنحضرت او را بوسید پس آنحضرت ملائکه بسیاری
دید که بر دور او احاطه کرده اند که بغیر خدا عدد آن ملائکه را کسی نمیدانست پس حضرت رسول
عرض کرد پروردگارا از برای که غضب خواهد کرد و از برای که مهیا کرده این جماعت بسیار
که در دور او احاطه کرده اند و حال آنکه مرا وعده نصرت فرموده و من منتظر یاری تو ام و این جماعت
که حال ایشان را بیان کرده از من و اهل بیت منند و مرا خبر داده بستمهائی که بعد از من با ایشان
خواهد رسید و اگر خواهی سئوالی که مرا ضرور شده هی برای ایشان و حال آنکه انقیاد کردم امر تو را
و قبول کردم امر تو را و راضی شدم و از تو میطلبم توفیق و رضا و یاری بر صبر را پس خطاب رسید
بمن که اما برادر تو پس جزای او نزد من است که جنة الماوی را با او عطا کنم بصبری که بر این مصیبت
میکند و حجت او را بر خلایق خالی میکنم در روز قیامت و حوض کوثر را با او واگذارم که دوستان

شما را از آن آب دهد و منع کند از دشمنهای شما و جهنم را بر او سرد و سلامت نموده تا داخل جهنم شود
و بیرون بیاورد از او هر که را در دل او بقدر سنگینی ذره از محبت شماها باشد و منزلت شما را
را در یک درجه بهشت قرار دهم و اما دو پسر شهید مظلوم را پس در روز قیامت نزد عرش خود
قرار دهم و ایشان را در قیامت منازل و کرامت عطا کنم که در خواطر احدی خطور نکرده باشد بسبب
بلاهائی که بایشان رسد و زیارت کنند کسانی که ایشان را گرامی دارم زیرا که زیارت کنند کسانی که تواند و
زیارت کنند کسانی که نزد من ارجمندند و بر منزله زمستگیر زوار خود را اکرام خواهم داد و هرچه سؤال کنند
عطا فرمایم و ایشان را در قیامت منزلتی دهم که از دیگران کنند هر کس که بر ایشان مطلع شود و اما دختر
تو پس او را در روز قیامت نزد عرش خود باز دارم و ندا کنم که حقتعالی تو را حاکم قرار داده بر
خلق خود پس هر کس که ستم کرده است بر تو یا بر فرزندان تو حکم کن در حق او و بانچه خواهی که من اجابت
میکنم حکم تو را در حق ایشان پس بعرصه محشر در آید و حکم کند در باب ستمکاران خود و ذریت
او که داخل جهنم کنند پس ایشان ندای یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله بر آورند و ظالم که تا
باشد انگشت خود را بدندان گیرد و گوید یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا یا لیتنی لم اتخذ فلانا
خلیلا که مرا از فلان اولی است ظالم بفلان گوید یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین ای کاش بقدر
دوری مشرق از مغرب دوری میبود بین من و تو پس حقتعالی ندا کند ایشان را که این سخنان بشما نفع ندارد
و همه در عذاب شریکید پس ندا رسد باین دو نفر که لعنت خدا بر ستمکاران که منع میکردند
مردم را از راه خدا یعنی از متابعت امیرالمؤمنین ع و ولی خدا و راه خدا را کج میکردند و اعتقاد
بقیامت نداشتند و اول کسی را که از برای او حکم کنند محسن فرزند امیرالمؤمنین خواهد بود
که حکم کنند در باب قاتل او که ثانی باشد حاضر کنند قنفذ را که بامر ظالم تازیانه زده و محسن
را شهید کرده پس تازیانه‌ها آتش بر ایشان بزنند که اگر یکی از آنها بر دریاها واقع شود همه بجوش آید
از مشرق تا مغرب اگر بر کوههای دنیا بگذارند همه خاکستر شوند پس حضرت امیرالمؤمنین ع بزانو در آید
نزد عرش حقتعالی و با ستمکاران خود مخاصمه نماید خصوصا معاویه پس ابوبکر و عمر و معاویه را در چاهی
از چاههای جهنم در اندازند و سر آن چاه را بپوشند و کسی ایشان را نه بیند و ایشان کسی را نه بینند پس
آنکسانی که محبت ایشان را قبول کرده بودند گویند پروردگارا اینها آنهائی که ما را گمراه کردند تا ایشان
را در زیر پای خود گذاریم حقتعالی فرماید چه فائده دارد شما را این سخنان چون شما ظالمین بر خود
بوده اید شما و ایشان در عذاب شریکید پس فریاد و اثبورا و واویلاه بلند کنند و بیایند نزد

حوض کوثر نزد حضرت امیر المؤمنین ع و در نزد او ملائکه محفظه باشند و طلب عفو از آنحضرت کنند
و آنحضرت در جواب فرماید که تشنه برگردید بسوی جهنم که شرابی جز حمیم و غسلین امروز از برای شما
نیست و شفاعت شما و معین شما و نفع بمن نبخشد **بیان** این حدیث شریف را ابن طول ذکر
نموده چون مشتمل است بر نسبتهای از اسرار مبدأ و معاد و از بعض فقرات آن بعض مطالب مهمه
هویدا است از انجمله جناب بلدیکه جمیع مصائب و محن رسالت مآب و امیر المؤمنین و ذریه طاهره ایشان
را وارد بر خود آنجناب قرار داده و زوار هر یک از زوار حضرت رسول ص و زوار خود حق سبحانه و تعالی شمرده
و همچنین حضرت رسالت مآب در هر باب توفیق صبر خود را در بلا خواسته که در حقیقت از جانب خود
و از جانب سایر اهلبیت طلب توفیق فرموده و از انجمله کشف از اتحاد در حقیقت نوریه است که زوار
هر یک از زوار حضرت رسول ص قرار داده چنانچه این مطلب در سایر روایات زیارات معصومین سلام الله
علیهم و در اخبار ابتدای خلقت نوریه حضرت رسالت مآب مکرر آمده مذکور است و از انجمله بیان عظمت
مصیبت حضرت سید الشهدا است در سایر بلیات مذکوره در این حدیث شریف که مسوق از برای بیان
اسباب ابتلا و امتحان فخر کاینات است چنانچه شنیدی در ان اشارات اجمالی به بعض از مصائب حضرتهم
و در باب شهادت خود آنحضرت خداوند تبارک و تعالی بحبیب خود خبر داده که او را بدترین خلق شهید خواهند
کرد چنانچه این مطلب بعد از تأمل در جزئیات مصائب آنجناب روحی له الفدا بخوبی آنحضرت از آفتاب
روشن تر است که از ابتدای خلقت الی آخر الابد چنین مقدمه اتفاق نیفتاده و نخواهد شد و همین مطلب
همین بنا داله است از برای اثبات اینکه مقام اهلبیت عصمت و طهارت در اعلی درجه امکانست برای اینکه ابتلا
و امتحان بقدر شان و مرتبه شخص است و از انجمله فرمودن کشتن آنحضرت بر جمیع اهل زمین و اینمطلب بابی است
که از ان ابواب متفتح میکردد یکی اینکه مقابله اعدا دین با امام مبین در نظر تمام مسلمین از محبین و
معاندین هویدا باشد که مقابله باطل با حق است و هیچکس من السلف الی الخلف اینمعنی را منکر نشده
حتی اینکه بعضی که لعن یزید پلید را جایز نمیدانند حشرهم الله معه بلکه غیر مسلمین اینمقدمه فضیحه را
سرزنش و تعییر از برای امت مرحومه قرار داده اند و دیگر اینکه معجزات ظاهر است از ابدان و رؤس
شریفه در غیر جاها بعد از شهادت چنانچه هر یک در مقام خود مذکور است هر یک دلیل قاطع است بر حقیقت
حقیت طریقه آنجناب که کاشف از حقیقت دین مبین حضرت رسول رب العالمین است و دیگر واضح
و هویدا شد بطلان خلافت خلفای بنی امیه و بنی العباس که در مقام معاندت با این سلسله علیه
بوده اند و دیگر اینکه دفع استبعاد اهل سنت و جماعت شد در مقدمه دخول در خانه امیر المؤمنین ع

بدون

بدون اذن او و او را بمسجد بردن و اذیت صدیقه کبری سلام الله علیها و بروز کردن کفر باطنی و وضوح
ارتداد همه بعد از رحلت فخر کاینات زیرا امور یکه مخالفین کربلا و کوفه و شام بالنسبه بحضرت سید
الشهدا سلام الله علیه مرتکب شدند بالاتر است و دیگر اینکه اگر حضرت امام حسن مجتبی سلام الله علیه
بطریقه صلح رفتار نمینمود با او چنین میکردند با اینکه وفای بصلح هم نکردند لعنهم الله تعالی بعدد
ما فی علمه و حکمته و اذا اخذت بمجامع الکلام بدست آید که مقدمه اقدام امام روحی له الفدا بامور
خاصه بوده بجا چون فی الواقع ثابت است بر منصب امام علیه السلام حفظ شریعت خیر الانام و هدایت جمله
خاص و عام است بعد از بروز این مصالح با اینکه آنچه ظاهر شده بر ما اصحاب عقول ناقصه در جنب
محققات ان بیقین دانسته باشد عدم است بالنسبه بوجود معلوم میشود که اقدام بر این نفیسه مطلوب
است بعنایت مطلوبیه کذشته از دلالت اخبار یکه مخصوصا در این باب از خود ایشان صلوات
الله علیهم وارد شده مثل اخبار اوردن جبرئیل طومار مشتمله بر مهرها متعلقه بعدد فاطمین علیهم
صلوات الله علیهم خدمت حضرت رسول ص که هر یکه باسم مبارک کسی بر داد و آنچه دران نوشته معهود داد
پس از ان با امیر المؤمنین ع بهمین تفصیل تا بامام عصر عجل الله فرجه و سهل مخرجه رسید غیر این
از اخبار داله بر اینمدعی و کذشته از اخبار مشتمله عوضها اخروی از برای شهادت آنجناب در بنای
که بعون الله تعالی انشاء الله بیان میاید **فصل دویم** از جمله اخبار داله بر مدعی در اصل مقدمه
جمله از اخبار وجه تسمیه امیر المؤمنین ع است باین لقب شریف که اخبار بسیار است و در اینمقام اکتفا میشود
بیک حدیثیکه از طریق عامه ماثور است لیکون حجة علی المخالف از کتاب فردوس از ابن شیرویه از حذیفه
الیمانی روایت شده که کفت رسول خدا ص فرمود اگر مردم بدانند که چه زمان علی ع مسمی بامیر المؤمنین شد
انکار فضل او نمیکردند مسمی باین اسم شد در زمانی که آدم بین روح و جسد بود و اذ اخذ ربک من
بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی فرمود ملائکه نیز کفتند بلی
خدا تعالی فرمود منم خدای شما و محمد ص نبی شما و علی ولی شما و امیر شما است **مؤلف کوید** همین
حدیث که از طریق مخالفین است مطابق است با اخبار متواتره از طریق ائمه در اخذ عهد ولایت حضرت
رسول ص و ائمه معصومین از ملائکه و جمیع انبیا که در کتب تفسیر در شرح کریمه و علم آدم الاسماء کلها
و مبارکه و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا و غیر ان در سایر کتب مذکور است دلیلی است واضح بر اشرفیت
بر بودن در اعلی درجه امکان و ناظر بهمین مطلب کواه است اخبار خلقت نور مبارک و خلقت سایر
مخلوق از ان وجود شریف از آسمان و زمین و جنان و مافیها و انبیا و اوصیا و غیر ایشان و قرب باری

ششم آن خبر است آنچه صدوق ره در علل از امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمودند
در جمله کلامی گفتم یا رسول الله تو افضلی یا جبرئیل فرمود یا علی خداوند عالم تفضیل داده انبیا
مرسلین را بر ملائکه مقربین و تفضیل داده مرا بر جمیع نبیین و مرسلین و فضل از برای تست یا علی بعد
از من و از برای ائمه بعد از تو یا علی ملائکه حمله عرش و حوالی آن تسبیح و تحمید پروردگار خود میکنند
و استغفار میکنند از برای اشخاصی که ایمان بولایت ما آورده اند یا علی اگر ما نبودیم خلق نمیفرمود
آدم و نه حوا را و نه جنت و نه نار را و نه آسمان و نه زمین را چگونه چنین نباشد و حال آنکه ما بر ایشان
سبقت گرفتیم بسوی معرفت پروردگار خود و تسبیح و تهلیل و تقدیس حقتعالی نمودیم زیرا اول
مخلوق خدا ارواح ما بود خلق فرمود ارواح ما را پس منطق گردانید ما را بتوحید و تحمید خود پس
از آن خلق فرمود ملائکه را چون دیدند ارواح ما را نور واحد بزرگ نمود بر ایشان بواسطه عزت ما
پس تسبیح گفتیم تا بدانند ما مخلوقیم و حق سبحانه و تعالی منزه است از صفات ما پس ملائکه متابعت ما نمودند
در تسبیح و منزه دانستن خدا خود را از صفات ما و چون مشاهده نمودند عظمت شان ما را تهلیل
نمودیم تا اینکه بدانند خدائی جز او نیست و ما بندگانیم و خدایان نیستیم که خدا خواسته او را عبادت
کنیم و غیر او را عبادت نکنیم و اینکه ما دوست نداریم عبادت غیر او را و چون بزرگی محل ما را فهمیدند
تکبیر گفتیم بجهت تعلیم ملائکه براین که خداوند اکبر از این است که بزرگی محل او بتوان رسید بغیر او و چون
مشاهده نمودند عزت و قوة ما را لا حول و لا قوة الا بالله گفتیم تا بدانند حول و قوتی ما را نیست مگر
بخدا چون مشاهده نمودند نعم خداوند را در باره ما گفتیم الحمد لله تا بدانند آنچه را واجب است بر ما
از حقتعالی بر نعمتی که بما عطا نموده پس ملائکه گفتند الحمد لله پس بما هدایت یافتند بسوی معرفت توحید
و تسبیح و تهلیل و تمجید پس از آن حقتعالی خلقت فرمود آدم را و ما را در صلب او ودیعه گذارد و ملائکه
را امر فرمود که از برای او سجده کنند از روی تعظیم و اکرام ما و سجود ملائکه از برای خدای عز و جل بود
عبودیت و با آدم بنسبت اکرام ما و طاعت چون ما در صلب او بودیم پس ما چگونه افضل از ملائکه
نخواهیم بود و حال آنکه کل ملائکه از برای آدم سجده کردند بجمیعهم و چونکه مرا بمعراج بردند جبرئیل
اذان گفت و هر فقره از اذان دو بار ادا نمود و اقامه گفت با تکرار و فقرات پس از آن گفت پیش بایست گفتم
یا جبرئیل بر تو مقدم شوم گفت بلی بجهت اینکه حق تبارک و تعالی تفضیل داده بر ملائکه اجمعین و تو را مخصوصا
پس پیش ایستادم و با ایشان نماز کردم و فخر نمیکنم و چون بحجب نور رسیدم جبرئیل گفت پیش برو
خود باز ماند گفتم یا جبرئیل در چنین جائی از من مفارقت میکنی گفت ای محمد بدرستیکه خدای سبحانه

و تعا

و تعالی از برای من قرار داده تا اینمکانست اگر تعدی از حدی که از برای من مقرر فرموده نمایم بالهای من میسوزد
پس فرو برده شدم در نور و رفتم رفتنی که رسیدم بجائی که خدا خواست از علو ملک حقتعالی ندا رسید
یا محمد جواب گفتم لبیک ربی و سعدیک تبارکت و تعالیت ندا رسید یا محمد تو عبد منی و من پروردگار
توام پس مرا عبادت کن و بر من توکل نما بدرستیکه تو نور منی در بندگان من و رسول منی بسوی خلق من
و حجت منی بر بریه من و از برای تو و هر کس که ترا متابعت کند بهشت خود را خلق فرموده ام و از
برای مخالفین آتش را خلق کرده ام و از برای اوصیای تو واجب کرده ام کرامت خود را و از برای شیعیان
ایشان واجب نموده ام ثواب خود را گفتم یا رب کیستند اوصیای من ندا رسید یا محمد اوصیای تو
اشخاصی اند که اسماء ایشان را در ساق عرش خود نوشته ام در همان حالکه در حضور پروردگار خود
بودم نظر بساق عرش نمودم دوازده نور دیدم بر هر نوری سطری بود سبز اسم یکی از اوصیا
نوشته اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان مهدی امت من عرض کردم یا رب ایشان اوصیای من اند
بعد از من ندا رسید ایشانند اولیا و احبا و اصفیا و حجتهای من بعد از تو بر تمام خلق من و ایشان
اند اوصیای تو و خلفای تو اند بعد از تو بعزت و جلال خود سوگند یاد که ظاهر نمایم دین خود را و بلند
گردانم کلمه حق را و پاک گردانم باخر ایشان زمین را از اعدای خود و او را متمکن در مشرق و مغربها نمایم
و باد را مسخر او گردانم و ابرهای صعب را در طاعت او گذارم و اسباب او را فراهم آورم و بلشکر خود او را
یاری کنم و مدد فرستم از برای او ملائکه را تا اینکه بلند کنند دعوت او را و جمع نماید خلق را بر توحید
من و ملک او را بکشانم متصل تا قیامت و اولیای من در آن سلطنت در راحت باشند **فصل**
سیم در اینکه جمیع موجودات محتاج اند بوجود شریف رسول الله صلی الله علیه و آله و
ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین زیرا جمیع موجودات محتاج بانبیا و رسل و ملائکه و وسایط فیض
بین خالق و خلق اند چنانچه واضح و هویداست و جمیع انبیا محتاج بایشانند زیرا که شناختن اقرار بعهد
ولایت که در فصل اول گذشت بان شد که آدم بود بتعلیم اسماء شریفه و تحمل نور ایشان مسجود ملائکه
گردید و پس از استشفاع و توسل بایشان لباس صفوت پوشیده توبه اش بدرجه قبول رسید
اگر نوح بود از برکت ایشان از طوفان نجات یافت چون بکوفت بر کشتی مسمارها بنوعی که جبرئیل
ملک جلیل از برای او آورد که هر یکی از آن باسم یکی از خمسه طیبه بود و از برکت ایشان نجات یافت
اما آن هر مسماری نوری ساطع بود در وقت کوفتن با عشر و در تنصیص نوح میکرد تا بعد از آنکه
باسم حضرت ابی عبد الله ع بود که در وقت کوبیدن خون از وی جاری شد نوح ع از جبرئیل ع سبب

مصیبت عالم سوز کربلا را از برایش بیان نمود پس هر دو بر حضرت سید الشهدا علیه السلام گریستند ابراهیم
از انقطاع از خلق و توکل بر خالق بامر الله ایشان را شفیع نموده جبرئیل پیراهن بهشتی را بر تنش پوشانید
آتش بر او برد و سلام گردید و از گریه بر این مصیبت عظمی بمضمون وفدیناه بذبح عظیم اسمعیل
ذبح نشده ملقب بذبیح الله گردید بعد از برایش آمد و موسی بعد از مقام مخصوص بعد از کشف باب
در ضمن سؤال رب ارنی انظر الیک نور یکی از کروبیین که از شیعیان امیرالمؤمنین است در طور بجهت
تابش تجلی نمود و در طور هر حجر و مدر برآید که محمد و آل محمد کو تا دید تا فقد خود را نمیت از او کم
عجب او را بگیرد ما موسی و خضر چون گردید بجلالت شان محمد و آل محمد حضرتش دلیل گردید تا
نسبت قطره بحر ملکی از جانب خضر بصورت مرغ موسی و خضر را تنبیه نمود که علوم اولین و آخرین با
النسبه بعلوم ایشان مانند قطره است نسبت بدریا و از برکت صلوات بر ایشان دریا از برای موسی
منشق گردید الی غیر ذلک من دلایل محکمه که خداوند از برکت اهل بیت عصمت و طهارت ظاهر کرد تا
که تفصیل هر یک در مقام خود در کتب اهل حدیث ثبت است یونس بعد از فهم مرتبه ایشان سبحانک
انی کنت من الظالمین گویان شد و مادر عیسی را در وقت وضع حمل بزمین کربلا رسانیدند تا حمله
انالیسا ز برایش باور گردید از برکت صاحب کربلا بود که عیسی بکلام و هزی الیک بجذع النخلة
تساقط علیک رطبا جنیا متکلم گردید **فصل چهارم** از تأمل در مجموع من حیث المجموع
فقرات زیارت جامعه شریفه در سلام بر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین است و حجج الله
علی اهل الآخرة والاولی حجت بودن بر تمام خلق خدا معلوم میشود از ملائکه و انبیا و غیرهم و چنانچه
مناسبت با این فقره و با بعض از مطالب گذشته در فصل اول انچه از عبدالله بن مسعود مرویست که
گفت بعد از حصول شرفیابی حضرت رسالتمآب عرض نمودم یا رسول الله حق را بنما تا ببینم بیان فرمود
یا عبدالله داخل در پستو شو شدم بمکانی که داخل در مکانی بود که آنحضرت شب تهجد داشت گو
چون داخل شدم امیرالمؤمنین سلام الله علیه را دیدم مشغول نماز است و در رکوع و سجود دعا میکند
و میگوید اللهم انی اسالک بحق محمد عبدک اغفر للخاطئین من شیعتی بار خدایا از تو سؤال میکنم
بحق محمد صلی الله علیه وآله بنده تو اینکه بیامرزی گناهکاران از شیعیان مرا پس بیرون آمدم که حضرت رسول
را خبر دهم بآنچه دیده بودم چون آمدم آنجناب را دیدم در نماز است شنیدم که آنحضرت میگفت اللهم
انی اسالک بحق علی بن ابی طالب عبدک اغفر للخاطئین من امتی پروردگارا سؤال میکنم بحق علی بن ابی
طالب بنده تو اینکه بیامرزی گناهکاران از امت مرا عبدالله گوید از مشاهده این حال حیرت و اضطراب

عظیم بر من داخل شد پس رسول الله نماز را مختصر ادا فرمود و گفت یا ابن مسعود آیا کافر میشوی بعد
از ایمان گفتم حاشا و کلا که چنین باشد و لکن یا رسول الله علی را دیدم بحق تو سؤال میکرد و ترا
دیدم خدا را بحق علی قسم میدهی نمیدانم کدام یک از شما افضل بگو برای آنجناب فرمود بنشین یا ابن
مسعود پس در پیش روی آنجناب نشستم فرمود بدان که خدا تعالی مرا و علی را از نور عظمت خود خلق
فرمود پیش از آنکه خلق را خلق فرماید بدو هزار سال در وقتیکه تسبیح و تقدیس و تهلیل نمودیم
پس شکافت نور مرا و از آن آسمانها و زمینها را خلق فرمود و من والله اشرف از آسمان و زمینم و
شکافت نور علی بن ابی طالب را و خلق کرد از آن عرش و کرسی را و علی والله اجل است از عرش و کرسی و
شکافت نور فرزندم حسن را و از او خلق کرد از آن لوح و قلم را و حسن والله اجل است از لوح و قلم و شکافت
نور حسین را و خلق نمود از آن بهشت و حور عین را و حسین والله اجل است از جنان و حور عین
پس از آن تاریکی فرو گرفت مشارق و مغارب را پس شکایت نمودند ملائکه از تاریکی پس خدا تعالی
تکلم فرمود بکلمه و خلق فرمود از آن کلمه نوری و از آن نور روحی فرمود پس ...
نور و خلق فرمود از آن دختر فاطمه را پس روشنی بخشید ملائکه را و از این سبب ...
شده و از جابر بن یزید جعفی علیه الرحمه مرویست که گفت خبر داد مرا حضرت ابی جعفر محمد بن علی
که بود خدا تعالی و نبود با او غیری نه معلومی و نه مجهولی اول خلقی که خلق فرمود این بود که خلق نمود
حضرت رسول و ما اهل بیت را از نور عظمت خود پس برپا داشت ما را در حال اینکه اظله خضراء
بودیم یعنی سایه و شعاعهای بلند سبز از برای خود نه آسمانی و نه زمینی و نه مکانی و نه شبی و نه روزی
و نه آفتابی و نه ماهی پس جدا شد نور ما از نور پروردگار ما مثل جدا شدن شعاع آفتاب از آفتاب
و در آن حال ما تسبیح حق تعالی و تقدیس و حمد و عبادت او مینمودیم بحق عبادت پس ابتدا نمود در خلق
مکان و خلق نمود او را و نوشت بر مکان لا اله الا الله محمد صلی الله علیه وآله رسول الله و علی
امیرالمؤمنین و وصیه بدنه و نصرته پس خلق نمود عرش را و بر سرادقات عرش نوشت آنچه را که گفته
شد پس آسمانها را خلق نمود و نوشت کلمات مذکوره را بر اطراف آن پس خلق نمود جنت و نار را
و نوشت کلمات را بر آنها پس ملائکه را خلق فرمود و ایشان را در آسمانها ساکن گردانید پس نمود
خود را بر ایشان و از ایشان عهد و میثاق گرفت از برای خود بربوبیت و از برای محمد صلی الله علیه
وآله برسالت و از برای علی علیه السلام بولایت پس بلند رسید ملائکه را اضطراب آمد پس خدا غضب فرمود بر
ایشان و از ایشان محجوب شد پس ایشان پناه بعرش بردند سالها از سخط خدا تعالی و اقرار نمودند

باین عهد از ایشان گرفته شده بود اندر بوبیت و رسالت و ولایت و رضا او را مسلّم نمودند پس
بعد از اقرار ایشان راضی شد بواسطه این اقرار ایشان را در آسمان ساکن کرد اینک از خاصان خود
قرار داد و برگزیده ایشان را از برای عبادت خود پس امر فرمود انوار ما را که تسبیح گوئیم پس تسبیح گفتیم
و ملائکه آموختند تسبیح گفتن را اگر تسبیح انوار ما نبود هر آینه نمیدانستند ملائکه که چگونه تسبیح گویند
حق تعالی را و اینکه چگونه او را تقدیس نمایند پس خلق فرمود هوا را و نوشت بر آن کلمات را بقدرت
پس خلق فرمود جن را و ایشان را در هوا ساکن کرد و از ایشان عهد و میثاق بر ربوبیت خود و
رسالت حضرت ختمی مآب و ولایت امیر المؤمنین گرفت بعضی قبول و بعضی انکار کردند و اول کسیکه
انکار کرد ابلیس لعین بود پس ختم نمود امر او را بشقاوت و با جن کشید عاقبت امر او پس امر فرمود
ما را که تسبیح گوئیم پس تسبیح ما تسبیح گفتند اگر این نبود نمیدانستند چگونه تسبیح گویند پس
خلق فرمود و بر اطراف آن کلمات را بقدرت نوشت پس بواسطه این کلمات بر پا شد آسمانها بدون
ستون و آرام گرفت زمین پس خدا تعالی آدم را از ادیم زمین خلق فرمود و از روح برگزیده خود در او دمید
پس ذریه او را از صلب او بیرون آورد پس گرفت از ایشان میثاق بر ربوبیت خود و از برای حضرت
رسالت اقرار برسالت و از برای امیر مؤمنان بولایت پس اقرار کرد آنکس که کرد و انکار کرد آنکس که
کرد پس ما اول اقرار کنندگان بودیم پس حق تعالی خطاب بحضرت رسالت فرمود که بعزت و جلال
خود و علو شأنم سوگند که اگر تو و علی و عترت هادین مهدیین راشدین شما نبود خلق نمیفرمودم
دوزخ و بهشت و مکان و زمین و آسمان و ملائکه و کسی را خلق نمیکردم که مرا عبادت کند یا محمد صلی الله
علیه و آله انت حبیبی و خلیلی و صفیّی و خیرتی من خلقی و احبّ الخلق الیّ توئی حبیب و خلیل و صفی
و برگزیده من از خلق من و دوست ترین خلق بسوی من و اول کسیکه خلق کرده و بعد از تو صدیق علی
امیر المؤمنین وصی تو که باو تو را تایید کردم و نصرت دادم و او را قرار دادم عروة الوثقی خود و نور
و نور اولیائم و منار هدایتم پس فرمود ای ائمه هدات مهتدین بجهت شما خلق کردم آنچه را اگر
خلق نمودم پس شما برگزیدگان خلق و احبّاء و کلمات و امناء و حجتها و اسباط و آیات کبری و حجت بینات
من و خلق منید و خلق نمودم شما را از نور عظمت خود و محجوب شدم بشما از سایر خلق و شما را قرار
دادم که بشما رو کنم بخلق خود و سؤال کرده میشود بشما پس هر چیزی هالک است الا وجه من و دین خلق و
شمائید که تمام میشود بشما اعمال نیکو هرکس که قبول کند ولایت شما را و هرکس منکر شما
بود و لو بود بضلالت افتاده و بدو جهنم فرو رفته پس شمائید برگزیده و طینت خلق من تمام.

سرّ من و خزانه داران علم من و ستادات و بزرگان اهل آسمانها و زمینها پس امر خدا در ظلل از غمام و ملائکه
بزمین فرود آمد و انوار ما اهل بیت را بر برد و بر پا داشت انوار ما را در مقابل خود صفوف
تسبیح حق تعالی می‌نمودیم در زمین چنانچه در آسمان مشغول بودیم و هم چنین تقدیس و عبادت حق تعالی
مینمودیم پس چون اراده خداوند تعلق گرفت بر خارج نمودن ذریه آدم بجهت اخذ عهد و میثاق را
نمود در تلو نور را پس بیرون آورد ذریه آدم را از صلب او در حالتیکه تلبیه گویان بودند پس
ما تسبیح گفتیم پس تسبیح ما تسبیح گفتند اگر این نبود نمیدانستند چگونه تسبیح گویند حق تعالی را پس نمود
قدرت خود را با ایشان بجهت اخذ عهد و میثاق از ایشان بر ربوبیت پس اول کسیکه بلی گفت و قبول کرد
ندای أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ را سبقت ما بودیم پس میثاق و عهد از ایشان گرفت بر رسالت حضرت رسول و ولایت
امیر مؤمنان علیه السلام اقرار کرد و انکار کرد هرکس که انکار کرد پس حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود
بعد از این کلام پس ما اول خلقی بودیم که خدا خلق فرمود و اول خلقی که عبادت و تسبیح و تقدیس حق تعالی
نمود و ما سبب خلق بودیم و سبب تسبیح و عبادت ایشان بودیم از ملائکه و آدمیین پس بما خدا آشنا
شد و توحید شد و عبادت شد و بواسطه ما اکرام فرمود هرکه را اکرام فرمود و ثواب داد هرکس را
که ثواب داد و عقاب فرمود پس تلاوت فرمود و انا لنحن الصافون و انا لنحن المسبحون قل ان کان للرحمن ولد
فانا اول العابدین پس رسول خدا اول عبادت کنندگان حق بود و اول منکرین ولد و شریک مر او
بود پس از آن ما گردیدیم آنچه انجناب گردید از قبول و انکار پس حق تعالی بهمین عهد و میثاق ما را در صلب آدم
قرار داد و از صلبی بصلبی منتقل میشدیم تا اینکه آن نور مبارک در صلب جناب عبد المطلب قرار گرفت
چون پدر عبد الله فاطمه نزدیکی کرد نصف آن نور در جناب عبد الله و نصفی در جناب ابی طالب
قرار گرفت و باین اشاره است و تقلّبک فی الساجدین یعنی در صلبهای نبیین و ارحام زنان ایشان پس
آنحضرت فرمود پس بر این طریق جاری فرمود ما را خدا تعالی در اصلاب و ارحام تا اینکه بیرون آورد ما را
در زمان ما و اوان عصرها پس هرکس گمان کند که ما نبوده ایم از اشخاصی که جاری شده در اصلاب
و ارحام و تولید نموده ما را پدران و مادران از ما بیشتر **مؤلف گوید** مقصود از این فقره
ردّ بر غلات در باب ائمه معصومین است چه امیر المؤمنین چه سایر ائمه صلوات الله علیهم اجمعین که
با وجود این مقام عالی که در این حدیث شریف از برای ایشان بیان شده در کیفیت خلقت مبارکه شریفه ایشان
و طی نمودن ایشان جمیع عوالم امکان را از عالم نور و اشباح و ذرّ و اصلاب و ارحام بنوعیکه عقول
در درک آن حیران است و چون این شأن و مرتبه میفرمایند که می‌باید در باره ایشان معتقد بود در ظاهر

بشریت منتقل در اصلاب و ارحام را بلی اعتقاد اجمالی در بارهٔ ایشان باید باشد چنانچه از این روایت شریفه شنیده که و غیر واحدی از اخبار دیگر در این مطلب گواه است که این بزرگواران بمقتضای بشریت در تناسل و توالد بقدرت کامله پروردگار بوده اند بعد در اصلاب شامخه و ارحام مطهره جا گرفته اند و لم یلد و لم یولد مخصوص ذات پروردگار است ولی تفصیل استقرار این انوار طیبه و ارواح مکرمه در این عوالم خالق و مدبر ایشان دانا است که چه نحو بوده چنانچه جمله از اخبار وارده در اخبار ولادت بعض ایشان دلیل است بر مغایرت کیفیات جریان ایشان با سایر مخلوق در این عوالم صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین **بیان** در اینجا بشرح بعض چند فقره است که ایشان بتوضیح آن محتاج یا مناسب است اول اینکه فرموده اند خداوند تعالی ما را از نور عظمت خود خلق فرموده توهم نشود از این فقره که تنزل وجود است یا تقید وجود مطلق چنانچه اهل وحدت وجود میگویند زیرا بعد از اینکه در محل خود بطلان این مقید بدلیل قطعی معلوم شده که مستلزم اتحاد مخلوق در حقیقت خود با خالق است و اینکه مستلزم بطلان شرایع و ثواب و عقاب است که شنیده اند دلالت ظاهر اخبار و آیات بالفرض اگر در این دلالت بر خلاف آن داشته باشد می باید فتح باب تاویل در آن نمود و محصل بیان این است که وجود مبارک ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بزرگترین آیتی است از آیات خداوند چنانچه امیر مومنان علیه الصلوة والسلام من الملک لسان معجز بیان فرماید ما لله آیة اکبر منی خداوند آیتی بزرگتر از من نیست پس در خلقت ایشان عظمت خود بروز کرده و امام علیه السلام از این مطلب تعبیر فرموده اند که ما را از نور عظمت خود خلق فرمود دوم آنکه ما را بر پا داشت در ظلال ... ظله خضرا بودیم اظله یعنی سایها است چون متعارف است مراحم و نعم را تعبیر کرده اند بسایه بملاحظه اثر بودن رحمت از صاحب رحمت و عود نفع آن بان محل که در سایه واقع و اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم اجمعین از جهت آن وجوه حق اند و رحمت واسعه شامله سایر خلایق که بعبارت اخری سایه رحمت خداوند اند که بر خلق انداخته با مناسبت تعبیر با ظله شده و خضرا بودن بمناسبت ترکیب جهت صدور این رحمت واسعه از حق که مقتضی ضیا و روشنی است که میباید در الوان برنگ سفید جلوه نماید ولی جهت مخلوقیت و بشریت بالنسبه بجهت نوع کدورتی مستلزم است و ترکیب نورانیت جهت صدور با این کدورت مستلزم است که در الوان برنگ سبز جلوه نماید سیم آنکه فرمود که ما منفصل شدیم از پروردگار مثل انفصال شعاع از آفتاب و این فقره اشاره بنهایت اتصال معنوی و قرب این وجود مبارک است بمبدء فیض که با این عبارت مخلوقیت و اثریت و نورانیت هر سه بیان فرموده و بعد

از اینکه این مطلب هویدا گشت تصور نما آنچه را در باب قرب معنوی دوستان خانواده عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین با ایشان وارد است از اخبار که فرموده اند دوستان ما بما متصل و نزد ما اند مانند اتصال شعاع بشمس پس از آن فرمودند که آفتاب بعد از غروب ضوء او با او میرود دانستنی و بعد از تصور اینمعنی ظاهر میشود کیفیت قرب با اتصال محبین بحق سبحانه و تعالی اللهم ثبتنا علی ولایتهم ثم الحمد علی ما هدانا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله چهارم اینکه فرمودند ما محجب شدیم از سایر خلق آنچه از این فقره بضاعت از این فقره شریفه بنظر میرسد والله اعلم اینکه چون معرفت ذات حضرت حق سبحانه و تعالی از برای خلق ممکن نیست وجود مبارک ایشان وجه و سبیل و طریق معرفت حق بحق است پس مخلوق در سیر الی الله عز وجل وجه طریق چیز دیگر را نمیرسند پس گویا وجود مبارک ایشان حجاب خالق است از خلق هم چنانکه ناظر بسوی محجوب بغیر حجاب نمی بیند هم چنین سایر مخلوق بچیزی غیر این وجود مبارک نمیرسند نمیگوییم چنانچه بعضی از صاحبان طریقه فاسده گفته اند که در وقت عبادت می باید ایشان را بنظر گرفت زیرا که این عبادت وجه است شرک در عبادت است بلکه در توجه بذات معرفت اجمالی کافیست چنانچه شخصی خالی الذهن از این شبهات در کلمات توجه بخدا در دعا میکند بعد از اینکه التفات بمعصومین داشته باشد و واسطه بودن در اینمقام واسطه بودن در معرفت است که اینگونه بودن ایشان باشد و همین معنی وجه بودن ایشان است که امام ع بعد از این فقره فرمودند و معلوم است از برای اینمعنی فنا و هلاکت متصور نیست و مقصود از عدم فنا محبین عبارت از المومن حی فی الدارین است که در سایر روایات وارد است و اینمعنی معقول میشود بعد از تامل اینکه خداوند خلق را از برای بقا خلق فرموده و مومن اگرچه در این نشئه و این دار فانی نیست ولی در نشئه اخری در دار باقی آن بان در ترقی است چنانچه در اخبار شریفه در روز جمعه بیوم المزید همین معنی مخصوصا وارد است که در روزهای جمعه نعمتهای خداوندی بر ایشان زیاد میشود که ازواج بهشتی ایشان نزد یکدیگر ایشان از اینها سند اخذ

نتیجه پس از اینکه اطلاع بهم رسید با آنچه از ابتدا این مقدمه الی انتهای آنچه در این چند فصل مذکور شد معلوم گردید که وجود مبارک اهل بیت عصمت و طهارت علیهم افضل الصلوة والسلام من رب العزة در اقصی مرتبه امکان و اعلی درجه است که ما فوق آن در مخلوق محال و منصوص نیست و اینکه مقصود اصلی وجود ایشان و اینکه جمیع مخلوق از هر نوع که متصور شود محتاج با ایشان و بجهة وجود ایشان مخلوق گردید و اینکه جمیع اطوار خدا پرستی را از ایشان اخذ نمودند و راه عبادت را بتوسط ایشان پیمودند و اینکه قوام وجود جمیع عالم امکان بتوسط ایشان است **المقدمة الثانیة**

در اینکه بندگی و عبادتی که از حضرت سید الشهداء روحی و روح العالمین فداه در مقتل کربلا بروز
یافت بالاتر از جمیع عبادات بود که بعرصهٔ وجود در آمد استبعادی نشود و این معنی با شرافت حضرت رسالت
مآب بلکه بعد از اتحاد این بزرگواران در حقیقت نوریت مثل این است که این عبودیت از خود حضرت رسول
صلی الله علیه و آله سر زده باشد چنانچه در روایت مفصله اولی در حدیث معراج مذکور گردید که جمیع مصائب را
وارده بر اهل بیت عصمت و طهارت را خدای متعال جلت عظمته امتحان حضرت رسول صلی الله علیه و آله قرار داد و آن بزرگوار
صبر همه را از او مسئلت فرموده بنا بر این همه خصوصیات خاص از عملها اینکه این عمل بود بیشتر بنا بحضرت
بروز یافت لهذا باتفاق جمیع اخبار بهشت را بجز خدای تعالی در آن مقرر فرموده از نعمتهای غیر متناهی از نور
مثال آنحضرت خلق کرده چنانچه بتفصیل در بیان آن در مقتل اولیه ذکر کرده بنا علی ذلک اینجا
در مقتل اولیه گفته شد که میباید بحکم عقل از مخلوقیکه اشرف از جمیع مخلوقات است عبادتی بظهور
رسد که از هیچ مخلوقی صادر نشده باشد همین عبادت خواهد بود پس اگر بگوئیم خدای تعالی دنیا را
گر داد عبادت است موجب وقوع این واقعه عظیمه خلق فرموده درست گفته ام و اگر بگوئیم که وجود
سایر بنی نوع انسان در دنیا بجهت تعزیه ... بر آن مظلوم بشهید است دنیا
تعزیه خون سید الشهدا است راست گفته ام ... بزرگوار حضرت سید البلاد و حضرت
جناب امام حسن سلام الله علیه در وقت شهادت و رحلت از دنیا چون دید برادرش امام حسین
برادرش گریه میکند فرمود لا یوم کیومک یا اباعبدالله هیچ روزی مثل روز شهادت تو نخواهد
بود یا ابا عبدالله و از این جهة بود که ... از آدم تا
خاتم رسالت ... در مصیبت آنحضرت گریه ... از ... تفسیر نقل نموده
تفسیر کریمه مبارکه فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه یعنی اخذ نمود حضرت آدم از پروردگار خود کلماتی
چند پس خدای تعالی لباس توبه براو پوشانید که ... آدم در ساق عرش اسمای
مبارکه حضرت رسول و ائمه را دید جبرئیل ... بگو یا حمید بحق محمد و یا عالی بحق علی
و یا فاطر بحق فاطمه و یا محسن بحق الحسن والحسین و منک الاحسان ... جبرئیل ... خدا یاد
داد بحق اسمای مبارکه پس چون ذکر اسم مبارک حضرت حسین علیه السلام را بر زبان جاری نمود بی اختیار اشک
جاری شد قلبش محزون گردید گفت ای برادر جبرئیل سبب چیست ... ذکر اسم پنجم قلبم شکسته
اشکم جاری میشود جبرئیل در جواب گفت ای آدم این فرزند تو با و مصیبتی ... بمرتبه که جمیع
مصائب در جنب آن کوچک خواهد بود گفت ای برادر کدام است آن مصائب گفت کشته میشود ...

در حالیکه غریب و تنها باشد یاوری و معینی او را نباشد ای آدم در حالیکه میگفت واعطشاه وا قلة
ناصراه حتی اینکه عطش حایل میشود ما بین او و آسمان مانند دود پس کسی او را جواب نگوید مگر بضرب
شمشیرها و بجز خون او مظلوم پیراو را مانند گوسفند از قفا ذبح نمایند خیمه و خرگاه او را دشمنان
بغارت برند پس سرهای مبارک او و اسیران را در شهرها و دیارها با اعیان السیر بگردانند
این قسم در علم خدای منان سبقت گرفته پس آدم و جبرئیل مانند گریه زن بچه مرده بر آنحضرت گریستند
و در رسالة روایت شده که چون آدم بزمین فرود آمد حوا را ندید دور زمین بجستجوی او گردش مینمود
تا اینکه بزمین کربلا رسید غم بر او مستولی شد بمرتبه که سینه او تنگی مینمود در موضع قتل آنحضرت
چیزی بپایش بر خورد بنوعیکه مجروح شده خون از آن جاری گردید پس آدم سر بآسمان بلند کرد
که پروردگارا آیا گناه تازه از من سر زده تا مستوجب عقوبت گردیده ام من جمیع اطراف زمین را
گردیده ام اینقدر بمن در این سر زمین وارد آمد در هیچ زمینی واقع نشده وحی آمد ای آدم از تو
گناه سر نزده ولی فرزند تو حسین در این زمین بظلم و عناد کشته میشود خون تو از این جهت جاری شد
که موافقت با آنجناب نموده باشی آدم عرض کرد الهی این حسین نبی خواهد بود خطاب رسید نبی نیست
ولی سبط خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است عرض کرد قاتل او که خواهد بود فرمود لعین ... اهل آسمان
و زمین یزید لعنة الله ... آدم گفت ای جبرئیل حال تکلیف من چیست گفت او را لعن کن پس آن ملعون
ازل و ابد را چهار بار لعن کرد پس چند قدمی بعرفات برداشت پس حوا را در عرفات یافت و در روایت
شده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون خدا خواست قوم نوح را هلاک نماید او را امر فرمود که الواح از چوب
ساج شقه نماید چون چنان کرد ندانست که چه باید بشود پس جبرئیل فرود آمد هیئت کشتی را باو
نمود و با جبرئیل بود تابوتی که در آن صد و بیست و چهار هزار مسمار بود پس تمام آنها را بر کشتی زد تا
اینکه پنج مسمار از آنها باقی ماند پس دست زد بیکی از آن پنج مسمار روشنی و نوری از آن ظاهر گردید
مانند نور ستاره در آسمان حضرت نوح از آن متعجب شد پس بقدرت کامله پروردگار آن مسمار بتکلم در آمد
و گفت من باسم بهترین پیغمبران محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله جبرئیل نازل شد نوح از او پرسید
حال این مسمار همان جواب گفت و گفت او را بر اول کشتی بکوب از طرف راست پس مسمار دیگر برداشت
از آن نیز مثل اول نور ظاهر گردید بعد از سؤال نوح جبرئیل در جواب گفت این باسم برادر و ابن
عم او است سید الاوصیا علی بن ابی طالب سلام الله علیه او را در طرف چپ سفینه بکوب پس سوم
را هم بر طرف آن باسم صدیقه کبری سلام الله علیها موسوم شد بجانب مسمار دیگر بزرگوارش بکوبید پس چهارم

بهمین طریق با اسم امام حسن مجتبیٰ ع مأمور شد او را بجانب آسمان برد و گزارش گو سبب پس چون پنجم بر
داشت از او نوری ساطع و از درخت طوبیٰ ظاهر گردید بتعلیم جبرئیل دانست که با اسم حضرت حسین علیه السلام
است با او بر پهلو مسمار بدرستی بگوید نوح ع پرسید یا جبرئیل این طور چیست گفت خون است تبر
جبرئیل از برای نوح قصهٔ کربلا و ابتدا مدّت در باب مظلوم میان بند مرتکب میشوند حکایت نمود پس
نوح لعن نمود قاتلین و خاذلین آنحضرت را و روایت شده که چون نوح در کشتی نشست طواف داد
او را کشتی بجمیع دنیا چون بکربلا رسید کشتی باضطراب در آمد بمرتبهٔ که بیم غرق شدن از برای نوح حادث
شد بدرگاه الهی عرض نمود در هیچ موضعی از زمین این حالت بر من عارض نشد این چه زمین است جبرئیل
نازل و از برایش بیان نمود که در این زمین سبط پیغمبر آخر الزمان و فرزند بهترین اوصیا شهید خواهد شد
از قاتلش پرسید باو گفت لعن شده هفت آسمان و هفت زمین پس نوح چهار بار او را لعن کرد پس بواسطه
کشتی آرام شد بر جودی قرار گرفت و مرویست که حضرت ابرهیم را گذر بزمین کربلا افتاد و آنجناب بر اسبی
سوار بود پس اسب آنجناب بسکندری خورد آنجناب بر زمین قرار گرفت و پیشانی مبارکش شکافته و خون جاری
گردید آنجناب از حضرت احدیت مسئلت نمود که الهی از من چه سر زده که مستوجب عقوبت گردیدم پس جبرئیل
نازل که خدا میفرماید از تو گناهی صادر نشده ولی در اینمکان کشته میشود سبط خاتم الانبیا و فرزند
خاتم الاوصیا خون تو جاری شد بجهة موافقت با آنجناب ابرهیم فرمود یا جبرئیل قاتل او کی خواهد بود
جواب داد لعین اهل سموات و ارضین و قلم بر لوح جاری شد بلعن بر آن ملعون بدون اذن حقتعالی پس وحی
فرمود بسوی قلم که تو مستحق ثنا گردیدی بواسطه لعن بر یزید پس ابرهیم دست بلند نمود بلعن بر یزید بلعن
نمود اسب آنحضرت بزبان فصیح بر دعای آنحضرت آمین گفت آنجناب از اسب پرسید که تو چه فهمیدی که آمین
گفتی عرض نمود من بواسطه سواری شما بر من فخر میکردم پس چون از پشت من بزمین افتادی خجلت من
زیاد شد و این از شئامت یزید بود و مرویست که شبان حضرت اسمعیل گوسفندان را در کنار فرات
بچرا برده بود چند روز بر ایشان گذشت از فرات آب نیاشامیدند شبان کیفیّت را بحضرت اسمعیل
عرض نمود و آنحضرت از پروردگار مسئلت نمود جبرئیل نازل شد که یا اسمعیل از گوسفندان سؤال کن
از سبب آن چون پرسید جواب گفتند که بما خبر رسیده که فرزند تو حسین سبط محمد مصطفیٰ را در کنار
این نهر با لب تشنه شهید میکنند ما بجهة حزن بر آن مظلوم آب نمی‌آشامیم پرسید کی او را شهید میکند گفتند
لعن شده از اهل آسمان و زمین و خلایق اجمعین پس اسمعیل گفت اللّهم العن قاتل الحسین و روایت
شده که موسی کلیم ع در سیر بود و با او بود یوشع بن نون چون بزمین کربلا رسیدند نعل آنجناب

شکافته شد و بند نعلش گسیخته شد و خاری در پای مبارکش فرو رفت بطوری که خون جاری شد آنجناب بدرگاه احدیت
عرض نمود الهی چه صادر شده از من که موجب این ابتلا گردیدم وحی رسید در اینمکان حسین ع کشته
شود و خونش ریخته میشود پس خون تو جاری شد بجهة موافقت با آنجناب حضرت موسیٰ عرض نمود الهی
کیست این حسین باو گفته شد سبط محمد مصطفیٰ و فرزند علی مرتضیٰ گفت کیست قاتل او خطاب رسید
لعین ماهی دریاها و وحوش بیابانها و طیور در هوا پس موسیٰ دست برداشت و لعن نمود بر یزید
و نفرین نمود و یوشع بن نون آمین گفت و ایضا مرویست که بساط سلیمانی روزی بر زمین کربلا
گذشت پس باد گردانید بساط او را باضطراب افتاد تا سه بار که سلیمان مشرف بر افتادن شد پس باد
ساکن و بساط بر زمین قرار گرفت سلیمان باد را مخاطب ساخته سؤال نمود گفت در اینمکان حسین ع
مقتول میشود گفت حسین ع کیست گفت سبط محمد مختار و فرزند علی کرّار گفت کیست قاتل او در جواب
گفت لعین اهل سموات و ارض یزید پس سلیمان ع دست بلعن و نفرین او برداشت و بر دعای آنحضرت جن و انس
آمین گفتند پس باد وزید بساط بحرکت در آمد و مرویست که عیسیٰ با جمعی از حواریین در سیاحت
گذارش بکربلا افتاد ناگاه شیر درنده پیدا شده راه بر ایشان گرفت حضرت روح الله پیش آمده از شیر
جویا شد که چرا سر راه گرفته شیر بزبان فصیح جواب گفت که نمیخواهم گذاشت از اینمکان بگذرید تا
اینکه یزید قاتل حسین ع را لعن کنید عیسیٰ ع گفت حسین کیست شیر در جواب گفت سبط محمد نبی امّی و فرزند
علی ولی ع عیسیٰ ع از قاتلش پرسید گفت لعین سباع و وحوش و ذئاب جمیعًا آنجناب دست بلعن یزید
و نفرین بر او بلند نمود حواریین آمین گفتند و آن شیر از سر راه برخاسته ایشان گذشتند و در باب خبر
رسیدن قصّهٔ کربلا شهادت نفس نفیس بنوع انسانی بجمیع اجناس بمضمونهای مختلف وارد شده و از آنجمله
آنچه در مجلسی ره در بحار و دیگران روایت نموده اند از بعضی ثقات اینکه حسنان سلام الله علیهما روز عید
بحجرهٔ جدّ بزرگوار داخل شدند عرض نمودند یا جدّاه امروز روز عید است اطفال عرب با الوان مختلفه لباس
خود را زینت نموده اند و لباسهای تازه پوشیده اند و ما را لباس جدیدی نیست بطلب لباس جدید نزد
تو آمده ایم آنجناب بحال ایشان تأمل فرمود و بگریه افتاد و در خانه لباسیکه لایق ایشان باشد نبود
و دل مبارک نخواست ایشان را شکسته نمود است ببینید بدرگاه خدایتعالی عرض نمود الهی فرحناک فرما قلب
ایشان را و قلب مادر ایشان را فی الفور جبرئیل امین نازل و با خود دو حله سفید از حله های بهشت داشت
رسول الله صلی الله علیه و آله با ایشان خطاب فرمود ای دو سیّد شباب اهل جنت بگیرید ثوب خود
را که خیاط قدرت باندازهٔ طول قامت شما بریده دو حسنین چون آن دو حله را سفید دیدند عرض کردند

تا جدّاه اطفال عرب لباس با لوان مختلفه در بر دارند ولباس تا سفید است پس رسول الله متفکر
بزبرا ند لختا مینخو جبرئیل عرض نمود تا محمّد خواطر خوش دار و چشم روشن باش صابغ صبغة الله
عزّ وجلّ از برای ایشان این امر را صورت خواهد داد قبل ایشان از جنات صبغ آرا به هر رنگی که خواسته باشند
پس امر فرما طشتی وابریقی حاضر نمایند چون حاضر نمودند جبرئیل عرض نمود یا رسول الله من آب
ریزم بر این خلعتها و شما بمالید تا به هر رنگی که طالب باشند ابجناب حلهٔ حضرت مجتبی را در طشت نهاده
جبرئیل آب میریخت رسول الله و بجناب حسن کرد که نور دیده حلهٔ خود را بچه رنگ میخواهی عرض
نمود رنگ سبز را طالبم اجناب بدست مبارک حله را در آب میمالید بقدرت حق تعالی سبز رنگ شد گفتا
مانند رنگ زبرجد برخود گرفت پس حله را بیرون آورد با امام مجتبی تسلیم نمود و پوشید پس حلهٔ
امام مظلوم را در طشت نهاده ملتفت بجانب حضرت حسین کرد که نور دیده ابجناب را نوبت پسین
سال بود که ای نور دیده بچه رنگ حلهٔ خود را طالبی عرض نمود یا جدّاه او را سرخ میخواهم بدست مبارک
او را مالید برنگ یاقوت احمر کرد یا امام مظلوم او را پوشید رسول الله خوشحال گردید بلکه زیان دو نور
دیدهٔ رسول و دوامر جانب مادر کرد و بدند خوشحال و مسرور چون جبرئیل این حال را مشاهده نمود
شروع بگریه نمود حضرت رسول فرمود یا جبرئیل در مثل چنین روزی که دو فرزند من فرحناک
گشته گریه میکنی و محزونی نور الحال که مرا خبر ده جبرئیل عرض نمود اخبار دو فرزند تو این دو
رنگ مخصوص را از اینکه حسن را از هر خواهند چشانید واز شدت اثر سمّ بدنش سبز خواهد شد
و اما حسین را شهید کنند و ذبح نمایند بدنش بخون خضاب شود پس حضرت بگریه در آمد و حزنش
زیاد شد **مؤلف گوید** شاید در اول وهله خطاب نمودن جبرئیل بحضرت ختمی ماب
باسم شریف اشاره باشد باینکه علت تسمیه این اسم مبارک نظر بنکات داشته است معنویه در آن
تسمیه مبارکه اینکه امر از حق مستلزمانی مستجاب ارادهٔ شریف شما از ارادهٔ حق سبحانه و تعالی جدا
نداز و این معنی واضح است بنا برانچه گفته شده در وجه تسمیه اینکه این لفظ مبارک از مادهٔ حمد
ماخوذ است یعنی بسیار ستایش کرده شده است در زمین و آسمان و هم چنین اگر گفته شود
که اصل اشرف بمعنی انمحا و محو است زیرا که شریعت آنسرور محو فرموده شرایع امم سابقه را با تمام
جمیع طرق فاسده باطله است و مشتق است لغة الفنا و واضح است جو عبارت که چنین باشد
وجود شریف اراده اش ماحی جمیع تمامل اینان در صورت اراده و میل خواهد بود و فنی محو مباین
تمام و تمام و مشتق است اما نکته اختلاف اراده اما مین همانست که جبرئیل امین علیه السلام اکثر بکثرت

دراورد و از ابعض جدّ شان حضرت رسالتماب سابقه توضیح شده بیشتر از آنکه آن دو وجود مبارک
دوتا است چون هر یک نوع خان در راه حق را برای قبول کرده بودند و امتثال امر را بطریق
وفا بوعدهٔ اصطلاح خان و دل در راه حقیقت سیاد کشتان که اگر کشته بنوعیکه هر چه ارشی از
ان و علت را و باشد متبوع و محبوب ایشان باشد شوقا الی لقاء الله تعالی علی نحو رضاه مکتفیة
البلاد است بر این شاید منطبق شود انچه وارد شده بالنسبة بهر فردی از فرد نوع انسان و
میل او بالنسبة بان بقعه از زمین که در آن دفن شود نظفه بر حسب بر حسب حکمت حق تعالی از خاک آن
ملائکه برداشته با نطفه اش مخلوط مینمایند تا باین مناسبت انچه جوارح دیده بعضی ارواح
که بعد مذکور میشود از ما لبنا امام شهید خون علی اصغر و خون شریف بر سر و ریش مبارک که بسیار
اخری بجناب جمیع خالات خود طالب بود که اثر عهد از عهود من الله تعالی در وجود مبارک ثبت
کرد چنانچه بر واضح است هر کرد بیرون و سنت در همواره ذکر و فکر او است بلکه از جمله
اخبار که در کیفیت اخبار بحضرت رسالتماب بقضیهٔ هایله کربلا را معلوم میشود که تکرار اخبار این واقعه
از جانب حق سبحانه و تعالی بواسطه ملائکه مطلوب بتان بوده در نزد خدا است که همواره اهل
عصمت متذکر این معنی باشند علیهم التحیة و الثنا و این واسطه مجرد نباشند بلکه تا هر ایشان شهادت برای
شیعیان و دوستان ایشان کرده و مداومت فرموده دار حسن سو گواری و المیان خود ساینا نمایند شبیه
قضیه لباس حسنین را ملتفت شو که قبل از ولادت جبرئیل خبر شهادت را رسانید و بعد از ولادت
و نزول القضایا بقابله کرده تا جبرئیل اخبار نمود و در وقت مسرور شدن با جماع اهل بیت در خدمت
حضرت رسالتماب در مقدمه حدیث امر کم معروف است و هم چنین در وقت مسرور بودن از نیایش
فرزندش حسین و ابراهیم و فدا نمودن از خود ابراهیم را بحضرت حسین و مجملاً در جمیع حالات سرور
عیش و اهل بیت سالت خداوند تعالی چنین خواسته که متذکر این مصیبت عظمی باشند و لذا
اختلاف بجامع الکلام میدانی که انبیاء همگی گرید بر حضرت سید الشهداء سلام الله علیه بوده
نوحی عبادت خدا است که ترک آن ننمایند هیچ وقت از نیابت خالق مشغول بوده و این
از این مقدمه با اینها سلسله سبب این واسطه بود که ایشان هم بهتر کامل تامه و مداومت
کرده اند این معنی محروم نمانند تلبیه بر مخفی نماند وجودیکه عبادت او فوق العبادات است
البشر اخلاق کثیر او فوق الاخلاق خواهد بود در مجالس حضرت حسین نیز چنانکه فی نفسه نیز
و ما پیش گفتیم که فوق افضل اعمال العبادات خالص است که قلب مومنین نا بیخ در آن

معصیتی نباشد برامن دیدم غلامرا همنورا که باسکی غذا میخورد و سکی در نزد او بود بعضی را با نان خود

و بعضی را خود میخورد سببش از او پرسیدم گفت یا بن رسول الله من مغموم مسرور خواستم بطلب میکنم

بمسرور نمودن این سک صاحب من شخص یهودی است طالب مفارقت او هستم پس آنجناب نزد مولای آنغلام

تشریف آورده دویست دینار بقیمت آنغلام بذل فرمود یهودی عرض نمود غلام فدای قدم مبارک شما

باد و باغی را که غلام در او است باو بخشیدم و دویست دینار را نثار قدم مبارک نمودم آنجناب فرمود

من دنانیر را بتو بخشیدم یهودی عرض نمود قبول نمودم طاعتا و او را بغلام بخشیدم آنجناب فرمود

من او را آزاد نمودم و تمام مال را باو بخشیدم **نکته** بخشیدن امام مال الغلام را با وصف اینکه شخص

یهودی در اول وهله باو بخشیده بود اینکه پس از بخشیدن غلام با مال هرچه هر کس تملیک نماید چیزی

بمملوک ملک مولای او میشود در صورت قبول در وقت بخشید نه یهودی غلام ملک امام ع شده بود

پس آزاد نمودن قابل ملک شدن بود که امام مال را باو تملیک فرمود پس از این مقدمات نور اسلام

در قلب یهودی تابید گفت من مسلمان شدم و مهر خود را بزوجم بخشیدم پس از آن یهودی مسلم

شد و آن خانه را که در آن ساکن بود بزوجه اش بخشید **مؤلف این اوراق** محرر این سلسله

محبتند و ثنا خانواده عصمت و طهارت میکرد که ملاحظه نماید نظر رأفت مولا بمر این غلام که

چه آثار فیض دینوی و اخروی برای او مترتب شد و همانا نظر رأفت مولی نظر رحمت خدا است که این آثار

برای او مترتب میشود این معنی رحمت مجسم خدا ذکر رحمت ربک عبده زکریا چنین وجود مبارکی در مقام

مناجات با قاضی الحاجات لبیک عبدی باید بشنود و غواص لئالی بحار الانوار روایت نموده وقتی آن

برگزیده درگاه خدا مریض شد و اثر زوال در رخسار مبارکش بود تا بقبر جده اش خدیجه نسبت فقد کرد به

نمود پس اثر را فرمود از من دور شوید اثر گوید در کناری خود را مخفی داشتم شروع بنماز فرمود و طول

داد شنیدم آنمولا را که میگفت یا رب یا رب انت مولاه فارحم عبیدک الیک ملجاه ای خدا

که توانائی پس رحم کن بعبد حقیر که بجز تو نوائی نیست ای صاحب مرتبه بلند طوبی لعبد

تکون مولاه ای خداوند صاحب بزرگی بر تو است اعتماد من خوشا بحال بنده که توانای او باشی

طوبی لمن کان نادما ارقا خوشا بحال کسیکه از کردار خود پشیمانی و خواب را بر او حرام شده

یشکوا الی ذی الجلال بلواه و ما حال پشیمانی و خوف ابتلای خود را بخدای ذی الجلال شکایت کند

و ما به علة و لا سقم اکثر من حبه لمولاه در حالتیکه ناخوشی و دردی بیشتر از سوختن او باتش

محبت مولایش نباشد اذا اشتکی بثه و غصته اجابه الله ثم لباه خوشا بحال او که بر سر او مرو

خودرا بمولای خود شکایت کند ندای او را لبیک گویان او را جواب گوید اذا ابتلی بالظلام

اکرمه الله ثم لباه اگر در تاریکی شب او را بخواند و او را کرامت دارد لبیک گوید پس ندا داده شد

لبیک عبدی و انت فی کنفی لبیک ای بنده من تو در پناه منی و کلما قلت قد علمناه هرچه گفتی

فهمیدیم او را صوتک تشتاقه ملائکتی آواز ترا ملائکه من مشتاقند همین قدر تو را بس که صوت

ترا شنیدیم دعاک عندی یجول فی حجب دعای تو در حجابها گردش میکند

قد سفرناه بر است تو را که پرده ستر از میان برداشتیم لو هبت الریح من جوانبه خر صریعا

لما تغشاه این شخص والد در مناجات و دعا است غرق و در دعا بمرتبه ایست که اگر بادی بر او بوزد از

شدت بیخودی بزمین بیافتد پس العزیز من بزرگوار یکه در مقام مناجات اینقسم که شنیدی باشد

هذا بنی جواب فرماید لبیک گوید معلوم است که عقبات و درجات اعلا در این خواهد بود

اینها از آن وجود مبارک در کربلا ظاهر شد که کشف از علو مقام عبودیت او است حقیقت عبودیت

در راه معبود و از عزا و کثرت شنوا است حضرت حسین ع از هرچه مرتبط باو بود گذشت تا آنکه

جان نازنین را پس از آن جوانان عزیز را در راه خدا داد پس خود اقدام نمود بر شهادت تا بحالت

و رحمت که هیچ چشمی ندیده و گوشی نشنیده و خیالی متخیل تصور نموده فقره که بنفس

جنتی که خدا ابتعم او را از کرم رحمت خود از برای بنده برگزیده اش حضرت زکریا خوانده و اینها

وقتیکه مصیبت علی اصغر رو داد بزبان معجز بیان حال زمین بلکه بهو بزرگان علی انه لعین الله و یتی

کرانده و فی اسبه بر زمین قرار میگیرد گوشه چشم مبارک باسمان نمود در حالت گرانه هم عرش

عرض میکند انتخب یا عبادک المستغیثین **المقدمة الثالثة** نسبه تربیت

مقدمه سابقه خود را در راه خدا فانی نماید می باید کوشش برای نیل الی این عبادات باشد که

فقر بعد از این مقدمات بذکر اخبار دینا شد شطری من باب الیقین ذکر میشود و بعضی از اخبار

که فی بعضها مع قطع النظر عن المقدمات یقینی است نظر بشاهد آنها نیز وارد شده در این باب به کتاب

محاسن برقی مسندا عن فضیل بن یسار از حضرت صادق ع مروی است که آن امام فرمود هر کس که نماید

نزد او ذکر شود پس از چشم او اشک بقدر بال مگس بیاید اگرچه مثل پر مگس باشد خدا بیامرزد گناه او را اگرچه

اگرچه مثل کف دریا باشد و از قرب الاسناد مسندا از بکر بن محمد از آن امام ع که بفضیل فرمود

می نشینید ذکر حدیث شما میکنید گفتم بلی فرمود دوست میدارم این مجالس را و شما پس احیا

نمائید امر ما را خدا رحمت کند کسیکه احیا نماید امر ما را هر کس ما را ذکر کند یا نزد او ذکر شود پس در نزد

و پس فرمود کلام را تا بآخر و محمد بن مسلم از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود علی بن الحسین ع
همیشه می فرمود هر زمانی که مؤمنی از چشم او اشک بیرون بیاید تا بر رو جاری شود خدای تعالی او را منزل
دهد در غرفه‌ها ساکن فرماید احقابا و هر زمانی که مؤمنی اشک از چشمش بر رویش جاری شود بواسطه
چیزی که بما وارد شده از اذیت دشمنان ما در دنیا منزل دهد او را خدای تعالی منزل صدق و هر
مؤمنی که باو وارد شود اذیتی پس اشک از چشم او بر رخسارش جاری شود از آنچه متحمل شده از آنچه بر
او وارد شده از شدت بواسطه ما خدای تعالی اذیت قیامت را از او صرف نماید و او را ایمن گرداند از
عذاب دوزخ و در قیامت از سخط و غضب خود و از حضرت رضا علیه التحیة و الثناء ماثور است هر کس متذکر
شود مصیبتهای ما را پس بگرید یا بگریاند نگرید چشم او در روزیکه چشمها گریان باشد و هر کس بنشیند
در مجلسیکه در آن مجلس احیا امر ما شود نمیرد قلب او در روزیکه قلبها بمیرند و فی خبر ریان بن
شبیب از آنحضرت که باو فرمود ای پسر شبیب اگر گریه کنی بر چیزی پس گریه کن از برای
حسین ع زیرا او را ذبح نمودند چنانکه ذبح نمودن گوسفند کشته شد با آنجناب از اهل بیت
او هیجده نفر که در زمین شبیه نداشتند بتحقیق گریه کرد بر آنجناب آسمانها و زمینهای هفت
گانه بجهة کشته شدن آن بزرگوار تا اینکه کلام امام رسید باین مقام که فرمود ای پسر شبیب اگر گریه
نمودی بر حسین ع همین قدر که اشک چشم تو بر رخسار تو برسد می آمرزد خدای تعالی از تو هر گناهی که
سر زده باشد صغیرا و کبیرا کم یا زیاد ای پسر شبیب اگر دوست داشته باشی که خدا را ملاقات
نمائی در حالتیکه بر تو گناهی نباشد زیارت کن حسین را ای پسر شبیب اگر خواهی در غرفه‌های بنا
شده جنات ساکن شوی با پیغمبر خدا و آل او علیهم السلام پس لعن کن بر قاتلان حسین ای پسر شبیب اگر
ترا مسرور نماید اینکه در زمره شهدا در خدمت آنجناب محشور شوی هر زمانی که آنجناب بخاطرت
بگذرد بگو یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما ای پسر شبیب اگر دوست داشته باشی که با ما
باشی در درجات عالی از جنان پس محزون باش در حزن ما و فرحناک باش در فرح ما و بر تو باد
بولایت ما و دوستی ما پس اگر کسی دوست داشته باشد سنگی را خدای تعالی او را با آن سنگ محشور فرماید
در روز قیامت و از ابی بصیر مرویست در روایتی از حضرت صادق ع گفت وقتی در خدمت آنجناب
بودم طفلی از آنحضرت براو داخل شد آنحضرت فرمود مرحبا پس بوسید او را و بسینه مبارک چسبانید
و فرمود خدای تعالی حقیر گرداند کسی را که شما را حقیر گرداند و انتقام بکشد از کسیکه ضعیف و تنها
گذاشت شما را و مخذول گرداند کسی را که شما را مخذول گرداند و بکشد کسی را که کشت شما را و خدا

ولی

ولی و حافظ و ناصر شما است پس بتحقیق بطول انجامید گریه زنها و انبیا و شهدا و ملائکه آسمان
پس فرمود ای ابو بصیر هر وقت نظر کنم بیکی از اولاد حسین ع بر من حالتی عارض شود که خود داری
نتوانم از آنچه بر ایشان و پدر ایشان وارد آمده ای ابو بصیر بدرستیکه حضرت فاطمه گریه میکند بر حضرت حسین ع
پس صیحه میزند پس جهنم زبانه میکشد اگر نه این بود ملائکه حفظه مستعد بودند از برای نگاه داشتن
او در وقت گریه آنحضرت بتحقیق از ترس اینکه مبادا شعله آن و دود آن بیرون آید و تمام اهل زمین را
هلاک نماید هر آینه تمام مردم هلاک میشدند پس ملائکه حفظه می نشانند شراره او را و مسدود
مینمایند درهای او را پس ساکن نمیشود تا حضرت زهرا سلام الله علیها ساکن نشود و بدرستیکه دریاها
نزدیکست که شکافته شوند پس ملائکه موکلین بر بحار چنان محکم نگاه داری مینمایند که بعضی
از آن داخل در بعضی شود مبادا اهل زمین را غرق نمایند پس علی الدوام ملائکه ترسان و گریانند
از گریه زهرا سلام الله علیها و در درگاه خدای تعالی استغاثه مینمایند و تضرع مینمایند اهل عرش
خدا و آنچه در حول عرش است بلند است اصوات ملائکه بتقدیس خدا از ترس بر هلاک اهل زمین
و اگر صدائی از ایشان بزمین برسد هر آینه هلاک شوند و کوهها از هم بپاشند و زمین بزلزله
در آید ابو بصیر گوید گفتم این امر عظیمست فرمود آنچه را نگفته و نشنیده اعظم از آنست پس فرمود
یا ابا بصیر آیا دوست نداری که از جمله اشخاصی باشی که یاری کنند حضرت فاطمه ع را پس از این کلام
بگریه افتادم بنوعیکه نتوانستم تکلم کنم و آنجناب از بسکه گریه بر او زور آور شد قادر بر تکلم
نبود پس برخاست در مصلی خود مشغول بدعا گردید پس بیرون رفتم و از طعام و شراب
باز ماندم و در شب مرا خواب نبرد و صبح افسرده چون نمودم با خوف و ترس و چون خدمت آنجناب
رسیدم چون ایشان را از گریه ساکن دیدم حمد خدای تعالی بجا آوردم که عقوبتی نازل نشده
در حدیث طویل زراره از آنحضرت روایت کرده که فرمود تا بزرگان آسمان بر حسین گریه کرد چهل
روز بخون و زمین چهل روز بظلمت و سیاهی و آفتاب بکسوف و سرخی و کوهها از هم پاشیدند پس
ذکر فرمود گریه ملائکه و التهاب جهنم و اضطراب او را در وقت شهادت آنحضرت و در وقت
بدرک واصل شدن ابن زیاد و اگر ماذون بود هر آینه تمام اهل زمین را می بلعید در وقت شهادت
نزدیک شد از طاعت خزان آن از ملائکه بیرون رود که جبرئیل امر خدای تعالی را بشهر زد و فرو
نشاند تا آنکه کلام آنحضرت باین مقام رسید هیچ گریه در نزد خداوند محبوبتر از گریه بر حضرت حسین
نیست و هیچکسی که بر آنجناب گریه میکند مگر آنکه صله نموده حضرت زهرا را و رسول خدا را و ادا نموده

حتی آنکه ابر او مخصوص نمیشود چشمی مگر گریان غیر از چشمی که بر حسین ع بگرید بلکه با سرور و روشنی محشور
شود و مردم در اضطراب‌اند در روز قیامت و گریه کنان آنحضرت در امان و خلوت در معرض حساب
و ایشان در جوار حضرت حسین در زیر عرش و در سایه عرش‌اند و از سوء حساب خوف ندارند و بایشان
میگویند بیایید داخل بهشت شوید و ایشان ابا میکنند بودن نزد حسین را بر دخول بهشت
تا اینکه حوریان جنان میفرستند که ما و ولدان مخلدین مشتاق شماییم و ما را از انتظار بیرون
بیاورید و ایشان از شدت آنچه در وجود گرفته ایشان را از سرور در آن مجلس سر بلند نمیکنند که جواب
بگویند بعد دشمنان ایشان را بعضی را باتش جهنم بکشند و بعضی فریاد کنند فما لنا من شافعین ولا
صدیق حمیم و ایشان منازل خود را می بینند و ملائکه پیغام زوجات ایشان را با انتظار میرسانند
و ایشان وعده میدهند که انشاء الله بسوی شما می‌آییم و این جواب سبب زیادتی شوق ایشان میشود
و چون میبینند اختصاص ایشان را بحضرت حسین ع و از برای ایشان مراکب و رحال و نجائب بیاورند
و سوار شوند با حمد اینکه از آنچه میترسیدیم ایمن شدیم و با ذکر خدا و صلوات بر حضرت رسالت پناه
روانه بهشت شوند **مؤلف گوید** اخبار فضل گریه بر آنحضرت از حد احصا خارج است
بلکه از بعض فقرات بعض از روایات سابقه مفهوم میگردد با آنچه بیاید در این باب بیست و دویم که جن
ترسیده و مستور مانده قلیلی است از کثیری که اعظمیت شاید معصومین سلام الله علیهم منعقد بوده
و انحنا از زیرا عقول ناقصه قابل تحمل و معقول آن نیست و اظهار آن کما ینبغی باعث مفاسد میشود
اگرچه بالنسبه ببعض از آنچه رسیده چون تکلیف تسلیم است قبول می‌باید نمود و از آنچه گفته شد می
توان استنباط نمود اخبار این واقعه جانسوز با انبیاء سلف علیهم السلام من آدم الی الخاتم مقصود است
که حکمت اقتضا در بیان جمیع مخلوقات خاصه مقربان درگاه خود از انبیاء و اولیاء علیهم السلام بفضل مزموده
تو فایده با فاضه فیوضات کلی علی قدر استعداده و قابلیته و از اینجا بنکه گریه بر آنحضرت و سوگواری در
این مصیبت از اعظم عبادات است نمی‌باید مقربان درگاه خود را از این فیض عظیم و ثواب جسیم محروم
نماید بلکه اینقدر که در حقیقت و لا بر ما خود است که در بعض و امانت خداوندی است در قلوب بندگان
بلکه بمقتضای کریمه مبارکه انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض الخ این امانت بر جمیع مخلوقات
عرض شده لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة این است معنی که همه آسمان و زمین بر جمیع
موجودات که بعبارات مختلفه از سادات هداة علیهم افضل الصلوة رسیده قابل این مالا بری ایقاف
در آیه شریفه و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم تسبیح و تنزیه حق تعالی نسبت

نسبت بجمیع

نسبت داده شده و واضح است این تسبیح تکوینی است که بحسب ظاهر در بعضی از مقامات
اراده خداوندی تعلق گیرد بظاهر کردن آن بواسطه امری مثل معجزه بودن پیغمبر یا امامی یا کرامت ظاهر
شدن از ولی از اولیاء خدا خارج از این مقام است مثل تسبیح حصی در دست معجزنمای رسول خدا صلعم
و این جزع در فراق آنحضرت و امثال آن از واضحات است جریان تقریب چون تکوینی در مصیبت حضرت
سید الشهدا نظر با اینکه وجود جمیع موجودات از پرتو وجود شریف اهل بیت عصمت است فتأمل پس
جانم فدای حضرت حسین که اثر مصیبت آن عبرة کل مؤمن و مؤمنة ظاهر در رحلت است که شنیده‌اند
مقام تکوین چنانچه دیده شد و بتواتر منقول رسیده بروز اثر خون در جمله از جمادات در روز
شهادت و ما بعد از آن در ایام مصیبت که شنیده از حیوانات مثل اسب آنحضرت و اسب حضرت خلیل
در وقت مین خوردن ابراهیم علی نبینا و علیه السلام و گوسفند که حضرت اسمعیل و آهوی زمان عیسی
و غیر آن مثل فیل آنچه گفته شد از رسیدن خبر مصیبت مولای ما با انبیاء سلف و گریه ایشان تجارت
در باره حضرت خاتم انبیاء و علی مرتضی و صدیقه کبری زیاده خصوصیت ایشان گذشته از آنچه
واضح است این است که سرور درد بیاد او گویا خدای تعالی در باره ایشان روا داشته از بی قابلیتی
دنیا و از آنچه گفته شد در این مقام و در مقام فضیلت مصیبت داری آنحضرت معلوم است که این
جزع و فزع از ایشان بواسطه قرب حضرت سید الشهدا است بدرگاه حق تعالی از حیث ابوت و بنوت
نیز عبد که از بندگی خارج شود چه اگر ابوت و بنوت هم در آن حیث خصوصیت که در آن رشته
عبودیت حق تعالی مخلوط شود از حیث قرب نسبت بدرگاه حق تعالی است و از آنچه گفته شد ملتفت شو که
خون مولای ما حسین ع در معلقه شهدا از بنی هاشم و غیر ایشان از چه بابت بلکه اگر بر حال غریبی ما
مصیبات وارده بر وجود شریف گریه کند ما از بی کسی و اسیری آل الله ناله کند همین مطلب است
ای جانم بدر و دار بلیات اثر چنانچه بعضی از کلمات قریب ایمقدمه را در بیان حضرت یعقوب و یوسف
ملتفت شده اند و اما سایر ایمه از اولاد امجاد مولای ما الی حضرت حجة ع پس کلام در مصیبت داری
ایشان نظیر آنچه گفته شد جاری است با نوع شباهتی بمصیبت داری شیعیان و دوستان ایشان
از این حیثیت که بعد از وقوع واقعه است که چه تغییر در آن شیعیان تاسی با ایشان است وفقنا الله
و سایر الاخوان لذلک نکته دیگر باقی است در تغییر داری در نشأه برزخ و در آن دو مطلب است
اول در اینکه اثر این مصیبت عظمی در نشأه برزخ ظاهر شده و منحصر بدنیا نیست و این معنی را اولا
نظر از قطع دلالت اخبار میتوان تقریر نمود بعد از تصور مقدمه و آن این است که وجود جمیع موجودات

از پرتو وجود مبارک اهلبیت عصمت و طهارتست چنانچه بطلب حق محقق است باین معنی که مهیا شود بعلت غائی در وجود موجودات از عوالم و آنچه در آنهاست مابری و ما لا یری و قوام ادیان چنانچه از فقره قوام در اخبار مظاهره تعبیر شده باینکه لولا الامام لساخت السموات و الارض یعنی اگر وجود مبارک امام نباشد آسمان و زمین از هم پاشیده میشوند و این دو فقره که غایت بودن و قوام بودن نباشد اول مرتبه ارتباط این وجود مبارک است بتمام مخلوق و الا آثار این کمند اند پس این ارتباط خداوند عالم چنان تسلط با امام علیه السلام کرامت فرموده هر قسم بخواهد تصرف کند اگرچه اراده او عین اراده خدا است پس هرچه بخواهد خدا خواسته پس از اینکه این معنی را تصور نمودی ملتفت بحر بکر آنچه بیان شده بین محابین نفلکر نه محبت بین این دو و آنچه بر یکی وارد آید در قلب یکی دیگر تاثیر میکند و بمعنی از اخبار هم بدست می آید مثل آنچه وارد شده در علت مهموم شدن بدون سبب ظاهر از اینکه هی است ظاهر که بر یکی از مومنان وارد شده غمی این فقره در بعض نوشتجات اخلاقی خود این مطلب را واضح نموده و اذا اخذت بمجامع الکلام بر مومنین که قلوب ایشان نور ولایت روشن است چه شده پس از اینکه اتصال در شئونات محبت ظاهری باین نحو باشد که وجود هم و غم در یکی از متحابین اثر دو محبت دیگر ظاهر شود اثر اتصال وجود مبارک بتمام مخلوقات از عوالم و ما فیها از راه غایت بودن و قوام برپا بودن هم بواسطه این نحو که او چه خواهد بود بجرأت میتوان گفت اگر نه اراده خداوند تعلق گرفته بود که عالم بواسطه وجود حضرت بقیة الله فی الارضین سید الساجدین علیه السلام برپا باشد می باید بواسطه شهادت مولای ما حسین عوالم امکان برهم خورد و وجود امام که لا محافظ و مانع از گسیخته شدن سلسله وجود است ولی اثر صدمات وارده بر وجود مبارک امام سابق بر جا خود است خدا دانا است که در شهادت جوانان هاشمی که هر یک مجراحی است منتهی بر قلب مبارک مولای ما چه میرسید بر جراحت ظاهری بر قلب مبارک چه زلزله در عوالم امکان رسیده آه آه فریاد فریاد از آنکه بعضی بیرون ... در خون غلطیده در کودک القتلگاه بعضی گویند فارکر به خانه اش خراب در و هم او بدن خارج شود این عبارات مناسبت کلی است که فار عضوی از اعضا پیش از گرهی باشد مرکب که تا آن جراحتهای ظاهری بیشمار بتیر سه شعبه زهرآلوده بر نیاط قلب وارد آمده باشد که رگ و تین او را قطع کند و از عقب سر بیرون رود و فدیتک یا مولای اهلی و مالی و روحی ایها المجروح الطعین و ایها المقطوع الوتین و اما استخراج سر این مصیبت مولای ما بعالم برزخ و غیره

از روایات از آنجمله در خبر حسین ثوبر است از حضرت صادق علیه السلام فرمود در ضمن کلامی بدرستیکه ابا عبد الله الحسین چون شهید شد گریه نمود برآنجناب آسمانها و زمینها و هفت آسمان و آنچه در آسمانها و زمینها و ما بین آنهاست و آنچه منقلب است در بهشت و دوزخ از مخلوقات پروردگار ما آنچه دیده شود و آنچه دیده نشود مگر سه چیز راوی گوید خدمتش عرض کردم این سه چیز که گریه نکرد کدام اند فرمود گریه نکرد بر او بصره و نه دمشق و نه آل عثمان در خبر دیگر از آنحضرت و این عمود عبد الملک بن مقرون در ثواب زیارت آنحضرت که در آن فضایل عظیمه از برای زائرین آنجناب بیان فرموده تا رسید باین مطلب که اگر مردم میدانستند آنچه در زیارت آنحضرت هست از خیر هر اینه مقابله مقاتله بشمشیرها مینمودند در تحصیل زیارت آنحضرت و اموال خود را صرف و خرج میکردند در راه زیارت او بدرستیکه فاطمه زهرا سلام الله علیها همینکه نظر میفرماید بزوار آنجناب و از خدا مسئلت مینماید از برای ایشان از هر خیری و با او هشت هزار نبی و هزار صدیق و هزار شهید و از ملائکه کروبیین هزار هزار که یاری میکنند او را و موافقت مینمایند در گریه بر حضرت حسین علیه السلام و انضده در مصیبت فرزندش چنانچه صیحه و شهقه بلند مینماید که نماند در آسمانها ملکی مگر اینکه از شنیدن صوت او بگریه در آید از روی ترحم بر مظلومه و ساکت نمیشوند از صیحه تا اینکه رسول خدا بیاید بتسلیه و اسکات او و بفرماید ای دخترک ساکت شو که بگریه در آوردی اهل آسمانها را و مشغول شدی ایشان را از تقدیس و تسبیح حقتعالی خود در انکاه بدار تا مشغول بتسبیح و تقدیس شوند بدرستیکه خدا امر خود را چنین قرار داده آنگاه در عرض اینها دلیل آنحضرت بفرمودند باینجمله و قبل از بنا سایقه کذشت در روایت ابی بصیر از شهقه جهنم بر اهل عذاب اینکه صیحه صدیقه طاهره و هر سه چیز منقلب میگردد در گریه و حزن ما یری و ما لا یری که مطابق است با آنچه گذشت از بیانات عقلیه کما این هم معنی دیگر است از برای مومنین روشن چنین بود ولایت مولایان خود همین قدر اشاره کافی است از برای تصدیق موافقت آنچه گفته شد از بیانات با فرمایشات ائمه طاهرین علیهم السلام مبادا فاحش نمودیم بما اینکه گفته ام بجرأت است و الا تمام این در عبارات اخبار وارد و تعبیر زیارات از حضرات نرسیده و بر منبر بیرون ابواب مخفی نیست

المطلب الاول

در حرکت حضرت سید الشهداء سلام الله علیه از مدینه طیبه رو بمکه معظمه از رجال الشیخ کشی علیه الرحمه مرویست که مروان بن الحکم ملعون در وقتیکه از قبل معویه عامل بود در مدینه نوشت بسوی او که عمرو بن عثمان خبر داده بمن که بعضی از اهل عراق و وجوه اهل حجاز آمد و شد میکنند نزد حسین علی علیه السلام و گفت بعید نیست

که این مقدمه اثبات خروج او شود و من تفحص کردم بر من چنین معلوم شد که در این ایام اراده خلاف ندارد
و مامون نیستم که این مقدمه باطل شد از برای بعد [illegible] باب هر چه خواست بنویسد تا معلوم شود
چون نامه او بمعویه رسید در جواب نوشت که تا بتوانی بنویس آنچه در باب حسین نوشته بودی فهمیده
نباید در امر متعرض او شوی مادامیکه او متعرض تو نشود که تاوقتی با وفا باشد باش مادامیکه نقض
بیعت ما نکرده و به مقاضه در سلطنت ما ندارد ما با او کاری نداریم و تو ممکن نیست او را داشته باشی مادام
که روی خود را بیک تو ننماید بروایت بحار معویه در زمان حضرت مجتبی علیه السلام طلب بیعت نمود از حضرت حسین
امام حسن صلوات الله علیه فرمود او را وا گذار که او مجبور در بیعت نمیشود مگر اینکه کشته شود و
کشته نمیشود مگر اینکه تمام اهلبیت او کشته شوند و اهلبیت او کشته نمیشود تا اینکه تمام اهل شام
کشته شوند **تنبیه** در این مقام التفات باید و مطلب مناسبست **اول** اینکه مروان بن الحکم
در عداوت اول اعدا اهل بیت طاهره بود و اینمدعی زیاده بر آنچه خواهی شنید دخیل در این مطلب
اخبار چند است از جمله آنها کلامیست که شیخ طبرسی ره در احتجاج روایت نموده وقتی مروان بن الحکم
بحضرت حسین گفت اگر فخر شما بفاطمه نبود بچه فخر میکردید بر ما پس آنحضرت از جا جست و آنجناب
شدید الغضب بود حلق آن ملعون را گرفت و فشار داد و عمامه بحلق او را بگردنش پیچید بقسمی که آن ملعون
از هوش رفت پس آنحضرت او را بحال گذاشت و رو بجماعت قریش نموده فرمود شما را بخدا قسم میدهم
اگر راست بگویم مرا تصدیق کنید آیا در تمام روی زمین دو حبیب که دوست تر از من بودند برسول
خدا غیر من و برادرم میدانید و در روی زمین پسر دختر پیغمبری غیر من و برادرم هست همه گفتند
نه بخدا پس فرمود من ملعون پسر ملعون غیر این خبیث نمیدانم او و پدرش رانده شده رسول خدا اند
و بحقیقت میدانم بخدا قسم ما بین جابلس و جابلق در طرف مشرق و مغرب مردی که منتسب باسلام
باشد دشمن تر بخدا و رسولش و اهلبیتش و ما باشد از تو و پدرت و علامت آنچه گفتم اینکه چون غضب
کنی ردا از دوشت بیفتد موسی بن عقبه که راوی حدیثست گفت قسم بخدا که مروان از مجلس خود بر
نخواست تا اینکه غضب براو مستولی گشته تکان خورد و ردا از دوش او بیفتاد و از جمله آنها است
آنچه وارد شده در شهادت امیرالمؤمنین علیه سلام الله علیه که آن ملعون از جمله اشخاصی بود که در
نوزدهم ماه مبارک رمضان بهمراهی ابن ملجم بقصد قتل آنحضرت بمسجد آمده بود و در عمل آن ملعون
شریک بود و از جمله آنها است آنچه وارد شده که در وقت حمل حضرت امام حسن محرک عایشه شد
و او را بر استر خود سوار کرده و از برای او جمعیتی فراهم آورده تا مانع شوند از دفن آنحضرت در

بقیه

بقیه جنب مطهر جدش حضرت رسول صلعم بحدی که جنازه مبارک او را بکفتن تیر زدند و به تیر باران نمودند بنوعیکه
هفتاد چوبه تیر بر جنازه آنحضرت نشسته همچنانکه بود همراه آن اشخاصی که عایشه را پیش انداخته معرکه
جنگ جمل را در بصره فراهم آوردند [illegible] افتضاح اعمال این بیدین و آثار عداوتی که از او بالنسبه با اهل
بیت طیبین و طاهرین بروز نمود زیاده از آنست که در این مختصر بتوان ذکر نمود **دویم** از آنچه
در حدیث دویم شنیدی که از حضرت امام حسن ع که بمعویه فرمود مستفاد میشود که خداوند علی اعلا
بر آنحضرت چنین قرار داده که بهیچ وجه در ظاهر اطاعت طاغی زمان خود نکند چنانچه بعض دیگر از
ائمه راشدین سلام الله علیهم تکلیف این بود مثل خود حضرت امام حسن ع و سایرین بلکه سیره آنحضرت
سیره حضرت قائم آل محمد صلوات الله و سلامه علیه و علیهم میبایست باشد چنانچه از اخبار رجعت
ظهور دولت حقه و از آنچه در سر غیبت آنحضرت رسیده وارد است که میبایست بیعت طاغی زمان بگردن
آنحضرت نباشد آنچه گفتم که سیره آنحضرت سیره بسلوک حضرت قائم عجل الله فرجه است باین بیان
که حضرت حسین از اینجائیکه در زمان برادرش امام حسن امام صامت بود و موافقت و متابعت برادر
که ناطق و قائم بامامت بود لازم بود مثل متابعت ایشان و امام از برای بعد از مقام خود و مثل
متابعت هر سه بزرگوار بالنسبه برسول خدا صلی الله علیه و آله لازم است ایضا بعد اینکه نوع متابعت
ظاهری و بالعرض از برای معویه ملعون بتبع صلح حضرت امام حسن با آن ملعون که تکلیف آنحضرت بود کرده
باشد اگر چه در حقیقت متابعت سیدالشهدا در حقیقت بود مگر از برادر بزرگوارش و همیشه
اوقات فرمایشات تند و خشن بمعاویه میفرمود و صبر بجا میفرمود در مکالمه و مکاتبه که خلافت
حق ما است و نوع غاصبی زیاده بر آنچه امام حسن میفرمود و از جمله آن فقرات روایتی که در خطبه
آنحضرت دیده وقتیکه مردم بمعویه علیه الهاویه اصرار نمودند که حضرت حسین ع را بر منبر بالا کنند
تا بشنوند کلام و خطبه او را بعد از امتناع و اقرار باینکه مرا رسوا میکند هم چنانکه وا داشتند
برادرش را بر این کار و گمان میکردند که نمی تواند تا اینکه از شدت اصرار ایشان ملجا شد و چون حضرت
بر منبر برآمد و خواند خطبه که حاضرین را بتعجب در آورد یکی گفت از منافقین این کیست که خطبه
میخواند بنوعیکه ابتدای خطبه شنیدید پس فقراتی چند بجهت اسکات آن شخص فرمود که ترجمه بعض اینست
که ما ایم حزب الله هم غالبون و عترت حضرت رسول صلعم که اقرب بوی ایم و اهل بیت طیبین و احد
ثقلین که رسول خدا صلعم ما را ثانی کتاب الله قرار داده که در او است تفصیل هر چیزی و از ما هیچ
چیز از آن فوت نشده بلکه متابعت خدا بوان میکنیم پس اطاعت کنید ما را که بر شما لازم است تا

بلکه اهانت حنبل در این باب ذکر شود و منع نمود مردم را از متابعت عنبر و تخویف فرمود بحدی
که معویه ترسید و عرض کرد حسبک یا ابا عبدالله بر است که منتهای بلاغت و تبلیغ را بانجام
رسانیدی و از انجمله جوابی که آنحضرت نوشت بمعویه وقتی که عریضه بجنابش نوشته بود که مشعر
بود بر اینکه بعض امور بمن گفته اند که ادعای بعض مقامات نموده و بعض کلمات گفته و من مبدا
که دروغ بسته بر تو بسته اند تو باعث فتنه در امت جدت نشوی و بزرگی تو بالاتر از این است
چون آن ملعون حال آنحضرت را درست دانسته که متحمل غیر ملایم نمیشود میخواست بلکه بطریق تهدید
نوشته آنجناب را بصورت عذرخواهی در آورد پس آنجناب جواب مفصلی بابرد و نوشت که در احتجاج
طبرسی و غیره مذکور است و ذکر او باعث طول است مختصر اجمیع فقرات آن ملعون را نوشته در ضمن فرماید
و صریحا میفرماید چه امر نکویم آنچه را که حق من است تو را و پدر تو را در او حقی نیست و تو در اب
غاصبی هر کس رجوع با احتجاج شیخ طبرسی و کتب دیگران که ذکر نموده اند و تفصیل نوشتن
باعث دور شدن از مطلب در همین قدر از اشاره کافی است در اثبات مدعی که طریقه و رویه آنجناب
عدم تحمل غیر ملایم بود بلکه عمل آنجناب در زمان امیرمؤمنان صلوات الله و سلامه علیه هم
بود چنانچه در احتجاج روایت نموده وقتی عمر بن الخطاب بر منبر حضرت ختمی مآب در اثنای کلام مبا
و زجام خود گفت انا اولی بالمؤمنین من انفسهم من اولی ام بمؤمنین از نفسهای ایشان و این مطلبی
است معلوم که این مقام مختص بحضرت رسول صلی الله علیه و آله است و بعد از آنجناب هر که را که آن
حضرت از جانب خدا تعیین بنماید و آن نبود مکر امیرالمؤمنین و ائمه معصومین از ذریه او صلوات
الله علیهم اجمعین چون آن بی‌شرم آن کلام را گفت حضرت حسین از ناحیه مسجد بانگ بر او زد
انزل ایها الکذاب عن منبر ابی رسول الله صلی الله علیه و آله الی منبر ابیک یعنی بزیر آی ای دروغگو از
منبر پدرم رسول خدا و برآی بر منبر پدر تا آن خبیث در جواب گفت راست گفتی منبر پدر تو است
اینرا پدرت علی بتو تعلیم نموده آنجناب فرمود اگر پدرم مرا تعلیم نماید او اهل است از برای تعلیم
و از برای خلافت که رد کردن مردم بر بعض اطاعت او لازم است بحکم خدا تعالی که جبرئیل امین بر حضرت
رسول نازل نموده خدا لعنت کند کسیکه انکار کند حق پدرم را تا اینکه عمر بیچاره اسکات او داد رو
نمود عرض کرد خدا لعنت کند کسیرا که انکار حق پدر تو نماید و لکن تا امر مردم بر خود امیر کردند
آنجناب او را تکذیب فرمود بکلامیکه محصل آن این است که این سببی که تو از برای آن بگو فراهم آوردی
و با او بیعت نمودی از برای اینکه بختی بود دلیل تو را مسلط بر مردم کند تا اینکه امر منجر شد بشکایت

عمر

عمر از این واقعه و جوابی که آنحضرت بآن فرمود تا آنکه مرقوم گشت آن حضرت حسین بود در ذکر این مقصد
مناسب نیست رجع بروایت شیخ مفید که در ارشاد از جاحظ چون حضرت حسن رحلت فرمود
شیعه در عراق بحرکت آمدند و نوشتند خدمت حضرت حسین در خلع بیعت معویه آنجناب در جواب ایشان
جواب فرمود که در میان من و او عهدی است که تکلیف من نقض آن عهد نیست تا آنکه بگذرد چون
معویه از دنیا برود فانظر در امر خود مینمائیم **حکمة** مقصود آنجناب از این جواب به شیعیان نیز
این بود که معویه را امری در این باب باشد و تا اینکه بر آنحضرت اطاعت ظاهری باشد تا منافات با مطلب
سابق باشد بلکه لزوم مراعات عهد در ظاهر بواسطه این بود که بعقیده مردم جواب معویه ملعون
بعنوان قرار حضرت امام حسن بود و ابقای آن امر را در ظاهر از آنحضرت و عدم نقض گذشته را
برهم زدن قرار حضرت مجتبی همانند جهتیکه مقتضی اقدام صلح بود از برای خود آنحضرت و منافات با
جلالت مرتبه آنحضرت نداشت بحسب اسباب ظاهریه گذشته از تکلیف باطنی امام علیه السلام مقتضی
او است آنحضرت سیدالشهدا سلام الله علیه و آنجناب در فتح بجهه هما تذن بعضی فرمودند معویه
از برای من خیر است از این قومیکه اطراف مرا گرفته اند و مال مرا غارت نمودند و اگر با معویه صلح
کردم مرا ایشان بدست معاویه میدادند و حرمت ظاهریه از برای من باقی نمیماند و لهذا حضرت سید
الشهدا پس از اینکه دید معویه ملعون طغیان او از حد گذشته قرار داده بود که امیرمؤمنان را
سب میکردند و شیعیان آن ملعون را در اذیت و آزار افتادند در کوفه و بصره مخصوصا زیاد بن ابیه
ملعون بحکم آن خبیث شیعیان را دست و پا قطع میکرد و بر شاخهای نخل آویزان میکرد و کار بجائی
رسید که شیعه اقرار بتشیع نمیتوانستند و در خانه‌ها خلوت با نفس تمام از زن و فرزند خود محرم
هم نیکو را دیده گفتگوی بعض مطالب مینمودند تا اینکه دو سال قبل از درک واصل شدن آن ملعون
آنجناب در سفری بزیارت بیت الله نمود و تمام بنی هاشم و دوستان خود را تا بعضی از مهاجر و انصار که در
مدینه بودند با خود برد و در مکه هر کس از اینقبیل بود جمع نمود و در موقف منا چون تمام جمعیت
زده شد خلق کثیری از اینقبیل جمع بودند بعد از این مقدمات از خوف اینکه دین تمام بالمره
ضایع شود و فضایل و مناقب حضرت سید الوصیین بالمره از میان برود خطبه بر مردم خواندند
بر بعض از فضایل و مناقب پدر بزرگوارش و هر فقره را که میفرمودند بحاضرین از صحابه تا بعین
میفرمودند که اگر راست میگویم مرا تصدیق کنید صحابه متفق القول عرض میکردند اللهم نعم
ما بگوش خود از رسول خدا شنیدیم و دیگران میگفتند بچشم خود دیدیم و کلمه اللهم نعم

کر ترجمه‌اش اینست خدایا بلی اشاره بقصد تو مطلبست بشهادت خداوند و تابعین از صحابی میگفتند
اللهم نعم ما شنیدیم از اشخاص پیشینیان ما که دیده بودند و شنیده بودند پس انا تمام ائمة
والامام ایشان از دعا فرمود و فرمود حال شما بکجا هادی باز خود مقرر شوید اینقدر البته بخلاف
برسانید و بروایت صدوق در امالی از حضرت زین العابدین سلام الله علیه روایت است که معویه
پسرش یزید پلید را طلبید و پیش روی خود نشاند گفت ای فرزند من کردن گردنکشان را از برای تو
ذلیل و منقاد نمودم و بلاد را در تحت تصرف تو در آوردم و ملک و سلطنت را طعمه برای تو گردا
نیدم ولی از سه نفر بر تو میترسم که اینها سعی میکنند در مخالفت تو عبدالله عمر بن الخطاب و عبدالله
بن زبیر و حسین بن علی ابن ابیطالب اما عبدالله بن عمر اگر با او مدارا کنی با تو است و از تو دست برنمیدارد
اما عبدالله بن زبیر اگر دست بر او بیابی بند از بندش جدا کن که بر تو جستن میکند که یوز در هم
شکند مانند جستن شیر بر شکار خود و از تو کینه میورزد خود را پنهان میکند مانند روباه
از سگ که قصد گرفتن او نماید اما حسین تو دانستی نسبت او را برسول خدا که گوشت و خون او گوشت
و خون رسول خدا است و من میدانم البته اهل عراق او را بسوی خود میطلبند و از مدد نمیرسانند
چون او را بعراق آوردند بعهود خود وفا نکنند و او را بی یار و تنها گذارند اگر دست بر او یافتی
حق منزلت او را از رسول خدا بدان و از هیچ باب از کردار او او را مواخذه مکن که میان ما و او خلیفه
و رحمیست و مبادا از تو بدی باو برسد با آنکه خلاف طبع بر بینید و بحسب روایات بعض کتب آن
ملعون در وصیت چهار نفر را ذکر نمود و چهارمین آن نفر را عبدالرحمن بن ابی بکر گفته و درباره
او گفته مردیست بعشق و بزنها و لهو و لعب چون این امور از برایش مهیا باشد با تو کاری
ندارد و با تو نزاع نمیکند چنانکه در روایت صدوق ذکر نموده مولف گوید
خبر دادن آن ملعون از نفاق اهل عراق با حضرت سید الشهدا ع بواسطه این بود که حالات ایشانرا
با آنجناب فهمیده بود و بارها تجربه کرده بود و در زمان حضرت امیر ع و حضرت امام حسن
که وفا بعهد نخواهند نمود و سفارش او در باب حضرت سید الشهدا با عباراتی که شنیدی
نه از باب اخلاص با آنحضرت بود که بجهت این بود که میدانست که اگر خلاف کنند مردم مشتعل میشوند
و خوف داشت که بر یزید بشورند چنانچه همین خوف بعد از شهادت حضرت بر خود یزید پلید
بود و تفصیل آن مطلب هم انشاءالله خواهد آمد انشاءالله تعالی و گویا تصریح نکردن او از برای
یزید باین مطلب و ذکر فضایل حضرت را نمودن از این باب بود که مبادا از راه غرور دعوا کنند

و ملتفت نکند که مضمون او انست شود و از حضرت آن حضرت مطمئن بود که اعتقاد با آنحضرت پیدا نخواهند نمود
و بروایات شیعه معتبره چون معویه بدرک رفت در نیمه رجب سال شصتم هجری یزید نامه
بولید بن عتبه بن ابی سفیان که از قبل معویه والی مدینه بود نوشت که بیعت از حضرت حسین
بگیر و مانند تا خبر نیست و بعضی ذکر نموده اند مروان از قبل معویه در مدینه والی بود یزید
وارد در آن شد پس پسرش یزید عتبه را والی نمود و مروان فرار کرد و بنابر معروف ولید بن عتبه
والی و مروان در مدینه بود و مقدمه نامه نوشتن یزید برای بیعت واقع شد و بروایت ملهوف
نوشت اگر قبول ننمود گردنش را بزن و سرش را از برای من بفرست چون نامه بولید رسید مروان
بن الحکم را حاضر نمود در این باب با او مشورت نمود مروان گفت حسین قبول بیعت نمیکند اگر
من والی بودم عوض تو بودم گردنش را میزدم ولید گفت کاش من هیچ بنا نمی آمدم و بروایت دیگر
ولید شبانه فرستاد خدمت آنجناب را احضار نمود امام مقصود او را فهمید جماعتی از موالی خود
را امر نمود با خود سلاح برداشتند با آنجناب همراهی کنند با ایشان فرمود ولید در این شب
مرا خواسته شاید مرا تکلیف بامری کند که قبول نکنم و در این صورت ایمن از شر او نیستم با من باشید
و در در خانه بایستید اگر صدای من بلند شد با او بمکالمه شما داخل شوید تا دفع شر او را
نموده باشید پس چون آنحضرت تشریف بردند و از ... ولید خبر مرگ معویه
را بعرض آنحضرت رسانید آنجناب فرمود انا لله و انا الیه راجعون پس از آن کاغذ یزید ملعون
را برای او خواند آنچه نوشته بود از بیعت گرفتن از آنحضرت را و رسانید آنجناب فرمود تو را اکتفا
به بیعت نمودن من مخفی نخواهی کرد تا شد تا اینکه در ظاهر با او بیعت کنم و مردم بدانند ولید
قبول نمود آنجناب فرمود پس باشد تا صبح شود و رای خود را در این بربینیم ولید عرض کرد پس
برگرد باسم خدا تا اینکه با جماعتی از مردم حاضر شوید و بیعت نمائید مروان گفت قسم بخدا اگر
حسین در این ساعت از تو مفارقت نماید و بیعت ننماید هرگز هیچ فرصتی بر او نخواهی یافت
تا اینکه کشته بسیار در میان شما واقع شود این مرد را حبس کن و او را رها مکن تا اینکه بیعت
او بگیری و اگر قبول نکند گردنش را بزن چون آن ملعون این کلام را گفت حضرت از جا جست
و رو بآن ملعون نمود گفت یا ابن الزرقاء ای پسر زن چشم کبود که تو امر بقتل من بداست تو مرا
میکشتی یا او دروغ گفتی و معصیت نمودی انشاءالله با آنکه قدرت بر اینها طلب ندارید در ظاهر بواسطه
استنصار آنحضرت بیاران و در باطن بجهت امور باطنیه مقدمه که در نزد امام علیه السلام معلوم

و بروایت محمد بن ابی طالب چون نوشته یزید بولید رسید و قتل حضرت حسین گفت بخدا قسم نخواهم کرد اگر چه یزید تمام دنیا را بمن بدهد و بروایت ملهوف چون ولید طلب او در باب بیعت با آنحضرت عرض نمود آنجناب فرمود ایها الامیر ما اهل بیت نبوت و معدن رسالت و محل اختلاف ملائکه در آمد و شد ایم بما خدا ابتدا نمود و بما ختم خواهد فرمود و یزید مرد بست فاسق و شارب خمر و قاتل نفس محترمه است که علانیه فسق میکند و مثل من با مثل او بیعت نمیکند لکن این امری است باید تا صبح کنیم و صبح کنید و طرفین نظر کنیم کدام یک ازما اولی است بخلافت و بروایت مناقب مروان برخواست از روی غضب شمشیر خود را کشید و بولید میگفت بسیاف خود تا امر کن گردن او را بزند پیش از آنکه از خانه بیرون رود و خون او در گردن من از این گفتگوها آوازها بلند شد که ناگاه نوزده نفر از جوانان بنی هاشم ریختند اندرون شمشیرها کشیده حضرت حسین برخواسته با ایشان بیرون رفتند و بروایت ابن شهر آشوب بعد از بیرون بردن حضرت بولید گفت سخن مرا نشنیدی بعد از این بخدا خود را در دام نخواهد انداخت ابدا ولید گفت ای مروان غیر تو ای برعتیق بتو از برای من اختیار کردی چیزی را که در آن هلاک دین منست والله دوست ندارم تمام دنیا را از مشرق و مغرب از من باشد و حسین را بکشم سبحان الله بکشم حسین را که می گوید با یزید بیعت نمیکنم والله کمان ندارم کسی که خون حسین را بکشد در روز قیامت ملاقات کند حضرت حسین در نزد خدا تبعه در روز قیامت خفیف میزان اعمال مروان منافق بایمان بعد از شنیدن این کلام گفت اگر رای تو این است خواستیم کفتی راضی باین گفتار و کردار بود و بروایت ملهوف چون حضرت صبح نمود بیرون آمد که مطلع شود که در شهر چه خبر است بعد گفتگو میشود برخورد بمروان مروان عرض کرد من نصیحت مرا بشنو یا ابا عبدالله من خیر تو را میگویم بیا از من قبول کن صلاح تو در آنست فرمود چه مصلحت دیده بگو بشنوم گفت بیعت کن با امیر المؤمنین یزید خیر دنیا و دین تو در آنست امام فرمود انا لله و انا الیه راجعون بر اسلام سلام وقتی که امت مبتلا شوند بامامت مثل یزید بتحقیق که از جدم رسول خدا شنیدم فرمود خلافت حرامست بر آل ابی سفیان پس طول انجامید سخن در بین ایشان و مروان غضبناک برگشت و از حضرت علی بن ابی طالب روایت نموده که گفتند چون حسین امتناع نمود از بیعت یزید وقت داخل شدم بر آنحضرت و او در انها اتاقی عرض کردم فدای شوم برادرت حسن امام حسن مرا خبر داد از پدرش پس گریه کرد و من زود او شد که نتوانستم تکلم کنم بی اختیار صدایم بگریه بلند شد آنجناب نیز گریه فرمود خود چه بایند فرمود ابا برادر خبر قتل مرا بتو داده عرض کردم پناه بخدا از قتل یا ابا عبدالله فرمود بتو رسید خبر قتل

مرا بتو داد عرض کردم بلی پس از آن بعرضش رساندم چه شود بسبب مصلحت بطی نوبت ولید و تو به اظهار بیعت نمائی فرمود پدرم خبر داد که رسول خدا او را خبر داده بقتل او و قتل من و باینکه قبر من نزدیک قبر پدرم خواهد بود چنان کمان کردی که دانسته چیزی را که من ندانستم بخدا قسم ذلت را بر خود قرار نمیدهم ابدا و فاطمه میباید پدر را ملاقات کند و شکایت نماید از آنچه برذریه او وارد آمده از امت او و داخل بهشت نمیشود کسیکه او و ذریه او را اذیت کرده باشد و بروایت صدوق ره را مالی چون حضرت حسین علیه السلام اراده ولید را در بیعت کردن از برای یزید فهمید شبانه رفت بروضه جدش رسول الله صلی الله علیه و آله تا آن حضرت را وداع کند چون بقبر مطهر رسید از قبر مبارک حضرت رسول نوری از برایش ظاهر شد برگشت بمنزل چون شب دوم شد باز بزیارت آنحضرت رفت و در نزد قبر شریف بسیار از ربانی نماز کرد و بسیار طول داد بعد از نماز سر بسجده ملک معبود گذارد در اثنا سجده بشبه خواب بر آن جناب مستولی شد در آن خواب آنحضرت رسول را دید که آمد حسین را چون جان در سینه گرفت و او را بوسید بین چشمها آنحضرت و میفرمود پدرم فدای تو گویا تو را میبینم که در خون خود غلطیده در میان جماعتی از امت من امید شفاعت مرا دارند نیست از برای ایشان در نزد خدا نصیبی و تو بسیار نزد پدرت و مادر و برادر تو وارد میشوی بر پدر و مادر و برادر تو و ایشان مشتاقند بسوی تو و تحقیق از برای تو در بهشت درجاتست نمیرسی بآنها مگر بشهادت پس آنجناب از خواب گریان سر برداشت بمنزل تشریف آورد و جمع نمود اهل خود را و خبر شهادتش را بایشان داد و ایشان را وداع نمود و بروایت ابی بکر که در جلد معتبر نوشته چون خبر بیعت کرفتن از حضرت حسین بولید بن عتبه رسید بسیار محزون شد و کلام مروان را که بتو ذکر شد گفت که قتل آنحضرت را مرتکب نمیشوم اگر یزید تمام دنیا را بمن بدهد چون فرستاد که آنحضرت را حاضر نمایند آنجناب بسر قبر رسول الله رفته بود چون خبر دادند که آنحضرت در منزل نیست ولید گفت شکر میکنم خدا را که آنحضرت بیرون رفت و من آلوده بخون او نشدم مؤلف گوید این روایت موافقست با آنچه بعضی از منشیان نقل نموده اند که یزید بخصوص ولید را فرستاد که بیعت بگیرد چون عرض قبول با آنحضرت شد و قبول نفرمود آن ملعون بیزید نوشت که حسین تو را اهل بیعت نمیداند تا بنا نوشته برای من تعجیل بنویس هر کس بیعت نکرده و با نامه تو باید سر حضرت حسین باشد چون خبر بآنحضرت رسید شبانه بطلب حضرت فرستاد چون آنحضرت را در منزل نیافت کمان کرد که از مدینه بیرون رفته

بطریق سابق شکر کرد و بروایت مذکور چون شب شد بر سر قبر مطهر آمد گفت السلام علیک یا
رسول الله من حسین پسر فاطمه فرزند و فرزندزاده توام که مرا بعد از امت خود سپردی و مرا خلیفه
خود بر ایشان کردانیدی یا نبی الله گواه باش بر ایشان که مرا یاری نکردند و ضایع گذاشتند و حرمت
مرا رعایت نکردند و این شکایت منست از ایشان بسوی تو تا ترا ملاقات نمایم پس مشغول عبادت شد نماز
کرد بود تا صبح نزد قبر جد بزرگوارش بطاعت پروردگار مشغول شد و صبح بخانه معاودت نمود
و چون شب دیگر شد باز بر روضه جدش شد و چند رکعت نماز ادا نمود و چون از نماز فارغ شد
گفت خداوندا این قبر پیغمبر تو است و من فرزند پیغمبر توام و مرا امری رو داده که میدانی خداوندا
من نیکی را دوست میدارم و با او امر میکنم و بدی را دشمن دارم و از آن نهی میکنم و از تو سؤال میکنم ای
صاحب جلال و اکرام بحق این قبر و هر که در این قبر است که اختیار نمائی از برای من آنچه رضای تو و رضای
رسول تو در آنست پس تا نزدیک صبح تضرع و زاری با حضرت قاضی الحاجات مناجات مینمود تا
طلوع صبح شد سر مبارک خود را بر ضریح مقدس حضرت رسول نهاد آنحضرت را خواب ربود دید
حضرت رسول را با جمعی از ملائکه مقربین که آنحضرت را احاطه کرده بودند به نزدیک آنحضرت آمدند
سید انبیا آنحضرت را در بر کشید و بر سینه خود چسبانید و میان دو دیده او را بوسید گفت ای حبیب
من و ای حسین عنقریب شهید شوی و بینم که ترا در صحرای کربلا سر از تن جدا کنند و در خون خود غلطان
و با تشنگی در میان گروهی که دعوی کنند که از امت من اند و در این حالت تشنه باشی و ترا آب ندهند
و با این امید شفاعت من داشته باشند خدا در روز قیامت ایشان را از شفاعت من محروم
کرداناد ای نور دیده و ای فرزند دلبند من پدر و مادر و برادر تو نزد من آمده و مشتاق لقای تو اند
و ترا در ریاض جنان منزلت و درجه چند است که بغیر از شهادت بآنها نمیرسی پس آنحضرت در
خواب از روی تضرع نظر بر جمال عدیم المثال جد بزرگوار نموده عرض نمود یا جدا مرا بدنیا حاجت
نیست مرا با خود داخل قبر مطهر نما و مرا از شر اشرار خلاصی ده حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
ای نور دیده من لابد است که در دنیا باشی و بفیض شهادت و درجه بلند سعادت برسی بدرستیکه
تو و پدر و برادر و عم تو و عم پدر تو بایکدیگر محشور خواهید شد در روز قیامت تا بیکدیگر
داخل بهشت خواهید شد پس حضرت سید الشهدا با فزع از خواب بیدار شد و بخانه مراجعت نمود
و آنچه در خواب دیده از برای اهل بیت خود نقل نمود و در آن روز اهل هیچ خانه حزن و اندوه
ایشان بقدر حزن و اندوه اهل بیت حضرت رسول نبود و هیچکس اکثر و بیشتر از ایشان بلند

و آنحضرت نیز قبر جد خود را وداع کرده عازم مکه معظمه شد و در میان شب بر سر تربت مطهره مادرش
فاطمه زهرا و برادرش حسن مجتبی صلوات الله علیهما بمراسم وداع مشغول گردید و چون صبح شد
بخانه برگشت تا روانه شود و در آن حال محمد بن الحنفیه بخدمت آنحضرت آمده گفت ای برادر تو عزیزترین
خلق نزد منی و ترا از همه کس دوست تر میدارم و بر من لازم است آنچه که خیر تو در آن بدانم
عرض کنم چگونه نگویم و حال آنکه تو برادر بزرگوار منی و بمنزله جان و دل و دیده منی و بزرگ اهل
بیت رسالت تمامی و پیشوای منی و طاعت تو بر من لازم شده حقتعالی ترا شرافت و کرامت بر من عطا
فرموده و ترا بهترین جوانان اهل بهشت قرار داده من صلاح تو را در این میدانم که از بیعت یزید
کناره جوئی و از شهرها دوری کنی و ببادیه ملحق شوی و رسولان بسوی مردم بفرستی و مردم را بسوی
بیعت خود دعوت کنی اگر بر سر تو جمع شوند و بیعت ترا اختیار کنند آنچه مقصود داری بعمل
آوری و اگر اطاعت تو نکنند فالله اختیار خود باشی و میترسم داخل شهری از شهرها شوی و اهل آن بلد
مختلف شوند گروهی با تو و بعضی بر تو باشند و کار بجدال منجر شود و جان شریف تو و اهل بیت تو
که اشرف جانها است در معرض تلف درآید آنحضرت فرمود ای برادر پس در کجا توقف نمایم عرض کرد
برو بمکه که حرم خدا است اگر توانی در آنجا قرار گیر و اگر اهل مکه بر تو بی وفائی کنند متوجه بلاد یمن
شو که در آن بلاد شیعه جد تو و پدر تو هستند و دلهای رحیم و عزمهای صمیم دارند و بلاد دیار انرا
وسعت دارند و اگر در آنجا کار تو استقرار نیابد متوجه کوهها و بیابانها شو و منتظر فرصت باش
تا حق تعالی میان تو و این فاسقان بحق حکم کند حضرت فرمود ای برادر اگر هیچ ملجأ و پناهی نباشد با یزید
بیعت نخواهم کرد پس محمد بن حنفیه سخن را قطع نمود و بسیار گریست و از امام مظلوم نیز گریه نشست پس
فرمود ای برادر خدا ترا جزای خیر دهد نصیحت کردی و خیر خواهی نمودی و اکنون عازم مکه معظمه
و مهیای این سفر شده ام و برادران و فرزندان برادران و شیعیان برادران خود را با خود میبرم
و اگر تو خواهی در مدینه باش و از جانب من جاسوس باش و آنچه اتفاق بیفتد بمن بنویس پس دوات
و کاغذ طلبید و وصیت نامه نوشت باین مضمون بسم الله الرحمن الرحیم این وصیت
حسین بن علی بن ابی طالب است بسوی برادر خود محمد معروف بابن الحنفیه بدرستیکه حسین شهادت میدهد
بوحدانیت و فردانیت پروردگار و اینکه نیست شریکی برای او و شهادت میدهد بحق شهادت که محمد صلی الله علیه و آله
بنده و رسول او است بحق و راستی مبعوث گردیده است از جانب خدا و اینکه بهشت و دوزخ حق است
و قیامت خواهد آمد بلا شبهه خداوند زنده میکرداند کسانی را که در قبور اند بدرستیکه من

بیرون نرفتم از مدینه از روی طغیان و ظلم و عدوان و افساد بلکه بیرون رفتم از برای اصلاح در امت
جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و تا امر کنم ایشان را به نیکیها و نهی کنم از بدیها و عمل کنم در میان
ایشان بسیرت جدم رسول الله و پدرم سید اوصیا پس هر کس مرا قبول کند بحق و راستی خدا سزاوارتر
بحق و اجر دادن اهل حق و هر کس رد کند صبر میکنم تا خدا میان من و این گروه براستی حکم کند
و خدا بهترین حکم کنندگان است و این وصیت نامه را برادر گرامی خود محمد حنفیه داد و بسوی او
دادند و بر آن مهر مبارک زدند پس از آن نامه را پیچید و مهر کرد و به محمد داد و وداع کرد و
روانه راه شد **مؤلف گوید** ظاهر است که جناب محمد در مدینه ماند و خواهش
شنید بعض مکالمات بجناب امام علیه السلام در مکه معظمه پس نامه بید جمع نمود بین نامه کردن و در
در حد منش بگیرد **حکمة** و منه بیانا **الاول** شنیده در بعض از اخبار مذکور است که
در شب اول چون امام بر روضه رسول الله رفت از قبر مطهر نوری از برایش ظاهر شد مراجعت
فرمود و از روایت چنین مستفاد میشود که این قسم ساطع شدن نور امری مخصوص بوده بآن شب
و در این مقدمه لابد سری هست معلوم که حقیقت آن کما ینبغی مخصوص خود اهل بیت است و محتمل است
حضرت رسول بآن اضائه و اناره تسکین و تسلی بقلب مبارک فرزند دلبندش داده باشد
و توضیح این مدعی آنکه در بعضی از موارد بندگان مخصوص خدا در عظمت معبود خود چنان
مستغرق میشوند که غیر خدا نمی بینند و بالمره از خود و ما سوی الله ناهل میشوند چنانچه در
روایات عمر صدیقه کبری سلام الله علیها ماثور است که در آن شب قبل از رفتن ادعلیا جناب
بجانه امیر مؤمنان در محراب عبادت مستغرق عبودیت و خضوع و خشوع و بلذت مناجات با
قاضی الحاجات ملتذ بود که جبرئیل امین بر حضرت خاتم النبیین نازل و عرض نمود یا رسول الله
حق تعالی سلام میرساند و میفرماید بانزد فاطمه سلام برسان و با او بفرما که امشب هر چه از ما خواست
کبود و زمین عبادالود مطلب نماید او عطا میفرمائیم حضرت رسول بمقتضای فرمان لازم الاذعان
نزد خاتون دو جهان آمده کیفیت را بیان فرمود پس از آن فرمود ای فاطمه حال وقت است که از برای
امت گنهکار دعا کنی حضرت صدیقه کبری عرض کرد یا رسول الله بحق آن قسم که سبحانه جل جلاله
چنان مرا فریفته کرد که از او چیزی نمی توانم طلب نمایم حضرت رحمة للعالمین چون آن کلام را از آن
مخدره شنید اتمام مشغول نمود تا فاطمه حال که حالت تو این است من دعا میکنم تو آمین بگو چون از
اشغال اعمالشان ظاهر بید دست مبارک بدعا برداشت و از حضرت رب العالمین مغفرت

از برای امت در خواست و حضرت صدیقه کبری آمین گفت بمحض دعا و آمین جبرئیل امین نازل شد و حمد
رسول الله کریمه مبارکه کتب ربکم علی نفسه الرحمة را تلاوت فرمود چون باین مقدمه مرکوزه رشد
مینا بید ملتفت شد باین نکته که استغراق در سبحات جلال و انوار جمال حضرت ذی الجلال از برای
عباد باسبابها مختلفه میشود حضرت موسی کلیم علی نبینا و آله و علیه السلام چون خداوند کریم خواست
کلیم خود قرار دهد از برایش اولا نوری از شجره مبارکه بنوبه ظاهر نمود که او را بسوی خود کشاند
و از فیلد علاقه زن و فرزند رها نمود بمضمون قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبه
کیف یشاء موسی روی رفتن بجانب نور بواسطه راه گم کردن و از سردی هوا بواهمه افتادن رو
بکوه طور بگمان طلب آتش تا دلیل خدا در قلبش انداخت که گفت خدا با من محبت خود را از برای
تو خالص کردم خطاب فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی رسید که بحسب تفسیر اهل بیت
به بیرون کردن محبت زن و فرزند تفسیر شده پس از این مقدمه چون بطور رسید خطاب انی انا
ربک از نور شنید که سر ایانی کرد بدوا از غیر معبود گذشت و حضرت مولانا حسین چون از مکه
سابقه واقعه بین الحضرت و ولید رسیدگی رفتن بلید از برای یزید عنید از آن امام رشید
سعید که درین در قلب مبارکش ظاهر کردید بجهة دفع آنکه وقت شبانه که وقت خلوت حبیب
با محبوبست موسی وار بوادی مقدس بلکه مکانیکه تقدس هم مقدسی از او است رفت خداوند از برای
اینکه او قبر مبارک تجلی نمود و مناسبت این تجلی از آنچه در کریمه الله نور السموات و الارض
وارد شده از تفسیران نور بنور حضرت رسالت معلوم میشود و ذکر انجمال از مقصود دور نیست
و همین اشاره کافی است و سر تجلی در این وقت ممکن است والله اعلم اینکه این شب اول سیر آنحضرت بود
بسوی مقام شهادت خود که اعلی از جمیع مقامات است چنانچه از برای حضرت موسی در او اول سیر شد
و این فقره در تجلی اگر چه در نظر اشخاص ظاهر بین غریب مینماید ولی بحق مولانا حسین که نسبتی
بنسبت بین تجلی موسی بعد از رسیدن بمقام کلیمی و این تجلی زیرا که بدبیانا ائمه طاهرین این نور نور
یکی از ملائکه کروبیین بود و منتهای مقام ملک خلوص در محبت اهل بیت طاهرین است و این نور
محسوس است که نور محمدی بود انصاف بده چه نسبت است بین نور ملک و نور محمدی **الثانی**
چون شب اول ظاهر شد نور از برای حضرت حسین نوع تسلی حاصل شد و شب دوم در مقام ورد
و عبادت در روضه مقدسه حضرت رسول برآمد و از حالت انجناب قلب مبارک حضرت تسلی
که رحمة للعالمین است و با انجناب پریشانی برآمد و انجناب را تسلی از تکدر و وراثت دنیوی نمود و بد

وبعد از آن مقامات عالیه شهادت نصیب او فرمود و اینمنند تاکید عزم آنجناب شد الثالث انه
محال است که بعد از امام علیه السلم محمد بن الحنفیه و جمعی از آنجناب حسن اعتقاد و علو مقام جناب
محمد معلوم میشود که شنیدی از نفر اینکه خود آنجناب بعمد و گفته اند از اینکه بعد از نبی علی بن حسین مؤمنان و
حضرت امام حسن مجتبی تا زمان بود جناب محمد مقامات عالیه از هدایات آنجناب در کتب مسطور است اگر
وجود کاملی بود از امام مفترض الطاعه مثل حضرت حسین علیه السلم وصیت خود را بعد از آن بزرگوار بعد از او دارد
خلیفه بود و کبار خود در مدینه بسنه نمود چنانچه خواهد شنید که جناب مسلم بن عقیل را نایب خود
کوفه قرار داد و شیخ ابو علی در رجال خود روایت نموده از حضرت رضا علیه التحیه والثنا که فرمود
امیر المؤمنین سلام الله علیه همیشه میفرموده ما عهد ابا دارند معصیت خدا را راوی پرسید
عاقده کیانند فرمود محمد بن جعفر طیار و محمد بن ابی بکر و محمد بن حنفیه و محمد امیر المؤمنین و مفضل
واقعه بین امامین جمعیت سید الساجدین و دوسه که در امامت نزد حجر الاسود عز جلاله
شان آنجناب از آن بدست [illegible] ظاهر شد ابر عظیم شد از برای امام و در اول امر شاید
مفتتوش انکار نموده باکه اظهار امامت امام بوده بر وجه اکمل و کشف از مطلب نکه بواسطه
ظلم بنی امیه در ظاهر در نظر مردم از زمان بود امام علیه السلم بالمره مخفی بوده و شیعیان از خلص شیعه
پنهم داشتند ایشان بجناب محمد بود نظر باینکه پسر امیر المؤمنین و برادر حسنین علیهم السلام است و
او را فهمیده بودند و در زمان حضرت سید الساجدین کمتر کسان [illegible] بود بعد پدر حسین [illegible] اگر او
مصیبتی دارد او در رابطه مردم و بعد ابر ظاهر شود که تکلم حجر الاسود باشد [illegible] اقرار بامامت حضرت
و بعد آنجناب اظهار قبول نماید با جلالت شان او در نزد مردم در قلوب رفع امر شود و از صمیم قلب
واعتقاد قبول نمودن ایشان خوش خواهد بود و بلی در مقابل این روایت هست بحسب سند معتبر
و بحسب دلالت محل میباید او را بهر قسم که ممکن باشد تا [illegible] جمع نمود و از روایت اینکه
معتبره باشند تو بمرو بست که روزی حمزه بن حمران خدمت حضرت صادق ع عرض نمود از سبب
تخلف کردن محمد بن الحنفیه از حضرت حسین در زمانیکه متوجه عراق گردید آنحضرت فرمود
میشوی بگویم چیزی که دیگر از این مقوله سؤال نکنی چون حضرت حسین ع روانه شد کاغذی طلبید
نوشت بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست از حسین بن علی بن ابی طالب بسوی فرزندان هاشم
اما بعد بدرستیکه هرکه بمن ملحق میگردد شهید میشود و هرکه از من تخلف میجوید بفتح و فیروزی
نمیرسد و این اگر چه [illegible] مستمر [illegible] که کنه [illegible] از برای این محمد قرار داد تا

اینهم گفته شد ندانستم باشد برای قابل معادضه نیست خصال [illegible] در این نوشته داده و
متوجه شدن از مکه معظمه بسوی عراق مرقوم فرموده باشد پس بنا بر این امام [illegible] از برای بنی
هاشم باشد والله العالم بالحال اما ابو حمزه ثمالی که در او اهل امر مذهب کیسانیه داشته و با مامت
جناب محمد قائل بوده مروی است که گفت بعضی از یاران ما در مدینه گفتم در خدمتش بودم
که جوانی داخل شد چون چشم آنجناب باو افتاد او را استقبال نموده و میان دو چشمش را بوسید
و با او در بین مکالمه [illegible] خطاب مینمود چون آن جوان رفت گفتم افسوس که [illegible] من از
خدا اجر تو میطلبم از سبب پرسیدم گفتم ما را اعتقاد به امامت تو بود و حال با این جوان بن قسم
سلوک مینمائی آنجناب گفت بلی والله او امام منست پس بتفصیل محاجه در نزد حجر را بیان کرد که
از اینکه بمن گفت چه چیز مانع تو حکم میکند من گفتم حجر چگونه حکم میکند فرمود که در او
مواثیق انبیاست چون نزد حجر رفتیم و بیان کردیم و آنحضرت باو [illegible] از طلبید بسخن آمد و [illegible]
قرار داده حجر او داد که یا محمد سلم لابن اخیک الامر فهو احق منک و هو امامک محمد امر وهو امامك ۲
را تسلیم پسر برادر نمائید و او احق باو است امام است انجا بن خلاد [illegible] ابو بصیر در زمان ابی
خالد کابلی که از خواص حضرت سید الساجدین ع شد ترتیب باین مضمون را بعد از مدتیکه خدمت
جناب محمد میکرد و معتقد امامت او بوده و در روایت است از محمد بن ابی طالب که گفت چون حضرت
حسین ع مهیا شد از برای خروج از مدینه رجوع شب بسوی روضه مادرش فاطمه زهرا رفت
و او را وداع نمود پس از آن رفت بسوی قبر برادرش حضرت امام حسن مجتبی او را نیز وداع نمود
و بمقلبه روضه سید الشهدا در هنگام وداع برادر او آوازی از بالای قبر برادر [illegible] علیک السلم
بمنزله دیدار [illegible] شهید شده که با آنحضرت مکالمه نمود و اظهار جزع در منزل ام سلمه [illegible]
میکرد و در روایت است از قطب راوندی که آنحضرت عازم بر خروج از مدینه شد ام سلمه بخدمت
آمد عرض نمود [illegible] زاده را مکن بیرون بسوی عراق که من از جدت رسول خدا شنیدم که فرمود
کشته میشود فرزند من حسین در زمین عراق در مکانیکه او را کربلا میگویند آنحضرت فرمود
ای مادر من نیز [illegible] کشته خواهم شد از آن گریزی نیست و در آن چاره نیست
و من میدانم روزیکه در آن کشته میشوم و میشناسم قاتل خود را و میشناسم آن قطعه زمین را
که در آن مدفون میشوم و میشناسم هرکسی را که با من کشته میشود از اهل بیت و دوستان من [illegible]
بخواهم [illegible] فرمود [illegible] خوابگاه خود را پس آنحضرت اشاره نمود بدست مبارک [illegible]

زمین کربلا پس زمینها همه پست شد تبو که نمود بام سلمه زمین کربلا را و محل نزول و محل لشکر و محل
ایستادن و محل شهادت خود را ام سلمه چون این تفصیل را دید و شنید گریست گریستن شدید
و امر خود را تفویض بخدا کرد پس امام علیه السلم فرمود ای مادر بتحقیق که خدا خواسته مرا کشته و مذبوح
از روی ظلم و عدوان ببیند و زیاده براین خواسته اینکه حرم من و کنیزان و زنان مرا متفرق در دنیا
دیده باشد و اینکه اطفال مرا ببیند که بعضی اسیر بوده باشند بعضی را اسیری بهیند بچه نیستکه
در حالتیکه استغاثه کنند یاور و معینی نیابند مولف بروایت ابن قولویه چون بجناب عزیمت نمود
زنان بنی عبد المطلب تماما بخدمتش شده در یکجای جمع شده بنای نوحه و زاری گذاردند امام ع
بسوی ایشان تشریف برده با ایشان خطاب فرمود که شما را بخدا قسم میدهم اینکه معصیت خدا و رسول
ننمائید و صبر و رضا پیش نهاد خود نمائید از زنان دلسوخته عرض کردند اگر در این مصیبت نوحه
و زاری ننمائیم نوحه را از برای چه روز نگذاریم و حال آنکه امروز مانند روزیستکه رسول خدا صلی
الله علیه و آله و علی مرتضی و فاطمه زهرا و رقیه و زینب و ام کلثوم دختران رسول از دنیا رفتند خدا ما
فدای تو کند بخدا از تو میطلبیم خود را از موت نگاه بدار ای حبیب نیکوکاران از اهل قبور پس
بعضی از عمه های آنحضرت آمدند عرض کردند یا اباعبدالله ما شنیدیم جنیان بر تو مانند شغال نوحه
میکردند وان قتیل الطف من آل هاشم اذل رقابا من قریش فذلت بدرستیکه شهید
در کربلا از بنی هاشم گردید بزرگان قریش را ذلیل نمود و بروایت ابی مخنف از علیا مکرمه سکینه
خاتون که فرمود وقتیکه از مدینه بیرون رفتیم هیچ خانواده مغموم و مهموم تر و خوفناکتر
از ما نبود تذنیب چون صاحب کتاب روضة الشهدا تفصیل بیعت خواستن بنی امیه را از
حضرت سید الشهدا ع بنوعی نقل نموده که فی الجمله تغییری با آنچه ذکر شد دارد خوش داشتم که
اشاره بآن در موضع اختلاف شود که موجب زیادتی بصیرت در بعض امور است میگوید چون امام
حسن ع رحلت فرمود والی شام یعنی معویه ملعون خواست پسر خود را ولیعهد قرار دهد و اهل شام
و عراق قبول نمودند باین خیال افتاد که اهل حجاز نیز این تغییر را قبول نمایند اهل مکه و مدینه در این
باب توقف نموده و مقصود آن ملعون از ایشان بعمل نیامد بلکه تا عشر فراهم آمدند بعض سپاه اختلال
کرد بلا علاج خود عازم مدینه شد پس از ورود بمدینه بهر قسم بود از اهل مدینه بیعت گرفت
اما چهار کس را تا نمود حسین بن علی و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن ابی بکر هر چه با
ایشان مدارا نمود و عنف در آمد مفید نیفتاد بلکه آنجماعت تفرق رو بمکه نهادند و معویه پس از اطلاع

از عقب

از عقب ایشان رفت باز مقصودش بعمل نیامد مادام بهمین منوال ماند تا اینکه معویه از دنیا رفت
ارکان دولتش بر سر یزید جمع شده اورا بر سریر سلطنت نشاندند پس از استقلال او دو نفر از
خود خواهانش مثل عمرو بن العاص و امثال آن باو گفتند امر تو محکم نمیشود تا اینکه این اشخاص با تو
بیعت کنند و در این باب مسامحه نباید نمود بلکه نهایت سعی را میباید لازم دانست بواسطه این
مقدمات نامه بولید نوشت که تو میدانی خلیفه روی زمین مرا خلیفه خود قرار داده لهذا بر تو
لازم است که از اهل مدینه از برای من بیعت بگیری و مسامحه ننمائی و نوشته دیگر نوشت مخصوص
مشتمل بر مبالغه در بیعت گرفتن از آنچهار نفر و اینکه اگر اباکنند ایشان را بشام بفرست چون نامه بولید
رسید از مضمون مطلع گردید گفت انا لله و انا الیه راجعون مرا با پسر فاطمه چکار از خوف
فتنه مروان را طلبید و در این باب باو مشورت نمود مروان گفت الان قبل از شیوع خبر
ایشان را حاضر کن و امر بیعت را از برای یزید مستحکم کن ولید کس بطلب حسین ع و عبدالله بن عمر
و سایر این چهار نفر فرستاد و ایشان در مسجد حضرت رسول با هم سخن میگفتند رسول ولید بر ایشان وارد
شد امیر شما را میطلبد ایشان گفتند تو برو ما از عقب تو می آئیم رسول رفت ابن زبیر پرسید و گفت
یا ابن رسول الله میدانی ولید چه مقصود دارد فرمود بلی گمان من اینستکه معویه مرده و یزید
بجای او نشسته ولید میخواهد از برای او از ما بیعت بگیرد و دلیل بر این اینکه من خواب دیدهام
منبر معویه سرنگون گشته و آتش در خانه او افتاده گفتند اگر حال چنین باشد تو چه خواهی کرد
آنجناب با اظهار عدم قبول بعض از قبایح اعمال یزید پلید را بیان نمود و بروایت ابی مخنف
عبدالرحمن بن ابی بکر گفت من در خانه خود مینشینم و در بر روی خود می بندم و ابن زبیر گفت من
با او بیعت نخواهم کرد حضرت حسین ع فرمود من ولید را ملاقات میکنم و در طلب حق خود محاجه
مینمایم ابن زبیر عرض کرد من ایمن نیستم از او اگر چنین کنی حضرت فرمود بتنهائی با او ملاقات میکنم
که بر من تسلط نداشته باشد در این گفتگو بودند که ثانیا رسول ولید بطلب ایشان آمد حضرت حسین ع براو
صیحه زد که چه شده این قسم عجله مینمائید هر کس باید من میآیم و او را ملاقات میکنم پس بخانه
و بخانه تشریف برد و جوانان خود را امر فرمود که در خبر سابق ذکر شد با خود برداشت و عصای
حضرت رسول را برداشته بخانه ولید تشریف برد و مکالمات سابقه بین آنحضرت و ولید اتفاق
افتاد برگشت و بروایت ابی مخنف عبدالله بن زبیر برادر خود جعفر را برداشته شبانه از بیراهه رو
بمکه رفت بعد از رفتن او ولید کس بطلب ابن زبیر فرستاد چون خبردار شد که از مدینه فرار نمود

جمعی را بیعت قبول امر نمودند تا او را ترک رسانند چون از پیش او رفته بود و کسان ولید از راه مسعی
رفته با او بر نخوردند او را در کار ابن زبیر بودند و با بن زبیر از مطالبه بیعت آنحضرت
حسین مشغول شدند چون شب شد و از ابن زبیر مایوس شدند بطلب آنجناب در آمدند
و او را در منزل خود نیافتند گمان کردند که آنجناب نیز مثل ابن زبیر فرار کرده و ولید خوشحال
شد که مبتلای بمطالبه بیعت آنحضرت نشود چون میدانست که بیعت نخواهد کرد
و آنجناب بروضه رسول الله رفته بود که آنحضرت را وداع کند و بروایت بحار از مفید
از حضرت صادق ع که فرمود چون حضرت حسین رو بمکه رفت این آیه شریفه را تلاوت فرمود
فخرج منها خائفا یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین و از راه متعارف و بمکه تشریف
بردند با اینکه در خدمتش بودند عرض کردند چه میشود از راه معروف کناره جوئی چنانکه ابن
زبیر کرد تا اینکه اگر کسی بطلب ما برآید بما بر نخورد آنجناب فرمودند نه بخدا قسم مفارقت
از راه راست نکنم تا حق تعالی قضا نمود آنچه را که باری فرماید حکمت مناسبت مذکوره
مولانا بنابر روایت تلاوت فرمودن آن در وقت خروج آنجناب از مدینه اینکه این در بیان حضرت موسی
علی نبینا و آله و علیه السلام است در وقتیکه از مصر که وطن مالوف او بود از ترس اینکه فرعون او را
کشد فرار کرد و به مدین حضرت شعیب پیغمبر رفت اینست که موسی ع بیرون رفت از مدینه مصر
در حالتیکه ترسان او و منتظر فرج بود و گفت خداوندا نجات ده مرا از قوم ظلم کننده کان
و خوف و ترس او بسیار بود زیرا که بفرعون رسیده بود که هلاک او و تمامی سلطنتش بدست
موسی تا خواهد بود اگر چه یقین او را دانسته بعد از سعی کردن او بر بنی اسرائیل که با او
رسیده بود اموسی از ایشان خواهد بود بفرعون رسانند که بنی اسرائیل امید فرج خود را
بدست موسی عمران میدانند و مقارن آن حال و نفر از قبطیان در دعوا و نید بدست حضرت
موسی بقتل رسیده بود و با خبار مومن آل فرعون که در قرآن اخبار او مذکور است موسی ع
مطلع شد که در فکر قتل او افتاده اند فرار را بر قرار اختیار کرد خدا از آن حال خبر داده که فرمود
فخرج منها خائفا یترقب پناه بخدا برد و نجات از قوم ظالمین از خدا خواست که خداوند تا
خبر داد و قال رب نجنی من القوم الظالمین چون این مقدمه معلوم شد مناسبت حال خروج
آنحضرت از وطن مالوف با حال خروج موسی کلیم الله از مصر معلوم شد و نکته تلاوت آیه مبارکه
و زبان حال آنحضرت اینکه حالت خروج من مثل آن پیغمبر خدا است که هر دو از فرعون وقت

خود

خود از وطن آواره ایم و محتمل اینکه تلاوت آیه بجهت طلب نجات در مثل این مقام مطلوبیت
داشته باشد چنانچه در بیان نجات آن مکاره و حصول مطالب تلاوت آیه و ذا النون اذ ذهب
مغاضبا الخ وارد است و در اخبار خبر نماز عقیله کامیست که بنابر این یعنی نجات از قوم ظالم
که آنحضرت در ضمن تلاوت این کریمه مبارکه خواسته خدا دانا است و اهل بیت نبوت سلام الله
تعالی علیهم که چه بوده محتمل است طلب نجات در مقام عالی شهادت باشد و ما سبب احتمال اول
که ابتدای این سفر سیر الی الله آنحضرت بود که از علاقه وطن ظاهری قطع نظر فرموده رو بکعبه حقیقی
که بیت الله ظاهر نیست بجهت رسیدن بکعبه مقصود و با آن مناسبت باین اینجا نیست شبیه از جور
آنحضرت کسان خود را در وقتیکه اراده انحراف از راه معروف طلب نمودند بر او فرمود مثلا
راه معروف بر میدارم تا قضای حق جاری شود گویا در ظاهر بیان چنان فهماند که من با لبداء
چون با قضای الهی ندارم که لا راد لقضائه و اینکه مسافر میباید حتما امکن از راه متعارف بعد از
جز متعارف نماید چنانچه این معنی امر نیست مطلوب و ابن عباس نیز مشیر بفراهم لطیفه است که راه باطن
من راه راست معروف است بجهت طلب حق و مقابل آن منکر و معوج خواهد بود و این نوع تطبیق
عبد است ظاهر خود را با باطن به ظهور پیش با نیست معنی بر مند بر در اخبار اهل بیت خاصه وارده
وارده در اسرار داخل و غیره هو بیداست از لجع تامل در بحار از مفید عبارت از حضرت
صادق ع مرویست که چون حضرت حسین از مدینه رو بمکه تشریف بردند افواجی از ملائکه
مسومین خدمتش آمدند و در دست ایشان حربه ها و بر اسبهای بهشتی سوار بودند بر آنحضرت سلام
کردند و عرض کردند یا حجة الله علی خلقه بعد جده و ابیه و اخیه ای حجت خدا بر خلق بعد از جد
و پدر و برادر در مواضع کثیر از غزوات آنحضرت خداوند ما را بمدد تو فرستاده آنجناب فرمود
میعاد من و شما محل دفن و زمینی است که در آن شهید میشوم و آن زمین کربلا است همین که وارد
آن زمین شوم بیائید عرض کردند یا حجة الله علی خلقه خداوند ما را امر فرموده که ترا اطاعت
کنیم اگر ترا خوفی باشد در خدمت تو باشیم و ترا حراست نمائیم فرمودند دشمنان مرا بر من تسلطی
نیست تا اینکه وارد زمین کربلا شوم مرا آسیبی نمیتوانند رسانید پس از آن افواجی از مسلمانان
جن خدمتش آمدند عرض کردند یا حبیب الله و ابن حبیبه ما شیعه و انصار توایم ما را
بامر خود امر بفرما و اگر ما را امر بفرمائی بقتل هر دشمنی که ترا باشد در روی زمین از تو دفع شر
ایشان مینمائیم در حالیکه تو از مکان خود حرکت نکرده باشی آنحضرت فرمود جزاکم الله خیرا

اما شما نخوانده اید این آیه شریفه را اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة هر جا باشید
موت شما را در می یابد اگرچه در برجهای مستحکم باشید و باز فرموده لبرز الذین کتب علیهم القتل
الی مضاجعهم هر اینه بیرون می آیند اشخاصی که قتل بر ایشان حتم شده و بقتلگاههای خود پس فرمود
اگر من در همین مکان شما را اذن دهم در دفع دشمنان خود پس بچه ابتلا و امتحان خواهند شد
این خلق هلاک شده و بچه اختیار مبتلا میشوند و کی ساکن قبر من در کربلا خواهد بود و حال آنکه خدا تعالی
آنمکان را برای من اختیار فرموده روزیکه زمین را پهن نمود و آنرا محل اجتماع شیعیان و محبین ما
قرار داده و اعمال ایشان را در او قبول و دعای ایشان را مستجاب میفرماید و همان ایشان در دنیا و آخرت
ولکن شما بیائید در روز عاشورا که در آخر آن روز شهید خواهم شد و زنان مرا اسیر خواهند نمود
و بهدیه از برای یزید بن معویه ببرند پس جن گفتند یا حبیب الله و ابن حبیبه اگر نه این بود که امر تو مطاع
است و مخالفت آن جایز نیست هر اینه تو را اجابت میکردیم و جمیع دشمنان تو را میکشتیم قبل از آنکه
که بتو برسند آنحضرت فرمود قدرت من بر آنکشان بیشتر است از شما ولی میبایست این امر واقع شود که
هرکس هدایت یابد از روی بصیرت و دلیل هدایت یابد و هرکس گمراه شود حجت بر او تمام باشد و بروایت
معتبره وارد شده چون آنحضرت داخل مکه معظمه شد در شب سیم ماه شعبان تلاوت میفرمود در
حین دخول و لما توجه تلقاء مدین قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل **مؤلف گوید**
این آیه شریفه حکایت حال موسی کلیم است حضرت کلیم بعد از رسیدن بمدین از آنجه منزل رسید بجانب تمام
و حضرت حسین داخل حرم خدای و من دخله کان آمنا گردید اگرچه ما حسن بودن کعبه از اشاره
با آنشاءت **فتدبر** حضرت موسی کلیم طور سینا شد بعد از آمدن بمدین و کلیم حسین کربلا
بعد از رسیدن بمحل امن از حرم خدا و بمقام شهادت و باعلی مراتب فنا و وصول رسید بین تفاوت
ره از کجا است تا بکجا از حیث البدو و الانتهاء بچشم حقبین نظر نما تا چه بینی و پس از نزول بمکه
اهل مکه در خدمتش آمد و شد مینمودند از معتمرین در مکه و از اشخاصیکه از اطراف آمده بودند
و در آن زمان عبدالله زبیر در مسجد الحرام در پهلوی کعبه ساکن شده مشغول عبادت گردید هر روز و بعد
از ورود حضرت حسین مثل سایرین خدمتش میرسید ولی در باطن بسیار بر او گران بود تشریف
آنجناب بمکه زیرا طمع داشت اهل مکه با او بیعت کنند و میدانست که با وجود بودن حضرت حسین
کسی با او اعتنا نمیکند **المطلب الثانی** در توجه امام بسوی عراق **مقدمه** بروایت
معتبره وارد است چون خبر مردن معویه و کناره کردن امام ع از بیعت یزید و رفتن

آنجناب بسوی مکه باهل کوفه رسید شیعیان بیکدیگر بودند در خانه سلیمان بن صرد خزاعی جمع شدند
و از مردن معویه ملعون شکر و حمد الهی بجای آوردند پس سلیمان گفت معویه مرد و حسین
علی از بیعت یزید امتناع فرموده رو بمکه تشریف برده و شما خود را شیعه او و پدرش میدانید
اگر میدانید که او را یاری میکنید با دشمنانش و مقاتله خواهید نمود عریضه خدمتش بنویسید و او را
بسوی خود طلب کنید و اگر میدانید که بقول خود وفا نخواهید کرد او را مغرور نسازید
او را در معرض هلاکت در دنیا و دین گفتند نه چنین است بلکه با او بیعت و با دشمنانش
مقاتله و جان خود را فدای او مینمائیم سلیمان گفت حال که چنین است عریضه بنویسید
تا بسوی شما بیاید پس نامه نوشتند باین مضمون بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست بسوی
حسین بن علی بن ابی طالب از سلیمان بن صرد و مصیب بن نجبه و رفاعة بن شداد بجلی و حبیب بن
مظاهر الاسدی و سایر شیعیان او که از مسلمین و مؤمنین اهل کوفه اند سلام بر تو باد بدرستی
که ما حمد میکنیم بسوی تو خدا یرا که جز او خدائی نیست **اما بعد** پس حمد مر خدا یرا است
که در هم شکست دشمن ستمکار عنید ترا که بر این امت مسلط شده و متولی امر ایشان شد
و غصب نمود اموال ایشانرا و خود را امیر قرار داد بدون رضای ایشان پس کشت نیکان او
را و اشرار را باقی گذارد و مال خدا را میان ظالمان و اغنیا انداخت پس دور باد از رحمت خدا
چنانچه دور شدند قوم عاد و ثمود پس از آن نوشتند که بر ما امامی نیست رو بیاور بسوی ما بلکه از
برکت تو خدا ما را بر حق جمع کند و نعمان بن بشیر که والی ما است در قصر الاماره است با او
نداریم در جمعه و جماعت با او نمی نشینیم اگر خبر حرکت آنجناب برسد او را از کوفه بیرون کرده تا شام
میفرستیم پس نوشته را با عبدالله بن مسمع همدانی و عبدالله بن وال روانه نمودند که بتعجیل
بآنحضرت برسانند در دهم رمضان المبارک عریضه را بنور امام رسانیدند و بعد از دو روز از
روانه شدن آن دو نفر از اهل کوفه بصحابت قیس بن مسهر صیداوی و عبدالله بن شداد بن
عبدالله الارحبی و عمارة بن عبدالله السلولی خدمتش عریضه نمودند و با ایشان قریب صد و پنجاه
نامه بود بعضی از یکنفر و بعضی از دو نفر و بعضی از چهار نفر و پس از دو روز دیگر هانی بن
هانی سبیعی و سعید بن عبدالله حنفی را روانه نمودند و نوشتند بخدمتش این نامه ایست بسوی
حسین بن علی بن ابی طالب از شیعیان او **اما بعد** پس بشتاب و تعجیل فرما در آمدن که مردم منتظر
قدوم اند و نظر ایشان بغیر تو نیست فالعجل العجل ثم العجل فالعجل والسلام پس از آن شبث بن

ربعی و حجار بن ابجر و یزید بن الحارث بن ادیم و عروة بن قیس و عمرو بن حجاج زبیدی و محمد بن عمرو تمیمی
نوشتند خدمت آنحضرت **اما بعد** بتحقیق که باغها سبز و ثمرها رسیده و زمین گیاه برآورده
و درختان برگ کرده اگر بخواهی رو بما بیائی وقت است بمیل و خواهش وارد شوی بر لشکری
آماده از برای نصرت تو پس رسل و رسائل در خدمتش جمع شد و بروایتی شیخ بن نما از حصین بن
عبد الرحمن اهل کوفه بعرض آنحضرت رسانیدند که صد هزار کس از برای قدوم تو آماده شده
و از داود بن ابی هند از شعبی مرویست که گفت در کوفه چهل هزار کس در کوفه بیعت نمودند که با هم
قتال کنند با هر کس که مخالف حضرت حسین علیه السلام باشد و بروایت لهوف اینکه رسل و رسائل اهل کوفه پی
در پی میرسید آنجناب تأنی میفرمود در امر و با ایشان جوابی نمیفرمود تا اینکه در یک روز ششصد
عریضه از ایشان رسید متواتر نوشته رسید تا اینکه در دفعات متعدده دوازده هزار نامه
از ایشان رسید و بروایت مفید در ارشاد آخر نامه را آوردندگان هانی بن هانی و سعید بن عبدالله
بود آنحضرت نوشته ها را ملاحظه فرمودند و از حالت مردم سؤال فرمود بعد جواب مرقوم فرمودند
بسم الله الرحمن الرحیم از حسین بن علی بن ابی طالب است بسوی جماعتی از مسلمانان **اما بعد**
بدرستیکه هانی و سعید وارد شدند و نوشته های شما را رسانیدند و ایشان آخر رسولان شما بودند
بسوی من و بتحقیق که فهمیدم جمیع آنچه را که نوشته و ذکر نموده بودید و حاصل جمیع نوشته های
مقصود شما این بود که امام و پیشوائی نداریم بیا بسوی ما شاید بواسطه تو خداوند ما را بر هدایت و
حق جمع فرماید لهذا من برادر و پسر عم و محل وثوق و اعتماد از اهل بیت خود را مسلم بن عقیل
بسوی شما روانه نمودم اگر آنجناب بعد از ورود بکوفه و اطلاع بر احوال شما بمن نوشت که رای جماعت
و صاحبان شان و فضل از شما موافق است با آنچه نوشته اید منهم زود بسوی شما میآیم بزودی انشاء الله
و بدانید که امام نیست مگر کسیکه حکم بکتاب خدا کند و قائم بعدل باشد و خواهش خود را مخصوص
برضای خدا نماید والسلام و آنحضرت جناب مسلم را طلبیده او را با قیس بن مسهر صیداوی و عمارة بن عبدالله
سلولی و عبدالرحمن بن عبدالله الارحبی روانه نمود و امر فرمود آنجناب را به پرهیزکاری و لطف با
بندگان خدا و اینکه اگر مردم را مجتمع یافت و اعتماد بهم رساند بتعجیل خدمتش بنویسد

مصیبة عظیمة در ذکر مقتل جناب مسلم بن عقیل

بروایت سید در لهوف جناب مسلم از مکه معظمه از خدمت آنحضرت رخصت یافته رو بجانب مدینه
منوره نهاد چون وارد آنجا شد زیارت قبر حضرت رسول را زیارت نمود و در مسجد شریف آن

حضرت نماز کرد و هر که را که خواست از اهل بیت خود وداع نمود و دو نفر از طایفه قیس دلیل گرفته و
رو براه نهادند دو دلیل بر سر راه اشتباه راه را گم کردند و عطش شدید بایشان رسید
مسلم بمرتبه که آن دو دلیل راه را پیدا کرده بودند قدرت بر تکلم نداشتند باشاره علامات آنجناب را
نمایاندند آنجناب بهمان علامات راه را پیش گرفت و دلیلها از عطش هلاک شدند چون بمکانی
که او را مضیق میگفتند رسید عریضه بخدمت حضرت حسین نوشت با قیس بن مسهر **اما
بعد** من از مدینه بیرون شده با دو دلیل آنها راه را گم کردند و از عطش هلاک شدند و ما
که بآب رسیدیم نزدیک بود روح از بدنهای ما بیرون رود تا اینکه بمضیق از بطن الخبت رسیدیم
این معنی را که گم کردن راه در ابتدای سفر بنظر خود فال بد دانستم اگر مصلحت بدانی مرا از این سفر
عفو فرمائی و غیر مرا بفرستی چون آن نوشته را امام علیه السلام ملاحظه فرمود در جواب نوشت
بسم الله الرحمن الرحیم من الحسین بن علی بن ابی طالب الی ابن عمه مسلم بن عقیل این نوشته
ایست از حضرت حسین بسوی پسر عمش مسلم بن عقیل **اما بعد** ای پسر عم من از جد خود رسول
الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود از ما نیست کسیکه تطیر زند یا از او تطیر زنند همین که نوشته
مرا خواندی اقدام نما با آنچه ترا بآن امر نمودم والسلام و بروایتی نوشته بود میترسم استعفای تو از
این سفر از ترس باشد خوف بر خود راه مده و روکن بجهتی که امر کردم و بروایت لهوف چون جواب بمسلم رسید
فی الفور رو براه نهاد آمده تا وارد کوفه شد و بروایتی بعد از خواندن جواب گفت خوفی من از این نبود
مؤلف گوید گویا مقصود آنجناب این بود که ترس من از آنحضرت است که من از جانب او میروم
پس رو براه نهاد و در راه به آب طی رسید چون از آنجا کوچ نمود در بین راه برخورد بصیادی که آهوئی
را صید کرد آنجناب این را بفال نیک گرفت و گفت انشاء الله دشمن خود را میکشم چنانچه این صیاد
صید خود را کشت پس آمد تا داخل کوفه شد و بروایت لهوف و دیگران در خانه مختار بن ابی عبیده ثقفی
نزول اجلال فرمود و اهل کوفه خبر یافتند دسته دسته می آمدند بخدمتش میرسیدند چون مجتمع شدند
دستخط مبارک حضرت را بر ایشان خواند و ایشان از شنیدن نوشته امام بگریه در آمدند پس
عباس بن حبیب شاکری برخواست پس از حمد و ثنای خدا و مدح حضرت رسالت پناه روی خود را بجناب
مسلم کرده عرض کرد من از دل مردم خبر ندارم ولی از خود خبر میدهم منتظر امر شما هستم اگر مرا بخوانید
اجابت کنم و با شمشیر دشمن شما را بزنم تا اینکه خدا را ملاقات کرده باشم در یاری شما
بعد از آن حبیب بن مظاهر برخواست و گفت خدا تو را رحمت کند تکلیف خود را بجا آوردی و من والله

برطریقه و عقیده تو هستم پس اهل کوفه ده ده و بیست بیست داخل میشدند و با او بیعت مینمودند
تا اینکه در آن روز تا شام هشتاد هزار کس بروایتی طوعاً بیعت کردند و دیگران هیجده هزار نوشته اند
وبروایت ارشاد مسلم خبر اجتماع اهل کوفه و بیعت کردن هیجده هزار کس را خدمت امام علیه السلام نوشت
و از آنجناب استدعای قدوم نمود و اهل کوفه همه روزه خدمت جناب مسلم می آمدند و روز بروز زیاده
میشد و در آن زمان نعمان بن بشیر والی کوفه بود که معویه او را نصب نموده بود و بعد از او
یزید او را بحال خود گذاشته بود چون نعمان این شورش را دید و از آمدن مسلم شنید بمسجد رفته بر منبر بر آمد
و خطبه مشتمل بر حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناه بجا آورد پس از آن گفت ای بندگان خدا از خدا
بترسید و سرعت بفتنه ننمائید و تفرقه میان مردم میندازید که در آن هلاک نفوس و رجال و ریختن خونها
و غصب اموال است بدرستیکه من با کسیکه جنگ نکند جنگ نمیکنم و خوش ندارم که خوابیده از شما را
بیدار کنم و بمحض تهمت و گمان از شما مواخذه نمیکنم ولکن شما اگر آشکار و علی رؤس الاشهاد
بیعت خود را بر هم زدید امام خود را مخالفت نمودید بآن خدائیکه غیر او خدائی نیست بشمشیر خود
شما را میزنم تا دامیکه قبضه او در دست من است اگرچه یاوری نداشته باشم و من امید دارم که در میان
شما اهل معرفت بحق بیشتر باشد از جهال پس عبدالله بن مسلم بن ربیعه الحضرمی از جا برخواست و او
هم خواه بنی امیه بود و گفت این امر با این گونه سخنان بدون شکستن و بستن صورت نمیگیرد و این فهم
با دشمنان سلوک نمودن رویه ضعفاء مردم است نعمان در جواب آن ملعون گفت اگر در راه طاعت
خدا مستضعف باشم خوشتر است از عزت در معصیت پس از منبر بزیر آمد و عبدالله مذکور از مسجد
بیرون رفت و بیزید نامه نوشت **اما بعد** بدانکه مسلم بن عقیل بکوفه آمده و شیعه از برای حسین
با او بیعت نموده اند اگر احتیاج بکوفه داری شخص با قوتی بفرست که امر ترا جاری و دستورت
عمل نماید و نعمان بن بشیر مردیست ضعیف یا بتعمد اظهار ضعف مینماید پس از آن عماره
بن عقبه باو نوشت و نوشته از ابن مسلم پس از آن عمر بن سعد بن ابی وقاص نوشته مثل او و چون
این نامها بیزید ملعون رسید با سرجون که غلام معویه ملعون بود و صاحب رای بود در این باب
مشورت نمود و در آن اوقات با عبیدالله بن زیاد بد بنیاد کم میل بود سرجون در جواب گفت اگر
در این باب رائی از پدرت معویه بود قبول مینمائی پس عهدنامه معویه را که از برای عبیدالله بن زیاد
در ایالت کوفه نوشته بود باو نمود و گفت آن نیست که معویه او را قابل این کار دانسته و رای این است که
کوفه را با بصره از برای او علاوه کنی کفایت مهم تو را خواهد نمود یزید گفت منهم چنان میکنم

بیرون نیاورد

عهد ولایت کوفه را از برای او بفرست پس طلبید مسلم بن عمرو باهلی را و با او نوشت با بن زیاد
اما بعد شیعیان من از کوفه بمن خبر داده اند که پسر عقیل در کوفه جمعیت جمع مینماید که جمعیت
مسلمانان را برهم زند همین که نوشته من بتو برسد بدون تامل برو بجانب کوفه و بطلب ابن عقیل را و او را
دستگیر بفرستی یا بکشی یا از شهر او را نفی نمائی والسلام و نامه و لایت و عهد را بمسلم بن عمرو باهلی داد
و او را روانه نمود مسلم بکوفه چون بر عبیدالله وارد شد و از کیفیت مستحضر گردید
فی الفور امر بتهیه سفر کوفه نمود و فردای آن روز برادر خود عثمان بن زیاد را بجای خود گذارده
روانه کوفه شد و بروایتی سید ره طوق حضرت حسین علیه السلام نوشته بود با یکی از
موالیان خود که او را ابارزین میگفتند و اسمش سلیمان بود بسوی اشراف بصره و ایشان
را بسوی نصرت و لزوم طاعت خود دعوت نموده بود که از جمله آنها یزید بن مسعود نهشلی و منذر بن
جارود عبدی بوده پس یزید بن مسعود بنی تمیم و بنی حنظله و بنی سعد را جمع نمود پس حاضر
شدند ایشان را مخاطب ساخته گفت ای بنی تمیم شما مرا در حق خود چگونه یافته اید و حسب
در میان خود چگونه میدانید گفتند بخ بخ بخدا قسم که تو بمنزله استخوان کمر و راس فخر و علم
از شرف و حسب و نسب بوده پس گفت من شما را جمع کرده ام از برای راه نمائی با مریکه استعانت جویم
شما در آن گفتند بفرما که ما در آن هرچه دانیم بگوئیم و در هر امر که فرمائی اطاعت کنیم پس بگو تا بشنویم
گفت بدانید که معویه از دنیا رفت و مردم از او براحت و خودش بخواری و عذاب رسید و یزید شارب
خمر و راس فجور در جای او نشسته مدعی خلافت و امارت است بر مسلمانان بدون رضای ایشان
با اینکه در علم بیست هر بیست و از حلم بی بهره است و ممیز بین حق و باطل نیست پس بخدا قسم که قسمی است
راست و حق که جهاد با او افضل است از جهاد با مشرکین و اینست حضرت حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام پسر
رسول خدا صاحب شرف و اصیل در رای است فهم او را در فضل و علم نتوان وصف نمود و او لایق است بخلافت
از غیر او از سطر سابقه او در فضائل و حسن سیرت او در عترت و قرابت او برسول الله صلی الله علیه
واله و عطوفت و رئوف است بر بندگان خدا و بوجود جناب او خدا حجت بر خلق تمام کرده و موعظه را تا
رسانده پس چشم از نور حق مپوشید که خود را در این کار نگاه میدارید بواسطه بعض از سخنان باطل
و صخر بن قیس در روز جمل شما را گول زد و رسوا نمود که مخالفت امیر مؤمنان نمودید پس بشوئید
از خود بعض آنچه را با آلوده شده اید بخروج شما بسوی نصرت پسر رسول خدا بخدا قسم هیچ کس
تقصیر در نصرت آنجناب نمیکند مگر اینکه باعث ذلت و خواری او میشود در اولاد و عشیره او

اینک من اسلحه حرب بر خود آراسته و مستعد جهاد ایشانم هر کس کشته نشود خواهد مرد و هر کس
فرار کند نجات از برای او نیست پس بنو حنظله گفتند ما بمنزله تیر کمان توایم و سپاه عشیره توایم
بهر سمت که بیندازی بنشانه میزند در هر که داخل شوی فتح مینمائی داخل در آنکه صعب کشوی با تو داخل
شویم و بر هر امر هم وارد شوی از تو مفارقت نمینمائیم تو را یاری مینمائیم بشمشیرهای خود و بدنهای
خود را در راه تو نهاده ایم پس بنو عامر قریب باین کلام گفتند که یا اباخالد ما اولاد پدر تو و هم
خوارهای تو ایم هر جائی که غضب کنی ما راضی نمیشویم امر ما با تو است بخوان ما را تا اجابت کنیم و امر کن
تا اطاعت نمائیم اگر خواهی پس بنو سعد گفتند یا اباخالد بدترین اشیا نزد ما مخالفت تو و بیرون
رفتن از امر تو است و صخر بن قیس ما را امر نمود بترک قتال و او را ما عشیره بآمرزیدیم کردید حال تو ما را مهلت
ده تا در امر خود مشورت نمائیم بعد بیائیم و بتو بگوئیم پس ابن مسعود در جواب ایشان گفت اگر با
بشودی گذارید بلا بند شمشیر از شما برداشته نمیشود و با شمشیرها هم در می افتید پس یزید بن
مسعود مذکور نوشته خدمت حضرت حسین نوشت بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد
کتاب شریف رسید مطلب مفهوم گردید که مرا از عیب خود بوده که بعضی از طلب اطاعت تو مشرف
شوم و نصیبی خود را از یاری تو دریابم و خداوند عالم زمین خود را هرگز از خلیفه خالی نگذاشته
و همیشه از برای نیکان دلیل و هادی مقرر فرموده و شما حجت خدائید بر خلق و ودیعه اوئید در
زمین و شما شاخه شجره مبارکه زیتونه احمدیه اید که او است اصل الشجره مبارکه و شما شاخهای اوئید
پس اقدام فرما با سعادت و فیروزی و سبکی که من گردنهای بنی تمیم را در قید اطاعت تو در آورده ام و
دو بچه در آمدن ایشان در متابعت و اشتیاق ایشان بخدمت تو شدیدتر است از اشتیاق شتران
تشنه که در روز پنجم بر آب گوارا وارد شوند و کینه و حقد نهادی بر سینه را از قلوب ایشان شسته
کرده ام با آب محبت اذنه بر که در قلب ایشان تا ابد از محبت تو چون عریضه او بامام علیه السلام رسید
و خواند فرمود ما لک آمنک الله یوم الخوف و اعزک و ارواک یوم العطش الاکبر ابن عباس که
این جناب فرمود اگر چه ظاهر او دعا است از برای یزید بن مسعود مذکور با اظهار تعجب از حسن اعتقاد
و انقیاد او و بر این چه ظاهر شد این است چه تو را باین مقام رسانده خدا تو را از خوف و عطش قیامت
ایمن و سیراب گرداند و عزیز بدارد و لیکن بنظر حقیر جلوه مینماید که لفظ مالک استفهام از روی تعجب
نباشد بلکه اخبار یقینی باشد یعنی این مقصود که بود این بعمل می آید که این دعا ها در حق خود
باشد هنیئا للمؤید این مطلب بکرد در ذیل این روایت مذکور است که شخصی بشارت الیه طعنی خود

بصره بود خبر شهادت امام باو رسید جزع و فزع نمود از ترس بسید بقبض شد انجنا و اما منذر بن
جارود چون نامه امام باو رسید نوشته را با رسول نزد ابن زیاد برد بخیال اینکه مبادا دو بر اگر نرسید
تدلیس باشد از ابن زیاد ملعون و بحریه دختر منذر زوجه آن ملعون بود پس عبید الله زیاد ملعون
رسول آنحضرت را بدار کشیده شهید نمود رحمة الله و سهر کار اول شهدا بود در راه مولا علیه السلام
پس عبید الله زیاد ملعون بر منبر بر آمد و اهل بصره را از مخالفت امر ترسانید و اشترا بصره را
روز بعد برادر خود عثمان را خلیفه و خود بسرعت رو بجانب کوفه روانه شد چون نزدیک کوفه رسید
ماند تا شب شد بطریق خفیه داخل کوفه شد و اهل کوفه را گمان این بود که حضرت حسین علیه السلام است
چون منتظر قدوم آنحضرت بودند بمجرد اینکه گذشت از نوشته جناب مسلم خدمت آنحضرت و باو
میرفتند و اظهار سرور مینمودند چون میدیدند ابن زیاد است متفرق میشدند تا اینکه آن ملعون دار الحکومه
و بروایت معتبر است دار شد ابن زیاد وارد کوفه گردید با او بود مسلم بن عمرو باهلی و شریک بن اعور
حارثی و اتباع و اهلبیت و عمامه سیاه بر سر بسته دهان خود را بسته بود که شناخته نشود و هر گاه
با ایشان رسیده بود قدوم حضرت حسین بجماعتی که میگذشت بر او سلام میکردند و میگفتند که مرحبا
یا ابن رسول الله قدمت خیر ای پسر حضرت رسول خوش آمدی و خیر باد مقدم تو آن ملعون میشنید خالی
را بسبب حضرت حسین می فهمید و او را بدش می آمد و سخن نمیگفت چون ابن سمنان زیاد شد زیاد بر او جمعیت
مسلم بن عمرو با ایشان گفت این حسین نیست امیر عبید الله بن زیاد است پس اهل تا بعد قصر دار الاماره
و اطراف او را جماعتی گرفته بودند تشکیک نداشتند در اینکه حضرت حسین است نعمان بن بشیر
گمان در قصر را بر روی خود و خواص خود بسته بود بعض از آن کسانی که با ابن زیاد بودند ندا کردند تا در
از برای ایشان باز کنند نعمان بر ایشان مشرف شد بگمان او که حضرت حسین است گفت تو را بخدا قسم میدهم
که دور شوی از من امانت خود را بتو نمیدهم و جدال نسلی نخواهم کرد ابن زیاد ملعون ساکت
بود چون دید سخنش طول کشید نزدیک رفت و نعمان از بام قصر باو نظر مینمود که میخواهد بشناسد ابن زیاد است
گفت باز کن یکی از اشخاصی که از اهل کوفه عقب آن ملعون بگمان حضرت حسین افتاده بودند فریاد زد ای قوم بخدا
ابن پسر مرجانه است یعنی بحق خدائی که غیر او خدائی نیست نعمان چون این کلام را شنید امر کرد تا در را باز کردند
و آن ملعون داخل شد و در را بر روی خلق بستند چون صبح شد آن ملعون امر نمود منادی در کوچه و بازارها
کوفه ندا کنند که مردم در مسجد جمع شوند چون خبر اجتماع مردم باو رسید بیرون آمد داخل مسجد بر منبر بالا رفت
پس از حمد و ثنا گفت اما بعد امیر المؤمنین یزید مرا والی بلد شما کرده و مسلط بر حق دماء کند و

شما گردانیده ومرا امر نموده که سلوک طریق انصاف با مظلوم شما و عطا نمودن بمحروم شما و باحسان مطیع
شما مانند پدر مهربان و تازیانه و شمشیر من بر کسی است که ترک امر من نماید و مخالفت عهد من نماید پس
هر کس از شما طریق صلح و راستی پیشه نماید باید از سوء عاقبت بپرهیزد پس از منبر بزیر آمد و کار را
بر مردم تنگ گرفت و حکم کرد که روسای بلاد شما مفسدین و اهل خلاف یزید را بنویسند
و تا اینکه هر یک متعهد شوند از اتباع خود هر چه خلاف شود از عهده برآیند و هر کس اطاعت نکند
از ذمه خارج و خون و مال او حلال است پس اهل کوفه راه نفاق را بر خود پیش گرفته مخالفین یزید را
باو مینمودند و هر کس را می آوردند حکم میکرد او را بدار میکشیدند و هر کس در این کار تساهل
مینمود بدین زیاد او را عقوبت می افتاد چون جناب مسلم بن عقیل از آمدن عبید الله بن زیاد و این گفتگوهای او
مطلع گردید از خانه مختار منتقل شد بخانه هانی بن عروه و شیعیان در خفا خدمتش میرسیدند و بیعت
دیگر میکردند که مخفی بدارند منزل جناب مسلم را و ابن زیاد ملعون در جستجوی آن جناب برآمد کسی را بر
حقیقت حال آن گفتا ملعون خبیث غلام خود معقل را طلبید و با او گفت سه هزار درهم با خود بردار و
جستجو کن از کسانی که در راه مسلم دارند همینقدر دیگری از آنها را بدست بیار و این درهم را باو بده و بگو من
از دوستان شمایم و این مال را بگیرید و صرف کنید در مصرف دفع دشمنان خود همینکه این از تو دیدند
مطمئن میشوند و از مخفیات امور خود ترا مطلع میسازند و صبح و شام نزد ایشان برو تا اینکه ترا
نزد مسلم ببرند و مقر او را بدست بیاوری ملعون درهمها را برداشته در مقام طلب برآمد بعد از جستجو آمد
مسجد کوفه شد مسلم بن عوسجه را دید مشغول نماز است از جماعتی شنید که میگویند این مرد بیعت از مردم
میگیرد از برای حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام آمد پهلوی آن جناب نشست تا از نماز فارغ شد نزدیک
رفت خدمتش عرض کرد که من مردی از اهل شامم خداوند عالم بر من منت گذارده بمحبت اهل بیت
و محبت دوستان ایشان این کلمات را مکرر گفت و از روی تزویر اظهار گریه میکرد و گفت با خود سه هزار
درهم دارم و شنیده ام در این شهر کسی هست که بیعت برای پسر دختر پیغمبر میگیرد و مدتی است در جستجو
کسی را ندیدم که مرا خدمت آن جناب برساند حال در این مسجد حیران و سرگردان بودم شنیدم جمعی میگفتند
که این مرد اطلاع با اهل این خانواده دارد حال تو منت بر جانم بگذار و این درهم را از من بستان و مرا
خدمت آن شخص برسان که من مردی از برادران ایمانی و محل وثوق توام و اگر خواسته باشی قبل از اینکه مرا
بخدمتش برسانی بیعت از من بگیر پس جناب مسلم بن عوسجه این گفتار را از آن مکار غدار شنید بگمان
آنکه او اظهار نمود ترحم نموده حمد میکند خدا را بر ملاقات تو دیدنت خوش وقت گردیدم از اینکه تو

بیائی و بمطلوب خود نایل شوی و خداوند بتو نصرت کرامت فرماید باهلبیت پیغمبر خود و لیکن غمگین
شدم از اینکه مردم مرا مطلع بر این امر دانسته اند قبل از اینکه کار بانجام رسد از ترس ابن زیاد
و سطوت او و معقل ملعون گفت غمگین نشود مگر خیر تو بیعت از من بگیر پس بیعت او را گرفت با موثقات
مغلظه که مکر و خدعه با او نکند و این امر را مخفی بدارد بقسمی سخن گفت و سوگندها یاد نمود که اعتقاد
و اطمینان بقول آن ملعون حاصل نمود پس باو فرمود تو آمد و شد بمنزل من بکن تا اینکه از برای تو
اذن گرفته تو را بحضور برسانم پس بعد از آمد و شد او اذن از برایش حاصل نموده او را خدمت جناب
مسلم برد چون خدمت آن جناب رسید با او بیعت نمود و فرمود ابو ثمامه صیداوی آن درهمها را
قبض نموده و او از جانب آنحضرت قبض اموال مینمود و اسلحه از برای ایشان میخرید با هوش و از شجاعان
عرب بود و از با آبرو و عهده شیعه بود و معقل ملعون همه روزه می آمد و اول کسی بود که داخل می شد
و بعد از همه مردم بیرون میرفت تا اینکه بر جمیع امور مستحضر شد و همه روزه هر چه میفهمید بعبید
الله زیاد خبر میداد و بروایتی آنجناب مسلم بخانه هانی شبانه رفته داخل در امان او شد و در
خفیه از اشخاصیکه خدمتش میرسیدند بیعت میگرفت پنج هزار کس با او بیعت کردند پس عزم کرد که خروج
نماید هانی گفت تعجیل مکن و شریک بن الاعور همدانی از بصره باتفاق ابن زیاد آمده بود و در خانه
هانی ناخوش بود بمسلم عرض نمود صبر کن که ابن زیاد مرا عیادت خواهد نمود و همینکه بیاید تو در کمین
باش و او را بقتل برسان و هانی او را منع مینمود شریک گفت همینقدر که بیاید نزد من بنشیند
و علامت میان من و تو این باشد که من آب طلب کنم پس در آن حجره داخل شو و او را گردن بزن و چون ابن زیاد
بعیادت شریک مذکور آمد با او مشغول کلام شد از ناخوشی او میپرسید شریک در جواب طول میداد
و آن ملعون را مشغول مینمود در انتظار خروج مسلم بود چون دید آب طلبید باز از مسلم اثری بروز
نکرد پس شریک خواند این شعر را   ما الانتظار لسلمی ان تحیّیها   کأس المنیّة بالتعجیل اسقوها
که مسلم ملتفت شود ابن زیاد خبیث از این شعر متنبه شد در برخواستن تعجیل نمود یعنی چه انتظار
است از برای سلمی اینکه او را تحیت گویند کاسه مرگ را زودی باو بچشانید و بروایت بعضی شعر را
مکرر کرد بقسمی که ابن زیاد متشکک افتاد و با هانی گفت عموی تو هذیان میگوید هانی عرض
کرد گفتار او از وقتیکه ناخوش شده متصل هذیان میگوید و اینقدرها ترا منظر این روایت خود دیده
چیده بود و نظر بظاهر منقول از معتمد مقدم بدانید پس معقل ملعون بعد از عیادت شریک شد
و بروایت ابن نماره چون ابن زیاد بیرون رفت مسلم داخل شد شمشیر بدست شریک پرسید چه مانع

شد تو وا من تو بیچو قصد خروج نمودم زنی گریه کنان دامن مرا گرفت و مرا قسم داد که در خانهٔ او
مکث نمایم و اسطر شمشیر خود را انداخته بر زمین نشستم هانی چون این سخن را شنید گفت وای
بر این زن مرا و خود را بکشتن داد و واقع شد آنچه که از او فرار نمودیم **تنبیه** ای زیرک با هوش
در این فقره تأمل نما که اسباب غیبی فراهم می آید از برای شهادت حضرت سید الشهدا بجهت اسباب
اگر این زن مانع نمیشد ابن زیاد ملعون در همان مجلس بدرک واصل میشد و اسباب مقاتلهٔ کوفه و شهادت
جناب مسلم فراهم نمی آمد باز تأمل نما چه فرق است بین منسوبین بحضرت سید الشهدا سلام الله علیه و دیگران
جناب مسلم از خیانت این زن که نتیجه اش هلاکت بود برخلاف قاعده عقل رفتار کرده بود چنان رقتی در قلبش حاصل
میشود که از اقدام بچنان امر لازمی بازمیماند نعوذ بالله من عذاب حاضرین که بلا دارانند کنند که بر الحاح و التماس علیا
مکرمه زینب در قتلگاه ترحم ننمودند این است نکته آنچه از ابو الفرج نقل شده که مسلم در جواب شریک
گفت دو چیز مرا مانع شد یکی کراهت هانی که در خانه او کشته شود و دیگری حدیثی که شنیدم رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود ایمان قید است بر مسلمان مسلمان نباید مسلمانی را بحیله و اسبب بکشد شریک
گفت قسم بخدا اگر او را کشته بودی فاسق فاجر را کشته بودی و بر والی آن بجا دو چون ابن زیاد از خانه هانی
بمنزل خود مراجعت نمود مالک بن یربوع تمیمی بر او داخل شد با نامه که او را از دست عبد الله بن یقطر گرفته
بود و او را کشوده و در آن نوشته بود بسوی حضرت حسین **اما بعد** بدانکه اهل کوفه بیعت کرد
ند ان علی پس تعجیل بفرما در آمدن که مردم کوفه اعتنا به یزید ندارند چون آن ملعون بر آن مضمون مطلع
کردید امر کرد تا عبد الله را بقتل در آوردند و ابن سعید در مقتل شهدا در راه امام عم بود و برو ایت
معتبرهٔ در ارشاد و دیگران همینکه ابن زیاد بنیاد منزل جناب مسلم را مشخص کرد با اهل مجلس
خود گفت چه شده است که هانی نزد ما نمی آید گفتند مریض است گفت اگر مریض بودن او را میدانستم او را
عیادت میکردم پس محمد بن اشعث و اسماء بن خارجه و عمرو بن حجاج زبیدی را طلبید و دختر عمرو زوجه هانی
بود با ایشان گفت چرا هانی بن عروه نزد ما نمی آید گفتند نمیدانیم کو میگویند مریض است گفت شنیده ام
خوب است و در در خانهٔ خود می نشیند او را دیدید ابد بگوئید نزد ما بیاید که ادای حق ما را بکند
من دوست ندارم مثل او از اشراف عرب نزد من متهم باشد پس ایشان نزد هانی آمده او را در در
خانه اش ملاقات کردند گفتند چه مانع است تو را از آمدن نزد امیر و از تو احوال پرسی میکند و می گوید
که نا خوش او را امید است عیادت میکردم گفت ناخوشی مرا مانع است گفتند با و خبر رسیده که تو
شده و هر شام در در خانه می نشینی پاکو تاه کردن و کناره جستن از سلطان از دست تو

هانی درجواب ... هانی ...

نمیشود و تو را قسم میدهیم که سوار میشوی و با ما نزد وی بیائی پس لباس خواست و استر خود را طلبید
و سوار شده با ایشان رو براه نهاد چون نزدیک قصر دار الاماره رسید در قلبش افتاد بعض از آنچه
واقع میشود حسان بن اسماء بن خارجه را گفت ای پسر برادر من از این مرد میترسم و الله یا عم بر تو خوفی
نیست از چه خیالات بر تو خوفی بهم رسانیدی از این خیالات بر خود راه مده و حسان نمیدانست سبب طلبیدن
عبید الله بن زیاد هانی را چیست پس هانی آمد تا داخل شد بر ابن زیاد ملعون چون هانی را دید بمثل
معروف گفت اتتک بخائن رجلاه شخص خائن کار برادر و پای او نزد تو آورد و چون نزدیک ابن زیاد
شد شریح قاضی در نزدش نشسته بود گفت ارید حباته و یرید قتلی من زندگانی او را میخواهم و
او ارادهٔ قتل مرا دارد چون این گونه گفتگوها بین ابن زیاد و هانی معهود نبود هانی از روی تعجب
گفت چه شنیده ایها الامیر ملعون گفت ای هانی چه فتنهاست که در خانه خود از برای امیر المؤمنین
برپا کرده و اسباب فساد در امر مسلمانان فراهم آورده مسلم بن عقیل را در خانه خود جا داده و مردم را
از برایش جمع مینمائی و اسلحه و آلات حرب در خانه های اطراف خود از برایش جا میدهی چنین کمان کرده
بر من مخفی میماند گفت نکرده ام و مسلم در خانه من نیست ابن زیاد گفت بلی کرده پس مکالمه میان ایشان
زیاد شد و هر چه ابن زیاد اصرار مینمود انکار هانی بیشتر میشد ابن زیاد معقل ملعون را حاضر نمود
چون آن ملعون در خصوص شناسائی گفت این را میشناسی گفت بلی پس هانی دانست که آن ملعون جاسوس بوده
از قبل ابن زیاد و او را از جمیع خفیات امور ایشان مطلع ساخته است مبهوت ماند پس از آنکه بحال خود
آمد گفت حال از من بشنو و کلام مرا قبول نما بخدا قسم دروغ نمیگویم و الله من او را بخانه خود نیاورده
و از حال او مطلع نبودم بلکه بدون سابقه بخانه من آمده و از من خواهش نمود که در خانه من باشد مرا حیا
مانع شد از رد او و بر من لازم شد مهمان داری او و امر او بتفصیلیکه بتو رسیده شد و الآن با تو
عهد محکمی میکنم که هیچ چیز مداخله در امر او نکنم و از من خلافی صادر نشود و اگر بخواهی او را بیاورم و دستش
را در دست تو بگذارم و اگر قبول نکنی رهینه بتو بدهم که مرا اذن دهی تا او را بنزد تو بیاورم تا آنکه
او را از خانه خود بیرون کرده هر جا که خواهد برود که از عهده من بیرون رود و بر من که حق همسایگی
بنا شد ملعون گفت بخدا قسم از من مفارقت نخواهی کرد مگر اینکه او را نزد من حاضر کنی گفت بخدا
قسم هرگز نخواهم کرد مهمان خود را بیاورم و تسلیم تو نمایم که او را بقتل رسانی گفت و الله می باید بیاوری
گفت و الله نمی آورم چون کلام در میان ایشان زیاد شد عمرو بن مسلم باهلی برخواست و در کوفه
شامی با بصری غیر او نبود گفت ایها الامیر ما را با او مهلت بگو پس هانی را یکباری برد در مکانی که ابن

در جواب گفته

تا با ایشان مرا بسپید بجائی که بلند گفتگو بسیار نمودند بعد شنید مسلم گفت اما انی من بیش سم بر تو
از قتل و ذلت بر خود وعطا بفرات وارد میشا ورابن شحط بن عم ابن قوم است او را نخواهند کشت و اگر
تو او را تسلیم کنی بر تو نقصی نخواهد رسید زیرا که تسلیم سلطان نموده با سلطان معارضه نمیتوان نمود
گفت والله این ننگ است من مهمان خود را که بمن پناه آورده تسلیم کنم و حال آنکه صحیح و سالم
باشم با کثرت اعوان و قوت یاران والله اگر تنها باشم و یاوری نداشته باشم او را بدست ایشان ندهم تا جان
خود را در راه او میدهم مسلم بن عمرو اصرار مینمود و او را قسم میداد و بهیچ وجه معتقد نمی گردید
و میگفت والله نخواهم کرد ابن زیاد چون این گونه کلمات شنید گفت او را نزد من بیاورید چون نزدیک
آوردند گفت می باید او را بیاوری و الا گردنت را میزنم هانی گفت اگر چنین کنی برق شمشیرها دور خانه‌ات
ظاهر خواهد شد ابن زیاد گفت وای بر تو مرا از شمشیرها میترسانی گمان میکرد هانی این
بود که قوم او مانع خواهند شد از قتل او آن ملعون گفت او را نزدیک بیاورید چون آوردند با چوبی که
در دست داشت چندان بر سر و روی او زد که بینی و جبین او را در هم شکست و خون بر سینه او جاری
و بعضی از پوست و گوشت روی بر محاسن ریخت هانی دست بقبضه شمشیر زد بقصد ابن زیاد ملعون یکی از
ملازمین آن کافر بی خدا شمشیر را از دستش کشید پس ابن زیاد فریاد زد بگیرید او را که حلال
دانسته شده و او از دین خارج است خون او بر ما حلال است چون او را دستگیر کردند امر کرد تا او را در
یکی از بیوت خانه انداختند در بر روی او بستند مستحفظ بر او گماشتند پس بروایت صحیح چون ابن زیاد
او را زد هانی شمشیر خود را حواله آن ملعون کرد قدری لباسهای او را گرفته ضرب منکری بر او وارد
آورد ملازمین اطراف او را گرفتند و او را برداشت چپ حمله مینمود پس معقل ملعون شمشیری بر دو کتف او
زد و دو پیش را قطع کرد و او بهر طرف حمله مینمود تا جمعی را بجهنم واصل نمود و میگفت اگر پایم بر طفل
از اهل بیت باشد او را بر بند ادم تا قطع شود و بروایت معتبره در ارشاد حسان بن اسماء بن خارجه
حاضر بوده و با ابن زیاد گفت که با ما مکر و غدر مقصود داشتی که ما را فرستادی این مرد را آوردیم حال
اراده قتل او داری ابن زیاد از روی غضب گفت تو در اینجا هستی ملازمین او را با چوبها خود زدند
و او را دور میکردند تا رفت در ناحیه قرار گرفت پس محمد بن اشعث گفت هر چه امیر صلاح داند
او بده خوشنودیم نفع ما باشد یا ضرر ما و چون عمرو بن حجاج شنید که در خارج قصر بود خبر یافت
بود که هانی بن عروه را کشتند طایفه مذحج را جمع نموده جمعیت کثیری جمع گشته تا او آمده بر قصر
الاماره احاطه نمودند عمرو بن حجاج فریاد نمود منم عمرو بن الحجاج و اینست شجاعان معروف این طایفه

مذحج جمع شده اند با عهد و میثاق و نفاق خود جمع شده خبر بایشان رسیده که رئیس ایشان هانی
کشته شده و این مطلب بر ایشان عظیم و ناگوار است و او را متحمل نمیشوند این خبر را چون ابن زیاد
بشنید دادند شریح قاضی در نزدش حاضر بود با او گفت برخیز ببین هانی زنده است و او را نکشته اند
و بایشان خبر ده تا آرام بگیرند شریح برخواست آمد بدر حجره که هانی در آن محبوس بود و با او نیز
بود هانی چون چشمش بشریح افتاد گفت یا الله و یا للمسلمین یعنی استغاثه بخدا است و بمسلمانان
که از ایشان … عشیره من هلاک شدند کجا هستند مسلمانان که کسی از
ایشان بیاری من آیند والله اگر ده نفر بیاید مرا خلاص مینمود میگفت این کلمات را و خون بر محاسن
شریفش جاری بود ناگاه بگوشش صدا و غوغای مردم رسید دلخوش شد گفت گمان میکنم که صدای
مذحج و دوستان من باشند که بطلب من آمده باشند شریح چون کلام هانی را شنید بسوی جماعت
بیرون رفت و فریاد کرد ای جماعت کلام شما بامیر رسید مطلب شما را فهمید پس مرا امر کرد نزد هانی
رفته ببینم و امر کرد که شما را خبر دهم با اینکه فهمیدم از حال او بدانید او زنده است و خبری که بشما رسید
در قتل او خبر بیست دروغ عمرو بن حجاج چون این خبر را شنید گفت حال که هانی زنده است الحمد لله و مردم
با او متابعت کرده برگشتند **مؤلف گوید** بنظر این قاصر چنین جلوه مینماید که این
جنبش منافق یعنی عمرو بن حجاج مقصودش از اجتماع مردم نه کمک و اعانت هانی بود بلکه در باطن متفق
ابن زیاد ملعون بود و جمع نمودن طایفه من باب تدلیس بود که کلمه ایشان را متفق کند بر موافقت
مبادا سر خود شورش کنند و امر بهمی شود که چاره نتوانند کند چون نه راجماع متفق با او شدند
متفرق نمودن آنها سهل است این بود که ندا باسم خود کرد و مقاتله خبر کشته شدن هانی را بنسبت به طایفه
داد و ابن زیاد هم چنین مینماید که مطلب را فهمید که اسباب رفتن شریح و شهادت دادن او را بر
هانی فراهم آورد و محتمل که عهد و میثاق ایشان بر طاعت ابن زیاد باشد که بنا بر این مقصود ابن
زیاد در ابراز نا ثبات با این کلام انداخته الا لعنة الله علی الظالمین **القصه** پس از متفرق شدن مردم
ابن زیاد از قصر بیرون آمد و بمسجد با او جمعی از معروفین مردم بودند بر منبر نشست و روی
کرد و گفت اما بعد ایها الناس معتصم شوید بطاعت خدا و طاعت ائمه خود و متفرق نشوید که
باعث هلاکت و ذلت و قتل شما شود برادر صدق شما کسی است که از روی صدق و نصیحت با شما
سخن گوید والسلام پس از منبر بر آمد و رو به مسجد که منزل خود برود دید مردم جمع شده
نگاه میکنند بطرف باب عمارین داود آنها هو بلند است که میگویند مسلم بن عقیل با جمعیت

اما ابن زیاد چون خبر رسید بتعجیل رفت و داخل در قصر الاماره شد عبدالله حازم گوید بخدا قسم
من رسول مسلم بن عقیل بودم بسوی قصر الاماره تا معلوم کنم بر سر هانی چه آمد چون او را زدند
و حبس نمودند بر اسب خود سوار شده تا خبر او را کسب کنم بودم که داخل بر مسلم شدم دیدم زنان آل
مراد جمع شده صدا به واعثرتاه و واثکلاه بلند کرده بودند پس داخل شدم بر مسلم و خبر هانی را بآنجناب
رسانیدم امر کرد مرا تا اصحابش را که در خانه‌های اطراف خانه هانی جا داده بود خبر کردم و ایشان چهار
هزار کس بودند جمع شدند فرمود ندا کنند یا منصور امت صداها بیا منصور امت بلند شد و
اهل کوفه نیز این صدا بلند شد مردم جمع شدند بسر کرده‌ها از برای طوایف مثل کنده و مذحج و بنی اسد
و بنی تمیم و همدان مشخص نمودند نگذشت مگر زمان قلیلی که مسجد کوفه از جمعیت پر شد و بازار
آمد و شد بر مردم بسته شد و اجتماع بودند تا شب کار بر ابن زیاد ملعون تنگ شد و نهایت همتش
همین قدر شد که در قصر را محکم بدارد که داخل نشوند با او نمانده بود مگر سی نفر از [illegible]
عمل او و بیست نفر از اشراف و اهل بیت و خواص او و مردم از طرف باب رومیین رو بقصر آمدند اینها
در درون بودند برایشان مشرف میشدند و ایشان سنگ می‌انداختند و میکشیدند ابن زیاد
مادرش مرجانه و پدرش زیاد را آنچه مناسب بود دشنام میدادند پس کثیر بن شهاب را امر کرد تا هر کس از اطاعت
کند در کوفه گردش کند و مردم را از عقاب ابن زیاد و مخالفت مسلم بترساند و ایشان را از لشکر و عقوبت
سلطان بترساند و محمد بن اشعث را امر کرد با کنده و حضرموت هر قدر بتواند جمع کند رایت امانی برافرازد
که هر کس در آن جمع شود در امان است و رایتی بکر [illegible] قعقاع ذهلی و شبث بن ربعی
تمیمی و حجار بن ابجر عجلی و شمر بن ذی الجوشن عامری و باقی اشراف را با خود داشت که او را محافظت نمایند
پس کثیر مذکور بیرون رفته مشغول متفرق کردن مردم و ترسانیدن ایشان شد و محمد بن اشعث
بدستور العمل که باو داده بود عمل نمود و نزدیک خانه‌های بنی عماره علم خود را برپا نمود پس مسلم
از مسجد عبدالرحمن بن شریح شبامی را با جمعی رو بمحمد بن اشعث فرستاد چون محمد بن اشعث ازدحام
مردم را دید از مکان خود متاخر شد جماعت کوفه و کثیر بن شهاب و قعقاع بن سود و شبث بن ربعی
مردم را وسوسه میکردند تا از مسلم دست بر داشته با ابن زیاد ملحق شوند و ایشان را از لشکر و سطوت
سلطنت میترسانیدند تا اینکه جمعی کثیر بر سر ایشان جمع شدند از قوم ایشان و دیگران پس جمعیت از نظر
تا بیست و هشتن با ابن زیاد ملحق شدند کثیر مذکور گفت اصلح الله الامیر با تو در قصر خلق کثیر است
خود با جمعیت بیرون بیا تا ایشان را متفرق نمائیم ابن زیاد این رای را نپسندید و رایتی از برای شبث

دعی بسته او را با جمعی بیرون فرستاد و مردم اطراف جناب مسلم را گرفته بودند از روز تا شام و از
مینمودند پس ابن زیاد ثانیا اشراف را طلبید و امر کرد ایشان را که برسانند با آن اشخاصی که بر سر جناب
مسلم جمع شده که هر کس با طاعت در آید از شما مورد عطا و محبت و هر کس بر مخالفت باقی بماند
مورد عقوبت سیاست خواهد بود و بدانید که لشکر شام عنقریب الوصول اند که بر سر شما بیایند
پس کثیر بن شهاب تکلم بسیار نمود تا اینکه قریب بشام شد پس گفت ای جماعت بجاهای خود برگردید
و از برای خود تعجیل بشر ننمائید خود را در معرض قتل در نیاورید و این لشکر امیر المؤمنین یزید
آمده و امیر عبیدالله با یزید عهد نموده اگر دست از این فتنه بر ندارید و تا شام متفرق نشوید
عطای خود را از ذریه شما منع کند و سپاهیان شما را در بیابانهای شام متفرق سازد و بی تقصیر را
بجرم مقصر و شاهد را بتقصیر غایب مواخذه نماید تا اینکه از اهل معصیت کسی باقی نماند مگر
اینکه بعقوبت مبتلا شود و برسد باو آثار آنچه از او صادر شده چون مردم بی وفای کوفه این کلمات
مقالات را از آن اشخاص شنیدند کم کم متفرق شدن گذاردند و زنهای کوفه می آمدند اولاد و کسان
خود را می گفتند برگردید شما را چه کار خود را در معرض قتل و غضب دیگری و دیگر مردم خود را مانند
مردان که داخل در جماعت بودند می آمدند و کسان خود را از آمدن لشکر شام میترسانیدند پس دسته
دسته از جناب مسلم متفرق شدند و از آن جمعیت که مسجد و کوچه و بازار را پر کرده بود در نماز
مغرب با آنجناب باقی نمانده مگر سی نفر چون آنجناب از نماز مغرب فارغ شد و خالی دید دور خود را
بیرون آمد و دیگر تا بدر کنده برسید مگر اینکه ده نفر باقی مانده بود از در بیرون آمد یکنفر
باقی نمانده بود پس آنجناب تنها و بیکس ماند نبود با او کسیکه تا او را مواسات نماید یا اینکه او را بمنزل
برسانند پس آنجناب در کوچه‌های کوفه سرگشته بطرف راست و چپ نظر مینمود تا اینکه در رسید بدر
خانه زنی که او را طوعه مینامیدند و او ام ولد اشعث بن قیس بود که او را آزاد کرده بود و اسید حضرمی
او را تزویج نموده و از او بلال بعمل آمده بود و این ملعون با مردم بیرون رفته مادرش در در خانه
در انتظار او بود بواسطه آشوبی که در بلد بود چون جناب مسلم باو رسید سلام کرد پس از جواب
فرمود یا امة الله شربتی آبی بمن ده آن زن آبی آورد آنجناب آشامید و بر زمین نشست آن
زن گفت ای بنده خدا آب آشامیدی فرمود بلی گفت پس برو بمنزل خود آنجناب جواب نفرمود تا ثانیا
تکرار نمود باز جواب نشنید در دفعه ثالثه گفت سبحان الله ای بنده خدا نشستن تو در این در
با این آشوب که در بلد است در در خانه من مناسب نیست برخیز من راضی نیستم بمنزل خود برو

آنجناب برخواست فرمودند انا لله من در این شهر شما غریبم و منزلی و عشیره ندارم چه شود که مرا منزل
دهی که اجر باشد از برای تو و شاید فردا من تلافی کنم این خدمت را تو میباشم آن زن گفت مگر تو کیستی
من مسلم بن عقیلم که اهل کوفه مرا مغرور کردند و با من دروغ گفتند و مرا بیرون آوردند و چنین تنها
و بی یار گذاردند از روی تعجب گفت توئی مسلم فرمود بلی عرض کرد داخل خانه شو پس او را در حجره
از خانه غیر محل سکنای خود جا داد و از برایش فرش نمود و غذائی آماده کرد آنحضرت غذا میل نفرمود
زمانی نگذشت که پسر ملعونش آمد دید مادرش در آن حجره زیاد آمد و شد میکند گفت این آمد و شد
تو مرا بریبه انداخته چه میشود ترا مکرر در این حجره چه مقدمه است طوعه گفت ترا چه کار از این سیر
کرد و گفت از تو دست بر نمیدارم تا بمن بگوئی طوعه گفت میگویم بشرط اینکه با کسی نگوئی و راز مرا
آشکار نکنی قبول نمود پس او را قسم داد بنوعیکه مطمئن شد پس خبر مسلم را باو گفت آن خبیث سخن نگفت
بخواب رفت بروایت منتخب چون صبح شد آن زن بخدمتش آمد عرض کرد ای مولای من امشب ساعتی
استراحت نفرمودید آنجناب فرمود بدان که لحظه مرا خواب برد و در عالم رؤیا عم خود امیرالمؤمنین را
دیدم که میفرمود زود زود بعجل یا و من چنین میدانم امروز آخر عمر من است از دنیا و بروایت
معتبره دیگر بعد از متفرق شدن مردم از جناب مسلم مذکور که شد ابن زیاد ملعون دید آواز نماز
مردم که مثل بلند بود ساکت شدند یاران خود را گفت به بینید از ایشان کسی باقی مانده از قصر مشرف
شدند و گفتند کسی را نمی بینیم گفت در ستها تأمل کنید شاید در سایه در کمین شما باشند پس گوشه
و کنارها و سایه‌ها را جستجو کردند و بستند شمعهائی افروختند سر نیزه‌ها کسی را نمی یافتند چون
بشعله آتش نی مطمئن نمیشدند که گاهی افروخته گاهی خاموش میشد قندیلها افروختند سر نیزه
کردند تمام اطراف مسجد در زیر سقف و نزد یک منبر جستجو نمودند ابن زیاد را خبر دادند که مردم
متفرق شدند پس امر نمود که در بیکه در مسجد بود باز کردند با اشخاصی که همراه بودند از اهل کوفه
و سلاطین و اتباع خود داخل شد امر کرد عمرو بن نافع را ندا کرد که هر کس نماز عشا را در خانه کند
در خانه مسجد نشود ذمه ... و سپاهیست خواهد بود طول نکشید که مسجد پر شد از جمعیت
آن ملعون بر خود با سپاه امان که اشتغ مشغول نماز عشا کردید پس از آن بر منبر بر آمد بعد از حمد و
ثنای الهی گفت اما بعد پسر عقیل جاهل سفیه کرد آنچه دیدید از خلاف و فتنه پس هر کس
او را در منزل خود جا داده باشد از امان خارج است و هر کس او را بیاورد در ... مر اشر آباد و مدبیم
ای بندگان خدا بپرهیزید و طاعت بیعت خود را محکم بگیرید و بر خود حجت قرار ندهید ...

چنین تنها در شب بغربت بنشیند اگر کوچه از کوچه‌های کوفه را بهم نگذارید تا اینکه ابن زیاد از کوفه
بیرون رود او را نزد من بیاورید من شما را بر خانهای اهل کوفه مسلط نمودم پاسبانها بر کوفه و بر خانه‌ها
قرار داده که چون صبح شود می باید جستجو نمائید و در بیوت و خانه‌ها گردش بنمائید و او را بدست آورده
نزد منش بیاورید پس داخل قصر الاماره شد و آن شب را از برای عمرو بن حریث صبح داد و او را امیر نمود بر مردم
چون صبح شد در مجلس خود نشست اذن داد که مردم داخل شوند مردم آمدند از آنجمله محمد بن اشعث
ملعون آمد چون نمودار شد ابن زیاد ملعون رو باو کرده گفت مرحبا بکسی که تلبیس نمیکند و درباره
او تهمتی نمیزنند پس او را در پهلوی خود نشاند و پسر آن عجوزه که جناب مسلم در خانه او بود آمد نزد
عبد الرحمن بن محمد بن اشعث و خبر مسلم را باو گفت عبد الرحمن آمد نزد پدر ملعونش آمده بتفصیل
خانه طوعه و خبر بلال پسر او را بیان کرد گفت ابن زیاد شنید با چوب دستی که در دست داشت بشانه
محمد بن اشعث نمود که برخیز او را بیاور و برخواست و قوم شرا همراه او فرستاد چون میدانست مردم
ناگوار است که داخل در امر مسلم شوند و با او فرستاد عبد الله بن عباس سلمی را با هفتاد نفر از قیس
تا اینکه آمدند بخانه که جناب مسلم در او بود و بروایت ابی مخنف بلال ملعون چون صبح نمود رو
بسرعت بدار الاماره می آمد چون رسید صدا بلند کرد که النصیحة النصیحة پدرش در دار الاماره حاضر
بود مادر در سر خدمت خانه بود نزد او آمد بتفصیل پرسید باو گفت مادرم دشمنان ترا پناه داده
پرسید که را گفت مسلم شب گذشته در خانه ما بوده ابن زیاد پرسید چه میگوئی خبر بودن مسلم را
در خانه او باو فهمانید پس ابن زیاد طوقی از طلا باو داده و او را بر اسب دونده سوار کرد پس محمد بن
اشعث طلبید و او را با پانصد کس بطلب مسلم فرستاد که اگر تواند او را دستگیر و الا کشته نزد او بیاورد
و بهمین روایت و بروایت منتخب چون آن عجوزه صهیل اسبان و همهمه مردان را شنید نزد جناب مسلم
آمد او را خبر داد آنجناب خود را با سلاح آراست و زره پوشید و کمر محکم بست و بطرف در راست حرکت
کرد آن زن پرسید که چه در نظر داری فرمود باید از این خانه تو جهت قتال و جدال بیرون روم ... بهتر اینکه بیرون
روم و با ایشان قتال کنم بروایت ابی مخنف عرض کرد یا سیدی اگر کشته شوی من خود را هلاک میکنم
پس رو بدر آمد و بروایت ابی مخنف در را کند و بیرون آمد مانند شیر ژیان رو بایشان رو به صفها
نهاد و بر ایشان حمله نمود مانند عمش حیدر کرار و بروایت عمرو بن دینار مانند شیر رو بایشان نمود بعض
از مردان میرسید سنان او گرفته بر بامها بالا رفتند و بروایت صاحب منتخب حمله میکرد و میگفت
هو الموت فاصنع ویک ما انت صانع فانت بکاس الموت لا شک جارع ... ابن زیاد دست وای بر توهم

کرد نی بکن که لابد از کاسهٔ مرگ باید بنوشی مضی الامر الله جل جلاله بحکم قضا الله والخلق راجع
پس صبر نما از برای حکم خدا که قضا او بر خلق شایع است بروایت منتخب مقتله علیه نمود که خلق کثیری
را بجهنم فرستاد و بروایت ابی مخنف یا پنجاه نفر از ایشان بعد بنا بر اکثر کشته و باقی فرار نمودند و بروایت
منتخب ابن اشعث بطلب یاری نزد ابن زیاد فرستاد از برای او جواب گفت تا در تعجب از این بنشینید بکشند
یک تن مرد را از شما کشته دیگر چه خواهید کرد اگر بود این جنگ کسی بفرستم که نمی توان و باشد یعنی حضرت
حسین بن علی باو پیغام داد که تو چنان گمان میکنی که مرا بجنگ بقالی از بقالهای کوفه یا بی اصل و نسبی از اهل
حیره فرستادهٔ مگر نمیدانی که بجنگ شمشیری از شمشیرهای الهی فرستادهٔ چون ابن خبر را ابن زیاد شنید
لشکر بسیار از برای او فرستاد چون جناب مسلم چنان دید داخل خانه شد دو باره هجوم نمودند باز بیرون
کشیده رو بایشان نمود و خلق کثیری از ایشان بجهنم فرستاد اهل کوفه عاجز شدند که دو باره از پیش
روی بجنگ بنا فرار نمودند و از هر طرف بالای بام و سنگ میکردند و بر جهنم میافکندند
در این بستر کمانی افروختند بر سر مبارکش میریختند در این حال بکر بن حمران با ضرب از زخم براو وارد
آمده از بسکه تیر در او جا کرده مانند خارپشت شده بود در لطف عمر و بروایت ابی مخنف بن بامی برآمده
آنجناب را بشجع منهم نمود لذا بکر بن حمران احمری ملعون ده در مقابل آنجناب در آمده ضربتی
بر روی آنجناب زد لب بالا آنجناب را کوفت و بدندانهای زیرین رسید و دندانهای ثنایا قطع شد پس آن
جناب شمشیر خود را بر سر آن ملعون فرود آورد تا سرش را شکافت و ضربهٔ دیگر بر او زد
بر دل گردنش زد تا بزد دل سینه اش رسید چون ابن شجاعت از آنجناب دیدند
کسی جرأت نمیکرد نزدیک او بیاید و آتش بر سر او میریختند چون
ابن زیاد ملعون رسید کشته شدن ایشان را دانست پیغام فرستاد که
شما را تمام خواهد نمود پس ابن اشعث ملعون فریاد کرد که تو در امانی خود را بکشتن مده پس آن
جناب رجز خواند اقسمت لا اقتل الا حرا وان رایت الموت شیئا نکرا
بود و ام که کشته شوم مکر ما بلا همه مردانگی اگر چه میدانم که مرگ ناگوار است کل امرء یوما ملاق شرا
اخاف ان اکذب او اغر هر کس که بد بلائی وقتی بر او وارد خواهد آمد میترسم که با من دروغ
گویند و مرا مغرور نمایند امان دادن چون ابن اشعث این کلمات شنید فریاد کرد که تو دروغ
نمیکویم و ترا مغرور نمیکنیم ابن قوم بنی عم تواند و اراده قتل تو ندارند در این حال دست
از جنگ بردار و بروایت منتخب آنجناب فرمود امانی از برای شما نیست بد شمنان خدا و رسول

ارتحال دار الانتقال آنجناب از تشنگی و جراحت ضعف بر او مستولی شده بود چون ابن اشعث ذکر امان را مکرر
نمود در آن ملعون نمود فرمود امانی نیست گفت بلی پس دو باره آنجناب عنه ملعونه نمود فرمود از برای من
امانی نیست گفتند بلی در امانی غیر از عبید الله بن عباس سلمی گفت لا ناقة لی فیها ولا جملی مثل است
یا بنده که من خود را داخل در امان دادن نمیکنم از خلق کناره گرفت جناب مسلم فرمود اگر امان ندا
باشم دست خود را در دست شما نمیگذارم با آن ضعف و ناتوانی مشغول جهاد شد بروایت بحار
بر هر کس حمله میکرد مانند شرار پرید و فرار میکردند چون دیدند که چاره ندارند با او نتوانند مقاتله
نمایند و از سنگ زدن و از بام آتش انداختن نتوانستند او را از پا در آورند بروایت منتخب در سر
راه حفیره کندند روی او را با خار و خاشاک پوشاندند در مقابل آنجناب بصورت فرار بر در آمدند
چون بر ایشان حمله نمود فرار نمودند آنجناب بر ایشان تاخت چون با آن محل رسید در آن گودال افتاد
پس یکبار بر اطرافش بر آمده با سنگ و چوب و شمشیر او را مجروح نمودند ابن اشعث ملعون شمشیری
بر روی انورش انداخت که طرف بالای بینی و بعضی از چشمهای مبارکش را کوفت و بعضی دندانهای
مبارکش را شکسته پس آنجناب را گرفتند و بستند و اسیر نمودند بروایت ابی شجاع استری آوردند او را
سوار نمودند و اطرافش را گرفتند شمشیر از دستش کشیدند چون چنین شد آنجناب از خود مأیوس
شد و اشکش جاری شد فرمود و الله این اول غدر است محمد بن اشعث گفت امید دارم که بر
تو حرجی نباشد فرمود همین بجا است کجا است امان شما انا لله و انا الیه راجعون پس گریه نمود
عبید الله بن عباس سلمی گفت کسیکه چنین مطلب بزرگی در نظر دارد اگر چنین بلا بر او وارد آید
گریه نمیکند فرمود والله من از برای خود گریه نمیکنم و از کشته شدن که ارث من است باک ندارم اگر چه
نفس خود را هرگز بقتل نداده ام و لکن گریه من از برای اهل بیت است که رو بشهر شما می آیند گریه من از برای
حضرت حسین علیه السلام و آل حسین است مؤلف گوید که فرمایا از مصیبت مظلوم کربلا
کردند که مصیبت اعظم الرزیه صاحبش صاحب این مصیبت است جناب مسلم بن عقیل با این
دو لشکر دشمنان ابن همه بلا و مکر نمودند او را بسیم بعضی از ایشان اعانت نمودند آخر الامر بچنگ شد
خانهٔ طوعه ملعون اشعث ناچار شد و بعضی پناه برد ذکر بلا چنین حالی از برای
بسوز و گداز ...
زخمها وارد آمده نمودند او در پیش چشم پاره پاره شد در دست شمر
حال او ... کوفه با سنگ و چوب و شمشیر ... فریاد

از خاک مظلوم کربلا در کودکی قتلگاه در وقتیکه دختر امیر عرب زینب بر بلندی قتلگاه خیمه گاه برآمد
جناب مسلم که طفلش را از دامنش کشیدند و یادگار برادرش را دستش را قطع و بخونش غلطانیدند و
بروایت محرقه در وقت مقاتله تشنگی بر جناب مسلم مستولی گشته آب طلبید لکن میسر نگردد و شاید همین
طوعه بوده آب از برایش آورد اما نتوانست بیاشامد تا سه دفعه که آب بواسطه مجروح بودن دهان مبارک
خون آلود میشد اما مظلوم کربلا هرچند میفرمود اسقونی شربة من الماء فقد تفتت کبدی من الظما
لیس بر آن مظلوم رحمش نمی آمد و بروایت ارشاد در وقت که محمد بن اشعث ملعون فرمود ای بنده خدا من فهم
میکنم که میدانم تو عاجزی از وفا کردن با امان آیا در تو خیری هست میتوانی شخصی از زبان من بفرستی خبر
برسانید بحضرت حسین که من چنین میدانم از مکه خارج شده باشد و بجانب این بلد بیاید مثل فردا بیرون
بیاید خدا منش عرض کند که مرا اسیر عقیل بسوی تو فرستاده در وقتیکه دستگیر بود در دست دشمنان
میدانند تا شب شهید نشود میگفت پدر و مادرم فدای تو هرجا که هستی برگرد با اهل بیت خود و باهل
کوفه میا و مغرور بگفتههای ایشان مشو که ایشان همان اشخاص اند که پدر بزرگوارت راضی بود از ایشان
بمردن مفارقت نماید ایشان بکشته شدن و بدانکه اهل کوفه با تو دروغ گفتند در دروغ گویان وفائی
نیست محمد اشعث ملعون گفت والله خواهم کرد و با ابن زیاد خواهم گفت که من تو را امان دادم
مؤلف گوید خدا او را لعن کند که بجای اخبار حضرت خود بجنگش رفت و شریک در خون آن شد
چگونه چنین نباشد حال آنکه از شجره خبیثه سلسله ملعونش همیشه دشمن خانواده عصمت و طهارت
بوده اند چنانچه بروایت کافی از حضرت صادق ع که فرمود اشعث بن قیس شریک در خون امیرالمؤمنین
و دختر ملعونش جعده بنت اشعث حضرت حسن را زهر داد و ابن محمد ملعون شریک در خون حضرت
حسین شد و بعضی گفته اند از ابی بکر دختر کوچکی باقی مانده بود او را اشعث بن قیس کند تزویج
نمود و از او محمد بن اشعث بعمل آمده و این ملعون در خدمت حضرت امیرالمؤمنین در غزوه صفین بود
نمود بعد داخل خوارج شد و این فقره مناسب است با شرکت آن ملعون در شهادت حضرت امیر علیه السلام
و بعضی گفته اند در جنگ آن حضرت با خوارج نهروان کشته شد و این منافات دارد با آنچه گذشت تا سابق
اخبار بر هر تقدیر آن ملعون از خبیث الذات و لئیم الاصلهای معروف است و بروایت منتخب وقتیکه جناب
مسلم را نزد ابن زیاد می بردند و در دو نبود که آب بیاشامید بود و بروایت ارشاد چون آن جناب را بدر
قصر الاماره رسانیدند جماعتی نشسته بودند منتظر اذن دخول بودند که از جمله آنها بود عمارة بن
عقبة بن ابی معیط و عمرو بن حریث و کثیر بن شهاب و مسلم بن عمرو باهلی و کوزه بزرگی از آب سرد گذارده

بودند چشم جناب مسلم بآن آب افتاد فرمود مرا از این آب سیراب نمائید مسلم بن عمرو گفت میبینی چقدر
سرد است والله از آن نخواهی آشامید تا اینکه وارد جهنم شوی و از حمیم آن بیاشامی جناب مسلم فرمود تو
وای بر تو کیستی آن ملعون در جوابش گفت من آنکسی هستم که حق را شناخت وقتی که تو انکار نمودی و از
روی صدق با امام خود سلوک نمود وقتیکه تو انکار کردی و در آن وقتی من اطاعت امام خود کردم
منم مسلم بن عمرو باهلی جناب مسلم فرمود مادرت بعزایت بنشیند چه بسیار جفاکار و سخت القلب
بوده تو ای پسر باهله اولی از منی بحمیم جهنم و خلود در آن پس آن جناب بنشست و از ضعف تکیه بدیوار نمود
پس عمرو بن حریث غلام خود را گفت کوزه آب سر پوشیده آورد با قدحی و آب در قدح ریخت و او را آورد
آن جناب داد که بیاشامد چون آورد که بنوشد نتوانست بیاشامد زیرا چون نزدیک دهان میبرد قدح پر از
خون میشد و دو دفعه چنین شد و چون در دفعه سوم نزدیک دهان برد دندانهای ثنایای مبارکش
در قدح بیختند پس گفت الحمد لله اگر روزی مقسوم من بود می آشامیدم فدای شان تو ای بزرگوار ای
اول شهدای از اهل بیت مولایم حسین همین قدر بس بزرگوار است که کیفیت شهادت تو شبیه
شبیه است بکیفیت شهادت مولایم چرا که مظلوم تشنه و گرسنه شهید شد و تو هم شب را که بخانه
طوعه غذا میل نفرمودی و در روز بود تشنه بودی و شب شهادت تو مثل آن حضرت تا بصبح عبادت
نمودی و چنانچه مولایم در شریعه فرات نتوانست آب بنوشد از خونی که دهان مبارکش ممزوج
بخون شد تو هم ای مظلوم و چه از علو شأن با آن بزرگوار موافقت نمودی اما آتش بگیرد جگر دوستانش
که وقتیکه آن جناب طلب آب از آن خدا بیخبران مینمود همین ناسزائی که مسلم بن عمرو باهلی ملعون
در جواب تو گفت بعینه در جواب آن حضرت گفتند و آن جناب فرمود نه بخدا بلکه بر جدم وارد میشوم و ساقی
کوثر وارد میشوم اگر عمرو بن حریث با دشمنی قدری بر حال تو رقت نمود اما جواب آن جناب غیر نیزه و شمشیر
و ناسزا نبود و فریاد و فریاد از دل زینب خواهرش که آن حضرت را با آن حال میدید و دشمنان معلون و بداد
اگر قطع سخن ننمودم که مصیبت حضرت سید الشهدا علیه السلام جمیع رشته ها را گسیخته اگر رشته حدیث
قطع شود عجیب نیست بعد از مقدمه سابقه رسول ابن زیاد بیرون آمد و امر کرد باینکه جناب مسلم
را بر آن ملعون داخل نمایند چون داخل شد بر آن خبیث سلام نکرد و بروایت منتخب مردم بجهت خوش آمد
ابن زیاد گفتند سلام کن بر امیر آن جناب فرمود السلام علی من اتبع الهدی و خشی عواقب الردی و طاعة
الملک الاعلی سلام من بر کسیست که متابعت هدایت کند و بترسد از عاقبت کار بد و اطاعت کند خدا
اعلی را ابن زیاد ملعون از روی استهزاء و غضب خندید بعضی گفتند نمی بینی امیر بر تو میخندد چرا سلام

یا مادرت برای اینکه آنجناب بغض نمود امیر عن حضرت حسین علیه السلام پس من بدنت کسی با او سلام میکند
از مردن باک داشته باشد و بروایت لهوف چون آنجناب را بنزد ابن زیاد ملعون آوردند با او رو کرد
ای خائن و ای شقی آمدی تا مردم بر امام خود خروج نمودی و تفرقه در میان مسلمانان انداختی
و فتنه برپا نمودی آنجناب فرمود دروغ گفتی ای پسر زیاد و ملعون همانا تفرقه در میان مسلمانان
معویه و پسرش یزید انداختند و فتنه برپا کن تو بودی و پدرت زیاد بن عبید بنده بنی علاج از طایفه ثقیف
که از کنیز ایشان بطریق زنا بعمل آمده بود و من امیدوارم که خداوند شهادت را نزد و روزی من کند بدست
بدترین خلقش ابن زیاد گفت تو را چنین کمانست که بر خیر باشی مسلم گفت والله گمان نیست بلکه یقین
است و بروایت ارشاد آن ملعون بعد از اینکه جناب مسلم را آوردند گفت ای پسر عقیل مردم اجتماعی داشتند
امکو جماعت ایشان را متفرق کردی و نفاق در میان ایشان انداختی و ایشان را بروی یکدیگر واداشتی تا
اینکه یکدیگر را کشتند فرمود چنین نیست که میگوئی من از برای این کار نیامده بودم بلکه بجهت اینکه اهل
بلد نوشتند که پدر تو خوبان ایشان را کشته و خون ایشان را ریخته و در ایشان بطریق سلاطین کفر مثل کسری و قیصر
سلوک نموده پس ما آمدیم باین طلبکه در آن حکم بعدل کنیم و مردم را بحکم کتاب خدا بخوانیم آن ملعون گفت
تو را با این کلمات چه مناسبت ای فاسق چرا چنین نمیکردی وقتیکه در مدینه شراب میخوردی آنجناب فرمود
من شراب میخوردم خدا دانا است که دروغ گفتی و من چنین نیستم و تو اولی بشرب خمری از من چگونه چنین
نباشی و حال اینکه خون مسلمانان را بغیر حق میریزی و قتل نفس محترمه که خداوند حرام کرده مرتکب
شوی بمحض غضب عداوت و مشغول لهو و لعبی که گویا کاری نکرده آن ملعون بجا از روی غضب گفت ای
فاسق نفس تو هوای امری که خدا تو را قابل آن ندید بسر داد مسلم گفت اگر ما اهل آن نباشیم پس که اهل او خواهد
بود ابن زیاد گفت امیر المؤمنین یزید اهل او است جناب مسلم چون دید این گونه سخنان با حوال آن
ملعون فائده ندارد فرمود الحمد لله رب العالمین علی کل حال راضی شدیم که خدا حکم کند میان ما
و شما ابن زیاد گفت خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم کشتنی که احدی در اسلام کشته نشده باشد مسلم فرمود
تو سزاوارتری باینکه در اسلام احداث بدعتی کنی از هر کس زیرا تو باقی نمیگذاری امری را از بدی که مرتکب
نشوی از کشتن بد و قبح مثله و بدی دوی و غلبه بلا امن پس آن ملعون سخنان بد در باره آنجناب و ناسزا در
حق حضرت حسین و امیر المؤمنین علیهم السلام و عقیل بر زبان پلید جاری نمود که خداوند بعدد علم
او را عذاب کند بروایت لهوف آنجناب بعد از شنیدن آن ناسزاها گفت ای ملعون تو و پدرت سزاوارند
بر بدیها این کلمات از غیر هر چه خواهی بکن در این مقام بعضی نوشته اند آنجناب چون از این مکالمات

دل مبارکش بدرد آمد دیده بتوجه بحضرت حسین نمود عرض کرد یابن رسول الله السلام میدانم که خبر
شد بر تو مصیبت و بروایت ارشاد ابن زیاد ملعون گفت بجان خودم قسم تو را خواهم کشت گفت اگر مرا خواهی
کشت بگذار وصیت کنم ببعضی از خویشان خود گفت هر چه خواهی بکن آنجناب نظر انداخت در مجلس
ابن زیاد چشمش بعمر سعد افتاد گفت ای عمر میان من و تو قرابت است و بر تو لازم است حاجت مرا برآوری
و آن امریست که مخفی است بگو عمر از قبول آن امتناع نمود پس ابن زیاد ملعون گفت امتناع منما
که ابن عم تو است چون ابن زیاد چنین گفت عمر برخواست با او در مکانی که ابن زیاد ایشان را میدید
نشستند و بروایت منتخب چون با هم نشستند فرمود اول وصیت من اینست شهادت بوحدانیت
خدا و رسالت حضرت رسالت پناه است و اینکه امیر المؤمنین علی ولی خدا و وصی و خلیفه رسول است
امتا و دویم اینکه زره مرا بفروشی و هفتصد درهم در شهر شما بقرض گرفته ام ادا نمائی و سیم اینکه بنویسی
خدمت حضرت حسین علیه السلام سید و مولای من که بشهر شما نیاید ... داوود ... که
اینجا بر من وارد آمد که خبر من برسد آنجناب با اهل و عیالش متوجه جانب کوفه گردیده و بروایت
ارشاد گفت چون مرا کشتند بدن خواهش کنی که نا ... مرا ... بیرون ... پس عمر ... ابن
زیاد آمد گفت ایها الامیر میدانی چه گفت بمن تمام مطالب خود را اظهار نمود ابن زیاد گفت امین
خیانت نمیکند ولی خائن امین قرار داده شده اما امر ... خواهد ... اما ...
ندارم بعد از اینکه او را کشتم ... که ... او را ... اما حسین اگر ... ما ...
کاری نداریم و بروایت منتخب عمر بجناب مسلم گفت ... ما ... نیستیم ...
زره و ادای دین او امر ... اگر بخواهیم عمل کنیم و اگر نخواهیم نکنیم و اما حسین پس لابد
می آید و بر او وارد شود ابن زیاد ... بعد از ...
چون می شنید کلام ایشان را گفت سبحان الله خداوند ... چون ...
بحر حسین ... مؤلف گوید ... ابن زیاد ملعون ...
در وقت ذکر ... اهل بیت طاهره مجلس شوم او ... ذکر ... خواهد ...
که او ... قلبی داشت که هیچ وجه بر حال اهل بیت ... نمود بلکه هر چه ...
با اهل بیت ایشان ... می افزود و از روایات مذکوره معلوم میشود که ... سر ...
و ... قلب ... از ابن زیاد بود زیرا ... که ابن زیاد ... کرد و در وصیت ...
و مؤید ... مذکور خواهد شد ان شاء الله و ... ابن ...

ما جرا انداختن قتال را از عصر تاسوعا تا صبح عاشورا بجهت وداع عبادت پروردگار خود و مهلت ندادند
اما از خدا بیخبر تا اینکه از ترس شورش لشکر و شر دو ملتجا شد و مهلت داد و در مقدمه مرد رفتن لشکر
رو بخیام طاهره سید انبیاء بالاتر از این کرد که در اول ورود گفت این خیمه‌ها را با هر کس که در او است آتش بزنید
یا از لشکر کفر بعز یاد آمد ندکه ای پسر سعد چه در نظر داری مگر میخواهی زنهای ما را زبر برد میکوئی عترت
رسول الله را آتش بزنند بلکه از بعض روایات بدست می آید که این ملعون در روز عاشورا خود
خواسته مباشر قتل حضرت سید الشهداء ع شود چون نزدیک آمد امام علیه السلام چشم مبارک گشود
و فرمود چنانکه تو خود بقصد قتل من آمده آن ملعون برگشت بلکه در قلب این فقیر افتاده بگوئیم
امام ع چون وجود مبارکش ظاهر و غالب بر همه چیز است بهمان نظر او را برگرداند بمقتضای حکمتیکه
در نظر آن بزرگوار بود مطابق با اراده خداوندی که همیشه موافق است با اراده امام علیه السلام بلکه
بمقتضای احادیث ماثوره از حضرت باقر علیه السلام قلب الامام واراده از خدا که تا الاثر است از مقام فنی فی
الله چون این مقدمات را شنیدی اینک بشیعه موالیهم حسین ابن زیاد ملعون شنیده که در باغ جسم مبارک مسلم
گفت وقتیکه ما او را کشتیم باک نداریم که جسد او را ملعون کرده معاندت این خبیث بدبخت با حضرت حسین ع را
نظر کن ببین بچه مرتبه و پایه بوده که با ابن سعد مینویسد بعد از اینکه آنجناب را کشتی اسب بر بدنش بتازان
اگرچه میدانم بعد از کشتن این عمل فایده ندارد و لکن قولیست گفته ام می باید بعمل آید بلی عمل این کفره در
کربلا می باید مقابل با صبر حضرت سید الشهداء ع باشد چنانچه صبر آن بزرگوار بحکم عبادت باری تعالی
ملائکه آسمان را متعجب داد در شناعت عمل این خبیثان در طرف ضدی می باید بهمین مرتبه باشد الا
لعنة الله علی القوم الظالمین و بروایت منتخب بعد از مکالمات سابقه بین ابن زیاد و جناب مسلم امر کرد
که آنجناب را بالا برند ببام قصر و او را از بر اندازند چون آنجناب دید که با این حال افتاده ابتدا از فراق حضرت
حسین ع بگریه افتاد و شروع بخواندن این ابیات نمود جزی الله عنا قومنا شر ما جزی شرار
الموالی بل اعق و اظلم خدا جزا دهد قوم ما را بدترین جزائی که بدترین موالی و بدترین ظلمه میدهد
هم منعونا حقنا و تظاهروا علینا و راموا ان نذل و نرغم این قوم منع حق ما نمودند و بر ما غلبه نمودند
که ما را ذلیل نمایند و غادروا علینا یسفکون دمائنا فحسبهم الله العظیم المعظم که لشکر برسر
ما کشیدند بریختن خون ما و بس است ایشان را در نزد خداوند عظیم و نحن بنو المختار لا مثل مثلنا
بنا صدوق مکرم و مکرم بر ما ظلم کردند و حال آنکه ما اولاد کسی هستیم که درشان و مرتبه مانند
ما نیست برآنکه ما اولاد پیغمبر برگزیده مبعوث براستی و اکرام کننده تجزهم تکبیبه از خالد

آنجناب

آنجناب بر حسین گریه بر مقام رفت حضرت حسین ظاهر مشهور از آنکه دشواری دوری از خلف محضرش
بر آنجناب تا الان بوده از اینجهت بر وجود مبارکش وارد آمده و اشعار مذکوره مضمونش چنانچه شنیده
در معنی غیرت است بر مصیبات وارده بر حضرت سید الشهداء ع نسبت بر اصحاب حق معصومه فرزند
رسول خدا عز آن بزرگوار به بکر لعین نسبت بروایت ارشاد ابن زیاد گفت افتتحه که مسلم در وقت بحار
ورودش بر شر اشکافته پس بکر بن حمران حاضر شد آن ملعون را گفت تو او را ببام قصر ببر گردنش را بزن
پس او را بالا برد در حالیکه آنجناب مشغول ذکر خدا بود گاهی بتکبیر و گاهی باستغفار و گاهی بصلوة
بر رسول مختار و آل اطهارش مشغول بود و میگفت اللهم احکم بیننا و بین قوم غرونا و کذبونا
و خذلونا خداوندا حکم کن میان ما و جماعتی که ما را مغرور کردند و با ما دروغ گفتند و ما را تنها
و بی یاور گذاردند پس سر مبارکش را از بدن جدا نموده و جسد شریفش را از بام قصر بزیر انداختند
و بروایت طوفی چون بکر بن حمران ملعون این عمل قبیح را مرتکب شد ترسان و هراسان بزیر آمد ابن زیاد
از او جویا شد گفت ایها الامیر در وقت قتل آن مظلوم صورت مهیبی بر من ظاهر شد که انگشت خود
را بدندان گرفته بود و از دیدن آن خوف بر من غالب شد و بروایت مسعودی از کیفیت پرسید تفصیل
بودن آنجناب را بذکر و شکایت نمودن از قوم بجدا از برایش ذکر نمود و گفت پس یکضربت زدم بر او کارگر
نشد خواستم دو باره بزنم بمن گفت من یکضربت بیشتر بتو نزدم بودم ابن زیاد ملعون از روی تعجب
گفت وقت مردن هم این گونه سخنان میگفت گفتم من گوش بسخنش ندادم در دفعه ثانیه [illegible]
کردم و جسد شریف را بزیر انداختم و بروایت ارشاد بعد از شهادت جناب مسلم محمد بن اشعث برخواست و
شفاعت نمود در حق هانی بن عروه و گفت تو شان هانی را در نزد طایفه مضر میدانی و همه مردم مبتلا
که من و دو نفر از قوم من او را بنزد تو آورده ایم حال از تو خواهش دارم که او را ببخشی که میترسم که این مقدمه
باعث عداوت طایفه مضر شود با من ابن زیاد با او وعده داد که او را ببخشد بلا فاصله از گفته خود برگشت
و امر کرد که او را ببرند در بازار گردنش را بزنند پس بامر آن ملعون او را با دست بسته به بازار بردند چون داخل
بازار شد فریاد کرد وامذحجاه کجا است طایفه مذحج که بیایند مرا رها کنند چون آن وحید مظلوم دید که کسی
بیاری او نمی آید قوت کرد و دست خود را باز کرد و فریاد کرد کجا است خنجری یا پاره استخوانی نیست که کسی
بتواند با او دفع دشمن نماید بروایت طوفی چون سپاه خواستند او را گردن بزنند با او گفتند گردن بکش
تا تو را گردن بزنیم گفت اعانت بر نفس خود در قتل چگونه میکنم پس غلامی از عبیدالله که او را رشید میگفتند
گفتند او را در روحش بسوی جنان پرواز نمود و بروایت ارشاد در دفعه اولیه کار شر اتمام نکرده بود

انام اندوهگین و بیتاب بهشتم نمود و گفت اللهم الی رحمتک و رضوانک بار خدایا بوستان رسالت را بشر رحمت
محل رحمت خود دیدن پس ضربت دوم بجوار رحمت و رضوان حضرت رب العزة شتافت نور ایشان [illegible]
از قتل هانی ابن زیاد ملعون امر نمود جثه شریف این دو شهید را سر از پیکر جدا کشیدند و بروایتی [illegible]
مسلم و هانی را در بازارها بر زمین بخفت و خواری میکشیدند چون این خبر بطایفه مذحج که قبیله
هانی بودند رسید بر اسبها سوار شدند با مقاتله گذاردند بقهر و غلبه اند و جسد شریف را گرفتند
و غسل داده و کفن کرده دفن نمودند رحمة الله علیهما و علی [illegible] قاتلهما باشد العذاب و در بعض
روایات خروج طایفه مذحج و مقاتله ایشان بعد از آن بود که شنیدند جناب مسلم در وقت شهادت
در بعض از اشعارش طلب یاری از طایفه مذحج نمود پس جمعیت نمودند و سر روزگار را بر ابن زیاد تنگ
نمودند ولی روایت اولیه باعتبار انسب است بهر تقدیر مردم متحمل نشدند که خفت و خواری بر جسد
این دو شهید وارد شود **تنبیه** ای محب خانواده عصمت و طهارت از روی انصاف تامل نما هانی
صاحب قبیله است عشیره او خفت بر بدنش روا نداشتند جناب مسلم بزرگ بود اگر چه در این بلد هم
غریب مانده بود مسلمانان جمعیت کردند جسد شریف ایشان را دفن نمودند اما امان از ظلم کفار
کربلا یکنفر هم نرسید بگوید طایفه بنی هاشم بزرگتر از جمیع طوایف عالمند مسلمانی نبود بگوید این
اجساد طاهره اولاد پیغمبر ما بند چرا باید حکم اسلام بر ایشان جاری نشود بدنهای [illegible] مسلم
اگر در بازار بر زمین کشیدند شورش برپا شد جگر دوستان حضرت حسین چرا آتش نگیرد [illegible]
بدن مبارکش را پایمال اسبان نمودند خداپرستی نگفت آخر این بدن امام است عیال مسلم و هانی نبود
و ندیدند که با بدن ایشان چه میکردند اما فاطمه صغری میفرماید من در در خیمه ایستاده بودم نظر
کردم ابدان مطهره شهدا [illegible] بر زمین افتاده و اسبان را بر ایشان جولان میدادند فدای آسمان
سرنگون نگشتی ای زمین چرا اهلت را فرو نبردی فدای قلب مبارکت یا مولای یا سید الساجدین تو
ای مولای من در آن وقت چه حالت داشتی ای مایه قوام زمین و آسمان **مصیبت عظیمه** در شهادت
دو فرزند جناب مسلم بن عقیل از امالی شیخ صدوق ره از شیخی از اهل کوفه که چون حضرت حسین ع
شهید شد اسیر نمودند از معسکر آنجناب دو طفل صغیر را ایشان را نزد ابن زیاد ملعون آوردند امر کرد
سجانرا طلبیدند و این دو مظلوم را باو سپرد و گفت این دو طفل را در حبس کن از طعام گوارا و آب سرد بایشان
مده و بر ایشان تنگ بگیر پیر اند و طفلان روزها روزه بسر میبردند چون شب میرسید دو قرص نان
جو و کوزه آبی بایشان میداد تا این حالت رسید [illegible] بسر بردند تا یکسال بطول انجامید پس

یکی

یکی از آنها بدیگری گفت ای برادر مکث ما در این زندان بطول انجامید نزدیک است فانی شود بدنهای ما
پس هرگاه پیر مرد زندانبان [illegible] حال ما را بگو و نسبت ما را برسول خدا از برای او بیان کن شاید بما
رحم کند و در طعام و شراب بر ما وسعت دهد چون شب شد و بعادت سابق قرص نان و آب را شیخ
زندانبان برای ایشان آورد برادر کوچک باو گفت یا شیخ آیا محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله را
میشناسی گفت چگونه نمیشناسم و حال آنکه پیغمبر منست گفت آیا جعفر بن ابیطالب را میشناسی گفت
چگونه نشناسم و حال آنکه او شفیعی است که خداوند باو دو بال کرامت فرموده که با ملائکه طیران
مینماید گفت آیا علی بن ابیطالب را میشناسی گفت چگونه نمیشناسم و او پسر عم و برادر پیغمبر من است
فرمود یا شیخ ما دو کودک از عترت پیغمبر تو محمد بن عبدالله ص ایم و اولاد مسلم بن عقیل که در
دست تو گرفتاریم و روزها را بر ما تنگ گرفته و طعام گوارا بما نمیدهی و آب سرد بما نمی چشانی چون
سجان این کلام را شنید خود را بر قدمهای ایشان انداخت و میگفت جان من فدای جان شما و من [illegible]
شما ای عترت مصطفی این است در زندان باز است هر جا که خواهید بروید و قرص نان و کوزه
آب بایشان داده از زندان بیرون آورد و بر سر راه رسانید عرض کرد ای حبیب من راه خویش گیرید
و بروید اما شبها راه بروید و روز خود را پنهان سازید تا اینکه خداوند شما را فرج کرامت فرماید بدان دو
مظلوم رو براه نهاده از روز تا شب راه رفتند چون شب ایشان را در یافت بدر خانه پیره زنی رسیدند
با وی گفتند یا امة الله ما دو طفل خورد سال غریبیم اطلاع براه نداریم شب در آمده امشب ما را مهمانی
میشود امشب را ما را پناه دهی چون صبح شود راه خود را پیش گرفته و برویم عجوزه گفت ای حبیبان من شما
کیستید که من از شما عطری استشمام کرده ام که از بوی شما خوشتر ندیدم گفتند ما از عترت پیغمبر تو محمد بن عبد
الله ایم از زندان ابن زیاد فرار نموده ایم از ترس قتل گفت ای حبیبان من مرا دامادیست خبیث در لشکر
ابن زیاد ملعون بوده میترسم شما را ببیند و بکشد [illegible] فرمودند امشب ما را پنهان کن
چون صبح شود راه خود را پیش گرفته میرویم العجوز ایشانرا در حجره جا داد و طعامی و شربی از برای
ایشان حاضر نموده صرف کردند برادر کوچک گفت ای برادر امید دارم که از دست دشمن نجات یابیم
تا شب [illegible] اینکه دست در آغوش یکدیگر کرده هر یک یکدیگر را ببوسیم و از هم بو بردارم پیش از آنکه
مرگ میان ما جدائی اندازد که نمیدانیم بر سر ما چه خواهد آمد پس دست در آغوش یکدیگر کرده بخواب
رفتند [illegible] از شب گذشت داماد فاسق عجوزه آمد و در را کوبید عجوزه گفت کیست گفت منم عجوزه
گفت این چه وقت است [illegible] گفت در باز کن پیش از آنکه روح از بدنم بیرون رود

وهلاک شوم از عقب که بر من وارد شد پرسید چه شده گفت دو طفل از مسلم بن عقیل از زندان فرار
کرده و منادی او ندا داده که هر کس یکی از آن دو طفل را بیاورد هزار درهم بگیرد و هر کس هر
دو را بیاورد دو هزار درهم بگیرد و من اسب خود را کشتم و خود را بتعب و مشقت انداختم بطمع
واثری از ایشان نیافتم آن عجوز گفت ای مرد بترس از اینکه پیغمبر خدا خصم تو باشد گفت چه میگوئی
دنیا مطلوب است باید در طلب او بود عجوز گفت ای مرد بترس از خدا دنیائی که آخرت عقب او نباشد بچه
کار تو می آید گفت می بینم تو از ایشان حمایت میکنی چنین می بینم بلکه از حال ایشان اطلاع داشته باشی برخیز
تا ترا نزد امیر ببرم که او ترا می طلبد گفت پیره زن بیچاره هستم در این بیابان امیر را با من چه کار است
گفت پس بنشین تا در را باز کنم که ساعتی استراحت کنم چون صبح شود مطلب ایشان را دارم بلکه ایشان را بیابم
پیرزن ناچار در را باز کرد آن ملعون داخل شد طعام طلبید صرف کرد بخواب رفت چون پاسی
از شب گذشت آواز همهمه از حجره طفلان بگوشش رسید سراسیمه مانند شتر کاو مست و با عجزه
آمد داخل شد از هر طرف دست بکار یکی دست خود را میکشید که دست نحس او به پهلوی برادر کوچک
خورد گفت تو کیستی گفت منم صاحب خانه شما کیستید برادر کوچک برادر بزرگ را هر که قصد داد از خواب
بیدار میکرد که برخیز ای برادر که واقع شدیم در آنچه از آن فرار میکردیم آن ملعون گفت شما کیستید گفتند
اگر راست بگوئیم در امانیم گفت بلی گفتند امان خدا و رسول و ذمه و عهد خدا و رسول گفت بلی گفتند
محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله شاهد و گواه باد بر این عهد و ذمام تو گفت بلی گفتند خدا شاهد و گواه
باد میان ما و تو گفت بلی فرمود یا شیخ ما دو طفل مسلم بن عقیلیم که از زندان ابن زیاد از ترس قتل فرار
کرده ایم آن ملعون گفت از مردن فرار کردید و بمردن واقع شدید حمد میکنم خدا را که مرا بر شما مسلط
نمود و شما بدست من افتادید پس آن ملعون دو کتفان دو طفل مظلوم را بهم بست و در گوشه از حجره
انداخت تا بصبح باین حال بودند چون فجر طالع شد غلام خود فلیح نام را گفت برخیز و دو طفل را ببر در
کنار فرات گردن بزن و سر ایشان را از برای من بیاور تا اینکه از برای ابن زیاد ببرم و از وی جایزه بگیرم فلیح
برخواست و دو مظلوم را عقب خود انداخته میرفت چون قدری راه رفتند یکی از ایشان گفت ای سیاه چه
بسیار شبیه است سیاهی تو بسیاهی بلال مؤذن رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت مولای من مرا امر کرده
بقتل شما شما کیستید فرمودند ما از عترت پیغمبر توایم از زندان ابن زیاد از ترس قتل فرار کرده ایم
عجوزه شما که بیشه ما را مهمان کرده و مولای تو اراده قتل ما را دارد آن غلام چون از ایشان شنید این کلام خود
را بر قدمهای ایشان انداخت و میگفت فدای شما شوم ای عترت رسول الله والله هرگز کاری نخواهم کرد که

حضرت

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فردای قیامت خصم من باشد پس شمشیر را از دست انداخت بناچار رفت و خود را در آب فرات
انداخت و از طرف دیگر فرات عبور نمود مولایش بر او بانگ زد که چرا معصیت نمودی
غلام گفت اطاعت تو بر من لازم است در غیر معصیت خدا و چون معصیت خدا کردی من از تو بیزارم
در دنیا و آخرت پس پسر خود را طلبید با او گفت ای پسر دنیا را از برای تو از حلال و حرام جمع کرده ام و دنیا
محل حرص و طمع است بگیر این دو طفل را و در کنار فرات گردن بزن و سر ایشان را بیاور و از برای ابن
زیاد ببریم دو هزار درهم جایزه بگیرم پس آن پسر شمشیر خود را گرفت و آن طفلان را با خود برد چون
قدری راه رفتند یکی از ایشان رو بان پسر کرده گفت ای جوان بترس بر جوانی خود از آتش جهنم آن جوان
گفت اید و حبیب شما کیستید گفتند ما از عترت پیغمبر توایم پدر تو میخواهد ما را بقتل بیاورد
آن جوان خود را بر قدمهای ایشان انداخت و مانند غلام سیاه شمشیر را بدور انداخت و
خود را در آب فرات انداخت و عبور کرده از طرف دیگر خارج شد پدر ملعونش فریاد کرد که چرا معصیت
من کردی در جواب گفت تو را معصیت و خدا را اطاعت کنم خدا خود را خوشتر است مرا از اینکه اطاعت کرده
باشم تو را در معصیت خدا آن خبیث گفت کسی مباشر قتل شما نمی شود غیر من پس شمشیر برداشت و
ایشان را عقب خود انداخت تا اینکه بکنار فرات رسید شمشیر از غلاف کشید رو بایشان نمود و مظلو
مها در چو بحالت زیاد دیدند گفتند ای شیخ ما را در کنار بازار ببر و بفروش و بهای ما را بگیر هر چه خواهی
بکن محمد مصطفی را خصم خود مکن گفت بلکه سر شما را میبرم از برای ابن زیاد دو هزار درهم
میگیرم گفتند ما با قرابت ما با رسول خدا مراعات نمیکنی گفت شما را قرابت با رسول خدا نیست گفتند
پس ما را زنده ببر نزد امیر هر چه خواهد بکند خود مباشر قتل ما مشو گفت غیر این نخواهم کرد که
تقرب بجویم با بن زیاد بریختن خون شما گفتند بر کودکی ما رحم کن و ما را مکش گفت خدا در قلب من
بر شما رحم نگذاشته گفتند حال که چنین است ما را مهلت بده دو رکعت نماز کنیم گفت نماز کنید اگر
بحال شما نفعی می بخشد پس هر یک دو رکعت نماز کردند و رو بآسمان کرده عرض نمودند الحی
یا حکیم یا احکم الحاکمین حکم کن میان ما و این ظالم بحق پس آن ملعون رو ببرادر بزرگ آورده سر از بدن
جدا نمود و سر شریف برادر را در توبره که همراه داشت انداخت برادر کوچک خود را بخون برادر رنگین
مینمود و میگفت همین قسم ملاقات مینمایم رسول خدا را در حالیکه بخون برادرم رنگینم تا شلم
ملعون گفت تعجیل مکن که الحال تو را با او ملحق مینمایم پس آن مظلوم را نیز بقتل رساند و سر او را
در پهلوی سر برادر در توبره گذاشت هر دو بدن را در آب فرات انداخت و سرها را برداشت بحالی که خون

ازانها

از آنها می‌چکید بود نزد ابن زیاد و بروایت منتخب پس از بیرون شدن آن دو طفل از محبس شب را بدر رفتند
چون صبح شد بباغی رسیدند و خود را در آن پنهان نمودند خادمه ملکه آب بردارد ایشان را دید
و از احوال ایشان جویا شد پس از معرفت بحال ایشان گفت [illegible] من از دوستان خانواده عصمتم
با من بیائید شما را نزد او برم شما را خدمت خواهد نمود چون با او رفتند جاریه سبقت نموده
شرح حال را بخاتون خود بیان نمود آن مومنه پای برهنه باستقبال ایشان شتافت و خوش‌آمد
عرض کرد و منزل مناسب خلوتی از برای ایشان معین نمود و خدمتی که مناسب حال ایشان بود
بانجام رسانید و ابن زیاد ندا در داده بود در تعقیب محبس از احوال آن غریبان بی‌کس و از اشخاصی
که در تفحص بود شوهر ملعون آن صالحه بود چون شب شد با تعب و رنج بسیار مأیوس بخانه آمد
زوجه‌اش از او سوال نمود که چه میشود ترا که چنین آثار تعب در تو مشاهده میکنم کیفیت ندای
ابن زیاد و طمع خود را در جایزه آن ملعون و بتعب افتادنش در تجسس از حال طفلان بیان نمود آن
صالحه گفت وای بر تو از خدا نمی‌ترسی تو را با اولاد رسول خدا چه کار که سعی میکنی در رسانیدن
ایشان بدست ظالم مغرور پلید بنا مشو گفت این کار را بجهت طلب جایزه میکنم گفت اگر چنین کنی
امید تو از دنیا ناامید و احقر ناس خواهی بود در نزد او و برادر خود مینیز بی جواب نگفت چون پاسی
از شب گذشت صدای همهمه طفلان را شنید از زوجه‌اش پرسید از زن چیزی نگفت چنین نمود که نشنید
آن ملعون چراغ طلبید اهل خانه خود را بخواب گرفتند که گویا صدای اطفال را شنیده‌اند آن ملعون
چراغ برداشته و بحجره طفلان رفت زوجه صالحه او خواست مانع شود شوهرش او را دفع نمود و در را
باز کرده داخل حجره شد همان حین یکی از طفلان بیدار شده بود و برادر خود را بیدار میکرد و میگفت
برخیز ای برادر که چنین میدانم که قتل ما نزدیک شده از این خوابی که دیده‌ام پرسید چه دیده گفت ای برادر
در خواب بودم پدرم را دیدم در نزد من ایستاده ناگاه دیدم رسول خدا و علی مرتضی سلام الله
علیه و حسنین سلام الله علیهما را و دیدم پدرم نمودند که چرا اولاد خود را باین کلاب ملاعین گذاردی
پدرم گفت اینها هم از عقب من می‌آیند چون آن ملعون صدای اینها را شنید گفت شما کیستید که نسبت
برسول داده‌اید که در خواب شما فرموده و پدر شما کیست گفتند ما اولاد مسلم بن عقیلیم آن ملعون گفت من
امروز اسب خود را در طلب شما بتعب انداختم و حال آنکه شما در خانه من بودید پس لطمه بر روی آن
بزرگ زد که برو در افتاد که روی نازنینش مجروح و بعض دندانهای او معیوب شد و کتفهای ایشان
را محکم بستند و مظلوم گفتند ای لعین زن تو یکساعت بیش ما را مهمان نکرده بود جرم ما

چیست که با ما چنین رفتار میکنی اما تو را رحم بر یتیمی و صغر سن ما نمی‌آید با قرابت ما با رسول خدا
مرا عادت تعیین ملعون اصلا بر ایشان رقت ننمود و ایشان را از آن حجره بیرون آورد و همان حال بستم
گذاردند تا بصبح گریه و ناله و یکدیگر را وداع می‌نمودند چون آن ملعون صبح نمود ایشان را با خود
داشت و بفراتی که ایشان را بقتل رساند و زوجه و پسر او از عقبش همی رفتند و او را مانع بودند
و میترساندند او را از عذاب خدا و در دل آن شقی القاب تاثیر نمیکرد تا اینکه بکنار فرات رسیدند پس آن
ملعون با شمشیر کشیده رو بآن طفلان نهاد و زوجه صالحه‌اش پیش آمد خود را بر قدمهای او می‌انداخت
والحاح میکرد که ای مرد از خدا اندیشه کن و عوض جایزه که از ابن زیاد طمع داری از خدا طلب کن که خدا
با ضعاف مضاعف بتو کرامت میفرماید پس آن ملعون نصیحت براو نکرد که از خود دفت پس رو بغلام
خود نمود که این شمشیر را گرفته ایشان را بقتل برسان پس واقع شد میان غلام و طفلان و از نقلام
سر را بجهت در خبر رسانیدن بکذشت چون آن غلام مایوس شد گفت والله کسی شما را بقتل غیر از من
نخواهد رسانید چون رو بایشان کرد بقصد قتل ایشان پسرش پیش آمد و گفت ای پدر حلم خود را
مقدم و غضب را موخر بدار و تفکر در عاقبت امر خود نما و داخل در خون این بی‌گناهان مشو آن ملعون
در غضب شد و شمشیر خود را فرود آورد پسر را بقتل رسانید چون زوجه صالحه او فرزند خود
را کشته دید صیحه و ناله بلند نمود و آن ملعون رو بطفلان نمود و واقع شد آنچه در روایت سابقه گذشته
در روایت شار از مناقب قدیم که چون حضرت حسین بشهادت رسید دو طفل از لشکرگاه فرار
کرده یکی ابراهیم و دیگری محمد نام داشت و اینها از اولاد جعفر طیار علیه السلام بودند برخوردند
بزنی که آب بر میداشت آن زن ایشان را دید و از حسن و جمال ایشان متعجب شد از ایشان پرسید که کیستید
شما گفتند از اولاد جعفر طیار هستیم که خداوند باو دو بال عطا فرموده در بهشت پرواز میکند از
عسکر ابن زیاد فرار نموده‌ایم آن زن گفت اگر نه خوف از شوهر خود که در لشکر ابن زیاد است بود هر آینه
شما را بخانه میبردم و بشما خدمت مینمودم گفتند آنچه میشود که ما را امشب مهمان کنی شاید شوهر
تو امشب نیاید پس آن زن ایشان را برداشته بمنزل برد از برای ایشان طعامی حاضر نمود میل نفرمودند
و گفتند ما را حاجت بطعام نیست قدری مشغول عبادت بودند پس از آن قدری در خوابگاه خود
قرار گرفتند پس برادر بزرگ با برادر کوچک گفت ای برادر و پسر عم مرا در آغوش بگیر و بو
و من چنین با تو میکنم که مرا گمان اینست که این شب آخر عمر ما است پس واقع شد آنچه در سابق گذشت
مذکور شد تا اینکه آن ملعون برادر بزرگ را بقتل رسانید برادر کوچک را برداشت و این قدر را

ملعون تا سر دو طفل خود را چون برادرم در تکفین کنم چون خود را بر روی نعش برادر انداخت و از او جدا نمیشد آن ملعون پیش آمد و سر آن مظلوم را از قفا جدا کرد و بدنش را در آب فرات انداخت چون در آب فرو رفت بود و آب بود تا اینکه جثه برادر دوم را نیز در آب انداخت پس بدن اول بحرکت آمد بسینه مکرم برادر چسبیدند تا ببدن برادر رسید یکدیگر را گرفتند و در آب فرو رفتند آن ملعون شنید که از آن دو بدن مطهر ندا بلند شد که خداوندا میبینی و میبینی که این ملعون با ما چه معامله نمود پس بکیفر او حق ما را بگیر و بروایت امالی صدوق ره چون آن ملعون سرها را نزد ابن زیاد برد آن خبیث بر کرسی نشسته بود و چوبی از خیزران در دست داشت چون سرها را در پیش روی بر زمین نهاد از شادی تا سه دفعه بر خواست و نشست پس گفت وای بر تو چگونه بر ایشان دست یافتی گفت پیر زنی در خانه ما ایشان را مهمان کرده بود گفت حق ضیافت را مراعات نکردی گفت نه گفت ایشان بتو چه گفتند گفت میگفتند اراده قتل ما را کردی گفتند ما را به بازار ببر بفروش قبول نکردم خواهش نمودند ما را زنده نزد ابن زیاد ببر گفتم میبایست تقرب جویم بقتل شما بسوی او گفت چرا ایشان را زنده نیاوردی تا جایزه تو را مضاعف میکردم پس جمیع حالات طفلان را از استشفاع بقرابت رسول الله ص و استرحام بصغر سن و جواب خودش را که نفی قرابت و اظهار قساوت بود از برای ایشان بیان نمود و همچنین مهلت از برای نماز و نفرین بعد از نماز و همه را بتفصیل گفت ابن زیاد گفت احکم الحاکمین میان تو و ایشان حکم کرد پس رو بحاضرین نمود که کی کار او را تمام میکند شخصی از اهل شام قبول این معنی نمود پس باو گفت او را ببر در همان موضع قتل طفلان او را بقتل برسان و لیکن مگذار که خون پلیدش با خون ایشان شود بروایت مناقب ابن زیاد را غلامی سیاه بود نادر نام باو گفت این ملعون را مکتفا ببر و در موضع قتل آن طفلان بقتل رسان تو را آزاد نمودم و ده هزار درهم جایزه تو است آن غلام سعادتمند آن خبیث را برد در همان موضع بجهنم واصل نمود و جسد پلیدش را در آب او را بیرون انداخت و بروایت منتخب این شخص مامور از بندهای ابن زیاد و دوستان خانواده عصمت بود چون آن ملعون را میبرد که بسزایش برساند الحمد میگفت اگر ابن زیاد جمیع سلطنت خود را بمن میداد در نظر من مقابله نمینمود با این خدمت و بهر جماعتی که بر میخورد سر آن مظلوم را با ایشان مینمود و حکایت را از برای ایشان نقل میکرد تا اینکه هر کس چه خواسته باشد بالنسبه با آن ملعون از اذیت بعمل آورد چون او را بمحل قتل طفلان رسانید اولا چشمهایش را کند و دست و پایش را قطع نمود پس از آن سر از بدن نحسش جدا نمود و او را بجهنم فرستاد بعد از آن دو سر مطهر را در فرات انداخت

بقدم حقتم هر دو بدن آنها از آب بیرون آمدند و سرها با بدنها ملحق گشته باب فرو رفتند و بروایت امالی چون آن جسد خبیث آن ملعون را بیرون انداخت خبر بابن زیاد دادند امر کرد تا جثه خبیث او را سوختند و بروایت منتخب و امالی سر آن ملعون را بر چوبی نصب کردند و اطفال آنها را بسنگ و چوب میزدند تنبیه مؤلف گوید اگر شخص با بصیرت تدبر در احادیث مذکوره در حال این دو طفل مظلوم نماید علو شان ایشان بلکه بواسطه ایشان زیادتی فخریه از برای جناب مسلم معلوم میشود و در طرف ضد منافق آن ملعون که ایشان را با بن خود شهید نمود و در روضه الشهدا تفصیل شهادت جناب مسلم و واقعات تو فخر را بنوعی ذکر نموده که اختلاف تام با اکثر کتب معتبره دارد بواسطه همین مخالفت چنین ذکر نموده که همراه پدر بزرگوار در کوفه بودند پس از اینکه کار بر جناب مسلم تنگ شد ایشان را بخانه شریح قاضی فرستاد و مبالغه در وصیت بحفظ ایشان فرموده تا که ابن زیاد ملعون از کار جناب مسلم فارغ شد غمازان باو رسانیدند که مسلم اولاد را در این شهر دو پسر خود را پنهان کرده اند آن ملعون امر کرد منادی در کوچه و بازار ندا کند هر کس پسران مسلم را بیاورد مستحق جایزه بیشمار شود زر را میدهم تا غنی خواهد بود و هر مطلب که داشته باشد و میدهم و هر کس در خانه او باشند و مخفی بدارد پس از معلوم شدن جان و مال او را میبرم و خانه او را خراب خواهم نمود چون این خبر بشریح رسید بر خود و بر آن طفلان بترسید ایشان را از آنجا که از برای ایشان مهیا نموده بود بیرون طلبید و آن بیکسان را از شهادت پدر بزرگوار خبر نمود چون نزد او آمدند چشم شریح بایشان افتاد بی اختیار صدای او بگریه و ناله بلند شد آن بیکسان از انقلاب شریح بدگمان شده گفتند ایها القاضی از حالت تو چنین بر ما معلوم میشود که پدر ما را کشته اند شریح بجهت اضطراب حالش منقلب شد هر قدر خواست بر ایشان مخفی بدارد تا در امر ایشان تدبیر نماید نتوانست آخر الامر با ایشان گفت جان من فدای شما باد اینکه پدر شما بجوار رحمت خدا رسید و از این سرای فانی بسر منزل جاوید قرار گرفت از محنت دنیا آسوده شد چون آن یتیمان بیکس این خبر وحشت اثر را شنیدند بیهوش شدند چون بهوش آمدند عمامه از سر انداخته گریبان خود را چاک زده ناله و فغان برآوردند لکن بروی کسی خود کم نه کردند شریح بر ایشان گریست پس با ایشان رو نمود که اینجا جای خوف و فکر و زاری نیست زیرا ابن زیاد ملعون در تجسس از حال شما برآمده و منادی در کوچه و بازار ندا داده من بر جان شما و جان و مال خود میترسم من در این شهر متهم بدوستی خانواده پیغمبر هستم اینک من شما را مخفی بمدینه طیبه روانه کنم تا

از ظلم این ظالم آسوده باشید پس پسر خود اسد نام را طلبید و آن طفلان را با هر یک هزار دینار بر میان
بست باو سپرد و باو گفت در این دل شب ایشان را برداشته بفلان موضع ببر که شنیده ام
در آن موضع قافله آماده است که رو بمدینه طیبه میروند چون بقافله رسیدی ایشان را بایشان بسپار
و مراجعت نما چون ایشان را بآن موضع رسانید قافله کوچ کرده بود اما سیاهی ایشان نمودار بود
با طفلان گفت اینک سواد قافله خود را بایشان برسانید طفلان رو براه نهادند و اسد مراجعت
نمود مدتی راه رفتند بقافله نرسیدند و سواد آن نیز از نظر ایشان محو گردید سراسیمه شده راه را
گم کردند عسس چند که بگرد شهر میگشتند با ایشان برخورده دانستند که ایشان دو طفل
مسلم بن عقیل اند ایشان را گرفته نزد ابن زیاد آوردند آن ملعون امر بحبس ایشان نمود و تفصیل
حال ایشان را بیزید پلید نوشت تا آنچه خبر آید در باب ایشان معمول دارد و شخص زندانبان
چون ایشان را شناخت منزل مناسبی از برای ایشان معین نموده کمر خدمت ایشان بر میان بست و طعام
از برای ایشان حاضر نمود تناول نمودند چون شب شد ایشان را بیرون آورد و بسر راه قادسیه
رسانید و انگشتر خود را بنشانه بایشان داد و گفت این راه امن است بروید تا بقادسیه برسید
برادر من در آن مکان است این علامت را باو بدهید تا شما را بمدینه برساند ایشان رو براه نهادند
و زندانبان که مشکور نام داشت مراجعت نمود همه شب راه رفتند ولی راه را گم کردند چون
روز روشن شد خود را بدم دروازه کوفه دیدند برادر بزرگ بکوچک گفت ما در دروازه
ایم بهتر اینکه خود را در این نخلستان که در دست چپ راه است پنهان کنیم پس درخت
سالخورده بزرگی را که وسط آن خالی شده بود در کنار چشمه آبی در نظر درآوردند و در شکم
آن پنهان شدند جاریه آمد که از آن چشمه آب بردارد عکس روی آن دو ماه تابان را در آن چشمه
دید چون نظر کرد از جمال و حال ایشان حیران ماند ظرف خود را گذارد نزد ایشان رفت و نام
و نشان ایشان جویا شد پس از اینکه با ایشان گفت من از دوستان اهل بیت و خاتون من نیز
از اهل ولا و محبت خاندان پیغمبر است حال خود و یتیمی و غربت و گم کردن راه را باو گفتند جاریه گفت
بیائید تا شما را نزد خاتون خود ببرم که بخدمت شما قیام نماید پس آن طفلان همراه او رفتند
چون نزدیک منزل رسیدند جاریه پیشتر رفته او را از حال دو طفل اطلاع داد آن مؤمنه سر و پا
برهنه آمده خود را بر قدمهای ایشان رسانید و آن جاریه را بشکرانه این نعمت عظمی که بخدمتگذاری
ایشان مفتخر گردیده در راه خدا آزاد نمود و ایشان را در منزل مناسبی جا داد اما ابن زیاد ملعون

چون

چون خبر فرار ایشان را شنید مشکور زندانبان را طلبید که ایشان را چه کردی گفت در راه رضای خدا
آزاد کردم پس از وقوع بعض کلمات ناملایم چند که بین مشکور زندانبان و ابن زیاد واقع شد ابن زیاد در غضب
شد و امر نمود تا او را پانصد تازیانه زدند در هر تازیانه بسمی ذکر خدا مینمود گاهی میگفت
در راه رضای تو سهل است گاهی میگفت در محبت پیغمبر است خدایا گواه باش بعد از چند تازیانه
زبان نگشود چون او را پانصد تازیانه زدند آب طلبید ابن زیاد ملعون منع از آب دادن کرد
عوض آب امر بقتلش کرد عامر بن عمرو بن حریث با خادمها و آشنایان شفاعت نموده بخانه خود برد که او
معالجه نماید آن مظلوم از هوش رفته بود چون بهوش آمد گفت مرا از آب کوثر سیراب نمودند این را
بگفت جان را در راه خانواده عصمت تسلیم نمود رحمه الله تعالی و اما طفلان مظلوم چون مهمان آن زن
صالحه شدند و لوازم مهمانداری را بجا آورده بودند تا شب شد شوهر آن زن که او را حارث بن
عروه میگفتند خسته و مانده وارد خانه شد ناله کنان زنش از او جویا شد که چه میشود ترا
گفت در در خانه امیر کوفه بودم گفتند مشکور زندانبان دو طفل مسلم بن عقیل را که در
حبس او بوده اند گریزانده و امیر ده هزار درهم و دینار بسیار وعده کرده از برای هر کس که ایشان را نزد
او بیاورد من خود را بتعب انداخته و اسب خود را کشته و اثری از ایشان نیافتم آن زن صالحه
قدری او را موعظه و نصیحت نموده و از بدعاقبتی مال دنیا و عقاب اخروی بخاطرش آورد و از
زینت دنیا در رضایت جوئی حضرت رسول الله صلعم کرد آن ملعون شقی منافق نگشته زن اطیب ذکر
ترا با کار من چه کار ابن زیاد وعده درهم و دینار بسیار نموده می باید در تحصیل آن کوشش
نمود برخیز غذا از برایم حاضر کن آن زن صالحه سخن نگفت غذایش را حاضر نمود خورد و بخواب
مرگ رفت پس بنوعی که در طرق سابقه از روایات مذکور شد صدای ناله و گریه طفلان بلند
و قبایح سابقه میان حارث ملعون و آن طفلان یتیم در آن شب واقع شد و زوجه او هر قدر التماس
کرد مفید نمی افتاد چون صبح شد شمشیر برداشته بر اسبش سوار و طفلان را در جلو خود
انداخت و او را غلامی بود که شیر پسرش را خورده بود با خود برداشته رو براه و زوجه و پسرش
از عقب ایشان می آمدند زن میزارید و مینالید و پای برهنه میدوید با آن ملعون الحاح میکرد
و التماسها و دادخواهی میکرد که بکجا میبری این از ترس چند قدمی بر میگشت و باز می آمد بهمین
نوع میرفتند تا بکنار فرات رسیدند شمشیر خود را بغلام داد که سر این طفلان را از بدن جدا
سازد غلام امتناع نمود که مرا از حضرت رسالت صلعم شرم می آید که چنین امری مرتکب شوم خواجه

در غضب و حرکت نابود نبود گفت اگر ایشان را نکشی من تو را میکشم غلام گفت من با همین شمشیر
تو را میکشم پیش از اینکه تو مرا بکشی خواجه دست انداخت سر غلام را گرفت و بسوی خود کشید
غلام پیش او را چسبید چنان تکان زد که برو در افتاد خواست که زخمی بروی زند حارث سبقت
نمود شمشیر از دستش بگرفت غلام تیغ خود را کشید بروی خواجه انداخت آن ملعون سپر رد تیغ
او نمود کارگر نشد شمشیر حواله غلام کرده دستش را قطع شد باز دست چپ گریبان خواجه
بگرفت چون نابکار بگردن او بچسبید پسر و بدکر غلام را بچسبید و بعقب کشید و گفت ای پدر این
غلام برادر من است رحم کن و متعرض او مشو و او را بقتل مرسان آن ملعون گوش بسخن او نداده ضربتی بر سر
غلام زد و او را شهید نمود چون چنین شد پسر گفت سبحان الله من مثل تو دل سنگی ندیدم گویا
هیچ رحم نداری پدر گفت از این سخن درگذر و بیا این دو طفل را بکش پسر گفت هرگز نخواهد شد
و تو را هم نمیگذارم که با ایشان آسیبی برسانی زوجه اش گفت از خدا بترس و از خون ایشان درگذر و ایشان را
زنده نزد ابن زیاد ببر خود داند هر چه کند تو خود را داخل خون ایشان مکن گفت در این شهر دوستان
ایشان بسیارند میترسم غوغا کنند و ایشان را از دست من بگیرند پس رو بان صغیران نهاد و خواست
یکی از آنها را هلاک کند زن با فرد او بچسبید که از خدا بترس و این یتیم را آزار مرسان مرد در غضب شد
زخمی بر زن زد که بیهوش افتاد خواست کار ایشان تمام کند که پسر شمشیر را گرفت پس نو عبکر در بعض از روایات
سابقه گذشت پسر را بقتل رسانید و داد در دلسوخته بر فرزند خود میکرد و از حال آن طفلان در
اضطراب بود که آن ملعون بسوی ایشان نمود آن زن صالحه دلسوخته با در او بچسبید و او را مانع شد آن ملعون
از غضب آن زن بیچاره را نیز بقتل رسانید پس واقع شد آنچه سابقا گذشت پس از اینکه سرها را
نزد ابن زیاد برد و مکالمات سابقه واقع و امر بقتل آن ملعون شد قاتل آن ملعون بعد از اینکه روحش
را بجهنم فرستاد و جسد پلیدش را در آب انداختند آب ستر نکرد چنین شد ناچار خواستند او را دفن کنند
زمین نپذیرفت او را بیرون انداخت آن پاک دین خاد و خاشاک از صحرا جمع کرده جسد نجس او را
بسوخت خاکستر او را بباد دادند پس آن سر نحس او را نزد ابن زیاد بردند امر کرد بر در بلد نصب کرد که سابقا
مذکور شد بر سر چوبی نصب کردند و اطفال او را سنگ و چوب میزدند لا رحمه الله تعالی و عذبه
عذابا الیما **مصیبت عظیمه** در خروج حضرت خامس آل عبا علیه التحیة والثنا از مکه معظمه
بسوی عراق بروایت معتبره آنجناب سیم ماه شعبان سال شصتم از هجرت مکه معظمه را بنور قدوم خود منور
نمود و بقیه آن ماه و ماه رمضان المبارک و شوال و ذی القعده را در آن بلد محترمه بعبادت حقتعالی

قیام نمود و جمعی از شیعیان از اهل حجاز و بصره نزد آنحضرت جمع شدند چون ماه ذیحجه شد محرم باحرام
حج شد و چون اراده توجه بسوی عراق فرمود طواف کعبه نمود و سعی بین صفا و مروه نمود یعنی نیت ما
حج بعمره نمود بواسطه آنکه متمکن از اتمام حج نبود بجهت خوف اینکه مبادا آنحضرت را بگیرند و نزد یزید
بفرستند بواسطه اینکه در آن سال عمر بن سعید را با لشکر عظیم بمکه فرستاده بود و او را امیر حاج
کرده بود و یزید سپرده بود که آنحضرت را دستگیر کنند و اگر متمکن از گرفتن نشود او را بقتل برساند
و سی نفر از شیاطین بنی امیه را نیز با لشکر روانه نموده بود که آنحضرت را بقتل برسانند در هر جا که
که یافت شود و باین سبب آنحضرت روز ترویه از مکه بیرون رفت آنحضرت از صنع ایشان ندارند **تنبیه**
و تنبیه کو باشد بلکه امام دو حج لفظ احرام حج بعمره مفرده بر مجمعات است در آن
مقام با علم امام باینکه میبایستی بعراق برود و مقصود بنیت آنجناب نصرت تکلیف ظاهر بشریت بود
که در ظاهر اسباب ممنوع شدن از اتمام حج بعد از حج ظاهر شد و علم آنجناب بواقع از روی باطن امامت
با تغییر منافی نیست چون عمل امام بظاهر بشریت است بنابر این نکته اینکه خداوند عالم تکلیف آنحضرت
را این قسم قرار داد بواسطه اینکه آنجناب در افضل همه عمل آورده باشد یا اینکه از اتمام حج ممنوع شدند
و اینکه شقاوت مخالفین آنحضرت بسرحد کمال برسد محتمل اینکه در باطن قصد آنحضرت عمره بود
گرچه اظهار آن حج نفرموده باشد و اصل نیت آنحضرت در آن حین عدم اتمام بر ایشان کی مقابل
بهتر اما مودت باطنیه که با این قصد عمره ظاهر شود که بر بلا واقع شود و جهت واضح است
و در ظاهر مشتمل بر نکات عجیبه است از قبیل قتل نشدن در حرم باطنی خود با توجه مبارک بود
از قبیل بر نا ... در حاج که سبب ممنوعیت از عمل حج ایشان شود یا از قبیل شبها ممنوع
آنحضرت نشود بعض شهادت زیرا احتمال قوی بود بر اینکه مردم با آنحضرت موافقت در حج
کردند بر هر تقدیر همین مقدمه خاص بعد از التفات باین نکات از برای گریه دوستان تا مصیبت بنا
بر اینست و بروایت معتبره اینکه آنجناب از احرام حج محل و حج خود را عمره مفرده قرار داد زیرا متمکن
از اتمام نشد از خوف اینکه مبادا او را اسیر رسانند چون یزید ملعون عمر بن سعید العاص را با لشکر
گران فرستاده و امارت موسم حاج را بر او تفویض نموده بود و او را وصیت نموده بود که حضرت را
دستگیر کنند و اگر نتوانند او را بقتل برسانند و بروایت ملهوف از واقدی و زرارة بن صالح که
گفتند خدمت حضرت امام حسین رسیدیم قبل از توجه بعراق بسه روز و او را خبر دادیم از ضعف مردم در کوفه
و اینکه قلوب ایشان با شما و شمشیرهای ایشان بر شماست پس آن امام با سمان اشاره فرمود و درهای

اسمان کشوده شد و ان ملائکه ای که از قدر نازل شدند که علی اظهار اعزاز خدا کسی نمیداند پس انجناب فرمود
اگر نه تقارب اشیاء و هبوط اجر بود باین ملائکه با ایشان مقاتله میکردم و اگر من میدانم علم یعنی
کرد و اینکه است محل شهادت من و شهادت اصحاب من و از ایشان بکفر نجات نمی یابد **تنبیه**
مراد امام علیه السلام از تقارب اشیاء نزدیکی اجال است فانا این روایت بدلالت واضحه معلوم میشود علم
امام ع بمقتضای تکلیف باطن کرا از لوازم امامت است مثل سایر روایات دیگر و مناسب این مطلب است
ایچه از صاحب فوادح الحسینیه شیخ محمد در کتاب ثاقب المناقب و سید هاشم بحرانی در معالم الزلفی
از جابر انصاری ره مرویست که گفت چون حضرت حسین ع عازم عراق شد خدمتش رفتم عرض کردم تو
فرزند رسول خدائی و یکی از دو سبط اوئی چنین میبینم که خوبست با یزید صلح کنی چنانچه برادر بزرگوار
وارث با معویه صلح کرد که این بزرگوار امام موفق و رشید بود انحضرت فرمود یا جابر برادرم اینچه
کرد بامر خدا و رسول بود و من اینچه میکنم امر خدا و رسولست ایا میخواهی اینکه بشهادت بطلبم ترا
نزد رسول خدا و علی مرتضی و حسن مجتبی را الان پس نظر کردم دیدم در اسمان کشوده شد با لعیان
دیدم رسول خدا و حضرت امیر المؤمنین و حضرت حمزه و حسن و جعفر را که امده بر زمین قرار گرفتند
از مشاهده این حال ترسان از جا جستم پس رسول خدا فرمود یا جابر ایا بتو نگفتم در امر حسن پیش از حسین
مؤمن نمیشوی مگر تسلیم امر ائمه خود نمائی و در مقام اعتراض بر نیائی ایا میخواهی مکان معویه را
ببینی و مکان فرزندم حسین و مکان قاتل او یزید را ببینی عرض کردم بلی یا رسول الله پس پای مبارک
را بر زمین زد شکافته شد تا طبقه هفتم زمین و هفت دریا زیر زمین پس اتش جهنم را دیدم و زیر ان
طبقات دیدم که دران یزید بسته شده بود و ولید بن مغیره و ابی جهل و معویه و یزید و مقرون بود
با ایشان متمردان از شیاطین و عذاب ایشان اشد بود از سایر اهل جهنم پس انجناب فرمود سر خود
بالا کن نظر کردم درهای اسمان را گشاده دیدم و در بالای اسمانها بهشت را دیدم پس انجناب بالا
رفت با اشخاصی که خدمتش بودند چون در هوا قرار گرفتند رسول الله صلی الله علیه و اله صیحه زد
حضرت حسین را که ای فرزند بمن ملحق شو پس حضرت در هوا قرار گرفت و بجد بزرگوار خود ملحق شد و
ایشان را امید بدم میرفتند تا داخل در بهشت شدند و در اعلی ایمان قرار گرفتند پس من نظر کردم
در امکان دست حضرت حسین را دید که گرفته فرمود یا جابر ای بهشت فرزندم حسین با منست
در اینمکان پس تسلیم نما امر او را و تشکیک نداشته باش تا مؤمن باشی جابر فرمود که کور باد چشمهای
من اگر نه بده باشم اینچه را که از حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله گفتم و نظیر این مقدمه در کتاب

معالم

معالم الزلفی باز از جابر رحمة الله علیه روایت نموده که در وقتی پرسیدم از انحضرت حسن مجتبی صلوات
الله علیه از وجه صلح انحضرت با معویه و اعتقاد که انحضرت نیز رسول الله ص را از برای حجت
ظاهر نمود و همین کلمات اینجا نیز در حق انحضرت فرمود و همین افعال با تبلیل قریه ظاهر شد
چنانچه فقرات زیارت مذکوره که شهادت میدهد بالاتر بردن و وقوع انواع غدر در زمان حضرت امام
حسن علیه السلام ایضا **مؤلف گوید** مومنیکه قلبش بولایت امام و حوله الله امتحان کرده
و وقوع امثال این معاملات از امام علیه السلام در نظرش و نقلش شده در رجوع نماید بعضی از انچه روایت شده
از اخبار شیعه در باب طواف امام ع در اطراف عرش خدا که دران تعبیر شده بصعود
امام عصر ع و عبادتها و با حضرت رسول ص و سایر ائمه اینرا دلیل ایمان و تجلیل روحانی جائیکه سئوال
با اموات جواب و سؤال کنند این مطالب لطیفه با مقام معانی نیست و از جمله مناسبات این مطلب
ایچه از مناقب روایت شده از ابن عباس که گفت دیدم حضرت حسین ع را قبل از متوجه شدن
انجناب بجانب عراق بر در کعبه در حالتیکه کف جبرئیل در کف انحضرت بود و جبرئیل ندا میکرد
بشتابید بسوی بیعت خدای عزوجل و بر ابن عباس اعتراض نمودند که چرا با حضرت حسین ع موافقت
ننمودی جواب گفت بدرستیکه اصحاب انحضرت کم و زیاد نمیشوند ایشانرا میشناسیم پیش از آنکه
ایشانرا دیده باشیم نظیر این کلام از جناب محمد بن حنفیه مرویست که فرمود بیعتیکه اسامی
حضرت حسین در نزد ما معلوم اند **مؤلف گوید** کلماتیکه از ابن عباس شنیده اگر
مقصود از ظاهر عبارت باشد و دیدن جبرئیل اسباب امتحان او بباشد بسبب مقام عالی داشته
و اگر مقصود شنیدن اخبار از حضرت رسول یا امیر المؤمنین علیه السلام باشد اگرچه تصریح
بان نموده باشد چنانچه محتمل است که مقام علمی ابن عباس است پس ان محل انکار نیست و تحقیق
حال ابن عباس محتاج بمقام واسعی است و در روایت روضة الشهدا چون امام ع عازم عراق شد
عباس خدمتش امد و گفت یا بن رسول الله از مکه بیرون مرو و مفارقت حرم کعبه منما و بوعده
اهل کوفه اطمینان مکن دیدی پدرت بکوفه رفت با او چه کردند و برادر بزرگ او را گذاردند
اسباب او را غارت نمودند و او را زخم زدند امام ع فرمود ایشان نامه ها نوشته اند و برمن دعوت داده
شده ابن عباس گفت اگر ایشان حاکم یزید را کوفه اگر او را بیرون کردند و بلد را متصرف شوند
بجانب ایشان برو و اگر چنین نکنند شاید مبتلی بجنگ با لشکر یزید شوی و چون چنین شود
نترسم بود انها آگاه دند امام ع فرمود مشیت الهی بر کار تعلق گرفته بجواب کوید پس امام نکما

هنا

خدا تعالی فرموده آیهٔ شریفه کل نفس ذائقة الموت وانما توفون اجورکم یوم القیمة در اینجا امام ع
فرمود صدق الله و صدق نبیه رسول الله ص کلام خدا صدق و فرمایش جدم کرد و جواب بعض گفتند
صدقست که باید بروم و کشته شوم باز ابن عباس خدمتش آمده عرض کرد اگر لابد اراده سفر داری
برو بجانب یمن که شیعیان پدرت در آنجا بسیارند و قلاع محکمه دارد و کوه با اطراف پیوسته که از خلق
برایت بیعت گرفته پس از این که لشکر از برایت فراهم شد هرچه خواهی بکن امام ع فرمود ای پسر عم
شفقت تو بر من ظاهر و نصیحت مشفقانه نمودی ولی عزم من در رفتن بسوی کوفه مطلب جزم شده
و فسخ این عزیمت نمیشود و در آن سحر شب که بخواب رفتم دیدم جدم آمد که مرا چه در پیش است
و فرمود الی که بیندم بارها در منبر و سعی نمودند نزد ما علم المنایا و البلایا است چنان علم الاولین نزد من
است و اعمار و آجال خود و اهل بیتم را میدانم تو در این باب بیش از این اصرار منما ابن عباس عرض
کرد حال که لابد میروی عیالترا با خود مبر فرمود ایشانرا بکی بسپارم هیهات که هرجا باشم با من باشند
ابن عباس عرض کرد که آرزو داشتم که در رکاب تو باشم اما ناتوانی و ضعف چشمانم مانع است من بجانب مدینه
میکشد چون بکوه رسید بملازمت تو از رسیدم اما الحال مفارقت را میدانم چه چاره کنم پس آنجناب
برادران و خویشان و همراهان را جمع کرده و از برای تدارک ساختن از بیت الله در هشتم ذی الحجه که
در همان روز جناب مسلم بقتل رسیده بود از مکه تشریف برد و بروایت منتخب محمد بن حنفیه چون
خبر شد که برادرش عازم بر خروج از مکه است بسوی عراق در پیش وی شتافت و آنجناب مشغول
ساختن وضو بود شروع بگریه نمود و گریه کرد چندان که از اشکش قطرات در طشت
جمع شد و بروایتی بحر المصائب فرمود و احسینا و اغلبتنا المصائب ثم قال البکاء فرزندان کرمنا
بر حسین ع که یادگار از پیشینیان و پشت و پناه باز ماندگانست بروایت لهوف محمد بن الحنفیه
در آن شبیکه حضرت حسین در صبح آن عازم عراق بود بخدمتش مشرف شد و خدمتش عرض نمود برادر
اهل کوفه غدر ایشانرا با پدر و برادرت دانستی میترسم حال تو مثل حال ایشان شود اگر مصلحت بدانی
در مکه اقامت فرمائی که اگر چنین کنی عزیزترین اهل حرم خواهی بود و دشمن بر تو دست نیابد فرمود
برادر میترسم یزید بمکر و حیله مرا در امکان بقتل برساند و بواسطه من هتک حرمت حرم خدا شود
محمد عرض کرد حال که این احتمال را میدهی برو بسمت یمن یا بعضی نواحی بیابان تا محفوظ بمانی
و بر تو تسلطی نیابند بروایت منتخب حضرت حسین فرمود اگر در سوراخ جانوری از جانوران زمین
باشم مرا بیرون خواهند آورد و مرا خواهند کشت پس از آن فرمود ای برادر در اینجا تامل خواهم

نمود بروایت لهوف چون سحر شد آنحضرت بار سفر بست این خبر بجناب محمد رسید فوراً آمد مهار ناقه آنحضرت
را چسبید در حالیکه آنحضرت بر او سوار شده بود عرض کرد ای برادر بمن وعده فرمودی که نظر
فرمائی در آنچه بعرض شما رساندم فرمود بلی عرض کرد پس چه باعث شد بدین عجله بیرون رفتن
فرمود رسول خدا را بعد از آنکه از تو مفارقت کردم دیدم بمن فرمود بیرون رو ای حسین که خدا خواسته ترا
کشته ببیند محمد بن حنفیه گفت انا لله وانا الیه راجعون پس این زنانرا چرا با خود میبری
حال اینکه بقصد شهادت بیرون میروی بروایت منتخب در جواب فرمود در باره ایشان جدم
بمن فرمود خدا خواسته که ایشانرا ذلیل و خوار ببیند گفته اند اینکه ابن عباس ما دامی که زنده
ام مرا مفارقت منما بیند پس محمد بن الحنفیه گریست بگریه شدیدی و گفت او دعک الله
یا حسین فی دعة الله یا حسین بیان بباید دانست که مقتضای روایات مذکوره
است که جناب محمد بن الحنفیه در خدمت بوده مولای ما حضرت حسین بمکه آمده بوده و این منافی
ندارد با آنچه سابقا مذکور شد بمقتضای روایاتی که آنجناب بعنوان وکالت از قبل حضرت
بماندن مدینه مامور باشد زیرا میشود عمل آنجناب بمقتضای نیابت و وکالت آنحضرت بعد از
مفارقت از مکه بوده باشد و این مخفی نماند که این کلمات آنجناب محمد خدمت آنحضرت
مقصود این بوده که جناب محمد احتمال کرده باشد مگر از نگاه محمد دانسته باشد که برادر امام مفترض الطاعه
باشد حاشا که چنین گمانی در باره آنجناب برود بلی همین قدر ظاهر میشود که آنجناب احتمال میداده
بواسطه این بیانات که بعرض آنحضرت رساند تغییری در عزم آنحضرت شود یا بواسطه حتم بودن این
مقدمه یا معین بودن وقت واقعه کربلا یا امثال اینها وجه دیگر از وجوه و شاهد است بر این بیان
اینکه آنجناب در ابتدای کلام عرض کرد آنچه که ترجمه اش اینست اگر مصلحت بدانی ولد
امام ع در جواب برادر نفرمود نظیر آنچه را که بجابر بن عبدالله انصاری فرمود از همه بیان
ملتفت شو که بین مقام جناب محمد و مقام جابر که از کبار صحابه حضرت رسول است چه قدر فرق است
و ممکن است حکمت جواب صریح نفرمودن امام برادر رد اول و هله رسیدن ایشان مخصوص از خلفا
بلسان حضرت رسول نباشد و اینکه آنجواب مخصوص این برادر گفته باشد و در باطن او و از ماده
تکمیل باین جواب مخصوص حاصل شده باشد و در کلام امام ع که برادر دیشب فرمود آتانی رسول الله
و قال الی آخر که ترجمه او همین قدر نوشته شد که حضرت بمن فرموده احتمال لا بد بیان است و مؤمن کامل
که قلبش نورانی و کلامش منور باشد هرچه میباید بفهمد از آن میفهمد بروایت مروی از واقد

چون خبر عزم آنحضرت بعبدالله بن عمر رسید داخل شد بر آنحضرت و عرض کرد جانم فدای تو یا بن رسول
الله از جد بزرگوار تو شنیدم که میفرمود مرا با دنیا چه کار و دنیا را با من چه کار و تو قطعه از تن
آنحضرتی و بهانه آنجنابی و سید شباب اهل جنتی و یزید سر کرده اهل ضلالتست هر کس که سخن باطل
او را بشنود و من از او بر تو ایمن نیستم چون او را مصر بر عزم خود دید میان دو چشم آنحضرت را
بوسید و گفت استودع الله من قتیل تو را وداع میکنم وداع کردن کسی که او را میکشند چون
خبر بعبدالله زبیر رسید بر آنحضرت داخل شد و خدمتش عرض کرد یا بن رسول الله اگر در مکه بمانی تا
خدا ما را با تو بر هدایت جمع نماید با تو بیعت مینمایم تو اولی بخلافتی از یزید متجاهر بفسق و فجور و
من منبر سیم بر تو اگر بیرون روی مراعات حق و شان و قرابت تو را برسول خدا مینماید **مؤلف**
گوید از کیفیت مکالمه این دو عبدالله مر بیشتر با آنحضرت مستنبط و نیات اعتقاد ایشان با آنحضرت معلوم
میشود و از کلام اول مستفاد میشود که چنین میداند که خروج امام علیه السلام العیاذ بالله بجهة طلب دنیا
بوده لهذا او لازمه اینش آنحضرت رسول را در مذمت دنیا بآنجناب عرض کرد و مخاطب سنت اعتقاد دنیا
حضرت سید الساجدین علیه السلام در باب ماهی حضرت یونس علی نبینا و آله و علیه السلام معروفست که از روی
تعجب از آنحضرت نیز شنیده ام که تو گفته وجه مبتلا شدن حضرت یونس علیه السلام به بطن حوت یا ملش رد
ولایت جدم امیر المؤمنین علیه السلام بوده و من قبول ندارم تا بر من واضح نمائی تا اینکه آنحضرت بعد از امر کرد
او بپوشیدن چشم او را در کنار دریا برده و ماهی معهود را احضار فرموده بعد از استنطاق و سؤال
از وجه مقدمه بزبان فصیح بر طبق فرمایش آنحضرت واقعه عرض و لایت اعراض نمود چنانچه تفصیل
جماعتی از کلمین اصحاب ابی حمزه ثمالی که خود حاضر واقعه بوده نقل نموده اند با ذکر خوف و اضطراب
عبدالله عمر در وقت تلاطم دریا و ملتجی شدن او با آنحضرت و اما ابن زبیر اینکلامش صریح در عدم قبول
امامت آنحضرتست تا آنوقت بلکه در اینکه در صورت قبول از روی بیعت واجبیا خواهد بود که مو
مذاق عامه عمیا است و ابن الثری من الثریا و در روایات زمان ورود حضرت سید الشهداء بمکه شنید
که عبدالله زبیر آمدن آنحضرت را بمکه خوش نداشت چون داعیه خلافت داشت و میدانست با وجود
آنحضرت کسی با او بیعت نخواهد کرد و بروایت ملهوف ابن عباس و ابن زبیر هر دو خدمت آنحضرت
آمده اظهار مصلحت در ترک سفر نمودند در جواب ایشان فرمود رسول الله مرا با امری امر فرموده
میباید بعمل آورم پس ابن عباس و احسینا گویان از نزد آنحضرت بیرون رفت پس عبدالله عمر آمد اظهار
صلح با اهل ضلالت نمود و او را از قتل میترسانید آنحضرت فرمود یا ابا عبدالرحمن از پستی و خواری

دنیا بود که سر حضرت یحیی زکریا را از برای زنی زناکار از زنان بنی اسرائیل بردند یا ندانستی
که بنی اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع آفتاب هفتاد پیغمبر را کشتند پس از آن در بازارها نشسته
مشغول بیع و شرای خود بوده اند گویا هیچ امری از ایشان صادر نشده با اینحال خدای تعالی
تعجیل در عقوبت ایشان ننمود بلکه بعد از آن وقتیکه خواست ایشان را گرفت گرفتن سلطان منتقم
یا ابا عبدالرحمن از خدا بترس و یاری مرا ترک مکن **مؤلف گوید** این گونه تکلم آن
حضرت با ابن عمر اشعار با آن اشاره شد از منافق بودن او دارد که مخفی نیست در همان کتاب
چون آنحضرت عازم شد بر خروج از مکه خطبه بر اهل مکه خواندند بمضمون الحمد لله و ما
شاء الله و لا قوة الا بالله و صلی الله علی رسوله حمد مستحق ذاتی خداست و آنچه خدا خواهد میشود
و قوتی نیست مگر بخدا و تحیات خدائی بر رسول او باد خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جید
الفتاة بسته شده مرگ بر اولاد آدم مانند بستن گردن بند بر گردن دختران جوان یعنی زینت
مردن مانند زینت دادن قلاده و مفری است از او نیست و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب
الی یوسف چه بسیار شایق و راغبم بسوی پیشینیان خود مانند اشتیاق یعقوب بسوی یوسف
و خیر لی مصرع انا لاقیه و برگزیده شده از برای شهادت من زمینی که او را ملاقات خواهم نمود
کانی باوصالی تقطعها عسلان الفلوات بین النواویس و کربلا گویا میبینم قطعات بدن خود را
با جوانانی که بمنزله قطعات بدن منند گرگهای بیابان آنها را پاره پاره میکنند در میان
نواویس و کربلا اسم موضعیست کربلا لا محیص عن یوم خط بالقلم سفری نیست از روزیکه قلم قضا بر
آن جاری شده رضا الله رضانا اهل البیت رضای خدا رضای ما اهل بیت است نصبر علی بلائه
صبر میکنیم بر بلای او و یوفینا اجور الصابرین و وفا مینماید بما اجر صابرین را لن تشذ عن رسول
الله لحمته پاره تن رسول خدا از او جدا نخواهد بود بل هی مجموعة له فی حظیرة القدس بلکه جمع
شود پاره تن او از برای او در بهشت عنبر سرشت تقر بهم عینه و ینجز لهم وعده بواسطه
ایشان چشم رسول الله روشن میشود و وفا بوعده او میشود من کان باذلا فینا مهجته و
موطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا فانی راحل مصبحا انشاء الله و هر کس در راه محبت ما از جان
گذشته و عزم بر ملاقات خدا نموده بار کند با ما که من بار کوچ نموده و صبح کنم انشاء الله نمود و
ارشاد از فرزدق شاعر نقل کرده در سال شصت هجرت مادرم را بحج برده بودم در بین اینکه شتر او را
میراندم در وقتی که داخل حرم شد و منقل است المنابر در روز ترویه در بستان بنی عامر بر خوردم

بقطار شتری با اسبها تمام از جانب لشکر می آمد پس سید ابن طاوس از کتب کلینی نقل کرده‌اند از حضرت حسین بن
خدمتش رفتم و در خدمتش بودند جوانان و اصحاب او همه مسلح و مکمل با شمشیرها و خودها بر حضرت
سلام کردم خداوند مسئول ترا عطا فرماید با آمال خود برساند در وفا در فدای تو باد ای پسر رسول الله
سبب تعجیل شما در خروج از مکه و ترک حج چه بود فرمود اگر تعجیل نمیکردم مرا میگرفتند پس فرمود
تو کیستی عرض کردم مردی از عربم بخدا قسم بیش از این از من تفتیش نفرمود مؤلف گوید
این شخص فرزدق شاعر مشهور است که فرزدق ملتفت شد که آنجناب او را نشناخت یا جاهل بود که فرزدق منفعل
نشود یا بعد از رحم و حیات تو انتظار ملزوم که بمقتضای مظهریت صفات خداوندی در هر مقام فیض بقدر
استعداد و قابلیت محل میرسید که گذران سر بر عیب بپوشید فرمود مرا خبر ده از حال مردم که
بعد از خود گذاردی عرض کردم بر شخص مطلع و با خبری دلهای مردم با تو و لیکن شمشیرهای
ایشان بر تو است و قضا از آسمان نازل میشود و خدا هر چه خواهد میکند فرمود راست گفتی امر با
خداست و او هر روز در شأنی است اگر قضا بر وفق رضای ما نازل شود حمد میکنیم خدا را بر نعمتهای او و او است
استعانت در ادای شکر نعمت و اگر قضا حایل شود میان ما و اراده ما پس تعدی نمینماید کسیکه حق
نیت او و تقوی سیرت او است عرض کردم چنین است که میفرمائی خدا ترا بمطلوب برساند و کفایت
کند ترا از هر چه از آن حذر مینمائی پس بعضی از مسائل نذر و مسائل حج از آنجناب پرسیدم جواب
فرمود چون بانجام رسید مرکب خود را حرکت داد و فرمود السلام علیک از یکدیگر جدا شدیم و بروایت
بنا بروایت دیگر پرسید فرزدق از وجه تعجیل خروج از مکه فرمود ای فرزدق این طایفه قومی هستند
که متابعت شیطان ملزم و ترک نموده اند اطاعت رحمان را و اظهار فساد در زمین و ابطال حدود
نموده و در شرب خمور و مصرف نموده اند اموال فقرا را و من اولی از هر کسم بنصرت دین خدا و عزت
شرع و دین مبین و جهاد در راه و بازداری خود رسانید پس منصرف شدند و بروایت ارشاد چون حضرت
حسین از مکه خارج شد یحیی بن سعید بن العاص با جماعتی سر راه بر آنحضرت گرفتند و ایشان را عمرو بن سعید
والی مدینه فرستاده بود و با او عرض کردند که برگرد بکجا میروی آنحضرت از ایشان نشنیدند و سخن
در میان ایشان رد و بدل شد و بطریق تدافع بمرتبه که از طرفین بعضی تازیانهها بلند شد از یکدیگر
منصرف شدند و بروایت ابن نما بعد از اینکه بهم برخوردند با او عرض کردند الا تتقی الله تخرج من
الجماعة و تفرق بین هذه الامة آیا از خدا نمیترسی مخالفت جماعت مینمائی و تفرقه در امت پیغمبر
میاندازی آنجناب فرمود لی عملی و لکم عملکم انتم بریئون مما اعمل و انا بریء مما تعملون از برای منست

عمل

عمل من که نفع و ضررش عاید من میشود و برای شما است عمل شما شما بیزارید از عمل من و من
از عمل شما و بروایت شیخ مفید عبدالله بن مطیع با آنحضرت برخورد و عرض کرد بکجا میروی پدر و مادرم فدای
تو حضرت فرمود از اهل کوفه بجانب طریق با او و لیکن ... پدر بزرگوار و برادر عالیمقدارت کردند بمانند دخو
بزرگ عرب جانی بود کسی از تو نقد تمی نخواهد بود و مرگ از هر سو رو بتو خواهند آمد بخدا قسم
اگر بنی امیه ترا بقتل برسانند بعد از تو از هیچکس واهمه نخواهند داشت و آزادها را بنده خواهند
آنحضرت فرمودند این هم فرار از موت و الله موت بر حق بجز ایشان نزد که بر باطل و الله حماً با برید
برد بن سعد او مراسلت از جهاد با مشرکین مشغول شد از عوالم اکبر و محمد بن یعقوب کلینی بعد از اینکه کردم
خود را گذارده بتعجیل رو براه نهادم در بین اینکه طی منازل میکردم ناگاه خیمه در ... نگاه
آمد پیش رفتم از صاحبان سؤال نمودم گفتند از حسین است گفتم پسر علی بن ابی طالب پیغمبر خدا
پرسیدم آنحضرت در کدام بلاد از این خیام تشریف دارد بمن نشان دادند بسوی خیمه رفتم در آن خدمتش
نمودم آنجا بوادی در خیمه تکیه داده نوشته در دامن خود گذارده در آن نظر مینمود بسلام
جواب شنیدم عرض کردم ای پسر رسول الله پدر و مادرم فدای تو چه باعث شده که در این بیابان
افتاده فرمود این جماعت بنی امیه مرا ترسانیدند و این نوشتها اهل کوفه است بسوی من و عنقریب
ایشان قاتلان منند و چون چنین کنند حرمتی را باقی نخواهند گذارد مگر اینکه هتک نمایند پس خدا
و قدیر ایشان کسی را بکار در که بکشد ایشان را و ذلیلتر از مردم باشند و بروایت شیخ ابن نما از طریق
عدی گفت در تعجیل از کوفه برای اهل خود رفته بودم در برگشتن بحضرت حسین برخوردم خدمت
عرض کردم خدا با تو باد مبارک کنند او را برای نفس شریف او مباد ابو عبده از اهل کوفه مغرور
شوی که اگر داخل کوفه شوی کشته می شوی بلکه میترسم که نگذارند داخل شوی و اگر عازم بر قتال و جدال شوی
بهتر اینکه وارد بر طایفه ما شوی که نمحل کوه محکمیست و هرکز دلاور برما دست نیافته و عشیره
اعتقاد بوجوب نصرت تو دارند مادامی که در میان ایشان مقیم باشی در خدمت تو میکوشند کسی بر تو دست
نخواهد یافت آنجناب فرمود میان من و این جماعت عهدی است که خوش ندارم خلف آن عهد را نمایم اگر خدا
دفع بلا از ما نمود که عادت قدیم او بوده از رسانیدن نعمت خود و اگر واقع شود آنچه لابد است که
شود پس فوز و شهادت است گفت پس آذوقه خود را باهلم رسانیدم و بتعجیل در طلب خدمت آنجناب
شتافتم پس بر خوردم و خبر شهادت آنحضرت را بمن رسانیدند مراجعت نمودم مؤلف گوید
این روایت منافات دارد با بعضی روایات که مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی در وقت ورود حر و رساله کر

بر امام ع که طرماح [illegible] شد و امام ع دلیل کشته شدن میخواند و پیشاپیش قافله شهادت میرفت هم چنین تا بعضی
روایات بعد از روز عاشورا که خواهی شنید از حال طرماح از مجاهده و افتادن در میان کشتها و بعد از رفتن
ملعون چون آنحضرت بتنعیم رسید برخورد بشترانی که بجهت یزید بحیر بن ریان حمیری عامل یزید بر یمن هدایا از برای آن
ملعون میفرستاد بود از ایشانی که امام ع اولی است باموال مسلمین از غیر امر فرمودند اموال را ضبط نمودند و شتر
داران را مخیر نمودند میان اینکه با ما میآیند احسان و محبت با ایشان خواهد شد یا اینکه مراجعت
نمایند کرایه خود را اخذ نمایند ببعضی بکرایه قطع مسافت نموده اید بعضی از آن قوم خدمت بودن آنحضرت را
اختیار نمودند و بعضی بکرایه خود اکتفا کرده مراجعت نمودند بنا بر روایت ابی مخنف پس از قتل جناب مسلم بن
عقیل خبر کوفه از آنحضرت منقطع شده و در ظاهر خبر شهادت آنجناب با امام نرسیده بود و آنجناب را
قلق شدیدی عارض شده اهل بیت و موالیان خود را جمع فرموده و با ایشان خبر داد آنچه در قلب مبارکش
افتاده از جانب پسر عقیل مسلم و امر فرمود که بسمت مدینه بار کنند حسب الامر فرمود بار بستند بمدینه طیبه
آمدند تا اینکه وارد مدینه شدند آنحضرت بزیارت قبر مطهر رسول الله ص رفت و قبر مبارک را در بغل گرفت و
گریست که بیهوش شده [illegible] در آنحال آنحضرت را صورتی در خواب دست داد در آن حالت حضرت رسول اکرم را
صلی الله علیه و آله دید که با او میفرمود ای فرزند بشتاب بشتاب بتعجیل بتعجیل تا اینکه مادر و پدر
و برادر و جمعی از خویش کبری در انتظار تو و مشتاق لقای تو گردیده اند پس مبارک
بیدار شد آنحضرت گریان و حزین برخواست با شوق ملاقات رسول الله ص بمنزل برادرش محمد بن الحنفیة آمد
که علیل بود و قصد دیدن حضرت رسول را با برادر گفت جناب محمد خدمتش عرض نمود تو را بخدا
قسم میدهم که از حرم جد و مفارقت قبر [illegible] نکن تو را در این مکان اعوان [illegible] آنحضرت فرمود
میبایست بعراق [illegible] محمد عرض کرد والله [illegible] مفارقت تو و من از خدمتت باز نمانده ام مگر
بجهت آنچه میبینی [illegible] از مرض شدید بخدا قسم ای برادر قبضه شمشیر و کعب نیزه را نمیتوانم گرفت بخدا
بعد از تو از برای من فرح نخواهد بود پس گریستن نمود [illegible] از هوش رفت و بیهوش شد چون بهوش آمد عرض
کرد ای برادر وداع میکنم تو را ای شهید مظلوم مؤلف گوید بمقتضای این روایت [illegible] که امام ع
بعد از خروج از مکه بمدینه تشریف آورده و مقتضای سایر روایات که گذشته و آینده خلاف است که و بنا
بر این روایت جواب سوال [illegible] امام و بین برادرش محمد هم در مکه و هم در مدینه میشود اتفاق افتاده
باشد علاوه بر [illegible] قبل از رفتن بمکه بعد از ورود مدینه ناخوشی جناب محمد شدت کرده باشد
و تا اینکه گفته شود بنا بر این روایت جناب محمد خدمت آنحضرت در مکه بوده و این احتمال اگر [illegible] ندارد

زمان

زمان بودن مکه منافی باشد با روایات گذشته در خروج از مدینه منافی نیست بروایت فوادح الحسینیة
پس آنحضرت رو بابن عباس فرمود چه میگوئی در باره کسانی که بیرون کردند پسر دختر پیغمبر را از وطن
و خانه و مقر و حرم جدش و او را خائف و هراسان نمودند بمرتبه که از برای او پناهی و ماوائی نیست و
میخواهند او را بقتل رسانند و خونش را بریزند با اینکه نه بخدا شرک آورده و نه گناهی و خلافی از او
شده ابن عباس عرض نمود فدایت شوم یا حسین اگر لابدی در رفتن بسوی کوفه اهل و زنان را با خود
مبر فرمود ای پسر عم رسول خدا ص را در خواب دیدم و مرا بامری امر فرموده که او را مخالفت نمیتوانم نمود
و امر کرده که اینها را با خود ببرم ای پسر عم ایشان ودایع رسول الله اند برای ایشان امین نیستم
بهیچ کس و ایشان نیز مرا مفارقت نمینمایند پس ابن عباس صدائی از پشت سر شنیدند که میگفت یا ابن
عباس خدمت بزرگ و آقای ما عرض میکنی که ما را اینجا گذارد و خود تنها برود نه بخدا نخواهد شد
بلکه زندگی خواهند کانی میمانیم و تا او بمیرد تا روزگار از برای ما کسی غیر او باقی گذارده پس ابن
عباس از این حرفها بگریه درآمد بگریه شدیدی و عرض مینمود ای پسر عم بخدا ایشان را گوارا است [illegible] مفارقت
تو پس [illegible] بحضرت حسین ع نمود و از آنجناب خواهش نمود همانا ابن عباس را نمیفرمود سلامت [illegible] من
بر میداشتند [illegible] تا اینکه با ایشان بیعت نمایم یا مرا بقتل رسانند والله
در [illegible] از زمین [illegible] مرا بیرون میاورند بقتل میرسانند والله ایشان تعدی
مینمایند بر من چنانچه یهود تعدی نمودند یوم سبت و من با امر جدم رسول الله صلی الله علیه و آله
مرا امر فرموده امتثال خواهم نمود انا لله و انا الیه راجعون پس آنجناب از مکه رفت بنا بروایت سید
عبدالله بن جعفر بن ابی طالب [illegible] خود را بخدمتش فرستاد و عریضه نوشت بروایت مفید [illegible] در
ارشاد نوشت اما بعد من از تو سوال میکنم بحق خدا که برگردی من از این سفر تو بسیار ترسناکم
بر تو که مبادا در آن هلاک تو و پراکنده اهل تو باشد و اگر بر وجود مبارکت آسیبی برسد نور
زمین خاموش میشود زیرا تو علامت هدایت و [illegible] و امید مؤمنانی تعجیل در حرکت مفرما که من
خود در عقب این نوشته خواهم رسید والسلام پس عبدالله پس از نوشتن عریضه بسوی آنحضرت
نزد عمرو بن سعید رفت و از او خواهش نمود که نوشته خدمت آنجناب مشتمل بر وعده امان بنویسد
و تعهد نماید با او که سبب برگشتن آنجناب شود پس عمرو نوشته چنین نوشت و او را با برادرش یحیی
بن سعید همراه نمود پس عبدالله و یحیی باتفاق خدمت آنحضرت رسیدند و نوشته عمرو بن سعید را که مشتمل
بر تعهدات [illegible] بجناب رسانیدند و خود نیز نهایت سعی را در رجوع آنحضرت

نمودند آنحضرت فرمودند رسول خدا را در خواب دیدم و مرا امری فرموده عرض نمودند چه بوده آن
آنحضرت فرمودند او را با احدی نگفته و نخواهم گفت تا اینکه ملاقات نمایم پروردگار خود را چون از آن
حضرت مایوس شدند عبدالله پسران خود عون و محمد را امر نمود که در ملازمت آنحضرت باشند
و در خدمت او جهاد نمایند و بجان کوشند پس عبدالله و یحیی مایوس شده و بمکه رفتند توضیح
در سابق نوشته شد که یحیی در وقت خروج از مکه سر راه بر آنحضرت گرفته بود بگفته عمرو بن سعید محتمل است
این تفصیل در این خبر همان مقدمه باشد با اختلاف خبرین و محتمل است بعد از رفتن عمرو بن سعید بمکه
و خواهش عبدالله جعفر دو ثانی یحیی را فرستاده باشد باستمالت آنحضرت والله العالم بالحال و بروایت
امالی صدوق ره عبدالله عمر رفتن حضرت حسین را شنید بسرعت از پی آنحضرت رفت و در بعض منازل
خدمتش رسید عرض نمود یابن رسول الله قصد کجا داری فرمود رو بعراق میروم عرض نمود آرام
باش و از این اراده برگرد بحرم جدت رسول الله آنجناب قبول نفرمود چون عبدالله آبا او دید خدمتش
عرض نمود یا اباعبدالله ظاهر بفرما از بدن مبارک آن موضع را که جدت همیشه میبوسید آنجناب کشف نمود
جامه را از ناف مبارک ابن عمر سه دفعه آنرا بوسید و عرض نمود ترا وداع مینمایم یا اباعبدالله که تو در
این سفر کشته میشوی و بروایت ارشاد امام بتعجیل آمد تا بذات عرق رسید بروایت طوق بشر بن غالب
که از عراق می آمد خدمتش رسید آنجناب از حال اهل عراق سوال فرمود عرض نمود قلوبها با تست
شمشیرها با بنی امیه دیدم فرمود این است که داستی گفت خدا هر چه خواهد میکند و بروایت محمد بن ابی
طالب خبر بولید بن عتبه امیر مدینه رسید که حضرت حسین رو بعراق متوجه شده نوشت بسوی ابن زیاد
که آنحضرت عازم عراق است ای پسر زیاد این بزرگوار فرزند فاطمه زهرا است مبادا بالنسبه با او بدی نمائی
بر خود بر سر حرب بپا نمائی که در دنیا و آخرت مرتکب شوی که عار او بر تو و قوم تو باقی بماند که خاص و عام
او را فراموش نکنند ملعون التفات بآن نوشته ننمود و بروایت ارشاد داد و عز خود حصین بن نمیر را امیر
چهار هزار سوار نموده فرستاد بقادسیه نزول نمود قریب از قطقطانیه و حر را مقدمه با هزار سوار بجلو
آن امام فرستاد و بروایت طوق آنحضرت می آمد تا بثعلبیه رسیدند آن مکان قیلوله فرمود از خواب برخاست
و فرمود هاتفی را دیدم که میگفت شما سرعت مینمائید و مرگ شما را بتعجیل و بهشت میبرد شاه
زاده علی اکبر عرض نمود ای پدر بزرگوار آیا ما بر حق نیستیم آنجناب فرمود بلی ای فرزند قسم بخدائی که
بازگشت مردم بسوی اوست که ما بر حقیم شاه زاده عرض کرد ای پدر حال که چنین است باک از مرگ
نداریم حضرت حسین فرمود خدا ترا جزای خیر دهد ای فرزند جزای فرزند از والدش پس شب در

امکان ماندند چون صبح شد مردی از جانب کوفه نمودار شد که او را ابا هره میگفتند آمد نزد آنحضرت
سلام کرد و عرض نمود یابن رسول الله چه داعی شد که از حرم جدت خود بیرون آمدی امام فرمود یا ابا هره
بنی امیه مالم را گرفتند صبر کردم عرضم را بد گفتند صبر نمودم خواستند خونم را بریزند فرار کردم قسم
بخدا مرا خواهند کشت طایفه ظالمه و پس از آن خداوند بر ایشان لباس ذلت خواهد پوشانید و بر
ایشان وارد خواهد آمد شمشیر قاطع و مسلط خواهد شد بر ایشان کسیکه ایشان را ذلیل
نماید از قوم سبا که بر ایشان زنی مالک شد و حکم کرد در اموال و نفوس ایشان و بروایت ابی مخنف در
منزل ثعلبیه بر آنحضرت وارد شد مردی از نصاری که با او بود مادرش و عرض کرد السلام علیک
یا اباعبدالله امام جواب فرمود پس عرض کرد یا مولای من مرا از نصارا ام دوست دارم که در رکاب
تو جان نثار کنم اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا صلی الله علیه و آله رسول الله و ان علیا امیر
المؤمنین ولی الله و پس از اسلام نیکو شد اسلام او و اسلام والده او و بروایت امالی صدوق ره
چون در ثعلبیه بشر بن غالب بخدمتش رسید از آن امام ع پرسید از تفسیر کریمه یوم ندعوا کل اناس
بامامهم آنجناب فرمود مراد امامی است که خواند ایشان را بسوی هدایت بخدا و امامی که خواند بضلالت
هر طایفه یکی از این دو امام را اجابت نمودند پس طایفه در بهشت اند و طایفه در جهنم اند بتحقیق
بعضی ذکر کرده اند که امام بهر زمین که میرسید بنای منازل بعد آنحضرت مینمودند اعتبار
میکند چه در ظاهر اسباب سلطنت آنحضرت آماده و در باطن طلب شهادت بوده پس با این در هر راه
هر کس خبر یافت و هر سید در خفیه و آشکار متفرق میشدند تا اینکه از غش خالص ماند شیعه خلص
سلام الله علیهم پس از آن مکان کوچ نموده در عذیب قیلوله فرمودند که تا از خواب بیدار شد فرزند
علی ع از سبب گریه پرسید فرمود این ساعتی است که خواب دیدن صحیح است و در خواب کسی بمن خبر داد
و میگفت در رفتن سرعت مینمائید و مرگ شما را در بهشت میکشاند پس از آن مکان کوچ نموده تا بشراف
رسیدند چون نحر نزدیک آنجناب بر هیبه رسید حر بن یزید با هزار سوار رو با آنحضرت
و خبر داد چون از منزل خود بیرون شده رو بجانب حسین روانه شدم از عقب سر ندائی شنیدم
سه دفعه میگفت ای حر ترا بشارت باد به بهشت ملتفت شدم کسی را ندیدم با خود گفتم مادرت بعزا
بنشیند بجنگ پسر رسول خدا میروم و بشارت بهشت میشنوم و در ارشاد است چون امام بجانب
رسید از بطن رمله قیس بن مسهر صیداوی و بروایتی برادر رضاعی خود عبدالله بقطر را فرستاد رو بجانب
کوفه و بروایت طوق بسوی سلیمان بن صرد خزاعی و مسیب بن نجبه و رفاعة بن شداد و جماعتی از شیعه

بدانستا اشکه در ظاهر ایشان برا از مسلم خبر بود و نامه نوشت بسم الله الرحمن الرحیم از حسین بن
علی بسوی برادران مؤمنین سلام علیکم من حمد میکنم الخدائی که جز او خدائی نیست **اما بعد**
بدرستیکه نوشته مسلم بن عقیل بمن رسید که مرا خبر داده از حسن رأی و اجتماع شما بر نصرت
ما اهل بیت و در طلب حق ما و از خدا سؤال میکنم این که نیکو گرداند صنع خود را و اینکه ثواب دهد
شما را بر این عمل اجر شما را عظیم گرداند و من از مکه رو بجانب شما نمودم در روز سه شنبه هشتم
ذی الحجه همین که نوشته من بشما برسد در جد و جهد در امر خود باشید که در همین ایام وارد بر شما
میشوم والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته و جناب مسلم قبل از شهادت به بیست و هفت روز عریضه بآنحضرت
نوشته بود و اهل کوفه نوشته بودند خدمت آنجناب که در کوفه از برای یاری شما صد هزار شمشیر
مهیا است در آمدن بجانب کوفه تأخیر مفرما پس قیس بن مسهر نوشته امام را آورد چون بقادسیه رسید
حصین بن نمیر ملعون او را دستگیر نمود و بروایت طوفی چون نزدیک بکوفه رسید حصین گماشته عبید
الله او را گرفت و او را بطلب نوشته آنجناب تفتیش نمود قیس نوشته را پاره نمود و بآن ملعون نداد پس
او را نزد عبید الله فرستاد چون بآن بد نهاد رسید پرسید که کیستی گفت مردی هستم از شیعیان امیر
المؤمنین علی بن ابی طالب و فرزندش گفت چرا نوشته را پاره نمودی گفت تا تو مطلع بر مطلبش نشوی
گفت نامه از که بود و بسوی که نوشته بود گفت از حسین بن علی بن ابی طالب بسوی جماعتی از اهل کوفه که
من اسامی ایشان را نمیشناسم ابن زیاد در غضب شد گفت از من مفارقت نخواهی نمود تا اینکه خبر دهی مرا باسامی
اشخاصی که نوشته از برای ایشان بوده است و یا اینکه بر منبر بروی و لعن کنی حسین و پدر و برادر او را
و الا بند از بندت جدا میکنم گفت خبر باسم صاحبان نوشته نخواهم داد و لعن میکنم پس بر منبر بر آمد
پس از حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی و طلب رحمت بسیار بالنسبه با میر المؤمنین و حسنین علیهم
السلام نمود پس لعن نمود بر ابن زیاد و پدرش و ظالمان بنی امیه را تا باخر ایشان پس گفت بروایت ارشاد
ایها الناس بدانید حسین بن علی بن ابی طالب فرزند فاطمه زهرا دختر پیغمبر شما بهترین خلق خدا است
و من رسول آنجناب بسوی شما و بروایت مسیّب گفت در منزل حاجر او را گذاشتم اجابت کنید او را و
بروایت ارشاد پس ابن زیاد را لعن کرده و استغفار نمود از برای امیر المؤمنین ع بروایت طوفی خبر او
با بن زیاد دادند امر کرد آن مظلوم را از بالای قصر بزیر انداختند و بعضی شهادت رسید رحمة الله تع
با دست بسته بزمین افتاد و استخوانهایش تمام شکسته خورد شد و رمقی در او باقی بود ملعونی که او را
عبد الملک بن عمیر اللخمی میگفتند آمد سر مبارکش را جدا نمود او را گفتند چرا چنین کردی گفت خواستم

اورا

اورا براحت بیندازم بروایت طوفی چون خبر شهادت آن مظلوم بامام رسید گریست و گفت اللهم
اجعل لنا و لشیعتنا عندک منزلا کریما و اجمع بیننا و بینهم فی مستقر رحمتک انک علی کل شیء قدیر
خداوندا از برای ما و شیعیان ما در جوار رحمت خود منزل نیکو قرار ده و جمع فرما بین ما و ایشان
در محل استقرار رحمت تو بدرستیکه تو بر همه چیز قادری و بروایت ارشاد حضرت حسین ع از منزل حاجر
رو بعراق نهاد رسید بر آبی از آبهای عرب بناگاه عبد الله بن مطیع عدوی را دید که بر سر آن منزل نمود
چون چشمش بامام ع افتاد برخواست و بامام آمد عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد یا بن رسول الله چه
باعث شد که باینمکان تشریف فرما شدی آنحضرت او را در بغل کشید و او را از اسب بزیر آورد آنجناب
فرمود معاویه از دنیا رفت چنانچه خبر بتو رسیده و اهل عراق نوشتها بمن نوشتند و مرا بسوی خود خواندند
پس عبد الله عرض کرد یا بن رسول الله تو را بخدا یا بن رسول الله قسم میدهم حرمت اسلام و حرمت قریش و
حرمت عرب را مراعات فرمائی بکوفه نروی و خود را در مقام تعرض بنی امیه مگذاری قسم بخدا اگر
طلب کنی آنچه را که در دست بنی امیه است تو را ایشان البته و اگر تو را بکشند پس از آن کار را نخواهند
داشت امام سخن او را قبول نفرمود و رو براه نهاد عبید الله زیاد امر کرده بود از واقصه تا براه شام و از
طرفی تا راه بصره را گرفته بودند نمیگذاردند کسی داخل کوفه شود و نه کسی خارج شود و آنحضرت
همی آمد مطلقا از اعراب بادیه بر خورد ها سئوال خبر از ایشان فرمود عرض نمودند نزد ما خبری نیست
جز اینکه کسی از کوفه خارج نمیشود پس امام ع از ایشان گذشته رو براه نهاد و خبر دادند جماعتی من فزاره
و بجیله که گفتند ما با زهیر بن القین بجلی بودیم وقتیکه از مکه رو بکوفه میرفتیم در راه رفتن و مراجعت
با حضرت حسین ع موافقت نمینمودیم بجهت آنکه وارد و بدیدن او بود در نظر ما این بود که با آنحضرت در مکان نازل
نشویم تا اینکه روزی در منزلی فرود آمد که ما چاره نبود که از آنحضرت کناره بگیریم لابد بهمان مکان
نازل شدیم حضرت حسین ع بیک طرف نزول اجلال فرمود و ما در طرف دیگر فرود آمدیم پس از استقرار
در بین اینکه نشسته مشغول صرف طعام بودیم که رسول از جانب آنحضرت نزد ما وارد شد سلام کرد
پس داخل شد گفت یا زهیر بن القین بدرستیکه ابا عبد الله ع مرا بسوی تو فرستاده که بخدمتش بروی
پس هر یک از ما لقمه که در دست داشت انداخت و متحیر ماندیم در جواب متحیر ماندیم و بروایت طوفی
زوجه زهیر دیلم دختر عمرو بر این حال مطلع شد بزهیر و حشت زهیر را در جواب دید گفت سبحان الله
پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرستد بسوی تو در رفتن او تامل داری چه میشود خدمتش بروی و کلامش
بشنوی پس زهیر خدمت آنحضرت رفت اندک زمانی بیش نشد که مراجعت نمود با بشاشت و خوشحالی

در حالیکه دیگر او برادر و خویش و دوستی نبود [illegible] که چه شد از جا کنند و اسباب و بار شترانرا بار کردند
نقل نمودند بجانب آنحضرت [illegible] او را [illegible] و گفت من خویش ندارم که از جانب
من بتو برسد چیزی مگر خوبی [illegible] خدمت و صحبت آنحضرت نمودم که جان خود را فدای او نمایم پس
اینجا میباید باو دهید باو تسلیم [illegible] او را ببعضی از بنی اعمامش سپرد که او را با هلش برساند از نزد
مقابل زهیر اینها دگر [illegible] او را وداع کرده دعای خیر نموده باو گفتند از تو سؤال میکنیم که در قیامت
از من فراموش نکنی در خدمت [illegible] حسین ع پس رو باصحاب خود نموده و فرمود که هرکس دوست داشته
باشد که با من باشد [illegible] بیاید و هرکس نخواهد نیاید این آخر عهد من است با او و برادرانت [illegible]
با اصحاب خود گفتند در [illegible] خدمت جناب سلمان جهاد در بحر ما را پیش آمد و در آن جنگ خداوند فتح و غنیمت
بسیار ما را روزی نمود [illegible] ما بسیار خوشحال شدیم جناب سلمان بما فرمود آیا خوشحال شدید باین فتح و غنیمت
گفتیم بلی فرمود [illegible] کرد [illegible] سید شباب آل محمد را ملاقات نمائید پس شاد شوید ازین باشد که در
خدمت او جهاد نمائید پس رو با صحابش نموده گفت ودیعه خدا را گذاردم و رفت در خدمت آنحضرت بود
تا بفیض شهادت رسید حکمت وجود امام ع در عالم امکان بمنزله آفتاب و افاضه نور وجود مبدء
[illegible] مثل تاثیر آفتاب [illegible] روز و اثر است بنباتات از اشجار و فواکه و غیر آن که بنتیجه
اثر تابش [illegible] بحسب قابلیت بر و زمینها [illegible] امثال ذلک [illegible] حضرت مولا [illegible] حسین [illegible]
زهیر [illegible] از مکر [illegible] کامل گشتند تا او را بدرجات عالیه شهادت برسانند و خود را به نعمت عالی
رشته [illegible] افکنده دوست تا در بودش از نجبها او است که بهجد که بید بر میکشند
هر جا که خواهد [illegible] او است و در مصاحبت این باسعادات از دور و نزدیک تابش آفتاب ولایت [illegible]
ماده اش مستعد [illegible] بهم رسانید تا در آن منزل [illegible] رسید که داخل سلسله علیه اصحاب خلص حضرت
حسین گردید این بود که پس از درک فیض حضور نور علی نور امام روحی له الفداء علاوه ما سوا از
پیغمبر [illegible] تمام ترکیب [illegible] از هر چه بود غیر خدمت مولا [illegible] گذشت و شنیدی قیس
مصهر صیداوی که از جمله اشخاصی بود که نامه از اهل کوفه خدمت امام ع آورد چگونه بفیض رسید که در
حقیقت [illegible] امام ع با اهل کوفه ایشانرا بحرکت در آورد هر یک بقدر استعداد از آن
[illegible] باسعادات تا اینکه حامل نوشته اشخاصی بود که عاقبت ایشان با سوء حال کشید بحرب
آنحضرت اقدام نمودند حرکتش این شد از کوفه تا مکه و بجنگ کشیده شد پس از اینکه منظور نظر
[illegible] گردید گوی سعادت از میدان ربود و در خدمت [illegible] گوار مستغرق

بجا رحمت خداوند گردید آنان که خاک را بنظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی بما کنند و برد
مناقب حضرت حسین ع در منزل خزیمه یکشبانه روز اقامت فرمود چون صبح نمود خواهرش علیا
مکرمه زینب خدمتش آمده عرض نمود خبر دهم تو را با آنچه در شب گذشته شنیدم هاتفی را که میگفت
الا یا عین فاحتفلی بجهد و من یبکی علی الشهداء بعدی [illegible] جمع کردن [illegible] نمود
اشک خود و کی گریه خواهد نمود بعد از من بر شهدا علی قوم تسوقهم المنایا بمقدار الی انجاز
وعدی و این گریه سوگواری بر قومی است که مرگ ایشانرا میکشاند بمحل وفای بوعده خود بحسب
آنچه بر ایشان مقدر شده حضرت فرمود ای خواهر آنچه مقدر شده واقع خواهد شد بروایت ارشاد
از عبدالله بن سلیمان و منذر بن مشمعل هر دو از طایفه بنی اسد که گفتند چون از اعمال حج
فارغ شدیم همت خود را گماشتیم که بحضرت حسین ع ملحق شویم در بین راه تا بدانیم عاقبت
امر آنحضرت بکجا می انجامد پس شتران خود را بحرکت در آورده با عجله در آمدیم تا بزمین زرود
رسیدیم چون نزدیک شدیم [illegible] مردی کوفه [illegible] حضرت حسین ع را دید
[illegible] طالب [illegible] از آن شخص بود [illegible] چون [illegible] آن شخص را از راه
[illegible] و او را واگذاشت و در براه نهاد و ما بنزد آن شخص رفتیم با یکدیگر میگفتیم برویم از این شخص تحقیق
اخبار کوفه نمائیم که او میباید با خبر از کوفه باشد چون باو رسیدیم بر سلام کردیم جواب گفت
[illegible] سؤال کردیم گفت اسدیم گفتیم ما نیز از طایفه بنی اسدیم گفت بکر بن فلان ما نیز نسبت خود
را باو گفتیم پس پرسیدیم که از حالت کوفه [illegible] گفت از کوفه بیرون نیامدم تا اینکه مسلم بن عقیل
و هانی بن عروه را کشته دیدم و دیدم که پای ایشانرا گرفته بودند در بازار میکشیدند پس آمدیم
تا اینکه بحضرت حسین رسیدیم با آنجناب همراهی میکردیم تا اینکه در ثعلبیه وقت شب فرود آمد پس
از سلام و رد جواب عرض نمودیم رحمک الله خبری داریم اگر میفرمائی مخفی و یا آشکار عرض کنیم پس نظر
بما و نظری باصحاب خود [illegible] فرمود [illegible] نیست که از اینها [illegible] شنود داشته عرض نمودیم
دیدی سوار را که دیروز روبروی آمد فرمود بلی و خواستم از او استخبار کنم گفتیم ما استخبار
از او نمودیم و او مردیست از طایفه ما و صاحب رای و دانا و راستگو با خبر داد که از کوفه بیرون نیامده
تا اینکه مسلم و هانی را کشته و بچشم خود دیدم که بدن ایشانرا در بازار بر زمین میکشیدند امام ع
فرمود انا لله و انا الیه راجعون رحمة الله علیهما پس این کلمات را مکرر بر زبان جاری مینمود پس خدمتش
عرض کردیم ترا بخدا قسم میدهیم که از اهلت برگردانی که در کوفه یاوری و معینی برای تو باقی نمانده بلکه

نمودند ایم که با تو مقاتله نمایند پس آنجناب بعد باولاد عقیل که در خدمتش بودند فرمود که در
این باب چه میگوئید مسلم را کشته اند گفتند بخدا برنمیگردیم مگر اینکه طلب خون خود را کنیم و یا اینکه
برادر و اندر بفا برسیم ... پس حسین ع رو بما نموده فرمود خیری در زندگانی بعد از این جوانان نیست
پس ما دانستیم که عازم بر رای خود است و برنخواهد گشت گفتیم خدا آنچه خیر است از برای تو کند فرمود
خدا شما را رحمت کند پس اصحاب او عرض نمودند تو مثل مسلم بن عقیل نیستی بزرگی تو بر همه معلوم است اگر
وارد کوفه شوی مردم سبقت خواهند گرفت بجهت نصرت تو آنجناب در جواب ایشان سکوت فرمود
مؤلف گوید اولا آنکه امام در جواب ... و شخص ... رجوع نمود باولاد عقیل اگر چه در ظاهر
مشورت و نظر ... بود ولیکن در باطن مقصود رساندن جواب بسائل بوجه اکمل با علم آنجناب باینکه اولاد
عقیل این قسم جواب خواهند گفت ... دیگر آنکه وقوع این قسم جواب و سؤال تسلی تام خواهد بود
از برای اولاد عقیل بعد از ورود مصیبت مسلم بر ایشان و ثانیا آنکه سکوت آنحضرت در جواب بعض اصحاب
که خدمتش عرض نمودند که اهل کوفه سلوکی که با مسلم کردند با شما نخواهند کرد واضح است و بروایتی
طوف آنحضرت رفتند تا بمنزل ثعلبیه رسیدند و در آن منزل خبر شهادت جناب مسلم باو رسید و بآن
واسطه صدای ناله بعضی بلند شد از اصحاب و اهل آنحضرت بقسمی که گویا از زمین بلرزه در آمده بود
بروایت مثیر الاحزان آنجناب بطی منازل میفرمود و بتعجیل می آمد تا اینکه رسید بمسافتی که میل مانده
بقادسیه شخصی باو برخورد و عرض کرد یابن رسول الله قصد کجا داری فرمود میخواهم داخل این بلد
شوم عرض کرد منم ... از برای تو امید خیری نیست پس خبر قتل مسلم بن عقیل را بآنجناب داد
آنحضرت لا حول و لا قوة الا بالله و انا لله و انا الیه راجعون گفت و خواند این آیه مبارکه را فمنهم من قضی
نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا و از جمله مقاتل عصر بجا و تلویحا چنین معلوم میشود که تا این
منزل دسته دسته از اعراب در ... بآنجناب ملحق میشدند و از این منزل از خیالات دنیویه مایوس شدند
و متفرق شدن گذاردند و بروایت صحیح گفته شده که چون حضرت حسین ... و ...
کنند رسید در آنجا خلوتی از مردم نشسته بود ناگاه شخصی بر آنحضرت وارد شد که از جانب کوفه می آمد
آنجناب از خبر کوفه پرسید گفت یا سیدی از کوفه خارج نشدم تا اینکه مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را
کشته دیدم و سر ایشان را از برای یزید فرستادند فرمود انا لله و انا الیه راجعون پس ... رفته از اصحاب
آنحضرت کسی مطلع بر خبر او نشد و مسلم را دختری بود در خدمت آنحضرت که یازده سال از سن او گذشته
بود چون آنجناب از مجلس خود برخواست بجهت حرم تشریف برد آن دختر را نزد خود طلبید ملاطفه در حق او

مرحمت بیشتر مینمود از اطفال چون یتیمان پدر مرده با آن حضرت بعین طریقه سابقه است که بملاطفه پدر بر آنحضرت دست
مرحمت بر سر و روی او میکشید چنانچه عادت آنحضرت بود درباره ایتام معمول میداشتند آنحضرت
گفت یا عم هرگز ندیدم با من چنین سلوک نمائی گمان میکنم که پدرم شهید شده آنحضرت بعد
از شنیدن این سخن از آن مظلومه خود را از گریه نتوانست نگاه دارد پس از گریه فرمود ای دختر
من من بجای پدر تو و دختران من خواهران تو اند پس آن دختر صدا را بنوحه و ناله بلند کرد از گریه
او پسران اولاد مسلم که بودند و از ایشان بنوحه و گریه بلند شد و عمامه از سر بر زمین زدند حضرت
حسین ع از مشاهده این حال و از بخاطر آوردن آنچه اهل کوفه با امیرالمؤمنین ع و برادرش حسن
مجتبی ع کرده بودند گریستن گرفتند بگریستنی شدید بحدی که محاسن شریفش از آب چشم مبارکش تر شد و بروایت ارشاد
آنجناب روبکوفه میرفت تا اینکه بزباله رسید خبر عبدالله بن یقطر و شهادت او بآنحضرت رسید
از برای اصحاب نوشته بیرون آورد که در او نوشته شده بود اما بعد خبر بفزع درآورنده بما رسید
که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را و عبدالله بن یقطر را کشتند و شیعیان دست از یاری ما برداشتند
بعد از این واقعه هر کس از شما خواسته باشد که برگردد برگردد و منعی نیست پس مردم رو به دنیا طلبان
اطراف و بطرف راست و چپ متفرق شدند تا اینکه نماندند مگر اصحاب آنجناب از اصحابی که از مدینه
صحبت آنحضرت را اختیار کرده بودند و قلیلی از اشخاصی که با آنحضرت ملحق شده بودند آنجناب چنین کرد
زیرا میدانست که اعراب اطراف که همراهی آنجناب کرده بودند باین خیال و گمان بودند که آنجناب وارد
میشود بر بلدی که اهل آن در مقام اطاعت و انقیاد آنحضرت اند و بعد از این کلام از آن امام والا مقام
پرده از روی کار برداشته شد هر کس باقی ماند دانست که منظور محض متابعت و موافقت آنحضرت است
و طمع دنیوی در میان نیست و بروایت ابی مخنف چون بمنزل زباله رسید اصحاب خود را جمع کرده پس
برخواست خطبه مشتمل بر حمد خداوندی و نعت حضرت رسالتمآب ادا فرمود بعد فرمود ایها الناس
من شما را جمع کردم و با خود تا باین مکان آوردم باین عنوان که اهل عراق در اطاعت منند و الا
چنین خبر از برای ما آمده خبر از قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و اینکه شیعه دست از یاری ما اهل بیت
برداشتند پس هر کس از شما صبر بر بلای نیزه و شمشیر نمیکند تنها بماند الا برود بهر طرف که میخواهد
ما غیر از این امر بر در پیش نیست پس اینها کسانی از او متفرق شدند و راه بیابانها پیش گرفتند تا این
که باقی ماندند با او هفتاد و دو نفر از اهل بیت و موالی او که از مکه با آنحضرت آمده بودند و بروایت
لهوف بعد از رسیدن خبر مسلم با آنحضرت ... که خدا او را فرموده بود فرزند ...

با آنجناب برخورد خدمتش عرض کرد یا بن رسول الله چگونه اعتماد میکنی با اهل کوفه و حال اینکه
ایشان آن جماعتی اند که پسر عمت مسلم بن عقیل را کشتند آنحضرت اشکش جاری شد فرمود خدا رحمت کند
مسلم بن عقیل را که رفت بسوی روح و ریحان خدا و جنت و رضوان او بتحقیق برادر بود بعمل او و ما باقی مانده ایم
برما است پس فرمود فان تکن الدنیا تعد نفیسة فدار ثواب الله اعلی و انبل اگر دنیا خوب شمرده
میشود خانه ثواب اخروی بلند مرتبه تر و عظیم تر است وان تکن الابدان للموت انشئت فقتل امرء
بالسیف فی الله افضل و اگر بدنها از برای مرگ خلق شده اند پس کشته شدن مرد در راه خدا
بشمشیر افضل است وان تکن الارزاق قسما مقدرا فقلة حرص المرء فی السعی اجمل و اگر روزیها
خلق شده بر و قسمت شده است پس کم حریص بودن شخص در سعی از برای آن خوشتر است وان تکن الاموال
للترک جمعها فما بال متروک به المرء یبخل و اگر جمع اموال از برای گذاشتن است پس چرا میبایست
در او بخل بورزند و بروایتی آنحضرت رفت تا ببطن عقبه رسید در آنمکان پیری از بنی عکرمه که او را
عمر بن لوذان میگفتند برخورد خدمتش عرض کرد قصد کجا داری فرمود کوفه آن پیر گفت ترا بخدا
سوگند میدهم که برگردی بخدا قسم وارد نمیشوی مگر بر سر نیزه ها و دم شمشیرها و این اشخاص که بسوی
آنجناب نوشتند اگر دفع شر دشمن از تو کرده بودند و بلاد را بتصرف داده بودند رفتن
شما بمحل بود اما با این حال من صلاح نمیدانم رفتن ترا آنجناب فرمود ای بنده خدا بر من رای مخفی
نیست ولیکن بر امر خدا غالب نمیشود قسم بخدا دست از من بر نمیدارند تا اینکه خون مرا بریزند و چون
چنین کردند خدا مسلط گرداند بر ایشان کسی را که ایشان را ذلیل کند بمرتبه که ذلیل ترین امتها شوند
پس از آن از آنمکان رفت تا بمنزل اشراف رسید چون وقت سحر شد جوانان خود را امر فرمود که آب
بسیار بردارید پس از آنمکان بار کرده میرفتند تا اینکه نصف النهار شد پس در اثنای رفتن یکی از اصحاب
آنحضرت تکبیر گفت آنجناب فرمود الله اکبر سبب تکبیر چه بود عرض کرد نخلستان بنظرم آمد جمعی
از اصحاب گفتند ما هرگز باینمکان نخل ندیده ایم آنحضرت فرمود درست نظر کنید ملاحظه کنید که
چه چیز است عرض کردند بخدا که سر نیزه ها و گوشهای اسبها است آن امام فرمود چنین است که میگوئید
پس آنجناب فرمود در این سرزمین مکانی نیست که بتوانیم او را در عقب خود قرار دهیم و از یک
طرف از شر دشمن محفوظ باشیم روی خود را بجانب ایشان کنیم گفتند بلی ذو حسم آنجاست در طرف
چپ واقع است اگر پیشتر دستی کنیم و خود را بآنمکان برسانیم چنانکه میفرمائی میشود پس آنحضرت میل بآن
جانب نمود و اصحاب متابعت او نمودند پس طول نکشید که سوارها آشکار شدند چون دیدند از راه حر

نمودند

نمودند و می آمدند مانند جمعیت زنبور و علمهای ایشان بمثابه بالهای پرندگان مینمود پس [illegible]
نموده قبل از رسیدن ایشان در آنمکان فرود آمدند امام علیه السلام امر نمود خیمه و خرگاه برپا کردند مقارن
آنحال لشکر دشمن که حر بن یزید ریاحی با هزار سوار وارد شد تا آمدند در مقابل حضرت حسین
در گرمی آفتاب صف کشیدند و اصحاب آنجناب معمم و مسلح بودند پس آنجناب از تشنگی ایشان مطلع شده
فرمود امر نمود جوانان خود را که ایشان را آب دهید و سیراب نمائید و اسبان ایشان را برفق و مدارا آب
خوردن تا دارید که میل خود را از آب سیر بردارند پس از هر سو کاسه ها و طشتها پر آب کرده بر ایشان
گرداندند بجز بکه دادن اسبان ایشان تا مثل مینمودند که هر اسبی چهار دفعه یا پنج دفعه سر از آب برمیداشت
تا آشفته چون باین نوع سیراب میشدند دور یا سوی دیگر میکردند یکی از لشکر حر که او را علی بن طعان میگفتند
گفت من در آنروز همراه حر بودم و در آخر همه مردم رسیدم نظر امام علیه السلام بر من افتاد و اثر تشنگی
زیاد در من و اسبم ظاهر بود بمن فرمود راویه را بخوابان و ابن یا شام من چنین میدانستم راویه مشک
است میدانستم شتر آب کش را راویه میگویند هذا متحیر ماندم پس امام علیه السلام فرمود شتر را بخوابان
خواستم آب بنوشم آب از مشک میریخت نمیتوانستم آب بخورم فرمود اخنث السقاء یعنی سر مشک را
برگردان من نمیدانستم چکنم خود بنفس نفیسش تشریف آورد و دهن مشک را برگردانید و بدست مبارک آب
داد تا سیر شدم و اسبم را آب داد و آمدن حر بن یزید ریاحی از دسته بود و عبیدالله بن زیاد
حصین بن نمیر را با قادسیه فرستاده بود تا لشکر در آنمکان نازل شده و امر کرده بود که حر را با هزار
سوار بجلو امام بفرستد حر بود تا حضرت حسین تا اینکه ظهر شد امام علیه السلام امر فرمود حجاج بن مسروق را
که اذان بگوید چون وقت اقامه شد آن امام خارج شد بسوی مردم با ازار و ردا و نعلین خطبه مشتمل
بر حمد خدا و نعت حضرت رسالت پناه انشا فرمود پس فرمود ایها الناس من نیامدم بسوی شما مگر
بعد از اینکه رسل و رسائل شما متوالی بمن رسید که بسوی ما بیا امام و پیشوائی نداریم شاید خدا بتو ما را
بر هدایت جمع نماید اگر بر سخن باقی اید با ایشان آمده ام پس مرا مطمئن نمائید بقول خود و بعهد و پیمان تان
و اگر از قول خود برگشته اید و آمدن مرا خوش ندارید بمکان خود بر میگردم کسی هیچ و هیچ جواب
نگفتند و بسکوت گذراندند مؤذن را فرمود اقامه نماز گفت پس بحر فرمود میخواهی با اصحاب
خود نماز کنی عرض کرد بلکه با جناب شما همه نماز میکنیم پس امام مشغول نماز شد تا طرفین
با آن معصوم اقتدا نمودند بعد از فراغ بخیمه تشریف برد و اصحاب در خدمتش جمع شدند و حر
با اصحاب خود برگشت بمکان خود و داخل شد در خیمه که از برای او زده بودند جمعی از اصحاب

دربیضه و باقی همرهان جلو اسب شما اگر خبر در سنا بر اسب خود نشسته چون وقت عصر شد حضرت فرمود
همه را بار کردن شوند و مهمان مهیا شد تا اذان نماز گفته نماز عصر را ادا فرمود باز حضرت با آن
حضرت نماز کردند چون نماز با تمام رسید روی مبارک را بجانب حر کرد فرمود حمد خدا و نعت حضرت
رسالت پناه بجا آورده پس فرمود اما بعد ایها الناس اگر بتقوی پیشه کنید و حق را از برای اهلش
بدانید خداوند از شما راضی خواهد بود و ما اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و اولی تر
بر شما هستیم از این اشخاص که ادعا میکنند چیزی را که اهل او نیستند و رفتار ایشان در شما بجور
ظلم و دشمنی است و اگر ما را قبول ندارید و ما اهل بیت را نشناسید و رای الآن شما غیر آن است که در
رسائل شما بمن رسید بر میگردم حر عرض کرد والله من نمیدانم چه میفرمائی و از این رسائل و
رسائل خبری ندارم پس حضرت حسین امر نمود عقبة بن سمعان را که دو خرجین پر از نوشتها را
که همه پر بود آورده در پیش روی ایشان بر زمین ریخت حر عرض کرد ما از جمله اشخاص که بشما نوشته
اند نیستیم و ما مأموریم از طرف مقاتلت شما تا بنزد ابن عبیدالله زیاد وارد سازیم امام فرمود مرگ
بتو از این که میگوئی نزدیکتر است پس اصحاب امر فرمود سوار شوید سوار شدند تا اینکه زنان
حرم را سوار کردند پس اصحاب را امر فرمود بر گردید چون اراده برگشتن نمودند لشکر مانع شدند ایشان را
از مراجعت منع نمودند حضرت حسین به حر فرمود ثکلتک امک ای حر تا در رفتن تعرض مینمائید
چه میخواهی حر در جواب گفت بخدا قسم هر کس غیر تو اسم مادر مرا میبرد با آن عرب در این حال که هست
بود البته اسم مادرش را میبردم و اسم مادر تو را نمیتوانم برد مگر با نهایت تعظیم امام فرمود چه میخواهی
و مقصود تو چیست عرض کرد میخواهم تو را نزد امیر عبیدالله زیاد ببرم فرمود من متابعت نخواهم
کرد در جواب گفت من نیز دست بر نمیدارم این کلام سه مرتبه در میان ایشان جواب و سؤال شد چون
کلام در میان ایشان بطول انجامید حر گفت من مأمور بقتال نیستم بلکه مأمورم تو را بکوفه داخل
نمایم حال که قبول این معنی نمیفرمائی راهی پیش گیر که نه بکوفه برسانی و نه بمدینه داخل نماید و من نامه
با بعبیدالله زیاد بنویسم شاید خداوند سببی بسازد که مبتلا بقتال تو نگردم پس امام از سمت
یسار طریق عذیب و قادسیه که این راه را پیش بگیر پس حضرت حسین براه افتاد و حر بن یزید با او همراه
میشد و با آنجناب عرض میشود که بخدا قسم شهادت میدهم که با این جماعت جدال نمائی و الا کشته میشوی
آنجناب فرمود مرا از مردن میترسانی آیا امر بر شما آسان میشود اگر مرا بقتل برسانید پس اشعار را ذکر فرمود
تا شنیدی یکی از طایفه اوس که اراده نصرت رسول الله کرد و برادرش او را منع مینمود سامضی فما بالموت

عار على الفتى اذا ما نوى حقا وجاهد مسلما یعنی بزودی خواهم رفت که مردن عار نیست بر شخص
مرد اگر نیتش حق باشد در اسلام جهاد کند و واسی الرجال الصالحین بنفسه و واسی یعنی مواسات کند
با مردان صالح بنفس خود و فارق مثبورا و باعد مجرما یعنی مفارقت نماید و دوری کند کسی که کار را
فان عشت لم اندم وان مت لم الم یعنی باکی ندارد اگر از اهل ضلالت و معصیت دوری نماید اگر زنده بمانم
پشیمان نیستم و اگر بمیرم محل ملامت نیستم کفی بک ذلا ان تعیش و ترغما یعنی از برای تو کافیست در ذلت
اینکه زنده کانی کنی با خواری و بروایت محمد بن ابی طالب مثل از شعر اخیر فرمود اقدم نفسی لا ارید بقاءها
لتلقی خمیسا فی الوغاء عرمرما یعنی خود را در معرض قتال در میاورم دوست ندارم بقاء او را تا آنکه
ملاقات کند با لشکری که سنگین جمع کثیر از دشمن پس از آن محمد بن ابی طالب ذکر نموده که آنحضرت رو
با اصحاب نموده که در شما کسی هست که راهها بلد باشد طرماح بن عدی عرض نمود که من با خبرم از راه این
جناب فرمود پیش بیفت طرماح بفرموده آنحضرت پیش افتاد و رجز میخواند با این اشعار یا ناقتی لا تذعری
من زجری وامضی بنا قبل طلوع الفجر یعنی ای شتر من مترس از زدن من و ما را براه ببر قبل از فجر بخیر
فتیان و خیر سفر آل رسول الله اهل الفخر یعنی براه ببر در بهترین سفرها بهترین جوانان که آل رسول خداوند
اهل فخر السادة البیض الوجوه الزهر الطاعنین بالرماح السمر یعنی جوانان بزرگ کاری رو نورانی
و شجاعان روزگار اند که طعن بدشمنان میزنند الضاربین بالسیوف البتر حتی تحلی بکریم الفخر
وان اشخاص هستند که با شمشیرها قاطع خود میزنند تا ظاهر نمودن بزرگوار یعنی اهل کرم و فخر
است الماجد الجد رحیب الصدر اتاه الله بخیر امر یعنی بزرگ مجدش جلیل و صدرش فراخ و مشروح است
اتاه الله لخیر امر خدا او را ثواب عطا فرماید در بهترین امری که بر او وارد میشود عمره الله بقاء الدهر
یا مالک النفع معا والضر یعنی خداوند نفع و ضرر عمر طولانی بطول دهر عطا فرما ای خدا
ایده بالنصر علی الطغاة من بغاة الکفر یعنی بفرما مولای حسین را بنصرت بر لعینان که بقیه
کافران اند علی اللعینین سلیلی صخر یزید لا زال حلیف الخمر یعنی ضرر نده او را برد و لعین زاده صخر
یزید دایم الخمر و ابن زیاد عهر بن العهر و بر پسر زیاد حرام زاده و بروایت شامر فیمنا امام از
طرفی و حر با لشکرش از طرفی تا بعذیب هجانات رسیدند و بروایت ابی مخنف در آن حال چهار سوار از
طرف کوفه نمودار گشتند که بسرعت می آمدند چون رسیدند معلوم شد که نافع بن هلال مرادی و
عمرو بن خالد الصیداوی و سعید مولای او و مجمع بن عبدالله مذحجی چون طرماح این حال را دید اما جلو
ناقه امام را گرفت و اشعار رجز سابق را میخواند حر پیش آمد و گفت ایشان را میخواهم مانع شوم که

یا فتحا نوشته‌اند امام فرمودند من از ایشان منع میکنم چنانچه از خود منع میکنم زیرا ایشان اصحاب من
اگر تو بعهد خود باقی هستی که با من عهد کرده‌ای تا اینکه خبر از عبیدالله زیاد بتو برسد مانع مشو
الا با تو محاربه میکنم چون حر چنین دید بکنار رفت و اشخاص مذکوره بملازمت آنحضرت مشرف شدند
پس آنجناب احوال اهل کوفه را از ایشان پرسید عرض کردند یابن رسول الله اما بزرگان قوم تا طرف ایشان
برگشته و باقی مردم قلوب ایشان با شما و شمشیرهای ایشان بر شما است فرمود آیا از فرستاده من قیس
بن مسهر خبر دارید گفتند حصین بن نمیر او را دستگیر نموده از برای عبیدالله زیاد فرستاد و آن
ملعون او را شهید نمود چون آنحضرت این خبر را شنید اشک در چشم مبارکش گردید و خواند فمنهم
من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا پس عرض نمود اللهم اجعل الجنة لنا و لهم منزلا
واجمع بیننا و بینهم فی مستقر رحمتک پس طرماح پیش آمد عرض نمود یابن رسول الله اگر با تو
مقاتله نکند غیر از این اشخاص که ایشان را میبینی کفایت حال تو را میکنند و من قبل از بیرون آمدن از کوفه
جمعی از مردم دیده‌ام که هرگز مثل آن ندیده‌ام و از سبب آن اجتماع پرسیدم گفتند از برای آنست
که بجهت حضرت حسین ع میروند اگر بتوانی وارد بر ایشان نشوی چنان کن پس آنجناب میرفت و حر با
همراهی میکرد تا اینکه بقصر بنی مقاتل رسیدند خیمه بنظر آنجناب آمد و نیزه بزمین زده شده و
اسبی در برد مالک خیمه بسته فرمود این خیمه از کیست گفتند از شخصی است فاسق و قاطع طریق او را ابن
جعفی میگویند آنجناب بطلب او فرستاد عبدالله مذکور با سلاح و زره و لباس خدمت آنحضرت آمده
در مقابل آنجناب ایستاد چون امام ع او را بدان حال دید جبه زد بر او و فرمود وای بر تو برگرد و
لباس صالحین را بپوش با امر امام ع برگشته تغییر لباس نمود و تجدید غسل مراجعت کرد چون مقابل
رسید باو فرمود ای مرد بدو معاصی بسیار برخود جمع نموده اقدام نمیکنی بتوبه که باعث رفع آثار معاصی
تو گردد عرض کرد یابن رسول الله ای پسر دختر پیغمبر آن توبه که میفرمائی چیست فرمود یاری کردن
تو است مر پسر دختر رسول الله را و اینکه همراه او جهاد کنی با دشمنان او عرض کرد یابن رسول
الله صلی الله علیه و آله از کوفه خارج نشدم مگر از ترس اینکه شهید شوم و من مبتلا شوم باینکه او کسی
باشم که با تو مقاتله کند ما بین ما این اسب اسبی است معروف در سواری او در طلب کسی نتاختم
مگر اینکه باو رسیدم و از هیچ چیز فرار نکردم مگر اینکه از او نجات یافتم و این شمشیر من بچیزی نزدم
مگر اینکه او را قطع نمود این دو را از من بگیر و از من در گذر چون امام این کلام را از آن بی‌سعادت شنید
از وی اعراض فرمود چون نصیحت مرا از جان دریغ نمودی ما را احتیاجی باسب و شمشیر تو نیست و این آیه را

تلاوت

تلاوت فرمود و ما کنت متخذ المضلین عضدا باید [illegible] که من از جدم رسول خدا شنیدم که میفرمود
هر کس ندای استغاثه ما اهل بیت را بشنود و ما را یاری نکند خدای تعالی او را برو در آتش جهنم اندازد
و بروایت دیگر آنحضرت حسین ع با و فرمود حال که یاری ما نکردی از خدا بترس و از اشخاصی که با ما
مقاتله کنند مباش بخدا قسم نمیشنود صدای استغاثه ما اهل بیت کسیکه یاری ما نکند مگر اینکه [illegible]
میشود عبدالله گفت اما این خواهد شد که من با شما جنگ کنم و وعده [illegible] نقل است
از امالی صدوق و است بروایت ابی مخنف از عبدالله بعد از شهادت حضرت حسین ع از ترک یاری آنحضرت
پشیمان شد و همیشه از روی تأسف دست بر دست میزد و از اشعار او است که میگفت فیا لک
حسرة ما دمت حیا تردد بین صدری و التراقی با خود چه حسرت میگفت تا دام زندگانی در سینه‌ام گردد
حسین حین یطلب نصری علی اهل العداوة والشقاق از اینکه مثل حسین از مثل منی طلب
یاری بر دشمن نمود لابن المصطفی روحی فداه جانم فدای فرزند رسول باد فویل یوم اودع
للفراق وای بر من از آن وقتی که با من وداع فراق فرمود فلو انی اواسیه بنفسی لنلت الفوز
یوم التلاق پس اگر با او مواسات بجان خود کرده بودم در روز قیامت فایز بودم لقد فاز الذی
نصروا حسینا و خاب الاخرون ذوو النفاق بتحقیق که فایز شدند انصار آنحضرت و زیان کار شدند
دیگران صاحبان نفاق و بروایت بحار دو نفر در قصر بنی مقاتل مذکور را خدمت آنجناب رسیدند
بعض سؤال و جواب بین ایشان و آنجناب شد پس از آن با ایشان فرمود آمده‌اید که ما را یاری کنید و هر یکی
از آن بهانه [illegible] پس از این سرزمین بیرون روید که سواد ما را نبینید و استغاثه
ما را نشنوید که هر کس سواد ما را ببیند و استغاثه ما را بشنود و ما را یاری نکند حق است بر خدا که
او را برو در آتش جهنم [illegible] پس از آن فرمود اصحاب را که آب بردارید [illegible]
[illegible] از قصر بنی مقاتل [illegible] امام را خواب [illegible]
مکرر میفرمود انا لله و انا الیه راجعون و الحمد لله رب العالمین فرزندش علی علیه السلام پیش آمد
عرض نمود ای پدر این کلمات را [illegible] فرمود [illegible] عالم رؤیا سواری بر من ظاهر شد که میگفت این قوم
میروند و مرگ همراه ایشان میرود دانستم خبر مرگ ما را میدهد شاهزاده عرض کرد ای پدر خدا بتو
بدی ننماید مگر ما بر حق نیستیم فرمود بلی قسم باو کسیکه مرجع بندگان بسوی او است عرض کرد چون
چنین است باک نداریم از مردن بر حق امام فرمود خدا تو را جزا دهد بهترین جزای [illegible] و بروایت کامل
از حضرت [illegible] فرمود چون حضرت حسین ع برآمد بر عقبه البطن باصحاب خبر [illegible] فرمود خود را کشته

می‌بینم از وجه پرسیدند فرمودند دعا الرد و پاسخها چند راه دیدم بر من حمله میکردند در میان
سگ ابلق بود بیشتر از باقی حمله مینمود و بروایتی طوف امام چون منزل نمود بطرف چپ رسید نامه عبید
الجانات نوشته از عبیدالله زیاد بحر رسید مشتمل بر ملامت او در مسامحه با حضرت حسین در
این امر نموده بود و او را کار بر آنحضرت تنگ بگیرد پس حر و اصحابش آمده سر راه بر امام گرفتند مانع شدند
از رفتن امام فرمود مگر خود نگفتی از راه عدول کنیم بجانب دیگر گفت بلی چنین بود ولی نوشته ابن
زیاد باین مضمون رسیده و بر من جاسوسی گماشته که ببینم اگر تخلف نمایم پس امام ع در اصحاب خود
خطبه خواند و در آن پس از حمد خدا و نعت حضرت رسالت پناه فرمود انه قد نزل من الامر ما ترون
وان الدنیا قد تغیرت و تنکرت و ادبر معروفها واستمرت حذاء بتحقیق که امر چنین شد که می‌بینید
بدرستیکه دنیا متغیر و برخلاف معروف شد و خوبی او پشت کرد و مستمر شد بدی او ولم یبق
الا صبابة ماء وخسیس عیش کالوبیل و از عمر باقی نمانده مگر بقدر بقیه آب که در ته ظرفی و ببینید
مانند چراگاه حیوان که آخر او باشد و بانتها رسیده باشد الا ترون الی الحق لا یعمل به والی الباطل
لا یتناهی عنه آیا نمی‌بینید عمل بحق ترک شده و باطل دست از او برداشته نمیشود لیرغب المؤمن فی لقاء
ربه محقا تا مشتاق شود مؤمن بملاقات پروردگار خود در حالتیکه بر حق باشد فانی لا اری
الموت الا سعادة والحیوة مع الظالمین الا برما بدرستیکه من نمی‌بینم مردن را مگر سعادت و زندگانی با
ظالمان را مگر تنگی و ملامت چون کلام آنجناب باتمام رسید زهیر بن قین برخواست عرض نمود شنیدیم
خدا ترا هدایت کند یا ابن رسول الله کلام ترا اگر دنیا از برای ما باقی و ما در آن مخلد بودیم
هر آینه شهادت در راه ترا اختیار میکردیم بر باقی بودن در دنیا پس از آن هلال بن نافع بجلی
از جا جست و گفت فالله ما کرهنا لقاء ربنا ملاقات پروردگار خود را در حالتیکه با نیت صادق و
بصیرت کامله باشیم دوست بداریم دوستان ترا و دشمن داریم دشمنان ترا بریر بن خضیر برخواست و گفت والله
یا ابن رسول الله بتحقیق که خدا بتو منت گذارده بر ما که در خدمت تو مقاتله نمائیم و اعضای ما در
راه تو قطع شود و در روز جزا جد تو شفیع ما باشد پس امام ع دعای خیر در حق ایشان فرمود و سوار شد
و رو براه نهاد و لشکر حر گاهی او را مانع میشدند گاهی با او میرفتند و بروایت ارشاد گاهی رو بسمت
کوفه میشد و او مانع بودند و بروایت مناقب زهیر بجناب عرض نمود ما را ببر بکربلا چون بآن مکان
برسیم بر کنار فرات فرود آئیم اگر با ما مقاتله کنند از خدا مدد جسته با ایشان مقاتله کنیم چون آنحضرت
اسم کربلا را شنید اشک در چشم مبارکش گردید و میگفت خدایا بتو پناه می‌برم از کرب و بلا پس امام ع

در همان مکان فرود آمد حر با هزار سوار فرود آمد و امام ع نامه باشراف بزرگان کوفه نوشت پس
اصحاب و اقارب خود را جمع نمود و بر ایشان مینگریست زار زار میگریست پس گفت خداوندا ما عترت
پیغمبر تو ایم ما را از وطن خود دور کردند و از آبادی راندند و از حرم جد ما بیرون نمودند بنی امیه
بر ما تعدی نمودند خدایا حق ما را بگیر و ما را نصرت کرامت فرما بر قوم ظالمین پس از آن مکان حرکت
نمود و بروایت ارشاد میرفتند تا گاه دیدند سواری مسلح و مکمل از جانب کوفه نمودار گشته همه
جمع ایستادند در انتظار او و چون رسید اعتنا بحضرت حسین نکرد و بر حر سلام کرد و نوشته از
عبیدالله زیاد بدستش داد که در آن نوشته بود همین که این نوشته بتو برسد بهر جا باشی
کار بر حضرت حسین تنگ بگیر و او را فرود آور در زمینی بی علف و دور از آب و رسول خود را امر کرده
ام از تو مفارقت ننماید تا امر مرا بانجام برسانی چون حر نامه را بعرض امام رسانید در آن اثنا یزید
بن مهاجر که در زمره اصحاب حر با امام بود نظرش بشخص رسول افتاد و او را شناخت و گفت
مادر بعزایت بنشیند این چه امریست که مرتکب شده گفت اطاعت امام خود کرده و وفا ببیعت خود
نموده‌ام یزید گفت بلکه مخالفت خدای خود و اطاعت امام نمودی در هلاک نفس خود و تحصیل
ننگ و جهنم کردی بد امامیست امام تو خداوند در کتاب عزیز خود میفرماید وجعلناهم ائمة یدعون الی
النار و بئس الورد المورود پس حر بمقتضای آن مکتوب تنگ گرفت که در همان مکان فرود آیند امام
فرمود وای بر تو بگذار در این مکان یا آن مکان فرود آئیم و اشاره بقریه نینوی و غاضریه کرد گفت
نمیشود این شخص بر من موکل است که در همین مکان که خبر بمن رسیده شما را فرود آورم زهیر
بامام عرض کرد من بعد از این اشد خواهد شد احوال یا ابن رسول الله قتال با این جماعت الان بر
ما آسانتر است از اشخاصی که بعد بیایند بعد از این در وقتیکه لشکری بیاید که تاب مقاومت
ایشان نداشته باشیم امام فرمود سبقت بقتال با ایشان نمیکنم و بروایت منتخب هر دو فرقه براه افتادند
تا اینکه بزمین کربلا رسیدند پس ناگاه اسبیکه حضرت حسین سوار بود در همانجا ایستاد هر قدر
او را میراندند قدم از قدم بر نمیداشت از آن اسب پیاده شد بر اسبی دیگر سوار شد باز هم از جا
حرکت ننمود و بروایتی آنجناب هفت اسب تغییر داد هیچ یک از جا حرکت ننمودند چون چنین
دید اصحاب خود را فرمود یا قوم این چه موضع است عرض کردند این زمین غاضریه است فرمود آیا اسم
دیگر دارد گفتند بلی او را نینوا میگویند فرمود آیا اسمی دیگر غیر از این دارد گفتند
بلی شاطی الفرات مینامند فرمود اسم دیگر دارد گفتند بلی او را زمین کربلا میگویند

شنید آواز دل برکشید و گریستن شدید فرمود بلی والله زمین کرب و بلا است پس فرمود
بار بستید و از جای خود حرکت ننمائید که بخدا قسم در اینمکان محل خوابانیدن شتران ما و محل ریختن
خون ما و در اینمکان اسیر میشوند زنان ما و اینمکان محل قبور ما است و از اینمکان محشور خواهیم
شد و اینمکان را رسول الله جدّم وعده فرموده و قول آنجناب خلاف نمیشود پس از اسب فرود آمد
حکمت کربلا نامیدن مولی الکونین این زمین را و اظهار لفظ کربلا نموده بر زبان آنشاه آنکه
عالم الغیب بمن رسیده در باره مکان شهادت من باین اسم بوده و از آنجمله در مدینة المعاجز از حضرت صادق
روایت نموده که چند نفر استغاثه نمودند بخدا و شدند در زمان طوفان نوح بیت المعمور پس خداوند
او را باسمان برد و زمین کرب که طوف آنجا میکردند ... از آنحضرت که فرمود امیر المؤمنین فرمود تا آنکه
بکنبید ... قتلگاه شهیدان رسید
مکان ...
این زمین ... خود سوار بود ... خود را از رکاب بیرون کرد
و سپهر بود ... مناخ رکاب و مصارع شهدا لا یسبقهم من کان قبلهم و لا یلحقهم من کان بعدهم
محل آنحضرت شتران و قتلگاه شهیدانی است که در فضل اجر سبقت گرفته از پیشینیان و پیشینیان
بمن رسد از باز ماندگان و غیر از آنچه ذکر شد اخبار دیگر مشتمل است بر خبر دادن انبیا سلف از
وقوع واقعه کربلا و تعیین آن جمله از اخبار حضرت رسالتمآب بوقوع این واقعه کربلا مذکور
است از حضرت صادق سلام الله علیه مرویست که کربلا خلق شد قبل از کعبه به بیست و چهار هزار سال
و در آن زمین شهادت شهید و بیست نبی و دو بیست وصی و دو بیست سبط و از زمین ... بهشت
داخل بکنند با کمال ... داخل کردن عروس ... در شاید آنچه شنیدی
که امام در وقت شنیدن اسم کربلا میگفتند اعوذ بک من الکرب و البلا نوع اشاره باشد که این اسم
بمناسبت کربلای اهل بیت سلام الله علیهم در آن سرزمین از روز اول قرار شده و بعد از آنجه
ایمجب خانواده عصمت و طهارت تا قتل ما در ایشان است آنحضرت که حق سبحانه و تعالی چه حکمت در آن
ظاهر نمود که بنحو صریح عام واضح شود که فرموده آنجناب در آن سر زمین بدون مقتضی خارجی ظاهری
میشنیدند مگر بجهت امر مخفی و سری که می باید مخفی واقع شود که آثار آن در روز عاشورا ظاهر شد و آن شهادت
امام روحی له الفدا بنفس نفیس شدن تا کنان و ... از اهل بیت آنجناب و اصحاب حضرت او بود و این
امر روز بروز الی یوم القیام بحمد الله ظاهر گشته و خواهد شد نسئل الله تعالی ان لا یجعلنا من

مرضاتهم

ناتهم و من التعبد ... بال الظاهم ... رجوع و بروایت مناقب روز دوم محرم بود
تا زمین شصت بلا ... روز چهارشنبه یا پنجشنبه پس آنجناب با اصحاب فرمود مردم بندگان
دنیا اند و دین بر زبان جاری کرده اسباب کسب معاش خود مینمایند پس چون بلای محض وارد
شد دینداران کم خواهد بود پس فرمود این سرزمین کربلا عرض کردند بلی یابن رسول الله فرمود اینست
محل کرب و بلا و محل خوابانیدن شتران ما و فرود آوردن بارهای ما و قتلگاه مردان ما پس اصحاب
فرود آمدند و حر با هزار سوار در طرفی فرود آمدند و بروایت صاحب روضة الصفا چون امام
از اسب بزیر آمد و قدم بر روی زمین نهاد و زمین کربلا از آن زرد شد و غباری برخواست و بر سر و
روی آنجناب را گرفت حکمت از آنجائی که امام قلب و بالنسبه بعالم امکان ... و دامن
این بزرگوار ... انکسار آنحضرت بود در آن زمین رنگی مناسب خجلت بر روی زمین ظاهر شد چنانچه
جدش حضرت خلیل الله وقتی از صحرای کربلا که گذشت اسبش بسر در آمد و حضرت خلیل الرحمن را
خداوند دوست داشت که متابعت مولای عالم نموده باشد پیشانی مبارکش بر سنگی آمد شکافته
خون جاری شد بعد از تضرع ابراهیم در استکشاف سر این مقدمه خوف از اینکه شاید عفو تخلف
باشد از جانب حضرت حق تعالی ... خبر وقوع مصائب سید الشهدا روحی له الفدا و دوست
داشتن خدا اینکه خلیل الرحمن با آنحضرت مأسور شد تا آنجناب ملعون بر قاتل سرور شهیدان
و آنجناب لعن فرموده است آنحضرت نیز سر بلند کرد و بر یزید پلید لعن کرد ابراهیم از سبب لعن او
پرسید عرض کرد چون او سبب شد که من از خلیل خدا خجل شدم او را لعن کردم پس گویا بنکته ... زرد
از خجلت و برخواستن غبار اثر انقلاب زمین بود بر سر و روی امام نشستن نوع اخباری بود
در عالم معنی با آنجناب به شهادت آنحضرت در آن سرزمین و باز در آن کتاب مذکور است بعد از خبر دادن
امام بوقوع آن غم انجام فرزندش حضرت علی اکبر پیش آمد که ای پدر بزرگوار این چه فال است این
چگونه مقال است که میفرمائی فرمود ای جان پدر با جدت حضرت مرتضی در وقت عزیمت صفین بهمین
این سرزمین امیر المؤمنین فرود آمد و ساعتی سر مبارک در کنار برادرم حضرت مجتبی نهاده خوابید و
من در نزد پدر او نشسته بودم ناگاه هراسان از خواب بیدار شد برادرم گفت یا ابتاه شما را چه شد
فرمود در واقعه دیدم در این صحرا دریائی خون و حسین در آن دریا افتاده و دست و پا میزد و فریاد
میکرد هیچکس بفریاد او نمیرسید آنگاه رو بمن کرد و فرمود یا ابا عبدالله تو را در این صحرا واقعه
رو خواهد داد چه خواهی کرد گفتم صبر خواهم نمود غیر شکیبائی چه چاره دارم فرمود چنین کن

انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب خداوند خواهد کرد و اجر صابران را بی حساب ... فی الکتاب بغیر ...
ای نور دیده من خواهرت ام کلثوم پیش آمد عرض کرد ای برادر عجب حالی مشاهده میکنم و از این بادیه
هول عظیم بدلم میرسد امام ع خواهر را تسلی فرمود و بروایت منتخب امام در آن ناحیه فرود آمده
شمشیر خود را اصلاح میفرمود و این اشعار را می خواند یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراق
والاصیل من طالب و صاحب قتیل والدهر لا یقنع بالبدیل ای روزگار اف بر تو باد چه بسیار
در صبح و شام طالب و صاحب خود را کشته و روزگار در قناعت ببدل نمیکند و کل حی سالک سبیل
ومنتهی الامر الی الجلیل و هر زنده روی باین راه که من در پیش دارم خواهد رفت و شربت مرگ
خواهد نوشید و عاقبت امور همه با خداوند جلیل است و این اشعار را مکرر میفرمود تا اینکه
خواهرش زینب شنید از جا برجست جامه بر زمین کشان آمد عرض کرد ای برادر و نور چشم کاش مرگ
مرا در ربوده بودی ای یادگار گذشتگان و پشت و پناه بازماندگان این کلام کسی است که یقین بمرگ کرده
باشد و امروز گویا جدم محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا و برادرم حسن مجتبی
از دنیا رفته اند و بروایتی حضرت فرمود پس از این کلام [illegible] گفت این کلام کسی است که یقین بمرگ کرده باشد
فرمود ای زینب [illegible] و اگر مرغ قطا را بگذارند [illegible] امید [illegible] زنان اهل حرم
موافقت نمودند [illegible] بر رویها میزدند و گریبانها میدریدند ام کلثوم فریاد برآورد وا محمدا وا علیا
وا اماه وا اخاه وا حسیناه و اضیعتاه بعدک یا ابا عبدالله فریاد از بیکسی بعد از تو یا ابا عبدالله امام
علیه السلام او را تعزیت و تسلیت فرمود که ای خواهر متعزی بعزاء الله شوید بدرستیکه ساکنان آسمانها
فانی میشوند و اهل زمین همه میمیرند و جمیع خلق هلاک میشوند پس فرمود ای خواهر ای ام کلثوم و تو
ای زینب و تو ای فاطمه و تو ای رباب ببینید وقتی که من کشته شوم بر من گریبان پاره ننمائید و
روی خود را مخراشید و سخنی که نشاید مگوئید و بروایت منتخب زینب فرمود حلم تو را شیطان
مستعز بعزاء الله شو که اهل آسمان و زمین میمیرند و هر چیزی هالک است بغیر از وجه خدا پدرم از من بهتر
بود و برادرم از من بهتر بود و از برای من و هر مسلمی پیروی رسول خدا لازم است عرض کرد ای برادر تو کشته
شوی و من نظر میکنم پس از غصه گریبان خود را [illegible] و بیهوش شد پس زینب عرض کرد
ای برادر در حالتی که چنین است ما را بحرم جد ما برگردان فرمود اگر مرغ قطا را [illegible]
[illegible] بعد از آن هر که [illegible] بر روی خود زدند و بی اختیار گریبان چاک
نمودند و بیهوش شدند امام ع انجا برخاست فرمود ای خواهر [illegible] شوهر [illegible] من گریبان چاک

تو نیز دود و بخراشی و خود را داد و بیداد و ابر را بلند ننمائی و او را برداشته بخیمه آورد [illegible] نمود

مطلب سیم

در وقایع بعد از ورود کربلا تا شب عاشورا بروایت [illegible] پس از آنکه خیمه
برپا کردند و اهل حرم در آنها قرار گرفتند میگوید روایت شده که آنحضرت از اهل غاضریه [illegible]
که در حوالی آن زمین و توابع زمین کربلا بودند طلبیدند و فرمودند [illegible] و برادران
و یاران من در این زمین شهید خواهیم شد و قبور ما در اینجا خواهد بود و بعد از این شیعیان از اطراف
و اقطار عالم رو باین زمین [illegible] خواهند داشت و گروه گروه از راههای دور بزیارت ما خواهند
شتافت و جمعی کثیر از ایشان مجاور و [illegible] اختیار خواهند کرد و در جوار ما سکنی خواهند [illegible]
میخواهم این زمین را بخرم و [illegible] ایشان [illegible] قبول کردند [illegible]
[illegible] بعضی روایت نموده اند که آنجناب [illegible]
[illegible] شصت هزار درهم [illegible]
[illegible] دلالت کنند [illegible] شریف [illegible] تا سر روز [illegible]
این تفصیل اگر چه الی الان در روایت معتبره بنظر نرسیده [illegible] مساعد [illegible]
[illegible] کاری کرده باشند [illegible] علم [illegible] بطرف [illegible]
ظاهر از حضرت رسول و امیر المؤمنین و برادر بزرگوارش [illegible] این زمین [illegible]
شریف و محل [illegible] ملائکه و مورد [illegible] مؤمنین خواهد بود و [illegible]
[illegible] در ظاهر شرع [illegible] باشد [illegible]
که این زمین مبارک [illegible] مقدس و مبارک قرار داده باشد بلکه [illegible]
[illegible] زمین [illegible] عرفات [illegible] شرع نبوی [illegible]
[illegible] بوده باشد چنانچه [illegible] احکام [illegible] واقع [illegible]
[illegible] مقدس [illegible] آنحضرت [illegible] بر زمین کربلا نامه [illegible]
خود محمد بن الحنفیه نوشت [illegible] حسین بن علی بن ابیطالب [illegible] محمد بن [illegible]
کس که [illegible] بنی هاشم [illegible] زندگانی دنیا [illegible] قرار [illegible]
و دنیا [illegible] خواهد [illegible] والسلام

حکمت این نوشته که شنیده شد از امام [illegible] مثل نوشتن [illegible]
او را تمام حجت [illegible] العالمون [illegible] بروایت [illegible]

پس یزید پلید ابن زیاد را بر کوفه و بصره والی کرده بود و بکربلا مر ابن زیاد نوشت که امام حسین را قتل نمود بیعت بگیرد
ملعون یزید از اطلاع با خبر نوشت اما بعد با حسین شنیده ام که امده بکربلا و یزید بن
نوشتم که بیعت نکنم و سبب شنیدم تا نوا بخدا بخود میل بشام و تا اینکه در اطاعت یزید باشی
والسلام چون نوشته را بامام رسید پس از خواندن آن را بر زمین انداخت پس فرمود رستگار نمیشوند
قومیکه خریدند رضای مخلوق را به غضب خالق پس رسول گفت جواب بنویس فرمود او را در نزد من جوابی
نیست زیرا کلمه عذاب بر او حق گردید رسول مراجعت نمود کیفیت را بعرض رسانید و گفت آن دشمن خدا
غضبناک شد بمرتبه غضب و اینست محمد بن ابی طالب مردم را در جامع کوفه جمع نمود بر منبر برامد
گفت ایها الناس شما آل ابی سفیان را امتحان کرده اید جود و بخشش ایشان را هم دیده اید پس شطری
زبان دراز کرد در وصف ایشان پس از آن گفت و از آنجمله امیرالمؤمنین خود یزید را دانسته اید
در حسن سیرت و احسان بر رعیت مانند پدرش بر مردم جود و بخشش مینماید و من نوشته صد مثقال
طلا و احسان شما زیاد کنم زحمت اینکه بیرون روید بجنگ دشمن او حسین بشتوید در اطاعت کنید
این بگفت و از منبر فرود آمد شروع ببخشش نمود و امر نمود ایشان را که بروند و بکربلا بجنگ حسین
بیرون نمود در لشکر خود هر کس برود و سر حسین را از برایم بیاورد از برای او است ملک ری و
منتهی شد و بروایت ابی مخنف ده سال از امارت عمر بن سعد ملعون مهلت شد و گفت بیرون روید
بسوی او و بروایت منتخب گفت یکماه مرا مهلت ده قبول ننمود گفت یک شب قبول کرد آن ملعون بمنزل خود رفت
اولاد مهاجر و انصار بر او داخل شده او را از این اراده شنیعه منع کردند و میگفتند تو بجنگ حسین
میروی و حال آنکه پدر و عشیره قبول کننده اسلام بود با ایشان گفت میروم و با خود تفکر
در امر خود حیران و این اشعار را بر زبان بخشش جاری بود فوالله ما ادری وانی لحائر افکر فی
امری علی خطرین بشنو بخدا بدرستی در امر خطیر متحیرم و حیرانم أأترک ملک الری والری منیتی
ام ارجع ماثوما بقتل حسین آیا ملک ری را ترک کنم و حال آنکه آرزوی من است یا گناهکار برگردم بواسطه قتل حسین
وفی قتله النار التی لیس دونها حجاب و ملک الری قرة عینی و در کشتن او است آتشی که پیش از آن
آزاد عذابی نیست و در او است گوش سینه کردن قتل شدن نشیند در جهنم حسین بن علی و
ایشوا و ملک ری قرة عین حسین پسر عم من است و حوادث روزگار دست است
اما قسم بجان خودم که در دنیا روشنی چشم من است و ان اله العرش یغفر زلتی ولو کنت فیها اظلم
الثقلین خدا گناه مرا آمرزد اگر چه در دنیا ظلم بر جن و انس کرده باشم پس از آن کفر باطنی خود

واضح تر آشکار نمود که گفت الا انما الدنیا لخیر معجل وما عاقل باع الوجود بدین آگاه باشید
که دنیا موجود و آخرت دینی است شخص عاقل نقد موجود را بدین موهوم نفروشد یقولون
ان الله خالق جنة ونار و تعذیب و غل یدین میگویند خدا بهشتی آفریده و آتشی و عذابی و غلی
دستها را در آن داده فان صدقوا فیما یقولون فاننی اتوب الی الرحمن توبة اگر راست گویند توبه خواهم
نمود و ان کذبوا فزنا بدنیا عظیمة وملک عظیم دائم الحجلین و اگر قول ایشان دروغ باشد بعیش
دنیوی رسیده و ملک عظیم دائم در دست شد و نماند که چه در جمله باشد عیش خواهم نمود پس آن
ملعون بمقتضای کفر باطنی خود رفتار نموده بیرون رفت بجنگ امام بسر کرد کی شش هزار سوار
بروایت ابی مخنف و دیگران و بروایت روضة الشهدا پس از اینکه ابن زیاد لعین عمر سعد لعین را
که بسوی ایالت ری او را بجنگ حضرت حسین بفرستاد او را خلعت انعام داد از نقد و جنس و مرکب
و آن ملعون مهلت خواست تا در این باب با پسران و اقربای خود مشورت کند بخانه رفت و اهل خود را جمع نمود
و با ایشان گفت بدانید امیر عبیدالله زیاد سالاری لشکر خود را بمن داده و اسب و شتر بخاص برای
داشتن و منشور ایالت ری و طبرستان را باسم من نوشته بشرط اینکه بروم و با حسین علی محاربه نمایم
پسر کوچک او چون این سخن بشنید گفت هیهات هیهات این چه اندیشه است که نموده هیچ میدانی
بجنگ که میروی که گردن شهیر چه خانواده او بود ابن اکبر حسین بن علی است آنکه جگر گوشه رسول خدا و نور
دیده علی مرتضی و سرور سینه فاطمه زهرا است پدر تو که سعد وقاص بود جان خود را فدای جد
ایشان کرده تو میخواهی با ایشان جنگ کنی از خدا بترس و از روز قیامت اندیشه کن و مستوجب
خصمی رسول مباش و نوشته نامه بدست خود نوشته و از برای او فرستاده او را سخن اجابت نموده و
بقول تو روز با چنانت و رده و خال الحرب و میروی مردم تو را بسوی او گویند دوستان اهلبیت
قیامت تو را لعن خواهند کرد پس آن ملعون روی بپسر بزرگ تر کرد که تو چه میگوئی در جواب گفت
ای پدر برادرم گفت راست میگوید از عقوبت اخروی و لیکن ابن زیاد میل هدف نقد است و آخرت نسیه
نسیه را بر نقد بنباید ترجیح داد آن ملعون از سخنان پسر عجیب قول این پسر خبیث را اختیار نموده گفت
تو راست میگوئی این بود چون بنزد ابن زیاد در رفت گفت راضی شدم بجنگ حسین ابن زیاد خوش
حال شد و پنج هزار کس همراه او کرده او را از کوفه روانه کربلا نمود و ابن مضمون در آنکتاب است که عمر
بن سعد خواهرزاده عمر مدلجی بود چون برعزم خال بد و ما الخود مطلع گردید بنزد او آمده او
از عقوبت این گناه و قطع رحم ترسانید منع نمود در جواب گفت اگر بجز حسین بروم ایالت ری

حمزه گفت بخدا ترک امارت و از دست دادن ری هرگز نمیکنم از خدا ملاقات کنم و مطالبه خون حسین را از تو
بکشند و بعضی از طایفین عمر ملعون که ملازمت او اختیار کرده بودند اندکی با سعد پدرش صداقت داشتند در ضمن توبیخ
او حکایت کرد که با پدرت سعد بغزوه میرفتیم در بیابانی تشنگی بر ما غلبه کرد پدرت ابر را نظر کرده دود
پدرت دید برداشته ابطلبید چون مرا از اصحاب سعد انسب دید ابتدا داد گفت پسر او فرزند پیغمبر را خواهد کشت
چون بسعد رسید این تفصیل را گفتم گفت وقتی مرا هم کنار داده ابن دید و ابن مرا بخبر داد با وجود
این کلمات در دل آن سنگین دل اثر نکرده بر دخول جهنم مصمم گردید **مؤلف گوید**
در زمان حضرت رسول و امیر مؤمنان علیهما و آلهما افضل الصلوة والسلام مردم میدانستند که عمر
سعد ملعون قاتل حضرت حسین علیه السلام است چنانچه از ابن مسعود مرویست که وقتی در خدمت حضرت
رسول صلعم بودیم حضرت حسین ع در خدمت آنحضرت بود جماعتی از قریش داخل شدند و عمر سعد در میان
ایشان بود همین که چشم رسول الله صلی الله علیه و آله بآن ملعون افتاد احوالش متغیر شد خدمتش
عرض کردیم یا رسول الله این چه حال است که از شما مشاهده میشود فرمود ما اهل بیتی هستیم
که خدا آخرت را بر دنیا از برای ما اختیار فرموده متذکر شدم آنچه وارد میشود بر اهل بیت من از قتل و شتم
و راندن از وطن بدرستی که اول سری که در اسلام بر سر نیزه کنند سر فرزندم حسین خواهد بود آن
جناب خدمتش عرض کردیم یا جدا کی حسین را بقتل میرساند فرمود بدترین خلق خدا پس اشاره بابن سعد فرمود
عبد الله مسعود گوید چون عمر سعد داخل مسجد میشد میگفتند این است قاتل حسین ع و از اصبغ
بن نباته مرویست که وقتی امیر المؤمنین علیه السلام در منبر بعد از خطبه فرمود سلونی قبل ان تفقدونی
سعد وقاص برخاست گفت اگر مرا خبر ده که بر سر و ریش من چند موی است فرمود بدان خلیلم رسول خدا صلی الله
علیه و آله بمن خبر داد که تو همین سؤال را از من خواهی کرد بدرستی که در سر و ریش تو موئی نیست مگر آنکه بر او شیطانی
کرفته و بدرستی که در خانه تو پسریست که فرزندم حسین را بقتل میرساند و در آن وقت عمر
ملعون در پیش پدر راه میرفت و از عبد الله بن شریک عامری مرویست که گفت هر وقت عمر سعد داخل مسجد
میشد اصحاب امیر المؤمنین ع میگفتند این است قاتل حسین و بعضی نظیر این مقدمه جواب از سؤال این مرد
سعد وقاص را با تمیم بن اسامه تمیمی بدخولی ملعون نیز نقل نموده اند با تفاوت قلیلی مثل آنکه
بعد از سؤال آن ملعون حضرت فرمود اگر بر تو شمردن مشکل نبود میگفتم عدد موی سر و ریش بحس آنرا
بعد از آن فرمود آنچه ذکر در مقدمه سعد گذشت بعید نیست که هر دو مقدمه واقع باشد و از
شیخ الرئیس مفید قدس سره منقولست که نقل نموده از محمد بن سیرین که گفت ظاهر شد کرامات علی بن ابی طالب ع در عمر بن

سعد و کرامات نمود او را او جوان بود با او فرمود چگونه خواهد بود روزی که در مقامی خود را مخیر ببینی
بین جنت و نار و برو آیتی که بروایت ابی مخنف اول رایتی که بیرون رفت بجنگ حسین ع رایت عمر بن سعد بود و پس از آن
عروة بن قیس ملعون با دو هزار سوار و پس از آن سنان بن انس نخعی و با چهار هزار سوار و پس از آن شمر
ذی الجوشن ولد الزنا با چهار هزار سوار رایت دیگر از برای خولی بن یزید اصبحی لعین بود با سه هزار
سوار و رایت دیگر از برای قشعم لعنه الله با سه هزار سوار با رایت دیگر حصین بن نمیر بود با هشت هزار
سوار با رایت دیگر ابی قوار باهلی ملعون بود با نه هزار سوار و رایت دیگر با عامر بن ... بود با
شش هزار سوار و بروایت محمد بن ابی طالب ابن زیاد بد نهاد شبث بن ربعی را طلبید و گفت با این ...
تو را بجنگ حضرت حسین روانه کنم تمارض نمود عذر خواست ملعون ابن زیاد نوشت اما
بعد رسول من خبر داد که تمارض نموده میترسم داخل شده اشخاصی باشی که اذا لقوا الذین آمنوا قالوا
انا معکم و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزؤن اگر در اطاعت ما ... نزد ما
بیا پس شبث ملعون بعد از عشا نزد آن ملعون آمد تا روی او در دست نبیند که اثر ناخوشی در آن نبیند
چون داخل شد او را خوش آمد گفت و اکرام نمود با او گفت دوست دارم بیرون روی بجنگ این مرد
با اعانت ابن سعد قبول نمود پس آن ملعون پی در پی از برای ابن سعد لشکر میفرستاد تا آنکه سی هزار
کس جمع شدند و بروایت ابی مخنف لشکر بر حضرت حسین ع وارد شد پنجاه هزار سوار و پیاده و ...
یکتا می و حجازی نبود و تمام از اهل کوفه بودند و از نسخه دیگر از ابی مخنف ... هزار کس پیاده ...
از اهل کوفه بودند لشکر در آنجا حجازی و مصری و شامی نبود با شمشیرهای هندی و نیزه های ...
جلاداده شده **تنبیه** از مجموع روایات چنین بدست میاید که ابن زیاد ملعون ...
لشکر را بحسب امکان بود با بمعنی که دید هر چه جمع مینمود با سر کرده ها میفرستاد و سردار کل عمر
بود تا اینکه سی هزار کس بروایت مشهور با پنجاه تا هفتاد هزار کس در کربلا از برای آن ملعون جمع شد
که از خدا برگشته بودند و بیش از این هم گفته اند چنانچه از بعضی خواهد نقل شد بروایت
محمد بن ابی طالب ابن زیاد ملعون با ابن سعد لعین نوشت عذری از برای تو نگذاشتم در کثرت
لشکر می باید هر صبح و شام اخبار تو بمن برسد و آن ملعون در ششم محرم ترغیب او در باب جنگ با
امام انام با ابن سعد بد فرجام زیاد نمود و بروایت ملهوف تنگ گرفتند بر حضرت حسین ع
آنحضرت و آب را بر روی آنحضرت و اصحابش بستند و عطش بر ایشان زور آور شد پس آن جناب بر خواست
و بر شمشیر خود تکیه داد و ندا در داد که آیا مردم شما را بخدا سوگند ... شناسید کسی را

بلی تو پسر رسول خدائی و سبط اوئی فرمود بخدا از شما میپرسم میدانید جد من حضرت رسول است
گفتند بلی بخدا از شما میپرسم میدانید پدرم علی مرتضی است و مادرم فاطمه زهرا است و جده ام خدیجه
کبری دختر خویلد اول زنی که بر رسول خدا ایمان آورد میدانید حمزه سید الشهدا عم پدر من است
و جعفر طیار عم من است هر فقره بخدا سوگند میداد و ایشان میگفتند بلی میدانیم پس فرمود
بخدا از شما میپرسم میدانید این شمشیر رسول خدا است در کمر من و این عمامه آن بزرگوار است بر سر
من در هر فقره میگفتند بلی فرمود آیا میدانید پدرم علی در اسلام بر همه مردم سبقت داشت و اعلم و افضل
و اعظم حلما و اینکه ولی و وصی هر مؤمن و مؤمنه بود در جواب هر فقره میگفتند بلی میدانیم
و بروایت منتخب چنین نقل نموده که اول مرا بشناسید پس از آن تأمل کنید و با خود بگوئید
آیا خون من بر شما حلال است پس بعضی از فقرات سابقه را فرمود پس از آن فرمود اگر شما مرا نشناسید
در شما هستند اشخاصی که میدانند صدق کلام مرا آیا بشما نرسیده این خبر از جدم در باره من و برادرم
میفرمود سؤال کنید از زید بن ارقم و جابر بن عبد الله انصاری و سهل بن سعد و انس بن مالک شما
خبر میدهند اگر شک دارید که من پسر پیغمبر شما هستم بخدا قسم بین مشرق و مغرب پسر پیغمبری غیر
من نیست بخدا قسم هرگز دروغ نگفته ام و متنبه بوده ام و دانسته ام که خدا دروغ را بد دارد آیا
خونی از من ریخته شده یا مالی از شما غصب کرده ام یا جراحتی بر کسی زده ام همه ساکت شدند در ذیل
روایت سابقه چنین است پس چگونه خون مرا حلال شمرده اید و حال آنکه پدرم علی را از کوثر منع مینماید
و لواء حمد در دست او است همه گفتند این مطالب را میدانیم و دست از تو برنمیداریم تا این
که شربت مرگ را تشنه بچشی و چون خطبه خواندن آنجناب باینجا منتهی شد عورات طاهره رسید صدا بگریه
و ناله بلند کردند آنجناب برادر خود حضرت عباس را فرستاد که ایشان را ساکت کن که بجان خود قسم
خود مرا گریه و ناله ایشان بعد از این زیاد خواهد بود و بروایت محمد بن ابی طالب حبیب بن مظاهر چون
دید لشکری در پی جنگ آنحضرت میآیند و او را یاوری نیست خدمت آمد عرض نمود یا بن رسول
در این نزدیکی طایفه از بنی اسد هستند مرخصم فرمائید ایشان را بسوی یاری تو دعوت نمایم شاید
بواسطه ایشان خداوند بلا را از تو دفع نماید حضرت او را اذن دادند پس حبیب در دل شب بسوی
ایشان رفت بصورتیکه کسی او را نشناسد چون بر ایشان وارد شد او را شناختند و دانستند که از
طایفه بنی اسد است با و گفتند چه مطلب داری فرمود آمده ام بسوی شما بهتر چیزی که کسی از برای کسی آورده
باشد آمده ام که شما را دعوت کنم بسوی نصرت پسر پیغمبر شما که در جماعتی است از مؤمنین که یک

مرد ایشان از هزار نفر بهتر است و او را تنها نمیگذارند و دست از یاری او برنمیدارند و دشمن او را طمع
نموده هستند این است عمر بن سعد ملعون اطراف آن امام را گرفته و شما قوم و عشیره منید از راه نصیحت این
سخنان را بشما رسانیده ام امروز مرا اطاعت کنید و بشرف دنیا و آخرت فایز شوید قسم بخدا از شما کسی
کشته نمیشود در راه خدا با پسر پیغمبر صابر و در طلب اجر از خدا مگر اینکه رفیق محمد مصطفی خواهد
بود در اعلی درجات جنان پس مردی از آن طایفه که او را عبد الله بن بشر میگفتند از جای جست و گفت
من اول کسی هستم که اجابت کنم این دعوت را و این کلمات رجز میخواند قد علم القوم اذا تواکلوا
واحجم الفرسان اذ تثاقلوا انی شجاع بطل مقاتل فاننی لیث عرین باسل یعنی میدانسته اند مرد
در وقتیکه سواران در هم بریزند و پشت بر پشت یکدیگر داده از طرفی بطرفی دیگر در آیند که من شیر
بیشه شجاعت و دلیرم پس از آن مردان قوم با او ملحق شدند تا اینکه نود نفر جمع شدند و با نشان
جناب حبیب رو بمعسکر امام انام نهادند تا یکی از آن طایفه تفصیل واقعه را با بن سعد رسانید ملعون
ازرق شامی حنفی را طلبید چهار صد نفر همراه او کرده امر نمود که سر راه بر ایشان بگیرند چون بهم بر
خوردند دست بجدال و قتال از طرفین از آستین بر آمده نایره حرب بین فریقین مشتعل گردید جناب
حبیب بر ازرق صیحه زد که وای بر تو چه می شود تو را واگذار ما را و بگذار بر و این سعادت از دیگری
سر زنند سخن آنجناب را نشنیدند و جمعیت ازرق غلبه نمودند چون آن جماعت دیدند تاب مقاومت ندارند
فرار کردند و از خوف طایفه ایشان شبانه کوچ کردند جناب حبیب تنها خدمت امام برگشت و تفصیل
را خدمت عرض نمود حضرت فرمودند لا حول و لا قوة الا بالله پس سواران ابن سعد برگشته بر سر
شریعه فرات نشستند و حایل شدند میان حسین و اصحاب او و بین آب فرات **ا بقاض مخفی نماند**
که در شرع نبوی صلی الله علیه و آله در جهاد آب بستن بر روی دشمن با وصف کفر ممنوع است و از این
باب بود که در واقعه صفین بعد از اینکه از برکت حضرت حسین آب فرات بتصرف لشکر امیر مؤمنان
در آمد اهل لشکر معویه تشنه ماندند و معویه را اعتقاد این بود که با ایشان آب نخواهند داد عمرو
العاص گفت خواهش کن که امیر المؤمنین منع آب نخواهد نمود چون خدمت آنجناب عرض شد ایشان را
اذن فرمود و خداوند عذاب ابن زیاد و عمر سعد بدبنیاد را زیاد کند که آب بروی جگر گوشهای رسول خدا
بستند پس چون عطش بر آن حضرت و اصحابش غلبه نمود تیشه بر داشتند و از پشت خیمه زنان نوزده گام
برداشتند و بقبله حفر نمود چشمه آب گوارا ظاهر شد از آن آب آشامیدند و اصحاب و اهل او آشامیدند و مشکها را
پر کردند پس از آن چشمه ناپدید شد و کسی از او اثری نیافت و چون این خبر با بن زیاد رسید نامه بعمر سعد

نوشته که چرا من رسیده که حسین پناه میکنند و اصحابش اب اشامند نظر کن همین که نوشته من
بتو برسد ایشانرا از پناه کندن منع کن و بر ایشان تنگ بگیر و مگذار شربتی آب بیاشامند چنانچه
نگذاردند عثمان زکی را ببیاشامد چون این خبر با بن سعد رسید امر کرد نهایت تنگی را کرفتند بر آنحضرت
واصحابش برو این کار دشتا میفرستد ابن سعد ملعون عروة بن قیس را طلبید باو کفت برو نزد حسین
و باو بکو چرا با غش شده باین زمین آمده و چه مقصود داری و ابن عروه از اشخاصی بود که عریضه بخدمت
آنجناب نوشته بود از تبلیغ این رسالت حیا نمود پس آنطلب را بر هرکس از رؤسا عرضه نمود که نوشته
خدمتش فرستاده بودند از روی حیا ابا نمودند بیان خدا عذاب یکیک را بقدر یکه علمش
احاطه دارد زیاد کند اکر حیا میکردند چرا خدمتش نرفتند بلکه شبیک در مقتله مشورت کردند
عمر ملعون با پسرانش در خروج بر امام ع که اولاد انملعون باو میگفتند که تو نامه خدمت آنحضرت
نوشته چگونه بجنگش میروی بنا براین بحیا انملعون همه بجنگ و کمر با طلب او انهم قوی بود اللهم
عذبهم بعذاب ما فی علمک پس کثیر بن عبدالله که فارسی بود شجاع پیش آمد و کفت من میروم واکر
بخواهی باو صدمه وارد می آورم انملعون کفت نه همین قدر این پیغام را باو برسان انملعون رو براه نهاد
ابو ثمامه صیداوی در خدمت امام علیه السلام بود از دور انملعون را دید و ملعنت او را میدانست نزد
آنحضرت عرض کرد بدترین اهل زمین و جسورترین مردم در خونریزی و بیباکی بسوی تو آمد این بکفت
او را استقبال کرده سر راه بر انملعون کرفت باو کفت شمشیر خود را بگذار اکر خواهی خدمت امام برسی
قبول نکرد و کفت من رسولم اکر میخواهید تبلیغ رسالت میکنم واکر نمیخواهید بر میکردم ابو ثمامه فرمود
پس قائمه شمشیر ترا میکیرم در وقتی که تو با آنحضرت تکلم مینمائی کفت نه والله این نمیخواهد شد ابو
ثمامه فرمود پس مطلبت را بکو من خدمت آنحضرت عرض کنم نخواهم کذاشت نزدیک آنحضرت بروی
زیرا تو مردی فاجر و جسوری از تو اینجناب ایمن نیستم انملعون ابا نمود و در غضب شده مراجعت نمود
و خبر را با بن سعد رسانید ابو مخنف کوید دلیر از ان ابن سعد دیگر را کفت او را خزیمه میکفتند روانه نمود
آمد تا اینکه نزدیک لشکر امام ع رسید با واز بلند کفت السلام علیک یا ابن بنت رسول الله امام او را
جواب فرمود پس با صحاب فرمود این مرد را میشناسید عرض کردند این مرد از مردهای خوب فاضل میدانیم
عجب است که باین موضع حضورش را دریافته ایفاض ایمن خانواده عصمت و طهارت و معتقد بقا
امامت علم امام ع کمتر از این ممکن نیست که ادراک باشد پس سؤال از اصحاب از حال آن شخص نکنند میفرمود
ایمان نور امام ع در قلب این شخص جوهر مجبور نبود این مقام افاده که نوشته شود این است که مقصود

سامعین است اختلاف احوال مردم و این که ظاهر حالش تا به معز و رشد این است منتهی که او را دیدا
خوبان میشمردید چون در مقام امتحان در آمد داخل در حزب شیطان کردید ملتفت باشید که عاقبت
او بچه خواهد انجامید پس امام ع فرمود از او سؤال کنید که چه مقصود دارد چون پرسیدند کفت میخواهم
بر حسین داخل شوم زهیر فرمود سلاحت را بینداز و داخل شو پس سلاح خود را از خود دور کرد
و خدمت امام ع رسید و خود را بر قدمهای مبارک امام انداخت پاهای مبارکش را بوسه داد و عرض نمود
ای مولای من ابن سعد میکوید بچه کار باینمکان آمده و چه مقصود داری فرمود نوشتهای شما بمن رسید
که مرا بسوی خود طلبیدید عرض کرد ای مولا خدا لعنت کند اشخاصی را که نوشته خدمت نوشتند
و ترا از مکان خود آواره نمودند و ایشان نامردند از خواص ابن زیادند پس امام فرمود برکرد بسوی ابن
سعد و جواب را باو برسان عرض کرد مولای من کیست که آتش جهنم را به بهشت اختیار کند امام فرمود خدا
رحمت خود را بتو برساند اکر تو خود را بما بسپاری از سعادتمندانی خدمت امام برنداشت تا بفیض شهادت
رسید فهنیئاً له هنیئاً مرحمتت را بعد من بین تو ... امام ع چه تاثیر میبخشد بالنسبه بکسیکه
با خلوص در باو شود شبیکه کرخیمه مقصد امتحان او کاو را داخل حزب شیطان نمود و آمد
او نزد امام با اینکه با طاعت اسبعت بایمان بود اما چون از روی عجز و انکسار از در دربار آمد
بفضیل ایشان میباشد که نور هیچ جسم بهرکان است مشرف کردید بدریای رحمت الهی یعنی قلب الامام که بر
مصداق وان من شیء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم بعد از تقسیر اهل بیت سلام
الله علیهم خزینه الله و منبع فیوضات واصل بخل ... ترا امد بمرد از قعر جهنم کرفتار
ابن سعد بود باوج عزتی که درك فیض انتهای شهادت بود در رکاب حضرت حسین رساند این است
راه و طریق اهل سعادت این چنین رفتند پیش باد نشان جان فدای اوشان و باد نشان و در وقت
ارسال ابن سعد عروة بن قیس را طلبید باو کفت ... ملاقات کن حسین را و از او سؤال کن
بچه کار آمده و چه مقصود دارد چون آمد چشم امام باو افتاد پرسید این شخص را میشناسید حبیب
بن مظاهر ... عرض کرد ... خواهر ... است ... او را بحسن اعتقاد
شناختم و کمان نمیکردم که چنین مرد فرد باید پس آمد تا خدمت امام رسید بر آنحضرت سلام
کرد و تبلیغ رسالت پسر سعد را نمود امام در جواب فرمود اهل بلد شما بمن نوشتهها نوشتند
بسوی ایشان بیایم بقول ایشان آمدم حال اکر آمدن مرا خوش ندارند برمیکردم جناب حبیب
وای بر تو ای عروه برمیکردی بسوی قوم ظالمین ... این مرد را اکر بواسطه پدران او خدا نور داد

فرمود بگو امشب در جواب گفتن بیم کردم و جواب امیر شام و تامل در امر خود بکنم بگذشته سؤال
امام از اصحاب بمکر است بجهة التفات ایشان تا شد بحال ابن سعد شخص چنانچه شنیدی که جناب علی
کان خبر رحم آورده اشته ستانیده و بطمع ملک شد او با اصحاب خبر داد که حقا این دنیا را عنبسه عمیر کرد او
را یاری کند و بسعادت ابدی نایل گردد امام خواست بدانند هر که اهل این سعادت نیست بمحض کمان
نیل ری رجوع او داشتن هم خلیفت ندارد و چون وقت جواب آن حضرت را ابن سعد بلعاقبت رسانید
آن ملعون گفت امید دارم که خداوند امر امیر مبتلا بحرب او نکند پس نوشته با بن زیاد نوشت بسم الله
الرحمن الرحیم **اما بعد** چون من وارد بر حسین شدم نزد او فرستادم که بچه جهة باین زمین آمدی
در جواب گفت اهل این بلد بمن نوشتند و اگر اهل آنها من کراهت دارند برمیگردم حسان بن فاید عبسی
گوید من در نزد ابن زیاد بودم وقتیکه نوشته ابن سعد رسید چون نامه را خواند گفت الان دستش از او
برمیدارم که چنگال ما باو بند شده یرجو النجاة ولات حین مناص امید نجات دارد و حال این
او را مفری نیست پس نوشت با بن سعد که نوشته تو رسید آنچه نوشته بودی مفهوم گردید پس بعد
یزید را بیعت کند اگر کردند ما رای خود را می بینیم والسلام چون جواب ابن سعد رسید گفت میترسم
ابن زیاد قبول نکند عافیت را و بعد از این نوشته دیگر نوشت که حایل شو میان حسین و اصحاب او و آب
یکقطره از آن نچشند چنانچه با تقی عثمان چنین کردند پس بعد از رسیدن آن نامه فی الفور عمرو بن
الحجاج را با پانصد سوار موکل بر شریعه فرات قرار داد و تاکید کرد که نگذارند یکقطره آب بردارند
و این قضیه قبل از شهادت بود بسه روز که روز هفتم باشد پس عبد الله بن حصین ازدی ندا
داد که یا حسین نظر نمیکنی که آب فرات مانند کبد آسمان است بخدا قسم که یکقطره از آن نخواهید چشید
تا اینکه از تشنگی بمیرید امام علیه السلام در دعا گفت خدایا او را تشنه بکش و هرگز او را نیامرز
حمید بن مسلم میگوید در مرض او را عیادت کردم قسم بآن خدائی که غیر او خدائی نیست چنان عطش
بر او مستولی بود که آب میطلبید و می آشامید تا اینکه شکم او بالا می آمد پس از آن برمی آورد و فریاد
میکرد العطش العطش مکرر چنین میکرد و از التهاب عطش فریاد میکرد تا اینکه بجهنم واصل شد
ایقاظ بر دوستان اهل بیت سلام الله علیهم مخفی و مستور نماناد که اهل بیت شما از نزاع و اظهار
تفوق و تسلط را متحمل نمیشدند زیرا که العزة لله ولرسوله وللمؤمنین گذشته از این که سبب خذلان
بعضی از ضعیف الاعتقادها نشود چنانچه در طی مطالب بعد ان شاء الله تع خواهی شنید هیچ یک
از شهدا ابطر توسماز نشهید انشدند اگرچه طرف مقابل از شجاعان معروف از طرف امام علیه السلام

کودک

نمی خواهند

کودک خورد سالی بود و هم چنین در مجلس ابن زیاد و یزید بجهة تحمل غرور اظهار تفوق نمیشدند تا بآن وقت
بود نفرین امام بان بدفرجام و نیز مخفی نماناد که معصوم ندرد هر حال مگر آنچه خدا میخواهد باینکه
دعا یا نفرین ایشان مختلف است بعضی موقوف بوقت و بعضی بر تعجیل و بعضی بر تأخیر است و تشخیص حصول
و اعمول یا وقت ما ضعیفان نمی توانند درک کرد اگرچه بعضی را می توان فی الجمله درک نمود و بنابر بعضی
روایات عمرو بن حجاج ملعون ندا در داد یا حسین این است آب فرات سگها و خوکها سیراب از آن می آشامند
و یکقطره از آن نخواهی آشامید تا اینکه جرعه جهنم را داخل شوی بچشی و گفت شنیدند تا آنحضرت این کلام را
چون از آن بدعا مشغول گردید بود و از منع آب فرات اللهم عذبه عذابا وبیلا و از بعضی روایات معلوم
میشود که ابن سعد ملعون در سر جای بر سر نهر فرات مستحفظ گذارده بود چنانچه بعضی روایت کرده
اند از ابو خلیفه ملعون وقتیکه بودم مخبرا از عدد لشکر کفر و نفاق ملعون کل آنان سوال مینمود
گفت دفعه اول بیست هزار بودند بعد داخل شش هزار آمدند و بعد داخل نوشته داماد که جمیع شده بودند
یکصد و بیست و دو هزار کس بودند مخبرا فرمودید همه در صحرای کربلا بودند ابو خلیفه گفت بیست و دو
هزار کس در معرکه بودند و تیر و نیزه بکار بردند شش هزار کس دیگر کنار شریعه فرات در سر جاده نشسته
و باقی لشکر از کوفه تا کربلا مشغول بودند و فاصله نداشتند قرینه کرد تا ما جمع شدند کار تمام شده
بود ولی ابو مخنف گوید عمر بن سعد از فرات عبور نمود و هر شب خارج شده و فرزند حسین با آنحضرت
سخن میگفت و خولی ملعون نشان فلیش بالنسبه بحضرت حسین بیش از دیگران بود و این مضمون
با بن زیاد بدبینا خبر داد و باو نوشت که عمر بن سعد با حسین رفیق و رفت با او سلوک مینماید و او را امر کن با اینکه
حسین را با اطاعت تو وادار کند یا اینکه امر را بمن واگذار تا اینکه من کفایت او را نمایم چون ابن زیاد
نامه را خواند با بن سعد نوشت که بمن خبر رسیده که شبها با حسین مینشینی و تا اینکه بیشتر از شب
میگذرد در سخن میگوئید چون نامه من بتو رسید او را امر کن که بحکم من در آید اگر قبول نکرد او را از شر
ایشان کن که من آب را بر او حرام کردم و بر سگ و خوک حلال کردم چون ابن سعد نامه او را خواند عمرو بن
حجاج را طلبید و ابنی از برادرش برد و هزار سوار بر آب نمود و امر نمود که بر شریعه فرات مستحفظ باشد
و شبث بن ربعی را طلبید و ابنی بر چهار هزار سوار از برادرش قرار داد و امر نمود که بر حسین و اصحابش
تنگ بگیرد **مؤلف گوید** مقتضای این عبارت اینست که در دو جا بر شریعه فرات
مستحفظ بوده و این دو دفعه بعد از معین نمودن عمرو بن الحجاج زبیدی بوده که سابقا ذکر شد
با پانصد سوار موکل شد چنانچه شنیدی کلام عبارت ابی مخنف که بعد از نوشتن خولی ملعون امر نفاق

افتاد که ایشان نهایت لشکر خود در امر منع آب بعد از آن شد بروایت محمد بن ابی طالب بعد از آنکه عمر
در منع آب از امام علیه السلام مبالغه بسیار نمود حضرت عباس بن علی با سی سوار و بیست پیاده از اصحاب با او همراه
کرد و امر فرمود که بروند آب بیاورند پس بیست مشک برداشتند و بجانب شریعه روان شدند
چون نزدیک رسیدند نافع بن هلال بر فرات رسیدند و محافظت این مقدمه در شب هشتم یا نهم واقع شده باشد
عمرو بن الحجاج مطلع شد فریاد کرد که شما کیستید یکی از اصحاب حضرت حسین گفت که منم هلال بن نافع
البجلی پرسیدند برای چه آمده گفت آمده ام از این آب بنوشم عمرو گفت بنوش بر تو گوارا
باد هلال گفت وای بر تو مرا میگوئی بنوشم و بر من گوارا باد و حال آنکه حسین بن علی و اصحابش از
تشنگی میمیرند عمرو در جواب گفت راست میگوئی ولکن مامور بامری شده ایم از انجام دادن آن ناچاریم
پس هلال صیحه بر اصحاب خود زد که داخل فرات شوید و آب بردارید عمرو بر اصحاب صیحه زد که مانع شوید
پس اصحاب هلال دو فرقه شدند طایفه مشکها را پر میکردند و قتال شدیدی بین ایشان واقع شد
آب را سالما رسانیدند و از اصحاب حضرت حسین کسی کشته نشد و لشکر ابن سعد خایب و خاسر برگشتند
از آن روز امام علیه السلام و اصحاب و الاصفیاء او را اشاره میدیدند و از این جهت بود که حضرت عباس را سقا نام نهادند
مؤلف گوید در این مقدمه گویا نظر امام علیه السلام بر این بوده که مبادا اصحاب آنحضرت بتشنگی اسباب آنحضرت
برسانند اگرچه پیشکری اصحاب در ظاهر بشمشیر حضرت عباس بوده بر خلاف دفعه دوم که آنحضرت
در روز عاشورا وارد شریعه فرات شد باعتقاد این قاصر اگر اراده امام علیه السلام که اراده الله است منفک
نشده بود میبایست آنحضرت مشک آب را سالما بخیمه رسانیده باشد و از عبارت ابی مخنف چنین ظاهر
میشود که حضرت عباس در این واقعه شهادت یافته بلکه بر خلاف نقل معتبر من اصحاب مقاتل که
بروایت پس از این واقعه امام علیه السلام بعمر پیام داد که میخواهم ترا ملاقات کرده بعضی سخنان بتو بگویم امشب
مرا ملاقات کن بین دو لشکر پس ابن سعد با بیست نفر بیرون آمد و آنحضرت نیز بیست نفر با خود برد
چون بهم برخوردند امام اصحاب خود را امر فرمود که برگردند و با آنحضرت نماند برادرش حضرت عباس
و فرزندش علی اکبر و ابن سعد نیز اصحاب خود را دور کرد و با او ماند پسرش حفص و غلامش پس امام
فرمود وای بر تو ای عمر آیا بیم از خدا نمیکنی و حال آنکه رجوع تو بسوی او است آیا با من مقاتله
میکنی و حال آنکه میدانی پسر کیستم این قوم را واگذار و با من باش تا قرب بحق تحصیل
نموده باشی عرض کرد میترسم خانه مرا خراب کنند امام فرمود من از برای تو آن را بنا کنم گفت میترسم
مزرعه مرا ضبط کنند فرمود من بهتر از آن بتو میدهم از مال خود در حجاز بعضی در اینمقام چنین

روایت نموده اند که فرمود من بغیبغه را که معروف است که در مقابل آن بمن هزار هزار دینار طلا میدادند و
قبول نمیکردم در عوض بتو میدهم محمد بن ابی طالب گفت عمر عرض کرد عیال در کوفه دارم بر ایشان
خودم میترسم پس ساکت شد و جواب نفرمود و از آن ملعون برگشت و میفرمود چه میشود ترا خدا
ذبح بر بالین تو در رختخوابت نماید و در روز قیامت ترا نیامرزد بخدا امیدوارم که
از گندم عراق نخوری مگر کمی پس آن ملعون از روی استهزا گفت اگر گندم نباشد بجو هم میشود اکتفا
کرد **حکمت و بیان** مخفی نماند که اقدام امام   در انعقاد این مجلس با اتمام حجت مخصوص بود
بر ابن سعد ملعون زیاده بر وفا بلیغات بی سعادت از اتمام دو فرخیم رحمت فرمود بلکه آن مخذول را از
اقدام نماید که با امداد امام علیه السلام از قعر جهنم و محشور با اشقیا طمن با وج رفیع اعلی علیین با انبیا
و شهدا گردد و آن بدبخت هرچه امام توجه بیشتر میفرمود آن خبیث از رحمت دورتر میشد عاقبت
او را استهزا گشید تا صادق آمد در شان او الله یستهزئ بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون و بعد از تامل
در این کلمات معلوم میشود که قساوت قلب آن خبیث بمرتبه بود که قابل این نباشد که امام با او بشرایط
این مجلس مکالمه کرده باشد پس آنچه شنیده در سابق از روایت ابی مخنف که هر شب بساط پهن میکرد
و با حضرت حسین علیه السلام صحبت میداشت ظاهر این است که این مضمون نوشته که از کربلا خولی ملعون
و بروایتی شمر شهر با بن زیاد بجهت این نوشته بمضمون کوفه در کوفه شهرت کرده بود و ابی مخنف این
در مقتل خود ضبط نموده چنین مینماید آن نوشته میشود بعد از این مجلس بوده لعن الله ظالمی
آل محمد من الاولین و الاخرین و بروایت منتخب بریر بن خضیر الهمدانی خدمت امام آمد و اذن خواست
که برود بخیمه اشقیا نصیحت بعمر بن سعد کند و او را سرزنش کند بلکه از راه باطل خود برگردد امام فرمود
هرچه خواهی بکن پس بریر آمد تا داخل بر عمر بن سعد شد نشست سلام نکرد عمر در غضب شد و
گفت یا اخا همدان آیا برادر همدانی چرا سلام نکردی مگر مرا مسلمان نمیدانی که بشناسم خدا و رسول
را بریر فرمود اگر مسلم بودی خدا و رسول را میشناختی بر عترت رسول خدا خروج نمیکردی و اراده قتل
و سبی ایشان نداشتی و از این گذشته این آب فرات است که بانک اللولوء صفاست و خوک از آن می آشامند
و حسین پسر فاطمه زهرا و زنان و عیال و اطفال او از تشنگی هلاک شده اند و تو حایل شده
میان ایشان و آب با این حال گمان میکنی خدا و رسول را میشناسی پس عمر ساعتی سر بجیب خود
انداخت بعد گفت ای بریر من یقین دارم هر کس با ایشان مقاتله نماید و غصب کند حق ایشان را لا محاله
مخلد در آتش بود ولکن ای بریر نفس من راضی نمیشود که ملک ری بغیر باشد هرگز اقدام باین خواهم

کرد پس پسر حجاج برگشت و بامام عرض کرد که پسر سعد خبر شده که ترا بقتل رساند و ولایت ری از او
شود امام فرمود از گندم ری نخواهد خورد و بعد از اینکه بر فراش خود ذبح شود و همان قسم بود که امام
فرموده بود واقع شد و بعضی از عامه اجتماع حضرت حسین ع را با ابن سعد باین قسم نقل نموده اند که
عمر سعد و سفیها نداشت صفا نکه با حضرت حسین را لهذا فرستاد که میخواهم با تو بعضی گفتگوها بکنم
چون در یکمکان جمع شدند عمر گفت یا ابا عبد الله مکر نمیدانستی اهل کوفه با پدرت و برادرت چه
غدر کردند فرمود هر که با خدا غدر میکند در راه خدا متحمل میشویم عمر گفت حال که چنین شده
چه در نظر داری فرمود میروم بسوی مدینه یا مکه یا بسوی بعضی از سرحدات و در آنجا میمانم مثل یکی از
مردم عمر گفت اینرا اول با ابن زیاد مینویسیم و مناسب بعضی از فقرات اخبار این نقل است و ابن مفید
ره در ارشاد گفته فرستاد حضرت حسین بسوی پسر سعد باینکه میخواهم ترا ملاقات کنم پس در شب
یکدیگر را دیدند و با هم بخواهش بسیار کردند پس عمر بمکان خود برگشت پس از آن نوشت بسوی
ابن زیاد **اما بعد** بدرستیکه خداوند آتش فتنه را فرو نشاند و کلمه را جمع نمود و امر امت را
باصلاح آورد اینست حسین با من عهد کرده که برگردد بمکانیکه از او آمده یا برود بسوی یکی از سر
حدهای مسلمانان و یکی از مسلمانان باشد و داخل عبید داشته باشد هر چه بر مسلمانان مردم وارد میشود
بر او وارد شود و یا اینکه بیاید نزد امیر المؤمنین یزید دست در دستش بگذارد و از یکدیگر
راضی شوند و نوشته در این عهد رضا و صلاح امت است پس چون ابن زیاد نوشته ابن سعد را خواند
گفت این نوشته مشفق بر قوم خود است پس شمر بن ذی الجوشن ملعون از جا برخواست و گفت آیا
این مطلب را از حسین قبول میکنی و حال اینکه بزمین تو وارد شده و نزدیک تست بخدا قسم اگر از این
مکان برود و دست تو نگذارد او بقوت اولی خواهد بود و تو بضعف و عجز هرگز قبول مکن از
او مگر اینکه او و اصحابش بحکم تو در آیند که اگر بخواهی عقوبت کنی و اگر بخواهی عفو کنی ابن زیاد گفت
درست فهمیدی رای رای تست این نوشته مرا ببر بابن سعد برسان که بر حسین و اصحابش نزول بر
حکم مرا عرض دارد اگر قبول کردند ایشان را دستگیر نزد من بفرستد و اگر ابا کردند با ایشان مقاتله
کند اگر ابن سعد باین حکم عمل نمود هر چه میگوید از او بشنو و مطیع او باش و اگر نکرد تو امیر لشکر
سر ابن سعد را از بدن جدا کرده از برای من بفرست نوشت بابن سعد من ترا نفرستادم که خیر خواهی
از برای حسین کنی دفع بلا از او بنمائی و نه از برای اینکه از قبل او وعده بخواهی و یا شفاعت او را
نزد من کنی ببین اگر حسین و اصحابش مطیع من میشوند که ایشان را دستگیر نزد من روانه کن و الا

پس بر ایشان غلبه نما و ایشان را بقتل برسان و مثله نما که مستحق این عقوبت اند و چون از کشتن حسین فارغ شوی
او را اسب بتاز که عاق و ظالم است اگرچه میدانم این عمل بعد از موت فایده ندارد ولی چون با خود
گفته‌ام می باید بعمل آید پس اگر تو امر مرا بانجام رسانیدی ترا جزای سامع و مطیع خواهم داد و اگر
اطاعت نمیکنی علم و لشکر ما را بشمر بن ذی الجوشن واگذار که ما او را بامر خود مامور نموده ایم چون شمر ملعون
نامه آن بدنهاد را با بن سعد رسانید پس از اطلاع بر مضمون آن گفت وای بر تو چرا چنین کردی خدا
ترا از رحمتش دور کند و قبیح باد آنچیزیکه آورده والله گمان من این بود که تو نگذاشتی او را قبول
کند آنچیز را که من نوشته بودم و فاسد نموده آنچیز را که میخواستم باصلاح بیاید بخدا هرگز حسین
اطاعت ابن زیاد را قبول نخواهد نمود شمر گفت حال بگو چه اراده داری گفت اینها را بگذار
اطاعت امیر خود را خواهی نمود و با دشمن او مقاتله میکنی اگر نه پای مخالفت داری واگذار تا من اقدام
نمایم عمر گفت نمیتوانم واگذارم و کرامتی از برای تو نیست تو سر کرده پیادگان باش و بروایتی از
ابن سعد خبر را از برای حسین ع فرستاد آنجناب فرمود والله که من دست در دست پسر مرجانه
نخواهم گذاشت و بیاده بر موت قدم بر وقت کریم میگذارم که اینم قدر را جد رسول خدا خبر
داده و در بعض کتب سطر دیدم که شمر ملعون در کربلا بود و چون اثر مداهنه و مسامحه از ابن سعد
با حضرت حسین ع مشاهده نمود نزد پسر زیاد برگشت و آتش فتنه را باین قسم که مذکور شد مشتعل
کرد و ابن در روز نهم محرم با نامه بد نهاد و تاکید معاودت نمود و این جواب در سؤال ابن زیاد
عمر سعد نزد و بلاغ در روز پنج شنبه نهم محرم بسوی حضرت حسین ع حرکت نمود و با او بود شمر
ملعون پس آمد بنزد خیام محترم و شلبهٔ اصحاب حضرت حسین ع و بروایتی ملهوف ندا در داد که
کجایند پسران خواهر من عبد الله و جعفر و عباس امام فرمود او را جواب بگوئید اگرچه فاسق باشد
که از اخوال شما است حسب الامر امام ع پیش رفتند گفتند چه میگوئی و چه مطلب داری گفت ای اولاد خواهر
من شما در امانید خود را در معرض قتل با برادر خود حسین میندازید و در اطاعت امیر المؤمنین یزید
در آئید پس حضرت عباس فریاد نمود دستهایت بریده باد و لعنت بر آنچیز که از نزد امام خود آورده
از امان ای دشمن خدا ما را امر میکنی که دست از خدمت سید و برادر خود حسین پسر فاطمه زهرا
برداریم و داخل در ملعونها و اولاد ملعونها شویم پس شمر غضبناک بلشکر خود برگشت
مؤلف گوید این کلام از شمر نظیر روایت محمد بن جریر طبری بواسطه این بود که در
وقت آمدن امان از ابن زیاد از برای حضرت عباس و برادرانش گرفته و خالو گفته ملعون بود الله

ان بود که ام البنین والده ماجده حضرت عباس و عثمان و جعفر اولاد امجاد امیر المؤمنین دختر
حزام کلابیه بود و شمر ملعون نیز از طایفه کلاب بود و بروایت طبری عبدالله بن مجل کلابی
ام البنین عمه او بود و باین قرابت نوشته امان نامه از ابن زیاد آورده و ممکن است که شمر و عبدالله
مذکور هر دو نوشته امان گرفته باشند و خال گفتن شمر باین اعتبار بود که قاعده عرب این است
با ... کسی اگر از طایفه باشد تمام آن طایفه را اخوال میگویند و بروایت بعض علماء کرام مناسبت
... [illegible] ... چون عمر سعد از اطاعت حضرت حسین ع مایوس شد در لشکر خود
ندا سر داد یا خیل الله ارکبی و ابشری یعنی ای لشکر خدا سوار شوید و بشارت باد شما را پس همه
سوار شدند و بخیمه گاه امام انام نهادند و آنجناب بدامان خیمه شمشیر بسته و در پیش خیمه خود
نشسته و سر مبارک بزانو و آنجناب را خواب ربوده که لشکر نزدیک شدند خواهرش علیا مکرمه زینب
صدای ... و ازدحام لشکر را شنیده مضطرب الحال نزد برادر آمد و عرض نمود ای برادر این آواز
را نمیشنوی لشکر نزدیک شدند امام علیه السلام سر مبارک از زانوی غم برداشته گفت ای خواهر الحال
جد بزرگوارم رسول خدا را در خواب دیدم بمن فرمود تو نزد ما می آئی و ما در انتظار توایم
مخدره از استماع این سخن لطمه بر رخسار خویش زد و صدا بواویلا و واثبورا بلند کرد امام در
مقام تسلیه خواهر برآمد و ... از برای تو مبادا ای خواهر ساکت شو خدا تو را رحمت نماید برادر
با وفا پیش برگزیده ناس حضرت عباس پیش آمد و عرض نمود ای برادر این قوم آمدند بنور ...
امام علیه السلام از جای برخواست و فرمود خود سوار شو و ایشان را ملاقات کن و ببین سبب آمدن
ایشان چیست و چه مقصود دارند حضرت عباس با بیست سوار که از جمله ایشان بود زهیر بن القین
و حبیب بن مظاهر در مقابل ایشان ایستاد و با ایشان گفت چه میشود شما را و از برای چه هجوم آورده
اید گفتند امر از جانب امیر ما ابن زیاد شده که یا نزول در حکم و اطاعت او را بر شما عرضه داریم
و اگر قبول نکنید با شما مقاتله کنیم آنجناب فرمود تعجیل مکنید تا من بروم و خبر شما را بحضرت ابی
عبدالله علیه السلام برسانم و از برای شما جواب بیاورم گفتند ما ایستاده ایم تا از برای ما خبر بیاوری
حضرت عباس اسب تاخت تا خدمت امام رسید و کیفیت را بعرض رسانید فرمود برگرد بسوی
ایشان اگر میتوانی از این شب امان ده ایشان را بفردا تا جر اندازی شاید امشب را از برای پروردگار خود
نماز کنیم و دعا و استغفار نمائیم خدا میداند که همیشه نماز و تلاوت قرآن و دعا دوست میداشته
ام پس جناب عباس بسوی آن قوم بدعا برگشت مراجعت نمود و کلام امام را ادا نمود و بروایت ملهوف

چون مطلب امام را گفت ابن سعد توقف نمود و بروایتی پسر سعد با شمر دون مشورت در این باب
کرد چه میگوئی اتشفی منی القلب گفت اگر من امیر لشکر بودم او را مهلت نمیدادم و بروایت ملهوف
عمرو بن الحجاج زبیدی گفت والله اگر از ترک و دیلم بودند ایشان را مهلت میدادیم بعد از این که این قسم از
ما میخواهند چگونه قبول نکنیم و ایشان از آل محمد صلی الله علیه و آله اند پس قبول کردند پس برسولی یکی از ایشان
حضرت عباس مراجعت فرمود و با او بود رسولی از ابن سعد آمد در مقابل اصحاب امام گفت
شما را یکشبه مهلت دهیم اگر در مقام تسلیم در آمدید بشما را بامیر ابن زیاد میرسانیم و اگر
قبول نکردید دست از شما بر نمیداریم پس بروایت ملهوف امام فرمودند که خوابید برخواست و فرمود
خواهر را ای ... در خواب رسول خدا و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهراء و برادرم حسن ع
را دیدم که بمن گفتند عنقریب نزد ما خواهی بود و در بعض روایات فردا نزد ما خواهی آمد پس
علیا مکرمه زینب خاتون لطمه بر رخسار زد و صدا بناله بلند نمود آنحضرت فرمود مهلا ای خواهر شماتت
را بر ما بشمات مناور **مطلب چهارم در وقایع شب عاشورا** بروایت
ارشاد امام ع همین که شب نزدیک شد اصحاب خود را جمع فرمود حضرت سید الساجدین ع
میفرماید من در آنوقت مریض بودم نزدیک رفتم تا بشنوم با اصحاب چه میگوید شنیدم پدرم می
فرمود اثنی علی الله احسن الثناء و احمده علی السراء و الضراء ثنا میکنم خدا را بهترین ثنائی و
حمد میکنم او را در حال سختی و راحت ... اللهم انی احمدک علی ان اکرمتنا بالنبوة و علمتنا القرآن
و فقهتنا فی الدین بارخدایا تو را ستایش میکنم که ما را گرامی داشتی بنبوت و ما را قرآن تعلیم نمودی
و دانا فرمودی ما را در دین و جعلت لنا اسماعا و ابصارا و افئدة فاجعلنا من الشاکرین و بینا
شنوا و صاحب قلوب قرار دادی پس ما را از شکر گذاران قرار بده **اما بعد** فانی لا اعلم اصحابا
اوفی و لا خیرا من اصحابی پس بتحقیق که نمیدانم اصحابی باوفاتر و نه بهتر از اصحاب خود و لا اهل بیت ابر
و لا اوصل من اهل بیتی و نه اهل بیتی نیکوکارتر و اصل تر از اهل بیت خود فجزاکم الله عنی خیرا
پس خدا شما را از من جزای خیر عطا فرماید الا و انی لا اظن یوما لنا من هؤلاء الاعداء آگاه باشید
که من گمان نمیکنم عذر ما را با این جماعت سر و کاری داشته باشیم الا و انی قد اذنت لکم فانطلقوا جمیعا
فی حل لیس علیکم منی ذمام هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جملا آگاه باشید من شما را اذن دادم
هر که خواهد برود من تکلیف خود را از شما برداشتم اینک تاریکی شب شما را فرو گرفته باد
کرده عقب کار خود بروید بروایت ملهوف فرمود هر یک دست یکی از اهل بیت مرا گرفته در این سیاهی

شبه متفرق شوید مرا با این قوم واگذارید با ایشان با غیر از من کاری ندارند پس برادران و اولاد و برادرزادگان و اولاد
عبدالله جعفر گفتند چنین کنیم که زنده بمانیم بعد از تو هرگز خدا نیاورد این را ابداً و با بنی عقیل ابتدا
کردند بگفتن این و دیگران ابتدا بر ایشان کردند پس آنجناب نظر نمودند باولاد عقیل فرمودند شما را
مسلم بن عقیل شما را کفایت میکند بروید شما را اذن دادم بروایتی عبدالله بن مسلم بن عقیل
برخاست عرض کرد یابن رسول الله اگر ما تو را واگذاریم مردم با ما چه میگویند که شیخ و بزرگ و سید
و پسر عمّ و پسر عموی خود را تنها گذارده باشیم در میان دشمن و تیری و شمشیری و طعن نیزه
بکار نبرده باشیم والله دست بر نمیداریم تا اینکه بر هر چه وارد میشوی وارد شویم و جانهای خود
را فدای جان تو کنیم و خون خود را با خون تو بریزیم اگر چنین کنیم آنچه بر ما بوده بعمل آورده ایم
و از عهده آنچه بر ما بوده خارج شده ایم و بروایتی گفتند سبحان الله چنین کنیم تا مردم گویند
شیخ و سید و بنی اعمام خود را که بهترین اعمام بودند واگذاردند و با ایشان تیری نینداختند و طعن
نیزه نزدند و شمشیری بکار نبردند و ندانستند بر او چه گذشت نه بخدا چنین نخواهیم کرد
بلکه جانهای خود را فدای تو خواهیم کرد و از اموال خود در راه تو خواهیم گذشت تا با تو شهید
نمود تا وارد شویم بر آنچه وارد میشوی پس خدا زشت گرداند زندگانی را بعد از تو پس برخاست
مسلم بن عوسجه و عرض نمود ما تو را واگذاریم با این حال و برویم حال آنکه دشمن احاطه
کرده والله خدا نخواهد دید هرگز مگر اینکه نیزه خود را در سینه این جماعت بشکنم و بر ایشان
بزنم بشمشیر خود تا دامیکه قبضه او در دست من باشد و اگر سلاحی نداشته باشم که با ایشان
بجنگم سنگ بسوی ایشان می اندازم و از تو مفارقت نمینمایم تا اینکه بمیرم و بروایتی گفت نه
بخدا واگذاشت تو را تا خدا بداند که غیبت رسول خدا را درباره تو ما حفظ نمودیم والله اگر بدانم کشته
میشوم و بعد زنده میشوم و بعد بسوزانند و خاکستر مرا بباد دهند و باز زنده شوم و باز چنین کنند هفتاد
بار از تو مفارقت نخواهم نمود چگونه دست بردارم که یکمرتبه کشته شدن بیش نیست و بعد از آن کرامتی
کبری است آنجناب که انقضا ندارد و بروایت لهوف سعید بن عبدالله حنفی برخاست
و عرض کرد بخدا دست از تو برنمیداریم تا خدا بداند که حفظ کردیم غیبت رسول خدا محمد بن عبد
الله صلی الله علیه و آله و اگر بدانم در راه تو کشته میشوم پس از آن زنده میشوم و زنده مرا آتش میزنند
پس از آن خاکستر مرا بباد میدهند و تا هفتاد بار چنین میکنند از تو مفارقت نمیکنم و چگونه چنین
نباشم و حال آنکه یک کشته شدن بیش نیست پس از آن کرامتی است که منقضی نخواهد شد پس زهیر

زهیر بن القین برخاست و عرض نمود یابن رسول الله والله دوست دارم که کشته شوم و بعد زنده شوم
و خاکم بباد داده شود هزار بار و باین واسطه خدا دفع کند کشته شدن را از این جوانان از تو
و اولاد و اهل بیت تو پس جماعتی از اصحاب بجز جواب این کلام بعرض رسانیدند و گفتند جانهای ما
فدای جان تو بعضی بجهت حضرت گفتند که پسر تو را در ثغور ری اسیر نمودند در جواب گفت
اجر او و خود را از خدا میطلبم اگرچه دوست نداشتم اسیر شود و من بعد از او زنده باشم حضرت
حسین کلام او را شنید باو فرمود خدا تو را رحمت کند بیعت خود را از تو برداشتم سعی کن در
استخلاص پسرت عرض کرد درندگان بخورند مرا زنده اگر از تو مفارقت کنم پس آنجناب پنج لباس
که قیمت آن هزار دینار بود باو عطا فرمود که این را به پسرت بده صرف کند در استخلاص برادرش
از خرایج منقولست از ابی حمزه ثمالی از حضرت علی بن الحسین که فرمود بودم با پدرم در شبی که در
صبحش آن شهید شد باصحاب خود فرمود این تاریکی شب را غنیمت شمرده بار کرده بروید که این قوم
جز من مقصودی ندارند همین که مرا کشتند ملتفت شما نمیشوند شما در حل و سعت اید گفتند نه
که نخواهد شد که دست از تو برنداریم پس آنجناب فرمود فردا همه شما کشته میشوید بغیر از پسرم علی
بیمار ماند گفتند الحمد لله الذی شرفنا بالقتل معک حمد خدا را که ما را شرافت کرامت فرمود که کشته
شدن با تو آنجناب بایشان دعا فرمود پس از آن فرمود سر خود را بلند کنید و نظر کنید پس نظر کردند
منازل خود را در بهشت ملاحظه نمودند و آنجناب میفرمود اینست منزل تو یا فلان و اینست قصر
تو یا فلان و حورالعین چنین زینت میکند و شوق ایشان در جانبازی زیاد شد بمرتبه که سینهها و روی خود را
بدم نیزه و شمشیر عرضه میدادند که شاید زودتر بمنازل عالیه خود برسند و در حدیث معتبر است
روایت علل از حضرت صادق منقولست در علت اقدام اصحاب حسین بر موت فرمود از برای ایشان کشف غطا
شده بود بمرتبه که منازل خود را در بهشت دیده بودند و باین جهت اقدام بر قتل مینمودند تا سبقت
بگیرند بمعانقه حوریه و مکان خود در بهشت و یکدیگر سبقت نگیرند الم حدید بیکان نفیر همزه
چنانچه از خرایج از حضرت امام جعفر صادق منقولست که حضرت حسین قبل از شهادتش با اصحاب خود فرمود که
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ای پسر زود است که تو را ببرند بعراق و آن زمینی است که در
آن ملاقات نمودند پیغمبران و اوصیاء ایشان و آن زمینی است که او را عمورا میگویند و تو در آن
شهید خواهی شد و با تو شهید میشوند جماعتی از اصحاب تو الم آهن را درک نمیکنند پس تلاوت
فرمود یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم که فرمود قتال بر تو و ایشان سلام خواهد بود پس

حضرت جابر را سلام برسان و فرمود بشارت باد شما را قسم بخدا اگر ما را بکشند وارد میشویم بر پیغمبر خود
حکمت بر مؤمنین روشن نمودیم که قلب ایشان بنور ولایت امام علیه السلام منور است پوشیده
و مخفی نیست که شأن امام هدایت خلق است بسوی حق کل علی حسب مراتبهم واستعداداتهم اینکه تا
خاص بود در زمین کربلا حضرت حسین روحی له الفداء بسوی نصرت خود دعوت فرمود که نصرت او
نصرت حق بود زیرا اینجا برای اعلان کلمه حق مقصود بود و این دعوت بالبشر عیانا قبل تمام حجت
و بالبشر بجواب هدایت گردید لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة و از این جهة و قبل
از رسیدن بزمین کربلا بعد از رسیدن خبر انقلاب اهل کوفه و شهادت جناب مسلم بن عقیل اصحاب
خود را احضار کرده با خطبه که در سابق گذشت که در آن کشف حجاب فرموده تا اصحاب را بصیرت تمام
نماید بشهادت و بعد از خلوص و امتحان اصحاب با ناتوانی که خود امام عم ایشان را تفضیل داد
خلق و مقصد الطف امام این بود که بصیرت ایشان کامل شود تا ایمان ایشان محکم گردد
شوق و محبت ایشان را مشتعل فرمود بماندن و مضی جانها ایشان چنانچه حضرت
از برای جابر جعفی کشف حجاب فرمود و چنانکه از اینجا بکیفیت قدرت خدا تعالی ملکوت سموات را
بحضرت ابراهیم ع سؤال نمود با درست منظر کن پس دیدم آنچه از ایشان
که ابی جعفر دست مبارک بر چشم من مالید فرمود نظر کن پس دیدم زمین و آسمان را پس از این گفتم
بودم و بعد از اینکه فرمود میخواهی بر سؤال باشد تا باشد پس گفتم آری میخواهم مرا
بحال اول برگردانید مؤلف گوید بعضی کیفیت خطبه خواندن امام را چنین نقل کرده
آنچه از کتاب نور العیون منقول است از علی ابن الحسین که فرمود در شب عاشورا بودم در
خیمه نشسته بودم ناگاه شنیدم اگر که شنیدم از خوف خواهران و شنیدم زنان ساکت
شدم بیرون آمدم در حالتی که قلبم نزدیک بود از پا بر دامن زنان افتان و خیزان آمدم
را ببینم تا جایی که رساندم در پهلوی پدرم نشسته و اصحاب را در اطراف او شنیدم که فرمود شما را
مرا امید بجان اینکه من روز بعد کشته میشوم بقلب و الآن شیطان بر ایشان
غالب شده و ایشان از ذکر خدا باز داشته مقصود غیر قتل من و قتل هر کس با من است
و اسیر نمودن عیال من ندارند باشند بیایند و از من فرق شدن
کنید خدا عمر و مکر بزرگ اهل بیت پس هر کس اهل بیت گوار است
گردد برا و هر جا که خواهد برود و هر کس ما را یاری کند خواهد بود در درجات

عالیه در بهشت که جد من رسول خدا خبر داده که فرزندم حسین در زمین کربلا کشته میشود غریب
و تنها با لب تشنه هر که او را یاری کند مرا یاری کرده و فرزندش حضرت قائم را یاری کرده و هر کس
ما را یاری بزبان خود کند داخل در حزب ما است در روز قیامت علیا محمد فرمود بخدا قسم
کلام پدرم با تمام نرسیده که متفرق میشدند و باقی نماندند از اصحاب
مگر جماعتی که از هشتاد کمتر و از هفتاد بیشتر بودند دیدم این حال پدرم را دیدم سر مبارک بزیر انداخته
بود در کمال حزن و اندوه چون چنین دیدم گریه در گلویم گره شد خودداری کردم رو بجانب آسمان
کرده عرض کردم اللهم انهم خذلونا فاخذلهم ولا تجب دعائهم ولا تجعل لهم فی الارض مسکنا
و سلط علیهم الفقر ولا تنلهم شفاعة جدی بار خدایا ایشان ما را بی یار و تنها گذاردند تا ایشان
چنین کن و دعای ایشان را مستجاب مکن و در زمین مسکنی از برای ایشان قرار مده و فقر را بر ایشان
مسلط کن و مرسان بایشان شفاعت جد ما را پس رجوع بخیمه نموده در حالتی که اشک چشمم
بود عمه ام ام کلثوم بر حالم مطلع گردید از من جویا شد کیفیت را حکایت نمودم پس ان شنید
صدا بناله واجداه و اعلیاه و احسناه و احسیناه و اقلة ناصراه بلند نمود و میگفت چه
چاره خواهم نمود از دست دشمنان که این قوم راضی نمیشدند فدا و عوض برادرم بقتل
می آوردند پس سایر زنان جمع شده با عمه ام در گریه و ناله موافقت کردند پس پدرم آواز ایشان را
شنید بسوی زنان بخیمه ایشان در آمد و فرمود این چه گریه و ناله است عمه ام متوجه او شد
و عرض نمود ما را بحرم جدتان برگردان فرمود چگونه میشود با این کثرت دشمنان گفت پس شما
و پدر و مادر و برادر خود را از برای ایشان نگرید فرمود ذکر کردم کشته شد و
را موعظه نمودم سود نبخشید سخن مرا نشنیدند و مقصودی غیر قتل من ندارند و میباید شما
مرا کشته و بر روی زمین افتاده ببینید و لکن وصیت میکنم شما را به پیغمبر تقوی و این وصیت و علی
جد بزرگوار است خلافت روضه او نیست شما را سپردم بان کسیکه اگر او هنوز فرماید
کسی نمیتواند ستر کند آنچه از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت است
که حسین علیه السلام بعسکر خود فرمود که من بیعت خود را از گردن شما برداشتم بعشایر خود ملحق شوید با اهل
خود فرمود شما را اذن دادم که از من مفارقت نمایید زیرا شما تاب مقاومت این جمعیت ندارید
و ایشان غیر من مقصودی ندارند ما را با این قوم واگذارید خداوند مرا از حسن نظر خود محروم نگذارد
فرمود چنانچه عادت او است با اسلاف طیبین ما اما عسکر آنحضرت او را مفارقت کردند و اما

اهل و اقربا آنجناب دست از یاریش بر نداشتند و گفتند از تو مفارقت نمینمائیم و بجائی باید وارد شود
اینجز تو وارد میشوی و نفرت بخدا از برای ما بعد از این نمیشود که با تو باشیم پس آنجناب با ایشان
فرمود حال که چنین است بر خود قرار داده اید پس من بر خود قرار داده ام ببایید سخن بشنوید
و منبعد خود بمن بسد مکر بتحمل شدن مکاید و اگر چه خدا مرا مخصوص کرده است با اصحاب که
قبل از من بودند از اهل من و من بقیه ایشانم در دنیا بکرامات که با اینها سهل است بر ما متحمل شدن
مکاره و لکن شما را نیز بهره از آن کرامات خدائی هست و بدانید دنیا شیرین ان تلخ و تلخ ان شیرین و
حولیه و بیدار در اخرت است و فایز کسی است که در آن فایز گردد و شقی کسیست که در آن شقی باشد
بیان در بعض کتب مذکور شد که امام ع خبر شهادت خود و اصحابش را با شخاصی که در حد مکش
بودند از بوادی بطمع دنیا داده و جمعی از آن پس متفرق شدند و این خطبه ثالث
چنانچه شنیدی از بعض روات در نزد یک عشا و از ظاهر بعضی در دل شب عاشورا واقع شده بجهت
زیادتی تخلیص اصحاب خاص بود از غش و بنابر اینکه شنیدی از روایت علیا مکرمه سکینه خواتون
که بعضی رفتند بجهت بیرون رفتن روند کان و تکمیل نیافتند کان بود و روایت حضرت عسکری
محتمل است اختیار از انشب باشد و ممکن است اختیار از حال اهل و اصحاب آنجناب بدون مخصوص بوقتی
چنانچه ظاهر اطلاق آن روایت همین قدر است **و از جمله وقایع شب عاشورا**
اینکه در انشب امام و اصحاب خیر ما تبش تا بصبح مشغول عبادت پروردگار بودند چنانچه از
حضرت سید الساجدین سلام الله علیه مرویست که اصحاب پدر مرا در انشب دوی مثل دوی نحل
بود یعنی آواز ناله و مناجات از ایشان بلند بود مانند بلند شدن آواز زنبور عسل و همین حالت
کویا محرک شد جماعتی را از اصحاب ابن سعد ملعون که بشرف ملازمت آنحضرت ملحق شدند چنانچه
در بحار و بعض کتب دیگر مذکور است که در انشب سی و دو نفر از اصحاب ابن سعد با آنحضرت ملحق شدند
کویا اینها از اشخاصی بودند که از دور و نزدیک به حراست مشغول بودند که مبادا اشخاص فرار
کنند چنانچه از بعض روایات مستفاد میشود که جمعی از سواران در اطراف خیمه گاه می گردیدند
حکمت و بیان در این مقام التفات بدو مطلب مناسب است اول اینکه عمل امام
بعینه بر لطف است بالنسبه بجمیع مخلوق بنابر این میتوان گفت که آنجناب ایشان را بحسب اسعاد دعوت
حق در عالم صغیر کشانیده باشد با واز تلاوت قرآن و مناجات با قاضی الحاجات و تا بواد اشتر
اصحاب خیر مآب بعبادات که شنیدی حضرت سید الساجدین ع فرمود آواز ایشان مانند زنبور

عسل بلند بود دوم اینکه مقام امتثال اصحاب که جانها فدای ایشان باید فیض کجا حرمتم بود که با
وجود گرسنگی و تشنگی و اسباب هم و غم چنین مشتاق صدا های ولوله های اشتغال در مقام راز و نیاز
با حضرت ذو الجلال بشان از ایشان دیدنی استغراق بعبادت با این نحو بلند بود که از قرین کفار نیز
راه هدایت میکشید پس گویا این سی و دو نفر با خود چنین میگفتند اگر این جماعت بر حق نبودند
تمام این شب را چنین حال این مثنم شور عبادت نداشتند خاصه بعد از ملاحظه لشکر ابن سعد
که بمقتضای فطرت خبیثه همه با هم مشغول بلهو و لعب و فسق و فجور بوده باشد و از آثار این حالت
طیبه و سرور داشتن آنجناب است از بریر مشغول گشتن او بمطایبه و مضاحکه چنانچه در ملهوف مسطور است که چون
سحر از شب عاشورا شد حضرت حسین ع امر فرمود که خیمه نصب کردند و جفنه را پر از مشک کرده
و نوره حاضر نمودند آنجناب داخل در آن خیمه شدند بجهت استعمال نوره و در آن حین بریر بن
خضیر همدانی و عبد الرحمن بن عبد ربه در در آن خیمه منتظر بودند که آنجناب فارغ شود ایشان داخل
شوند پس بریر با عبد الرحمن شروع بمطایبه مضاحکه نمود عبد الرحمن با او گفت ای بریر آیا
میخندی این چه وقت مضاحکه است بریر در جوابش گفت بتحقیق که قوم من میدانند که من هرگز
در جوانی یا پیری مایل بباطل نبوده ام و لیکن الان اگر در من الان مشاهده میکنی بجهت
بشارت داشتن با آنچه ما بسوی او میرویم قسم بخدا نیست حالت ما مگر اینکه مقدار ساعتی با این قوم
بد عاقبت ملاقات کنیم با شمشیر های خود که با ایشان مقاتله کنیم پس از آن برویم در غرفات
جنان با حور عین معانقه نمائیم **و از جمله وقایع** اینکه امام علیه السلام بروایت بحار و امالی
صدوق فرزند رشید خود علی اکبر را بهمراه سی نفر سوار و بیست پیاده با چند مشک
روانه شریعه فرات نمودند رفتند اگر چه با ترس و خوف شدید بودند ولی بسلامت بر گشتند
آب همراه آنجناب آوردند پس آنحضرت با اصحاب فرمود از این آب بنوشید که آخر توشه شما است
و وضو بسازید و غسل کنید جامهای خود را بشوئید که کفنهای شما باشد **حکمت** اینکه شنیدی
از نوره امام و متابعت بعض اصحاب با آنجناب و امر فرمودن بغسل و تهیه کفن نمودن معلوم است
داخل در تهیه ملاقات خداوند است که تطهیر ظاهر و باطن نموده مستعد فیوضات و افره معنویه
و وصول بدرجه منیعه شهادت باشند و شاید بهمین واسطه و همین قصد اشاره باطنیه
از امام روحی له الفداء شده باشد که حضرت علی اکبر آب را بیاورد لهذا خلعت امام پوشانید و لذا در این
مقام ذکر مقاتله و مجادله و مکالمه بین اصحاب حضرت علی اکبر و مستحفظین نشده با اینکه

موکلین بر شریعه مستعد در منع بودند پس ممکن است که چنان داخل در شریعه شده باشند
و آب برداشته باشند که موکلین مطلع نشده باشند چنانچه حضرت رسول در لیلة الغار شاهت
الوجوه گویان خاک افشاند بر قریش که گذشت و ایشان نفهمیدند تا اینکه باشاره مولا هم صولت
حیدری چنان در وجود جناب علی اکبر جلوه گر شده باشد که موکلین یارای مقاومت نداشته باشند
و یا اینکه در وقت دخول ایشان در شریعه و ورود بر آب بقدرت کامله الهی و برکت نبوت کار شبیه
بعضی از اصحاب ابن سعد بر ایشان افتاده باشد که ایشان در مقام منع بر نیامدند و یا اینکه
چنانچه جنابان در جزائر نظاهر داخل در شریعه شدند که آن موکلان در چنین وقتی این نوع جنابان
را از غیر اصحاب خود گمان نمیکردند بهر تقدیر العلم عند الله همین قدر گفته میشود هر چه بوده
خصوص صادر از امام ع در این باب نبوده چنانچه سابقا از مقتل ابا ورود حضرت عباس علیه السلام
نیز بر سبیل اختصار ذکر شد اگر در این مقتل مذکور نظاهر شیر که حضرت عباس داشتند
در این مقام خائف و ترسان بودند اما آیا و سنان خانواده عصمت و طهارت چون از دیدند
بگشایند که این لباسها را که امام فرمود بجای کفن شما باشد از کجا برید تا ایشان را کفن
باشند بعد از شهادت بدن مطهر امام ع عریان نگذارده باشند و از جمله وقایع
آن شب آنکه امام بروایت صدوق ره در اطراف امر فرمود حفیره در اطراف خیمهها حفر کنند و بشبه
خندق و چوب و خار و خاشاک در او بریزند از برای اینکه در وقتیکه با دشمن بحرب مشتغل گردند
در او آتش زنند تا اینکه جنگ از یکطرف باشد و خیمهها از نساء و حرم محفوظ بمانند و بروایت ارشاد
از حضرت سید الساجدین علیه السلام فرمود در آنشب من در خیمه نشسته بودم و بنا خوش و مشغول
و عمه ام زینب پرستار من بود و پدر بزرگوارم در خیمه مخصوص خود بود و در خدمتش جناب
جون غلام ابی ذر غفاری مشغول اصلاح شمشیر خود بود و این اشعار را میخواند
یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراق والاصیل من صاحب و طالب قتیل
والدهر لا یقنع بالبدیل ای روزگار غدار از تو بیمهر تو داد چه بسیار در صبح و شام طالب
صاحب خود را بکشتن داده و قناعت ببدل نمیکنی وانما الامر الی الجلیل وکل حی سالک السبیل
و عاقبت امر بسوی خداوند جلیل است هر زنده مانند من شربت فنا کوار مرگ را بامل بچشد
چون این فقرات را از آن امام شنیدم دانستم که بلا نازل شده و خود بدم این اشعار را دو دفعه
و سه دفعه تکرار فرمود پس گریه راه گلویم را گرفت و از ترس وحشت زنان سخن نگفتم و اما عمه ام

زینب همینکه شنید آنچه من فهمیدم از این خبر مثل من شنیده بود و از آنجائی که رقت و جزع از شأن زنها
است نتوانست خودداری نماید از جای خود برجست و دامن کشان و پا برهنه دامن زنان با حسرت و ندبه
بی پایان خود را بخیمه برادر رسانید پس صدا بوا ثکلاه بلند نمود و گفت لیت الموت اعدمنی الحیوة
الیوم ماتت امی فاطمة و ابی علی و اخی الحسن یا خلیفة الماضین و ثمال الباقین کاش مرده بودم
این حالت را ندیده بودم امروز مادر و پدر و برادرم مرده اند ای یادگار درگذشتگان و پناه ماندگان
پس امام نظر بجانب او انداخت و فرمود ای خواهر شیطان حلم تو را نبرد و چشمهای آنجناب پر آب
شده بود عمه ام عرض کرد ای برادر دعا را بجز مهدی مار رسول خدا برگردان فرمود هیهات لو ترک القطا
لغفی و نام اگر قطا را از خوف صیاد آسوده بود هر آینه آسوده خاطر بخواب میرفت اشاره باینکه
خواهر حالت من در اینوقت مثل حالت مرغ قطا است که از ترس صیاد بخواب نمیرود و ...
بر او مسلط داشته‌اند گفت یا ویلتاه افتغصب نفسک اغتصابا فذلک اقرح لقلبی
و اشد علی نفسی و صفع ... لهذا ابن بشیر با عث سوزش دل لهذا است فلطمت وجهها و هوت الی
جیبها فشقته و خرت مغشیة علیها پس لطمه بر رخسار خود زد و دست برد گریبان را چاک زد
و بیهوش بر زمین افتاد پس حضرت حسین برخاست و آمد و سرش را در کنار گرفت و آب بر رخسار
پاشید تا او را بحال آورد مؤلف گوید ابن ابی کمر بر رخسار آنمخدره پاشید اما از
ابی که شب بکه جناب علی اکبر آورده بود مانده بود تا اینکه مراد از آب پاشیدن قطرات اشک
آنحضرت بوده که وقتیکه سر خواهر را در کنار گرفت و از روی حسرت بر رخسارش میگریست
بر روی ... سابق بر این شبیکه تلطم ... در روز دو دیگر ... امشب
که اینمقدم دو دفعه ناامید افتاده باشد پس امام در مقام تسلی خاطر برآمد فرمود ای خواهر بتقوی
و اپیشه نما و متسلی بعزاء الله شو و بدان که اهل زمین همه میمیرند و اهل آسمان باقی نمیمانند و هر
هلاک خواهد شد غیر وجه الله الکریم آن خدائی که بقدرت کامله خود خلق را خلق فرموده و ایشان
را مبعوث خواهد نمود و او است خدای فرد یگانه ای خواهر جد و پدر و مادر و برادرم از من بهتر
بودند و بر هر مسلمی پیروی رسول الله لازم است و از این قبیل کلمات با او فرمود و فرمود خواهر
تو را قسم میدهم و از من قبول کن بعد از شهادت من بر من گریبان پاره مکن و روی خود را
مخراش و واویلا و واثبورا در مصیبت من مگو سید الساجدین ع فرمود پس عمه ام را آورد نزد
من نشاند پس از آن بسوی اصحاب خود بیرون رفت و ایشان را امر فرمود که خیمهها را بهم متصل کنند

درخیمه‌ها را از درون خیمه‌ها بکنند تا در بین آنها رخنه بنا شد و خیمه‌ها در عقب سر خود اندازند
و از یک سمت مشغول قتال شوند بعد از آن بخندقهائی که بجهت خصوص خود معاودت فرمودند تا بصبح
مشغول عبادت پروردگار بودند و اصحاب امام مانند آن حضرت نیز تا بصبح در ابتهال بودند و از صحابه آن
شب تا صبح صدای تسبیح بلند بود بعضی از سواران پسر سعد ملعون گذشتند در حالتیکه حضرت سید
این آیه شریفه را تلاوت میفرمود و لا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم لیزدادوا اثما ولهم عذاب
مهین ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب از آن سواران شخصی که او را
عبدالله بن سمیر میگفتند شخص لغو گوئی بود این کلمات شریفه را از آن بزرگوار شنید
گفت برب کعبه که مائیم طیبین که ما را خدا از شما تمیز داد بریر بن خضیر بآن ملعون صیحه زد که ای فاسق
خدا ترا از طیبین قرار میدهد ملعون گفت وای بر تو کیستی در جواب فرمود من بریر بن خضیرم
پس در میان ایشان سب و بد گفتن شد بروایتی چون وقت سحر شد امام را اندکی خواب ربود
پس از خواب بیدار شد با یاران خود فرمود میدانید که چه در خواب دیدم عرض کردند بفرمائید فرمود
دیدم سگانی چند بر من حمله کردند و در میان آنها سگی بود ابلق که زیاده از باقی بر من حمله مینمود
گمان من اینست که قاتل من باشد در میان این جماعت و بنا خوشی برص مبتلا باشد و بعد از آن دیدم
جدم رسول خدا را و در خدمتش جماعتی بودند از اصحاب او آنجناب بمن فرمود ای فرزند توئی
شهید آل محمد صلی الله علیه و آله بتحقیق که اظهار بشارت کرده اند اهل سماوات از ملا اعلا
امشب در نزد من میباید افطار کنی تعجیل کن دیر منما و اینست ملکی از آسمان نازل شده
و با خود شیشه سبزی دارد که خون ترا در آن شیشه ضبط نماید بدانید امر گذشته و نزدیک
شده کوچ کردن از این دنیای فانی بلاشبهه

مطلب پنجم در وقایع روز عاشورا

و در آن چند مصیبت است اول واقعه قبل از قتال بروایت ارشاد از حضرت سید الساجدین
علیه السلام چون صبح روز شهادت آن حضرت شد آنجناب دست بدعا برداشته گفت اللهم
انت ثقتی فی کل کرب و انت رجائی فی کل شدة و انت لی فی کل امر نزل بی ثقة و عدة کم من هم یضعف
فیه الفؤاد و تقل فیه الحیلة و یخذل فیه الصدیق و یشمت فیه العدو انزلته بک و شکوته
الیک رغبة منی الیک عمن سواک ففرجته عنی و کشفته فانت ولی کل نعمة و صاحب کل حسنة
و منتهی کل رغبة و بروایت کامل الزیاره از حضرت صادق ع حضرت حسین نماز صبح را با اصحاب
خود ادا فرمود پس رو بایشان نمود و فرمود بدرستیکه خدا بکشته شدن شما را خواسته

برشما

برشما باد بصبر و بروایت ملهوف اصحاب پسر سعد ملعون بر اسبها سوار شدند امام علیه السلام
بریر بن خضیر را فرستاد بموعظه و نصیحت ایشان و سخنان بسیار بر برد و با جماعت فرمود ای قوم از خدا
بترسید که عیال محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله در پیش روی شما است اینها ذریه و عترت
او پس چه مقصود دارید چه خواهید با ایشان کرد در جواب گفتند میخواهیم امیر عبیدالله زیاد را
بر ایشان مسلط کنیم پس از آن هرچه رای او باشد با ایشان سلوک نماید بریر فرمود آیا از ایشان
قبول نمیکنید اینکه برگردند بمکانی که از او آمده اند وای بر شما ای اهل کوفه آیا فراموش کرده اید
نوشتها و عهدهای خود را که از برای او فرستادید خدا را در آن شاهد گرفتید وای بر شما آیا خواندید
بسوی خود اهل بیت پیغمبر خود را که جان خود را در راه ایشان نثار نمائید تا اینکه نزد شما آمدند
میخواهید ایشان را تسلیم ابن زیاد ملعون نمائید و آب فرات را بروی ایشان ببندید بد معامله نمودید
بعد از نبی خود با ذریه او چه شده است شما را خدا سیرابتان نکند در روز قیامت بد قومی هستید
شما جماعت در جواب آنجناب گفتند نمیفهمیم کلام ترا بریر فرمود حمد میکنم خداوند را که بصیرت
مرا در باره شما زیاد کرده خدایا من بیزارم بسوی تو از کردار این جماعت خدایا دشمنی در میان
ایشان بینداز تا اینکه بملاقات تو نائل شوند در حالتیکه بر ایشان غضبناک باشی پس آن نابکاران تیراندازی
شروع نمودند بتیرانداختن بجانب آن بزرگوار تا آن بزرگوار رو بامام برگشت و بروایت عوالم بر
برگشت امام علیه السلام آمد تا اینکه مقابل ایشان ایستاد و نظر نمود بسوی صفوف لشکر مانند سیل
در جنبش و نظر نمود بسوی عمر سعد ملعون و دید در وسط بزرگان کوفه ایستاده پس این خطبه را
انشا فرمود الحمد لله الذی خلق الدنیا و جعلها دار فناء و زوال متصرفة باهلها حالا بعد حال حمد مر
خدای راست که دنیا را دار فنا و زوال قرار داد که متغیر است از حالی بحالی فالمغرور من غرته والشقی
من فتنته پس مغرور کسیست که باو مغرور شود و شقی کسیست که گول او را بخورد فلا تغرنکم
هذه الدنیا فانها تقطع رجاء من رکن الیها و تخیب طمع من طمع فیها پس مغرور نسازد شما را این دنیا
که او قطع مینماید امید کسی را که اعتماد باو نماید و نا امید میسازد کسی را که طمع در او داشته باشد
و اراکم قد اجتمعتم علی امر قد اسخطتم الله فیه علیکم و اعرض بوجهه الکریم عنکم و احل بکم نقمته
و جنبکم رحمته و شما را می بینم جمع شده اید بر امری که بغضب در آورده اید خدا را در آن بر خود
و بوجه کریم خود از شما اعراض فرموده و عذاب خود را بر شما وارد آورده و رحمت خود را از شما
دور کرده فنعم الرب ربنا و بئس العبید انتم اقررتم بالطاعة و آمنتم بالرسول محمد صلی الله علیه و آله

ثم تحضتم الى ذریته وعترته تریدون قتلهم پس خوب خدا بنشست پروردگار ما و بد بندگانی هستید
شما اقرار بطاعت نمودید وایمان برسولش محمد صلی الله علیه وآله اوردید پس ازان هجوم اوردید
بسوی ذریه وعترت او اراده کرده اید قتل ایشان را فانا لله وانا الیه راجعون هؤلاء قوم کفروا
بعد ایمانهم فبعدا للقوم الظالمین پناه بخدا میبرم ازین طایفه قومی اندکه کافر شدند بعد از ایمان
پس دور باد از رحمت خدا قوم ظلم کننده پس ابن سعد ملعون فریاد بر قوم خود زد که وای بر شما
با او تکلم کنید او پسر پدر خود است والله اگر یکروز تمام چنین بایستد و با شما تکلم کند سخن او
بانتها نمیرسد و کند نمیرود در بیان او نخواهد بند شد پس شمر پیش امد وگفت یا حسین چه چیز
گوئی بما بفهمان مقصود خود را فرمود میگویم از خدا بترسید و مرا بقتل نیاورید بدرستیکه کشتن من از
برای شما حلال نیست جایز نیست از برای شما هتک حرمت من زیرا من پسر دختر پیغمبر شمایم و
جده من خدیجه زوجه پیغمبر شما است وشاید بشما رسانده باشد از قول پیغمبر که فرموده
الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة وبروایتی امام محمد باقر و بقول بعضی راست
سوار شده در مقابل ایشان امد بعد از اسکات ایشان بجهت شنیدن کلام بعد از حمد خدا
و نعت پیغمبر و درود که لایق بود و صلوة بر ملائکه وانبیا بعبارتی در نهایت بلاغت
فرمود تبا لکم ایتها الجماعة وترحا حین استصرختمونا والهین فاصرخناکم موجفین هل کنتم
واز عمتنا ببغضیا بجماعت کفار با بغض باد وحسرت داورد پس بناله وخوف دامیم سللتم
علینا سیفا لنا فی ایمانکم شمشیری را که در ایمان شما از برای ما بود بر ما کشید و حششتم
علینا نارا اقدحناها علی عدوکم وعدونا فاصبحتم البا لاعدائکم علی اولیائکم بغیر عدل
افشوه فیکم ولا امل اصبح لکم فیهم و دوست نمودید اتشی اکه افروختیم بر دشمن ما و دشمن شما پس
اعانت نمودید دشمنان خود را بر دوستان خود بی اینکه عدلی در شما ظاهر نموده باشند وامیدی
از شما برایشان ورده اند فهلا لکم الویلات ترکتمونا والسیف مشیم والجاش طامن والرای لما
یستحصف پس چرا وای بر شما واگذاشتید ما را و هنوز شمشیرهای ما در غلاف بود و قلبها از
جدال در سکون وامر در قتال مستحکم نشده ولکن اسرعتم الیها کطیرة الدبا وتداعیتم الیها
کتهافت الفراش ولکن سرعت نمودید بسوی اتش مقاتله مانند اجتماع ملخها خود را بر زدید
بر یکدیگر مانند هجوم پروانه فسحقا لکم یا عبید الامة وشذاذ الاحزاب
ونبذة الکتاب ومحرفی الکلم وعصبة الاثام ونفثة الشیطان ومطفئ السنن پس هلاکت بر

شما وای در شدای بندگان امت وپست فطرتان ازهر جماعت و کتاب خدا را پشت سر انداختگان
و تغییر دهنده کلمات حق را از مواضع ان و ابطال کننده کارها و دمه در دمیده های شیطان
و خاموش کنندگان نور سنن و رسالت اهؤلاء تعضدون وعنا تتخاذلون ایا یاری میکنید
اینها را واز ما یاری خود را باز میدارید اجل والله غدر فیکم قدیم وشجت علیه اصولکم وتازرت علیه
فروعکم فکنتم اخبث ثمر شجی للناظر واکلة للغاصب بلی بخدا قسم مکر نمودن در شما امر قدیمیست
شما پس شما خبیث ترین ثمری بوده اید که روئیده شده از برای ناظرین و بدترین خوراکی بوده اید
از برای غاصب الا وان الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین بین السلة والذلة اگاه باشید که زنا زاده
پسر ولد الزنا یعنی ابن زیاد ملعون نیزه خود را استوار نموده بین اینکه ما ان خود بگذریم که زره
از بدن ما خارج شود و بین اینکه دست بیعت بدهیم وهیهات منا الذلة یابی الله ذلک لنا
ورسوله والمؤمنون وحجور طابت وحجور طهرت وانوف حمیة ونفوس ابیة من ان نؤثر طاعة
اللئام علی مصارع الکرام و بعید است از ما ذلت که از برای ما روا نداشته باشد او خدا و رسول
و مؤمنون ودامنهای طیب و طاهر و صاحبان حمیت و نفوس کریمه از اینکه اختیار کنند اطاعت لئیمان
را بر محل شهادت الا وانی زاحف بهذه الاسرة مع قلة العدد وخذلة الناصر وبدانید که من
اقدام مینمایم با این جماعت قلیله بر شهادت با وجود بی یاوری پس وصل فرمود کلام خود را باین
اشعار فان نهزم فهزامون قدما وان نغلب فغیر مغلبینا پس اگر شکست دهیم عادت قدیمه
ما این بوده واگر مغلوب شویم هرگز بر ما غالب نشده وما ان طبنا جبن ولکن منایانا
ودولة اخرینا و نبود از طبع ما جبن ولکن رسید مرگ ما است و دولت اعتبار دیگر
است اذا ما الموت رفع عن اناس کلاکله اناخ باخرینا موت سینه خود را اگر از بعضی بردارد
بر دیگران سینه خود را میگذارند فافنی ذلکم سروات قومی کما افنی القرون الاولینا
پس فانی نمود از قتال شما اکرم شرفای قوم مرا چنین تحقیق بشهادت رسیده اند قرون پیشین
فلو خلد الملوک اذا خلدنا ولو بقی الکرام اذا بقینا اگر مخلد بودند و باقی بودند ملوک
وخوبان با هم مخلد و باقی بودیم فقل للشامتین بنا افیقوا سیلقی الشامتون کما لقینا
پس بگو از برای شماتت کنندگان بخود بیائید که انچه ما ملاقات کردیم ایشان نیز ملاقات خواهند
نمود ثم ایم الله لا تلبثون بعدها الا کریثما یرکب الفرس حتی تدور بکم دور الرحا
وتقلق بکم قلق المحور پس قسم بخدا درنگ نخواهید نمود بعد از این مگر بقدر درنگ نمودن

کسی که بر اسب سوار شود گرد شما بر آید شما را خواهد رسید و بفلوید خواهد شما را مانند فلوس در او
و در دن خطبه عهد عهده الی ابی عن جدی این خبر بسیار که پدرم از جدم مرا خبر داده فاجمعوا
امرکم و شرکاءکم ثم لا یکن امرکم علیکم غمة ثم اقضوا الی و لا تنظرون پس رای و شرکاء خود را
پس از آن بشما پوشیده نماند پس از رجوع بر اهل اکر جابر است برای کار مرا دنیا بده و مهلت
روا مدارید انی توکلت علی الله ربی و ربکم ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی
صراط مستقیم بدرستیکه من امر خود را بخدا واگذاشتم که پروردگار من و شما است هر جنبنده
بر روی زمین امر او با خدا است اللهم احبس علیهم قطر السماء و ابعث علیهم سنین کسنی یوسف و
سلط علیهم غلام ثقیف یسقیهم کأسا مصبرة فانهم کذبونا و خذلونا خداوندا حبس کن بارانها
بر ایشان رحمت را و بر ایشان بفرست سالها قحط مانند سالهای حضرت یوسف و مسلط کن بر ایشان
غلام از طایفه ثقیف اکر مختار بن ابی عبیده ثقفی باشد که با ایشان بچشاند کاسهای زهر آلوده
بدرستیکه ایشان تکذیب نمودند ما را و بی یاری گذاردند و انت ربنا علیک توکلنا و
الیک انبنا و الیک المصیر و توئی پروردگار ما بر تو توکل نمودیم و بسوی تو توبه نمودیم و بسوی
تو است بازگشت پس آنجناب پیاده شد و ندا در داد با عمر سعد آیا مرا میکشی و گمان میکنی
حرامزاده پسر حرامزاده ترا والی ری و جرجان خواهد نمود قسم بخدا گوارا نخواهد شد
از برای تو بعد از من عهدی است معهود بکن هر چه خواهی بکن از برای تو فرحی نخواهد بود
ابدا بعد از من نه در دنیا و نه در عقبی و گویا میبینم سر ترا در کوفه بر قصبه نصب نموده اند
و اطفال او را سنگ میزنند آن ملعون دیگر خشم در آمد از آنحضرت رو بگردانید گویا شیطان تمام تسلط
بر او بهمرسانیده بود **مصیبت دویم در مقدمات قتال** پس حضرت حسین اسب
رسول خدا که او را مرتجز میگفتند طلبید و بر او سوار شدند و تعبیه اصحاب خیر مآب نموده
بمیمنه و میسره و مهیای جنگ شد و بروایتی از امام محمد باقر عدد اصحاب آنحضرت چهل و پنج سوار
و صد پیاده بود و بروایت مناقب جمیع اصحاب آنحضرت هشتاد و دو نفر بودند سی و دو نفر ایشان
پیاده بودند و سلاح ایشان منحصر بشمشیر و نیزه بود و بروایت ارشاد عدد اصحاب آنحضرت
سی و دو سوار و چهل پیاده بود پس آنشاه کربلا زهیر بن قین را در میمنه و حبیب بن مظاهر را
در میسره و علم را به برادر با جان برابر خود حضرت عباس داد و خیمها را در پشت سر خود قرار دادند
و فرمود که نی و هیزم را که در آنجا بود در خندقی که در دور خیمها کنده بودند انداخته آتش زدند

که راه

که راه جنگ از یکجهت باشد و لشکر عمر سعد ملعون نیز اصحاب خسران مآب خود را صف آرائی
نمود میمنه را بعمرو بن الحجاج و میسره را بشمر بن ذی الجوشن سپرد و عروة بن قیس را بر سواران و شبث
بن ربعی را بر پیادگان گماشت و علم را بدرید غلام خود داد و بروایت بعضی خولی و حرمله علمدار او بودند
عزرة بن قیس را سرکرده بیلداران و محمد بن اشعث را سرکرده تیراندازان و عمرو بن صبیح را بر سنگ اندازان
گماشت و در عدد لشکر آن جمع مردود در روایات بعد از این مذکور شد که بعضی بیست هزار و
بعضی هفتاد هزار گفته اند و از حجازی و شامی و بصری بلکه تماما از اهل کوفه بودند و از اینجا ایسکه
معلوم شد از خارج فی الجمله که از این بلاد هم در آن لشکر شامی و اثر بوده اند مقصود
از عدد مذکور لشکر از اهل کوفه باشد بلکه از بعضی چنین مستفاد میشود که ابن زیاد
تا وقت شهادت پی در پی میفرستاد و بروایت ارشاد بعد از تهیه و تعبیه شمر ملعون پیش آمد و فریاد
کرد با آواز بلند یا حسین تعجیل نمودی بآتش قبل از روز قیامت پس با اصحاب فرمود که گمانم این گویا
شمر باشد عرض کردند بلی همان ملعون است فرمود ای پسر زنی که چراننده بز بود تو اولی باتش جهنمی
مسلم بن عوسجه قصد نمود که تیری بجانب آن خبیث بیندازد آنحضرت او را منع فرمود عرض نمود بگذار
او را بزنم که فاسق و از عظمای جبارین است خدا مرا بر او تسلط داده فرمود مپسند که خوش ندارم
تا ایشان ابتدا نمایم بجنگ و بروایت مناقب چون عمر سعد ملعون صف آرای خود را نمود اصحاب طلب
کفن با پوشیدند و با فکر کفنها خاطر نمودند بر حضرت حسین و اصحاب او مانند حلقه پس امام نبوی
ایشان بیرون آمد و با ایشان فرمود گوش دهید با شما تکلم کنم ایشان از هر جانب گوش بسخن آنجناب
ندادند فرمود وای بر شما اگر گوش بسخن من دهید و حال آنکه من شما را بسوی خداوند عز و جل
میخوانم و شما را بسوی راه هدایت میطلبم پس هر که مرا اطاعت کند از هدایت یافتگان باشد و هر کس
معصیت کند از هالکین خواهد بود و همه شما در امر من تقصیر میکنید قول مرا نمیشنوید بدرستیکه
شکمهای شما پر شده از حرام و مهر غفلت بر قلوب شما زده شده وای بر شما ایا انصاف
نمیدهید ایا نمیشنوید پس آنجماعت بیکدیگر ملامت کردند و با خود گفتند گوش دهید بسخن
او و بروایت ارشاد امام با علی صوت شریف خود را بایشان ندا در داد بنوعیکه همه ایشان میشنیدند
ایها الناس قول مرا بشنوید و تعجیل ننمایید تا شما را موعظه کنم پس اگر انصاف بدهید با من بواسطه
سعادت رسیده اید و اگر انصاف ندادید پس رای خود را جمع کنید و با هم مشورت کنید که این امر که شما
اقدام نموده اید عاقبت او غم و اندوه از برای شما نباشد پس اگر چنین کردید جمال خود را صفو

سید

دانستند مرا مهلت بدهید بدستی که امر من با خداست و اوست ولیّ صالحین پس حمد خدا بجا آورد
و ثنا نمود با آنچه خدا سزاوار است و صلوات بر حضرت رسول و ملائکه و انبیا فرستاد بکلامی که
هیچ متکلّم مثل از او و بعد از او بفصاحت و بلاغت ندیده شده **امّا بعد** نسب مرا بیان کنید و بگوئید
من کیستم پس از آن رجوع بخود کنید و خود را سرزنش کنید تأمّل کنید تا مصلحت است که مرا بقتل بیاورید و حرمت
مرا هتک نمائید آیا من پسر پیغمبر شما و پسر وصی و پسر عم او نیستم آیا پدر من اول کسی نبود که تصدیق
رسول خدا نمود و ایمان آورد بآنچه او آورده بود از جانب خدا آیا حمزه سیّد الشهدا جعفر طیار در جنان بدو
بال طیران میکند عموهای من نیستند آیا بشما نرسیده آنچه جد من در بارهٔ من و برادر من فرموده
هذان سیّدا شباب اهل الجنّة این دو سیّد جوانان بهشتند پس اگر تصدیق کنید در آنچه میگویم
چنانچه حق خدا است میگویم و هرگز دروغ نگفته ام از وقتیکه دانستم که خدا دشمن دارد دروغگو
را فهو المطلوب و اگر تصدیق نکنید در شما هستند کسانی که میدانند از ایشان سؤال کنید
جابر بن عبد الله انصاری و ابا سعید خدری و سهل بن سعید ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک بشما
خبر میدهند که این کلام را از رسول خدا صلعم شنیده اند در حق من و برادرم آیا این سخن مانع نمیشود شما
را از ریختن خون من پس شمر ملعون گفت عبادت خدا بیکحرف کرده باشم اگر بدانم این چه میگوید
آن ملعون اشاره نمود بآیهٔ شریفه در ردّ منافقین است و منهم من یعبد الله علی حرف جنیب
مظاهر در جواب آن راس جفا جو فرمود تو را میبینم که عبادت خدا هفتاد حرف اشاره بآنکه تو بعبد
قابل نیستی و هفتاد خدا از برای خود قرار داده پس حضرت فرمود اگر در آنچه گفتم تشکیک دارید
آیا شبهه دارید در اینکه من پسر دختر پیغمبر شمایم پس قسم بخدا بین مشرق و مغرب پسر دختر پیغمبر
غیر من نیست در شما و نه در غیر شما آیا از من مطالبه میکنید قتیلی اگر مرتکب شده ام یا مالی
که تباه کرده باشم یا قصاص جراحتی که بر شما زده باشم همه ساکت ماندند کسی آنجناب را جواب نگفت
پس ندا فرمود یا شبث بن ربعی و یا حجار بن ابجر و یا قیس بن اشعث و یا یزید بن الحارث آیا بشما ننوشتید
که میوه ها رسیده و درختان سبز گشته و صحراها سبز و خرّم گشته و از برای تو لشکرها آماده است
قیس بن اشعث ملعون گفت نمیدانم چه میگوئی در اطاعت بنی عمّ خود درآ که ایشان با تو غیر خوبی
نخواهند کرد امام فرمود نه بخدا دست ذلت بشما نخواهم داد و مانند بندگان فرار نخواهم نمود پس ندا
در داد یا عباد الله انّی عذت بربّی و ربّکم ان ترجمون و اعوذ بربّی و ربّکم من کلّ متکبّر لا
یؤمن بیوم الحساب ای بندگان خدا بدرستیکه من پناه برده ام بپروردگار خود و پروردگار شما

از اینکه

از اینکه مرا رجم نمائید پناه میبرم بپروردگار خود و پروردگار شما از هر متکبری که ایمان
بروز جزا نداشته باشد پس شتر خود را خوابانید و عقبة بن سمعان را امر فرمود که
او را عقال کند بروایت ابی مخنف پس زهیر بن قین پیش آمد و فرمود یا اهل الکوفه بدانید
که از حق مسلم بر مسلم نصیحت است و ما الآن برادر هم و بر یک دینیم و هنوز شمشیر در میان
نیفتاده و ما همه بلا نبیّنیم خدا ما را بذریهٔ پیغمبر خود امتحان فرموده تأمّل کنید
که چه خواهید کرد من شما را دعوت میکنم بسوی یاری پسر پیغمبر شما و اینکه دست از پسر
زیاد ملعون بردارید که او مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را بنا حق کشته چون این کلام را
از آنجناب شنیدند گفتند والله از این مکان نمیرویم تا اینکه حسین تو را مثل ایشان بنا و در
زهیر فرمود والله حضرت حسین احق است بنصرت از پسر سمیه و اینه پس اگر او را یاری نمیکنید
او را واگذارید که نزد یزید بن معویه برود که او از شما واقعه میکند بکشتن آنحضرت پس
شمر ملعون تیری بجانب آنجناب انداخت و گفت ساکت شو که ما را بتنگ آوردی از زیادی کلام
خود زهیر فرمود ای پسر زنی که بول کننده است بر عقب خود والله تو بهیمه و گمان ندارم
حفظ کرده باشی دو آیه از کتاب خدا را بشارت باد تو را بسوختن باتش در روز قیامت پس آنکه
آن شمر ملعون در جواب گفت من تو را و صاحب تو را خواهم کشت زهیر فرمود وای بر تو
مرا از مردن میترسانی و حال آنکه موت خوشتر است نزد من از زندگانی با شما پس جناب زهیر
فرمود معاشر الناس کلام این لعین و اشباه او شما را مغرور نکند بدرستیکه شفاعت محمد
نمیرسد در روز قیامت بقومی که ریخته باشند خون ذریهٔ او را و بقتل آورده باشند کسانی
که ایشان را یاری کرده و دفع شر دشمن نموده باشند یکی از اصحاب خبر داد بامر امام او را برگرداندند
که حضرت حسین میفرماید برگرد که تکلم کردی و نصیحت کردی حسب الامر زهیر مثل مؤمن
مراجعت نمود در روایت صدوق است و وقتی مالی مردی از لشکر شوم پسر سعد بر اسب خود سوار شد و او را
ابن جویریه مزنی میگفتند پیش آمد چون نظرش باتشیکه در خندق افروخته بود افتاد دو دستهای
خود را بر هم زد و فریاد کرد یا حسین و یا اصحاب الحسین بشارت باد شما را باتش که در دنیا او را
بتعجیل نموده اید امام فرمود کیست این مرد گفتند ابن جویریه مزنی امام گفت اللّهم اذقه عذاب
النّار فی الدنیا پس اسبش رم کرد و او را در آتش انداخت
با آتش متصل شد پس از آن تمیم بن حصین الفزاری از لشکر بیرون آمد ندا نمود یا حسین و یا اصحاب

الحسین تا نظر میکنی باب فرات که مثل شکم ماهی لامع است قطره ازان نخواهی چشید تا اینکه
موت را بچشید که تشنه از انجناب از اسمش چو باشد چون بعرض انجناب رسانیدند فرمود این شخص از
از اهل اتش است اللهم اقتل هذا عطشا فی هذا الیوم پس خدا تشنگی عظیمی برا و مسلط نمود بمرتبه که
از اسب در غلطید و در زیر دست و پا اسبان بجهنم واصل شد پس از این بکری که او را محمد بن اشعث بن قیس
کندی میکفتند از ان لشکر پیش امد و ندا در داد یا حسین فاطمه چه حرمت نزد تو است بالنسبه برسول
خدا که دیگری را نیست انحضرت فرمود تلاوت این ایه شریفه را ان الله اصطفی ادم و نوحا و ال ابرهیم
و ال عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم و فرمود کشته انبهر در عرض کردند محمد
اشعث کندی پس سر مبارک باسمان نمود و عرض کرد خدایا ذلیل کردان محمد بن اشعث را در این
روز ذلتی که عزت نیابد بعد از ان ابدا پس ان ملعون بجهة قضا حاجت از ان لشکر خارج شد خدا بر
غالب عقربی برا و مسلط فرمود که زد او را و مکشوف العوره بجهنم واصل شد پس عطش بر حسین
و اصحابش غالب شد مردی از اصحاب حضرت که او را یزید بن حصین میکفتند بقول ابرهیم بن
عبدالله راوی حدیث ابو اسحق همدانی بود خدمت انحضرت امد و عرض کرد مرا اذن میفرمائی
بروم تا این قوم تکلم کنم اذنش فرمود پس از اینکه مقابل لشکر رسید فرمود کردیا معاشر الناس
خدا بعثت محمد را بشیر برحمت و ترساننده از عذاب خواننده بسوی خود و سراج منیر و این اب فرات
خوکها و سکها از ان می اشامند و حایل شده اید میان و میانه پسران پیغمبر او در جواب کفتند
یا یزید سخن زیاد مکو و خود را نکاه بدار که باید حسین تشنه کشته شود چنانچه انکه قبل از او بود تشنه
ماند امام فرمود ارام بکیر یا یزید پس انجناب بیرون امد و بر شمشیر خود تکیه داده فرمود باواز بلند
ندا در داد که از شما بحق خدا سوال میکنم ایا مرا میشناسید کفتند بلی پسر رسول خدائی و دختر
زاده او فرمود بحق خدا میدانید جدم رسول خدا است کفتند بلی فرمود ایا میدانید پدرم
علی بن ابی طالب است کفتند بلی فرمود ایا میدانید مادرم فاطمه زهرا دختر رسول خدا است کفتند
بلی فرمود ایا میدانید جده من خدیجه کبری است دختر خویلد اول مسلمانان از زنان است کفتند
بلی فرمود ایا میدانید حمزه سید الشهدا عم پدر من است کفتند بلی میدانیم فرمود ایا میدانید
جعفر طیار در جنان عم من است کفتند بلی فرمود ایا میدانید این شمشیر رسول خدا است که
بکمر بسته ام و این عمامه انحضرت است بر سر بسته کفتند میدانیم فرمود ایا میدانید پدرم

پدرم علی در اسلام مقدم است بر همه مسلمانان بود در علم و حلم و ولی هر مؤمن و مؤمنه
بود کفتند بلی میدانیم فرمود پس بچه واسطه خون مرا حلال میدانید و حال انکه پدرم ساقی
جماعتی را از حوض کوثر مثل منع کردن شتران از اشامیدن آب روز جمعه در دست چه من است در
روز قیامت کفتند همه اینها را میدانیم با وجود این دست از تو بر نمیداریم تا اینکه مرک را بچشی پس
انجناب دست بر سطر و محاسن مبارک کرفت و در ان وقت پنجاه و پنج سال از عمر شریفش کذشته بود
و فرمود شدید شد غضب خدا بر یهود وقتی که عزیر را پسر خدا کفتند و بر نصاری هنکامی
که عیسی را فرزند خدا خواندند و بر مجوس وقتی که پرستش اتش نمودند و شدید شد غضب خدا بر قومی که
کشتند پیغمبر خود را و شدید شد بر این جماعتی که جمع شده اند بجهة کشتن فرزند پیغمبر
و بروایتی منتخب المذاب چون انجناب اصرار انجماعت را بر عناد و فساد بر قتل خود دید ندا قران شریف
را بدست کرفت و کشود و ندا در داد که ای قوم حکم در میانه من و شما این قرانست و سنت جدم
ای قوم بچه سبب خون مرا حلال میدانید ایا من پسر دختر پیغمبر شما نیستم ایا قول جدم را در باب
من و برادرم نشنیده اید که فرموده این دو سید جوانان بهشتند سؤال کنید از جابر بن
عبدالله و زید بن ارقم و ابا سعید خدری والله هرکز دروغ نکفته ام زیرا که خدا دروغ نکفته
ام زیرا خدا دروغ کو را دشمن دارد بخدا قسم در میان مشرق و مغرب پسر پیغمبری غیر من نیست در شما
و نه در غیر شما پس شمر ملعون کفت الان وارد جهنم میشوی فقال الحسین الله اکبر خبر داد مرا
جدم رسول خدا صلی الله علیه و اله که دیدم سکی را که کویا میخورد از خون ما اهل بیت من و او را
جز تو کمان ندارم ان ملعون کفت خدا ابیک حرف عبادت کرده باشم اکر بدانم چه میکوئی مصنف
مکرر در این کتاب کفته و میکوئیم شان امام علیه السلام الطف است چنانچه از فقرات شریفه زیارت
مبارکه است و شان الکرم و لهذا چنانچه شنیده مکرر خطب شاهنشاه در برغیب انفوم از سعادت
بی نصیب بسوی رجوع بحق مینمود با اشتمال بر براهین ساطعه بر لزوم متابعت از امام امام و دست
برداشتن از محاربه امام که هر کس را اندک شعوری باشد شبهه از برای او باقی نماند و این بنا بر نصیحتی
است که شنیده میباید با حاد لشکر رسیده باشد و شان و مرتبه خود را بر احدی از ایشان مخفی نکذ
باشد تا عذری از برای احدی باقی نمانده باشد چنانچه شنیده در بعضی از خطب در عبادت روایت
دارد کوش اند با ایشان بالتمام و ایمنعنی را بنا بر کثرت لشکر استبعاد نمود با اعتقاد بینما
اما منکه امام این کونه امور در دستش اسهل از هر چیز است چنانچه در معالم الزلفی از مستند

شاهد روایت نموده از حضرت جعفر بن طاوس در باب شهادت حضرت موسی بن جعفر صلوات الله وسلامه
علیه که خبر داد با آنکه امام در وقتیکه در زندان بود بمن خبر داد که میخواهم بمدینه بروم بعد از آنکه از نظر
غایب شد من مضطرب شدم و اعتماد بقسم بمکان خود برگشتم و زنجیر را دیدم مبارک میگذاشت
فرمود بدان که مولای تو بعد از سه روز از دنیا خواهد رفت من عرض کردم کجا است مولای
من حضرت رضا علیه السلام فرمود اینجا است در نزد من است از زمین در ربیعه بمن نزدیک است
عرض کردم زیارت آنجناب را قصد کرده بودی فرمود والله قصد کردم هر مسجدی از برای خدا در
روی زمین است از مشرق و مغرب حتی مسجد جن را در بیابانها و دریاها و هر بزرگ بهیه از ملائکه را
در صفوف و مقامات ایشان تا آنکه مسیب گفت یکساعت بیش از نظرم غایب نبود پس از اینکه
تسلط امام باین مقام تا شد که در یکساعت احاطه باسمان و زمین بجمیع الشریف بعرضم باید احا
رسانیدن و از خود بلشکر کربلا استبعاد نیست اولا از امام با جماعت در حال اجتماع و التقا
ایشان غریب نیست از رسیدن و از امیر مؤمنان در آن شب که روز نوزدهم ماه مبارک
رمضان از جامع کوفه بتمام اهل کوفه چنانچه در خبر است بر مؤمنین و شقی ضمیر شو ... لا
مخفی نماند که دعوی ... برچند نفر مذکور دین کاشف از اینست که این اشخاص که شنیدار این
قابل هدایت نبودند شقاوت ایشان بانتها رسیده تا اینکه اظهار همین معجزات در چنین حال
کرده در نظر یزید پرستان دون نهایت گرفتاری امام ع بود که امام بجهاد فرموده است اتمام حجت
از برای اهل بصیرت که بدانند در هر حال آنچه بخواهند میکنند و تا خبر در باره دیگران مثل
شمر ملعون و امثال او بجهت این بود که شقاوت ایشان بسر حد کمال برسد و دیگر اینکه غیرت
الله متحمل سرزنش نمیشود چنانچه خواهی شنید انشاء الله تعالی که هیچ شجاعی از شجاعان معروف
مخالف در مقام مقاتله و مبارزت با هیچ یک از اعاظم فضلا از بنی هاشم در نیامد مگر اینکه
مغلوب گردید و هیچیک از ایشان بشهادت نرسید مگر بطریق حرامی که از طرف ایشان
نامرد و پست فطرت از طرف مخالف و همچنین در وقت اسیری اهل بیت خداوند خواری و ذلت
و شماتت را برایشان نپسندید و هیچ یک متحمل نشدند بتفصیلی که خواهد گذشت انشاء الله
تعالی مصیبت عظیمه در مبارزت و شهادت جمعی از اصحاب حضرت امام آفتاب فلک
امامت و نور شجره مبارکه رسالت و ... لا بنیه و ابن ملهوف بعد از ذکر تقابل آن سعد ملعون
پیش آمد و تیری بجانب لشکر خیر اثر آن حضرت انداخت و گفت شاهد باشید در نزد امیر که من

بل

بدهید که من اول کسی بودم که تیر بجانب ایشان انداختم پس لشکر از هر سو بر آن حضرت تیرها مانند
قطرات باران روان ... و ناپاکان انداختند پس امام ع فرمود برخیزید خدا شما را رحمت
کند بسوی موتی که لابد میباید بیاید بدرستیکه این تیرها قاصد یهاست این قوم بسوی شما پس
مشغول مقاتله شدند تا اینکه ساعتی از روز گذشت بطریقی مغلوبه که از هر طرف بر یکدیگر
حمله میکردند در این جنگ جمعی از اصحاب حضرت حسین بفیض شهادت رسیدند و در روایت است با الذیز
قلطلی ابن الحجاج ملعون حمله نمود بر میمنه لشکر در صد و پنجاه نفر از اهل کوفه چون رسیدند
همه را ورد نیزه ها استوار نموده و شمشیرها کشیدند چون اصحاب حسین دیدند رو
با ایشان نمودند تیراندازی بمرتبه که اسبهای ایشان پیش نمی آمد بسیاری از سواران ایشان
از اسب انداختند و جمعی از شجاعان زخم دار نمودند پس از آنکه غبار فرو نشست دیدند از اصحاب
جناب مسلم بن عوسجه از زین افتاده دیدند حضرت حسین ع بنفس نفیس خود ببالین ایشان آمد
تا مسلم بن عوسجه بود و به بهشت فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا
حبیب بن مظاهر نزد او آمد با او گفت والله بر من گرانست قتل تو اما بهشت بشارت باد تو را
با واز ضعیف در جواب گفت خدا ترا بشارت بخیر دهد حبیب گفت تا گر خود داد را تو ملحق شوم
بتو عهد است من در همین ساعت دوست داشتم وصیتی بمن کنی در آن روزی که داشتنی با مسلم
گفت تو را وصیت میکنم مگر باین و اشاره نمود بحضرت حسین ع و در روایت ملهوف است که آن حضرت
علیه السلام که فرموده وقتیکه دو لشکر متقابل شدند خداوند نصرت بر آنحضرت فرو فرستاد که بر
سر او پر و بال زدند پس مخیر کرده شد بین نصرت بر اعدا و بین لقاء الله در نفس خود را چون او بنا
آنحضرت ملاقات خدا را اختیار نمود و در بعض مقاتل چنین مذکور است که ابری بر سر آنحضرت
ظاهر شد و ندائی از او ظاهر شد که یا حسین از تو مقبول شد آنچه میخواستی شو پیر این ند
و علامت نصر ظاهر شد ندای این است که خطاب بآنجناب شد که ذبح آن بزرگوار مانند ذبح
دو جد بزرگوارش حضرت اسمعیل و عبدالله باشد که مذبوح نشده ذبح عظیم شود بقضاء
الله ولی برضای آنجناب اگر قبول کند ظاهر مقصود از آنچه در عبارت ملهوف شنیدی از کم شد
اجر در صورت اختیار آنجناب باشد نصرت بر اعدا و در مدینه المعاجز معجزات بسیار مذکور
است از آن جمله کلامیکه محصل مضمونش اینست که در جنگ بصره پس از تقابل صفین در طرف
لشکر تیرها آمد بسوی اصحاب امیرالمؤمنین بمرتبه که بعضی اصحاب جراحت برداشتند و از جمله

از آنجناب خواستند فرمود تعجب دارم از شما که از من اقدام نمود در جنگ میخواهید هنوز ملائکه نصرت
نازل نشده اند قدری تامل کنید که باد خنکی بوزد بعد از آنکه باز روز برود شاید بر من تاثیر کرد چون
چنین شد امیر علیه السلام از جا برخواست و اصحاب را در جنگ فرمود چنین مینماید نزول نصرت
حسینی نیز والا ملائکه مانند نزول بر پدر بزرگوارش باشد ولی با جبرئیل مذکور چنانچه ملائکه
نصرت حضرت رسول در غزوات نازل میشد در غزوه بدر غزوه کفار را منهزم و مستاصل نمودند بشما
امیر مومنان در اماده بودند تا بیشتر سبب عذاب ایشان شود بلکه هر اسیری میگفتم اهل کوفه
اسیر نموده از آنجمله عباس و عقیل بودند چنانچه تفصیلش در بحر المصائب خواستید جزء
ده مذکور است بر هر تقدیر بر ناقد بصیر واضح میشود که شوق مولای ما حسین ع بجان بازی
در راه خدا تا بچه حد بوده اگر چنین نبوده صبر تحمل تعجیل ملائکه را نموده بود و قتلش نیز
عظیم سبب فدا آمدن از برای حضرت اسماعیل و بعد عمو پسر شان عبد المطلب بوده آمد
می شد **مصیبت در شهادت حر بن یزید ریاحی** بروایت مفید علیه الرحمه
در ارشاد چون حر بن یزید دید که قوم مصمم شده اند بر قتال حسین ع باعمر گفت ای عمر با این مرد
قتال خواهی نمود در جواب گفت بلی والله قتالی که کمترش این باشد که سرها از بدنها و دستها از تنها
جدا شود حر فرمود آیا راضی نمیشوید با آنچه میگوید یعنی با آنچه میگوید بگذارید با تیر و یزید بروید یا بشهر
دیگر از بلاد مسلمانان بروید و کاری با کسی نداشته باشید چنانچه در مکالمات امام با لشکر
گذشت عمر بن سعد ملعون در جواب گفت اگر با من بود راضی میشدم ولکن امیر تو راضی نشود پس
حر از جمعیت کناره گرفته با او بود مردی از طایفه او که او را قره بن قیس میگفتند با او گفت ای قره
اسب خود را آب داده امروز گفت نداده ام گفت نمیخواهی او را آب دهی قره گفت بخدا قسم من چنین
گمان کردم بهانه ای در کنار است میخواهد کناره گیرد یا قتال داخل در جنگ نباشد میخواستم در
چنین وقتی همراه او باشم با او گفتم او را آب نداده ام من هم میروم تا اسب خود را آب دهم پس دور شد
بخدا قسم اگر مرا مطلع میکرد بر قصد خود با او همراه میشدم و بر علیا میرفتم و بخدمت حضرت ابن
عم او میبودم با او گفت ای قره میبینی حضرت حسین تنها مانده کسی او را یاری نمیکند من میروم نزد او
و در برابر او جهاد کنم شاید خداوند مرا داخل در زمره او محسوب فرماید بسعادت رسد
جواب گفت عمر آیا بر ما حمله نمیکنی پس رو بسپهر خود کرد که ابن فرزند مرا طاقت نیست
جدا نشستن کاری نخواهم کرد که سخت خصم من باشد بیا برویم خدمت حسین

خداوند شهادت را روزی نکند و در شهدا اسم ما نوشته شود آن با سعادت در جواب گفت اطاعت
میکنم درانچه گفتی بروایت ارشاد خورده خورده نزدیک حضرت حسین ع رسید و ابن سعد
مهاجر اوس را دید بر خود میلرزید و را شگفت حال دید با او گفت میخواهی بر لشکر حسین حمله کنی از شنیدن
این سخن لرزه بر اندام حر افتاد پس مهاجر از روی تعجب گفت ای حر والله امر تو مرا بشبهه انداخت هرگز تو را با
این حال ندیده ام اگر از من میپرسیدند شجاع ترین اهل کوفه کیست از تو نمیگذشتم و اسم تو را میبردم
این چه حالت است که از تو مشاهده میشود حر در جواب گفت خود را مخیر بین بهشت و دوزخ میبینم
والله بر بهشت هرگز چیزی را ترجیح نمیدهم اگر چه مرا قطعه قطعه کنند و بسوزانند پس بروایتی دست
خود را بر سر زد و بخدمت حسین رو کرده و فریاد میکرد اللهم الیک انبت فتب علی فقد
ارعبت قلوب اولیائک و اولاد بنت نبیک صلی الله علیه و آله خدایا توبه کردم توبه مرا قبول کن که
من ترسانیدم دلهای دوستان تو و اولاد دختر رسول تو را پس بنظر ناقد بصیر مخفی و
مستور نیست که موفق شدن خداوند و هدایت امام کردن آن از توفیقات با حادثه مخلوق بجهت
استعداد داشت حر سعادتمند شد بعد از بروز توبه در دو امتحان او از باطل بجانب حق کشف نمود
نمود که در عالم ذر شهادت در راه خدا و جان باختن در رکاب حضرت خامس آل عبا را قبول
نموده و در اصل از دوستان و شیعیان خلص بود چند روزی بواسطه الابش ظاهر از معدن
فیض که خدمت امام زمان است دور افتاده پس از آنکه ماده مستعده با استعداد باطنی او منطوی
امام تفتیح باطن او بر الابش ظاهر گردید لهذا متابعت عقل بر هوای نفس غالب نمود
و بجانب امام آمد چنانچه شنیدی از بعض روایات که ندای امام در قلب حر تاثیر نمود و هم چنین
بود حال فرزند او مصعب و غلام او چنانکه هیچ سیلاب و میشنیدند قساوت ایشان بیشتر میگردید بلکه
بعضی مکالمات ایشان اظهار کفر خود را در ندای امام ع شنیدی هم چنین کلام اشخاصی که شقاوت ایشان کمی
بود مثل قره بن قیس پس مثل ندای امام مثل قطرات باران است که در شکم افعی سم در صدف مروارید مانند
آب نیل در دهان قبطی خون و در دهان سبطی آب گوارا پس از این مخفی نماند که آنچه از خود را اول حر
زد اگر چه نهایت جسارت بود و چنین ماده طبیعت بود که توجه امام ع زنگ ظلمت از آن زدوده شد
ولی مع ذلک عنوان او دایم بشرارت نداده میشد تا شبهه شود چگونه مقبول شد توبه او و
حال آنکه توبه مرتد نظر بقول بعضی چنانچه بعضی جسارت ابن معین را کرده اند
و ابن قضیه از ذکر همین قدر هم ترسانم ولی از نظر حسینی علیه السلام است

اسیر باشم که ما جور باشم زیرا مقصود اظهار جلالت جناب تو است اگر این واقعه را داخل در حکایات
امثال که حکم آن دری با جمال است چرا نمی شمارند تا مصحح و مبین آن قبول امام علیه السلام قرار داده
شود بر هر تقدیر چون حر خدمت امام رسید بروایت ابی مخنف شروع به بوسیدن نمود تا اینکه امام
فرمود سر خود را بلند کن یا شیخ و بروایت ارشاد عرض کرد فدایت شوم یا ابن رسول الله منم
آنکس که تو را منع نمودم از برگشتن و با تو همراهی کردم و دست بر نداشتم و بر تو تنگ کردم
در اینمکان و گمان نمیکردم که این قوم آنچه را از ایشان خواهش نمودی از تو قبول نکنند و کار
تو را باینجا برسانند اگر میدانستم که با تو چنین خواهند کرد هرگز آنچه را که مرتکب شدم نمی شدم
والان من توبه میکنم بسوی خدا از آنچه کرده ام آیا توبه من قبول خواهد شد آن معدن رحمت خدا
فرمودند بلی توبه تو مقبول است از اسب بزیر بیا عرض کرد سوار باشم بهتر از اینست که پیاده
شوم ساعتی با اسب خود با این قوم مقاتله نمایم و آخر امر من بزول خواهد انجامید بروایت لهوف
عرض کرد چون اول کسی بودم که بر تو خروج کردم میخواهم مرا اذن دهی که اول مقتول باشم که
پیش روی تو مؤلف گوید مقصودش اول مقتول بطریق مبارزت بود زیرا پیش از
در اثنای جنگ مغلوبه جمعی از اصحاب آنحضرت که از جمله آنها جناب مسلم بن عوسجه بود بفیض شهادت
رسیده بودند و بروایت ابن نما حر خدمت امام عرض کرد چون ابن زیاد ملعون مرا بسوی
تو فرستاد از قصر بیرون آمدم و از پشت سر ندائی شنیدم یا حر ابشر بالخیر ای حر بشارت باد تو را بخیر
پس ملتفت شدم کسی را ندیدم گفتم بخدا قسم این بشارت نیست حال اینکه من بسوی حضرت حسین
میروم و بخود گمان نمی بردم متابعت تو نمایم امام فرمود بتحقیق باجر و خیر رسیدی
و بروایت صاحب بحر عرض کرد یا ابن رسول الله من دیشب پدرم را در خواب دیدم از من
پرسید در این چند روز کجا رفته بودی گفتم رفته بودم سر راه بر حضرت حسین بگیرم پدرم
دو بار کشید و گفت وا ویلا اگر میخواهی در عذاب جهنم مخلد باشی با او حرب کن و اگر میخواهی رسول
الله در دنیا و آخرت شفیع تو باشد و در بهشت همسایه او باشی برو و او را یاری کن و با دشمنان
او جهاد کن پس بروایت ابی مخنف حر رو بپسر خود کرد و گفت حمله کن بر دشمنان خدا و رسول
آن نوجوان رو بلشکر نهاد و مقاتله مینمود تا اینکه از آن ناکسان بیست و چهار نفر بجهنم فرستاد
انداخت پس از آن چون پدرش چنین دید بسیار خوشحال شد و گفت الحمد لله که پسرم
در پیش روی حسین کشته شد پس عرض کرد یا مولای من جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله

مرا رخصت میدان رفتن کرامت فرما تا بسوی این قوم که من اول کسی بودم که بر تو خروج کردم دوست دارم
در پیش روی تو کشته شوم امام فرمود برو و بایشان بگو لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
پس رفت بجانب ایشان جولان کنان در میدان و خود را شناسانید بروایت ارشاد در پیش روی
امام در مقابل لشکر آمد و گفت ای اهل کوفه مادرهاتان بعزای شما بنشینند آیا این عبد صالح
را بسوی خود دعوت نمودید همینکه نزد شما آمد با او نیرنگ کردید از هر سو با او احاطه نمودید
رای شما این بود که جانهای خود را در راه او گذارید پس با او غدر و مکر نمودید مانع شدید
از آنکه برود بسوی خدا حال مانند اسیر در دست شما گرفتار مانده و دست و پنجه ای بهم زده او و اهل
حرمش را از آب فرات که یهود و نصاری و مجوس از آن می آشامند و خوکها و سگها از آن می خورند منع
کردید و از تشنگی هلاک گشته و رسیده اند نمودید محمد مصطفی را در باب ذریه او خدا سیراب نکرداند
شما را در روز تشنگی و در بعض کتب است که گفت آیا اینجا الدین بگذارید او را برود هر جا که خواهد
آیا شما ایمان بخدا ندارید و تصدیق جد او نکرده اید و بعضی بمعاد ندارید پس بروایت ارشاد شما
عوض اینکه جواب شرایط گویند او را تیرباران کردند و بروایت امالی صدوق حر بر ایشان حمله میکرد میگفت
اضرب فی اعناقکم بالسیف عن خیر من حل بلاد الخیف یعنی بشمشیر گردنهای شما را میزنم و حمایت میکنم
بهترین اهل خیف را و در آنجمله هیجده نفر را بجهنم فرستاد و بروایت ابی مخنف بعد از ذکر بعض مصائب در شعر
که نشسته حمله کنان رجز میگفت امیری امام غادر و زن غادره اذا کنت قاتل الحسین بن فاطمه امیر ما امام
غدر و مکر کار و پسر زن مکاره خواهد بود اگر با حسین پسر فاطمه قتال کنم و نفسی علی خذلانه
واعتزاله و بیعة هذا الناکث العهد لا از سر و دست برداشتن و بر هم زدن بیعت این عهد شکن
بر هم زنند بر من لازم است افسوس و واحسرتا الا اکون نصرته الا کل نفس لا تسدد و لا تائبه و احسرتا اگر
امام را یاری نکنم زیرا که هر که در دست داده و محل ملامت است اهم مرا انا سبن بمحفل
الی قتله عن غر الحق ظالمه مرا از متعلده فضل میکردم که در این لشکر عظیم معرض از حق
ظالم میباشم و از این مقبل اشعار مشعر بر اینست که شعر میخواند و حمله میکرد تا اینکه شجاع
غادر اینجا هلال است انداخت پس هرگز خود رجوع نمود پس یا جو گفت هو الموت و بک ما انت صانع
وانت بکاس الموت لا شک جارع ابن مرکشته هرچه کردی بکن لا بدی میباید برجوع مو تو بحیثی
وما غزا المصطفی وحزبه لعلک تلقی حصد ما انت زارع حمایت کن از پسر رسول الله و حرم
او شاید کشتن خود را در روز کنی لمن خاب قوم خالفوا الله بهم یریدون بهدم الدین و

الدین شارع تو میکه میخواهند دین حق را که واضح و هویداست خراب کنند و مخالفت پروردگار
کردند تا امید اشد یریدون عمداً قتل الحمد و جدّهم یوم القیامة شافع میخواهند عمداً الحمد
را بقتل آورند حال آنکه جدّ ایشان شفیع روز جزا است پس حمله نمود بر قوم و کشتهای اهل کوفه
او را بستوه آوردند بجائی که او را یاری کنند پس از هر طرف بر او احاطه کرده آمدند که او را بقتل آورند
از روی ظلم و دشمنی و او را منع نمودند که در روی [illegible] برود و او و عیالش را منع از آبی که سگها و خوکها
میخوردند نمودند [illegible] بحق رسول الله ص را چه شده است شما را سیراب نمیشوید در روز
قیامت که [illegible] پس بعد از [illegible] شمشیر خود پس خواند این رجز را اغشاکم ضرباً بحدّ
السیف ضرب غلام لم یخف من حیف میزنم شما را بدم شمشیر خود زدنی که حق و تعدّی در آن نباشد
[illegible] بالحن حنیف نسل علی الطهر مقری الضیف نثار میکنم بزرگوار برادرم حسین
عبادت پروردگار کرده فرزند امیر المؤمنین پاک و پاکیزه که مهمان نواز است پس حمله میکرد میکشت
تا اینکه پنجاه نفر را هلاک نمود عمر بن سعد ملعون فریاد کرد وای بر شما او را تیرباران کنید پس از آن هر سوار
نشانه تیرها نمودند بمرتبه که بدن مبارکش را مانند خارپشت نمودند و بیکدفعه لشکر بر او حمله
نمودند پس دیدند اینکه بر او احاطه کرده بودند و [illegible] گوشها و ابروهای او ضربت زده بود
و خون بر رویش جاری بود خولی بن یزید ملعون [illegible] و کفت ای یزید تو بودی که میکفتی
در وقتی که حرب با حسین ع میکرد اگر من با او میرسیدم از عقب او نیزه خود را با او میزدم این
[illegible] میکردی کفت بلی چنین است چون نزدیک [illegible] او را مهلت نداده بجهنم فرستاد و چهل نفر
سواره و پیاده را بدرک فرستاد و مشغول جنگ بود تا اینکه اسب او را پی کردند و او میکفت
انی انا الحرّ و مجل الحرّ اشجع من ذی لبد هزبر منم حرّ از نسل آزاد شجاع‌تر از شیر ژیان ولست
بالجبان عند الکرّ لکنّنی الوقّاف عند الفرّ [illegible] در وقت کردن با دشمن نیستم بلکه پا استوا
نمای در وقت فرار هم و بار میکفت الیت لا اقتل حتّی اقتلا اضربکم بالسیف ضرباً معضلا قسم
خورده ام کشته نشوم تا اینکه بکشم و ضربتهای صعب بایشان بزنم و [illegible] حمله مینمود
بر اصحاب ابن سعد ملعون و میکشت [illegible] ملعون با جمعی رو کردند [illegible] و اصحاب امام
علیه السلام با [illegible] دم‌بدم از اسبها پیاده بودند که لشکر رو با صحابه نمود و سوارهای ایشان
برای کافران حمله نمودند بهر طرف از لشکر کوفه رو مینمودند ایشان را از جا میکندند عروة بن قیس
که سرکرده جماعت بود نزد ابن سعد ملعون فرستاد که می‌بینی این چند نفر که با لشکر چه میکنند

سواران و تیراندازان بکمک ایشان بفرست پس تیراندازان جمع شدند و اصحاب امام را تیرباران نمودند و
سواران حمله نمودند و در این وقت اسب حرّ پی شد پس از اسب بزیر آمده و میکفت ان تعقروا بی
فانا ابن الحرّ اشجع من ذی لبد هزبر پس بر سر او جمع شدند و از هر سو بر او زخم میزدند تا آنکه او را از
پا در آوردند و شریک شدند در قتل او ابو [illegible] مسروح [illegible] دیگر از سواران اهل کوفه و بروایتی
حرّ را بنزد امام بردند و بروایت امالی صدوق ره امام بر سر او آمد فرمود بخ بخ ای حرّ خوشا بحال تو
ای حرّ تو آزادی چنانچه [illegible] نام نهاده است در دنیا و آخرت پس امام ع خواند این اشعار را لنعم
الحرّ حرّ بنی ریاح صبور عند مختلف الرماح خوب حرّی است حرّ از طایفه بنی ریاح صبر کننده
وقت اختلاف نیزه‌ها که از هر جانب [illegible] انداختند و نعم الحرّ اذ واسی حسیناً فجاد بنفسه عند
الصباح خوب حرّی است که با حضرت حسین مواسات نمود و جان خود را فدای او نمود وقتی که [illegible]
بلند شد و نعم الحرّ فی رهج المنایا [illegible] اذا الابطال
تخفق بالصفاح در وقتی که شجاعان [illegible] فیا رب [illegible] جنان و زوّجه مع
الحور الملاح پس ای پروردگار او را مهمان کن در بهشت و او را زوج کن با حوریان ملیح بهشت
بعضی از ارباب مقاتل در این مقام نوشته‌اند همین که [illegible] بعد از شهادت [illegible] برادرش مصعب
چون برادر را کشته دید بخدمت امام ع آمد و اذن جهاد خواست بعد از رخصت رو بمیدان نهاد و قتال
نمود تا شربت شهادت چشید و بروایتی حرّ فهمید که مصعب برادرش خدمت امام رفت او نیز
بر اثر او آمد و او را خدمت آنحضرت شفیع کرد پس از درک خدمت امام ع و شهادت برادرش بفیض
شهادت رسید و چون عروه غلام حرّ مولا و آقازاده خود را کشته دید [illegible] بلند شد [illegible]
اجازه امام با چشم گریان رو بمیدان نهاد پس از اینکه جمعی از آن کافران بقتل رسانید از روی اعتقاد
خدمت امام آمد عرض نمود از من عفو بفرما که بی اختیار شده بودم که بی اجازت جهاد میکردم
بعد از عفو امام اذن خواست مجدداً بمیدان رود آنجناب در حق او دعا فرمود و او را اذن داد
سعادتمند در این دفعه با فرح و انبساط رو بمیدان نهاد و جمعی دیگر را بجهنم فرستاد و با آقایان خود
ملحق شد و بفیض شهادت رسید **توضیح و بیان** مخفی نماند ابتدای آمدن غلام حرّ
خدمت امام و ملحق شدن او با صحاب آنحضرت و روایت حرّ و این کیفیت بوده که بعد از شهادت
و برادر و پسر را از لشکرگاه عمر سعد ملحق شدند بنابراین میباید بعد از [illegible] عرض کرده باشد
و استعداد تا پیشتر از حسین بهم رسانده باشند پس مقدمات مذکوره واقع شده باشد چنانچه

شنیکه دابندا بمحض عزت برادر وافتاده خود رو بمیدان نهاد و قتال نمود بعد از کشتن چند نفر
حضرت امام ع رسیده از جهاد شرعی حاصل نمود شبهه نیست که امور دین بمحل الحصول انجامید
خود حق شنید که حضرت امام ع عرض کرد دل من گواهی میداد که بعث تو میداد همین قدر کرم مواعظ
نفر زند بشیر و نذیر را شنید او را منقلب نمود بمضمون الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات
الی النور از ظلمات ظلالت کفر بنور هدایت که جان نثاری در راه امام زمان باشد رساند چنانچه
وارد است که حمزه سید الشهدا اول اسلام او از روی غیرت و حمیت بر حضرت رسول صلعم بود و قتیکه
در غیبت آنجناب خدمت حضرت رسالتمآب صلعم کفار قریش بی ادبی کرده بودند از روی غیرت در مقام
تلافی برآمد و در نفوس ایشان امتنان و متابعت او کوشیدند تا به اثر این اعمال حسنه نور اسلام در قلب مبارکش
تابید تا اینکه در او اخر کار او بجائی رسید که بدون زره بمیدان شجاعان میرفت بنحویکه بعضی
در صدد منعش برآمدند و آنجناب در جواب ایشان کلامی میفرمود که با کمال محصلش این بود که آنچه
من از منابعت و جان نثاری حضرت رسول رسیده شما نداریداین بود که آخر الامر بمرتبه سید الشهدا
رسید و در این مقام شنیدکه غلام حر در دیغرا ول با کرهه ماندوه قتال میکرد و چون آنان قتال
کرد در راه قالی فی جنب الامام استعداد قتالی فی جنب الحسین ع بهم رسانند در دیغر دوم با فرح و
سرور بمیدان رفتند هنیئا لهم بما نالوا و باحبذا مقاما حصلوا یا لیتنی کنت فذا الشمع تعام
بروایت معتبره بعد از شهادت حر غلامی از زیاد بن ابی سفیان یسار نام از لشکر کفر اثر بمیدان
امده مبارز طلبید و از اصحاب امام عبد الله بن عمیر در مقابلش امد یسار گفت تو کیستی چون اسم خود
را گفت در جوابش گفت من نمیشناسم زهیر بن القین یا حبیب مظاهر را بگو بمیدان من بیایند عبد
الله در غضب شد با او گفت یا ابن الفاعلة امید رغبت از مبارزه احد من الناس یفرزند زنا
کار از برای خود شانی میدانی که از مبارزت بعضی اعراض کنی پس بر او حمله نموده ضربتی بر آن ملعون
زد که کارش را تمام کرد پس رو بلشکر نمود و مشغول جنگ شد ناگاه سالم غلام ابن زیاد از عقب
او در امد و اسب او را تاخت و عبد الله از او غافل بود که اصحاب امام او را ندا دادند که رهفک
العبد غلام بود اهلاک نمود آنجناب ملتفت شد تا سالم ملعون باو رسید همی ملتفت شد که
آن ملعون شمشیر او فرود آورده بود چون فرصت نداشت تا چاره دست چپ خود را بلند شمشیر
آن ملعون داد انگشتهای او قطع شد پس عبد الله حمله نمود بضربتی او را ابیش ابنوار فرستاد پس
برگشت و میخواند ان تنکرونی فانا ابن کلب انی امرء ذو مرة وغضب اکرم انهم شما بید

بدایند که من از طایفه بنی کلیبم کرصاحب عقل و فهم ولست بالخوار عند النکب و صحیح نمیشد
در وقت کرفتاری بعضی از مولفین اذانجمله صاحب بحر فرموده با شهادت حر چنین ثبت نموده اند
که بعد از اینکه حر در مقابل لشکر امد و زبان بطعن و لعن کشود و مبارز طلبید تمیم بن قحطبه ملعون صفوان
بن حنظله را طلبید و او از معروفین شجاعان بود با او گفت برو حر را بمهینی و از یاری حضرت
برگردان و اگر قبول نکرد بقتل رسان صفوان بگفت ان بی امان مقابل حر امد و گفت ای حر از عقل
تو دور است که دست از یزید برداشته رو بیاری حسین نمائی حر فرمود وای بر تو ای غافل از خدا ای خبر بد
مرد بستی فاسق و فاجر و حضرت حسین ع فرزند سید انبیا است و بنده شایسته خدا است و نور چشم
مادرش در بهشت شده و جبرئیل گهواره او را جنبانیده و محمد مصطفی صلی الله علیه و اله او را
بجانشینی خود نامیده کجا روا است که کسی دست از حسین بردارد و رو بولد زنا کند تو هم مانند
میدانی و لکن حب دنیا دیده بصیرت تو را پوشیده حق را انکار میکنی صفوان چون این سخن
را از حر شنید در غضب شد و نیزه حواله سینه حر کرد آنجناب نیزه بر نیزه او زد بنحویکه شکسته
شد پس با سر نیزه او را از صدر زین در ربود چنانکه او را لشکر دیدند پس او را چنان بر زمین
زد که استخوانهایش خورد و کرد بلکه هر دو لشکر تعجب کردند و ابن صفوان سه برادر بود چون
برادر خود را دیدند بر زمین کشته دیدند بیکدفعه بر حر تاختند و نعره زنان رو با ایشان نموده
یکی را کمر بگرفت چنان بر زمین زد که کردنش شکست و دیگری را ضربتی بر فرق زد که او را تا
خیاره دو نیم کرد و دیگری بگریخت حر از عقبش تاخت و نیزه چنان بر پشتش زد که سر ان از سینه
اش بدر رفت و از اسب در غلطیده بجهنم واصل شد پس عنان مرکب بجانب امام ع برگردانید
چون بخدمتش رسید عرض کرد یا رسول الله عنی اذ انتم راض شدی فرمود نعم انت حر کما سمتک
امک بلی تو از ادی از آتش چنانچه مادرت تورا حر نام نهاده پس دو بعمر که نهاده و خود را بر قلب لشکر
زد و چهل نفر را بخاک هلاک انداخت لشکر بر او حمله نمودند و او از راست و چپ میزد ملعونی اسب
او را پی کرد پیاده مشغول جهاد بود جمعی بجهنم فرستاد امام چون او را پیاده دید یکی از یاران
خود فرمود تا اسبش روی باو رساندند حر سوار شد و بر جمعی که بر گرد او بودند حمله نمود
بعضی را بکشت و بر خی را متفرق ساخت خواست که خدمت امام برگردد هانف او را ندا داد ای حر بکجا
میروی اینک حوریان بهشتی در انتظار تواند چون این بشارت را شنید رو بجانب آنحضرت نمود
و گفت یا ابن رسول الله نزد جدت میروم بفرما اگر پیغامی داری تا بخدمتش برسانم آنحضرت بگریه

دو نامد فرمود ای حر دل خوش باش که ما از عقب میرسیم و در آن حال خروش از اصحاب بلند شد و ان
کوه از جوهر محترم برآمد پس حر خود را بر لشکر زد و این قدر حرب نمود که نیزه او ریزه ریزه شد پس شمشیر
از نیام کشید و در دریای قتال غوطه ور گردید گاهی بر میمنه و گاهی بر میسره و گاهی بر قلب
تاخت نزدیک شد که لشکر را بر هم زند که شمر ملعون بانگ بر سپاه زد که یکبار بر او حمله کنید لشکر
یکبار از جا حرکت نموده گرد او را احاطه نمودند از اطراف و جوانب زخم بر بدن مبارکش میزدند
و از اجتماع نامداران میزد و میکشت و مجروح میشد و مجروح شده تا اینکه ملعونی نیزه بر سینه بی کینه اش زد
و سینه اش را شکافت و خونبار شد و حر از مرکب در غلطید فریاد برآورد یا ابن رسول الله ادرکنی
حضرت مرکب بر قلب لشکر شتافت و ایشان را پراکنده نمود حر را نزد اصحاب خود آورد و هنوز رمقی
از او باقی بود و خون از رگهای او جاری بود حضرت سر او را در کنار گرفت و با شعاعی که سابق ذکر شد
منتظر بود حر چون دیده باز کرد سر خود را در کنار امام دید از روی فرح تبسمی نمود و عرض
کرد ای فرزند رسول خدا از من راضی شدی فرمود چنانچه من از تو راضی ام خدا از تو راضی باد پس حر
بجان آفرین در راه حضرت حسین تسلیم نمود و این روایت بعد از ذکر شهادت مصعب برادر حر تفصیل
ذکر شد شهادت علی بن حر را چنین ذکر نموده که پس از اینکه حر شربت شهادت نوشید پسرش
علی مرکب تاخت اول بخدمت امام آمد و رکاب مستطاب را بوسه زد بعد از آن بسر نعش پدر آمد و
بر روی او [illegible] زار زار میگریست میگفت ای پدر خوشا حال تو که جان را در راه فرزند رسول
خدا فدا نمودی امام فرمود این طفل کیست علی برخواست زمین ادب بوسه داد که من علی پسر حر
که در راه تو جان نثار کرد من نیز امید دارم که مرخص فرمائی با این فیض برسم فرمود ای علی پدرت
در راه ما جان نثار کرد و او را [illegible] باید کار با شد [illegible] اینکه تو کودکی [illegible]
[illegible] علی عرض کرد یا ابن رسول الله شهادت در راه تو خوشتر از زندگی است بعد از مبالغه بسیار
اذن حاصل نمود و امام او را دعا فرمود پس آن [illegible] امام مرخص شده اسب جولان داد و [illegible]
بسیاری از مخالفین [illegible] امام باواز بلند او را دعا [illegible] فرمود [illegible]
همچو [illegible] بفیض شهادت رسیده [illegible]
و عم خود ملحق گردید بعد از شهادت حر و برادر و پسر و غلام ظهیر بن حسان که در آن نزدیکی [illegible]
از وطن و عیال خود دست برداشته بود و به یاری فرزند رسول الله آمده بود و [illegible]
خدمت امام شرفیاب شده اذن جهاد خواست بعد از آن امام بمیدان آمد و شجاعی بود

چون بمیدان در آمد مبارز طلبید توسام ازدی در مقابل او آمد او دلاوری بود نامدار و بر
اسبی کوه پیکر سوار و اسلحه بسیار با خود داشت ظهیر بر او بانگ زد ای بدبخت از خدا شرم
کن که شمشیر بر روی فرزند رسول خدا میکشی سام خواست سخن بگوید ظهیر نیزه بر دهانش زد
که سر نیزه از پشت او بدر آمد فی الحال از اسب در غلطید جان بمالکان دوزخ سپرد پس ظهیر
در مقابل لشکر ایستاد و فریاد کرد ای اهل عراق هر که مرا شناسد شناسد و هر که نشناسد
بداند منم ظهیر بن حسان اسدی کیست از شما تا پیش من آید تا مردان نامرد مقتول شوند چون سپاه
اسمش را شنیدند همه ساکت ماندند زیرا صیت شجاعت او گوش زد خاص و عام شده بود بعد
از زمانی عمر بن سعد ملعون بعضی از شجاعان که بجود معروف بودند بمیدان او فرستاد [illegible]
مضر بن کعب برادر او صالح و پسرش کعب و هکذا [illegible] راه [illegible]
کسی جسارت نکرد پسر سعد رو بحجار ابجار کرد و گفت تو پناه لشکر منی برو و سر ظهیر را بیاور
حجار ابجار گفت [illegible] شجاع بنی اسد است و او را با هزار سوار برابر گرفته اند مگر من از
جان خود سیر شده ام که بجهر او بروم مگر اینکه لشکر در طرفی در کمین باشند چون او بر من
حمله کند من از آنجا بپای لشکر او را گریزم و لشکر یکباره از کمین در آیند و کار او را تمام کنند پس
بگفته پسر سعد سیصد سوار جنگی مسلح و مکمل در کناری کمین کردند حجار ابجار در مقابل
ظهیر آمد و او از این کید [illegible] چون حجار را دید از دور بر او بانگ زد که ای حجار [illegible]
ای ظهیر من بجرب تو نیامده ام بلکه بصحبت آمده ام ظهیر از سخن او در عجب [illegible]
[illegible] ملعون حمله نمود حجار رو بهزیمت نهاد ظهیر بر او تاخت [illegible] خود را بکمین گاه
رسانید بانگ بر لشکر زد [illegible] کشیدند سیصد سوار [illegible] ظهیر حمله نموده او را
در میان گرفتند ظهیر اصلا اندیشه ننمود با نیزه جمعی را بدرک فرستاد تا اینکه نیزه او از کار
افتاد پس دست [illegible] شمشیر کرده بر آن روباه صفتان حمله نمود پنجاه نفر را هلاک نمود
تا اینکه از بسیاری جراحت طاقت [illegible] مرکب نداشت از اسب [illegible] غلطید فریاد کرد یا ابن رسول
الله ادرکنی آنحضرت بعد از علی امیر المؤمنین فرمود که ظهیر را از میان لشکر در آورید چون او را
بخدمتش آوردند آنحضرت از اسب پیاده شد بر بالین وی آمد هنوز رمقی بر او باقی بود چشم گشود
[illegible] سعی نمود که روی خود [illegible] امام گذارد آنجناب دست [illegible] کشید [illegible]
مرحمت فرمود که ای ظهیر شراب طهور [illegible]

ظاهر نمیسازی من سخن بگو و هر مطلبی که داری عرض کن تا بیابم در بهانه ضعف گفت یا بن رسول الله
جام ابی ذر برایم آورده اند و من بپیالهٔ التسنیم ابن فهد صبر بفرمائید تا از این آب گلو و دهان تر کنم
بعد عرض کنم رو با شما نمود فرمود که جام او را دهند تا بیاشامد و نمودند و این آب از کوثر آشامیده
ظهیر آنها خود را مانند کسیکه آب نوشیده حرکت داد و جان نثار حضرت حسین ع گردیده رو
باشیان قدس پرواز نمود امام بر او گریست و فرمود طوبی لظهیر بن حسان فان منزله فی جوار محمد
لبنه خوشا حال او که منزلش در جوار امام است

مصیبة در شهادت جمعی از اصحاب خیرمآب آن امام عالیجناب

بروایت بحار هر یک از اصحاب خیرمآب آنجناب که اراده
میدان مینمودند در مقابل آنحضرت میایستادند وداع مینمودند و عرض میکردند السلام
علیک یا ابن رسول الله آنحضرت در جواب میفرمود و علیک السلام و نحن خلفک پس میخواند
یعنی ما هم از عقب تو میائیم و تلاوت میفرمود فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا
پس بعد از آن بریر بن خضیر همدانی بمیدان رزم در آمد و از بندگان صالحین خداوند بود و رجز
میخواند و میگفت انا بریر و ابی خضیر لیث یروع الاسد عند الزئیر منم بریر و پدرم خضیر آنکه
اسد شیر بیشه که در وقت نعره زدن بترس میاندازد شیر از او یعرف فینا الخیر اهل الخیر اضرب
و لا اری من ضیر اهل خیر جزا دهنده ام شما را بشمشیر میزنم و در زدن ضرری نمیبینم پس
حمله نمود چون از پیش روی فرار مینمودند بانک بر ایشان میزد که نزدیک شوید بمن ای قاتلین
مؤمنین نزدیک شوید تا بکشند کان اولاد مجاهدین در غزوه بدر نزدیک شوید ای قاتلین
اولاد رسول رب العالمین ذریه باقین و ابن بریر از قراء اهل زمان خود بود و جهاد مینمود تا اینکه
سی نفر را بجانب هلاک انداخت پس از آن بمبارزت در آمد مردی که او را یزید بن معقل میگفتند
پیش آمد تا بریر گفت شهادت میدهم که تو از کسانی که بر بریر فرمود اگر راست میگوئی بیا دعا کنیم
تا خدا کاذب را لعن کند و محق از من و تو مبطل را بکشد پس با هم در او بخشند آن ملعون ضربتی بر
جناب بریر زد و چندان صدمه بوجود مبارکش وارد نیامد پس از آن آنجناب بقوهٔ ایمان چنان
ضربتی بر آن لعین زد که مغفر او را شکافت و بمغز سرش رسید و از اسب در غلطید بجهنم
واصل شد پس بروایت بحار پس از اینکه جمعی از آنها را فرستاد یکی از اصحاب پسر سعد که او را جبیر بن اوس
میگفتند آنجناب را شهید نمود و در میدان جولان کنان رجز خواند و فخر مینمود بر کشتن جناب
بریر آن ملعون را پسر عمی بود نزدش آمد و با او گفت وای بر تو آیا بجهت کشتن بریر که از صالحین بندگان

خدا بود بچه در خدا از ملاقات خواهی نمود انشعی پشیمان شد میگفت فلو شاء ربی ما شهدت
قتالهم و لا جعل النعماء عند ابن جابر اگر خدا میخواست من این جنگ را درک نمیکردم و نعمتها را
در نزد پسر جابر قرار نمیداد لقد کان ذاک الیوم عار و سبة یعیرها الابناء عند المعاشر
بتحقیق که امروز دهر که روز عار و سبب بود که باز و زن سرزنش میشود در میان طوایف قبائل
لیتنی کنت فی الرحم حیضة و یوم حسین کنت ضمن القبر یعنی کاش که در رحم مادر خون حیض
بودم و روز جنگ حسین ع در قبر افروکر مینز بود فیا سوأتا ماذا اقول لخالقی و ما حجتی
یوم حساب القاطرین ای بدا حال من جواب خالق خود را چگونه بدهم و عذر من چه خواهد بود در
روز حساب شد بد مؤلف گوید اگرچه از بعض از اشعار او ندامت و پشیمانی
ظاهر است ولی اول اشعارش ظاهر بلکه صریح در جبر است بلی اگر باطنا کافی نباشد چنین با سخن
و جسارت معارضه با امام ع که عین معارضه با خدا است نمیکرد که با مثل جناب بریر که از کملین اصحاب
خیرمآب انقطاب الطباب بود با این قسم که شنیدی مباذره و مشاتمه نمیکرد و اگر خواهی بگو این معصیت
بزرگ او باعث کفر او شد که شعری بگوید که دلالت بر جبر بود کند بروایت بحار بعد از جناب
بریر وهب بن عبدالله بن حباب الکلبی و ابن وهب مادر و زوجه او همراه بودند در عرض راه در
خدمت امام ع را نموده و از برکت انوار مبارک از کیش نصاری دست برداشته داخل در حصن
حصین اسلام شده بودند چون مادر وهب فرزند رسول را غریب دید با فرزند گفت بخیز یاری
یاری کن پسر دختر رسول خدا را در جواب گفت تقصیر نخواهم نمود در یاری آنجناب در بروایتی
وهب در جواب مادر بعد از قبول و اظهار شوق بر جان نثاری در راه امام ع اذن خواست که
برود عروس خود را وداع کند و گفت از یعجان غریب و از من بهره نبرد بعد از رخصت مادر رو بملاقات
عروس عروس بگریه در آمد و گفت هزار جان من فدای فرزند رسول باد اما ای وهب بیا در حضور
امام ع با من عهد کن که فردای قیامت از من فراموش نکنی و مرا بر سم کنیزی با اهلبیت عصمت
بسپاری چون هر دو خدمت امام ع آمدند آنجناب بر ایشان رقت نمود دعا و عهد ذکر آنچه
فرمود پس وهب بمیدان کرد چون داخل میدان جدال شد این نحو رجز میخواند ان تنکرونی
فانا ابن کلب سوف ترونی و ترون ضربی اگر مرا نمیشناسید پس منم پسر کلبی زود است که مرا
ببینید و ببینید ضرب مرا و حملتی و صولتی فی الحرب ادرک ثاری بعد ثار صحبی و خواهید دید
حمله و صولت مرا در معرکه طلب خون خود و اصحاب خود را از شما میکنم و ادفع الکرب امام الکرب

للبس حتماً الوغا باللعب ودفع مکروه هی قبل ان یرد ومکروه هی منهما بجهادی من در جنگ بانگ
نیست و بروایت ابی مخنف بعد از ذکر مصرع بیت اول میگفت عبد الله ابن شدید الضرب منهم
قوی بازوی شدید الضرب انا غلام واثق بربی حسبی بمولای فهو حسبی لا اذهب الموت یدات
حرب از مردن خوف ندارم در روز جنگ افوز بالجنة یوم کرب در روز شدت فایز بهشت خواهم
شد پس حمله آورد و شجاعانی از آنجماعت هلاک گردانید تا اینکه بروایت بحار نوزده نفر سوار و دوازده
پیاده را بجهنم فرستاد و بروایت بحر بعد از کشتن جمعی بنزد مادر آمد و با وگفت از من راضی شدی
مادرش در جواب گفت خدا از تو راضی باد ای فرزند گرامی که از تو خوشنود میشوم که تو را در
خون خود غلطان ببینم پس داخل در خیمه شد که عروس او وداع کند هنوز تمام در دل داشت که
بر یکدیگر را تمام نکرده بودند که صدای اهل حرم باز از لشکر کفر بلند شد وهب با شتاب از آنجا
جست و بر اسبش سوار گشته رو بمیدان نهاد جمعی از شجاعان آنجماعت را هلاک گردانید در حالتی
مادرش در کنار جنگگاه ایستاده و فرزند سعادتمند خود را بجهاد تحریص مینمود و فرزند رسول
الله صلی الله علیه و آله ملتفت بود او را دعای خیر میفرمود ناگاه ظالمی از کمینگاه در آمد دستش
بر دست راستش زد دستش جدا شد آن نوجوان سعادتمند با یکدست جنگ مینمود که بضربت
ملعونی دیگر دست چپش نیز بیفتاد و بروایتی زوجه اش از عقب او بمیدان رفت و میگفت پدر و مادرم
فدای تو باد مقاتله کن در راه طیبین از عترت رسول صلعم وهب خواست که او را برگرداند گوشه دامنش
را گرفته میگفت نه دست بر نمیدارم تا اینکه در رکابت کشته شوم تا آنکه امام ع فرمود خدا شما را
جزای خیر بدهد ای زن صالحه برگرد خدا تو را رحمت کند حسب الامر آنجناب مراجعت فرمود و وهب مشغول
جنگ گردید تا بفیض شهادت رسید و مفتخر شد و ابن بکر ابینه که چون شمشیر از دست وهب
بیفتاد مادرش شمشیر او را گرفت و از عقب فرزند بر آنکفار حمله نمود چون آنحضرت او را دید فرمود
برگرد که جهاد بر زنان نیست انصاف بگیر برگشت و از امام معذرت میخواست که مرا عفو فرما از بیکسی
عزیزی شما از حالت خود رفته بودم تو برکردم و بروایت ابی مخنف آن نوجوان پس از اینکه بیست و
نفر از آنجماعت را بهلاکت انداخت و بدن شریفش هفتاد جراحت از نیزه و تیر و شمشیر وارد آمد خود
را بر اسبش از کثرت زخمها نتوانست نگاه دارد از اسب بر زمین قرار گرفت در حالتی که خون
از بدن شریفش جاری بود پس آن بی حیایان سرش را جدا کرده رو بلشکرگاه امام انداختند مادرش
پیش دوید مادرش ایستاده بود سر فرزند را برداشته خاک و خون از روی او پاک

میکرد و میگفت الحمد لله که رو سفید شدم و چشمم بشهادت تو روشن شد که جان خود را
فدای پسر دختر رسول خدا کردی و کشته شدی و میگفت الحکم لله رو بلشکر کفر کرد و
میگفت ای بدبختان امت شهادت میدهم که یهود و مجوس از شما بهترند پس سر فرزند را رو
بلشکر انداخت و با سر یک کافر را بجهنم فرستاد و بروایت صدوق در امالی اسیرش نمودند دستگیر
کردند نزد عمر سعد ملعون برده امر کرد تا گردنش را زدند و سرش را بلشکرگاه امام ع انداختند
و بروایت بحار مادرش بعد از شهادت فرزند عمود خیمه را برداشته و بلشکر حمله نمود و دو نفر را
بجهنم فرستاد امام ع فریاد کرد ای مادر وهب برگرد تو و پسرت در بهشت عنبر سرشت با رسول
خدا خواهید بود بدرستیکه بر زنان جهاد نیست از دل سوخته زار برگشت در حالتیکه میگفت
الهی مرا نا امید از درگاه خود مفرما امام ع در مقام تسلی او میگفت خداوند تبارک و تعالی
تو را نا امید نخواهد فرمود ای مادر وهب و بروایت بحار بعد از وهب عمرو بن خالد ازدی بمیدان
در آمد و رجز میخواند و بر آن قوم بدعاقبت حمله مینمود و میزد و میکشت تا بفیض شهادت رسید
و بروایت کتاب مناقب پس از آن پسرش خالد بن عمرو بمیدان آمد رجزی مشتمل بر توطین نفس خود
و بشارت بپدر بزرگوارش در درک فیض شهادت ادا نمود و جهاد کرد با دشمنان خدا و رسول
تا بمقام عالی شهادت فایض شد پس از آن بروایت محمد بن ابی طالب سعد بن حنظله تمیمی بمیدان آمد
رجز میخواند و قتال نمود با دشمنان آل رسول قتال شدیدی تا بدرجه رفیعه شهادت رسید
پس از او عمیر بن عبد الله مذحجی رجز میخواند و قتال مینمود تا اینکه بدست مسلم ضبابی ملعون
و عبد الله بجلی مرد و شهید شد بروایت ارشاد پس بروز آمد نافع بن هلال در حالتیکه در رجز خود
میگفت انا ابن هلال البجلی انا علی دین علی مزاحم بن حریث در مقابلش در آمد میگفت
انا علی دین عثمان نافع باو گفت بر دین شیطانی آن ملعون بر آن مظلوم حمله نمود و او را شهید نمود
پس عمرو بن حجاج بانگ بر لشکر زد ای احمقها هیچ میدانید با کی قتال میکنید جنگ میکنید با شجاعان
معرکه جنگ میکنید با اشخاصیکه از جان خود گذشته اند مبارزه با ایشان مکنید ایشان چند نفر
قلیلی هستند شما اکثرید اگر ایشان بطول مدتی هم مدارا کنید کفایت کنید بسنگ زدن ایشان همه
ایشان را تمام خواهید نمود پس عمر سعد چون این کلام را از آن ملعون شنید پسندید و گفت راست گفتی
پس امر کرد تا لشکر را خبر دادند که کسی بمبارزت با ایشان جنگ نکند و بروایت بحار گفت اگر یک
یک با ایشان مقاتله کنید همه شما را تمام میکنند پس عمرو بن الحجاج ملعون نزدیک میمنه

... سان خود ... میگفت ای اهل کوفه بر طاعت امام خود محکم باشید و شبهه نداشته باشید
... که از دین خارج شده امام ع ناسزا گوئی این خبیث را شنید فرمود ای پسر حجاج مردم را
... میکنی آیا ما از دین خارج شده ایم و شما بر دین باقی مانده اید والله زود است
... بدانید ما از دین خارج شده و کی اولی است بدخول در آتش جهنم بروایت ارشاد
... یاران خود حمله نمودند بر اصحاب امام علیه السلام در زد و خورد بودند
... بعد از عمیر بن عبدالله مسلم بن عوسجه رجز خوانان مبارز نمود و
گفت ان تسئلوا عنی فانی ذو لبد من فرع قوم ذری بنی اسد فمن بغانا حائد عن الرشد
اگر از من سوال کنید پس من صاحب بزرگی و شانم از توابع قومیکه از اشراف و بزرگان بنی اسد اند
من بغانا حائد عن الرشد وکافر بدین جبار صمد پس هر کس بغی کند بر ما در نیکی خواهد
بود از رشد و کافر بدین خدای صمد است جل جلاله و بروایتی ... مسلم بن عوسجه مقاتله
نمود در قتال الاعدا و صبر نمود بر اهوال بلا تا اینکه بزمین افتاد و هنوز رمقی داشت که امام ع
ببالینش حاضر شد و حبیب بن مظاهر در خدمتش بود حضرت حسین فرمود رحمک الله یا مسلم
خدا ترا رحمت کند پس تلاوت فرمود و منهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا
اشاره باینکه این شهید تکلیف خود را بجا آورد و باقی مانده تکلیف دیگران پس حبیب نزدیک
آمد و باو گفت یا مسلم ... بر من گرانست بر زمین افتادن تو بشارت باد ترا بهشت مسلم بصوت
ضعیفی در جوابش گفت خدا ترا جزای خیر دهاد پس حبیب گفت اگر نه این بود که میدانم من
هم بعد از تو می آیم دوست داشتم که بمن بگوئی وصیتهای خود را مسلم در جواب گفت در
حالتیکه اشاره مینمود بامام ع ترا وصیت باین میکنم در خدمتش جهاد کن تا بمیری گفت چشم تو را
در این باب روشن خواهم نمود پس روح مطهرش از بدن بسوی جنان پرواز نمود و آواز شیون و
جنیه کاه از جاریه مسلم بلند شد که میگفت یا سیداه یا ابن عوسجتاه بعد از آن و بعد از شهادت
آن مظلوم آواز لشکر باطلها بسرور بلند شد شبث بن ربعی ملعون ایشانرا ملامت نمود که آیا
شادی میکنید این عار که بر خود قرار داده اید بخدا قسم در غزو آذربایجان دیدم مسلم که
شش نفر مشرکین را پیش انداخته بود قبل از اینکه مسلمانان جمع شوند مثل او را شما ...
شما بنشینید بزرگان خود را میکشید و فخریه و خوشحالی میکنید **مؤلف گوید**
آن ملعون کلام درستی خداوند بجهت اتمام حجت بر زبان نحسش جاری فرمود زیرا این بزرگوار

از دوستا

۱۶۷ از دوستان زهاد و عباد بود و قرآن زیاد ... بعضی از نظر ... بود که ... منت
زبرادر ... هر چیز ... بعد از بیان ... خصر امیر المؤمنین
علیه السلام او را برادر میگفت ... حقیقت ... امام ع برو رسید هلا ترا
در موارد ... بمحبت ... مسلم بن عوسجه را داخل جوار بین حضرت حسین میبینی ... بجا
فدای ایشان و مثل شبث بن ربعی ملعون که ذکرش این بود که شبیکه داخل در لشکر شقاوت
میبینی ... که در مقابل امام ع ناسزا میگوید ... امام علیه
ذکر شود تا اینکه سابق ... که این ملعون با عمرو بن الحجاج صاحبان ... بودند که خدمت
آنحضرت نامه نوشتند که باغهای ما ثمر داده و زمینهای ما سبز و نهرها جاری و لشکر از برای طلب خوشنما
آماده کرده ایم بروایت ارشاد بعد از شهادت مسلم لشکر شقاوت ... و با اصحاب خیر مآب امام روحی
فداه هجوم آوردند و حمله نمودند شمر بن ذی الجوشن با اتباع خود و عروة بن قیس که رئیس سواره
کوفه بود جنگ شدیدی کردند ... با اینهمه شجاعت ... بکردند مگر این تمام لشکر
را از اطراف که حمله کرده بودند ... ملعون نزد پسر سعد فرستاد که نمی بینی
این چند نفر قلیل بر لشکر ما چه وارد آورده اند ... ملعون ... بن
بن تمیم را با پانصد تیرانداز فرستاد اسبهای امام را تیرباران کردند و اصحاب امام ایشانرا دفع میکردند
و میکشتند و در این جنگ مغلوب ... کار بر ... حضرت ... سخت شد برای آنکه ایشان مجروح
شده و چهارپایان ... اسبهای ایشانرا پی میکردند لکن چون ... امام خیمه ها را متصل بهم زده
بودند نمی توانستند بر ایشان احاطه کنند جنگ ایشان منحصر بود بیک طرف ... لعین حکم
نمود ... که از ... ایشان حمله نمایند پس با این ... سه نفر و چهار نفر از اصحاب امام
از یکدیگر ... مینمودند بتیر و شمشیر شهید مینمودند آن ملعونها ... هم از پیش ...
فریاد کرد ... خیمه ها را بسوزانید آنحضرت فرمود بگذارید بسوزانند که ... راه ایشان
... چنانکه فرموده بود شد پس شمر از آن میان جنگ زیاد نمود ...
نیزه بر خیمه زنان زد و فریاد کرد که آتش از برایم بیاورید که خانه ظالمین را بسوزانم امام ع ...
آنملعون زد که ای ملعون میخواهی حرم رسول خدا را بسوزانی خدا ترا بسوزاند ... امام ع ...
عرض نمود الهی تو از شمر عاجز نیستی او را باتش جهنم بسوزان بروایتی شبث بن ربعی با ابن سعد گفت
زنانرا بفزع درآورده ... آن ملعون ... شبث ملعون حیا کرد و شمر ملعون ... امام او را ...

میامنه عضب بر او مستولی شد با نک بر لشکر زد که وای بر شما بیکدفعه بر ایشان حمله بیاورید و
ایشان از هیبنا بودار بد لشکر بجز کنار آمدند و بر ایشان تیرباران در کاه الرحمه اورو ندان داشت و چپ بیامدند
و ایشان از یکدیکر جدا میکردند و از دور ایشان را تیرباران نمودند و در این جمله بعضی از اصحاب شهید
سببانی مجروح شدند جلادت جنگ ایشان زیاد شد بعضیکه شمر ملعون با اتباع خود رو بخیمها
زنان آورده ندچون زهیر بن القین اینحال را دید با ده نفر از اصحاب بر ایشان حمله نموده و ایشانرا
از خیمها دور کردند و در این حمله ابا عذره ضبابی که از اصحاب شمر بود کشته شد تا اینکه از لشکر شقاوت
اثر زیاد کشته شد چون زیاد بودند نمینمودند ولی در اصحاب امام اگر یکنفر یا دو نفر شهید میشد
چون معدود بودند ظاهر میشد بهمین قسم مشغول محاربه بودند تا زوال شد پس بروایت بحار
ابو ثمامه صیداوی پیش آمد و عرض کرد یا ابن رسول الله جانم فدای تو باد لشکر بتو نزدیک شده اند
بخدا قسم تو آسیبی نخواهند رسانند تا جانم را فدای تو کنم ولی آرزو دارم که قبل از کشته شدن نماز
ظهر را با تو بجا بیاورم امام نگاه باسمان کرد و فرمود بلی ظهر است نماز را ذکر کردی خدا ترا از نماز بود
گذارندگان محسوب بدارد از این کافران مهلت بطلبید تا ما نماز کنیم و بروایت ابی مخنف امام روحی
له الفدا بنفسه الشریف اذان نماز گفت بعد از اذان ندا در داد که یا ابن سعد انسیت شرایع الاسلام
الا تقف عن الحرب حتی نصلی و تصلون ثم نعود الی الحرب پس پسر سعد بد گهر راه وطریقه اسلام را فراموش
کرده ابا دستان حبال بر عنبدای نفسه بکه ما و شما نماز کنیم این ملعون جواب بکفت این جناب هر سو
مرد شیطان بر او غالب گشته و ذکر خدای تعالی را از خواطر او برده آنداد دردا د حصین بن نمیر ملعون
که ای حسین هر چه میخواهی نماز کن که نماز تو مقبول نیست جناب حبیب بن مظاهر از استماع این کلام
کفر خیز بر آشفت فرمود مادر تو بعزایت بنشیند و اثر تو از تو منه برداشته شود تا گمان میکنی
که نماز تو مقبول و نماز پسر رسول الله مقبول نیست ای پسر زن حماره آن ملعون چون اسم مادرش را
شنید بجز خوان دو بحبیب او رد ندا نمود که ای حبیب بیرون آی بمیدان حرب این جناب چون چنین دید
رو بامام نمود سلام کرد و وداع کرد و عرض کرد یا مولای من بخدا سوگند که امید دارم هنوز نماز
تو باتمام نرسیده باشد من وارد بهشت شوم و در بهشت نماز کنم و سلام تو را بجد و مادر و پدرت
برسانم **مؤلف گوید** معروفست که این بزرگوار از صدق و در خدمتگذاری خانواده عصمت
و طهارت بمقامات عالیه از کشف و شهود رسیده بود زیرا بدرستی و پاکی خدا مدتی سوی عالم بالا
و امیر مؤمنان و فرزندش امام حسن مجتبی کرده جواب و سؤال واقع بین این بزرگوار و جناب میثم

درمجلسی از مجالس اهل کوفه معروفست که هر یک فضیل شهادت یکدیگر را میگفت میثم بعد از این
بر خورد بحبیب و بروی او آمد سوار بنو عبکه گردنها اسبهایشان از یکدیگر گذشته بود
بحبیب نموده گفت چنان میبینم که مرد سرخ روی محاسن سفید برا کرد زیادی فرزند پیغمبر او را
میکشند و سر او را داخل این شهر نموده از برای ولد الزنا هدیه بیاورند حبیب گفت شخص تمیمی
که خربوزه میفروشد میبینم که او را بر بیع در رخنی در خانه عمرو بن حریث در محبت مولای تو بدار
میکشند و شکم او را پاره میکنند چون رفتند رشید هجری علیه الرحمه پیدا شد از ایشان پرسید
گفتند را اینمکان بودند بعضی دروغها گفتند و رفتند بعد از اینکه تفصیل کلمات ایشانرا
شنید رشید فرمود خدا رحمت کند میثم را که یکفقره از مطلب حبیب نگفت و آن اینست که جایزه
آورنده سر او را بیش از دیگران خواهند داد و معروفست در زمانی که پسر زیاد بدبخت جمعیت
جمع میکرد و بجنگ امام میفرستاد روزی مسلم بن عوسجه بجناب حبیب رسید که از دکان عطاری
حنا میخواهد بخرد مسلم با او گفت ای برادر چه میخواهی گفت میخواهم قدری حنا بگیرم محاسن خود را رنگ
کنم مسلم با او گفت مگر خبر نداری که مولای ما حضرت حسین بکربلا آمده و ابن زیاد ملعون لشکر
پی در پی بجنگ او میفرستد حبیب در جواب گفت خدا ترا رحمت کند که این خبر را بمن دادی محاسن من
بخون سرم میباید رنگ شود بکار این خضاب رنگین شود دیگر مرا احتیاج بحنا نیست پس هر دو برادر وار
آمدند بلشکر سعادت اثر امام ع ملحق شدند و بروایتی قبل از رسیدن بزمین کربلا امام ع چند علم
در لشکر فیض اثر برپا نموده بود و یکی از آنها بر زمین بود یکی از اصحاب خبر را جهت تعیین عرض نمود
که او را بمن کرامت فرما امام ع فرمود خدا ترا رحمت کند صاحبش می خواهد آمد پس این جناب بنا بر ایشان
نوشت در عنوان نامه نوشت من الحسین بن علی بن ابیطالب الی الرجل الفقیه حبیب بن مظاهر
نوشته حضرت حسین بن علی علیهما السلام بسوی مرد دانای فهیم حبیب بن مظاهر و در آن نوشت اما
بعد یا حبیب فرمود فرزند پیغمبر را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و تو دانا تری ما از غیر
تو و تو صاحب شیمه و غیرتی پس مضایقه مکن بجان خود با ما البته با نفس خود جزا خواهد داد ترا جد
من رسول الله صلی الله علیه و آله در وقت رسیدن نامه حبیب با زوجه اش مشغول خوردن طعام
بودند که ناگاه لقمه در گلوی زوجه اش گیر کرد آن مؤمنه گفت الله اکبر ای حبیب الان بر ما کتابی وارد
خواهد شد در این سخن بودند که صدای در و البابی بلند شد چون حبیب بیرون آمد اسمعیل خبر
بر آمد معلوم شد کتاب امام علیه السلام است این جناب امر خود را از اقربا و عشیره خود مخفی میکنند

از خوف اطلاع ابن زیاد و بعد از دو روز نوشته بعض از ثقات او بیرون بردند منبرها و آمده سخن آغاز
نمودند که ای حبیب شنیده ایم که میخواهی بنصرت حضرت حسین بروی تو را چه کار بداخل شدن
در امر سلطنت حبیب بنوعی انکار نمود که مطمئن شدند بمنزلهای خود رفتند چون زوجه اش بعض
کلمات او را شنیده بود گفت ای حبیب گویا تو خیال ترک نصرت حضرت حسین داری بجهت مصلحت
گفت بلی چون انصار عمر ابن سعد را شنید که نزد او آمد گفت اگر چنین است بی غیرتی تو لابد مقنعه زنان
را با کلام جد او را فراموش کرده که در حق او و برادرش میفرمود این دو فرزند من دو سید جوانان
بهشتند هر دو امامند چه قائم باشند یا قاعد این فرزند رسول است نزد تو آمده و از تو طلب یاری نموده
او را یاری نمیکنی در جواب فرمود من بر تو میترسم که بعد از من بی کس بمانی زوجه در جواب گفت تو برو
و او را یاری کن بگذار خود را من خدا باشد حبیب فرمودند خدا تو را جزای خیر دهد چون زن قصد
شوهر را فهمید گفت از تو استدعا دارم چون نخله نامحرم بر سر بیت من است پاهای آن
را ببوسی و سلام مرا بآنحضرت برسانی در جواب گفت با کرامتا خواهم نمود از روی [illegible] بار
گرامی تو بر من چرا از آن حبیب نیز با خود راه [illegible] و [illegible] نمود دو [illegible]
اسب بیرون ببر که کسی بر حال تو مطلع نشود و در فلان مکان منتظر باش تا من بتو ملحق شوم
پس از رفتن غلام جناب حبیب اهل خود را وداع نمود و از راه [illegible] چنین بود میشنود که بعض
از قبایل کوفه [illegible] جناب حبیب [illegible] فرزند رسول غلام [illegible]
مخاطب ساخته در حالیکه علف با او بود میگوید ای اسب اگر صاحب تو نرسید من بر پشت
تو سوار میشوم و خود را بیاری حضرت حسین ع میرسانم همینکه ابن سعد را از غلام شنید
از علف خوردن برداشته شد از گوشه های چشمش اشک جاری شد مؤلف گوید عنان کرم
اسب غیرت مولایم بود تا از خود محروم شد [illegible] از فیض شهادت در رکاب آنجناب [illegible]
در این حال بودند که حبیب رسید مخاطبه غلام خود را با اسب فهمید [illegible] گریست و
خود را بر هم میزد و میگفت بلی [illegible] یا ابن رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد ای پسر رسول خدا
بندگان پست فطرت از درک یاری تو ابا میکنند پس چگونه [illegible] آزادها نکنند پس غلام را گفت
انت حر لوجه الله تو در راه خدا آزادی پس بجا اگر خواهی برو غلام بگریه درآمد خدمتش عرض کرد که
بخدا قسم دست از تو برنمیدارم و یاری می آیم مولایم حسین ع را یاری نمایم پس هر دو رو براه نهادند
آمدند تا بزمین کربلا رسیدند امام با اصحاب فرمود صاحب این [illegible] که بر زمین بود [illegible]

حبیب با مقام نزدیک شد [illegible] برآمد همه جا زمین را برای بوسید تا اینکه خدمتش رسید [illegible]
و اصحاب و الا مقام [illegible] رسید سلام کرد جواب گفتند چون بانوی پرده عصمت و طهارت
عصمة الله صدیقه صغری دختر امیر عرب علیا مکرمه زینب شنید پرسید این مرد کی بود خدمتش
عرض کردند حبیب بن مظاهر اسدی پس فرمود سلام مرا بحبیب برسانید چون سلام آن مخدره
جهان را بحبیب رسانیدند لطمه بر روی خود زد و خاک بر سر ریخت و بگریه درآمد که من چه قدر دارم
دختر امیر المؤمنین بمن سلام برساند مؤلف گوید اگر چه گریه شوق از برای شخص
رو میدهد ولی بغیر خاک بر سر ریختن جناب حبیب معلوم میشود که آنجناب این سلام رسانیدن
آن علیا مکرمه مطلبی بگرفته [illegible] گویا چنین فهمیده که ای حبیب [illegible] حال که
آمدی ما را [illegible] در خدمتش گویا [illegible] این بزرگوار حافظ قرآن بود هر شب تا
صبح مشغول تلاوت قرآن بود و جناب سید الشهدا با او محبت [illegible] همینکه روز عاشورا
طلبید امام بگریه درآمد فرمود تو از جدم و پدرم نزد من یادگاری چگونه راضی شوم که کشته شوی
حبیب عرض نمود میخواهم نزد جدت روسفید باشم و پدر و مادرت [illegible] بیاری کنند
کان تو محسوب فرماید و در قیامت در زمره انصار تو باشم پس از اینکه اذن حاصل نمود رو بمیدان
[illegible] نهاده رجز خوانان بود و میگفت انا حبیب و ابی مظاهر فارس الهیجاء
لیث قسوره [illegible] سوار [illegible] و فی یدی [illegible]
و انتم ذو عدد و اکثر [illegible] دست خود شمشیری که [illegible] میشود دارم و شما در عدد بیش
[illegible] و نحن منکم فی الحرب اصبر و انا فی الامور اعذر و صبر [illegible]
[illegible] و الله اعلی حجة و اظهر منکم و انتم تضی لا تنصروا سبط رسول الله از [illegible]
[illegible] فلکم [illegible] ظاهر تر از شما است که یاری نمیکنید پسر پیغمبر خدا را
[illegible] طلب [illegible] میکند ای بدترین قوم [illegible] پس از اشعار [illegible]
[illegible] ملعون نمود شمشیر خود را از برای آن ملعون انداخت بر پیشانی اسبش فرود آمد [illegible]
خود را بلند کرد [illegible] بر زمین انداخت حبیب خواست [illegible] بگرد [illegible]
[illegible] رسیدند و آن ملعون را از دست حبیب بودند و آنجناب در میدان [illegible]
لو کنا لکم اعدادا او شطرکم ولیتم الاکتادا [illegible] اگر [illegible] بقدر [illegible]
بود هر آینه [illegible] میکردانید [illegible] یا شر قوم حسبا و آدا و شرهم [illegible]

ای بابی این قوم ابتدا بخطر نمودند بی توقف بدترین مردمی که صد دشمن خود را شناختند ابیات انجناب
حمله بر ان قوم بد عاقبت نمود بروایت محمد بن ابی طالب شصت و دو نفر را بجهنم فرستاد پس حمله نمود
حصین ابن شداد از بنی تمیم طعن نیزه بر جناب شوذب زد و در بر زمین افتاد بمردانگی خواست برخیزد
بنیزه ملعون خود را رسانید ضربتی بر فرق مبارکش زد بر زمین افتاد بروایتی شخصی بدیل نام و بروایت
محمد بن ابی طالب همان حصین بن نمیر ملعون سر مبارکش را از بدن جدا نمود و بگردن اسبش اویخت
چون وارد کوفه شد در درب دروازه مکه کویا یکی از درهای شهر کوفه بوده باین اسم معروف
کردید که در بمکه میرفتند یا می امدند ازان در داخل کوفه میشدند پسری از حبیب او را دید
وان طفل بحد بلوغ نرسیده بود از جا جست و ان ملعون را بجهنم فرستاد بروایت ابی مخنف از شهادت
حبیب انکسار در وجود مبارک امام علیه السلام ظاهر شد از مشاهده حال انجناب زهیر بن القین
دلش بدرد امد خدمتش عرض کرد پدر و مادرم فدای تو مکر ما بحق نیستیم فرمود بحق الله که
ما و شما بر حقیم عرض کرد فدایت شوم پس چرا از کشته شدن حبیب اثر تکسر در وجود مبارک
ظاهر میشود و راضی نمیشوی که در راه جنابت جان بدهم و در بهشت بسوی خداوند کریم بروم
مرا رخصت فرما تا بمیدان کارزار روم فرمود برو خدا سعی تو را مشکور کرداند پس رجزخوانان رو بمیدان
نهاد و میگفت انا زهیر و انا ابن القین • و فی یمینی مرهف الحدین • منم زهیر بن القین که در دست
شمشیر دو دم دارم اذب بالسیف عن الحسین • ابن علی الطاهر الجدین • با شمشیر خود دور
کنم دشمن را از حسین بن علی که ظاهر است جدای وانی ادی بغی من الاصلاب الشامخة فی الارحام
المطهرة اضربکم ضرب غلام زین • الیوم یقضی الدین اهل الدین • میزنم شما را زدن جوان خوب
شجاع امروز اهل حق میبایدادای حق خود را نمایند پس حمله بر انجماعت از نسل کفر نمود و از
ایشان بیست نفر بقتل رسانید برکشت خدمت امام و عرض نمود رسیدم این نماز زمن فوت
شود فدایت شوم نماز کن تا نماز کنیم انجناب بروایت بحار و دیکران امر فرمود زهیر را با سعید بن عبد
الله حنفی و بروایت بحار و ملهوف با نصف اصحاب در پیش روی انجناب ایستادند امام با باقی اصحاب
مشغول نماز شدند بطریق صلوة خوف مروی است که سعید بن عبدالله هر تیری که از لشکر مخالف
با بجناب می امد او بجان می خرید و سینه خود را نشانه ان قرار میداد که بوجود امام ع وارد نشود
تا اینکه از کثرت جراحات و قوت بازان سعادت زمین باقی نماند بر زمین افتاد در حالتیکه میکفت اللهم
العنهم لعن عاد و ثمود بار خدایا لعن کن ایشانرا بلعنیکه بر قوم عاد و ثمود فرمودی اللهم ابلغ نبیک

عن

عنی السلام خدایا سلام مرا برسول اکرم برسان و ابلغه ما لقیت من الم الجراح فانی اردت بذلک نصر
ذریة نبیک صلوات الله علیه و اله خدایا برسان برسولت انچه بمن رسید از الم جراحات برای
من یاری نمودن فرزند پیغمبر تو صلوات الله علیه و اله بوده پس روح از بدن شریفش جدا شد جنان
پر رحلت نمود امام بروایت ابن نما رحمه الله اصحاب الحضرمی فرادی نماز خواندند و در وند هو لفظ کوید
شبهٔ که بمقتضای عبارات مقاتل سابقه نماز خوف است ممکن است که مقصود او این بود که صلوة
خوف بجا بیاورند که نصفی از ایشان مشغول دفع اعدا و بقیه مشغول نماز باشند در اثنا قصد انفراد
کرده بجای مقاتلین رفته ایشان بیایند مشغول نماز شوند امام نماز را برایشان تمام کند که هم
ایشان نماز را بجماعت ادا کرده باشند چنانچه طریقه نماز خوف این است لیکن بواسطه از دحام اعدا
اشقیا فرصت نماز جماعت برای انها نشده سعدا قصد انفراد نموده باشند بر هر تقدیر
اهل البیان خانوادهٔ عصمت و طهارت ملاحظه نمایند که چه قدر کار بر انحضرت تنگ بود که در درگاه الهی
کرد این دم اخر نتوانستند عبادتی بخواهش خود کرده باشند بروایت ابی مخنف چون امام از نماز
فارغ شد اصحاب خیر را از غیبت عمر بن سعد تحریص بجهاد و فرمود ای اصحاب این است بهشت عنبر سرشت
درهای او باز شده نهرهای او جاری شده ثمرهای درختان رسیده و زینت داده شده قصرهای
او و ولدان و غلمان و حوران العین و انبیاء و رسول خدا و شهدائی که در رکاب انجناب درجه
یافتند شهادت نموده و پدر و مادرم منتظر قدوم شما هستند و شما را بشارت میدهند مشتاقند
شما باشند پس حمایت کنید از دین خدا و دفع کنید دشمنان را از حرم رسول خدا و حرم امام خود
پسر دختر پیغمبر خود که تا امتحان فرمود شما را بما شما دعوت و جود ما بید پس مدافعه
نمایند دشمنان را خدا مبارک کرداند شما را و بروایت بعضی موردان ظاهر است انجام عمر مخدا درج
در بعض قصه ها ذکر شده که این کلمات را گفتند یا عزیزمن در چنین وقتی مولای من چه حالت داشته
خالت چون اصحاب خیر ما با انحضرت اینکلمات را شنیدند صدا بناله و گریه بلند کردند می گفتند
جانهای ما فدای شما خون ما در کرو خونهای شما است عطر و ملح فدای ارواح شما است و الله کسی بشما
مکروهی نخواهد رسانید تا جان در بدن داریم جانهای خود را با شمشیر ها در راه یاری شما
و ابدان خود را بجوانات طیور واگذارده ایم و نکاه داری میکنیم شما را از ازدحام صفوف اعدا
و در راه شما شربت مرگ می چشیم پس فایز شد هر کس امروز نکه کسب عوض کند پس بروایت بحار
عبدالرحمن بن عبدالله یزنی بمیدان رزم در امد و میکفت انا ابن عبدالله من ال یزن

دینی

زید بن حسین بن علی اضنی بام ضربه فتی من الیمن ارجو بذلک الفوز من ذی المنن حمله برقوم
نمود تا درک شهادت نمود بروایتی سید خارج شد عمرو بن قرظه انصاری طلب اذن نمود پس از اذن
قتال نمود قتال المشتاقین بسوی جزاء و صبر العبر نمود در خدمت سلطان شهدا تا اینکه بقتل رسانید
جمع کثیری از لشکر ابن زیاد و جمع نمود بین سداد و بین جهاد و از اصحاب انبود که تیری بجانب
امام می آمد سینه خود را سپر نموده او را بجان خود میخرید تا سبب بحضرت حسین ع ضرری نرسید تا
اینکه بدنش پوشیده از جراحات چون نخود ما یوس شد برگشت رو با مام ع و عرض نمود یابن رسول
الله آیا وفا نمودم با نچه بر من بود در جواب ان سعادتمند فرمود نعم تو پیش از من داخل بهشت میشوی
چون خدمت جلیل رسول خدا رسیدی از من برسان که ما هم از عقب تو میرسیم ای جان فدای جان نثاران
تو این عزیزان زهرا بتول که در جهاد با اعدا تو اکتفا بمقاتله نمیکنند بلکه در بین جهاد حراست بدن مبارک
میحمایند شجر این شیر دلاور بدن و با این حال خود را دارند که با وجود این وفای تکلیف نکرده باشند
چون از سعادتمندان شمرده شوند در شوق جان آنی ... باد رشد بروایت صاحب بعضی منجوقی
و حمله نمود باین طریق قد علمت کتیبة الانصار انی سأحمی حوزة الذمار دانسته اند لشکر انصار
اینکه من حمایت خواهم نمود ... غیر شرار دون حسین مهجتی و دار
جانب من بزدن جوانان ... در راه حسین ع گذارده خونبها من خود
و بروایت سیدی پیش آمد جون غلام آزاد کرده ابی ذر غفاری علیه الرحمه غلامی بود سیاه چون
طلب اذن نمود امام ع فرمود ... طلب عافیت خود را داخل در این ابتلا مکن
تو را اذن دادم مؤلف گوید ... در امثال این مقام مثل رخصت دادن امام ع مردم را در
قتال بعد از بستن ... در شب عاشورا سوال نبستن ... حکم
خانواست از برای امام ع اذن ... اینکه واجب است بر هر مطلعی که در خدمت امام
جان فشانی کند و امام ... واجب ... کم مقصود امام خلوص در عمل است
بسنجم که ... میماند بماند و مردم بدانند که
دنیا ... طلب عافیت مینا ... چون عرض نمود یابن رسول
الله من ... که در سر ... کاسه لیس کم و در وقت تنگی
شما را واگذارم ... بد بو ... و رویم سیاه است
مینمایم از برکت ... خوش بو و حسب شریف و روسفید گردم

ازشما مفارقت نمیکنم تا خون سیاه خود را داخل خونهای شما نکنم اموالیان اهل بیت طاهرین که رکاب
شریعت این سعادتمند جان فدای او که از شرع محبت جز بعید هد دوستان از منقلب سیاه ...
بعد از شهید نمود لایم این کلمات از بحر تن منتهای رحمت خداوندی اعظم قلب سیاه لا مولایم در باره او
بحر تنم ... در امده تا شد بروایت محمد بن ابی طالب ع بمیدان قدم نهاد و رجز میگفت کیف
تری الکفار ضرب الاسود بالسیف ضربا عن بنی محمد چگونه می یابند کفار شمشیر زدن
سیاه را در جانب ال رسول اذب عنهم باللسان والید ارجو به الجنان یوم المورد دفع میکنم
از ایشان دشمنان را بزبان و گفتار و بدست و کردار با امید بهشت در روز جزا ... مقاتله
کرد تا کشته شد جمله از ارباب مقاتل در این مقام چنین نوشته اند که امام ع بر بالین او حاضر شده
اینست بعضی نوشته اند بعد از افتادن رو بجانب امام نموده گفت السلام علیک یا ابا عبد الله
مؤلف گوید این سلام وداع آخر او بود و بعید نیست که منظور کرده باشد که من قابل نیستم
اما مرا بنادی بطلم هنر اینکه در آن آخر نفس فیض سلام را برده بر امجا بپاشم بنا بر این تشریف
جان عالم امکان معینش این باشد دل خوش دار که سیاه و سفید در نظر ما یکسان است ما در دو
سکریم و حال را رجع پس امام او را دعا کرد باین طریق اللهم بیض وجهه و طیب ریحه واحشره مع
الابرار و عرف بینه و بین محمد و آل محمد خداوندا رو بش را و بوئیش را خوش گردان و او را محشور فرما
با نیکو کاران و اشنائی بینداز میان او و میان محمد و آل محمد و این خصوصیت دعا بواسطه عبارات
چون بود که وقت اذن گرفتن میگفت اثر دعای آنحضرت را فرزندش حضرت باقر ع بیان فرموده اند
پدر دعا بمقدارش حضرت علی بن الحسین ع کرد وقتیکه خواستند اجساد طاهره را دفن نمایند بعد از
ده روز بوی مشک ... بود بعضی ارباب مقاتل چنین نوشته اند که امام روی مبارک
را بر روی غلام نهاد و دعا کرد و در این منافقت در رجز او از ابیات مرهبست کیف یری الفجار ضرب
الاسود بالشرفی القاطع المهند بالسیف صلتا عن بنی محمد اذب عنهم باللسان والید ارجو
بذلک الفوز عند المورد عن الاله الاحد الموحد اذ لا شفیع عنده کاحمد و بروایت ملهوف
پس عبد الله بن خالد ... پیش امد خدمت امام عرض کرد یا ابا عبد الله جعلت فداک قصد
نموده با صحاب تو ملحق شوم بر من ناگوار است ... اصحاب تو را کشته به بینم امام ع فرمود
پیش بیفت بجهت ... ملحق میشویم ... خالق اصحابش جگر دوستانش بسوزد
از جواب بشارت امیز ان سعادتمند ... مقاتله نمود تا بعضی ... از فیض شهادت رسید پس

حنظلة بن اسعد شبامی آمد در مقابل امام ایستاد سینه خود را نشانه تیر نمود که آسیبی بر وجود مبارک
وارد نیاید و فریاد برآورد و این آیه را تلاوت فرمود یا قوم انی اخاف علیکم یوم التناد یوم تولون
مدبرین ما لکم من الله من عاصم و این کلماتیست که مؤمن آل فرعون با آن خطاب به بنی اسرائیل نمود
اشاره باینکه حال شما در مخالفت امام ع مثل حال قوم موسی علی نبینا و علیه السلام است در مخالفت
پیغمبر خدا پس فرمود یا قوم لا تقتلوا حسینا فیسحتکم الله بعذاب و قد خاب من افتری و بروایت
مناقب حضرت حسین ع فرمود یا ابن اسعد خدا ترا رحمت کند این قوم مستوجب عذاب گردیده که
قول ترا رد نموده و ایشان را بسوی حق خواندی و ترا و اصحاب ترا دشنام دادند از ایشان چه
استبعادی دارد و حال اینکه اصحاب ترا کشتند حنظله عرض نمود صدقت فرمودی جعلت فداک چه میفرمائی
تو و هم بسوی پروردگار ما و ملحق شویم ببرادران خود فرمود برو بسوی آنچه بهتر است از برای تو از دنیا
و آنچه در او است و بسوی ملکی که تمامی ندارد عرض کرد السلام علیک یا ابن رسول الله صلی الله علیک
و علی اهل بیتک خدا جمع کند بین ما و تو در بهشت آنجناب فرمود آمین پس رو بمعرکه نهاد و مقاتله
نمود قتال ابطال و صبر نمود بر اهوال و حمله بر ابن ثبل البوار فرستاد تا بفیض شهادت رسید و بروایت
ملهوف سوید بن عمرو بن ابی المطاع رو بقتال نهاد و این سعادتمند از اشراف قوم و کثیر الصلوة بود
جهاد نمود تا اینکه جراحت بسیار بر بدن مبارکش وارد آمد در بین قتلی افتاد و قادر بر حرکت نبود
تا اینکه آوازی شنید کسی میگوید قتل الحسین بهر نحو بود بحرکت آمد کاردی در خف داشت با آن
قوم جنگید تا بدرجه رفیعه شهادت رسید پس بروایت مناقب یحیی مازنی رجزخوان بمیدان آمد کشت
تا شهید شد بعد از آن چند نفر از طایفه غفاری بهمین منوال پس یحیی بن مالک انس و بروایت ابن اعثم
انس بن حارث الکاهلی پس بروایت مناقب عمرو بن مطاع جعفی رجزخوان مردانه جنگید تا شهید شد
پس بروایت بحار حجاج بن مسروق مؤذن امام ع در رجز خود میگفت اقدم حسینا هادیا مهدیا
الیوم یلقی جدک النبیا الخ جهاد نمود و میکشت تا شهید شد ابو مخنف گوید هلال بن نافع بجلی
مبارز طلبید این بزرگوار از امیر المؤمنین ع تربیت فرموده بود و از شجاعان معروف بود و در تیر
اندازی ید طولی داشت اسم خود را بر تیر مینوشت و بی اختیار خطا نمیکرد مشغول تیر افکندن گردید
رجز میخواند و اظهار شجاعت خود مینمود و بروایت بحار چون تیرهای او تمام شد شمشیر بر کف گرفته
نموده بشجاعان ابطال هلال اسب انداخت و میگفت انا الغلام الیمنی البجلی دینی علی دین حسین
و علی ان اقتل الیوم فهذا املی فذاک رایی و الاقی عملی منم جوانی یمنی از طایفه بجیله دینم بر دین حسین

و علی و اگر کشته شوم از و بیم همین و رای این و نیز از ثواب عمل خود میرسم پس از مظلوم را ملاحظه نمودند
بازوی مبارکش را شکستند و او را دستگیر نموده شمر لعین پیش آمد استغاثت میکند اگر من زدند
و بروایت بحار از محمد بن ابی طالب عیار روز عاشورا آمد جوانی که پدرش در معرکه کشته شده بود مادرش
با او بود باو گفت ای فرزند بیرون رو و در پیش روی پسر پیغمبر جهاد کن چون نظر امام باو افتاد فرمود
این جوانی است که پدر او کشته شده شاید مادرش خوش نداشته باشد کشته شدن او را آن جوان
عرض نمود فدای تو ای مظهر رحمت خدا راضی نیست که دل مادر این جوان شکسته شود چه نیکو داشتی وفی که
میبندید به آنچه جگر را که از قتل عزیز علی اکبر دختر گرامی امیر عرب علیا مکرمه زینب بر سر نعش آن
پاره جگر زد و بر سر و سینه زنان برادر برادر میگفت پس آن جوان چون مقتولی مولای خود را دید
عرض نمود مولای من مادرم مرا امر نمود بجان نثاری بعضی نوشتند که مادرم با دست خود کمر او را برای
جنگ محکم بست پس بمیدان در آمد میگفت امیری حسین و نعم الامیر سرور فؤاد البشیر
النذیر امیرم حسین است و خوب امیریست خوشحالی و سرور قلب پیغمبر بشارت دهنده برحمت
و ترساننده از عذابست علی و فاطمة والداه فهل تعلمون له من نظیر علی مرتضی و فاطمه زهرا
پدر و مادر او میباشند آیا کسی هست مانند او در این شرافت نسب له طلعة مثل شمس الضحی له غرة
مثل بدر المنیر طلعت مبارکش مانند آفتاب عالمتاب و روشنی جبهه مبارکش مانند ماه تابان
پس با اعدا جنگید تا بفیض شهادت رسید سر انورش را از بدن جدا نموده بسوی لشکر امام انداختند
مادرش آن سر را برداشت میگفت احسنت ای فرزند و سرور قلب و روشنی چشم من پس سر فرزند را بملعونی
از آن گروه اشرار زد و او را بجهنم فرستاد ای مخدرات خانواده عصمت محبت از این صالحه و از مادر وهب
تعلیم بگیرید که گذشته از قربانی کردن فرزند خود را بجای اینکه بسینه بچسبانند و گریه و ناله کنند
خانمها مقصد یکی محبت مادر نیست او را بجانب دشمن می اندازند اشاره باینکه در راه خدا داده را باز نستانند
پس گرفتن ای جانها فدای مولای ایشان اسم خیمه اش محبت باینهم اکتفا ننموده عمود خیمه را گرفته
بر آن قوم بد عاقبت حمله نموده میفرمود رجز خوان میگفت انا عجوز سیدی ضعیفة خاویة بالیة
نحیفة منم پیره زن ضعیفه پوسیده بی قوه اضربکم بضربة عنیفة دون بنی فاطمة الشریفة
شما را میزنم بزدن دردناک در راه اولاد فاطمه زهرای صاحب شرافت با عمودی که در دست داشت
دو نفر از آن نابکاران را از پا در آورد پس بامر امام اصحاب او را برگردانیدند و آنحضرت در حق او دعا
فرمود و بروایت مناقب جنادة بن حرث انصاری رجزخوان بمیدان کارزار رفت و رجز میخواند و جهاد

بمیز

منهمو نمانشهید شد پس عمرو بن جناده اغاز میدان نمود رجز طولانی خواند و مردانه در راه امام خود
کوشید تا داخل جان نثاران شد پس عابس بن شبیب شاکری پیش امد با او بود شوذب غلام کو
با او گفت ای شوذب چه در نظر داری در جواب گفت چه خواهم کرد غیر اینکه جهاد کنم تا کشته شوم عابس
گفت کمان من هم در باره تو همین بود حال که چنین است پیش بیا در مقابل ابی عبد الله ع تا تو را
در عداد جان نثاران خود محسوب دارد امروز روزیست که باید از برای خود طلب اجر نمائیم بهر قدر
که بتوانیم بعد از این روز عملی نیست عبس پس عابس پیش امد بر حضرت حسین سلام کرد و عرض نمود
یا ابا عبد الله قسم بخدا نیست در روی زمین از قریب و بعید کسیکه در نزد من عزیزتر از تو باشد اگر
قادر باشد اگر میتوانستم ظلم تا کشته شدن را از تو دفع نمایم بچیزیکه عزیزتر از جان باشد دریغ نکردم
السلام علیک یا ابا عبد الله شاهد باش که بر هدایت تو و پدر بزرگوار تو باقیم پس شمشیر خود را
کشید و بمیدان قتال نهاد ربیع بن تمیم گوید چون او را دیدم شناختم و او را در جنگ شجاعان دیده
و میدانستم که او از مبارزان و اشجع شجاعان بود فریاد کردم ایها الناس این شیر شیران این پسر
شبیب معروف بشجاعت است مبادا کسی بمیدان بمبارزت او در اید جناب ربیع کسی در مقابل وی نمی
امد با واز بلند فریاد میکرد الا رجل الا رجل ایا مردی نیست در شما که مقابل فرد را بیک کسی جرات نمیکرد
پیش بیاید ابن سعد بی دین چون این حالت را از لشکر دید فریاد کرد او را بسنگ باران از یاد در او ریختند عوض آنکه
خود در کنید انتیر بیشتر شجاعت مشهود ما ترا چون مشاهده کرد کلاه خود از سر و زره از بدن در کرد
هر دو را بدور انداخت چون شیری که در و بطعمه خود داورد بران دو بر صفهان ناکسان بی دین وایمان
حمله ورد کو دید ایشان از جلو او میگریختند میزد و می انداخت وایشان سنگ میزدند و فریادی کو دید
راوی گوید میدیدم زیاده از دویست نفر در جلو او فرار میکردند پس از قتل جماعتی کثیر از کفار بر
کشتند و بر او احاطه کردند و انجناب را از پا در اوردند سر انبزرگوار را در دست جماعتی از شجاعان
دیدم هر یک از انها میگفتند من او را کشتم و در این باب با هم نزاع میکردند پسر سعد بیبنان نزاع
ایشان را دفع کرد باینکه او را یک نفر نتوانست کشت همه این جماعت در قتل او شریک بودند پس عبد الله
و عبد الرحمن غفاریان بعد از سلام بر انجناب عرض نمود ند امده ایم در برابر روی تو مقاتله نمائیم
و دشمن را از تو دفع نمائیم در جواب ایشان روی دادن فرمود مرحبا بشما پیش بیائید ایشان کرم کنان
پیش شدند فشانا امام ع فرمود ای پسران برادر من چرا گریه میکنید قسم بخدا امید دارم که بعد از ساعتی
چشم شما روشن شود عرض کردند بخدا قسم بر کشته شدن گریه نمیکنیم بلکه گریه ما بر تنهائی و بی

یاوری تو است و ما قادر نیستیم که دفع دشمنان از تو نمائیم فرمود خدا شما را ای پسران برادر من
جزای خیر منقبان عظام فرماید بواسطه غمخواری و مواسات شما با من بجان خود بلی اینست طریقه
فنا فی الامام که عین فنا فی الله است که از خود هیچ نبیند با تمام حواس ظاهر و باطن یکباره متوجه
بمشاهده امام بوده باید و نشان مولایم حسین ع اینند سعادتمندی که یاد کرد نباید و اعلا مدیده
بود ند خانه عالم خراب از حال طلب جرعه ای نمودند با انجنابه ای شما ظاهری و باطنی پس بعد
از سلام و وداع رو بمیدان نهادند جدی و جهدی در مقاتله نا چشم انها بدیدن مقامات عالیه شهادت
روشن شد پس غلام ترکی انحضرت که قاری قرآن بود اقدام بمیدان نثاری نمود رجز میخواند البحر
طغی و ضربی یصطلی والجو من سهمی و نبلی یمتلی در دفاع از دین بر دو شمشیر زدن نمز از آتش میکرد
و هوا از تیر کمان من پر میشود اذا حسامی فی یمینی ینجلی هر زمانی که بر تیغ شمشیر من از دست قطره شود
بنشق قلب الحاسد المبخل قلب حسود از خود شکافته میشود جماعت کثیری را از انا شرار کشت اخرالامر
از کثرت جراحات بر زمین افتاد امام ببالین او حاضر و بران غلام وفادار گریان شد و روی مبارک
را بر روی چهره او بمشتاق حضور امام در وقت موت ملاحظه نما رافت مولایم اگر با این غلام مظلوم
که با فرزند دلبند شرکت جانها فدایش باد نمود بعمل اورد کو ارا باد بر او این حالت همین که چشم گشود
روی مبارک مولایش را بر روی چهره دید از روی فرح و شادی خندید و بخود واصل شد خدای حسین ع
این فرحت عند الموت را بهمه دوستان خانواده عصمت روزی فرماید در بعض کتب مقاتل صاحب کتاب
انا غبنا نسبت داده ند باب شهادت غلام ترکی چنین نقل نموده که بعد از استیذان او از امام عابدین
در جواب فرمود من تو را بفرزندم زین العابدین ع بخشیده ام اگر خواهی جهاد کنی باید از او اذن
حاصل کنی چون حضرت زین العابدین ع بیمار بود در خیمه در بستر بود غلام از فرط شکوه بدر خیمه
طاهره امد پس از استرخاص و دخول بر امام ع خود را بر قدمهای انجناب انداخت و از نصیب
میطلبید مقدمات گذشته را از سوال و جواب بین او و حضرت ابی عبد الله علیه السلام بعرض مو
رسانید حضرت سید الساجدین ع فرمود من تو را در راه خدا ازاد کرده هر چه خواهی بکن ان ازاد
فرزانه و انسعادتمند یکی از مخدرات طاهرات امد بر خواتین محترمه سلام پس از ان
طلب حلیت فرمود و میگفت اگر تقصیری از من سر زده مرا عفو بفرمائید که خانواده کرم امید
و فردای قیامت غلام خود را فراموش نفرمائید پس که میروم جانم را فدای مولایم کنم از شنید
کلام غلام ناله اهل حرم بلند شد او را دعای خیر نمودند پس در وبان خدمت حضرت سید الشهدا

کردند

سید پس از اینکه نفس او فخر را بعرض رسانند در میدان نهاد چون سید الساجدین ع دید
تشنگی غلام را بحد کمال فرمود او را چسبیدند و مبارزت طلبی تشنگی او را مشاهده می‌فرمود که
تشنه است و شهادت کشیده در حق میخواند شمشیر خود را در روی دشمنان حرکت میداد و هر جا پیش
سید اشرف عادت مال خود را میزد و نیست بر او غالب شده در جنگ سید الساجدین ع
مفارقت نمود چون خلق را سید امام اوّل الحسین ع مرحبا فرمود و او را بشارت نوشیدن آب
از دست ساقی کوثر داد پس غلام قدمهای امام را بوسه میداد و از مفارقت گریه مینمود تا بنا
خواتین حرم محترم را وداع نمود و اندر در فراق و بیماری ایشان می‌نالید و در میدان نهاد و از
اینکه چه حال می‌نمود و جمیع اهل کوفه را عاقبت به تیغ آن بیدینان از پا در آمد و شربت
شهادت نوشید و هنوز رمقی از او باقی بود که سید الشهدا خود را ببالین او رسانید و او را
سید الساجدین ع دید او را بر زمین نهاد رو را روی شعف نهاد و بر روی او نهاد چون چشم گشود
خود را در کنار مولای خود سید الساجدین ع دید و مولای الموالی سید الشهدا را بر دو خود از شوق
و شعف تبسم کنان روح مبارکش بشتابان جنت پرواز نمود باید شنا مولای عبودیت النعیم
را از این غلام باسعادت باید آموخت که در راه ایشان از جان گذشت و در عین تشنگی و مشقت
جهاد از خود بی‌خبر و بر حال موالیانش گریان بود تا در وقت جان دادن این بزرگواران او را
نگذاردند و او را از کربلا بجانب بستر منزل اسیر اخیر تا صاحب کار مستبشر است نعم الله نعم جان
بجانان فرستلیم نماید و تبسم این غلام از این تعجب بود که در حضور دو حجت خدا در حالیکه روی
مولای عالم حضرت حسین ع بر روی چسبیده روح از بدنش بیرون میرود بروایتی ابو عمرو نهشلی
و قتیل خثعمی در میدان نهاد شیخ ابن نما رحمه الله از مهران مولای بنی کاهل روایت کند که گوید در
میدان مردانه را داخل در میدان شد میزد و میکشت بی پیچ طرفی زو عمی نمود مگر اینکه از جلو او فرار
مینمودند پرسیدم این شجاع مردانه کیست گفتند ابو عمرو نهشلی و این بزرگوار کثیر الصلوه و
العباده و متهجد بود در حینیکه مشغول مقاتله بود در عالم رتبه شد که یکی از بنی الدلان
و هشتلین شنا زکی... بدار مدد او را به قتل رسانید و از جمله جان نثاران که جان خود را فدا نمودند
بربن شجاع بود و از جمله تیراندازان معروف بود چون تیراندازی با بیست ابتدا فان نمود
هشت تیر بکار برد و هشت سواران بهلاکت رسید پنج آن بجا افتاد تا هر یک التوبه بدل فرستاد هر
تیری که انداخت امام در حق او دعا میفرمود که جماعتی از اهل نفاق بر او حمله ور شدند او را

ازپا

ازپا در آوردند و داخل شهدا گردید هنیئاً له بروایتی محمد بن سعید ابی الحرث بن سریع و عبدالله
بن سریع که از طایفه همدان و ایشان معروف به بنی جابر بودند پیش امده سلام و وداع کرده
رو بمیدان نهادند مقاتله نمودند تا شهید شدند محمد بن ابی طالب و دیگران گفته‌اند اصحاب حضرت
جناب عالیجناب متصل می‌امدند در مقابل آنحضرت در سلام وداع میکردند السلام علیک یا ابا
عبدالله و رحمة الله و برکاته امام می‌فرمود و علیک السلام و نحن خلفک پس تو باد سلام ما و می
خواندند فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا سپس یک
یک اوس و طهور و نعیم و تبدیل ساختند ... تا حسین بن علی میفرمودند بسوی کشته شدن در مقابل آنجناب
و مصداق این آیت بودند و هم انا نودوا لتغنم و الحیل بن مدعوی... مکور دس ایشان
جماعتی بودند اگر خوانده میشد نماز برای دفع مشکل در حالیکه جنگ مغلوب شده بنو هاشم که شهدا
بین بنی هاشم سر از پر شده و دشمنان پای اسبان در روز جولان کج و راست شده بود لبسوا القلوب
علی الدروع و اقبلوا یتهافتون علی ذهاب الانفس القوم یا حبذا نام پیشانی خود را بر دو
زرهها پوشیدند از مردانگی در و اوردند بعد از یکدیگر از جان گذشته سر از پا نشناختند
بابی انتم و امی و اهلی و مالی و نفسی و اسرتی ایصا حبان قلوب نورانی بنود و لابد که چنان در معرکه
امام با بصیرت شده بودند که یکدیگر را بنهایت شوق سبقت میگرفتند و در دل شما غیر عشق عزیز
ماندن مولای شما بود چگونه چنین نباشید و حال اینکه حواریین مولای ابی عبدالله بودند
و باشاره پاک کننده او از جمیع الاثر بنا که در حقیقت ایشان خلا بود دفع موانع شده بمقتضای
طینت اصلی که از فاضل طینت اهل بیت عصمت و طهارت بود حرکت نمودند در حد بی‌خوار نیز
که از اخبار معتبره معروف است در محشر ندا بلند شود این حوار حسین بن علی بن ابی طالب کیست
خبر هابیجناب از جا بر خیزند لبیک در ان وقت غلغله در صحرای محشر بیفتند که جان نثاران مولای
بجنون خود غلطیده باید تماشا کنید چه پایمال شد که صد بقیه کبری در مقام خوی
حسینش پاید روشنکه بر میبندد او دانی چگونگی سر اصحاب ادبا این حال از شهقات و ناله
انمحند ره بحر رقتها خدا و ندی بلا طم ابدا کوهی قدر و عظمت حق سبحانه و تعالی باشد می باید جهنم را
اهل محشر را عرق کرد مصیبت در مجلس از شهادت جوانان بنی هاشم
روحی و جسمی لهم الفدا مؤلف گوید اگرچه هر یک از این شهدا سعدا ما فوق خیلی
ما نا صراند بواسطه خلتی که نموده احتراز کرده اند زیرا ایشان حوار بین حضرت سید الشهدا اند

وانجناب دربارهٔ ایشان فرمود که اصحابی باوفاتر و نیکوکارتر از ایشان نیست و لیکن هر یک
که دارای فرزند مخصوص هم باشند البته فرزند را بحضرت حسین که عین بقرة چشم خود نمایند و تقدیم است بدیشان خواهند
بود مثل کردن بندگی خدا عطا از منت و خدمت مرشد برادر اولیا ابو کریه و بلا اشبهه صفت هاشمیت و عرفی
است کامله که اتصال سلسله وجود ایشان است در ظاهر بناسل بحضرت خاتم الانبیاء الاقرب
فالاقرب در ذکر مقامات عالیه این سلسله علیه محتاج است بفصلی مشبع مبعداً از مقصود که ذکر
مصائب است هر کس طالب باشد رجوع بکتب اخبار نماید و مخفی نماند که همت اصحاب جزم بر این بود
که نمی گذاشتند از بنی هاشم کسی قدم بمیدان بگذارد تا یکی از آنها زنده است چنانچه بنی هاشم هم
همین ملاحظه را بین خود داشتند نهایت که دو دریا بودند سبقت میگرفتند بر یکدیگر از خود اگر
چه بشیمهٔ بنی هاشم این بود که قلباً راضی نباشند بمقدم شدن اصحاب برایشان در جان نثاری
چنانچه شاهد براین معنی مقدمه اینکه بعضی نقل نموده اند که در شب عاشورا در خیمه حضرت عباس
جمع بودند و آنجناب بایشان فرمود ای برادران و بنی اعمام من اگر بشما کلامی بگویم مرا چه جواب
میگوئید همه متفق القول گفتند هرچه بفرمائی ما مطیع و فرمان برداریم فرمود چون فردا آتش جنگ
افروخته شود شما ها سبقت بگیرید بر اصحاب و تا شما ها هستید نگذارید کسی از اصحاب کشته شوند
تا نگویند که جماعت اصحاب گوی خود خواندند و ایشان را در کشته شدن بر خود مقدم داشتند همه قبول
کردند و نظیر این مجلس بحسب نقل بعضی در خیمه حبیب نقل نموده اند در عهد گرفتن حبیب از اصحاب
که نگذارند کسی از بنی هاشم بر ایشان مقدم شوند تا اینکه نگویند اصحاب راضی شدند که آقایان
ایشان اول کشته شوند ولی مستند معتبر آنچه اصحاب معقول کرده قبل از بنی هاشم جان نثار کردند
و در بحار مذکور است چون اصحاب جناب حضرت حسین شربت شهادت نوشیدند باقی نماند
با آنحضرت مگر اهل بیت آنجناب بما اولاد علی و جعفر و عقیل و حسن و اولاد خود آنجناب همه جمع شده
بعضی بعضی را وداع میکردند و فریاد و فریاد که اهل بیت عصمت و طهارت دیده باشند و گریه
ناله الوداع الفراق بلند نموده باشند تا حضرت عباس با ایشان وداع کرده باشند تا بجز برهجان
برادرش کرده باشد مقتضای ادب آنجناب اینکه جسارت بعرض ننموده باشد پس اول کسیکه از بنی
هاشم از آنجا برخواست عبدالله بن مسلم بن عقیل بود و بروایت ابی مخنف خدمت امام آمد عرض نمود
ای آقای من مرخص فرما که بمیدان روم آنجناب فرمود تو را اهل تو را کافی است پدرت شهید
شده بعضی از شهادت جناب مسلم عرض نمود تا عمه در خدای خود را ملاقات کنم و حال آنکه و اکنون

هاشم سید مولای خود را و الله که هرگز نخواهد شد سست بر نمیدارم تا جان ازو فدا نمایم شروع
برجز خواندن نمود نحن بنو هاشم الکرام فانتم بنو هاشم نیکوکار نحمی عن ابن السید الاباء
حمایت سکینه از فرزندان بزرگ امام خود نسل علی الاسد الضرغام فرزند علی شبیر بشیر سجاع
سبط النبی المصطفی التهامی دختر زاده پیغمبر تهامی از بهر اینها مردی چه حمله نمود بر قوم و خلق عظیم
از ایشان بجهنم فرستاد پس تیر اندازی از معاندین تیری بجانب او انداخت دست جمیل نمود روح
آنجناب بسوی جنان و بروایت ارشاد ملعونی تیری بجانب آن مظلوم انداخت کف دست خود را
رو پیش گرفت آن تیر آمد و دستش بجبهه اش دوخته شد عمرو بن صبیح ملعون بطعن نیزه که بقلب مبارک
وارد آورد او را از پا در آورد بروایت ابی مخنف چون امام ایجاد بدید و با جماعت نمود و ایشان
از سر آن شهید دور نمود او را بر اسبش حمل نمود بخیمه گاه آورد پس رو با صحابش فرمود تا هجوم
حمله کنید خداوند بر شما مبارک کند سبقت بگیرید بسوی جنان اندار هوان و خواری و بروایت
بحار مبارزت نمود محمد بن مسلم بن عقیل که مادر او ام ولد بود بحسب اینچه از حضرت ابی جعفر روایت
شده ابو جرهم ازدی و لقیط بن یاسر جهنی او را بقتل رسانیدند و بروایت صدوق در امالی
مبارزت نمود عبدالله بن مسلم بن عقیل و میگفت آیت اقتل الاحرار بر خود قرار داده ام کشته
نشوم مگر با زادی و قد وجدت الموت الانحی و حال آنکه موت را تلخ و ناگوار دانسته اکره
ان ادعی جبانا فرا بد دارم که مرا جبان و فرار کننده بخوانند ان الجبان من عصی وفر بدرستی
که جبان کسیست که معصیت کند و فرار کند پس از آن قوم بد عاقبت سیزده نفر را بجهنم فرستاد
پس از آن او را بفیض شهادت رسانیدند و در بحار است بروایت محمد بن ابی طالب و غیر آن پس جا
شد بعد از عبیدالله جعفر بن عقیل و رجز میخواند انا الغلام الابطحی الطالبی منهم جوان از
ابطح و از آل طالب من معشر فی هاشم و غالب از جماعتی که از هاشم و غالبند و نحن حقاً سادة
الذوائب ما حقا از بزرگان صاحب شرفیم هذا حسین الاطیب الاطائب این حسین است طیب
تر از طیبها است من عترة البر النبی العاقب که از اولاد نیکوکار پرهیزکار نیکو عاقبت است
و بروایت ابی مخنف میگفت یا معشر الکهول والشبان ای جماعت پیر و جوان اضربکم بالسیف
والسنان میزنم شما را بشمشیر و نیزه ارضی بذاک خالق الانسان راضی میشوم باین زدن
خالق انسان را ثم رسول الملک المنان پس از آن بخصیل میشوم رسول خداوند را از این
حمله نمود بر آن قوم و چهل و پنج نفر را بجهنم فرستاد و بروایت بحار پانزده سواره را پس تشییع

سوط همدانی ملعون او را بقتل رسانید و بروایتی از حضرت باقر علیه السلام عروة بن عبد الله خثعمی او را بقتل
رسانید و بروایت ابی مخنف در آن روز حضرت حسین بطرف راست و چپ نظر انداخت کسی را ندید پس
گریه نمود گریه شدیدی و ندا در داد واحمداه واابا القاسماه واجداه واعلیاه واحسناه واجعفراه
واحمزتاه واعباساه پس ندا فرمود با قوم اما کسی نیست که ما را پناه دهد اما اغاثت کننده نیست اعانت
کند ما را اما طالب حقی نیست ما را یاری کند اما خائفی از عذاب خداوند نیست که دشمن را از ما دور کند
پس گریست گریه شدیدی و میفرمود انا ابن علی الطهر من آل هاشم منم فرزند علی طاهر
مطهر از آل هاشم کفانی بهذا مفخرا حین افخر همین مرا بس است اگر خواهم فخر کنم وفاطمة
امی وجدی محمد و فاطمه است مادر من وجد من محمد است وعمی هو الطیار فی الخلد جعفر
و عم من جعفر طیار است بنا ظهر الاسلام بعد خموله بواسطه ما اسلام ظاهر شد بعد از مخفی بود
و نحن سراج الله فی الارض نظهر ما ایم چراغهای خداوند که روشنی میدهیم اهل زمین را
شیعتنا فی الخلق اکرم شیعة و شیعیان ما در خلق بهترین تابعانند ومبغضنا یوم القیمة
یخسر و دشمنان ما در قیامت از زیانکارانند و بروایت بحار پس خارج شد بمبارزت برادر جعفر عبد
الرحمن بن عقیل و در رجز خود میگفت ابی عقیل فاعرفوا مکانی پدر من عقیل است بشناسید مرتبه
مرا من هاشم و هاشم اخوانی نسبت من از هاشم است کهول صدق سادة الاقران و برادر
من از بنی هاشم پیران راستگو و بزرگان هم شانهای خودند هذا حسین شامخ البنیان ابنست
حسین صاحب مرتبه بلند و سید الشیب مع الشبان و بزرگ پیرها و جوانها پس کشت هفده
سوار را از ان بدکاران پس عثمان بن خالد جهنی او را شهید نمود و بروایت ابی مخنف کشته شد با
عبد الرحمن جعفر بن محمد بن عقیل مؤلف گوید چنین مینماید که ابن جعفر با عانت عم
خود آمده که با او شربت شهادت نوشید چنین بروایت بحار بعد از ان مبارزت نمود محمد بن عبد الله
بن جعفر بن ابی طالب و در رجز میگفت نشکو الی الله من العدوان شکایت میکنیم بخدا و ندا از دشمن
فعال قوم فی الردی عمیان مقاتله قومیکه در دیدن فطرت کورانند و ترکوا معالم القران
ترک کرده اند معالم قران که امام زمان باشد واظهروا الکفر والطغیان واظهار کفر و طغیان
نمودند پس مقاتله نمود تا اینکه ده نفر را بجانب هلاک انداخت پس عامر بن نهشل تیمی او را بقتل
رسانید پس خارج شد بسوی مبارزت اعدا برادرش عون بن عبد الله بن جعفر و میگفت ان
تنکرونی فانا ابن جعفر اگر مرا نمیشناسید بدانید که منم پسر جعفر شهید صدق فی الجنان ازهر

شهید که

شهید است از روی صدق و راستی که در بهشت روشنی میدهد یطیر فیها بجناح اخضر پرواز
میکند در جنان ببال سبز کفی بهذا مفخرا فی الحشر کافی است همین فخر او را در محشر پس مقاتله
نمود تا اینکه سه نفر سوار و هیجده پیاده از کفار بر بیئس البوار فرستاد تا بدست عبد الله بن بطه
طائی شربت شهادت نوشید و بروایت بحار پس بیرون آمد یعنی بعد از قتل اولاد حضرت عقیل و جعفر
حسین علیه السلام با عزم اینکه در راه آن جناب جان خود را فدا کنند پس اول کسیکه از برادران آن حضرت قدم
در میدان کارزار نهاد ابو بکر بن علی و اسم شریفش عبید الله و مادرش لیلی دختر مسعود بن خالد
بن ربعی تمیمیه بود با این فتنه رجز میخواند شیخی علی ذو الفخار الاطول شیخ و بزرگ من علی
است صاحب مفاخر طولانی من هاشم الصدق الکریم المفضل که نسبتش هاشم راستگوی کریم
بفضیلت داده شده دارد هذا حسین بن النبی المرسل اینست فرزند پیغمبر مرسل عنه
نحامی بالحسام المصقل با شمشیر صیقل زده شده از او حمایت میکنیم افدیه نفسی من اخ مبجل
جان خود را فدای او میکنم که او است برادر واجب التعظیم پس مقاتله نمود تا زجر بن بحر او را شهید
نمود و بعضی دیگر را گفته اند پس از ان برادرش عمر بن علی رجزخوان پا در میدان نهاد و می
گفت اضربکم ولا اری فیکم زجر میزنم شما را و در ان زجری نمی بینم ذاک الشقی بالنبی قد کفر
زیرا که او از بدبختی است که به پیغمبر خدا کافر شده است یا زجر یا زجر تدان منی عمر ای زجر بکه برادر
مرا کشته نزدیک شو عمر بینا لعلک الیوم تبوء من سقر شاید امروز بد بستی من در سقر قرار بگیری
شر مکان فی حریق و سعر که بدترین جا نشست در جهنم در سوزش و شعله آتش لانک الجاحد
یا شر البشر زیرا تو کافر ای بدترین بشر پس حمله نمود بر زجر قاتل برادرش و او را در سقر ساکن
نمود پس بمیدان کفار نموده ضربتها منکر بر ایشان وارد می آورد و میگفت خلوا عداة الله خلوا
من عمر ای دشمنان خدا سر راه بر من مگیرید خلوا من اللیث العبوس المکفهر دور شوید ای شیر
غضبناک که از غیظ دو ابرویش نموده یضربکم بسیفه ولا یفر میزند شما را بشمشیر خود و فرار
نمیکند ولیس فیها کالجبان المنجحر و نیست ترسناکی که از ترس خود را در حجره پناه دهد پس
جهاد نمود تا بفیض شهادت رسید پس بعد از ان عثمان بن علی که مادرش ام البنین بود بیرون
آمده میگفت انی انا عثمان ذو المفاخر منم عثمان صاحب مفاخر شیخی علی ذو الفعال
الطاهر پدرم علی است صاحب کارهای معروف و ابن عم للنبی الطاهر و پسر عم پیغمبر طاهر است
اخی الحسین خیرة الاخایر برادرم حضرت حسین برگزیده از برگزیده ها است سید الکبار

والاصاغر و بزرك بزرگها و كوچكها است بعدالرسول والوصی الناصر بعد از رسول خدا
و وصی و یاری كننده او پس خولی اصبحی لعین تیری بجانب او انداخت و بر جبین مباركش وارد امد
و از اسب در غلطید ملعونی از طایفه بنی ابان سر او را از بدن جدا نمود كفته شده كه سن شریف
او بیست و یكسال بود و از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست كه اسم او را باسم عثمان بن مظعون كذارد
بعد از شهادت عثمان برادرش جعفر بن علی ع و از ابی الفرج روایت شده كه سن شریف جعفر نوزده
سال بود و در خبر است كه حضرت عباس او را بمیدان قتال فرستاد پس رجز میخواند و میكفت
انی انا جعفر ذو المعالی بدرستی كه من جعفرم صاحب مقام عالی ابن علی الخیر ذی النوال فرزند
علی ع ازاده صاحب عطایا حسبی بعمی شرفا و خالی كافی خرد در شرافتشان عم و خال من احمی
حسینا ذا الندی المفضال حمایت میكنم از حضرت حسین ع صاحب جود و بخشش و فضیلت پس مقاتله
نمود تا اینكه خولی ملعون تیری بجانب انمظلوم انداخت بروایتی بر شقیقه و بروایت دیكر بر چشم حق
بین او وارد امد پس بعد از ان عبدالله بن علی سیادت نمود كه بیست و پنج سال از سن شریفش كذشته
بود و بروایتی برادرش ازید و مادر حضرت عباس بود با و فرمود برادر تو كه اولادی نداری كه
بیهزاو نكران باشی پیش میعنت كه من جهاد نمودن تو را به بینم و عندالله در مصیبت تو ماجور
باشم پس رو بمیدان نهاده میكفت انا ابن ذو النجدة والافضال منم پسر كسیكه صاحب بزركی
و فضائل است ذاك علی الخیر ذو الفعال وان علی است كه خیر محض و صاحب افعال معلوم است
سیف رسول الله ذو النكال شمشیر رسول خدا بود كه دمار از قوم اشرار بر می اورد
فی كل قوم ظاهر الاهوال در هر قومی هول و ظاهر و از او میترسیدند بعد از مقاتله با اشرار
هانی بن ثبیت حضرمی او را شهید نمود و بعضی از شهدا ابرهیم بن علی بن ابی طالب را نوشته اند

مصیبت در شهادت شاه زاده علی اكبر است اكبر كفتن این شاه

زاده والابتدا بالتسمیه بطفل رضیع امام است كه او را علی اصغر مینامند یعنی اصغر از شهید مستفاد
والاحضرت سید الساجدین كه ایشان مسمی بعلی است اكبر است و از عبارت شهید در دروس چنین
میشود كه این شاه زاده شهید اكبر بود از حضرت زین العابدین ع ولی اول اشهر است و سن شریف
انحضرت این امام زاده را غالب در روز عاشورا هیجده سال نوشته اند چنانچه بعضی سن شریف جد
امیر المؤمنین ع را هیجده دانسته اند در یوم الخندق و شان این بزركوار بالاتر از ان است كه بتوان
وصف نمود در وصف این بزركوار همین قدر بس كه در مقام شبیه بودن بزركوارش بر امد كه بمقتضای

فقره دنیا رفت خارج ازانچه مقدر امده لقد عجبت من صبرك ملائكة السموات ملائكه اسمانها تعجب
از صبرش نمودند درانوقتیكه رو بكربلا می امدند شاه زاده در جلو امام ع میرفت كه انحضرت را حالت
غفوه عارض شده ناكاه لاحول و لاقوة الا بالله كویان سر برداشت شاه زاده از وجه این كلام در این
مقام سؤال نمود جواب شنیدند كه چشم من بخواب رفت سواری دیدم كه میكفت این
قوم میروند و مرك در جلو ایشان میرود شاه زاده در مقام تسلی پدر بزركوارش عرض نمود یا ابه
الستنا علی الحق فرمودند بلی ما بر حق و حق با ما است عرض كرد پس از اینكه چنین است باك نداریم
مرك بر ما وارد شود یا بر مرك وارد شویم امام ع او را دعای خیر فرمود ابن طاوس علیه الرحمة
در ملهوف میفرماید چون غیر اهل بیت حضرت حسین ع كسی باقی نماند حضرت علی اكبر قدم در
میدان نهاد دنبا بر این اول شهید از بنی هاشم است و موافق است با این جمله مجلسی ره در بعض مؤلفات
خود ذكر نموده كه روایت كرده اند از محمد بن علی الباقر ع كه اول كسیكه از فرزندان ابو طالب
در انصحرا بتیغ اهل جفا شهید شد علی اكبر بود و موافق است با این عبارت زیارت ناحیه مقدسه
كه مشتملست بر ذكر اسماء شهدا و در ان زیارت از این امام زاده باول قتیل من نسل خیر سلیل
من نسل ابراهیم الخلیل ع تعبیر فرموده اكر مقصود از خیر سلیل حضرت حسین باشد والله العالم

مؤلف كوید مقتضای شیمه این بزركوار هم همین است كه نكذاشته كسی از اهل بیت قبل از
او جان نثاری كرده باشد مناسب است با این فقره عبارتی كه بعضی نقل كرده اند كه حضرت حسین ع
بعد از اینكه نعش علی را از میدان اورد در نزد خیمها كذاشت فرمود احملوا اخاكم پس باید
از اهل بیت باشند تا چنین فرمایش بشود و در بحار از ابو الفرج روایت نموده كه این علی بن الحسین
اكبر است و بلا عقب بود و مكنی بود بابی الحسن و مادرش لیلی بنت ابی مره عروة الثقفی بود و او
كسی بود كه كشته شد در دو فقره ذكر نموده كه مقصود معاویه ع همین علی بود در وقتیكه از جلسا
خود سؤال نمود كه كی احق است بخلافت بجهت خوش امد كفتند تو چنین است بلكه اولی علی بن الحسین
زیرا جد او رسول خدا و در او شجاعت بنی هاشم و سخای بنی امیه و خوش روئی بنی ثقیف جمع است

دفع شبهه و بیان ای بو خبر اتش محبت این شهید مظلوم مقصود این بیمقدار از ذكر كلام
معاویه علیه الهاویه نه صدق كلام او است بلكه التفات باین كه جلالت شان این بزركوار دوست
و دشمن بران متفق و انملعون با عنقاد خود بمقتضای انكری و شیطنت صرف اعتقاد مردم بود از
پدر بزركوار و عم و جد عالیمقدارش باینكه صاحب اینصفات باید خلیفه باشد امر دنصاب این

صفات منحصر است بوجود مبارک شاه زاده تا در ضمن بعضی از خبر شود و اهل حق را اعتقاد این است
در هر عصر هر کس هر چه دارد از امام عصر دارد چنانچه در محل خود بخبر رسیده است که کسیکه معتقد
شود که صفات خلیفه رسول الله در این وجود مبارک نیست بعد از معتقدات مهمه مذکوره میفهمد
که شاهزاده هر چه دارند از مولای خود حضرت ابی عبد الله ع که جان عالم فدایش باد در این کلام اند
بوده اند و سنخش بشنو یکی از عمه هایش بر زید پلید فرمود اگر تمام دنیا از تو باشد بماند هی مقابل
با یک تار موی علی اکبر نمیشود جانم فدای دل سوخته مظلومه گویا این زبان وحی بیان نحیفش فرمود
نه اینست که تمام دنیا در نزد حق سبحانه و تعالی بقدر بال پر مگسی نیست بمقتضای اخبار یقینیه بلکه
بعض یک تار موی این شهید ابرو خیال کرد اوسع دو این است خاطر بفضل و عند الله عظیما بد بنا
بر این مرتبه اش تالی عصمت است دیدم منتهی جوهر پرکشیدند بفقرات معاویه علیه الهاویه و لا سیما عتبه بنی
هاشم امید است عنوان در نظر مردم مشتبه کرد اقرار کرد از زکی شیطنت چنانچه بشو فتوی الله جلی
که از خود آن شاه زاده بعد ذکر شود تصدیق این مقصود است که شنیدی از آبا کرام او خاصه شجاعت
الحسینیه که جلالت ظهور خود در او ظاهر شده بهتر هویدا شود انشاء الله و اما سخاوت از انسب بینی امیه زاد
یعنی در بنی هاشم باین پایه نیست و اگر کسی بخواهد انچه در این باب بروز نمایانید از بنی هاشم مختصر
بحث نماید بلکه کتاب بحجم خواهد شد خصوصا از اهل عصمت که یکی از قضایا باهاد جود مفرد است
از برای تمام بنی هاشم این در نظاهر و اگر تحقیق معنی سخاوت کما هو حقه شود انچه بالفرض از دیگران
سر زند و رد نیست از نخوا اهل بیت عصمت این شنیده گابر از عنوان مصیبت خارج میشماید اما ان
هو من بخه تفنیف که این احقر بصبا منظر توجه نمود در این مدیریز گوارش فرزند دلبند خود را
بهتر میشناخت که و منکر او را از جها فرمود متوجها الی الحق عرض نمود فقد برز الیهم اشبه
الخلق خلقا و خلقا و منطقا بنبیک من ادم ثم الی نفسه الشریفه کی میتوان احتمال مقابله کسی داد انما
جانم فدای تو که با این واسطه مصیبت عالم را سوخت در بحار از محمد بن ابی طالب و ابو الفرج روایت
ذکر شده در علیا مقدار و سن شریفش چون اذن جهاد حاصل نمود حضرت حسین محاسن شریف
خود را بجانب اسمان برداشت و عرض نمود پروردگارا گواه باش بر این قوم بمیدان ایشان در امد
جوانی شبیه تر از هر کس در خلقت و خلق بنیکو و تکلم و گفتگو برسول تو هر وقت مشتاق میشدیم بنبی تو
بودیم نظر بروی این جوان مینمودیم پروردگارا برکات زمین را از ایشان بردار و بعد از این جمعیت
ایشانرا متفرق نما و ایشانرا پاره پاره بفرما و جمع ایشانرا متفرق و والیها ایشانرا هرگز از ایشان

راضی مفرما زیرا ایشان ما را دعوت خود طلبیدند که یاری کنند ما را پس امروز دوان دوان رو بما
اورده اند بمقاتله نمودند پس باواز بلند پسر سعد بد گهر را فرمود چه میشود ترا خدا ببرد رحم
ترا قطع نماید و برکت از جمیع امور تو بردارد و بر تو مسلط کرداند بعد از من کسی را که ترا در
فراش تو ذبح نماید چنانچه قطع نمودی رحم مرا و قرابت مرا با رسول خدا ملاحظه ننمودی ای بسو
داغ مصیبتا مولای من در کلمات ان امام مظلوم نکاتی جانسوز است که نمیتوان تصور نمود اولا انما
صفات رسول الله را در علی اکبر شرح فرمود پس از برای جان دادن کانه مصیبتش همچنین است
رسول خدا است با این خواری و از اینجائی که اتصال حضرت رسول اتصالا بحق است فقط بواسطه تو
از برای ان امام مبکه علی الدوام متصل بحق است پس جمال و کمال این دلبند شرافت حق است باید
باواز بلند یا رب مکن امید کسی دانو تا امید بفرماید بر این قوم در ظاهر با دفع محاسن گویا فهم داد
خدا است و بتوسط شبه طبیعی مستعده بحضور اعتنا نمودن و فقرات بفرما از دفع برکت با خدا
کلمه بمناسبت رحمت بودن نبی رحمت مناسبت این کلمات شریفه در چنین وقتی اتحاد نوری اهل عصمت
واضح است خصوص پسر سعد را مخاطب نمودن بواسطه قریشی بودن ان ابتر است در ظاهر در
نقیض اتحاد نوری در باطن لهذا بعد از این فقرات باز باواز بلند این ایه شریفه را تلاوت فرمود ان
الله اصطفی ادم و نوحا و ال ابراهیم و ال عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم
و تلاوت این کریمه مبارکه مشعر بر معصوم بودن علی چون نسبت تالی عصمت است یا تفصیل در عصمت و
کامله در جهاد ده نور مبارک و غامر اند در مثل علی اکبر ع و جهه اشعار تا مرتب شود بر ان انچه اشاره
شد اینکه ظاهر ایه ذکر برگزیده بودن انبیا مذکورین در این ایه است و اینکه ال ابراهیم که در ایه از جمله
مصطفین است بواسطه اینکه ال ابراهیم ذریه الحضرت که بعضی از بعضی و از هم جدا نیستند حضرت
این ایه را در وقت میدان رفتن شاه زاده تلاوت نمودن با واز بلند بتو عبکه همه بشنوند لابد بجهت
این مطلب است که این جوان مجمع اوصاف نبوت و محل تجلی نور مصطفوی جزئی از اجزاء نور انبیا سلف بلکه
بعد از تجلی نور نبوت بودن مطلب باقی نماند بعضی از ادبا میفرماید که نوشته اند چون جناب علی اکبر
بنور جمال خود عرصه میدان را روشن نمود جمعی از لشکر شقاوت اثر بعد از دیدن روی ان نوجوان
که بمثابه افتاب تابان است از ان سرزمین فرار کردند که با حضرت حسین نباید مقاتله نمود زیرا اگر
خود را بر حق میدانست چنین جوانی را در معرض کشته شدن نمیاورد هو لقد کفر بما انزل
مقتلم معلوم میشود که بر بسیاری از حاضرین واقعه گاهی مطلب پوشیده بوده و کانه انها ان بود که

که خوبانا بعین یزید است تا معتقد این بودند که دو سلطانند باهم میجنگند این اشخاص که فرار کردند
اگر در شب مطلب را دانسته بودند می بایستی جان خود را فدای امام ع کنند چنانچه حر و اشخاص
که در شب عاشورا ملحق با صحاب حضرت شدند پس شاهزاده رو بمیدان نهاد انا علی بن الحسین بن علی
من عصبة جد ابیه النبی منم فرزند حسین بن علی نبیره پیغمبر خدا والله لا یحکم فینا ابن الدعی
منم بنات پروردگار که پسر کسیکه پدرش معلوم نیست بر ما حکم نخواهد نمود اطعنکم بالرمح
حتی ینثنی طعن نیزه بشما میزنم تا اینکه دو تا شود اضربکم بالسیف احمی عن ابی بضرب شمشیر بر شما
وارد می آورم حمایت از پدر عالیمقدار خود میکنم ضرب غلام علوی هاشمی زدن من از بهر حمایت
است از بنی هاشم و از فرزندان علی ع که بشجاعت معروفند پس حمله کنان میزد و میکشت بمرتبه که از
قوم بفریاد در آمدند از کثرت کشتههای آنجناب و در بحار است که روایت شده با العطش شدید که در
آنجناب بود صد و بیست نفر را بجهنم فرستاد و از بعض مؤلفات منقولست چون شاهزاده بمیدان رفت
در آمد عمر سعد لعین طارق بن کثیر را طلبید که بشجاعت معروف بود باو گفت تو نعمت امیر را صرف
میکنی و مبلغ خطیری در سال میگیری بمیدان این جوان قدم نه و سر او را از برای من بیاور طارق بعد
جوابش گفت تو جمیع ملک ری را داری او را لا اینکه تو بمیدانش بروی مگر اینکه تعهد کنی که ایالت موصل
را از برای من بگیری تا بمیدان او روم عمر لعین از برایش تعهد نمود پس آن ملعون در مقابل امام زاده برآمد
بین ایشان مقاتله و مجادله وارد آورد که بر زمین افتاد و جان بمالک نیران سپرد پس برادر آن ملعون
بجو نخواهی برادر در آمد آن یادگار حیدر امیر المؤمنین ع در جلو او در آمد ضربتی طعن زد و بکد
زیاد شد عاقبت الامر ضربتی بر روی نحسش وارد آورد که چشمهای آن کورباطن را گرفت و از شدت آن
ضرب بر زمین افتاد و بجهنم واصل شد پس سلسله طولانی طارق بمیدان آمد اما طولی نکشید که او را
بپدر و عمش ملحق ساخت چون این گونه شجاعت آن یادگار حیدر کرار بظهور رسید چنان رعب
در دل آن قوم بدعاقبت افتاد که هرچند مبارز طلبید کسی جرات بر مبارزتش ننمود چون عمر
مرود این حال را مشاهده نمود بکوبر غانم گفت از نام داران روزگار بود نداد رداد و او را ترغیب در
مبارزت شاهزاده نمود چون آن ملعون در مقابل علی در آمد پدرش حسین ع متغیر گردید چون
لیلی مادر علی تغییر احوال امام را مشاهده نمود خدمتش عرض نمود ای سید آقای من در احوال شما
تغییر بهم رسیده گویا صدمه بر علی وارد آمده امام ع فرمود نه چنین است ولی در مقابل علی کسی برآمده
که برای او باید ترسید ای لیلی دعای مادر در حق فرزند مستجاب است در حق فرزندت دعا کن

که خداوند

که خداوندا او را ظفر عنایت فرما پس لیلی در خیمه سر خود را برهنه کرده در حق فرزندش دعا
چون حیلتها نماند بد شد و از کثرت زخم و زبانه کی در زره اثر دود بهم رسید از طرفین بقتل
پس امام زاده عالیمقدار غنیمت شمرده ابن غانم را شمشیر خود را حواله نمود و بدن نحسش را
مانند خیار تر بدو نیم نمود بنحوی که نیمی در سقر و نیمی در جحیم قرار گرفت پس آنجناب بعد از بروز این شجاعتها
از وجود شریفش برگشت بسوی پدر بزرگوار در حالتیکه عطش او بنهایت رسیده و جراحتها بسیار
بر بدن مبارکش وارد آمده که ای پدر بزرگوار سنگینی این اسلحه مرا از پا در آورده و عطش هلاک
نموده آیا راهی بسوی شربت آبی هست که بواسطه او تقویت بجویم بر دشمنان و لب تشنه و آتش
جگر را بنشانم ای مظلومان بعد از این خواهش چه حالت شد در یوم الصفین محمد بن الحنفیه بعد
از اینکه بامر امیرالمؤمنین ع بر میمنه لشکر معاویه تاخت و لشکر را منهزم ساخت نزد پدر آمده آب
طلبید حضرت امیرالمؤمنین ع آبش داد و زره را در بر او دید خون از حلقه‌های زره بیرون آمد
باز بامر آنحضرت بر میسره لشکر چنین نمود باز آب طلبید امام ع باز با او همین معامله فرمود پس فرمود
یا ولدی شب القلب ای فرزند در این دفعه بر قلب لشکر تاخت بگریه جناب محمد بگریه در آمد که ای پدر
دو دفعه مرا بمیدان فرستادی خداوند را اجابت فرمود مگر حسن و حسین فرزند تو نیستند تو موت
ای فرزند من تو بمنزله دست و حسنین ع که فرزندان رسول خدا اند بمنزله چشم منند البته بد
با یدن محافظت چشم نمود فرزند نیستنوم ای چشم امیرالمؤمنین ع چه حالت داشتی بعد از مشاهده این
زخم نمایان از آن جوان که جان عالم بود با آن جراحتها که بر بدن شریفش وارد آمده و از شدت عطش
که بر وجود مبارکش غالب گشته بگریه آب میخواهد در ظاهر با آب حلال فرات نزد تو بود چرا
آتش خشم خداوندگار این لاعین را سر ببریدی تو خود حضرت حسین بعد از شنیدن این سخن از علی گریه
بگریه گفت ای فرزند ای تا کار است بر جد بزرگوار تو محمد و علی علیهما السلام و بر پدرت اینکه ایشان
را بخوانی و تو را جواب نگویند و بخوانی ایشان را و دفع شر از تو نکنند ای فرزند زبان خود را بیار
زبان جوانش را در دهان مبارک گرفت و مهر کبد خاتم شریفش را با او داد فرمود در دهان
خود نگاه دار بر گرد بقتال دشمنان خود امید وارم شب بر تو وارد نیاید اینکه جد بزرگوار
تو را سیراب کرده اند بکاسه اوفای خود بشربتی که بعد از آن هرگز تشنه نشوی پس آن امام زاده
عالیمقام بفرموده پدر بزرگوار عمل نمود بعضی روایت کرده اند که امام بعد از آب خواستن علی ع
فرمود واغوثاه ای فرزند اندکی صبر کن که جدت تو را سیراب میسازد بشربتی که هرگز تشنه نشوی

اینکه با اینکه کشته او بود داول بلد و سبب ساینال هنا کتب مرحوم المؤلف انتهی کلامه
و در دفع مقام پس از مراجعت شاهزاده بسوی جهاد اعداء از جهت اینکه فراغت فرمود چنین مستفاد می
شود که ابتداء هم تحمل و رسیدن بدرجه مغفرتها در داشت زیرا که هستم تا در صفر ها بگیرم مقام
از شما ببینم تا اینکه غلاف نمایم ابدان شما ها را برای شمشیرها و ستاره هستم و این فرمایش را خدا
دانا است ولی آنچه بنظر میرسد اینست که شاهزاده اعظم خواست اظهار نماید بطریق اشاره صنو
خود را بمقامات عالیه از برکت اشارات و غلبه امام ع چنانچه شنیدی آن اشارات را از والد مرحوم
و هستم تا در فرمود بعدم مفارقت ایشان با ایشان و الله اعلم که در دین حق ثابت هستم و طریقه
را مستحکم دادم این بود آن شاهزاده طالب مقام دیگر مراجعت نمود انفکاک از این ناحیه زمان بلند
استقلال و شاکر خدا دانا است بیان حال آنچه مطلع شدم بر مطلبی که مؤید است بنا بنظر
که والد مرحوم درباره آب خواستن شاهزاده فرموده اند اینکه امام زبان شاهزاده را در دهان
گرفت معلوم میشود نه مقصود کسب طولانی ظاهر بود زیرا اگر مقصود این بود بایستی زبان خود را
در دهان شاهزاده گذارده بلکه مقصود این بود که شاهزاده کسب علوم از آن مبدء فیض نمود
باشد پس اگر امام زبان مبارک در دهان شاهزاده گذارده بود قلب امام محیط بقلب شاهزاده
شده آن قلب توانائی تمام آن علوم را نداشته و تاب استقامت نداشت که قلب امام محیط بقلب آن
ناکام شود لهذا زبان جوانش را بدهان گرفت تا اینکه از آن مبدء فیض بقدر استعداد خود کسب فیض نماید
والله اعلم بروایتی در جنگ در حمله اولیه هزار و پانصد سوار و هشتاد پیاده بخاک هلاک انداخت
مانند شیر گرسنه بر آن روبه صفتان حمله میفرمود در مرتبه ثانیه پانصد نفر را بجهنم واصل فرمود
ولی در اینکه ذکر فرموده اند از روی اعتبار واضح است چنانچه جمعی از فحول نوشته اند و اینمطلب هم باید
و همینها اشخاصی که بمیدان آن یادگار حیدر کرار میامدند اشخاصی بودند که هر یک با هزار و دو هزار
شجاع مقابل بودند مثل طارق و بکر لع پس اگر آنشاه زاده دو نفر از آن همه شجاعان را بخاک انداخته
باشد و کشته شود دو هزار نفر را بقتل رسانده صحیح است اجمالاً اگر انسان بشیر شجاعت حمله بلشکر فرمود
لشکر را مثل طوفان بهم بپیچید بروایت مفید علیه الرحمه منقذ بن مره عبدی نامرد بن منقذ علی الخلاف
اللعین بغضب و طعن آن نیزه آن نوگل بستان احمدی را از پای در آورد و بروایت بحار ملعون چنان ضربتی بر
فرق مبارکش زد که دیگر طاقت نشستن بر روی زین برایش نماند دستها را بگردن اسب در آورد
حاله دوستانش خراب اسب بجانب او و بلشکر مخالف برد آن بیحیاها دور شاهزاده احاطه نمودند و بد

مؤلفنا الآن کو یابد را بمقدمه حرارت استکرار طلب آب این بزرگوار با آن علو مقام که
محلی از آن سابقاً اشاره شد با علم بنا یافتن آب بحسب ظاهر حال چگونه راضی شد و رو و چنین صدمه را
بر وجود امام ع وارد حال اینکه جمیع صدمات و اذیت بر خود را از عطش و غیره سهل میشمرد در مقابل
اذیت یکی از اطفال و عیال چه رسد بوجود مبارک امام ع و قلب عالم امکان جان فدای حال
پدر در چه شدت از عطش و جراحت بود و با اینکه از مرحله ظاهر گشته از ذکر سلام از طریق عمدا
اشاره با نهایت شوق و اظهار احتیاج با انکسار و متمنی شربت وصال
جانم بلکه جانان عالم فلک مقام عالیش و شاید این احتمال موافق باشد انگشتر دادن
امام و امر بنهادن در دهان که انگشتر جانم و الاست و کتمان تا مخفی بماند این سر ها تا از شجاع
نادان و شاید بهمین جواد فیلی فرزند فرزانه خود را بمطلب اصلی رسانده باشد زیرا حلقه انگشتر
که تمام از خواص مؤمن اشاره بطول و عبودیت است چه میشود در این مقام ابهام فعلی
از حضرت حسین ع بثبات باشد چنانچه بثبات قولی از حضرت شنیدیکه فرمود الهی صبر کن حتی
میخشاند که هر که نیست نشوی این تمرا استعما مکن این بیان بعید است از کو
شاه زاده بمیدان هزار نفس از اهل عرفان در پا نشر این مشعر است و عن
لعو پس رجوع نمود علی بسوی قتال یعنی بعد از اشاره سابقه از امام و میگفت الحرب قد بانت
لها الحقایق حقیقت قتال ظاهر گردید یعنی الان اشاره بجفا امری از آن مثل اوقات وظهرت
من بعد ها مصادق و اشکار شد بعد از آن حقایق محل را ستیها و شاید مراد از موارد ستیها را
محل اشارات آخر و هی بدل الله امام باشد که بدادن انگشتر بان نوجوان ناکام از دنیا فرمود و شنیدیکه
زبان علی را در دهان مبارک که ترجمان از حقیقتها و ثم بسوی خلق بود میمکید خدا دانا است که
چه چشمها از علوم ربانی از سر چشمه حقیقی اعنی قلب مبارک امام ع بمضمون و ان من شیء الا عندنا
خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم بر جان علی اکبر علیه السلام روح فدایش جاری کرد بدمانند سید
یا امیر المؤمنین ع از قلب سید المرسلین صلی الله علیه و آله از همان دهان مبارک که زبان
معجز نمای رسول اکرم را می مکید پس چگونه شربت وصال حقیقی نوشد لهذا بعد از نیل برتبت
فرمود والله و رب العرش لا نفارق جمعکم او نغدا البوارق قسم بذات پاک پروردگار عرش
ظاهر یا باطن که همان قلب مبارک باشد از جماعت کثیره شما جدا نمیشویم تا اینکه شمشیرها
برق زننده را در غلاف ابدان شما فرو بریم پس بجهت تمام جهادی فرمود مانند عم اولیه تا

مبادا کثرت قطعه قطعه نموده‌اند جگر مرا تو در آنجا بر زد گوارش دران وقت همه خالی بود مبادا کثرت درد نمود
پس از اینکه روح پر فتوحش رسید او از سبب آن بلند نمود عرض نمود ای پدر اینست جدم رسول خدا
قد سقانی بکاسه الاوفی شربة لا اظمأ بعدها ابدا و میفرماید تعجیل نماید رسیدنکه از برای تو کاسه
دیگر ذخیره شده است همین ساعت او را برای اشکالاه این صلحا خوب بگوش امام مبین رسید تا کی
بسر فرماید بر او رد بکشید مذاکشتند کان تو را چه چیز خوش نموده است اینها را بر خدا و بر رسولش و بر هتک
حرمت رسول خدا **مؤلف گوید** برادر باید دانست مخفی و مستور نخواهد بود جلالت شاه زاده
عالیمقدار بر نحو آنست که بتوان عشر از آن ببیان تحریر درآورد اگر کسی در سمت تامل نماید از فرمایشات
امام ع روحی و ارواح العالمین له الفداء جلالت قدر آن جناب را هر کس بقدر استعداد خود استنباط می
نماید و از جمله فرمایشات امام ع در باب فرزند دلبندش در وقت تشریف بردن آن جناب بمیدان امام
علیه السلام شیبه مبارکه را بروی دست گرفت و رو باسمان عرض نمود اللهم اشهد علی هؤلاء القوم
فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولک ای خدا با شاهد باش بر این قوم
بجفتو که خارج شد بسوی اینها پسری که اشبه مردم بود از خلقت و خلق و نطق برسول تو انتهی اگر چه
بعد از این فرمایش از والد مرحوم در این مقام دیگر محتاج ببیان مطلبی نیست ولی همین قدر عرض می
نمایم از صفات نطق پیغمبر اکرم یکی اینست که حضرت حق سبحانه و تعالی در کلام مجیدش میفرماید در باب
آن جناب و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی اما جان فدای مرتبه شاهزاده که مظهر نطق
سید انبیا است حال بجز مطلع شدم بر نکته مختصری که مرحوم والد میفرماید اشاره بمقام این شاه
زاده عالیمقدار میفرماید مولای من حضرت حسین ع از فانی فی الله شد تن خدایش در رسول مرهم و رحمه و است
خود فرموده ذکر رحمت ربک عبده زکریا ناظر بر واله سعید بن عبدالله فنی از بس مجبور روحی له الفدا
و از نظر این مظهر رحمت الهی آن جناب علی اکبر بحسب استعدادش از سایر شهدا ممتاز شد باینکه در عالم
معنی تیرش قلب مبارک امام ع شد و این مطلب از خود مولایم گویا بزبان بعضی از مرثیه گویان جاری شد مو
که میگوید زد و تیر یکی بالین جوانش آمد فرمود فکان قلبی و نور چشم دل نازکن بر مبین مبارک قلبی که
محل تجلی انوار خدا است محکم لکن بسبب قلب عبد المؤمن عرش شاه زاده شد این چه مقام از رضا است
و اگر تجلی انوار سبحانی همین عرش شد باشد باینکه از آثارش باشد که فکر در آن حیران و شخص لسان
تقریرش لکن و نیز بان گویا از شهرستان فنا است که میباید جراحت وارده بر این قلب مبارک بالا
تر از سایر جراحات باشد خاکم بر سر مگر نیزه شعبه زهر آلود بر این موضع مبارک وارد نیامد

خانه‌زام خراب که خرابی حالم از همین شد بجان خودش که رهی عنان اختیارم نمود تا حسین اغشی انتهی
کلامه رفع فی الخلد مقامه و از جمله امور غریبه اشعار است که باعتقاد حقیر امام بلسان مرثیه
خوانان می‌اندازد که لسان حال آن جناب را در وقت آمدن بیالین جوانش باین اشعار بیان می‌نماید
یا کوکبا ما کان اقصر عمره وکذا تکون کواکب الاسحار ای ستاره سحر من چه قدر کوتاه بود عمر تو
و همچنین است ستارهای سحرها **مؤلف نالان** در این مقام حیران است که این چه جوانست که بدو تشبیه
بستاره سحر چه چیز است تا مقصود فقط زود غایب شدنش باشد اینکه مقصود از این کلام با اصل
بظاهر لفظ که بگوئیم الله اعلم چون ستاره سحر بواسطه طلوع آفتاب حرکت میکند مطمئنا
که دیگر صبح نزدیک است و ظلمت شب از میان رفت و تعبیر از شاه زاده بان بواسطه این است
وجود مقدس او سبب شد از برای اطمینان قافله سالاران کوی وفا بعد از طلوع او در میدان
کارزار دیگر اصحاب مطمئنا دانستند که صبح سعادت اینها نزدیک شده عنقریب است که از ظلمت
دنیا فانی بسرای جاودانی فایض گردد الله اعلم ایضا بزبان حال امام ع میگویند فاذا نطقت فانت
اول منطقی فاذا سکت فانت فی مضماری اگر بخواهم نطق بکلامی نمایم تو اول کلامم هستی
اگر ساکت شوم تو در قلبم هستی ای دوستان خانواده عصمت و طهارت با هوش باشید القاء این کلام
بزبان مرثیه خوانان خالی از نکته لطیفی نخواهد بود ملتفت باشید بیان زبان حال امام ع باین قسم
که هر وقت بخواهم نطقی نمایم تو اول نطق من هستی و حال اینکه امام ع نطقهای فرمود بعد از شهادت
و ابدا ذکری از شاهزاده‌اش نفرمود پس باید بفهمید و فهم این مطلب موقوف است بیک مقدمه و آن این
است که در حدیث قدسی است یا بن آدم انا ملک اذا قلت لشیء کن فیکون از این حدیث شریف علاوه
بر براهین عقلیه چنین مستفاد میشود که حضرت حق سبحانه مخلوق را خلق فرموده تا قابلیت و استعداد
هر چند بندگی حق را از یاد نماید از فیاض بیش خواهد شد تا بمقامی میرسد که مظهر مشیت حق
شود و تصرفش در موجودات مثل اینها ببیند تمام مخلوقات از جمادات و نباتات در تحت اطاعت او در آیند
چنانچه در کتب اخبار احوالات اولیاء الله مثل سلمان و غیر آن جناب مشحون است بالاتر از آن مقام
ولی مطلقست که فرمود لنا مع الله حالات هو فیها نحن و نحن هو و فیها هو هو و نحن نحن که مجمل مضمون
اینستکه مقام ائمه علیهم السلام مقامی است که زبان ناطقه تقریر و قلم قدرت تحریر ندارد همین قدر
عرض میکنم ورای اینها آنجناب بمقامی است که اطاعت اینها اطاعت خدا و ذکر اینها ذکر خدا است و دیگر
نیست مگر محبت اینها این جزئی است از چند هزار جزء از مقام اینها دوم اینست بعد از تامل

در مقدمه اولیه و امر اینها باشد قریب اینها بجهت واحدیت و اینکه ذکر اینها ذکر خدا است و اخبار ائمه

نور ائمه معلوم میشود این مقام اختصاص به بعض دون بعض ندارد بلکه تمام ائمه انام دارای این مقام

هستند و معطی استعدادات تجلی اینها هستند فاذا اخذت بمجامع الکلام از اینجا این حقیر ذکر

نمودن مبانا ندارد لکن که مرحوم والد قدس سره در مقدمه این خواستن شاه زاده بیان فرمود ظاهر

شد اینکه انشاء الله زاده عالم بمقدار بر کت امام روحی له الفداء درک فرمود مقام لنا مع الله حالات

را پس در این صورت بگویند ما بحال را به بینیم که فرمود فاذا نطقت فاننا و لسان منطقی مطلب از برای

تو کشف خواهد شد بفدای مقامات این چه مقام است که ما بحال امام این باشد زمانی که من با

خدا خود خلوت تمام و اسرار حبیب و محبوب را در میان آورم در این مقام تو اول نطق من هستی بعد

اگر ذکر خدا را کویم ذکر تو کرده ام اینها الاحمد بن مسلم میکوید گویا در این حال نظر مینمودم دیدم

را مثل آفتاب تابان تا افق جهان ظاهره طالع شد بسرعت تمام فریاد کنان و میگفت یا حبیباه و یا

ثمره فؤاداه تا بود عینا سؤال کردم از او کفتند او زینب دختر امیرالمؤمنین است پس تعلیما

تشریف آوردند تا اینکه خود را بالای کشته برادرزاده عزیزش انداخت مؤلف گوید لعل

این بر خلاف تن ظاهر میشد صورت ظاهر اتحاد داشت عصمت و طهارت تا بشد که ظاهر بشره را احساس

مینمودند بلکه اشراقات نورانیت باطنه بوده است بجهت محالفت لیهلک من هلک عن بینة

و یحیی من حی عن بینة حمید میگوید پس از آن حضرت حسین تشریف آورد و دست او را گرفته او را

بخیام طاهره روانه نمود پس رو بجوانان اهل بیت فرمود و فرمود برادر زاده را حمل نمایند پس از آن

کشته قطعه قطعه شده را از معرکه حمل فرمود نزد خیام طاهره آورد آه آه از آن زمان که

زینب جگر سوخته چشمش بجوان قطعه قطعه شده افتاده باشد چه حالت برایش دست داد

اگر منظر ولی مطلق بود هر آینه تا بینی روحها از بدنها مفارقت نماید مصیبة بر روایت

بحار پس از آنکه شاه زاده به درجه رفیعه شهادت رسید یک یک از اهل بیت الجناب بمیدان آمده اند

تا اینکه آن بیچاره مردم جمعی از آنها را بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند الا لعنة الله علی القوم الظالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و آله الطاهرین المعصومین و لعنة الله علی اعدائهم

اجمعین من الآن الی یوم الدین **و بعد** چنین گوید این ذره بیمقدار تراب اقدام العلماء الابرار

محمد هادی ابن مرحمت و غفران مآب طوبی مکان خلد آشیان مرحوم المبرور الواصل الی رضوان

الله الکریم حجة الاسلام مرحوم حاجی شیخ عبد الرحیم مجتهد کرمانشاهانی نور الله مضجعه که چون

مرحوم والد قدس سره کتابی در مصیبت حضرت خامس آل عبا علیه و علی جده و ابیه و امه و اخیه و ابنائه

سلام الله الملک الاعلی تالیف فرموده و مصیبت روز عاشورا را با تمام مرقوم نداشته بودند

من جمله شهادت حضرت قاسم و حضرت ابو الفضل و شهادت امام علیه السلام و طفل رضیع از این روز شهادت

و جهت ناقص ماندن این کتاب مستطاب نبود مگر کثرت مشاغل و آن حالت اخلاصی که در ان مرحوم

بود که گویا مادر ریسمان و غیر این مصیبات نبودند چنانچه این مطلب واضح است در نزد کسیکه در

زمان ایشان را ادراک نموده باشد و حالات آن مرحوم را در ذکر مصیبت مشاهده فرموده باشد و مؤید این

عرض فرمایش خود آن مرحوم است که در زمان مرض شان حالت مکاشفه جهت آن مرحوم دست داد که نقصان

او این نسخه را و فاتی که نزد یکشد که دار فانی را تبدیل بدار باقی نماید چند روزی بالمره برای عامه

دیدن ترک فرموده بودند با هیچ کس مطلقاً و هر چیزی میل نمیفرمودند تا اینکه در وقت ظهر بود

حقیر فرمودند چند دانه سیب اگر پیدا بشود برایم تحصیل نمائید اتفاقاً ایام زمستان بود هر چند

فرستادند تحصیل نمایند چون رسم والد مرحوم قبل از ظهر خواب قیلوله بود لهذا ایشان را

در کتابخانه که مکان مخصوص ایشان بود گذارده بودند کسی خدمت آن مرحوم نرفت بخیال اینکه خوابیده

هستند جمعی از ملازمین جهت تحصیل سیب بازار رفته بودند پس از گردش زیاد چند دانه

تحصیل نموده آوردند والده حقیر چند دانه سیب را گرفت خدمت آن مرحوم آورد دید که آن

مرحوم از خواب بیدار شده ولی گریه و ناله دارد سیبها را خدمتش گذارد و والد مرحوم به والده فرموده

بود از این سیبها را نمی خواهم جهت سؤال نمودند با وصف اصرار اولیه فرمودند بلی میل داشتم

داشتم و لیکن مولایم حضرت حسین علیه السلام جهت من سیب آورد دیگر میل باین سیبها ندارم حاضرین مجلس

این مطلب را عقیب نموده و از آن مرحوم تفصیل سؤال فرمود که من بعد از رفتن شماها از نزدم خوابیدم

نخوابیدم تا اینکه خوابیدم یک حالی برای من دست داد که حمل بر خواب میکنند بکنند بر بیداری میکنند

بکنند الحاصل فرمود دیدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله در طرف بالای سر من نشسته و حضرت امیر المؤمنین

علیه السلام روبروی من در طرف کرسی نشسته و دیدم مولای خود حضرت سید الشهداء را در کوشه

کرسی نشسته پس من مشغول فکر دیدم مشغول قرائت زیارت جامعه شدم در بین زیارت

ملتفت شدم مولایم حضرت حسین علیه السلام را دیدم دست بیک طرف صورت مبارک اشک به صورت گرفته

کرسی که تشریف داشتند نگاه میکرد نمانده بود میخواهند ببینند این حال را مشاهده نمودم احوالم

منقلب شد عرض نمودم سبحان من کیم که مثل وجود مبارک نگاه حسرت بمن نماید چون عرض را نمودم
دیدم اینجا بسر مبارک برداشت خندید دانم سبب بمن مرحمت فرمود و فرمود چون تو امروز از جمله
خود سبب خواستی اینک این سببها را علی اصغر من جمله تو فرستاده ولی از تو کله دارد و میفرماید چرا
در مقتلیکه نوشته اسم مرا ذکر ننموده کو یا مرا طفل فرض نمودی پس والد مرحوم میفرمود من زود
بر سر زدم دیوانه وار عرض کردم سبحان من کیستم و چیستم که آقا زاده ام از من کله داشته باشد آیا حق
خود را فهمیدم هر وقت خواستم که این مصیبت عظیمه را بنویسم کریه امانم نمیداد پس والد مرحوم وصیت
فرمودند هر وقت شده این کتاب را باید بطبع برسانند زیرا اگر باید مقبول اتفاق افتاده باشد
بعد از دو نامه مرحوم ... باید درین مقام بر آید تا دل ایشان را جناب خیر الحاج والعمار واشرف
التجار والاخیار جناب حاج محمد تقی تاجر اصفهانی اصلا و کرمانشاهی مسکنا در این مقام بر آمد این
کوی سعادت را خواستند از میدان ببرند بعد از علم بحال بفضل این کتاب مستطاب از دیزار مذکور
زا ایشان کفته بودند اگر تمام میشد بهتر بود لهذا جمعی از مؤمنین و برخی از آقایان تا قاری چنین لعل تر فرمودند
که حقیر در مقام تتمیم این کتاب مستطاب بر آیم حقیر معجز بانی ماندن کتاب مستطاب این نقصان
حیف نیست و تمام نمودن حقیر از امر است عذر نمود زیرا که این التراب و رب الارباب حقیر کجا و قابلیت
اتمیم نه شاهجان کجا الاعلاج اقدام بتحریر نموده و در کمال اختصار همین قدر این کتاب خالی از ذکر
چند مصیبت نباشد امید است برادران دینی و اخلاء روحانی بعد از مطالعه و وجدان سهو در مقام
اصلاح بکوشند و اگر سهو و نسیانی از لوازم بشر است الا من خرج بالدلیل پس شروع مینمایم اولا در
تتمیم مصیبت شاهزاده قاسم تا اینجا چون مرحوم والد قدس سره مراجعت میدان شاهزاده را مرقوم
داشته اند تا اینکه میفرماید مانند مرغ او افتید تا اینکه ما ایجه کشته او بود در اول هدو بسته سینه
انتهی کلام مرحوم در مقام پس حقیر از همین مقام شروع بمقصود مینمایم و عرض مینمایم پس از مراجعت

تتمه مطلب در صفحه ۱۹۳ که ملحق شده است بکلام مؤلف مرحوم

در شهادت شاهزاده قاسم بن الحسن ع

بروایت معتبره وارد شده پس از اینکه جمعی از اهل بیت طاهرین
شهید شدند چنانچه نقل میفرماید حمید بن مسلم میگوید این وقت خارج شد بر ما غلامی صورت
مبارکش مثل پاره ماه میبالا شمشیر در دست مبارکش و پیراهن در بر مبارکش و زیر جامه در پایش و
نعلین در پایش و بند یکی از آنها قطع شده بود پس عمر بن سعید یا سعد علی اختلاف النسخ ابن نفیل ازدی
بمن گفت قسم بخدا که بجنگ او خواهم رفت و شمشیر بر او کشم گفتم سبحان الله چه اراده نموده باین

واکذار او را این قوم که احاطه میکنند او را و باقی نگذارند احدی از آنها را عمر گفت بخدا قسم هر اینه شدند
میکیرم بر او پس ان بیچاره انحنا اشره نمودند تنگ کرفتند بران ناکام تا اینکه بعضی بشمشیر فرق مبارک
را بدو قسمت نمود پس ان شاهزاده ناکام از اسب بزمین امد فریاد یا عماه بلند نمود اه اه خانه عالم
خراب شود برای ان حالت سید الشهدا چون نصیحت برادر زاده ناکامش را شنید مثل باز شکاری بغره
تمام رو بمیدان نهاد مثل شیر غضبناک تنگ بران دو به صفحان گرفتند تا اینکه بر بالین
برادر زاده اش رسید و شمشیر حواله عمر ملعون نمود دست نحسش را سپر نمود شمشیر امام
فرود امد دست ان ملعون را قطع نمود فریادش بلند شد بعضی میگویند لشکر شنیدند امام ع از او دور
شد لشکر بحرکت در امدند شاید ان ملعون را نجات دهند از کثرت ازدحام لشکر ان ملعون در زیر
دست و پای اسبان باسفل السافلین واصل گشت راوی میگوید پس از اینکه کرد و خاک برطرف شد امام ع
را دیدم بر بالین برادر زاده عزیزش ایستاده در انحال شاهزاده پاهای مبارک بزمین می سائید
شرف جان دادن بود اما تا زان حال بلند یادگاری از عزیز برادرش ماند این قدر مهلت
دیدار تازه نماید این بود ایستاد بالای سرش و میفرمود دور باد از رحمت خدا قومیکه ترا کشتند
و دور باد کسیکه جدت پیغمبر خصم او باشد پس از ان فرمود عزیز است بخدا سوگند بر عمت که
اینکه تو او را بخوانی و تو را جواب نگوید یا اینکه جواب گوید جوابش نفعی بحال تو نداشته باشد
و میفرمود صوت والله کثر واتره وقل ناصره یعنی صوتی است بخدا قسم که بسیار است دشمنان او و کم
یاری کننده کان او و محتمل است که مقصود این باشد که بسیار است تنها گذارندگان او و کم است
یاری کنندگان او پس از ان امام والا مقام ان جوان ناکام را بسینه گرفت و برداشت و سپرد تا عمه
برد راوی میگوید در انحال نظر نمودم پاهای ان جوان را دیدم بزمین کشیده میشد **مؤلف**
تا الان درین مقام حیران است شاهزاده با ان خوردسالی چه حد چه شد پاهایش بزمین کشیده میشد
قد ان جناب بلندتر از امام ع بوده امان صد امان جگر دوستانش بسوزد گویا بواسطه کثرت جراحات
و جوارح مفاصل تمام از یکدیگر جدا شده یا اینکه امام ع از کثرت مصائب قد مبارکش خم
شده بود او را در ان جوان ناکام انداخته که خواهش و سایر شهدا گذارد و گوید سؤال نمودم از
ان جوان گفتند او است قاسم بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام بروایت ابی مخنف ان شاهزاده سعید
بعد از شهادت حر بن یزید ریاحی بدرجه رفیعه شهادت رسید چنانچه میگوید پس از اینکه حر بن
یزید ریاحی علیه الرحمه بفیض شهادت رسید امام ع ایمان معروفه را فرا گرفت فرمود برای او

درمقا

در مقابل لشکر ندا فرمودند واعزیزاه واعطشاه واقلة ناصراه در این استغاثه بودند ناگاه دو
غلام از خیمه بیرون آمدند مثل ماه تابان یکی اسم مبارکش احمد و دیگری قاسم بود و عرض نمودند
لبیک لبیک یا سیداه ها نحن بین یدیک مرنا بامرک صلوات الله وسلامه علیک پس امام ع فرمود حمله نمائید
و حمایت نمائید از حرم جدتان زنان عترت را از انکشاف مبارک نمائید خداوند در شما پس جناب قاسم
حمله نمود بلشکر تا اینکه با آن صغر سن هشتاد نفر بجانب هلاکت انداخت تا اینکه بارنجم کرمنقبته علیه
الرحمه میفرمایند بدرجه رفیعه شهادت رسید پس از آن جناب احمد برادر آن شاهزاده رو بقتلگاه
نهاد و از عمر شریفش شانزده سال گذشته حمله بان بی حیاها مینمود و رجز میخواند و صیحه مینمود
انی انا نجل الامام بن علی منم پسر امام نبیره علی بن ابی طالب ع اضربکم بالسیف حتی یفلل سیفی میزنم
شما را بشمشیرها تا اینکه بشکند نحن بیت الله اولاد النبی منم نجابت خدا اولاد نبی منم نجل
است و بیت الله عطف تفسیر باشد منم و مقصود از بیت اکرام آنجناب باشد اطعنکم بالرمح وسطی
القسطل طعن میزنم و سطوت غبار تا مقصود لعل قلب لشکر باشد پس حمله نمود تا اینکه هشتاد
سوار بجهنم واصل نمود پس از آن مراجعت نمود بسوی عم بزرگوارش و چشمهایش بکاسه سر فرو رفته
از شدت تشنگی فریاد برآورد یا عماه هل شربة من الماء ابرد بها کبدی ای عم بزرگوارم شربتی آبی هست
تا اینکه سردی نمایم این کبد را امام ع فرمود ای برادرزاده صبر نما تا اینکه ملاقات نمائی جد بزرگوا
رت را سیراب نماید بشربتی که هرگز تشنه نشوی پس آن امام زاده مراجعت نمود بقتال اعدا و میفرمود
اصبر قلیلا فالمنا بعد العطش فان روحی فی الجهاد منکمش صبر میکنم صبر کمی پس آرزوها بعد از
عطش است پس بدرستیکه روح من در جهاد سر بعثت لا ارهب الموت اذا الموت زحف نمیترسم مرگ را زمانی
که در طرف راست من باشد ولم اکن عند اللقا ذا رعش و نمیباشم در نزد ملاقات صاحب عشه
لرزان پس حمله نمود بر آن نامردان تا اینکه پنجاه نفر را بدرک فرستاد پس رجز میخواند و میفرمود الیکم
من بنی المختار ضربا مشبه یشیب لهوله راس الرضیع بسوی شما باد از اولاد مختار که مقصود سید انبیا
باشد ضربتی که سفید میشود از شدت آن موی سر طفل شیرخوار ببینید معاشر الکفار جمعا
بیمیر بتاعت کفار تماما بکل ابیض عضب قطیع بسبب هر شمشیر هندی سفید براق قطع
کننده یا شمشیر قطع کننده بنا بر قرائت عضب بصاد اخف الصاد جهمانا فرمود و شصت نفر
دیگر بجانب هلاکت انداخت تا اینکه بدرجه رفیعه شهادت رسید مصیبة عظیمة بروایت
معتبره پس از شهادت قاسم بن الحسن و احمد در امام ع تنها ماند و آن جناب قنداقه پس آنجناب دستش بر آورد

در پیش سرادقات عصمت عبدالله بن الحسین را که لقب آنجناب اورا ند آنجناب طفل بود و اورا نشانید
در کنار خود حرمله از بنی اسد یک تیر بجانب آن شاهزاده والامقام انداخت امام مظلوم را ذبح نمود
آن امام مظلوم خون گلوی فرزند دلبند شرا میگرفت و بر زمین نمیریخت و میفرمود یا رب ان تکن
حبست عنا النصر من السماء فاجعل ذلک لما هو خیر منه وانتقم لنا من هؤلاء القوم الظالمین مؤلف
گوید گویا مرام امام بود که آن طفل را خدمت آنجناب آورند والا این مطلب بعید است مقام مقتضیها
استیناس با طفل نبود زیرا که جماعت از حرم محترم که نوامیس الرحمانند مرتبت لا تدرک و جهتا امکن نزد یابد
توقف نمود جسارت و بیحیائی اهل کوفه هم معلوم چنانچه مخفی بر متتبعین نخواهد ماند بنا علی هذا
چگونه میشود امام ع آسوده بنشیند طفلش را در بر بگیرد و با او مانوس شود حاشا ثم حاشا
بلکه خواست این بیکوهم در خزانه باقی نمانده باشد در میدان جان نثاری در راه محبوب
مقدس در عالم فنا فی الله خواست بیکس و بی عقل با این دار فانی بی علاقه باشد و از هر چه غیر حق بود
گذشته باشد این بود آورد آن طفل مظلوم را از برای گلوی او وسنت نمود حاکم بسر این چه منم بود
که اطلاق ذبح مینماید بر اینجا خانه ام خراب آخر این گلو از گل نازک تر بود تا اینکه استقامت نماید
در مقابل آن تیر سه شعبه بعد از وصول آن تیر گلوی مبارک را از هم متلاشی کرد بد جگر دوستان
پاره پاره شود بحیرت زبان بیان این مصیبت عاجز باشد همین بس که امام ع از آن سوزش قلب مبارکش از
حضرت حق مسئلت نمودند انتقام از آن بیحیاها را و بروایتی که مخفی نیست پس از اینکه شاهزاده علی
اکبر بدرجه رفیعه شهادت فایض گردید آن امام مظلوم رو بعلیا مخدره ام کلثوم نمود و فرمود
وصیت مینمایم تو را بفرزند صغیرم بدرستیکه او طفل صغیر شش ماهه است ام کلثوم عرض نمود
برادر سه روز است این طفل آب نیاشامیده است از این قوم بکیر آبی از برای او طلب نما آنجناب
فرمودند بیاور او را نزد من پس آن علیا مکرمه طفل رضیع را آورد خدمت آن امام مظلوم
طفلش گرفت مقابل آن بیحیا مردم آورد و فرمود ای مردم برادرم را کشتید و اولاد و انصارم را
تماما کشتید بگر غیر این طفل شیرخوار باقی نمانده که از شدت تشنگی التهاب دارد و او را سیراب
نمائید بشربتی از آب در آنوقت که آنجناب با آن بیحیاها مخاطبه مینمود یک تیر سه شعبه زهرآلود
از طرف آن بیدینان آمد گوش تا گوش طفل را برید بعضی نقل نموده اند صاحب تیر عقبة بن سمعان
است و بعضی گویند قدامة العامری و بر منی حرمله لع والله اعلم الامام ع خون گلویش را بگرفت
و باسمان میافشاند و عرض مینمود اللهم اشهد علی هؤلاء الملاعین فانهم نذروا ان لا یبقوا من ذریة

بنبیك صلی الله علیه وآله وسلم احدا مصیبة مفجعة بروایت مفید علیه الرحمه پس از آنکه
کرابو الفضل العباس کثرة قتلا را مشاهده فرمود برادران مادری خود را امر بجهاد فرمود
یک یک روانه شدند تا اینکه بدرجه رفیعه شهادت رسیدند پس لشکر یکمرتبه حمله نمودند بر مولایم
عباس مفید اینست میفرماید وحملت الجماعة علی الحسین فغلبوه علی عسکره ای امان ندادند
شود ای شیعه دلسوخته در سنه قتل تا در این عبارت ببین چه خواهی فهمید کو تا بعد از شهادت
خوان حضرت ابو الفضل ع لشکر دیگر مهیا دفع نیز ایستادند بجا بیشتر خود نمودند و یک
مرتبه رو با مظلوم نمودند معلوم میشود که از جمیع نزد یک تنها آمدند چه بیچاره ها از آن تا بحال
بظهور رسیده باشد اما الا تشنگی بر اسب و رشهیدان شدند خود سوار بر شتر کرده بدریا
فرات روانه شد جناب ابو الفضل در خدمت عزیز برادرش و آن شهید لشکر از آن دو بزرگوار جلو
کرار جلو گرفتند ظالمی از نطابه فرزند ابن دارم فریاد نمود ای مردم حایل شوید میان حسین و آب فرات نگذارید
یکقطره بیاشامد امام آن ملعون را نفرین فرمود و آن بیدین از خدا بیخبر در غضب شده تیری بجانب امام
مظلوم انداخت و آن تیر بر حنک مبارکش آمد بلکه در حقیقت بقلب رسول عالمیان رسید
بلکه بقلوب تمام اهل ایمان جانها اهل عالم بفدای مظلومی و بیکسی اش دو کف مبارک را میگرفت هر
که مملو از خون میشد بر آسمان انداخت و عرض مینمود خدایا تو شاهد که شکایت میکنم بسوی تو چه کار میکنند
نسبت بپسر دختر پیغمبر تو نکته دست کردن امام بزیر حنک و مملو شدن از خون و بجهت
آن لعل و جواهر باشد که در عرش هر ساعت بمولایش بها بدوازد برای مولا تحفه و هدیه ببرد یعنی
استدلوا بروی دشت میکرد و بعرض مولا میرسانید محتمل عرض امام همین بوده زبان حال عرض نمود
خدای من در راه تو هرچه داشتم دادم دیگر برایم چیزی باقی نمانده مگر هستی ام اینست که حال اراده
دارم هستی خود را بدرگاهت بیاورم و محتمل اینکه مقصود این باشد زبان حال عرض نموده باشد
خدایا من تو شاهد باش این بیچاره مردم چه خونی امیریزند همان خونیست که پیغمبر فرمود
حسین منی وانا من حسین همان خونیست که از خون پیغمبر بوده مجملا امام که مراجعت فرمودند
عطش در نهایت شدت بود بر وجود مقدسش و آن بیچاره ها کرد را کرد جناب ابو الفضل احاطه
نمودند و حایل شدند بین او و برادر و بزرگوار عزیزش یکتن تنها در میان دریا در دریا لشکر افتاد و میزد
و میکشت تا اینکه زید بن ورقاء الحنفی و حکیم بن الطفیل علیهما اللعنه آنجناب را شهید نمودند
مؤلف گوید آنچه از بعض اخبار برمی آید حضرت ابو الفضل ع قبل از اولاد امجاد سید الشهدا

بمیدان

بمیدان تشریف بردند و بدرجه رفیعه شهادت رسید تا کوچه بعضی شهادت آنجناب را قبل از روز عاشورا
نقل نموده اند بنابراین اول شهدا کربلا میشود ولیکن در آنجا معتبر هست و بزرگان از علما
نقل فرموده اند شهادت آنجناب در روز عاشورا بوده است و در این هم اختلافی هست که قبل از شهادت
مولایم شهید شد یا اینکه بعد از آن با امام ع بمیدان تشریف بردند چنانچه مفید علیه الرحمه نقل
فرموده و شنیده حقیر چنین احتمال میدهم که مرحوم والد قدس سره نظر شریفش همین خبر بوده
و او را تقویت فرموده اند و لذا شهادت آنجناب را قبل از اولاد امجاد امام ع ذکر نفرموده و چون
بنا حقیر بر متابعت فرمایشات ایشان بود لهذا بر علی هذا قد روایت مفید را ذکر نمودم و علامه مجلسی
ره نقل میفرماید خبر معتبر برادر اینکه قبل از اولاد امجاد امام ع حضرت عباس اثر و فدای برادر
کرد باید همین قسم شده باشد زیرا که از مظهر عزت امیر المؤمنین با آن شدت محبت که با عزیز برادر
داشت چگونه میشود زنده باشد و تحمل نماید جگر برادرش از کشته شدن شاهزاده علی اکبر سوخته
شود یقین است طاقت نداشته باشند و ببینند فرق مبارک علی شکافته شده و امام ع میفرماید
قتل الله قوما قتلوك و اینمطلب منافات ندارد با عبارات ناحیه مقدسه زیرا که اول قتیل از نسل
خیر سلیل معنی نیست بر خلاف زیرا که محتمل است مقصود از خیر سلیل سید الشهدا باشد بنابر این
احتمال میشود گفت که این عبارت مؤید است خبر را که مجلسی علیه الرحمه نقل فرموده که آنجناب قبل
از اولاد امجاد امام مظلوم بفیض شهادت فایض گردید والله العالم مجملا پس از اینکه عزیزی و
کسی عزیز برادر دستراد بخدمت برادر آمد و اذن جهاد خواست امام ع از استماع این سخن اشک از
دیدهای مبارک جاری شد و فرمود ای برادر تو علمدار منی چون رفتی تو لشکر من از هم میپاشد عرض
نمود برادر سینه ام از کشته شدن برادران و یاران تنگ شده و از زندگی ملول شده ام و اراده
ملاقات پروردگارم را دارم و دیگر تاب دیدن مصیبت دوستانرا ندارم و میخواهم در طلب خون
برادران و خویشان دمار از مخالفان برآرم مولایم فرمود اگر عازم سفر آخرت گردیده ای برو
کیان سرادق عصمت تحصیل نما زیرا که از تشنگی بی تاب گردیده اند آنجناب از خدمت برادر مرخص
شد رو بآن بیچاره ها آورده فرمود ای مردم اگر بزعم شما ما گناه کاریم اطفال چه گناه دارند برانها
ترحم نمایند و شربتی آبی بایشان بدهید اهل عهد چنین فرمود سودی نبخشید مراجعت فرمود جمله
حضرت سید مظلومان همینکه بچه‌ها طاهره رسید و از العطش از ساکنان سرادق عصمت بگوش
رسید طاقتش طاق شد بر اسب سوار شد نیزه و مشک برداشت و متوجه شط فرات گردید چون

بزند

ببند یک نفر رسید چهار هزار نامرد که بر اسب سوار بودند آن شقی کینه از ادرمیان گرفتند بدن شریفش
را هدف تیر باران نمودند چون آن شهید مظلوم آنحال را مشاهده نمود فاسد بید بزرگوارش حیدر کرار حمله بر آن
ناکسان نمود شصت نفر از ایشانرا بجهنم فرستاد لشکر را متفرق و طومار وار بهم پیچید خود را بشریعه رسانید
و چون مشکی از آب پر کرد و بیاشامد بیاد آورد تشنگی سرور شهیدان و اهل بیت را کف آب را بریخت و مشک
را پر نمود بدوش گرفت و از شریعه بیرون آمد لشکر دورش را گرفتند آن شهید مظلوم سعی تمام داشت که آب را بآنجناب
و اهل حرم برساند و آن بیحیاها سعی داشتند نگذارند آب برسانند سر راه را بر آنجناب گرفتند اما امان
جان فدایش آن پسر امیر المؤمنین عازم جنگ نبود غرض رسانیدن آب بود لشکر بیحیا هم این مطلب را فهمیده
بودند که آنجناب مدافعه مینماید از این جهت جسارت نموده و مقابل آن شیر بیشه شجاعت بسیار آمدند دیدند
مع ذلک تاب مقاومت ندارند کید و مکر را پیشه گرفته از جلو آنجناب میآمدند و آنجناب مثل شیر گرسنه
حمله میفرمود ناگاه زید بن ورقاء لع از کمین آنجناب در آمد و حکیم بن طفیل ملعون او را مدد نمود و
ضربتی بر دست راست آنجناب زدند و دست راستش را جدا نمودند یادگار حیدر کرار مشک را بدوش
راست کشید و شمشیر را بدست چپ گرفت و حمله بر آن ناکسان مینمود بروایتی که مخنف در خبر مینویسد
فرمود والله لو قطعتموا یمینی قسم بذات خداوند اگر شما دست مرا قطع نمودید لأحمیًّا جاهدا عن دینی
هر آینه حمایت مینمایم در حالتی که جهاد کننده در دین هستم وعن امام الصادق الیقینی و حمایت
مینمایم از امام صادق الیقین سبط النبی الطاهر الامینی سبط پیغمبر پاکیزه طاهر و امین است نبی صدق
جاءنا بالدین پیغمبر صدق چنانکه آمد ما را بدین مصدّقا بالواحد الامین محتمل است مقصود از این
مصراع این باشد که آنجناب تصدیق کننده ذات احدیت است چنانکه آنجناب امین و استوار است این امین
خبر میشود از برای مبتدای محذوف و تقدیر این است مصدقا بالواحد الذی هو امین و محتمل است امین صفت
از برای واحد بوده باشد والله العالم پس آن شیر بیشه شجاعت بیکدست چنان جهادی نمود که عقول
حیران است از کشته پشته ها ساخت و لشکر را مثل طومار بهم پیچید چون پسر سعد ملعون حملات حیدری
را از آنجناب مشاهده نمود و دید نزدیک است شیرازه لشکر از هم گسیخته شود فریاد برآورد ای مردم وای
بر شما مثل ابر تیرباران نمائید اگر سیراب شوند فانی مینمایند تمام شماها را اما او فارس پسر فارس است
فرزند علی بن ابی طالب است یکمرتبه تیراندازان تیر بیباک آوردند و امیدان گرفتند از جهات اطراف تیرباران نمودند
و آن یادگار حیدر کرار صد و هشتاد نفر از آن نامردان بنیران فرستاد بروایت مجلسی ره حکیم بن طفیل
ملعون شقی پشت بدرختی پنهان شد چون آنجناب در دسترس ... آمد مشک را بدندان گرفته و بروایتی ...

عبدالله بن یزید الشیبانی لع ضربتی بدست چپ آنجناب زد و آنجناب با این حالت مشک را بدندان گرفت
و میفرمود یا نفس لا تخشی من الکفار ای نفس مترس از این کفار وابشری برحمة الجبار بشارت
باد ترا برحمت پروردگار مع النبی السید الابرار با آنحضرت پیغمبر که بزرگ خوبانست مع جملة
السادات الاطهار با جمله از بزرگان و طاهرها قد قطعوا ببغیهم یساری بتحقیق که قطع نمودند
دست چپ مرا فاصلهم یا رب حر النار خدایا بچشان ایشانرا حرارت آتش را بروایت مجلسی علیه الرحمة
تیری آمد و بمشک آب خورد و آب بزمین ریخت معلوم است یکرامیدش نا امید شد دست ندارد
که حمایت از آل الله نماید آب ندارد که اطفال را خوشنود نماید خاطرم برای آنحال محترم ... مخنف خواب
گوید در اینوقت ملعونی بنزدیک آنجناب آمد و چنان عمودی بر فرق مبارکش زد که از اسب غلطید بروی
زمین افتاد و فریاد برآورد یا ابا عبدالله علیک منی السلم یعنی ای برادر سلام من بر تو لشکر بیحیا
باو رساندند بی علمدار سکینه زینب خالد دیگر چادر را سیه بر سر نماید آه از آنوقتی که سید مظلوم
آواز عزیز برادر را شنید شتابان ببالین برادر آمد قد سرو برادر را دید بزمین افتاده بدنش جدا
دو دستی ندارد یک آه سردی از دل پردرد برکشید فرمود الان انکسر ظهری در اینوقت پشتم
شکست بروایتی حضرت صادق ع فرمود حق تعالی بعوض دو دست دو بال با کرامت عطا فرمود که در جنت با ملائکه
با آنها طیران می فرماید مصیبت هر دو بیان وصول امام انام ع بفیض شهادت بر حسب روایت
سید علیه الرحمة نقل میفرماید از حضرت که مفید علیه الرحمه فرمود پس از اینکه امام از میدان مراجعت
فرمود آن نامردان حائل شدند بین آنجناب و برادر عزیزش تا اینکه او را بدرجه شهادت رسانیدند
امام ع دیگر تاب نیاورد مقابل لشکر آمد و مبارز طلب مینمود هر ملعونی که مقابل آنجناب میآمد
بضرب ذوالفقار حیدر کرار بجهنم واصل میشد تا اینکه جماعت کثیری را بدرک فرستاد ابن شهر آشوب
ملاحظه نمائید قسم بذات ذوالجلال که این وجود مقدس چگونه جلوه نمود که مقابل سی هزار نفر چنان ایستادگی
نموده هر وقت رو بایشان آورد مثل گوسفند که گرگ در میان ایشان افتد فرار مینمودند و آنجناب
مراجعت مینمود و می ایستاد و میفرمود لا حول و لا قوة الا بالله نکته که ایستادن امام
و تکلم بکلمه لا حول و لا قوة الا بالله خالی از نکته نباید باشد که بنظر قاصر میرسد این است که ائمه ع
چون بر حسب آیه شریفه سنریهم آیاتنا فی الآفاق الخ خداوند تبارک و تعالی آیات و مرآت وجود
مقدس خود را در آفاق عالم و ابدان بنی آدم قرار داد تا اینکه مخلوق بصفتی معرفت حاصل نمایند
و از آنجائی که جعل ایشان فیض است نه حکم علی الاطلاق و خیر محض است تا بعه مواد تحقق آن مستعد

این قابل باشد که استعداد داشته باشد و از اینجاست که منوط باستعداد شد پس هر موجودی از امور
قبول نمود بقدر استعدادش بلیات استعداد بتفاوت نفوس کلیه بر حسب استعدادشان
قبول نمودند و در مقام اظهارش بر آمدند هر یک بقدر زمانشان و اصلاح شخصیتشان و از اینجا
که وجود مقدس حسینی ارواح العالمین له الفدا مقامش فوق ما لا یتناهی بما لا یتناهی است عقول
مخلوق بدرکش احاطه نخواهد نمود زیرا که مقام مقام واجب جلت عظمته است پس تمام صفات ذات
بایستی از او ظاهر شود چرا نشود و حال آنکه تعلقه و ربط خاصی بین این وجود مقدس و ذات واجب
است که هیچ یک از مخلوق خلفاً و سلفاً دارای این علقه و ربط نبوده و نخواهد بود و لهذا تمام
تمام انبیاء و المرسلین و ائمه معصومین با این وجود مبارک ملقب شود بلقب هادی الی ذات الله جل اسمه
فقط ایش در بندگی بمقامی رسید تا که زمین کربلا را مظهر اسم و صفت ذکر خدا شد که نه انزال
اسم حق در او ذکرش شفا است چشم باز کن و ببین این خاک چه مقام پیدا نمود خاک زیر سم مرکب
جبرئیل یکوساله سامری روح میدهد فدای سم اسب مولایم ع که اثرش اینست که خاک کربلا را مظهر
اسم حق نمود اینها نیست مگر بواسطه تجلی و بنیان وجود مقدس ای عزیز من عجب مدار این گفتار را
زیرا که اهل دانش یکساعت بتأمل طبیعت آتش پیدا مینماید اگر مانع ذلک نداشته باشد پس چگونه سوز
امام ع در آن جوان با استعداد که جان هزاران انسان بعد ایشان چنین تأثیرها بدهد اذا اخذت بمجامع
الکلام علمت که مولایم دارای مقامیست فوق مخلوق و واسطه است بین واجب و ممکن پس هر صفتی
از صفات واجب بایستی در این وجود مقدس جلوه گر شود و از جمله آن صفات نعم توهم بر دوست
است و این صفت از آن وجود مقدس جلوه گر شد بکرات یکی در همین مورد است که این کلمه را بزبان
معجز بیان جاری مینماید چنانچه بر احدی مخفی نیست لا حول و لا قوة الا بالله را در مقام ترحم بر وقوع
مصیبتی یا ملاحظه احوال میفرماید و مناسب این مقام ترحم بر اعدا است که خود را در این مهلکه عظیمه
انداختند و بعذاب ابدی و سرمدی مبتلا شدند پس ابر از دلسوزی و بمولایت ابکی بمیکه انحرفوا عنه
که بفرمایا وظیفه خود در کار دوستان از کجا که محروم نکرده باد شما نظر داری بعدا
نمودن حمله مینمودی بران ناکسان تا اینکه لشکریکه با مانع شدند بین آنجناب و خیام ظاهره آن عزیز
کرد امام مظلوم نیز با و در چو احوال را مشاهده فرمود فریاد بر آورد و ویلکم یا شیعة آل ابی سفیان ان
لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم هذه و ارجعوا الی احسابکم ان کنتم
عربا کما تزعمون یعنی وای بر شما ای شیعیان آل ابی سفیان اگر شما دین ندارید و از معاد خائف نیستید

پس

پس آزاد باشید در این دنیا خودتان و رجوع بحسب و نسب خود نمائید اگر شما عرب هستید چنانچه گمان
مینمائید اشاره با آن مطلب فرمود که عرب صاحب غیرت و حمیت است و صاحب این صفت داخل ضعیفی نشود
و دو بنان بر و درشتم ملعون عرض نمود ما تقول یا ابن فاطمه حضرت فرمود اقول انی اقاتلکم و تقاتلونی
و النساء لیس علیهن جناح حضرت فرمود میگویم من با شما جنگ میکنم و شما با من جنگ مینمائید و جناحی بر زنان
نیست بجوانان و جهال فرمود از خود را منع نمائید از اینکه متعرض حرم من شوند تا اینکه
روح در بدن من است شمر ملعون عرض نمود از برای تست این مطلب یا ابن فاطمه پس بکمر زدند آن ناکسان که
شش هزار یا سیهزار بودند و بان امام مظلوم نمودند حمله بر آن جناب آوردند و انفرید طلب میشد آب
مینمود از آن بی غیرتهم رحم ابدا رحم ننمودند ضربات پی در پی بر آن وجود مقدس وارد مینمایند
که هفتاد و دو جراحت بر آن بدن مبارک که راحت جسم ما بود وارد آورده خانه ام خراب گردیده زبان عرض
بدارم و دوستانش چگونه بشنوند پس ضعف بر آنجناب غلبه نمود در آن حال کشید توقف نمود
تا بلحظه آسوده شود ناگاه بد بخت سنگی بر جبهه مبارکش زد خون سرازیر شد جامه را گرفت
که خون را پاک کند ملعونی بکینی سر شعبه زهرآلوده را بجانب آن امام مظلوم انداخت و آن تیر بر قلب
مبارکش امد فریاد کرد خولی عالم را او شد و آنجناب فرمودند بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله
پس از آن رو بجانب آسمان نمود و عرض نمود الهی تو میدانی این قوم میکشند کسیرا که پسر دختر
زمین پیغمبرش جز او پسر این تیر را از پشت سر بیرون آورد خون مانند ناودان جاری شد پس از
آن ضعف بر وجود مبارکش غلبه کرد بکروطا [illegible] نمودن [illegible] هر یک از آنها
نزدیک آمدند احوال را مشاهده مینمودند و بر میگردیدند نسبت با آنجناب شمشیر یا نیزه
بکار نمیبردند کراهت داشتند اینکه ملاقات نمایند پروردگار عالم را و حال آنکه قاتل این بزرگوار
باشند تا اینکه ظالم از خدا بیخبری که نام نحسش مالک نسر بود نزدیک آنجناب آمد و لا ابالی شتام
بر آن امام کشود پس از آن دست نحس را با شمشیر بلند نمود فرود آورد بر فرق مبارک آن
سرور شهیدان یا لیت اعدی عن الحیوة و این عبارت را بشنوم چکنم چاره نیست سوز از دل
شیعیان اگر بخواهی قلب ما شاید بواسطه این نوع مصیبت چه دفع خواهد نمود این ناکی که
بواسطه معاینه قلب ما را اگر فرمود بحق خودش منتقم کرده بجان ما [illegible] مختصر باینکه فیصله
ترحم آنان رحمت واسعه خدا بشود و الا ما خود را هلاک نموده ایم و راه مفری برای خود نداریم
رجع الی المصیبة پس از ورود دست بدبخت ملعون بر فرق آن امام مظلوم [illegible]

[illegible]

که کلاه بلند بسته که در زیر عمامه گذارده بود تا قطع نمود و شمشیر بر سر مبارک آن سرور عالم را
رسید چون سر از بر و انشانیه پر از خون گردید راوی میگوید پس از آن آن امام مظلوم خرقه طلب نمود
و زخم سر شریف را بآن خرقه محکم بربست پس از آن یک قلنسوه طلب نمود و بر سر گذارد و عمامه بر او پیچید
لشکر [illegible] مقداری درنگ نمودند بعد از لحظه احاطه بر آن وجود مقدس نمودند در این هنگام عبدالله
بن الحسن از خیام طاهره خارج شد علیا مخدره زینب خاتون او را گرفت که نگذارد بیاید و آن طفل
امتناع مینمود و عرض میکرد والله لا افارق عمی یعنی بخدا که از عمویم مفارقت نمینمایم هر چند خواهر
که او را نگاه دارد نتوانست و قبول ننمود تا اینکه نزد عم بزرگوارش آمد ظالمی که او را ابجر بن کعب
بروایتی حرمله قصد آن امام مظلوم را نمود با شمشیر مقابل امام ع آمد آن طفل حزین فریاد بر آورد
و یلک یابن الخبیثة اتقتل عمی یعنی ای پسر زن خبیثه آیا عمویم را میکشی آن بیدین از خدا و رسول [illegible]
و بر آن طفل معصوم رحم نکرد دست بریده را فرود آورد شاهزاده دست خود را سپر شمشیر آن ملعون نمود
دستش از پوست آویخت شاهزاده فریاد بر آورد یا اماه امام ع چون جان شیرین برادر زاده اش را
در بر گرفت و فرمود برادرزاده صبر نما بر آنچه بر تو نازل شد و گمان خیر ببر دست که خداوند ملحق
مینماید ترا با آباء صالحین تو راوی میگوید پس از آن حرمله [illegible] روح مبارکش [illegible]
چنان فرزند در دامان عم بزرگوارش جان بجان آفرین سپرد پس آن شمر ملعون حمله نمود بسراپرده
عصمت و طهارت و با نیزه که در دست نحسش بود بخیام طاهره میزد و میگفت آتش بیاورید
تا اینکه این خیام و هر که در او است بسوزانم آن امام صدا زد سبط حضرت سید المرسلین ایستاده باشد
و چنین ناکسی این قسم بی حرمتی نماید بخانه و [illegible] نمیدانم چه
حالی برادر بزرگوار دست دراز کرد فریاد بر آورد یابن ذی الجوشن انت الداعی بالنار لتحرق علی اهلی
احرقک الله بالنار یعنی ای پسر ذی الجوشن تو که آتش میخواهی بجهت اینکه اهل و عیال مرا بسوزانی بسوزاند
خداوند ترا در آتش پس شبث ملعون آمد و آن نابکار [illegible] نموده از این اراده که داشت و ملعون
[illegible] و مراجعت نمود آه این درد را انسان نکه بگوید شمر بابن بیحیا بواسطه [illegible] ولد
الزنای مثل خودش [illegible] برای اینها [illegible] بلی چنین است زخم زبان [illegible]
مار [illegible] ظاهر عزیز خدا و [illegible] از این ناکسان که هر [illegible]
بر آن اهل بیت عصمت و طهارت میزدند اللهم العن ظالمیهم و شانئیهم و شامتیهم الی یوم القیمة
راوی میگوید آن امام انام طلب فرمود جامه را که محل رغبت احدی نباشد تا اینکه بعد از شهادت

سلب

سلب ننمایند [illegible] و بدن مبارک برهنه نماند [illegible] جامه کوچکی [illegible] آوردند فرمود
این لباس کسی است که ذلیل شده باشد پس جامه کهنه دیگر را گرفت و پاره نمود و در زیر البسه شریفه
بدن مبارک پوشانید [illegible] آن کهنه جامه را هم بر بدن مبارکش نگذاشتند
اجمالاً پس از آن زیر جامه از حبره که جامه مخصوص یمن است طلبید [illegible] نمود
پوشید بعد از شهادت آن جامه را ابجر بن کعب ملعون برد و آن امام مظلوم را برهنه گذارد دو دست
آن امام انام دستهای شوم آن ملعون در تابستان همچون چوب خشک و در زمستان خون [illegible] جاری بود تا
اینکه خداوند تعالی او را باسفل السافلین واصل [illegible] راوی میگوید پس از اینکه آن مظلوم از جراحت
بدن مبارک [illegible] چنانکه [illegible] برادر زاده بود صالح بن وهب ملعون نیزه
بر خاصره مبارکش زد [illegible] از صدر زین بر روی زمین بطرف
انطرف راست [illegible] گذارد و فرمود بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله مؤلف
گوید امام ع صورت مبارک بخاک گذارد گویا اشاره باین مطلب است عرض نموده باشد که
[illegible] خدایا در کمال الذلت بدرگاهت آمده ام و اظهار [illegible] این بود
که جز [illegible] بنفسه توجه بجو داشت که از عالم کون بالمره برید
و بعالم بقا پیوسته بروایتی سه ساعت در غشوه بود بعضی در آن عالم سیر مینمود و لشکر کوفه مانند
جسد بیروح گردیده و قادر بر حرکت نبودند و سر اینمعنی اینست که امام ع بمنزله قلب عالم امکان
تا دامیکه قلبش توجه [illegible] باشد [illegible] این بود چون توجه قلب
عالم امکان بصاحب لا مکان بود و بالمره صرف توجه از عالم کون نموده این بود که نزدیک بود
روح از ابدان خبیثه آن بیدینان بیرون رود پس امام انام در آن عالم که بود توجهی باین عالم نمود
و سر از خاک برداشت بر زمین نشست و [illegible] توجهش باهل بیت طاهره بود این بود خواهر مظلومه
[illegible] علیا مخدره زینب خاتون فریاد کنان و صیحه زنان رو بقتلگاه آمد و میفرمود وا
اخاه وا سیداه وا اهل بیتاه لیت السماء اطبقت علی الارض و لیت الجبال تدکدکت علی السهل
و نظر دیگر روح را داد [illegible] این بود که لشکر بجوش آمدند و شمر ملعون فریاد برآورد
که چه چیز شما را منتظر نموده است [illegible] یعنی چرا منتظر [illegible]
امان از آن [illegible] نمودند و دور آن امام مظلوم را گرفتند [illegible]
ملعون [illegible] ضربتی بر کتف مبارک [illegible] آن امام هم ضربتی بر آن [illegible]

کراورا ازپا درآورد وبجانب آن حضرت آمد وبر دوش مبارک آنجناب زد که او را برو در انداخت خانه
دوستان تن نازنین آن بدن با آن جراحتهای بسیار هیچگونه طاقت نداشت که با خداوند خود درد دل نماید
قرار نداده بود با تعب و ضعف فراوان کاهی می افتاد و کاهی می‌نشست تا آنکه سنان بن انس ملعون
آمد و نیزه بر گلوی آنجناب زد و نیزه را بیرون کشیده و بر سینه انورش زد آن مبتلا بکاش
آن بی دین خدا ناشناس به همین اکتفا ننمود و تیری بجانب آنجناب انداخت و آن تیر بر نحر مبارکش آمد تا
از شدت الم آن تیر امام انام بر زمین افتاد و برخواست و نشست و تیر را بیرون آورد و خون جاری
شد تا آنکه دستها را زیر خون میگرفت همین که پر میشد بسر و سینه مبارک میمالید و
میفرمود هکذا القی الله مخضبا بدمی مغصوبا علی حقی این چنین ملاقات مینمایم پروردگار
خود را در حالتیکه بخون خود خضاب نموده ام و غصب کرده شده است از من حقی عمر سعد
ملعون رو نمود بملعونی که در طرف راست آن ملعون بود و گفت پیاده شو و حسین را راحت کن خولی
ملعون مبادرت نمود و بجانب آن امام مظلوم آمد همین که نزدیک شد بدن نحیفش بلرزه در آمد تا
بی حرکت بود سنان بن انس چون این حال را مشاهده نمود از اسب بزیر آمد و شمشیری بحلق مبارک
زد و میگفت قسم بخدا که سر ترا جدا مینمایم و میدانم تو پسر پیغمبری و بهترین مردمی از جهت
پدر پس از آن سر مبارک آنجناب را از بدن جدا نمود از کتاب معالم نقل از حضرت صادق (ع) که آنجناب
فرمود بعد از اینکه این چنین شد شهادت آن امام سید مظلومان ملائکه بضجه در آمدند بدرگاه حضرت
حق یکبره وناله عرض نمودند یا رب هذا حسین صفیک و ابن نبیک پس حقتعالی بنا داشت ظل
حضرت قائم را و فرمود باین انتقام میکشم از برای او و این شیعه دلسوخته و هر صبح و شام طلب ظهور
امام را و عرض نما عجل یا ابن الحسن تا مولانا داد انتقام بکش از این شجره خبیثه خدا رحمت کند بنده
را که داد هر را بگیرد و روایت شده است سنان ملعون را بنزد مختار آوردند اولا انگشتان نحس او
را بند بند قطع نمود پس از آن دستها و پاهایش را برید پس دیگی پر از روغن زیت نمود و او را با جوش
آورد و آن پلید را در میان دیگ انداخت تا اینکه بدرک واصل گردید لی انتقام تمام است کدام
عصر عجل الله فرجه ظهور فرماید و از این ناکسان بکشد انتقام مؤلف گوید در
قاتل آنجناب اختلاف است بعضی خولی را میگویند برخی سنان ملعون را بعضی از سید مرحوم ذکر
شد و بعضی معین ننموده اند چنانچه در لهوف است و این انها لکه گفت هر که اصحاب عمر سعد
بودم شخصی فریاد نمود ابشر ایها الامیر هذا شمر قتل الحسین (ع) پس از لشکر خارج شدم تا اینکه میان

آنجناب بسیار دیدم آنجناب در شرف جان دادن است قسم بخدا ندیدم مقتولی را بهتر و نورانی
تر از او و حال اینکه بخون آغشته باشد بیجهت تو که مشغول نمود مرا از تفکر در قتل او خوبی هیئت
و نور صورت او و آنجناب در آن حال طلب آب مینمود شنیدم ملعونی میگفت قسم بخدا نمی نوشی آب تا آنکه
وارد جهنم شوی و از حمیم آن بیاشامی شنیدم امام انام در جواب او فرمود وای بر تو من
وارد جهنم نمیشوم و از حمیم آن نمی آشامم بلکه وارد میشوم بر جدم رسول خدا و ساکن میشوم با
آنجناب در مقعد صدق و در نزد پادشاه مقتدر و می آشامم از آب خوشگوار و شکوه مینمایم از آنچه
مرتکب شده اند در باره من و آنچه کرده اند بمن هلاک میگوید پس از این جواب لشکر تماما بغضب آمدند
گویا خداوند رحم در دلهای آنها قرار نداده بود پس سر آنجناب را از بدن جدا نمودند لعنة الله علی القوم
الظالمین مؤلف گوید بعد جزو ثبات متن ملعون با ذیل خبر خالی از اشکال نیست چنانچه
بر ارباب دانش و بینش مخفی و مستور نخواهد بود ولی اشهر آنست و ابن علامه مجلسی علیه الرحمه
که نقل میفرماید پس از اینکه آنها و ملعون نیز پیاده شدند بدن نحیف آنجناب بلرزه درآمد تا در شدند
که اقدام برای آن امر عظیم نمایند شمر مرد و دهم از اسب بزیر آمد و خواست سر آنجناب را از بدن جدا
نماید حضرت فرمودند که میدانم کشنده من تو خواهی بود زیرا که پیغمبر در خواب دیدم که سگان
بر من حمله کردند و مرا میدریدند و در میان آنها سگ ابلقی بیشتر بر من حمله میکرد و جدم
رسول خدا مرا چنین خبر داد آن حرامزاده در خشم شد و گفت مرا به سگ تشبیه میکنی بروایت بحار سی ضربت
بآن امام مظلوم زد و او را برو در انداخت و بروایت بحار در آن حال تشنگی آنجناب بنهایت رسیده بود
و زبان معجز بیانش از شدت عطش میجنبید آن حرامزاده از روی کفر گفت یا ابن ابوتراب تو دعوی میکنی
که پدرت ساقی کوثر است صبر کن تا تو را آب دهد حضرت فرمود آیا مرا میکشی و میدانی من کیستم آن حرام
زاده ملعون گفت تو را نیک میشناسم مادرت فاطمه زهرا است پدرت علی مرتضی است جد تو محمد
مصطفی است میکشم تو را و پروا ندارم پس آن ملعون تیغ و دوازده ضربت سر آن امام مظلوم را از بدن
جدا نمود اللهم العن بنی امیة قاطبة و عذبهم عذابا الیما بمحمد و اهل بیته الطاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین

مستوره این اوقات و محرک سلسله اشتیاق بعرض برادران دینی و اخلاء روحانی میرساند که چون مرحوم
مبرور والد طاب ثراه در رسالة الاحزان ذکر مصیبت او را ده بعد از شهادت دشمنه با بدن طاهره
حضرت ثامن آل عصمت و طهارت را ذکر نموده اند لهذا دیگر حقیر متعرض مصیبتها نکرده و اکتفا

همین مختصر بود که این کتاب مستطاب خالی از این سبب نباشد امید وار از برادران وآقایان خود چنانم که عیبهای اگر دیده در مقام ظفر به آن بر نیایند و در مقام عفو و اصلاح برآیند عند الله بی اجر نخواهد بود والحمد لله الملک وقد تم الاتمام هذا المختصر نرجو عنهم العفو عما نجد فیه من الکسر والمباین العذر وقد فرغ من تسوید هذا المختصر فی یوم الاثنین بعد مضی الخمس عشر الاول من شهر الرابع من سنة التاسع عشر بعد المائة الثالثة بعد الالف من الهجرة المقدسة علی مهاجرها الاف الثناء والتحیة وانا الاحقر الجانی والاثم الفانی ابن مرحوم الشیخ عبد الرحیم قدس سره محمد هاشم الکرمانشاهانی فی شهر ربیع الثانی سنة ۱۳۱۹ قد وقع الفراغ من کتابة هذه

الاوراق بید اقل خلق الله الذاکر ابن اسد الله عبید الله الکرمانشاهانی

ملتمس از برادران ایمانی آنکه در وقت مطالعه این عاصی

روز کار را و والدین او را از دعا فراموش

نفرمایند والسلام علی من

اتبع الهدی

۱۲

مطلب ششم در مناسبت بعد از شهادت سرور شهیدان بالنسبة به اطهر وعبا آنحضرت تا اوقات

کوه **لطیفه** آنچه از اخبار و آثار وارده از اهل بیت طهارت علیهم افضل الصلوة من الملک الجبار منساق میشود بعد از ملاحظه مجموع منظر اعتبار این است که همچنانکه باطن امام علیه الصلوة والسلام که مقام نورانیت بوجود مبارک باشد سبب هدایت و وصول بحق است بالنسبة بمخلوق و نامبرده بالنسبة به هر ذاتی از ذوات لامنه متعمر خبث نفسه کذا ظاهر بشریت او نیز که واد

مقدمه اگرچه رسول مختار و ائمه اطهار بحکم قل انما انا بشر مثلکم و دلیل عقلی محکم عدم جواز نقض غرض در عین حسن نظاهر بلباس بشریت پوشیده بمقتضای لوازم این نشاه قابل و لباس بشریت که قابل تحمل مقام نورانیت باطنیه باشد هاعلی بشر کیف بشر قد تجلی الرب فیه و ظهر اگر غیر از این است پس چگونه شجاعت که از اوصاف بشریت در روز الطف از آن همه بلاها که گونا گون سید مظلومان به عینی بروز می نماید که مردم شجاعت الحیدریه را فراموش و شجاعت الحسینیه را به زبان و در گوش مینمایند کدام بشر است که برادر عزیزش در پیش رویش افتاده باشد با مرک متعارف که برش قوت حرکت داشته باشد یا فرزند دلبندش چنین شود چشمش نور داشته

باشد

باشد یا خوف بر ثقل عیال و اطفال در دلش باشد هوش داشته باشد یا جراحت در بدنش باشد بتواند تا شخص سی هزار کند ای جانا از تنم بیرون شود از برای ایمظلوم که ایضا روفادار واولاد و برادران و یاران منم که شنیده سنظر عیان بلکه بر ثقل عیال امید است مع ذلک در وقت حمله بر انفوم بد نژاد نمود حمله از پدرش امیرالمؤمنین ع در یوم الجنین از خواطر محو بود مانند کله حمرانا بروی یکدیگر افتادند و این نکته بعد از دقت در لازم مجاوره ظاهر با باطن منکشف شود لباس بشریت موسی در طور زمان مناجات قابل نقاب دیدن مباکی نمیشود با صد چون موسی در دارد روی شانیش و خاک بی حرکت بواسطه استغراق در نور سم نادیان جبرئیل تا روح شود و فخر جبرئیل در خادمیش **رجع** این بشریت مخصوص بعد از مجاورت مقام نورانیت البشر نور علی نور است بلکه از آنچه ذکر میشود تا بشر مجاورت آن نور الانوار بالاتر از این است که در بشریت هم نورانیت داشته چنانچه روی عن العوالم عن المناقب لابن اشهر آشوب کمن عباس احمد امدحله من امیر مؤمنان انه طالب ارث رسول الله من الجناب فرمودند آنحضرت آنچه بوده تا ارث برده شود غیر بغله او دلدل و شمشیرش ذوالفقار و زره و عمامه سحاب امیر نکوار و من اولاتها ابهام ازبود در جواب گفت من عم الجناب پس الجناب از جا برخواسته تا جمله عی که در خدمتش بودند اهل مسجد شد ندا مرا باخشا منز و کان مد کور فرمودند ای عم اگر بتوانی متصرف کن اگر بعضی را متصرف نمودی تمام از آن تو بدستی که میراث ابنیا از اوصیای ایشان است و اوصیا مقدم اند چه بر اولاد ایشان واگر نتوانستی تو را حقی نیست قبول نمود پس الجناب بدست مبارک زره را بر او پوشانید و شمشیر را حمایل و عمامه را بر سرش نهاد پس فرمود بر خیز نتوانست شمشیر را از او گرفتند باز نتوانست و هم چنین هر یک از زره و عمامه را منفرد ابر داشتند نتوانست و متحیر ماندند پس باز فرمود ایعم این دلدل است در در مسجد که مختص من و فرزندان من است اگر بتوانی او را سوار شو عباس بیرون رفت شخص عدوی تا او رفت گفت ایعم رسول علی با تو خدعه نمود در باب بغل و جود را بجند پس میند از چون پای در رکاب نهی اسم خدا را بخواطر آورده بسم الله بگو و بخوان ان الله یمسک السموات والارض ان تزولا چون نظر دلدل با ایشان رسید دم کرد و صیحه زد که چنان صیحه از او شنیده نشده بود عباس بیهوش افتاد مردم جمع شده خواستند او را بگیرند نتوانستند پس جناب امیرالمؤمنین او را خواندند با اسمیکه قبل از این نشنیده بودیم با خضوع وذلت خدمتش آمد پا مبارک را در رکاب گذارد و بر او سوار شد مردم خواهش نمودند حسنین سلام الله علیهما نیز

سوار شوند مرخص فرموده هر یک سوار شدند پس امیر مؤمنان اسلحه را بر قامت نازنین راست
نموده عمامه مبارکرا از بینی تا دلک فرموده بر دلدل سوار و رو براه نهادند در حالتیکه میفرمود هذا
مثل دینی لیبلونی ءاشکرانا وهذا ام نکفر انتهی تا فلان انتهی و واضح و هویدا استکه مقدمات
مذکوره بعض اشاره امیر مؤمنانست بوده چنانچه فقره میراث انبیا که فرمود اشاره باینمقدمات
واز آنچه گفته شد بعد از تامل معلوم میشود که اشیائیکه در روز عاشورا از سید مظلومان بغارت
بردند غیر از ودایع امامت بوده اگر چه بر نا خاصیت بجا و برنطاهر شد چنانچه در بحار روایت نموده
عمامه آنحضرت را اخنس بن مرثد بن علقمه الحضرمی و جمل جابر بن یزید الاذدی برد و او ابرص و مبتلا
مصروع شد و جنابچه فی ضمن ما نقل عن السید که این خبیث خدا در معداد ده نفر بودند که اسب
بر بدن شریف تاختند اینکار شمرده بودم و این نفر از انشینده بودم سید ره از ابو عمرو زاهد بعد
از ذکر اسامی خبیثه از اشخاص نقل نموده که نسب ایشانرا تحقیق نموده تمام ولد الزنا یافتم اگر
چنین نبودند با این اعمال شنیعه نشدند شعر در مجلس شوم یزید باید بینا دمیکردند
نظر کن سپس چه قدر شنیع بود که آن ملعون دانهم تا انشقاد عداوت خویش نامد که عطای ایشانرا کم
داد چنانچه در ضمن روایت سید است که زره شترا مالک بن بشیر الکندی لعنه الله برد و او بزودی دیوانه شد آه
آه آه از دست بجدل بن سلیم لعنه الله ولد الزنا که اکتفا بر بودن انگشتر ننمود بجان عالم فدای انگشت
مبارکش خدا رحمت کند مختار را که پس از اینکه آن ملعون نازل و ابد داخل شد و دستها و پاهای
نحس او را برید و در خون نحس خود میغلطید تا بجهنم واصل شد و منها اینکه شمشیر تیغ بیمعی
خلق الاذدی لعنه الله و بقال الرجل من بنی تمیم که او را اسود بن حنظله میگفتند لعنه الله و بروایتی از سعد فلان
نهشلی و زاد محمد بن زکریا بعد بد سنده خز جبه بدبل افتاد و در ثناب انگشتر مخصوص در وایتی
هست از محمد بن مسلم از حضرت صادق ع در اینکه از اسلحه و غیره خاتم امامت بوده و آنقدر در روز جمعه را در
در دست امام مرحوم عنه حبل الله فرموده خودش دفن و جمع بین آنچه گفته شد و بین آنچه
وارد شده که مولای ما در صبح عاشورا در مقام مفاخرت تمام حجت بر آن قوم بدعاقبت نموده
ابا این عمامه رسول خدا نیست و این شمشیر آنجناب نیست و اعلام بن تصدیق کردند بانجناب و ملحقات
است در نظر هر کس که امام را قادر بر اخفاء در ایندنیا اینکه در اول روز عاشورا ودایع را ان
جناب بود و در وقت رفتن بشهادت دنیا ظاهر عند الوداع الاخیر و باطنا والله
العالم بالحال قتمیم وانا اخذت الکلام و تاملت فیما سمعت ظاهر شهید

درباره اسب مولای مظلوم شهید ما روایت شده در زیارتیکه امام او را از شط
فرات رانده و فرمود من تشنه و تو تشنه ای ۲۵ ب
جگر گداز کلام از امام انام ع سر برداشت با انتظار میل فرموده تا نخست ابراجان عالم فدای جود
مبارکت ایعصوی که از ما بشر شرف سواری تو جوان بالنوع دراک میشود بمرتبه که با آن
عطش خود را از آب رسید درد که کار هر اهلیت اینکه بعد از شهادت آنحضرت در مصیبتش
شیون کنان خود را هلاک نمایند فقر المنتخب نقل شده بعد از قتل آنجناب جواد مبارکش با
و حمحمه داخل در قتلگاه شهیدان شد از شهدا یک یک شد در طلب صاحب خود نظر بر سعد
ملعون با بقرین میمون افتاد گفت او را دستگیر نزد من آورید که او از اسبهای مخصوص حضرت رسول
است جمعی از سوار اطرافش را گرفتند بلگد و دندان با آن بیدینان مخاربه و از خود دفع مینمود تا آنکه
که جمعیرا کشت و چند نفر از شجاعان از اسب انداخت و بر و اکثر صاحب سنابدی مرکب از جلو گرفت
که امام بر زمین قرار گرفت اسب آنجناب لشکر را از آنحضرت دور میکرد و سواران را از اسب میانداخت
و ایشانرا پایمال مینمود تا اینکه چهل نفر را بجهنم واصل نمود در تسلای خود را بخون آنجناب رنگین نمود
تا صهیل که ابو مخنف میگوید در حمحمه خود میگفت الظلیمه الظلیمه من امة قتلت ابن بنت نبیها بقسمیکه فضای
کربلا را از آواز خود پر کرده بود و فصل خاتم اخری نموده تلف روایت منتخب اسب
اجزه و ممکنست مقاتله اسب و دفع افتاده باشد و آنچه از منتخب شنیدی بعد از برگشتن
از خیام ظاهره باشد و ظاهر روایت اجزه اینکه مقاتله بجهت دفع اعدا از جسد شریف بوده چنانچه
ولی صریح در مدافعه از خود استکه با مر پسر سعد اراده دستگیرش نمودند لهذا بعد از اینکه عاجز
شدند آن ملعون گفتا واگذارید ببینیم چه میکند دیدند و بجسد امام ع رفت ناصیه
مبارک را بسر و کاکل خود از برای اهل حرم برد پس از اینکه دهان خود را ببدن مبارک میمالید ناله کنان
مانند زن بچه مرده گریه میکرد بمرتبه که حاضرین متعجب شدند و بروایتی در پشت خیام طاهره ابن
سر خود را بر زمین زد که روح از بدنش بیرون رفت عبدالله قیس کوید دیدم جواد آنجناب را بعد از
مراجعت از خیام در حرم متفرق میکرد و کسی دست بر او نیافت تا اینکه خود را بفرات رسانید از کنار
حسنی نمود و خود را در شط فرات غرق نمود اثری از او دیده نشد میگویند غایب شد تا اینکه
در ظهور امام منتظر ظاهر شود تا البتت وحی قدر ان جواده و آنچه بعضی نقل نموده اند از سیلی
شهربانو بران بامر امام ع و غایب شدن و خود را نمودن امام باو اگر چه منافاتی با آن ملحق ندارد

وشهید در حلت ابغلبنا مکر قرد در نفاس امام سجاد ع دفع میشود باینکه شهر با بوی دیم باشد که
خاک امام سجاد باشد داور امام باین اسم میخوانند نه مقام امام ع واشارات در حکم منظوم امام بالا
از این امور است و لیجمع ذلک در کتب معتبره نیست والله العالم بعض فضلاء عصر در مقتل خود نوشته
که روایت شده که انفرس میمون بعد از اینکه خود را با امام رسانید چون امام او را دید که گریه میکند
با ضعف تمام باو اشاره فرمود که نزد ما بیا پس در نزد امام ع آمد باو خطاب فرمود که
که دست مرحمت بر سر و روی او میکشید و خاک از روی بیناش مینمود که ای اسب با وفا کار دیگر دارم دل خوش
دار که بیتو سوار نخواهد شد مگر امام معصوم مثل من از اولاد من پس شمشیر و زره و آنچه با او بود
از ودایع از انبیا و اوصیا در بازوی مبارکش و نیز کمان کمانه اش را بر بوسین او بیضه خود را
کمربند خود محکم بست و فرمود همین ساعت با جهت تمام رو کن بمیدان جزیره در آنجا بیا و زمین
زیر پای تو پیچیده میشود این ودایع را دادم که بگذار تا اینکه فرزندم قائم آل محمد ع او را تصرف
کند پس برگرد مرا کشته خواهی دید مرا در کشتگان بعلامت کثرت جراحات و جدا شدن سر و برودن
افتادن در گودی قتلگاه بنشانه تیرها که بر بدنم زده اند خواهی شناخت پس سر و دم خود را
بخون من رنگین کن و خبر شهادت مرا باهل بیتم برسان انفرس میمون از شنیدن این سخنان دو با سما
میکرد و سر خود را بر زمین میزد و از غیظ دندانها را برهم میسائید پس باشاره
عرض کرد که بروم با این طاغیان جهاد کنم امام ع فرمود ای اسب پدر بزرگوارم محزون مباش زیرا
این قوم بر تو دست نخواهند داشت تو بعد از اینکه آنچه گفتم بانجام رسانیدی برگرد با آنجا که
خدا ترا حفظ خواهد کرد که منهم فرزندم قائم را در رکاب و مرکوب او باشی **لطیفه** از نظر
در اخبار المنتخب وارد شده که ابدان مطهره معصومین سلام الله علیهم از اعلا علیین است
و ابن هم معلوم به مومنین از اصل و سفلات طینت مبارکه و تامل در آنچه وارد است در اخبار ولادت
مولی الکونین سید مظلومان در اینکه حضرت امام مظلوم شیر مادر نبود بلکه بموافق اخبار شریفه بدن
طاهر و مطهرش از لعاب دهان رسول خدا بود که زبان مبارک را در دهان شریف فرزند عزیز
میگذاشت و می مکید تا سیر میشد معلوم میشود مخصوصیت اجزاء شریفه بدن مولانا سید
الشهدا بوده اگر نه اینست خون شریفش بر بال مرغی از کربلا تا مدینه تر و تازه چگونه میماند که
سبب دفع امراض مزمنه از دختر یهودیه و هدایت پنجاه نفر از اقوامش شود چنانچه در اکثر مقاتل
مذکور است که بعد از اینکه مرغ بدن امام را در خون آغشته دید پروازکنان بمرغان چند رسید

وبعبارتی
از اخبار ائمه
ارواح مومنین

که در شاخها

که در شاخها درختان جمع و مشغول بخواندن نوحه بودند بالحن سرخوش … که … نا بینوا
ناله جگر سوز بر شاخه قرار گرفت و پرتو نور شعاع حسینی که از مرغ … و گرفته بود در عالم معنی
بصورت جسمانی جاذبه آن مرغان شده کوراکور او برآمدند از حالت آن رسش جویا شدند تو جوابی گفت که
شما مشغول دنیا و لذات دنیا اید و حال اینکه فرزند رسول خدا در خاک و خون غلطیده پس
آن مرغان همه جا پروازکنان خود را بزمین کربلا رسانیدند بر جسم مظلوم آن امام نوحه و ناله نموده
پر و بال خود را بخون مبارکش رنگین کردند هر مرغی رو بجائی نهاد **مولف گوید**
گویا اشاره بالجنه امام ع القاء وحشت در باطن نمود که باعث شود هر یکی بخود آنه رو بمیسه
گذارند تا آنچه خدا خواهد بعمل آید لذا در حال خون در ظاهر مثل باطن بر بقاع مخصوصه …
و بروز آثار عجیبه از آن جمله یکی از آنها در مدینه بر شاخه درختی از شخص یهودی در مدینه قرار گرفت
که در باغ دختر مفلوج کوری کناره و مهمتر دشمن امانع از رجوع کردند چون …
دست اما دختر را از تنهائی با وجود ناتوانیش پدر بخواهش نگرانی در وقت سحر خون او
و ناله آن مرغ حزین او را بپای درخت کشاند **مولف گوید** بلکه اشاره مولایم او را …
شد او خبر داشت بپای درخت آمده سر بالا کرد که گوش بنوحه مرغ نماید باشد قطره از …
… ظاهر و باطن بعضی از آن خون تازه مانده بر بال آن مرغ بر چشم او افتاد و … امام رو شفا
شید مرغ پر و بال شکسته را … دید و اثر آن خون مبارک امام العباد دید چشم دیگرش را پیش
آورد دو چشم … جمیع اجزاء علیله را مقابل خون میگرفت و آن خون مبارک را بر بدن خود مینمالید
تا اینکه از برکت مولایم الحی و عیسی … باقی نماند بمرتبه که چون فردا … پدرش که باز گشت نموده
او را نشناخت و چون حال دختر خود را دید … پس از فهمیدن تفصیل حال خود با آنجا
که از اقوامش بشرف اسلام داخل شدند … آنچه نقل شده مضمون مروی در کتب معتبره نقل
است این تفصیل نمیشود مگر اینکه خداوند … الا تبرک خامس آل عبا آن مرغ شکسته بال
در مقام نوحه سوگواری بتصریح باسم مبارک نموده باشد بنوعی که بر شخص یهودی و اقوامش
واضح شده باشد که نوحه آن مرغ بر امام مظلوم و آن خون … معصوم … آنچه در روایت یکی
که مشتمل بر ذکر عزای … است … فاطمه علیها … نشسته … باسم سید
انا امام مظلوم شهید … ثم … الجناح ولم ینطق … الجواب …
دو … آنچه در باره مرغ دیگر که آمد نوحه کنان … در قبر رسول خدا … میکرد …

خبر مرگ کسیرا آورده باشد ویاد میکرد الا انه قتل الحسین بکربلا لطیفه هفتم مقدمه تجرّد
در اخبار مقاتل مخفی و مستور نیست که در مصیبات کربلا انواع واقسام مصایب مضمون عند ذبح
است مکرّر بکرات مثل عصمت نباشد لهذا فرموده اند اگر حضرت رسول و وصیّت با ذنش حاضر میبود
بیش از آنچه کردند نمیکردند سرّ بکه این تغییر داد دراین باب بنظر میرسد که گذشته از مقدمه که در
محل خود منقح استکه هر کس وزمان و بجزء بیشتر در دنیا بلای او مثبا بدنا الا امر ابشدا ینست که
از مجموع اخبار موافقت با اعتبار معلوم میشود حضرت سیّد الشهدا روحی له الفدا در روز الست
تکلیفی قبول فرموده که احدی از مخلوقات اوّلین و آخرین گردن ننگشته لهذا مقدمه ها بلیه امولا
تذکره و ذکری بوده و هستند برای اوّلین و آخرین و در این معنی مندرج است اینکه هر نوع از بلیه
بهر یکی از افراد مخلوقات وارد آمده باشد تا بعد وارد اید فرد کامل و اتم او نوع مبتلا میشده
باشد بکیک از صد نادر تصوّر کن پس نظر نما مبتوالی قربت سکیرا در عصری از اعصار از برای
احدی از ابرار با اشرار رسیدکی و در ضمن این سر نکته دیگر ظاهر میشود که بحسب اختلاف بند کان خدا
بالطبع در استماع حزن آنجناب چندان مصیبات متولد فرموده که هیچ کس را در حزن واندوه بی بهره
نگذارد چه خون احسان جنین را وصلا عام داده شده تا احدی را عذری باقی نباشد لهم چنانکه
اتمام تمام حجت را فرمود تا جمیع حاضرین واحدی را عذری باقی نگذاشت و اینمقدمه اختلاف تا ضح
است بعضی از مقدمه عطش زیاد متاثر میشوند و بعضی از قتل جوانان ماه رو و برخی از ضایع گذاشتن
امام که خلیفة الله فی الارض است و پاره از عمل نمودن بوصایا پیغمبر اکرم و جمعی از هتک حرمت
آل الله و عیال الله بلکه احوال شخص واحد مختلف میشود مصیبت چون اشرار از خدا بی
خبر و بند کان دنیا بیکار به بلاد و شروع از بردن لباس و اسلحه امام فارغ شدند رو بخیمها عصمت و طهارت
نهادند همان جائیکه حضرت حجة الله در روز عاشورا قبل در مقام منع اعدا از رفتن در بخیمها
ان گروه لام را بقتل خود میخواند یعنی من تمیتوانم متحمّل شوم در ظاهر زنده میباشم و لشکر رو
بحرم میبرند جانم از تن بیرون رود چه حالت داشت آن زمان که لشکر رو بنهب سرادقات عصمت
و طهارت نهادند که محلّ نزول رحمتها عز منتاهیه حق بود بلکه مقربین بی اذن داخل نمیشدند
رسول خدا در روز فتح مکه کسی به خانه ابی سفیان علیه اللعنة والنیران گذارد که نوع احترام
از برای او باشد که بزرگ مکه بوده کسی برخلاف احترام از لشکریان داخل نشود حکام انستم جنیتم
را بکو تا کون عذاب خود که مبدای عذاب کن ذره یا س حرمتی در تاراج خیمه امام ننموده اند

بقسمی که رو بخیمها آوردند که بروایتی مقیده وابر طاوس و دیگران زنی از طایفه بکر بن وایل در لشکر
عمر ملعون بود چون انحالات فضیعه را دید نتوانست آرام گیرد شمشیری برداشت و رو بان بچها نها
پس فطرت نمود که ای بی شرمان پرجفا دختران رسول خدا غارت میکنید شوهر ملعونش خبر شد
او را بر گرد انید چگونه قطع بنا شد و حال آنکه بی شرمان بچها معجر و ملحفه از سر زنان میکشیدند
چون ممانعت میکردند بقهر و غلبه میگرفتند نزیاد فریاد از این مصیبت بعضی روایت نموده اند
که گوشوار از گوش جناب امّ کلثوم بیرون کردند و خلخال از پای دختران میکشیدند عزیز امام
بعضی دیگر در باب خلخال نوشته اند ملعونی کرده که از خلخال دختر سیّد الشهدا را بیرون میکرد
انحضرت میفرمود ای دشمن خدا چرا گریه میکنی در جواب میگفت چگونه گریه نکنم که دختر پیغمبر را
میکنم و اگر من نبرم دیگری میبرد مجلسی ره در بحار از بعض کتب از فاطمه صغری سلام الله علیها
که گفت در در خیمه ایستاده بودم و نظر میکردم بسوی پدر بزرگوار و اصحاب جز مانش که مانند گوسفند
قربانی ذبح نموده اند و اسبان مخالفان بران اجساد ظاهره میتازند با این حال من در تحیر که بنی امیه
با ما چه نوع سلوک خواهند نمود ما را مثل مردان میکشند تا گاه دیدم ظالمی براسب سوار و نیزه
گرفته حرم محترم را با کعب نیزه جمع مینمود و انحضرات بعضی به بعضی پناه میبردند و انجمن تا انها بود از
رو بند و زیور گرفته بود و ایشان بجد بزرگوار استغاثه مینمودند واجداه و ابتاه و اقلة ناصراه
واحسناه اما من مجیر یجیرنا اما من ذاید یذود عنا آیا کسی هست که ما را پناه دهد آیا کسی هست
دفع شر اشرار از ما نماید از دیدن چنین حال بر زدیک بود که روح از بدنم بیرون رود و اعضایم با
در آمد در طرف راست و چپ نظر انداختم عمه ام امّ کلثوم را به بینم و از شر این ملعون بان محذره پناه
برم من در اینحال بودم که شخصی شهسوار من بود از خوف فرار کردم بگمان اینکه از دستش نجات
یابم چون از عقب من آمد از خوف از خود بیخود شدم همینکه رد دل نمودم که کعب نیزه دو کتف
من زد برو در افتادم و گوشوار از گوشم بیرون نمود بنوعیکه گوشم را شکافت خون بر رویم جاری
شد و مقنعه ام را ربود من بیهوش افتاده بودم چون بهوش آمدم سر خود را در دامن عمه ام دیدم
که میگریست و میگفت برخیز برویم ببینیم با عیال چه کردند و بر سر برادر و عیالش چه آمد
گفتم ای عمه کهنه جامه هست که سر خود را بپوشم نمود عمه از مثل است چون نظر کردم معجر از سر
و پشتش ایستاده دیدم از بسکه او را زده بودند بدنش از تازیانها سیاه شده و تشنه دیدم برادرم را
دیدم که روی از زیر پایش کشیده و از صدمه گرسنگی و تشنگی و ناخوشی برو در افتاده بود

براو کریستم ولو بر ما کریست و در جمله از کتب مذکور است چون پسر سعد شقی با لشکر وارد خیمه گاه
شدند نمود و از خدا بیخبر بانگ بر لشکر زد که اطراف خیمه را بگیرید کسی از اهلش بیرون نرود خیمه
ها را با انچه در او است آتش زنید بعضی او را نهی نمودند که کفایت نکرد نور افتاد فرزند پیغمبر
خواهی دختران شرا بسوزانی تا عذاب بر ما نازل شود آن ملعون شرمسار شد و در بعضی از کتب ما بود را
لشکر قبل از دست شدن ان ملعون غارت نکرده بودند چون آن بدبخت سید پرده گیان حرم رو با وادی
ناله زدند بر کشتنان اشقیا ایران ملعونان رحم آمد و لشکر را مانع شد بلکه گفت هر کس هر چه برده
پس دهد اما کسی بگفته او عمل نکرد حکمت وقایع صحرای کربلا را چون بنظر دقیق تامل نمائی
در اغلب مشتمل بر جهات عدیده است ظاهر و باطن عمل بقبول روز الست و بقرار تکلیف مخصوص
که امام را هست بحسب علم امامت و ثبت شده در طومار مهور که جبرئیل امین از نزد رب العالمین
برسول خدا نازل شد تکلیف تمام ائمه در آن مندرج بود هر یک از ائمه علیهم السلام مهری از آن بر داشت
و بتکلیف خود عمل نمود و در ظاهر اثبات حقیت دین مبین و آئین و شریعت سید المرسلین
و اتمام حجت بر ناس بود تا واضح و بر ملا گردد براه کج پوشیده نماند لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من
حی عن بینة از جمله وقایع اراده اشرار پامال نمودن بدن مطهر آن امام ابرار است مقتل مقدمه
شیر و هو استخوان بدن مصیبت عن المنتخب چون حضرت حسین را شهید نمودند آن قوم
اراده نمودند اسب بر بدن شریفش بتازند فضه خادمه حضرت زینب عرض کرد یا سیدتی
سفینه غلام رسول خدا کشتیش را در دریا شکست موج دریا او را بجزیره انداخت ناگاه شیری
بر خورد خوف بر وی غالب شد گفت یا ابا الحارث من غلام رسول خدا ام الحیوان همینکه
پیش رو دیش افتاد تا اینکه او را بر دوش خود سوار نمود او را براه رسانید من دیشب شیری
که شیری می بینم در جنگل فرمائی او را خبر کنم که این قوم بد اختر فردا چنین اراده دارند پس از آن
روانه شد بروایتی بتفصیل احضار شیر و مقدمه سفینه را علنا مکرر زینب خاتون سپرده
بیان نمود حضرت گوید چون باو رسید گفتم یا ابا الحارث شیر انشیر سر خود را بلند کرد گفتم
ابا میدانی فردا چه اراده دارند میکنند بالنسبه با بی عبدالله میخواهند اسب بر بدن شریفش
بتازند بروایت دیگر گفتم آیا تو میگذاری چنین کنند پس اشاره کرد نخواهم گذارد پس آن شیر
از جا برخواست همه جا آمد تا بقتلگاه رسید پس دستها را بر جسد ابی عبدالله گذارد
و روی خود را بخون آنجناب آغشته نمود تا صبح چون صبح شد سواران

رو بقتلگاه نهادند دیدند شیری انجا است ملعون اخنس بود چون آن حال را مشاهده نمودند پسر سعد
ملعون گفت این فتنه را بسیار وا نکنید و عن الکافی و اللهوف پس از قتل آنجناب ابن
سعد ملعون ندا در داد کیست متعهد پامال نمودن بدن شریف آنجناب شود در پشت و سینه
مبارکش را پایمال اسبان نماید از آن قوم بدبخت ده نفر ولد الزنا متعهد شدند و این عمل شنیع
مرتکب شدند استخوانهای سینه و پشت بدن شریف را بشکستند و اخنس بن مرثد و حکیم بن طفیل و
عمرو بن صبیح صیداوی و رجاء بن منقذ عبدی و سالم بن خثیمه الجعفی و صالح بن وهب جعفی و واعظ
بن ناعم و هانی بن ثبیت الحضرمی و اسید بن مالک لعن الله از خدا بیخبران پشت و سینه ان بزرگوار رب العالمین
را در هم شکسته خورد نمودند چون این ده نفر نزد عبید زیاد بد بنیاد شعر فخریه میخواندند
و میگفتند نحن رضضنا الصدر بعد الظهر بکل یعبوب شدید الاسر یعنی مائیم که با
اسبان شدرو پشت و سینه را در هم نمودیم ابو عمرو زاهد گوید چون نگریستند ده نفر ملعون نظر
نمودیم تمام اولاد زنا یافتیم مولف گوید بعید نیست چنانچه بعض از مولفین مقاتل
جمع بین دو حدیث نموده اند که منع شیر از تاختن تمام لشکر بود که میخواستند اثری از آن بدن
شریف باقی نگذارده باشند چنانچه اشقیا و زاد ایشان خاصه پسر سعد ملعون مقتضی این بود
ان یطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره و لو کره الکافرون پس خداوند آن را بر انگیختن شیر ظاهر
نمود تا دنیا شقاوت جمعی را سبب قرار داد از برای هر کس که طالب هدایت شود و انما ظاهر را
در راه خدا که مولای شیعیان بهتر است بشقاوت آن ده شقی بعمل آید در روز احد پس از شهادت
حمزه سید الشهدا حضرت رسول ص فرمود اگر نه این بود که مردم از اسنت در طریقه خود قرار
میدادند دوست داشتم که عمو را دفن نکنم تا فردای قیامت از حوصله مرغان مبعوث شود ظاهر
مقصود آنجناب این بود که اعزاز استخاص از نزد خود در راه دوست صرف نمائی ببینیم و اینمطلب انجناب
شنیدکی اعزاز حمزه اش حضرت ابی عبدالله بوجه اتم اکمل بانجام رسانید لطیفه بعضی مقامات
نور امامت امام ع که ... است که گاهی گفته میشود قلب مبارکش بمنزله شمس عالم امکان است
و اینکه در هر عالمی از عوالم متصرف و در هر عالمی انوار و نظر با جتماع اشارات کثیره در افعال حمیده اش
که از برای اهلش بقدر المعرفه ظاهر میشود نکات عجیبه در حد شرع علقمه ظاهر میشود و عن
المنتخب از مردی از بنی اسد گوید در کنار نهر علقمه زراعت مینمودم چون لشکر شوم کوچ نمودند
امور عجیبه میدیدم که تمام از او صف نمیتوان نمود از انجمله در وقت وزیدن باد بوی مشک

وعبیر از اجساد ظاهره ساطع بود چون شب میشد پاره از ستارها سفید دیدم که از آسمانها بزیر میآمد
و بعضی بالا میرفت من و عیالم از مشاهده این حالات متحیر بودیم و کسی نبود که از او سؤال کنیم و
وقت غروب شیری ظاهر میشد بنظر ما از ترس بمنزل خود میرفتیم چون صبح میشد آفتاب طالع
شد او را میدیدیم رو بقتلگاه میرود تا اینکه با خود گفتم اگر چنین باشد که اهل کوفه میگفتند اینها
خارجی بودند بر یزید خروج کردند نمی باید این شیر اسب باجساد این کشتها بر سنانها بر خود قرار داد
که نظر کنم و سلوک او را با این جسدها تشخیص کنم چون غروب شد دیدم شیری بهمان عادت ظاهر شد
از من گذشت گفتم اگر قصد او کشتن کشتگان بود متعرض من میشد ولی او را با هیبت و رعب
دیدم در حالتی بودم و با او نظر میکنم دیدم از یکیک آن اجساد طاهره میگذشت تا اینکه بجسدی
نورانی مثل آفتاب تابان رسید نزد آن بدن زانو در آمد توهم نمودم که از آن جسد میخورد چون دقت
تامل کردم روی خود را بر آن جسد انور میسائید و همهمه داشت گفتم الله اکبر این امر عجیبی است همین
خالی بودم تا اینکه هوا تاریک شد سیاهی شب عالم را فرو گرفت پس از زمین داد دیدم پر از شمعها و عیانها
و صداها بگریه و ناله بلند شد و صدای لطم میشنیدم بهوای آنها و آنها پیش رفتم بر من چنان معلوم
شد که این نوحه میشود از روی زمین است از آنها بیکی رسیدم بکی میگفت واحسیناه واماماه
لرزه بر اندامم افتاد نزدیک رفتم و صاحب آن گریه را صدا زدم و گفتم ترا بخدا و رسول قسم میدهم
کیستی گفت ما از زنان جنیم گفتم چه میشود شما را گفت هر روز و هر شب این عزاء ما است بر حسین
ذبیح عطشان گفتم حسین همین است که شیر در نزد او بزانو در آمده گفتند بلی آیا میشناسی این شیر
گفتم نه گفتند این پدرش علی بن ابی طالب است پس دیدم از اینمقوله بکند در آمد و اشکم بر رخسارم
جاری شد **حکمت** اینمقوله استبعاد مکن از اینکه امام علیه السلام بصورت جوانی شده باشد بلکه حالت
غضبیه آنحضرت در این نشاء بنظر زارع مذکور بآن صورت جلوه نمود چنانچه شیر در خواب بدل بعیبر
بمرد شجاع دلالت میشود این ضعف بیننده است و پس از شنیدن حدیث و تامل در آنچه قبلا از آن
گفته شد بگو که امیر عالمی تعالی بحضرت باظهار شمه از فضل فرزند دلبندش شخص زارع را
هدایت نمود و باز معلوم شد که گریه و سوگواری بر آنحضرت منحصر باهل عالم ظاهر نیست چنانچه
در باب خود مذکور است **تتمیم** در باد نظر بنوع منافاتی است بین این حدیث و آنچه از اینکه
ذکر میشود در باب جسد و غیر ملعون مانند بدن مبارک و بین حدیث عمرو عبدالله سنان
از پیغمبر و صادق در باب بودن جسد شریف در کربلا که فرمود بدن و جسد پیغمبر و امام ملحق میشود

وانچه مرویست که جسد آنحضرت را ملائکه باسمان بردند و نزد صورت فرق شکافته حضرت امیرالمؤمنین
سلام الله علیه در آسمان گذاردند ولی بعد از التفات بآنچه اشاره شد از مقامات نورانیت و تعینیه
میشود روح انسانی در بدن نسبت شعاع او تمام بدن را فرو گرفته با اینکه نسبتی بین این دو نیست
فهم ناقص و زبان قاصر است فافهم که امیرالمؤمنین علیه السلام چگونه در یکشب در چهل مکان مهمان
شود و چگونه در بالین هر محتضر حاضر است اما برحمت و اما بغضب بگو آن نورانیت در حقیقت
ایشان است که فدای بدن ایشان که جز از اید اینست که ما تصور میکنیم روحی که ادنای تحول در او
میجز آید و منتهای آن قل الروح من امر ربی شد از سفل آن بدن مبارک است نه چه بدنیست که
از او زمین موکل است بل عبید نیش و بهتر عطرها و بهشت است بیش از این نمیتوانم گفت که بمانند
خون مبارکش مرکب روح طبیعی امام است ای همه جانها فدایش این فقیر قاصر را اعتقاد اینست که
کمال قدرت ربانی حق سبحانه و تعالی در داد تا این تسلط را است بر امام علیه السلام که خود را بنماید مثل ما
بنی نوع انسان و در حقیقت انسان و بشر پس بعد از این احتجاج بالزام نعد هو البث مثالیه از برای ائمه
نام نیست مجال اینکه دفع بعض از شبهات کند و حال اینکه نمیکند نظر بما تقدم فات روح انسانی
که از سفل ابدان ظاهره است جسدها لم در و باقی الجملة دفع استبعاد میشود از عجایب قدرة الله در
ابدان ظاهره و در عالم اخرت در باره مؤمنین نعمتهای غیر متناهی از حسنیها و نعم هستند که شنیده
از آن در اخبار وارد شده از سعت مملکت و درک لذات متعدده در ماکول و ملبوس و منکوح که
تصور آن نمیشود مگر اینکه بگوئیم بمقتضای لطافتیکه لانهایه العالم است نوع احاطه دیگر حاصل
شود که این امور غیر متناهیه فایده بنا باشد انصافا نمیتوانم خود را راضی کرد که گفته شود مقام
بشریت امام در دار دنیا و لو در باطن کمتر از مرتبه ادنای مؤمنین باشد و اخر ربنا اللهم الهمنی
نطقا بذکرک الی ذکرک **حکمت** از جمله امور عجیبه اتفاق هائله کربلا ظهور امور باطنیه برزخیه
در انظار ظاهره دنیاویه مثل ظهور جبرئیل خادم الحسین علیه السلام بعد از شهادت از برای جمله از اهل
کوفه نوحه کنان و دیدن بعض از اهل کوفه نشستن امام علیه السلام و نشاندن شهدا و طعام بهشتی خوراندن
که بعض از فقرات روایت مفضل بن عمر است و مثل آنچه در بعض منازل راه شام و در خرابه شام از معجزه
مذکور میشود و از این قبیل است آنچه در مقتل ابی مخنف است از طرماح **مصیبت** ابو
مخنف گوید طرماح بن عدی گوید من بقبض شهادت نرسیدم در کشتها افتاده بودم بواسطه جراحات
که بر من وارد آمده بود و اگر قسم یاد کنم راست گفته ام خواب نبودم و میدیدم بیست سوار ظاهر شد

لباسهای سفید پوشیده بودند و از ایشان بوی مشک و عنبر ساطع بود تا بشنود گفتم این عبید
الله تو با ما سنا آمده است یکی حضرت حسین را مثله نمایند آمدند تا اینکه نزدیک حضرت رسیدند
مرتبه از اسواران لشکر حضرت آمد ایشانرا از زین خود نشانید بدست خود اشاره نمود بجانب
کوفه دیدم سر مطهر آنجناب آمد و در بر جسد مطهر استوار نمود آنحضرت صحیح و سالم دید بقدرت
الله ثم در حالتی که اینزد میگفت یا ولدی ترا کشتند مگر ترا نشناختند ترا از آب منع کردند
چه بسیار اشد بد بود جرات ایشان بر خدا پس ملتفت شد باشخاصی که در خدمتش بودند فرمود
ای پدرای ادم وای پدرای ابرهیم وای پدرای اسمعیل وای برادرم موسی وای برادرم عیسی آیا
نمی بینید چه کردند طاغیان بفرزندم خدا نرساند ایشانرا شفاعت من چون نیک نظر کردم دیدم که
آمرد رسول خدا است و از این قبیل است آنچه در بعض مقاتل دیده شد و ظاهرش اینست که
قبل از کوچ کردن عسکر واقع شده باشد فاضل دربندی در اسرار نقل نموده بدانکه دیدم در
نسخه قدیمه کهنه کتابت شده از شخصی گفت در روز قتل حضرت حسین و اصحابش مرا شغلی پیش آمد
بجهة مهم خود در بیابان راه میرفتم بر من شمیم مشک و عنبر میوزید بهوای آن بوی خوش رفتم
رسیدم بمکانی که در آن جسدها چند افتاده بود و بادها بر آنها میوزید و نور آن جسدها منور
مطهره عالم افروز گردیده در اینمیانه جسد نورانی که آثار عظمت و جلال از او ظاهر بود دیدم بر رو در
افتاده سرانرا از تن جدا نموده اند بادها بر او میوزد و نور او تا باسمان رسیده هیبتی از آن جسد
مطهر و قلب من ظاهر شد نزدیک رفتم دیدم بلرزه در آمد در اینحال همهمه از زیر زمین
بین قد من خود شنیدم شخصی میگوید دو دشواری یار از این شخص زمانی گفتم وای بر تو کیستی
و این شخص مقتول کیست گفت یکی از پادشاهان جنیانم و این جسد مطهر که بر و افتاده اند حسین
علی ابن ابی طالب ع و این اجساد طاهره دیگر که میبینی اصحاب و اولاد ویند گفتم این جسد برو در افتاده
حسین است گفت بلی چون سنگی برداشتم و سر خود را شکستم و بیهوش افتادم چون بهوش آمدم
گفتم تو در این زمین چه میکنی گفت طی نمودم در کعبه است شنیدم حضرت حسین را در کربلا شهید
کرده اند آمدم که گریه کنم بر این امام شهید عطشان با آن جنی در این سخن بودیم سواری چند دیدم رو
بسمت من می آمدند من از ترس اینکه مبادا مرا بکشند از آنها کناره گرفتم یکی از آن سواران قصد من
نمود تا اینکه بمن رسید اینقدر تازیانه بر من زد که از هوش رفتم آن سواران داخل قتلگاه شدند ولی
بلند از جثتهای مطهره میکنند تا اینکه بجسد نور امام ع رسیدند لباسها را از آن جسد مطهر

تاختند

تاختند بر سینه و دندهای پشت شریفش را باسم اسبان خود خورد نمودند برگشتند من آن روز
تا بشام گریه میکردم چون شب شد دیدم جمعی و غلغله با آواز نوحه و زاری از جانب مشرق
نمودار شد مردانی چند سیاه پوش دیدم گریه و ناله میکردند مردیکه محاسن شریفش سفید
و نورانی و با آنها بود دیدم دست خود را بر محاسن مبارک گرفته ناله میکند و میگوید واولداه
وا قرة عیناه وا ثمرة فواداه وا مقتولاه وا ذبیحاه یا حسین نزدیک جسد شریف آمد خود را بر
وی انداخته دهان بر حلقوم بریده و سینه اش میگذارد و میبوسید و میگریست و میگفت
که ترا کشتند ای فرزند دلبندم کدام از خدا بیخبر سینه و پشت ترا شکست گاهی با سوز و گداز
آن بدن شریف را میبوسید و میبوسید و گاهی بسوی آسمان نظر میافکند بدست خود اشاره
بیک یک اشخاصی که بهمراهی او آمده بودند و آنجسد شریف را میبوسید چون نظر نمودند دیدند
رو بمن ملتفت شدم آن پادشاه جنی که با من سخن میگفت صدایش بناله و گریه بلند است با او گفتم
کجا بودی میبینی این مردانی را که بر حضرت حسین گریه میکردند کیانند گمان من اینست که با آنجناب قرابت
داشته باشند جواب گفت که حاضر بودم اما میشناسی اشخاصرا گفتم نه بجناب گفت آن مردیکه
محاسن شریف خود را بدست گرفته بود جد او محمد مصطفی و آنها که با او بودند ملائکه آسمان
بودند که بر گلوی بریده گرفته بود در افتادم من گریه کردم پادشاه جنی گریه کرد پس ناگاه بانگ و غلغله
عظیم بر پا شد گمان کردم که اشخاص اولند دیدم جماعتی با گریه و نوحه آمدند شخصی مقدم بر
آنها دستمال سیاه در دست داشت دیدم چشم خود را پاک میکند و میگوید وا حر قلباه علیک
یا ولدی یا حسین فریاد از سوزش قلبم بر تو ای فرزندم نزدیک آمده دهان بر گلوی بنا حق بریده
مظلوم نهاده و میگفت ای ثمره فواد مصطفی و ای سرور قلب زهرا ای پاره قلب من منم پدر تو علی
مرتضی آنجثه شریف را بوسیدن از اشک خونین از چشمها جوی بر آن جثه شریف میبارید آن
مشاهده این حال از شدت الم غش کردم چون بخود باز آمدم آنمرد را ندیدم جسد شریف امام را
میبوسید تا اینکه پس از آن رفتند تا از نظرم محو شدند بعد از آن شورش عظیم دیگر برپا شد و آواز
گریه و شیون بلند شد بمرتبه که زمین را متزلزل ساخت زنان از مردها و زنها چند بود مقدم بر
آنها زنی بود که موی خود را پریشان نموده لباسهای سیاه پوشیده و دستهای خود را بر سر خود گذاشته
نموده در حالتیکه ناله مینمود از قلب حزین و زنها و مردها از گریه آن مخدره میگریستند تا
نزد آن جثه شریفه آمد خود را بر آن جسد شریف انداخت چرا از آن مردی از آن مردان پرسیدم

کردنالەکنان میکفت وا اخاه یا غریب الغربا السلام علیک یا مذبوحا من القفا انا اخوک الحسن
المجتبی وازین حزینه میکفت وا ابناه وامقتولاه واعطشاناه یا ولدک مقتولک وما عرفوک ومن شرب
الماء منعوک ومن القفا ذبحوک ایفرزند من تورا کشتند ونشناختند تورا وتورا از اب منع کردند
ولارا مو جدک ومراعات حق جد نکردند ایفرزند یا من تکلم کن منم مادر تو زهرا واین برادر تو حسن
مجتبی است پدر از راه حلقوم شریف واز برای ابادم فاطمه واین برادرم حسن را کشتند و بر و دربند
واز قفا سر مرا بریدند واز اب منعم نمودند چون این احوال را مشاهده نمودم خاک بر فرق ریختم میچه
نتوانستم بکدام سمت روم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم تتمه از جمله ایات عجیبه اهل
بیت طاهره حالت صبر صدیقه صغری زینب دختر امیر المؤمنین سلام الله علیها جنانچه از مصیبات
اینه معلوم میشود و با اعتقاد این فقیر نمیشود مکر باشاره مخصوصه از جانب امام ع یکی از نکات مخصوص
بحالت در اینمقام از برای تحقیق اینکه اطفال امام ع بلکه سایر زنان ملجا وپناه در ظاهر نداشتند
زیرا بقیة الله فی الارضین حضرت سید الساجدین ع را بواسطه محفوظ ماندن وجود شریفش که باعث
قوام سموات وارضین بود باسباب حکم ربانی که عقل انسان از درک ان قاصر است در ظاهر مریض بود
که نظر بعبادت پرستار لازم داشتند پس بزرک اهلبیت وملجی وپناه ایشان منحصر بحضرت بود
واکر اینمقام صبر نداشتند همه اطفال از وحشت وحزن واندوه هلاک میشدند تامل نما اقلا در
اخبار حرکت دادن ال الله را از خیمه کاه تا ورود بقتلکاه از برای تصدیق اینمطالب کافیست
مصیبت معتبرست علیهم الرحمه ودیکران روایت ذکر نموده اند بعد از شهادت اتش در خیمها
زدند وزنان را با سر و پای برهنه بیرون کردند مؤلف کوید از این عبارت معلوم میشود
با اتش خیمها زدند واز بلند شدن شعله اتش اهل حرم متفرق شدند تا اینکه اسیر نمودند
اینحال تا بعد از ان اتش در خیمه امام انام زدند احتمال اینجز با اینکه از سوق عبارت بعید است
اکرچه اسهل است حکم شیعه را میکند از داخل این خیمه ملائکه بالمره دران داخل نمیشد محل عبادت
ونشست وبرخواست وجود مبارکی که جبرئیل امین بخادمیش مفتخر است صد فریاد و فغان اکر بطریق
اول تا شد که حرم رند یه همه در یکجا جمع شده کرداکرد امام علیل ع دختر کرامی امیر المؤمنین ما	صد
جوجکان مرغ که پر وبال انها را شکسته باشند خوف صبایا هم داشته باشند بکید فغان
اکثر متفرق شدند امان از درد دل زینب مقتضا نداد تا انشا تراسو انمود بودند که	بعض
اهلبیت ستم دادند بحق خدا اکر ما را بر سر کشتکان ما ببرید بروایتی انکفا را از دو عتا

کردل

کردل اهل بیت بیشتر میسوزد بیا بدل با قلبی اوک بیشتر واز جمله نکات اینکه می باید مصیبت ایشان را
شود ودواعهایی که در ورود بقتلکاه بر دل ایشان کذارده شدی باید فهمید بر هر تقدیر
مجلسی مرحوم در جلا العیون بعد از ذکر سوار کردن اهل بیت میفرماید عمر بن سعد لعین انعقربان درکاه رب
العالمین را با شمر بن ذی الجوشن وقیس بن اشعث وعمرو بن الحجاج علیهم اللعنة متوجه کوفه کردانید
وثبت بروایت معتبره که سر انور را خولی لعین وحمید بن مسلم وسنی بحاساین شهدا را با شمر
ولد الزنا فرستاد ومقتضای هر دو کلام اینکه اهل بیت با شمر حرامزاده بودند ولیکن سرهای مقدسه
با نیزه سر مقدس با سر انور ودر همراهی اهل بیت بودند وبا دانند در دل انمخدرات که میکید
انها را چکونه هند و چشم ایشان بر انسرهای مقدس میفتد که بر سر نی کرده باشند بعد از این دو
روایت فرموده چون بقتلکاه رسیدند ونظر اهلبیت رسالت بران بدنها چسبیدند افتاد حرم
وافغان بر اوردند وچون دیده انها بنظر ایشان بر جسد انور سید الشهدا افتاد صدا بشیون
بلند کردند وخود را از شتران بزیر افکندند واز ناله وافغان ساکنان ملا اعلی را بکریه در اوردند
زینب خاتون فریاد بر اورد وا محمدا این حسین است که بر کرد به بنست با اعضای بریده در خاک وخون غلطیده
با لب تشنه سر شرا از قفا بریده اند وبی عمامه وردا در خاک کربلا افتاده است وروی منورش از
خون سرخ شده ومحاسن شریفش بخون خضاب کشته وما فرزندان توایم که ما را با سیری میبرند وفرزندان
توایم که ما را ابدبندی کرفته اند وحرمت ترا در حق ما رعایت نکردند وخیمه های ما را اتش زدند و
غارت کردند پس از ان با مادر خود فاطمه زهرا ع خطاب نمود بعینیمکه وحشتها اوماهینا
دنیا را با اتش غم کباب کرد پس وبجسد مطهر خود با جکر بریان ودیده خون فشان کفت فدا
تو کردم ای فرزند محمد مصطفی وای نور دیده فاطمه زهرا وای پاره تن خدیجه کبری وای شهید
العنا وای پیشوای اهل محنت وبلا پس سکینه خاتون پیش امد وجسد اطهر فرزند خیر البشر
را در بر کرفت واز سوز دل الخبر را میکفت وبعضی در اینمقام ذکر نموده دختر صغیره حضرت حسین ع
کتف پدر را بدست کرفته وشکایت حال خود مینمود وکاهی انخون نازنین جناب سر و کیسوان خود را
رنکین مینمود وکاهی دست بناخن بریده پدر را بر سینه شکم خود میکشید وناله کنان میکفت
ای پدر بزرکوار بقتل تو چشم دشمنان روشن ودل ایشان خورسند شد پس از ناله وسوز کذار
بیبا خواستند انمظلومه را از انجسد اطهر دور کنند نتوانستند مکر بواداشتن بعضی از
اعراب سنکدل که بقهر وغلبه جدا کردند چنانچه جمعی از ارباب مقاتل نوشته اند بعد از این

بعض

بعضی روایت کرده که با التماس زینب او را مهلت دادند که برادر صغیر خود را وداع نماید چون در
روایات بتفصیل کیفیت وداع اهلبیت بعضی از آنها کما هو حقه معلوم نشد مناسب اینکه اشعار
منسوب به علیا مکرمه دختر صغیره حضرت سید الشهدا که در وقت دیدن جثه شریف طفل رضیع انشا
فرموده نوشته شود و آن اینست فقوا ساعة بالنوق لا ترکبوها ودعونی الثم الطفل حتی
اطلقوها چون آن اشترها میخواستند حرم محترم را از آن اجساد طاهره بعنف و قهر دور نموده بر شتر
سوار نمایند و روی بکوفه ببرند آن معصومه با مقتضای روایت مشتمله بر این اشعار او را بجبر از
جسد پدر و امام کشیدند تا بخدمت الملاح عرض کرد ای از خدا بیخبران مرا برادر صغیری بوده در این
کشتنها مرا مهلت دهید که او را وداع کنم امان ندادند از این مصیبت عظمی چه حالت داشته ایم تا
آمد تا اینکه چشمش بر جسد برادر صغیر افتاد بیخود شد و دیگر حرفی قلبش با این عجله کتاد
هر قدر نوحه و ناله کند فرو کش نمیشود مگر با نیم اشعار خطاب بلشکر میفرماید که برای رضای
خدا شترها را از آنکاه دارید و براهها که سوار نشود و مدارا کنید با کسیکه درد این بچه
امید شما امید شده احادی مطایاهم هنیئة اودع نفسی ثم اقضی شئونها اودع صغارا
بالطفوف نذبحوا اشم ثنایاها والثم عیونها ایخوانند حکم از برای راه انداختن شترها
اندکی آرام داشته تا وداع کنیم اگر وداع او بمنزله وداع روح است پس از آن بامر شتران بردار
شود و آرام گیرید تا وداع کنم اطفال ذبح شده زمین کربلا را ببوسم دهان و دندان ایشان را
و ببوسم چشمهای ایشان را والثم اکفا مقطعها ایدی العدی فاضربهم لو اهم بلفقوها بگذارید
ببوسم دستهای بناحق بریده را بظلم اعدا چه میشد که ظالمان ایشان را دفن مینمودند واصبغ
اردانی و شعری و معرقی بدم رجال بالظبا یجزونها بگذارید خون ابدان ایشان را بر سینه پا
و موی سر خود را بان رنگین نمایم بخون مردانی که بشمشیر جفا ایشان را میزدند اراهم بنا
والترائب شاهم ایشان را خوابیده میبینم روی من و خاک کربلا بستر ایشان است علیهم
طیور القفر طال انینها بر این بیکسان مرغان بیابان نوحه طولانی میکنند فبالله ویضو
وقفوا العیس ساعة شما را بخدا قسم مدارا کنید ساعتی شترها را نگاه دارید ولا تمنعوا ان
ولا تضربوها منع مکنید دختران را از وداع کشتگان و حال آنکه ایشان را میزنید دعونا
اهلها و رجالها بگذارید تا او را وداع کنند کسان و مردان خود را ... لنا المحبوب
اطلقوها بگذارید که این مظلومه امید شده ... امید شده ...

زیرا این قوم پر جفا سر و روی او را بضرب تازیانه بدرد آوردند وان هی زادت حزنها یلطمونها
واگر این مظلومه پناه بجد خود برد طپانچه بر رویش میزنند وان هی قالت یا رجالاه اینکم واکرهوا شعفا
کند که ای مردان من کجا هستید من شعرها تا جرنی یسحبوها موی او را گرفته او را بروی زمین
میکشند و از کشته مردان خود دورش میکنند تنوح وما یشفی البکاء تاکلا در اینجا این
مظلومه نوحه میکند لیکن نوحه گری در مصیبتی که در این چاره نمیکند اذا لم تجد فی نوحها من
یعینها اگر کسی او را اعانت در نوحه گری نکند تا اندک تسکینی از برای ایشان حاصل شود ترید
دنو امراجیها وتنعی تودع اعداها یمنعونها ایخندن میخواهد نزدیک جسد برادرش
رفته او را وداع نماید ستمکاران مانع میشوند وتلتمس النظار ان یفرجوها فلا یسمحوا لها ولا
یرحموها در این حال از آن بیحیاها که بچشم نگاه کردن دور را بجسد مطهر جمعشده التماس
کند که او را راه دهند حتی نمیکنند و رحم بر او نمیکنند فتنحنی علی المذبوح تبغی تشمها تقو
خود را می اندازد که ببوید آن بدن بناحق کشته را اذا ما دنت من قربها یمنعونها برجم
خود را نزدیک بجسد مطهر میرساند او را مانع میشوند دمیة قومی و اسری ... زینب
یجواهر نیز بر خر سر عمام زینبی ابوشنا بعز علی اباها نظروها که ... کراشت بر
پدر و آنش که او را بان حال ببینند ویا ویح قلبی من بدو وجوهها وای از درد دلم از این مصیبت
که زخم این مظلومه را دوا میکنند ومن یغسل الدم الذی فی متونها ویکی خون کتف صیا کش را می شوید
ومن ذا ابیلها ویجلی همومها ویکی او را تسلیه میدهد و رفع هم او را مینماید وهبها بعد الیوم
نغمض عیونها این آرزو را بیسته که من میکنم بعوض تسلیه دلداری چشم مباکش را از مصیبتها
وارده برایم ... وقد زاد احزانی بکا النوق حولها و زیادتی نمود حزن مرا گریه شترانی که دور تا
تا نگاه داشته اند اتبکی علینا ام تبکی جنینها بعینی میگویند که شتر ما نداز ند که بها گریه می
کنند یا بر بچه خود تامل نما در مضمون این اشعار اولا در اینکه مشتمل است بر حالت خود این مظلومه که
بعد از بدن جد بی خود ... بحلقوم برادر صغیر شیرخوار داشته از التماس در فرصت وداع
و از اظهار تضرع بر احوال ... از کشتهای خود و از ذکر حالت عمه مظلومه داید اکفا او را
کشاکش نمیدند با ایشان در حین وداع جسد مطهر امام و حالت رضیع او راوی گوید پس
آن صغیره زار و مغموم دل افکار بوسه هایی در پی مین حدیث برادر را پس از ان در آغوش گرفته
لب بر گلوی او نهاد و فریاد نمود ای برادر اگر عمر کنند ... اینکه در نزد تو بمانم و دندان

گوش نیز هم را بجور بدرید بیرا منکه از روی دل شوم بو نیکان تو را احتسابا میکردم ای برادر این
کربا حسرت تمام از تو جدا میشوم و شتران را آورده که ما را بر آن بنشانند چه شتران لاغر بی محمل برهنه که بر
آنها سوار شویم ای برادر شتر بکی بر آن مرا سوار کردند با لاغری و برهنگی با طاعت بسته عنید
تا ما چه اراده دارند و ما را بکجا میبرند برادر شکایت حال خود را بجدم رسول خدا و جد
بزرگم علی مرتضی و جده ام فاطمه زهرا کن و بگو خواهرم از دست دشمنان بشما شکایت میکنم
و میگوید گوشم را پاره کردند و گوشوارم را بردند و خلخال از پایم بیرون کردند ای پدر ها نحو
برلبهای برادر نهاده و گونه‌ها او را بوسه میداد ملعونی که بر او موکل بود او را بهر کشیدن بجبر
سوار نمود چون سوار شد و با بیابان جسد او روی نمود و گفت تو را ودیعه کنار دادم و سپردم
بجبار سمیع علیم سلام بر تو باد و درود و اینقدر از این زیارت که مشتمل است بر حدیث تام آیین
که معروف هست که حضرت سید الساجدین فرمود چون بنا رسیدیم چند سبک پدرم و
هر کس که با او بودند کشته شدند از اولاد و اخوه و اصحاب او و سوار کردن حرم او را بر شتران بی
آورده رو بکوفه تا بکشتگان دیده نظر من نظر نمودم ایشان را افتاده دیدم که کسی ایشان را د
نکرده برمن بسیار گران آمد بر سینه که نزدیک بود روح از بدنم بیرون رود عمه ام زینب ملتفت حال
من شد و گفت چه میشود تو را که نزدیک است روح از بدنت مفارقت کند ای یادگار جد و پدر
و برادرم گفتم ای یادگار جد و پدر و برادرم گفتم ایعمه چگونه جزع نکنم و حال اینکه سید خود و برا
دران و اعمام و بنی اعمام خود را میبینم در خون غلطیده تا بدین برهنه نه دفن و نه کفن کسی
اینها را رحم نمیکند گو تا اهل بیت بلند الحدیث مؤلف گوید تامل کن در این حدیث
شریف که امام امام چه بنظر شریفش امد از این منظر دید بزرگوار و تا بر او اثر نهاد چه بود و اما
که عمه وی طاقت بیشتر است و اسب صبر نماید چندان اضطراب در وجود مبارکش حاصل شد
که شد بجد و بنظر ثانی تامل نماید و حال النصف بغیر صغری دختر امیر المؤمنین حضرت زینب العالیه
نظر بعمل کن که اشاره بعض این شد چه عنایت در نه و قلب مبارکش نموده تا این مصیبت
عزیز صبر در مقام تسلیه وجود مبارک امام برامد و دل او را دارد که این عهد بست
معهود از جد و پدر است پس شروع نمود بیان حدیث تام ایمن در این مقام پیاده شدن
ملکو بمنت لی در روایت مذکور است چون چشم امام بر آن اجساد طاهره افتاد تا غل
جامعه که بگردن و دستها مبارکش کرده بودند خود را از روی شتر بزیر و زمین انداخت و بعض

ارباب مقاتل نوشته‌اند وقتی که علیا مکرمه سکینه بر سر نعش پدر بزرگوار نوحه و ندبه مینمود
و آن بدن اطهر را در آغوش کشیده بود از کثرت جزع و فزع غش نمود میفرماید در عالم غش او که
از حلقوم بنا حق بریده پدرم شنیدم که میفرمود شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی ای
شیعیان من اگر آب گوارائی بنوشید از من یاد بیاورید او سمعتم بشهید او غریب فاندبونی
یا شهیدی یا غریبی را بشنوید بر شهادت و غربت من ندبه و نوحه کنید و انا السبط الذی من غیر جرم
قتلونی و حال آنکه من فرزند دختر پیغمبر شمایم که مرا بی گناه کشتند و بجرد الخیل بعد القتل
عمدا سحقونی و در زیر سم اسبان بعد از کشتن عمدا بدنم را خورد نمودند لیتکم فی یوم عاشورا
جمیعا تنظرونی ای کاش همه بودید امروز در روز عاشورا میدیدید کیف استسقی لطفلی فابوا
ان یرحمونی چگونه طلب آب برای طفلم مینمودم و بر من رحم نمیکردند و جمله از ارباب مقاتل
نقل نموده اند که در وقت بیرون نمودن حرم محترم را از قتلگاه شهیدان جماعتی از اعراب قسی
القلب او را داشتند که دختر صغیره امام شهید را از نزد بدن منور پدر بزرگوارش کشیدند مؤلف
گوید همین عبارت از برای سوزانیدن جگر دوستان کافی است که این مقدمه معلوم نمیشود مگر اینکه
آن معصومه بان بدن اطهر چسبیده باشد و او را در آغوش گرفته باشد بنوعیکه بغیر از جبر
دور کردن او ممکن نبود جانسوز کار هر کسی نباشد تا اینکه امام نازپرورده خود را مثل همیشه
او وفات یعنی تسلیه او ببیند پر زخم و بر چسبانیده باشد همچنانکه نظیر این در اخبار وفات صدیقه
کبری بعد از تغسیل و تکفین مرویست که حسنین علیهما السلام وداع خود را از راست و چپ چون بر سینه
مادر انداختند دستهای کفن گسیخته و دستهای انور اسلام الله علیها بگردن نور دیده گانش برامد
اما چه بسیار فرقست بین این دو مقام که محتاج بذکر نیست خود تامل نما و نالکن خصوص در این جهت
فرق کرد در مقدمه صد نفر کبری هاتف امیر المؤمنین را ندا میدهد که برادر ایشان از دیگر
ملائکه خود را هلاک کنند و در این مقدمه عالم سوز عده از اعراب سنگدل جمع میشوند از برای بر
داشتن آن مخدره و باز داشتن از این مصیبت که این بیرحمان از حالت مظلومه چه دیدند که او را بقسا
چنین که سابق ذکر شد جدا کردند که در جنب بچه برادر صغیرش بر آمد الا لعنة الله علی القوم الظالمین
حکایت سابق بر این گفته شد که در هر عضوی از اعضاء شریف امام مظلوم آثار عجیبه و قدرت
ربانی ظاهر شده لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة و انواع خارق العاده از انها ظهور
فرمودند در مقام مثانی الله و خضوعا لله و طاعة الله تا اطاعت بنده برگزیده خدا بروجه

اکمل بوده نظر بما در وقایع بعد از شهادت و بعد از روز عاشورا بالنسبه برؤس شریفه و جسم
محترم آنجناب ع وارد در مجالس شده این باب بدین نهج منعقد در ارشاد ابن طاوس ره در ملهوف
و دیگران روایت نموده اند که ابن سعد ملعون در روز عاشورا سر انور آنحضرت را با خولی بن یزید
اصبحی و حمید بن مسلم ازدی روانه کوفه نمود و امر نمود که سرهای باقی اصحاب و اهل بیت آنجناب را
از ابدان شریفه قطع نمودند که هفتاد و دو سر بودند پس سرهای شریفه را با شمر بن ذی الجوشن
لعنه الله و قیس بن اشعث و عمرو بن الحجاج روانه نمود و خود عمر ملعون تا زوال روز دوم در آن زمین
ماند و بدفن اجساد خبیثه لشکر بعد از آن با عیال کوچ نمود **مؤلف گوید** قدر معلوم
از مجموع اینکه در مقتل شریفه بفرموده شده میان سر و تن فاطمه زهرا و سادس شریفه و
لی معلوم نیست که قطع سایر رؤس در روز عاشورا شده باشد و تنظیف آنها از خاک و خون
در وقت حرکت دادن شده باشد چنانچه ظاهر عبارات ملهوف و بعض دیگر است یا اینکه قطع رؤس در وقت
حرکت بوده که مقتضای عبارات ارشاد است و بهر تقدیر از مجموع مذکور معلوم میشود که جمیع رؤس
شریفه را قبل از حرکت محترم روانه نمودند اگرچه از بعض عبارات مثل عبارت بحر و چنین مستفاد
میشود که سایر رؤس شریفه تا حرکت محترم بوده ولی چون در زمان غارت خیام حرم ذکر خولی در
سلب بنات رسول و شمر ملعون در وقت اراده آن ملعون قتل سید الساجدین ع مذکور است
می آید هر دو نفر ملعون بالنسبه برؤس شریفه بعد از غارت بوده چنانچه در بحر مذکور است
در وقت دخول بخیام ظاهر شمر ملعون شمشیر کشیده گفت بگذارید تا اینکه بکشتن بر فراش او
این جنین مصر بود تا ابن سعد ملعون بالاستدعا و زینب و دست آن خبیث را گرفت و او فارغ شد
چون کلام باین مقام رسید احتمالی بنظر آمد که این از اخبار که شنیده ام منافات ندارد شاید
شنیده که بعضی روایت نموده اند اهل بیت را سر و پا برهنه اسیر نموده و ایشان لشکر را امر نمودند
که ما را بر قتلگاه بگذرانید در بحر مذکور است چون نظر ایشان افتاد اهل بیت متفرق
شدند حال میگویم چون محتمل است آنچه شنیده که قطع رؤس سایر شهدا بعد باشد ممکن است
وقت بوده که لشکر از کار خیام فارغ شده باشند و اهل بیت در قتلگاه بوده باشند و در
وقت فریاد در وقت اسیری فریاد از دل ها در کشته فرزند کشته که سر فرزندهای ایشان و در
وداع ایشان کشته جوان خود را قطع نموده باشند الامان الامان از آن خواهران با برادر در وداع
که سر برادر را در کنار گرفته جدا نموده باشند در بحر است که چون خولی بن یزید سر امام را

بنزدیکی کوفه رسید و خانه او در آنجا بود وقت بسته بود نتوانست داخل کوفه شود و او در بیرون منزلی بود
سر مطهر را بخانه برد و او را دو زن بود یکی حضرمیه از دوستان اهل بیت و یکی اسدیه بی اطلاع عنده
اطلاع آن زن صالحه سر را در یکی از بیوتات خانه بعضی نوشته اند در تنور خانه پنهان کرد و نزد
آن زن مؤمنه رفت از وی پرسید که این چند روز بکجا رفته بودی گفت کسی بر یزید خروج کرده
بود بجنگ او رفته بودیم آن زن طعامی حاضر نموده زهر مار کرده بخواب رفت چون نصف
شب گذشت آن زن صالحه بعادت مستمره بتهجد بیدار شد چون از برای تهجد بصحن خانه
در آمد تمام خانه را روشن دید گویا صد هزار شمع و مشعل افروخته اند چون داخل در آن محل
شد سر را مشاهده نمود که این روشنی از او است و نور عظیمی دید از آن سر مطهر تا آسمان بالا
رود و ملائکه چند بصورت مرغان در دور آن سر بر آمده ناگاه دید چهار زن از آسمان فرود آمدند
یکی از آنها آن سر را گرفته میبوسید و بر سینه خود مینهاد و زار زار میگریست و میفرمود و میکند
ای مظلوم مادر ای شهید مادر ای غریب مادر چه شد خدا داد مرا از قاتلان تو بستاند و نادانستند دستان
قائمه عرش بر هم زدم پس او با زنان دیگر بسیار گریستند و سر را گذاشته غایب شدند آن زن پیش آمد
چون مکرر خدمت آنحضرت رسیده بود آن سر مطهر را شناخت پس نعره کشید و بر زمین خورد
و بیهوش شده بیفتاد در عالم بیهوشی آن زنان شنید که این بر حضرت و تو را بعمل شوهرت مؤاخذه
میکنند آن زنان شنید پرسید این چهار زن که بر آنحضرت گریه میکردند کیان بودند جواب
گفتند آن یکی که از همه بیشتر میگریست و سر را بر سینه میگذاشت مادر حسین فاطمه زهرا
بود و دیگری مادر فاطمه خدیجه کبری و سیم مریم مادر عیسی چهارم آسیه زن فرعون بود آن زن سر
مطهر را گرفت برداشت با مشک و گلاب و عنبر شست و در جای مناسبی گذارد تا اینکه خولی
ملعون آمد و او را بیدار کرد گفت ای ملعون این سر کیست با این خانه آورده و از خدا شرم نکرده ای
این سر فرزند رسول خدا است برخیز ببین از زمین تا آسمان چه غوغا برپا شده و فوج فوج
فرشتگان و مقربان درگاه خدا بزیارت آمده اند و بر تو لعنت میکنند این بگفت و چادر عصمت
بر سر انداخته بیرون رفت خولی گفت این زن بکجا میروی اطفال مرا یتیم میگذاری آن زن گفت ای ملعون
تو طفلان مصطفی را یتیم گذاردی پروا نکردی پس بیرون رفت و کسی از او نشانی نیافت
مؤلف گوید اینکه بعضی نوشته اند در وقت جستجو کردن مختار دو دار از آن کافر خدای
آن زن صالحه ایشان را باشاره دلالت میکرد ممکن الجمع است با اینکه چهار عدد که بعضی

شخص چهل و نهم حکمت بیان آنکه حریم بقعه بدن جسد الشریف

بر متتبع در اخبار و آثار واضح و لایح است چنانچه جمعی از علما تصریح کرده اند که حق سبحانه و تعالی
را عنایات مخصوص بر این شده است و از آیات ظاهره معصومین از جابر جعفی از امام محمد باقر در
زمان خلافت عاملی فرستاد بسوی یکی از بلاد شام اتفاق افتاد بعد از شش روز مسجد بنا کرد خراب شد
تا بنا کرد باز چنان شد تا سه دفعه بهمین طریق بهم خورد آنها با نامه بخدمت حضرت رسول الله
و امیر بر سبیل همیشه ماندند خدمت حضرت امیرالمؤمنین عرض شد آنجناب فرمودند پیغمبری
بوده که قوم او او را کشتند و در آن مسجد دفن کرده اند بجز آن خود علامتی بنی نبی با این شخص عامل
ان محل اجتناب کنند او را از نهر بیرون بیاورند و او را در جای دیگر دفن نمایند موضع دیگر از
مسجد را بنا کنند خراب نشود و بیرون آوردند از آنجا جای دیگر مسجد البنا کردند بر حال خود
ماند و در روایتی دیگر است آنجناب فرمود چون طرف راست مسجد را نبش کنند او را خواهند دید
نشسته و دست بر پیشانی نهاده و از ضربت سر او خون جاری است در جمله از کتب معتبره مروی است در
زمان حضرت امام علی النقی علیه السلام متوکل ملعون خواست تا قبر را ظاهر شده پس استسقا کرده
ناستر را از زیر بنا آمد بزرگ نصاری که او را جاثلیق گویند با نصاری بجالیها بدان رفتند تا
را هیچ یک چون دست جانب آسمان بلند نمود قطرات چند باران آمد پس روز دوم باز چنین
شد پس مردم میل بدین نصاری نمودند متوکل ملعون خدمت امام فرستاد و آنجناب رحمه
ان ملعون بود که در بیابان استسقا فرمود انجناب پیرهن نشریف برده
در روز سیم دید که نصاری مشغول استسقا بودند نظر نمود بهر که او را
بلند کرد امر نمود بعضی از غلامان خود را که دست او را گرفتند آنچه در بین انگشتان او است
اخذ نمایند این استخوان سیاه از دست هر یک آنجناب فرمودند بهم رسید عبور و ظهور پیغمبر
امتان این استخوان از ابد سنا و در استخوان هیچ پیغمبری ظاهر نشود مگر آنکه آسمان ببارد
کرید **مولف گوید** آنچه شنیدید بیان و التماس از این دو پیغمبر بود چگونه
بود که پاسبانان و امنظره میں وقفان بدوقت لیشا دن جسد او و حضرت ابا عبدالله
دو زمین کربلا ظاهر و هویدا نشد کسی بود که آن جسد شریف را دفن نماید
تا اینکه زنان ... بنی اسد که در آن نزدیکی بودند با برادرانش که از کتاب ... السلام سید
رسول الله جابری ... مانور است صد زنان اجساد طاهره را با مضروب بدن سر بریده

بردار

بر روی زمین افتاده خون تازه از آنها جاری پس از آنکه یعنی بر عزیمت سنگها کسی اهل طوم گو بستند بر کشتن
بعضی اهالی خود با شوهرهای خود در مقام محاصره بر آمدند که فردای قیامت جواب رسول خدا
و مرتضی و فاطمه زهرا را چه میگوئید آنحضرت را یاری نکردید بدبیر بود آن مظهر شرا عریان که گذاردید
او را دفن نمائید در جواب گفتند که ما از بنی امیه خوف داریم پس آن زنان مردان خود را
تشنیع و سرزنش مینمودند که بر خود عار و ننگ قرار مدهید مذهب اسیر شدند بنی امیه که جنبه
خود را دفن نمودند شما در این نزدیکی چگونه متحمل میشوید طوایف عرب بر شما سرزنش کنند و
بگویند فرزند زهرا را برهنه عریان گذاردند و بدن جسد شریفش را دفن نکردند چون زنان
زنان مضرت او را بر خود قرار دادید حال باید بعض از این بدنامی و رسوائی را از خود دفع نمائید
و آن جسد طاهر را دفن کنید الغرض الامر مردان از سرزنش زنان بعضی را فرستادند تا داخل قتلگاه
شهیدان شدند همت ایشان گماشته بود که جسد حضرت حسین را دفن نمایند بیکیک از آن اجساد
طاهره را نظر میکردند نمیشناختند که جسد امام روحی له الفدا کدام است زیرا که بدنهای شهدا
مینمودند پاره پاره برهنه بی سر بودند سر اگر نمودار شد امدادی از سبب ایشان
سؤال فرمود عرض کردند میخواهیم جسد حسین و اولاد و اصحاب او را دفن نمائیم آنحضرت فرمود
شناسیم چون از کلام او ایشان شنیدند ناله و فغان آسمان بلند شد صدا بلند کرده گفتند وا ابتا
وا ابا عبدالله کاش بوده که ... ما ... شما داده
بودی کشتها میکند شنیدن چشم مبارک تو حسب الامر امام ... بعضی کشته گردید
کاش تا این بدن یکشتی و چشم شما نبیند ... روشنائی ... بنی امیه خوشحال شد
ای پدر بعد از تو خون ... طولانی شد پس حسین ... شهر ... گرد
بهم ... بیدار شد کنده تا لحد ... آن بدن طاهر را ... داخل نمود و او را
بالای ... است پس از آن ... شهیدان ... ایشان ...
بجسد ... حضرت عباس ... دو ... آن جسد شریف ... که ... بود
میکردی ... خبر ... ایشان بلند بود ... فرمود
قرار ... کنند ... دفن نمودند پس ... شهدا امر نمود
کوه کندند ... دفن نمودند حبیب ... بعضی از بنی عم ... از اصحاب
مستقل دفن نمودند **مولف گوید** ... عباس ... نداد ...

ازاین شهر آشوب که در دفن هر یک از شهدا قرار داده و مرغان سفید سید بیدا با آنکه حمل نعش
عباس سید جوابی به واینجا قریب باب است از عباس معتبره که فرموده از جانب پای مبارک مکی
در یک حفیره برآنکه در آن گود فیرها متعدده دیده شده هم چنانکه عند ذکر سید الساجدین ع عباس
معتبد شده بر ظاهر است چه محقق است بحکم روایات وارده از حضرت رضا وغیره اینکه امام را غیر امام
دفن نمیشود بر هر تقدیر متمم عبارت سابقه اینکه چون بنی اسد از امر شهدا فارغ شدند
سوار فرمود بیاید بروم جسد حر را دفن نمایم چون بجسد حر رسیدند در حالیکه این بزرگوار پیشتر
مرحمت جنبه اسد از عقب حر را مخاطب ساخته فرمود اما تو ابحر خداوند توبه تو را قبول فرموده و
زیاد کرده سعادت تو را بواسطه اینکه خود را فدای پسر رسول خدا نمودی بنی اسد خواستند نعش
حر را نزد شهدا برده دفن نمایند فرمود در همین مکان دفن نمایید پس از فراغ بر اسبش سوار
شده با بقیه بنی اسد بازوداع نمودند که تو را بخدا آنکسیکه بدست خود او را دفن نمودی کیستی
فرمود منم حجة خدا بر شما علی بن الحسین آمدم بدن پدر بزرگوار و برادر و اعمام و بنی اعمام و اصحاب
را دفن نمایم والان بزندان پسر زیاد مراجعت مینمایم ایشان او را وداع و دعا فرموده ایشان هم بمنازل
خود برگشتند تتمیم چون جناب سید الشهداء در تکلیف ظاهر صبر بر بلا نمود با آن تفضل
کشته شده بدن مبارکش بر زمین بماند و کسی بدفن او نپرداخت خداوند علی اعلا در عالم معنی ملائکه
آسمان را فرستاد با ظرفهای از یاقوت و زمرد بهشتی پر از آب حیات تا آن بدن اطهر را غسل دهند
با کافور بهشتی خوشبو کردند و با جامهای بهشتی کفن نمایند و بر او نماز گذارند چنانچه در روایت
طویله معروفه ام ایمن تصریح براین معنی شده و مثل رسول الله که بامر خدا باید که او را دفن نماید
چنانچه روایت ام المؤمنین ام سلمه در مقدمه خونین شدن خاک صریح است که رسول الله ص را در عالم
رؤیا دید و فرمود با حالت ژولیده و سر و روی غبار آلوده که ای ام سلمه حسینم را کشتند و من الحال
از دفن او برگشتم و این دفن نیز مثل غسل در عالم معنی است منافات با ظاهر ندارد تکفینی
گویا اشاره روح القدس است که مکرر چون از اخبار وارده ثابت است که بهشت آیینست که بعد از خوض
مؤمنین از آن و غسل کردن در آن قبل از دخول بهشت کثافات مترتبه بر افعال دنیویه را از آنها
زایل میکند و نیز از اخبار کثیره معلوم میشود که جمیع نعمتهای بهشتی از نور مبارک حضرت حسین خلق
است پس مناسب اینکه کفن شود غسل دادن بدن مبارک را آن و پوشاندن با آلات بهشتی
بر ظاهر نیز تا باشد بهشتی سبب ضوء و صفا عالم ملکوت و لطافت خاک و ضوئی گردد

چنانچه

چنانچه آثار ظاهر نیز از وجود مبارک آنسرور روشنی به هر عالم ملک و ناسوت است چنانچه بمرور ایام
و سنین دیده شده و میشود بنا علی ذلک غسل اصحاب وانصار آنحضرت اخبار شامل نمودن به
نور وجود مبارک است بر ایشان نیز در باطن چنانچه شامل شد در ظاهر به بدن مقام شهادت
و بمناسبت این تقریر مردن حضرت رسول بجسد او نور اینکه در عالم رؤیا بام المؤمنین نمود
خاک حضور خود را در زمین کربلا در حین واقعه عالم شود و اعلام آنحضرت بوقوع واقعه هائله
و بمناسبت حضور حین الموت بعضی از سید به وصی پیغمبر بخود پیغمبر چنانچه سابقا ذکر شد
بدفن شده و بروز غبار بمناسبت ظاهر است **بیان و مصیبة** بیان تو
مولا هم براینکه جسد مبارکش بر زمین بماند که بیشتر از اظهار رضا و قبول ذلت راطاعت خدا
اسباب هدایت بوده و هست از برای قابلین چنانچه در بنی اسد ظاهر شد و هم چنین در باب
زارع کنار علقمه و موجب بروز شفا و شفا از برای هر شقی چنانچه در زمان بر ثبه بن وابل جمال
ایجناب شد کیفیت واقعه جاسوز آن ملعون بدو قسم منقاد بی وابن شده یکی از سعید بن مسیب
و دیگری از جابر انصاری ره سعید مذکور گوید بعد از شهادت مولایم حسین ع مردم قصد حج
نموده و من باذن مولایم سید الساجدین ع بحج رفتم در اثناء طواف مردی را دیدیم که دستهای
او قطع شده و در رویش سیاه مانند تاریکی شب باستار کعبه چسبیده میگفت ای رب این بیت
مرا بیامرز و گمان ندارم بیامرزی اگرچه سکان آسمانها و زمینها مرا شفیع شوند سعید گوید که من
و جمیع طائفین از قوال او از شغل خود بازماندیم مردم جمع شده اطراف او را گرفتیم با و گفتیم
اگر شیطان باشی در چنین مکانی نباید از رحمت خداوند مایوس باشی کیستی و گناه تو چیست
بگریه درآمد گفت من گناه خود را بهتر میدانم از او چون باشد گفت من جمال حضرت حسین ع
بودم چون ایجناب بعراق تشریف برد همراه بودم در وقت تجدید وضو زیر جامه خود را نزد من
مینهاد بند آن را میدیدم که روشنی از چشم را خیره مینمود و قلب من بسیار گرفتار آن بند
بود تا اینکه وارد زمین کربلا شدیم و واقع شد آنچه واقع شد من خود را در مکانی از زمین پنهان
کردم تا اینکه شب شد از مکان خود بیرون آمده بقتلگاه شهیدان رسیدم اما گرما مانند روز
روشن دیدم ابدان طاهره پاره پاره افتاده بخیال بند زیر جامه نظر بهر یک از کشته های نمودم
تا آنکه بجسد انور حضرت حسین ع رسیدم دیدم آن جسد اطهر را بروی انداخته اند و سر در بدن ندارد
بخون آغشته و بادها بر او وزیده و نور از او ساطع است با خود گفتم و الله این است حسین ع نظر

کرده

کرده دیدم با او بند را شقاوت بر من غالب شد دست بجرمی دراز کرده دیدم آنجناب کرمهای
بسیار بر او زده بود حیا نکرده کرمها را کشودم چون با خز رسید سنت است مبارک را بلند فرمود
بند را محکم گرفت ای ملعون از خدا بیخبر کو بیشتر از انسان بند را از دستش رها کنم بنفس ملعونه من را
وا داشت که الحال پیدا کنم و مقصود خود را حاصل نمایم آه آه چگویم و چه نویسم که آن ملعون بعد
از پیدا کردن قطعه شمشیر شکسته چه کرد خدا جانم فدای آن دست ببریده از عنایات
مظلوم کاش آن خبیث همین اکتفا میکرد و بعد از کردن بد دست چپ مبارک نیز از تن جدا نمود
آن ملعون گوید بعد از این بیحیائی بجمال مقصود خود دست دراز کردم زمین و آسمان بلرزه در آمد
غلغله عظیم بر پا شد و آوازی برآمد وا ابناه وا مقتولاه وا ذبیحاه وا حسیناه وا غریباه ای فرزند
گرامی ترا کشتند و نشناختند او را شاید ای صغت نمودند چون چنین دیدم صیحه زدم و
خود را بین کشتها انداختم ناگاه دیدم سه نفر مرد و یکزن و اطراف ایشان خلق کثیری بر پا
که از زمین بر شده بود از صورت مردمان و با آنها ملائکه آسمان یکی از آن مردان میگفت یا حسین
فدای تو جد و پدر و مادر و برادر تو دیدم حضرت حسین نشسته و سر مبارک در بدنش قرار
گرفت میگفت لبیک یا جداه کشتند والله مردان ما را و برهنه کردند والله زنان ما را یا جداه
غارت نمودند اسباب ما را ذبح نمودند اطفال ما را یا جداه قسم که است بر تو به بینی حال ما را و آنچه
کفار با ما کردند دیدم ایشان تا که بید و را آنجناب نشستند بر او گریه میکردند و فاطمه زهرا سلام
الله علیها میگفت یا اباه یا رسول الله یا ببینی آنچه امت تو با فرزندم کردند یا اذن میدهی
از خون او یک مو پیش خود را با او رنگین کنم تا خدا ملاقات کنم خضاب کرده بخون فرزندم حسین
فرمود چنین کن که ما نیز چنین میکنیم دیدم رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا از خون
آنحضرت میگرفتند گردن و سینه و دستها را تا مرفق رنگین میکردند و شنیدم رسول الله است
میفرمود فدایت شوم یا حسین گران است والله بر من که ترا ببینم در خون غلطیده گلو
بریده برو در افتاده ببینم در حالتیکه باد ها در بیابان صحرا بر بدن تو بپاشیده باشد تو را
دو دست قطع شده بر زمین افتاده باشد ای فرزند من کدام ظالم قطع نمود دست را
اکتفا نکرد دست چپ را نیز برید آنجناب گفت جمالی از مدینه تا کربلا با من بود سید زیر جامه مرا
طالب شد که مانع من بود از دادن آن بند با و مکر علم من تا بینکه فاعل این فعل است چون من شهید
شدم چون من شهید شدم پس تمام قصه آن ملعون را مفصلا بیان فرمود و بیان فرمود و جد خود گفت

چون

چون شما را دید خود را در میان کشتها انداخت چون این کلام را شنیدم گریه بسیاری نمود بر حق
بنا لین نزد آمد و میفرمود من با تو حیر کرده بودم که دو دستیکه همیشه جبرئیل و تمامی ملائکه
بوسه میزدند و اهل آسمانها با و تبرک میجستند قطع نمودی کفایت نمیکرد ای شما لعین اینها را
کردند که بعد از قتل اهل سواد و عصمت طفلها را تشنه اهانت نمودند خدا روی ترا در دنیا
و آخرت سیاه و دستها و پاها ترا قطع کند و ترا محشور کند در زمره آنانکه خون ما را ریختند
پس تمام نشد دعای آنحضرت که حال من چنین شد که میبینید پس آمدم بسوی این خانه و طلب مغفرت
میکنم و میدانم که خدا نخواهد آمرزید پس در مکه نماند کسیکه مطلع شود بر او لعن نکند روا
آنجا بر قریب باین روایت است راوی گوید خدمت جابر رسیدم در کوچه از کوچه های مدینه دیدم آن
جناب گریه میکند از سبب گریه اش پرسیدم گفت از زیارت قبر رسول خدا می آمدم در بین غلامی
بمن گفت صورت عربی مشاهده نمودم که از دیدن بدنم بلرزه افتاد گفتم انسان بود گفت بلی
پس از اینکه او را یافتم گفتم کسی را که داشت بگوید گفتم مگر نمیدانی من جابر از صحابه رسولم گفت
من تو را میشناسم و تو مرا نمیشناسی گفت من بریده بن وایل جمال حضرت حسین بودم که متکفل
حال خود و عیالش بود و احسان زیاد در حق من مینمود ذکر کرد قریب بآنچه در روایت سابق گذشت
و گفت با آنحضرت بودم تا وقت تنها ماندن آنجناب بیرون خود را بجانب شریعه کربلا کشیدم تا اینکه در
ضمن بیان آمدن رسول الله گفت حضرت دست بجانبم فرمود دراز کرد سر حضرت حسین را آورد
در بدن ترکیب نمود تا آخر قصه الا لعنة الله علی الظالمین تتمه از این دو حدیث معلوم شد
و امام عریانی بدن مبارک آنحضرت از این دو داشت و از این معلوم میشود که با الاجر از این مطلب بزرگی
است بنظر میرسد آخر بنای امام میگویم مقام ذلت و خواری و تحمل محنت و مصیبت هر قدر که بالاتر
تصور ما باشد عزت و رسوائی جز تحمل اول داخل در صبر هر چه بیشتر مقام صاحبش نزد
خداوند علی اعلا بالاتر است فدای حضرت حسین که ذره را باقی نگذاشت تا ابراز صبر و
و مردانگی بر خود راه نمیدهد بلکه مثال عصمت است مثل دختر امیر المؤمنین اسیر باشد جبر آن
است که دست کسی ممکن باشد ببدن شریفش بر خورد خدا هدایت کند بعضی از ذاکرین و مصیبت
خوانها را بعضی از نادانی و برخی از غفلت کلماتی غیر مناسب میگویند میخوانند خدا یا تو میدانی
که این حقیر در وقت شنیدن یا دیدن آن کلمات چه حالت دارد تا از کجا بگویم و منی که ترجمه اشعار
منسوب به دختر بعضی موالیها را در قتلگاه نمودم در ترجمه من شعرها یا جبر را نسبت

مطلب را بعینه نقل میکنم بر مقنعه از سر زنان کشیدن عیب امکان نظر است گوشوار کشیدن و گوش را
پاره کردن عیب بر خود دشوار است انکسیکه در اینمقام بغایت انصراف الفاظ باقرار متعارف کرده
نموده و گفته بعید نیست که دست یابد آن شریفه بر خورد بجهت اذکر اسباب که بر امان کرنباید حسیبا
نموده چرا نمیگوئی تا احتمال نیندهی شبهه امام فارغ از این اعتراض باشد با مسلمانان لا اقل من الشک
بخدا گفتی شک واضح نیست میخواهم بشخص عالی بد گفته باشم خدا لعنت کند بنی امیه را که این مفاسد
هم از آثار افعال شنیعه ایشان است و عن المنتخب عن رجل حداد گفت چون لشکر از کوفه بجنگ حسین
بیرون رفتند آلات و اسباب خود را جمع کرده فدکاهی همراه برداشتم تا با ایشان رفتم چون رسیدند
و خیمه ها برپا کردند خیمه برپا کردم شروع نمودم بساختن میخ چادرها و بعض آلات که بکار اسبان
بیاید و هر سلاح که بکار است میکردم تا در آن لشکر معروف شدم با این حال بودیم تا اینکه حسین
وارد شد با لشکرش ما بین بار کردیم تا بزمین کربلا رسیدیم و خیمه زدیم بر شط علقمی و جدال و مانع
بر پا شد و آب را بروی آنحضرت بستند و او را با تمام یارانش کشتند و سفر ما نوزده روز بطول
انجامید پس با غنا و مکنت مراجعت نمودم و اهل بیت را بعد از ورود در کوفه بشام فرستادند
چند روز از این مقدمه گذشت شبی در عالم رؤیا دیدم قیامت قائم شده و مردم مانند مور و
ملخ بر روی زمین ریخته و زبانها از تشنگی بیرون کشیده و من چنین گمان میکردم از من تشنه تر
در آن جمع نباشد گوش و چشم از کار باز مانده و از حرارت آفتاب مغز سرم بجوش آمده و زمین مانند
قبر که آتش در او افروخته باشند نزدیک بود تا پاهایم قطع شود که قطعه از من میبرید ناگاه آن
خون خود با شامر راضی بودم از شدت عطش در این حال بودیم بزرگواری با محاسن سفید ظاهر
شد که از نور روی مبارکش محشر روشن شد اطرافش را فرا گرفته بودند الوفا از انبیا و اوصیا و شهدا
مانند وزیدن باد تند گذشت پس از آن سواری ظاهر شد با روی چون ماه در رکابش جمع کثیر
که مطیع و منقاد او بودند و از هیبتش مردم میلرزیدند و من جرئت سؤال نمیکردم ناگاه دیدم بر
رکاب داشت ایشان و اشاره کرد که بگیر یکی از ایشان عنقا آب آهنی آتشین بر بازوی من زد چنان
گمان کردم که کتف راستم قطع شد الحاح کردم عذابم را زیاد تر کرد گفتم تو را بحق آنکس که تو را امر
کرد که بستی گفت یکی از ملائکه خداوند جبار از آن سوار پرسیدم گفت امیر المؤمنین علی کرار است
از آن شخص اولی پرسیدم گفت محمد مختار از اشخاص اطرافش پرسیدم گفت پیغمبران و صدیقان و شهدا
و صالحان و مؤمنان گفتم چه کرده ام گفت امر او راجع است حال تو حال این اشخاص است چون دریست

نظر کردم عمر سعد و قومی را که با ایشان ختم دیدم هر یکی مقید و مغلول اند ملعون را دیدم زنجیر در گردنش
و آتش از چشم و گوشش بیرون می آمد یقین بهلاک نمودم ما را میبردند تا اینکه خلیفه رسول
الله دستانها تند بر کرسی بیضا بلندی نشسته که نور از آن ساطع بنظرم آمد که ابراهیم یا آدم بوده باشد
دو جرعه محاسن سفید داد و طرف راست انجناب دیدم از ایشان ملکی پرسیدم گفت نوح و ابراهیم
حضرت رسول صلعم فرمود چه کردی یا علی گفتا ز قاتلین کسی را نگذاردم که بنا ورده باشم قدری
بحال املم که از ایشان نبودم و حمد خدا بجا آوردم یکی را آوردند و از او سؤال میفرمود
میگریست و مردم از گریه آنحضرت بگریه می افتادند رسول الله بعد از جوابهای ایشان صدا بناله
بلند کرد و او لذاه واقلة ناصراه واحسیناه واعلیناه بعد از من چنین بر شما وارد آمد نظر کن
ادم و ابنوح چگونه بعد از من با ذریه من سلوک نمودند محشر بزلزله در آمد پس امر نمود ایشانرا
یکیک بزبانه جهنم انداختند دامنگیر مرد دیگر را آوردند عرض کرد من کاری نکردم فرمود نجار نبودی
عرض کرد بودم ولی کاری نکردم مگر عمود خیمه از برای حصین بن نمیر اصلاح نمودم بعد از آنکه
شکسته بود انرا ندا دادی حضرت گریست فرمود سواد لشکر زیاد کردی بر فرزندم پس او را با
آنحضرت کشیده در آتش انداختند و او فریاد میکرد لا حکم الا لله و لرسوله و وصیه پس من یقین
بهلاک نمودم مرا پیش طلبید از کارم پرسید امر فرمود با تشم اندازند از وحشت بیدار شدم تا نمکو
زبانش خشک نصف بدنا و مرده و دوستان از او بیزاری می جستند تا فقر و فاقه بدرک واصل شد
وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون تذییل چون کلام باینمقام رسید مناسب است برخی
جویم بدکو حدیث شریفه معروف و منسوب بام ایمن که جمعی از علما در کتب مصباح و غیرها ذکر نموده
از ابن قولویه در کامل الزیارة باسناده الی قدامة بن زائده از پدرش گفت حضرت علی بن الحسین
فرمود شنیده ام ای زائده تو زیارت میکنی قبر ابی عبد الله را احیانا عرض کردم که چنین است که
بشما رسیده فرمود چرا چنین میکنی و حال اینکه معروفی نزد جاهی در نزد سلطان تو که متحمل
شود کسی را بر محبت ما و تفضیل و ذکر فضائل ما واجب است بر این امت از حق ما گفتم بخدا
در این قصد ندارم مگر خدا و رسول او را و اعتنا ندارم بکسیکه بدش آید و بر من گران بیاید
بر من آن مکروه باین واسطه وارد شود آنجناب فرمود تو را بخدا چنین است تا سه دفعه این کلام را
تکرار فرمود من در هر دفعه همان کلام سابق را در جواب گفتم پس فرمود بشارت باد تو را پس بشارت
تو را خبر دهم بخبری که در نزد من است از منتخبات مخزونه آن است وقتیکه بما رسید آنچه رسید

در کربلا پدرم و هر کس که با او بود از اولاد و اخوه و سایر اهلش را شهید نمودند حرم او را بر
شتران سوار کرده بجانب کوفه میبردند چون بجای رسیدیم و نظر من بر کشتگان افتاد و
ایشان را در میان خاک و خون دیدم که مدفون نکرده بودند ایشان را قلق عظیم در دل من بهم رسید
و اندوه بزرگی در سینه من حادث شد و نزدیک شد که جانم از بدنم بیرون رود در این وقت عمه
من زینب کبری دختر علی مرتضی علیه السلام اثر اندوه در من مشاهده نمود مضطرب شد گفت این چه حالت
در تو مشاهده میکنم نزدیک است خود را هلاک کنی ای بقیه و یادگار جد و پدر و برادران گفتم
چگونه فزع و جزع نکنم و حال آنکه سید بزرگ و پدر خود را و برادران و عموها و بنی اعمام و
یاران خود را میبینم که عریان در میان خاک و خون افتاده اند و ایشان را دفن و کفن نکرده اند
و هیچ کس متوجه ایشان نمیشود و نزدیک ایشان نمی‌آید گویا از کافران دیلم و ترک اند زینب گفت
جزع مکن از این فعل برادر این واقعه را خبر داد رسول خدا ص بجد و پدر و عم تو و خبر داد که حق تعالی گرفته
است پیمان گروهی از این امت که فراعنه این زمان ایشان را نمیشناسند و در میان آسمانها معروف اند
ایشان خواهند آمد و این اعضای پاره پاره را جمع خواهند کرد و این بدنهای مجروح را دفن خواهند
کرد و نشانی برای قبر پدر تو که سید شهداست نصب خواهند کرد که بمرور لیالی و ایام اثر
این قبر محو نشود و نشانش برطرف نشود و سعی بسیار خواهند کرد پیشوایان کفر و اتباع ضلالت
در محو نمودن و برطرف کردن این اثر و هر چند ایشان زیاده سعی کنند ظهور و علو آن بیشتر
شد پس گفت خبر داد مرا ام ایمن که روزی حضرت رسول ص بدیدن حضرت فاطمه سلام الله علیها
آمد پس حضرت فاطمه برای آنحضرت حریره ساخت و نزد حضرت حاضر کرد و حضرت امیر المؤمنین طبقی
خرما آورد و ام ایمن گفت که من کاسه آوردم که در آن شیر و مسکه بود حضرت رسول ص و امیر المؤمنین
و فاطمه و حسنین از آن حریره تناول فرموده و از آن شیر آشامیدند و از آن خرما با مسکه میل
فرمودند پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ابریقی و طشتی آورد و آب بر دست حضرت ریخت
و بعد چون حضرت از شستن دستها خود داشتند دست بروی مبارکش کشیدند پس نظر کرد بسوی علی
و فاطمه و حسن و حسین نظری که آثار سرور و شادی در روی مبارکش مشاهده کردیم آنگاه دیده
بسوی آسمان نظر کرد پس روی مبارک بجانب قبله دستها بسوی آسمان گشود دعا کرد پس
بسجده رفت و در سجده صدای گریه‌اش بلند گردید و آب از دیده مبارکش جاری شد بر زمین پس
سر از سجده برداشت ... و مانند باران آب از دیده مبارکش میریخت

چون اهل بیت رسالت این حالت را در او مشاهده کردند همه اندوه‌ناک شدند من نیز از اجلال او تا
محزون گردیده جرأت نمیکردم که سبب آن از آن حضرت سؤال کنم و چون این حالت بسیار بطول انجامید
علی و فاطمه سلام الله علیهما گفتند یا رسول الله سبب گریه شما چیست خدا هرگز دیده‌های شما را
نگریاند بدرستیکه این حالت که در تو مشاهده کردیم دلهای ما را مجروح کرد پس حضرت رسول
رو بحضرت امیر المؤمنین کرد که ای برادر و حبیب من چون شما را نزد خود مجتمع دیدم از مشاهده
شما مرا سروری حاصل شد که هرگز چنین شادی ندیده بودم و من در شما نظر میکردم
خدا را شکر میکردم که چنین نعمتها بمن کرامت فرموده که جبرئیل نازل که یا محمد بدرستیکه حق
مطلع شد بر آنچه در نفس تو حادث شد و دانست شادی که در تو عارض شد بدیدن برادر و
دختر و فرزندان کامل خود پس تمام کرد برای تو نعمت را و گوارا گردانید برای تو این عطیه را بآنکه
ایشان و فرزندان ایشان و دوستان و شیعیان ایشان را با تو در بهشت قرار داد و جدائی نخواهد
افکند میان تو و ایشان و چنانچه بتو عطا میکند در آنروز با ایشان عطا میکند و چنانچه
بتو بخشش مینماید با ایشان خواهد بخشید تا اینکه تو خوشنود گردی و زیاده از مرتبه خوشنودی
تو با ایشان کرامت خواهد کرد با بلیه بسیار که با ایشان خواهد رسید در دنیا و مکروه بسیاری
که ایشان را خواهد در یافت بر دستهای گروهی که از منافقان ملت تو را بر خود بندند و دعوی
کنند که از امت تواند و حال آنکه بری‌اند از خدا و از تو و ایشان را بشمشیر ابدا و با نواع رنجها
و ستمها و کشتنها بکشند و هر یک را در جائی از زمین بقتل رسانند و قبرهای ایشان از یکدیگر
دور باشد و حق تعالی این حالت را برای تو و ایشان پسندیده و ایشان را اهل این سعادت قرار داده
پس حمد کن خدا را بر آنچه از برای شما پسندیده و راضی شو بقضای الهی پس خدا را حمد کردم و
راضی شدم بقضای او و بآنچه از برای شما اختیار نموده پس جبرئیل گفت یا محمد برادر تو علی مقهور
و مظلوم خواهد شد بعد از تو و منافقان امت تو بر او غالب خواهند شد و غصب خلافت او
خواهند کرد و از دشمنان تو تعبها با او خواهد رسید و در آخر کشته خواهد شد بدست بدترین
خلایق و بدبخت‌ترین اولین و آخرین و نظیر پی‌کننده ناقه صالح در شهری که بسوی او هجرت نماید
و محل شیعیان و فرزندان او خواهد بود و باین واسطه بلای اهل بیت رسالت بسیار خواهد
بود و مصیبت ایشان زیاد خواهد شد با گروهی از اهل بیت و ذریه تو و نیکان از امت تو
در کنار نهر فرات در زمینی که او را کربلا گویند بسبب کرب و بلا بر دشمنان شما بسیار خواهد

بود در دوزخی که بر ایشان روزی تخفیف نشود و حسرت ایشان روز بروز زیاده شود ایشان بدترین بندگان منند
و محرومان از همه رحمتها ... عظیم تر است قطعه ایست از بهشت پس روزیکه فرزند تو در آنجا شهید
شود با اهل او و احاطه کنند او را لشکر لعنت جمیع اقطار زمین بلرزد و دریاها و کوهها بطپیدن آیند و موج
دریاها بلند شود و آسمانها با اهل آنها بلرزد بحرکت و اضطراب در آیند برای غضبی که برای
تو یا محمد و ذریت تو بسبب عظیم شمردن هتک حرمت تو و برای مکافات بدترین مقابل احسان تو
و ذریت تو و هر یک از ایشان از حق تعالی رخصت طلبند در یاری کردن اهل بیت تو که مردم ایشان
را ضعیف کرده اند و ظلم نموده و ایشان حجت خدایند بر خلق بعد از تو پس حق تعالی وحی کند
بسوی آسمان و زمین و کوهها و دریاها و هرکه در آنهاست که منم خداوند پادشاه قادر که
گریزنده از دست من بدر نمیرود و امتناع کننده مرا عاجز نگرداند و من هر وقت که بخواهم و مصلحت
دانم قدرت بر انتقام دارم بعزت و جلال خود سوگند که عذاب کنم کسی را که دل پیغمبر مرا بدرد
آورد و رد او کرده و هتک حرمت او نموده و عترت او را بقتل آورده و عهد و پیمان او را شکسته
و ستم بر اهل بیت روا داشته عذابی که احدی از عالمیان را چنان عذاب نکرده باشم پس در آن وقت
جمیع اهل آسمانها و زمین صدا بلند کنند بلعنت بر کسیکه ستم بر عترت تو کرده باشد و هتک
حرمت تو نموده باشد پس حق تعالی بدست قدرت خود قبض کند روح آن شهیدان بزرگوار
و ملائکه بسیار از آسمان هفتم نازل شوند با ظرفها از یاقوت و زمرد پر از آب حیات بهشت و با خود
بیاورند حلها و بوهای خوش بهشت و بدنهای شهیدان را به آن غسل داده و آن حلها را بر او پوشانند
و بآن بوهای خوش حنوط کنند و ملائکه صف صف بر ایشان نماز کنند پس برانگیزاند حق تعالی گروهی
از امت تو را که کافران ایشان را نشناسند و در آن خونها شریک نشده باشند نه بگفتار و نه
برفتار و نه بکردار و نه بنیت و عزم پس بدنهای ایشان را دفن کنند و رسمی و علامتی بر قبر شهداء
از زمین برپا کنند و علامت نشانه کنند از برای اهل حق و سببی باشد برای رستگاری مؤمنان
و فایز گردیدن ایشان بثوابهای خداوند عالمیان و در هر روز و هر شب از هر آسمان صد هزار
ملک بر دور قبر شریف او حاضر شوند و بر آنحضرت صلوات فرستند و تسبیح حق تعالی گویند و طلب
آمرزش کنند از خدا برای زیارت کنندگان آنحضرت و بنویسند نامهای آنها را که برای زیارت آنحضرت
می آیند از امت تو و نام زیارت کنندگان بنویسند و نسبت ایشان بسوی پدران و نام شهرهای ایشان و خویشان
و روهای ایشان را مهر کنند بمهری از نور عرش الهی که در آن مهر نوشته باشد که این زیارت

با ایشان لشکرها اهل کفر

کننده

کننده بهترین شهدا است و چون روز قیامت شود از روهای ایشان از جای آن مهر نوری ساطع گردد
که دیدهای اهل محشر خیره شود و بآن نور ایشان در میان اهل محشر معروف باشند و گویا می بینم
تو را یا محمد که در صحرای محشر در میان من و میکائیل باشی و پیش روی تو باشیم و علی در پیش روی
تو و با ما از ملائکه خدا آنقدر باشد که نتوان عدد ایشان را احصا نمود و ما بگردیم در میان
محشر و نظر کنیم بر آن نور و بر هر کس اثر آن نور باشد او را از اهوال محشر نجات دهیم این است
حکم خدا و عطای خدا در باره زیارت کننده قبر تو یا قبر برادرت علی و فرزند تو حسن و حسین عم
که نیت ایشان خالص از برای خدا باشد و زود باشد که سعی نمایند و اهتمام نمایند گروهی از آنها
که بر ایشان از جانب خدا لعنت و غضب واجب گردیده که برطرف کنند رسم و نشان آن قبر را و محو
نمایند آثار او و خدا نگذارد ایشان را که چنین کنند پس حضرت رسول صلعم فرمود که سبب اندوه و گریه
من این بود زینب فرمود که چون ابن ملجم ملعون پدرم را ضربت زد و اثر مرگ در آنحضرت ظاهر شد
گفتم ای پدر بزرگوار ام ایمن چنین حدیثی روایت کرد میخواهم که این حدیث را از تو بشنوم فرمود که حدیث
همان است که ام ایمن گفته و گویا می بینم تو را و زنان دیگر از اهل بیت مرا در این شهر اسیر کرده
باشند و بمذلت و خواری شما را برند و از دشمنان خود خائف و ترسان باشید پس در آن وقت
صبر کنید و شکیبائی نمائید بحق آن خداوندی که حبه ها را شکافته و خلایق را آفریده در آن وقت بر
روی زمین خدا دوستی بغیر شما و دوستان شما نباشد چون حضرت رسول این حدیث را نقل کرد از برای
ما فرمود که در آن روز شیطان از روی شادی پرواز خواهد کرد و بر دور زمین با فرزندان و یاوران
خود جولان خواهد کرد و خواهد گفت که ای گروه شیاطین آنچه مطلب ما بود از فرزندان
آدم باو رسید بمجرد هلاک کردن ایشان غضبها از روی خود را یافتیم همه را مستحق جهنم
نمودیم مگر جماعت قلیلی که چنگ در دامن اهل بیت زده اند پس تا توانید سعی کنید مردم را
بشک بیندازید در حق ایشان و بدارید مردم را بر عداوت ایشان و تحریص کنید و ضرر رسانید
ایشان و دوستان ایشان تا کفر و ضلالت خلق مستحکم شود و از ایشان هیچکس نجات نیابد و اما موسی
کاذب خود را در حق اکثر مردم راستگو کرد زیرا که با عداوت شما هیچ عمل صالح فایده نمی بخشد با محبت
و موالات شما هیچ گناهی بغیر از گناه کبیره ضرر نمی رساند زایده گفت که چون حضرت سید الساجدین
علیه السلام این حدیث را فرمود فرمود که این حدیث را ضبط کن و غنیمت شمار که اگر در طلب آن بر
شتران سوار شوی و یکسال در زمین از شهری بشهری سیاحت کنی هر آینه کم بود حکمة

مخفی نماند که سیر ائمه اطهار ع در این سرا چه ملک بطریق ظاهر شریعت بوده و هست هذا ایشان مخلوق را بطریق بدراه نیاوردند لاتنکه خارج از طریقه ابتلا و امتحان می باشد لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة و نیز در این سلوک برخود بلاهای گوناگون قبول نموده باشند بر وجود ایشان با حکام از مخلوق اثر هلاکی مترتب نشده باشد من کان و یکون الی یوم القیمة بلکه وجود مبارک ایشان در جمیع عوالم صرف رحمت باشد هرکه بضلالت افتد خود مقصر خواهد بود نه صنع الهی لکه گفته میشود در حضرت ادریس سورهٔ انبیا در تفسیر فقره مبارکه و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین از احتجاج روایت نموده از حضرت امیرالمؤمنین ع در ضمن جواب مخالفین از یکی از زنادقه که گفت کلام یکه مضمونش این است که رحمت بودن آن برای عالمین منافات دارد با اینکه اهل ملل فاسده بر طریقه خود باقی اند و هدایت نیافتند و ناجی از عذاب نشدند آن جناب فرمودند کلام یکه ترجمه اش این است بدرستیکه مقصود حق سبحانه و تعالی اینست که وجود حضرت رسول امر سبیل و راه قرار داده از برای مهلت اینکه در زمان انبیا سابق مبعوث شدند بتصریح و تعریض هر یک از انبیاء که امر خداوند را ظاهر مینمود اگر قوم اطاعت میکردند سالم بودند و سالم بودند اهل امکان از انبیا و خلق خدا و اگر مخالفت میکردند هلاک میشدند و هلاک میشدند اهل امکان از انبیا و خلق با اینکه پیغمبر میرساند با آنکه وعده میدهند بنزول امر بر قوم فاسق و بر نفرین بزمین عذاب زلزله و آب مهلک و غیر آن از اقسام بلاها که بر امم سابقه وارد آمد بتحقیق که خداوند است که رسول اسم و جهه طاهره در زمین باین مقام است و توانائی تحمل صبر که احدی از انبیا را نبوده تحمل آن نبود لهذا آن جناب را مبعوث فرمود بتعریض نه بتصریح و حجت خود را ثابت نمود بتعریض نه بتصریح لهذا در بعض خلافت فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه و فرمود و هو منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی هرکس من مولای اویم این است علی مولای او و نسبت علی بمن مثل نسبت هرون برادر موسی است بموسی مگر اینکه بعد از من پیغمبری نیست و با خلق که بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مبارکه آنحضرت نمیساد که قولی از آنحضرت صادر شود بمعنی هذا امتی خود نیابت بفهمند و بدانند که چون در هارون نبوت و خلافت جمع بود و حضرت نبوت را در وجود علی نفی فرمود که لا نبی بعدی و با وجود این او را بمنزله خود قرار داده می باید او را خلیفه خود قرار داده با چنانچه موسی بهارون فرمود اخلفنی فی قومی یعنی خلیفه من باش در قوم من و اگر میفرمود بعد از من با ما منکسی غیر او قابل نشوید و الا عذاب بر شما نازل میشود هر آینه عذاب نازل میشد

برقوم

برقوم و سد باب مهلت میشد مؤلف گوید گذشت از اینکه سیرت حضرات معصومین علیهم السلام با بندگان اصلاب ابرار و ارحام طاهره شود چنانچه از جمله اخبار غضب خلافت و جفا و هدایت اطهار در صفین و ذلک الطف معلوم میشود که گسترش امیکشند را عقاب او الی یوم القیمة موقوف نباشد از ابی اسحق از حضرت باقر علیه السلام علی ما عن العلل فرمود بتحقیق که خداوند تبارک و تعالی محمد را رحمت و قائم را نقمت قرار داد یعنی با انتقام کشیدن از اهل جور و ضلالت مصیبت از حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه مجملا بدست آمد اینکه بجهت علو مقام صبر اهل بیت عصمت با آن همه بلیات دار دهر برایشان از هیچ یک از مقربان درگاه الهی وارد نیاورده که یکی از آنها را شهید کنند با این تفصیل که در این واقعه جانسوز اتفاق افتاده بدن پاره پاره اشرار ابدان پاره نموده اند اختر و سرها را بر سر نیزه ها کرده و عیال اشرار اسیر کنند و در بحار از محمد بن ابی طالب نقل نموده و هم چنین در ملهوف بعد از آنچه در سابق گذشت از فرستادن ابن سعد هر دو سر برگزیده خدا دو روز اول با خولی و سایر رؤس را با شمر بفرستم دوش شمر بقیه را بر قبایل عرب بجهت اینکه از برای هر قبیله مایه فخر بوده داشته باشد طایفه کنده سیزده سر بر داشتند و بزرگ ایشان قیس بن اشعث بود طایفه هوازن دوازده سر داشتند و در روایت ابن شهر آشوب بیست سر بزرگ ایشان شمر بن ذی الجوشن ملعون بود طایفه تمیم هفده سر داشتند و در روایت ابن شهر آشوب نوزده سر طایفه مذحج هفت سر داشتند سایر مردم سیزده سر داشتند و بروایت ابن شهر آشوب باقی مردم نه سر داشتند طایفه مذحج را ذکر نفرموده و باز از محمد بن ابی طالب است در بحار تمام حرم را اسیر کردند غیر شهربانو که خود را در فرات تلف کرد و لا یخفی ما فیه و لعله لذا در ملهوف ذکر نکرده بر هر تقدیر در باره سرهای مطهره اغلب در باب مقاتل نقل نموده اند که بر سر نیزه ها کردند اما کوچه در این مکان بالخصوص بعضی مثل ابی مخنف تصریح دارند بر نیزه ها اهل بیت عصمت و طهارت در ملهوف دارد که بر پلاس های اردوی بی جهاز کرده و یا بلا ستر و نقاب سوار نمودند مکشفات الوجوه و بعضی نوشته اند بر کجاوه های بی سرپوش از لفظ مکشفات الوجوه ملهوف حس نداشته باشد بر این عبارت در مقام اظهار است که نیز بتصریح نمیشود در اینکه مقصود سید ره بیان حال ایشان نبوده در صدد این کلام در چنین مقام نبوده حال بعضی از زنان نوه حضرات کافیست و ان ابیات الاعزه لک دفع شبهه میکند آنچه سابق ذکر شد که کشف و جه غیر دیده شد نادرست شاهد تمام بر تفسیر او ذکر کیفیت سوار نمیشد

اسم کجاوه و محمل بهیچ وجه در عبارات نیست حال اینکه گذشت از ذکر بعضی در اینمقام در اخبار
ورود کوفه نیز ذکر خواهد شد تصریح بر کجاوه و محمل در ملهوف است که صاحب کتاب مصابیح روایت
نموده که حسن مثنی کشته در اثر و هفده نفر را و هیجده زخم بر او وارد آمد و افتاده اسماء بن خارجه
که خالوی او بود او را مداوی کرد تا بر شد پس او را بمدینه رسانند در جلاء در اینمقام میفرماید
شیخ مفید ره و سید بن طاوس ره و دیگران این قصه جانسوز را چنین روایت کرده اند که چون
سرهای مقدس را از دروازه جهان و ان بر کردند اهل زمین و آسمان نوحه و ندبه ها کردند و خروش
از زمین و زمان بر خواست و فغان از ملائکه آسمان بلند گردید حضرت امام زین العابدین صلوات
الله علیه را در غل و زنجیر کردند و مولف مشهور سه نفر از فرزندان حضرت امام حسن ع که کودک
بودند و کشته نشده بودند همراه بودند حسن مثنی و زید و عمرو و پرده گیان سرادق عصمت
و مخدرات اهل بیت رسالت را بر محملها و شتران برهنه سوار کردند و عمر بن سعد لعین امر بان بدکار
رب العالمین را با شمر ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو بن الحجاج علیهم اللعنه متوجه کوفه گردانید
انتهی ظاهر این کلام اینست که بهمراه خود انملعون که مانده بود از برای دفن اجساد خبیثه از سر سعد و رواد
و حرم عصمت و طهارت کسی نمانده بود ولی بعضی ذکر کرده اند که حرم محترم با خود انملعون بود
هر تقدیر نظر کن چه قیامت بر پا بوده یکطرف سرهای برگزیده خدا و رسول بر سر نیزه ها کافران
فخر کنان یکطرف قافله عصمت با بر قوام زمین و آسمان با عویل و بجوری و الم حزین مصیبتی با علی
و زنجیر یکطرف سواری مخدرات حرم با انحال ضعیف چگونه حال اطفال خورد سال بر روی شتران
در میان بیابان بر جهاز ناکرامل که میدانی صبر ایشان فوق جمیع انبیا بوده و سید لاحجات
سید الساجدین ع میباید دو فقره و بقتلگاه بفتنی شود که صد بقره صغری و نیاد کار افتاد
نهر او را باید کر حدیث شریف بقره که ذکر شد تسلی دهد تتمیم سابق بر این گفتیم برد
خولی ملعون سر مبارک را شبانه و در مقاتل معروف اما مبنه همان مقدمه مذکور است ولی
فاضل برقانی از واقدی که از خامه است مقدمه و نیز با مقدمه مرسنیت به شمر ملعون نقل نموده
که آن نا خدا بیخبر سر پیشوای جن و بشر را برداشت و بکوفه با خفت و خواری تمام آن لعین
صد بقره کبری و سعید خدا را در توبره اسب انداخت و رفت تا بخانه خود رسید زنی داشت
صالحه از دوستان اهل بیت نهانی از آن زن نیک سیر سر فرزند خیر البشر را بر روی زمین در زیر
تغار در تحت شوی گذاشت چون آن زن مومنه بیرون آمد دید نور عظیمی از آن تغار بجانب آسمان

ساطع است متحیر شد نزدیک آمد دید آن نور از زیر تغار است که مثل الف است و آن طرف
رو بآسمان میرود و عالم را منور نموده و ناله دردناکی از زیر آن تغار می آید که با من میگوید انا الغریب
انا المظلوم انا الشهید آن زن نزد آن ملعون آمد و تفصیل حال را گفت و پرسید که در این مکان چه چیز است
در جواب گفت سر خارجی است کشته ام تا او را نزد یزید برده جائزه و مال بسیار بگیرم از شوق
پرسید گفت حسین بن علی ع زن مومنه از شنیدن این کلام صیحه زد و بیهوش افتاد چون بهوش
آمد گفت یا شر المجوس آیا نترسیدی از خدا چنین عملی را مرتکب شدی که بر کنار ان نشانی
بیخبر بیرون آمد نزد آن تغار چون او را بلند کرد چشمش بر سر منور چون ماه افتاد او را ببوسید
در آغوش کشید زنان مومنه چند که در آن نزدیکی بودند خبر کرد که این انجمن شوید آنها
سر فرزند رسول خدا است در خانه ما است جمع شده مشغول نوحه و فغان شدند تا نصف شب
چون پاسی از شب گذشت و ظلمت شب شدید شد از زیادتی گریه مشغول تعزیه و سوگواری
آن زن گوید مرا خواب ربود در آن وقت دیدم دیوار خانه منشق و نور عظیمی ظاهر شد پس قطعه
ابری از آسمان بیرون آمد دو زن از میان آن ابر بیرون آمدند سر را از من گرفتند گریه و زاری بسیار
نمودند از ایشان سوال نمودم که کیستید شما تغیر جواب گفت یکی خدیجه کبری و دیگری فاطمه
سلام الله علیها پس دیدم مردان چند از ابر نازل شدند پرسیدم از آنها گفت جدش محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و پدرش علی مرتضی و برادرش حسن مجتبی و حمزه و جعفر و اهم و خوف بر من مستولی
شد که اگر جده و مادرش از من بپرسند چه جواب گویم و از خجلت شرمسار چه کنم از این ذلت
و خواری که در خانه من بر سر فرزندانشان آمده در این خیال بودم که مادرش نزد من آمد و فرمود
ای زن هر چه از تو واقع شد بخواه که برای تو نعمه است تو بر ما حق منت داری چون بر حسین من گریه کردی
و مصیبتش را بر پا داشتی اگر خواستی باشی از رفیقان ما باشی در غرفات بهشت مهیا باش بجهت
خود باش که ما منتظر تو ایم پس بیدار شدم انسر اطهر در دامن بود پس شمر ملعون آمد و سر را
از من گرفت ندادم و گفتم ای دشمن خدا بگو هر گز نا بود سر حسین مرا طلاق بگو تو بود از
روی غضب او را طلاق گفت سر را از او خواست آن زن صالحه امتناع نمود تا اینکه گفتم ایکشی
که سر را بدهم پس آن ملعون ضربتی بان زن مومنه زد که روحش با شبان قدس پرواز نمود الا لعنة
الله علی الظالمین مولف گوید چون این نقل ایشان در کتب اطمینه است معلوم نیست ... ممکن
است که همان مقتله ... باشد که سابق ذکر شد در ... زیاد و تعبیر ... شده

باشد والله العالم **مطلب هفتم** در کیفیت ورود اهلبیت بکوفه و خرابه نشینی گفته شد
سر مقدس امام ع میل بنحو که لشکر و سایر رؤس شهدا و حرم محترم اسیر مظلومان بهمراه
خولی و حمید بن مسلم علیهما اللعنه روانه کوفه شد شیخ مفید ره در ارشاد میفرماید ابن سعد ملعون
اسیران را یکروز بعد از سرها با کربلا وارد کوفه نمود و بعد از دخول اهل بیت امام مظلوم در مجلس
شوم آن ملعون امر کرد سرها مقدسه را حاضر کردند فرمان داد ابن زیاد بد بنیاد در کتاب عتیق
که حاضر بود روایت کرده چون خولی بن سنان سر امام مبین را نزد ابن زیاد بد نهاد او رد
غافل شدند جمع آن روز که سایر لشکر با سرها و اهل بیت وارد میشدند امر کرد سر امام را ببرند
با هم داخل شهر کنند اما فاضل نوائی در محرق القلوب نوشته بعد از مقدمه خانه خولی بیک
چون صبح شد خولی لعین آن سر را برداشته با سر داران ملحق شد و همگی متوجه کوفه گردیدند
بهر تقدیر چون خبر آمدن سپاه و اهل بیت با بن زیاد لعین رسید امر کرد از اهل کوفه هیچ سلاح
داری با سلاح بیرون نرود و ده هزار سوار فرستاد که سر راهها را محافظت کنند از آن گرفتند که مبادا چون
مردم اهل بیت را ببینند فتنه و غوغای عام برپا شود اما چون اهل بیت نزدیک دروازه کوفه
رسیدند بیشتر زنان کوفه از برای نظاره از شهر بیرون آمدند اما هر کس را چشم بر آن سرها و آن
محملها می افتاد فغان و ناله بر می آوردند و زار زار میگریستند و در مجالس فاضل بر غانی است
از سهل گفت چون بدروازه خرمه رسیدند محملهای اسرا را نگاه داشتند محتمل اینکه بواسطه زیاد
ازدحام نظاره کنندگان و یا بواسطه زیاد کردن مذلت اهلبیت و تشفی خاطر دشمنان جمعی از معتبرین
و یا بمقاتل بعبارت نموده پس از اینکه اهل بیت را وارد کوفه نمودند زنی از تماشائیان پرسید
نام بود حالت ایشان را دید پرسید شما اسیر کدام دیارید گفتند ما اسیران آل محمدیم چون
ایشان را شناخت بسیار ... آمد ایشان را چادر و مقنعه از برای ایشان آورد و داد
با ایشان که سر و روی خود را بپوشند و ابو مخنف و دیگران روایت نموده اند از سهل شهرزوری گفت
در سال الفتح برگشته داخل کوفه شدم دکانها را قفل شده و بازارها را معطل دیدم و
شهر را در شور دیدم بعضی زار زار گریه میکردند و برخی خندان و شادان دیدم نزدیک
پیره مردی که گریان بود رفتم گفتم چرا بعضی را گریان و پاره را خندان و خالی این شهر را از این
شنم میبینم مگر شما را عیدیست که من مطلع نیستم پس دست مرا گرفت از جمعیت بکنار برد
پس از آن پیر آواز شیکه به بلند شد و گفت ای سید ما را عیدی نیست ولی این گریه و خنده

ازبرای دو لشکر است که یکی مظفر و دیگری مقتول شده گفتم آن دو لشکر کدام اند بگو تا بدانم
گفت عسکر مقتول عسکر حضرت حسین ع است و عسکر مظفر لشکر پسر زیاد است پس صدا بگریه
بگریه بلند نمود و گفت واحزنا قلباه و در همین ساعت زنان حضرت حسین ع را داخل شهر میکنند
پس اشعاری چند در مصیبت خواند و گریه بسیار نمود سخنش با خر نرسیده بود که آواز بوقها بلند
شد و بیرقها بجلوه درآمده لشکر که در داخل کوفه شدند ناگهان صدای صیحه عظیمه بلند شد
چون نظر کردم سر مبارک حضرت حسین را بر نیزه جفا زده بودند و نور از آن سر مبارک با سمان
بالا میرفت چون ببابه خرمه رسیدند ما بنشاندند دیدم آن سر مبارک سوره کهف را تلاوت
میفرمود و من میشنیدم تا رسید باین آیه ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا
عجبا پس من گریه کردم و گفتم بلکه امر تو یا بن رسول الله از امر اصحاب کهف عجیبتر و بیشتر است
از مشاهده این حال بیهوش افتادم چون بهوش آمدم دیدم سوره کهف را تمام کرده سهل گوید
بعد از سرها اسرا را آوردند سید الساجدین ع را دیدم پیش پیش اسیران پس از آن ام کلثوم
را دیدم میفرمود ای اهل کوفه چشمهای خود را از ما بپوشید آیا از خدا حیا نمیکنید بحرم رسول
خدا نظر میکنید ابو مخنف گوید ابو عبیده اسدی گفت در کوفه بودم در سال قتل حسین ع زنان
اهل کوفه را دیدم که گریبانها چاک کرده با موها پریشان بر روها خود لطمه میزدند مرد پیری را
دیدم گفتم این گریه و ناله چیست گفت بجهت آوردن سر حضرت حسین است در این سخن
بودیم که لشکر رسید و با ایشان بودند اسرا پس دیدم جاریه بر شتر بی جهاز سوار کرده
بی آنکه اسبابی از برای ایشان مهیا نموده باشند گفتند این ام کلثوم خواهر حضرت حسین است نزدیک
آن محذره رفتم گفتم مرا خبر ده از آنچه بر شما وارد آمد فرمود کیستی ای شیخ گفتم مردی از اهل بصره
فرمود ای شیخ من در خیمه بودم که آواز صهیل اسب برادرم را شنیدم بیرون آمدم اسب او بی
و زینش را خالی از راکب دیدم صیحه زدم و تمام زنان با من صدا بناله بلند کردند و از برای شنیدم که گوید
او را امید بدم میگفت والله ما جئتکم حتی بصرت به معفر الخدین ... بسوی شما
بیامدم مگر او را دیدم که گویا سرها را ... مالیده و گلویش را نحر کرده بودند
حوله فتیة تدمی نحورهم و در دور او جوانان او بودند که خون از گلوهای ایشان جاری بود
مثل المصابیح یغشون الدجی نورا مانند چراغان روشنائی دهند که نور ایشان تاریکی را برطرف
مینمود و ... گفتند که ... را حله خود را داد و آمدم بلکه خود را باو برسانم من

قبل ان یلثم وسط الجبین خورا پیش از اینکه در جنان بوصل خوبان برسد وزدتی فقد روا الله یا ابن
نابغ شده را تقدیر خدا ونیکی بر وقوع این واقعه ثابت شده بود پس گفتم بحق معبود تو را قسم میدهم
کیستی گفت من یکی از پادشاهان جنیانم قوم خود را برداشتم باین زمین آمدیم که حسین را یاری
کنیم او را کشته دیدیم پس گفت واسفا علیک یا ابا عبد الله ای کاش من بر تو اسفا ای عبد
الله سه دفعه این قول را تکرار نمود و در بحار ناسخ دیدم و در بعض از کتب معتبره دیدم که مروی است
از مسلم گچ کار که گفت ابن زیاد مرا طلب نمود که بعض خرابیهای دار الاماره را گچ کنم در بین اینکه بعض از
درها را گچکاری میکردم آوازها از اطراف شهر کوفه بلند شد یکی از خدام پسر زیاد در نزد من بود
پرسیدم چه شده که از کثرت ضجها هو غوغا ما بین زمین در آمده گفت راس شاعری خروج کنند
که بر یزید خروج کرده بود داخل شهر کوفه میکنند گفتم کی بوده این ملعون گفت حسین بن علی بن
ابی طالب از ترس آن خادم سخن نگفتم چون بیرون رفت دو دست خود را که بگچ داشتم بر روی
خود زدم نزدیک بود چشمهایم کور شود پس دستهای خود را شستم از پشت قصر بیرون آمده خود
را بکناسه کوفه رسانیدم در بین اینکه من ایستاده بودم مردم منتظر رسیدن اسیران و سرهای
شهدا بودند ناگاه قریب بچهل کجاوه نمودار شد که در آنها حرم و زنها و اولاد فاطمه بودند و سید
الساجدین را دیدم بر شتری بی محمل سوار کرده اند و از رگهای مبارکش خون جاری بود و آنجناب
با اینحال گریه میکرد و میفرمود یا امة السوء لا سقیا لربعکم ای امت بدبخت هرگز باران رحمت بر شما
نازل نشود یا امة لم تراعی جدنا فینا ای امتیکه حق جد ما را در باره ما رعایت نکردید لو اننا
ورسول الله یجمعنا اگر ما را با رسول خدا جمع کنند و حق برسیم یوم القیمة ما کنتم
تقولونا در روز قیامت چه جواب خواهید گفت تسیرونا علی الاقتاب عاریة ما را بر شتر بی
برهنه سوار میکردید کاننا لم نشید فیکم دینا گویا چیزی در دین از برای شما نکشیده ایم بنی
امیة ما هذا الوقوف عن هذا المصاب تلبون داعینا ای بنی امیه این چه خود داری است که کرده اید
که ندای ما را جواب نگفته اید تصفقون علینا کفکم فرحا وانتم فی فجاج الارض تسبونا دست
شادی برفاهم میزنید در دنیا ما را اسیر میکنید الیس جدی رسول الله ویلکم اما جد
من حضرت رسول صلعم نیست وای بر شما اهدی البریة من سبل المضلینا که هدایت نموده مردم
را از راه ضلالت یا وقعة الطف قد اورثتنی حزنا ای واقعه کربلا عجب داغ حزنی که در دلم گذاشتی
والله یهتک استار المسیئینا خدا رسوا کند بدکاران او چون اهل کوفه ایشانرا بدان حال

مشاهده

مشاهده نمودند بر ایشان ترحم نموده بکودکان ایشان خرما و نان و جوز صدقه دادند ام کلثوم
اینحال را ملاحظه فرمود صیحه بر ایشان زد و فرمود یا اهل الکوفة ان الصدقة علینا حرام ای
اهل کوفه بتحقیق که صدقه بر ما حرام است پس آن مخدره آن نان و خرما و جوز را از دست
کودکان و دهان ایشان بگرفت و بدور می انداخت مردم میگریستند بر مصائبیکه بر ایشان
وارد شده بود چون ام کلثوم صدای گریه ایشانرا شنید سر خود را از محمل بیرون آورد و فرمود
یا اهل الکوفة تقتلنا رجالکم وتبکینا نساؤکم فالحاکم بیننا وبینکم الله یوم فصل القضاء
ای اهل کوفه مردان شما ما را میکشند و زنان شما بر ما میگریند پس خدا حکم کند میان ما و شما
در روز جزا منقعد در اینحال که ام کلثوم با ایشان تکلم مینمود ناگاه شیون و غوغا بلند شد
چون نظر کردم دیدم سرهای منور شهدا را که بر نیزه ها زده بودند می آورند پیش از همه
مقدس حضرت سید الشهداء بود و هو زاهر ظاهر یضاهی قمری اشبه الخلق برسول الله صلی الله
علیه وآله وانور... قد تخمره و فاه تابان میشد شبیه ترین خلق بود برسول خدا و ریش
نازنینش در محاسن شریفش بود و در کنار مانند دایره ماه تابان و باد هوا بر محاسن شریفش
میوزید بطرف راست و چپ میل میداد ناگاه چشم زینب خاتون بر آن سر برادر افتاد اعظم
چنان سر خود را بر چوب محمل زد که خون از زیر مقنعه اش جاری شد و با آن سر اطهر اشاره کرد و فرمود
یا هلالا لما استتم کمالا غاله خسفه فابدی غروبا ای ماه که فلک امامت چون بدرجه تمام رسیده
و بنور خود عالم را روشن نمودی از جور مخالفان منخسف گردیده و غروب نمودی ما توهمت یا شقیق
فؤادی کان هذا مقدرا مکتوبا بخیال خود نمیکردم ای پاره دلم که چنین مصیبتی واقع
شود یا اخی فاطم الصغیرة کلمها ای برادر با دختر صغیره ات فاطمه سخن بگو فقد کان قلبها ان
یذوبا که نزدیک است دلش از فراق آب شود یا اخی قلبک الشفیق علینا ای برادر دل تو بر ما مهربان
بود و قلب مبارکت رئوف بود چه شد که چنین نامهربان شدی یا اخی لو تری علیا لدی الاسر
مع الیتم لا یطیق جوابا ای برادر اگر ملاحظه کنی فرزند علیلت علی را در اسیری و یتیمی از ضعف
و ناتوانی قادر بر کلام نیست کلما اوجعوه بالضرب ناداک بذل وفیض دمع مسکوبا
هر زمانیکه درد تازیانه کفار را بر میرساند با ذلت و اشک چشم جاری تو را ندا میکند یا اخی
ضمه الیک وسکن فؤاده المرعوبا ای برادر این طفل مرا در برگیر و دل ترسانش را تسکین ده
ما اذل الیتیم حین ینادی بابیه فلا یراه مجیبا چه بسیار ذلیل میشود یتیم در هر ده و میند که از

دست

دست کسی پدرشرا بخواند جوابی از او نشنود **مؤلف کوید** از نوشتن ابن فقرات طاقتم طاق
شد و بنوا بعیز از نشنیدن ابن فقرات جانکداز در این مصیبت عظمی غالم سوی بخاطر خود راه مده
امر مکر اینکه این بود نسبت ابشان صبر الحمد علیهم السلم والا هلاک ابشان بر این بزرکواران در
نهایت آسانی بود تا بدانی باشارهٔ ابشان جماد اطاعت میکند ابن طاوس علیه الرحمه در ابن مقام
روایت نموده از بشیر اسدی که دختر امیر عرب حضرت زینب اشاره فرمود بمردم که ساکت شوید پس
نفسها مردم بعقب برکشته زنک شتران ساکن شد بمجرد اشاره آنمخدره در وقتی تامل کن با آن
هنکامه عظیم که جهال و اطفال کف زنان و اوازها هر سو بلند بعضی خندان و تماشای بر خی
بکریه و نوحه و زاری با آن کثرت ازدحام و بوقها در نوازش و طبلها در زدن ممکن نیست کسی
اوازها را بخواباند هر چند مسلط باشد مکر بزحمت بسیار بلکه تا جمعیت متفرق نشوند ممکن
نیست پس چه شد که در ظاهر اسیر و خوار و در دست جبابرهٔ خونخوار دستکیر
بمحض اشاره او همه صداها افتاد بلکه نفسها که با ختیار نالا نمی آمد رجعت خود را بسته بلکه زنک
شتر که بی اختیار متحرک بود ارام کرفت بکو این معجزه بود از آن مخدره فاستمعی اول پدر بزرکوار
وبرادر عالی مقدارش راوی کوید پس آنمخدره خطبه فصیحی خواند که مانند پدرش امیر المؤمنین
که مضمون بعضش این است بعد از حمد خدا و درود بر جدش حضرت رسالت پناه فرمود
بعد الحمد ای اهل کوفه فرمود ای اهل غدر و مکر بر ما کریه میکنید و هنوز
ابدیده ما از جور شما ساکن نشده مثل شما مثل آن زنی که در جاهلیت بود رشته خود
را محکم می تابید بعد میکشود شما کریه میکنید یا زاری نفاق است ما کریه میکنید بلی
والله باید بسیار کریه کنید و کم بخندید که چه جکری از رسول خدا بریدید و چه خونی از او ریختید
و چه حرمی که هتک نمودید وای بر شما تعجب میکنید که اسمان خون بارید عذاب بر شما در اخرت سخت تر خواهد
شد تا الاخر راوی کوید مردم از سخنان آن مظلومه حیران شده کریه میکردند و دستها خود
را بر دندانها خود کذاشته بودند **مؤلف کوید** با فصاحت و بلاغت عباس استر نکر در اینجا
و در این مقام از سید الساجدین روایت نموده فرمود ای عمه ساکن باش که بحمد الله عالم غیر معلمه
و عالم غیر مفهمه ای سکوت و از کسی بنا موخته کویه میکرد اند کسی اکر بدی داده باشند چون کلام با فصاحت
رسید بدان تا نقل از تفسیر امام حسن عسکری روایت است که در وقت رفتن امیر مؤمنان صلوات الله و
سلامه علیه بغزوه صفین در هنکامیکه از برای لشکر از قرسنک بیرون اورد اراده فضا

حاجت نمود جمعی از منافقین با هم کفتند ببین وعده لوای ببینیم با ایجاز او دروغ می شود
او ادعای مرتبه میکند مثل مرتبه نبوت و از این دو راهی کسی از پیغمبر ندید فامرهم در دروغ او را
ظاهر میکنیم خداوند این سخنرا بانجناب رسانید و در انمکان دو درخت بود که زیاده از یکصد ذرع
از هم دور بودند قنبر را فرمود بکو بان دو درخت که وصی محمد مصطفی امر فرمود که نزدیک بیائید و
بهم وصل شوید عرض کرد صدای من بایشان میرسد فرمود صدای تو را خداوند بایشان میرساند
قنبر اطاعت نمود فی الفور آن دو درخت با مر انجناب نزدیک آمده بهم چسبیدند منافقان کفتند
فامبرهم در پیشانیدند و درختان مطلب خود را بعمل آورد و این سحری بود از سحرها با زخم کلام
ایشانرا بانجناب رسانید امر فرمود درختها بمکان خود برکردند چنان شد منافقین مثل کریه بر سحر
ببدلی کم جرات که از شجاع پر دلی فرار کند پس انحضرت رفت بمکانی و جامه خود را بجهت قضای حاجت
بالا زد منافقان آمدند چون میخواستند نظر کنند کور و نابینا بودند چون بجانب دیگر نظر
میکردند میدیدند تا هشتاد نفر را نظر انداختند و از برای هر یک در هر دفعه چنین شد چون
انجناب فارغ شد زمین مامور بود فرو برد انجه دفع شده و ایشان چون اراده کردند نزدیک
زمین کیر بودند و چون مراجعت میکردند میتوانستند تا صد دفعه چنین شد تا مایوس شدند
و چون اراده کوچ از انمکان شد باهم کفتند با پیغمبر چرا با معویه جنک میکند با زبامر خدا خبر
با انحضرت رسید پس رو باسمان فرمود با ملائکه زمین این ملائکه از معویه و یزید با عمل ای ملائکه خدا من معویه
و یزید را نزد من حاضر کنید مردم نکاه میکردند دیدند از هوا دو نفر مانند غلامها سیاه یکی
بازوی معویه و دیکری یزید را چسبیده رخشندش پوشیده داشتند پس فرمود بیایید نظر کنید
امدند هر دو ملعون را دیدند پس فرمود این است معویه و این است یزید اکر خواهم ایشانرا می کشم
و اکر مهلت لکن ایشانرا مهلت میدهم چنانچه خدا شیطانرا مهلت داد تا وقت معلوم بدانید
انچه در امام خود میبینید از ظاهر از روی عجز نیست لکن امتحانی است از جانب خدا مر شما را
تا معلوم شود چکونه است عمل شما چون شنیدی این تفصیل بدان همین قدر اقتدار با فرزندش
علی بن الحسین بود و این مقدمات کذشته صبر بر امتحان بود و الا حالت یزید ابن زیاد در دست
انجناب حالت معویه و یزید بود در نزد امیر مؤمنان و بروایت سید بن طاوس ام کلثوم خطبه
خواند از پس پرده خود در حالتیکه صدا خود را بلند کرده بود پس فرمود ای اهل کوفه بد حال
شما چه واداشت شما را بر قتل حسین کذشته از یاری نکردن و اموالش را غارت نمودید و زنان

اسیر نمودید تا اینکه فرمود وای بر شما و لعنت بر روی شما باد مگر نمیدانید که چکار کردید و چه گناه
او زاد بر پشت خود بار کردید و چه خونهای محترم ریختید و چه دختران محترم را که لباسهایشان را
ربودید و چه اموال را بغارت بردید کشتید بهترین مردان بعد از حضرت رسول را و رحم از دلهای
شما کنده شد بحقیقت که گروه دوستان خدا همیشه با سعادتند و گروه شیطان زیانکارانند
پس فرمود قتلتم اخی صبراً فویل لامکم برادر مرا کشتید بقتل صبر که بانواع اذیت و محنت
در او بود پس وای بر آن مادر که شما را زائید سیجزون ناراً حرّها یتوقد زود باشد شما را
آتش افروخته جزا دهند سفکتم دماءً حرّم الله سفکها ریختید خونهائیرا که ریختن آنها
را خدا حرام کرده وحرّمها القرآن ثم محمّد و حرام بود بحکم قرآن و پیغمبر آخر الزمان الا فابشروا
بالنار انکم غداً پس بشارت باد شما را بحقیقت فردای قیامت لفی سقر حقاً یقیناً انّکم مخلّدون
و در سقر جفا مخلد خواهید بود وانّی لابکی فی حیاتی علی اخی و من بحقیقت تا زنده ام گریه میکنم
بر برادر خود علی خیر من بعد النبیّ سیولد بر کسیکه بهترین مولود است بعد از حضرت رسول صلعم
بدمع غزیر مستهل مکفکف گریه خواهم نمود با اشک ریزان مانند قطرات باران علی الخدّ منّی
دائماً لیس یجمد چنانکه علی الدوام بر روی من جاری باشد و هرگز خشک نشود راوی گوید پس
صدای مردم بناله و گریه بلند شد زنهای کوفه موهای خود را پریشان و مردان ایشان ریشهای
خود را میکندند و خاک بر سر میافشاندند و روها میخراشیدند و لطمه بر روی خود میزدند و
واویلاه و واحسرتاه براوردند پس حضرت بقیة الله سید الساجدین عم اشاره بسکوت فرمود و بعد
از ثنا و حمد و ثنای حقتعالی را ادا نمود و درود بسیار بر جدش رسول خدا صلعم فرستاد پس فرمود
ایها الناس هر که مرا شناسد شناسد و هر که نشناسد بداند منم علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب
منم پسر آنکه بی تقصیر و جرم در کنار فرات ذبح کردند منم پسر آنکه هتک حرمت نمودند و مال او
را بغارت بردند و عیال او را اسیر نمودند منم فرزند آنکه در راه خدا او را سر بریدند و همین فخر
مرا بس است ایها الناس شما را بخدا قسم میدهم میدانید شما نامها بپدرم نوشتید و او را فریب
دادید و عهد و پیمانها با او نوشتید و با او بیعت نمودید و در آخر با او جنگ نمودید و دشمن را بر
او مسلط کردید پس لعنت بر شما باد با آنچه برای خود پیش فرستادید و بد رائی برای خود
پسندیدید بکدام دیده بروی حضرت رسول صلعم نظر خواهید کرد روزیکه گوید عترت مرا
کشتید و هتک حرمتم کردید شما از امت من نیستید پس از آن صدای گریه از هر طرف بلند

شد و بیکدیگر میگفتند هلاک شده اید و نمیدانید چون صداها آرام گرفت آنحضرت فرمود
خدا رحمت کند کسیرا که نصیحت مرا قبول کند و حفظ کند وصیت مرا در حق خدا و رسول و اهل
بیت او زیرا که ما را در تبلیغ رسالت تاسی بحضرت رسالت لازم است پس همه حاضران فریاد برآوردند
که یابن رسول الله ما همه سخن تو را میشنویم و اطاعت میکنیم و حرمت تو را میدانیم و خواهان
خدمت توایم هر چه بفرمائی فرمان برداریم و هر کس با تو جنگ کند با او میجنگیم و هر کس با تو صلح
است با او صلحیم و طلب خونهای تو را از ستمکاران تو مینمائیم حضرت فرمود هیهات هیهات ایها الغد
اران مکاران دیگر ما گول شما را نمیخوریم و دروغهای شما را باور نداریم میخواهید آنچه با پدرم کردید
با من نیز چنان کنید نه بحق خداوند آسمانها که دوّار گرداند اعتماد دیگر بگفتار شما نمیکنم چگونه باور کنم
دروغهای شما را و هنوز جراحتهای دلها بر نشده و پدرم و اهل بیتش دیروز بمکر شما کشته شده
اند و هنوز فراموش نکردم مصیبت حضرت رسول صلعم و مصیبت پدر و برادران و خویشان خود
را و تا حال تلخی این مصیبتها در کام من است و آتش این مصیبتها در سینه ام افروخته پس راضیم نه از
ما باشید نه بر ما پس فرمود لا غرو ان قتل الحسین فشیخه قد کان خیراً من حسین واحسنا
تعجب ندارد قتل حسین علیه السلام پس از اینکه پدرش که بهتر از او بود کشتند فلا تفرحوا یا اهل
کوفان بالذی اصیب حسیناً کان ذلک اعظما خوشحال نشوید ای اهل کوفه باینچه بر حسین مظلوم
وارد شد که اینچه وارد شد اعظم از هر مصیبتی بود قتیل بشط النهر روحی له الفداء جانم
فدای آنکشته در کنار نهر فرات باد جزاء الذی ارداه نار جهنما جزای آنکه او را شهید نمود آتش
جهنم باد و در جمله از کتب معتبره که در بعضی از آنها از حضرت موسی بن جعفر روایت نموده که فاطمه
دختر حضرت سید الشهداء ع خطبه خواند و حجت خدا را بر ایشان بیان تمام کرد فرمود حمد میکنم
خدا را عدد ریگ و حصا و سنگینی عرش تا تحت الثری و ایمان باو دارم و توکل بر او مینمایم و گواهی
میدهم بوحدانیت خدا و باینکه محمد بنده و رسول او است و گواهی میدهم که فرزندان گرامی او در
نهر فرات بیجرم و تقصیر شهید شدند خداوندا پناه میبرم بتو از اینکه بر تو افترا ببندم و از آنکه گویم
بر تو خلاف آنچه فرستادی بر پیغمبر خدا از عهدها که برای وصی شود گرفت از مردم و امت او غصب
حق او کردند و او را بی گناه شهید کردند چنانچه دیروز فرزندش را بقتل رسانیدند در خانه خدا
حضور گروهی از مسلمانان خاک بر سر ایشان که دفع ظلمی از او نکردند نه در حیات و نه در وقت
وفات او تا اینکه او را بسوی خود برد با روی پاکیزه و پسندیده با مناقب معروفه و مذاهب مشهو

داور و اقامع نشد در راه رضای تو ملامت ملامت کننده و تعییر سرزنش کننده پروردگارا او را
در کودکی بسوی اسلام هدایت کردی و در بزرگی خاصیت او را نیکو کردانیدی و اطوار او را پسندیده
و پیوسته خیرخواه تو و رسول تو بود تا اینکه چون بنزد تو آمد تارک دنیا بود و حریص بر آن نبود
و راغب در آخرت بود و جهاد کننده در راه تو بود و پسندیدی او را و هدایت براه راست نمودی
اما بعد ای اهل کوفه و اهل مکر و غدر و تکبر و حیله حقتعالی ما اهل بیت رسالت را بشما مبتلی
گردانید و شما را بما امتحان نمود و ابتلای ما را نیکو گردانید و علم خود را بما داده و معارف را بما
عطا فرموده و ماییم صندوق علم خدا و مخزن حکمت خدا و حجت خدا در زمین بر جمیع عباد و بلاد
و گرامی داشته ما را بکرامت خود و تفضیل داده ما را ببرکت پیغمبر خود بر بسیاری از مخلوقات
بتفضیل امتیازی ظاهر پس شما تکذیب کردید ما را و ما را کافر شمردید و قتل ما را حلال شمردید
و اموال ما را بغارت گرفتید و ما را اسیر کردید مانند اولاد ترک و کابل چنانچه دیروز جد ما را کشتند
و پیوسته خون ما اهلبیت از شمشیرهای شما میچکد برای کینهای قدیم و دیدهای شما شاد
شد بکشتن ما زود بجزای خود خواهید رسید و خدا میان ما و شما حکم خواهد کرد و شاد
مباشید باینکه خون ما را ریختید و یافتید مال ما را زیرا اینها موجب سعادت نشد برای چنین
ما خدا مقرر گردانیده اینمصایب را از برای ما پس منتظر لعنت و عذاب خدا باشید که بزودی بشما
میرسد و عذابهای پیاپی از آسمان نازل میشود و شما را استیصال خواهد کرد و بکوبد شما و
شمشیرهای شما را بروی یکدیگر برهنه خواهد نمود و در دنیا و عقبی بعذاب الیم حقتعالی معذب
خواهید شد بانچه بر ما ستم کردید چنانچه خدا میفرماید الا لعنة الله علی الظالمین وای بر شما
مگر میدانید که بچه دستها بر ما نیزه زدید و چه گروه از شما بقتال ما آمدند و بچه پاها بطلب
جنگ ما روان شدید دلهای شما سنگین شد و جگرهای شما غلیظ و مهر شقاوت بر دلهای شما
زده شد چشم و گوش شما از حق بسته شد و شیطان اعمال قبیح را در نظر شما زینت داده و بر
ضلالت ترغیب دیده بصیرت شما کشیده و راه هدایت بر شما مسدود گردانیده هلاک شوید ای
اهل کوفه چه خونها حضرت رسالت از شما طلب دارد و چه جنایتها آنحضرت در نزد شما است بمکر
که با جدم علی بن ابیطالب و فرزندان حضرت رسول کردید و ایشانرا بقتل آوردید و فخر کنید
در میان شما فخر کرد که ما کشتیم علی و فرزندان او را با شمشیرهای هندی و زنان ایشانرا اسیر کردیم
ای گوینده خاک و خاشاک در دهان تو باد فخر میکنی بکشتن کسانیکه خدا ایشانرا کفن

وازهر شد

واز هر شک و کثافت پاک کرده برای پدران خود بمیر و در گردها خود بنظر عار و بر عامه کسانیکه
کن حسد بردید بر بزرگی و جلالت ما و نابینا و دیده بغض و مکر منت ما را اینها فضل خدا است
بهرکه بخواهد عطا میکند و کسیکه خدا نوری نداده در دنیا و آخرت نور نداده راوی گوید
پس از این سخنان جانسوز فرزند سید الشهدا و جگر سوخته بغم مبتلا بخروش شور از مردم برآمد
در و دیوار بگریه در آمد و گفتند بس است ای دختر پاکان و معصومان که دلهای ما را سوختی
و آتش حسرت در سینهای ما افروختی و دیدهای ما را گریان کردی و در ذیل روایت سابقه در ذکر خطبه
جناب صدیقه صغری زینب راوی فرمود این کلام را نقل نموده گوید در پهلوی من پیره مردی بود
چون خطبه علیا مکرمه دختر کبرای امیرالمؤمنین را شنید صدا بگریه و ناله بلند شد
و میگفت پدر و مادرم فدای شما مردان شما بهترین مردان و زنان شما بهترین زنان و پیران شما
بهترین پیران و جوان شما بهترین جوانان اند مولف گوید خطب اهل بیت را مجلسی در جلا که
سبکش ترجمه بوده مثل غالب کتب مصیبت بیان بترتیب ذکر نموده اول خطبه دختر امیر عرب حضرت
زینب را که در این مختصر باشاره گذشت پس از آن خطبه دختر سید الشهدا فاطمه پس از آن ام کلثوم
پس از آن خطبه امام سجاد را بنوعیکه ظاهر شد اینست که باین ترتیب واقع شده می باید دانست که
که از نظر در مجموع کلام مطالب مهمه چند معلوم میشود اول آنکه او از زنان داخل عورت
نیست چنانچه جمله از فقهاء اعلام در کتب فقهیه بهمین استدلال نموده اند احتمال اینکه در مقام
حاجت بوده مدفوع است باینکه حاجت هرچه فرض کنی باین تفصیل نیست و مدفوع است بشهادت
جمیع افعال و اقوال اسیران اولا با جلیت شان دختران امیرالمؤمنین و سید الشهدا از این احتمال تمام
بما در کلمات فاطمه مظلومه دختر حضرت حسین که از همه کوچکتر بود چه مطالب عالیه علمیه اعتقادیه
را مشتمل است و چه اخبار از وقایع متاخره را در بردارد اگر بهور و ولایت قلبیت روشن است
اینها را انحواهی نمود تا بنای تقریر معصوم خصوصا در این مجموع خطب این تفصیل کفایت
برای هرکس مینماید دوم آنکه هر یک مستقلا فضلا از مجموع من حیث المجموع اتمام حجت بر اهل
کوفه نمودند و ثابت نمودند بر خاص و عام که حرکت یزید و ابن زیاد و سایر بنیان اهل عناد
و تابعین این ظلم و فساد بر باطل بوده و هستند و اینکه تمام اهل کوفه با همه ناله و فریاد و تمسک
و اظهار تفجع و انا حال که از آنها صادر شد چنانچه مقصر بودند در ترک یاری حضرت سید الشهدا
صلوات الله علیه مقصر بودند در سکوت و سکون در وقت دیدن آل الله با این خواری و ذلت در دست

دشمن علی الخصوص عبادات شامیه خطبه مولای ما حضرت سید الساجدین ع با لذت بفقره اخیره
سوم آنکه این مصیبتها را حاد ایشان سلام الله علیهم در مقام تسلیم و رضا بودند کل علی حسب مقامه
و مرتبته چهارم اینکه بنمانند بخاص و عام که این مقدمات سبب بروز سعادت و تقرب ایشان نزد
خدا است با خوبی خزان مخالفین بود پنجم اینکه همین مقدمه الله که باین صورت و تفصیل در
و رود کوفه فضل الرسایر مصیبتها کربلا و تحمل ایشان با آن شدت دلیل بر حقیقت طریقه و مذهب
اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین است اگر نه این بود چگونه میشود اسیر و دستگیر باشد و چنین
بلیه عظیمی بر ایشان این اطمینان قلب از برای ایشان باشد که چنین کلمات با خشونت از ایشان سر
زند در یکنفر از دشمنان مخالفین بلکه همین مطلب خود معجزه قاهره ایست با اینکه لشکر سلوکشان
با اهل بیت طاهرین این بود که اگر در مصیبت خود گریه میکردند بکعب نیزه ایشان را اذیت مینمودند
پس معلوم است سکوت ایشان از این اقوال با این تفصیل که اسباب رسوائی و شوریدن خلق است
اگر از جهت عزت و مروت داشته باشند باشاره باطنیه الله که اسباب ظاهر ایشان نفس را قطع
و آواز نکبها را ساکت میکند **مصیبت عظیمه در دخول اهل بیت در**
مجلس شوم ابن زیاد علیه اللعنه و قبل از این تفصیل بخاطرم رسید شمه از دنائت
و دنائت خبث نسب ابن زیاد تا اینکه دوستان امام ع که قلبشان بمحبت معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین منور است بیشتر محزون شوند در لعن بر ظالمین آل محمد ص راغبتر باشند پس میگوییم عبید
الله پسر زیاد است در ظاهر و باطن الله اعلم و این خبیث ابر عداوتش با اهل بیت عصمت و حد حصر
بود بعضی نقل نموده اند که آن خبیث در بصره چند مسجد مخصوص بنا نهاده بود که در آنها لعن
کنند امیر المؤمنین را که تا مقصود از نقل این باشد که روایت ساجد مثل امام و مؤذن و خطیب را
که مخصوص قرار میداد ایشان را باین کار و امید داشت در مقصودش از بنا مساجد مذکوره همین
کار بود پس لیکن نباشد مثال اینکه پیدا کرد این خبیث باو منسوب است بزیاد است و معروف بزیاد
ابن ابیه است یعنی پسر پدر خود که معلوم نبوده کی بوده و این کلمه از عایشه معروف و غیر واحدی
نقل نموده اند و از احقاق الحق منقول است که معویه ادعا نمود زیاد برادر من است مقصودش
این بود که پدرم با مادرش زنا کرده و از نطفه او زیاد بعمل آمد و بعضی نقل کرده اند که وقتیکه معاویه
این ادعا را نمود بجهت تحقیق این مطلب زیاد را بمسجد برد و بر منبر بر آمد و زیاد را در مرتبه پایین
از خود قرار داد و رو بمردم کرد هر کس شهادت دارد که زیاد پسر ابی سفیان است ادا نماید شخصی

و خوند

بر خواست گفت وقتی ابو سفیان در طایف بر من وارد شد از برایش شراب حاضر کردم فاحشه خواست
مادر زیاد را از برایش آوردم و نطفه او منعقد شد از جمله اشخاصیکه مدعی زیاد بودند ابو عبید
بن علاج و بنقل دیگر عبید که غلام بنی علاج بود که نظر بظاهر قولش مدعی او بود و معویه بظاهر
پسر ابی سفیان است که از بنی امیه است و این امیه اگرچه معروف بین مردم و اهل تاریخ که نظر شان
بظاهر است که پسر عبد الشمس است بنابر این از قریش میشود بلکه از اکابر ایشان و لکن در اخبار اهل
بیت سلام الله علیهم چنانچه در تفسیر صافی در شرح کریمه غلبت الروم از ابن میثم روایت نموده
اینستکه میگوید رومی غلام عبد الشمس بود که او را پسر خود خوانده بود و این معنی معهود بوده
در میان ایشان که عبد خود را ابناء بمنزله پسر قرار میدادند و دوباره معویه از زمخشری در ربیع
الابرار منقول است که بچهار نفر نسبت داده میشد یکی عمرو بن مسافر و دیگری ابی عمارة بن ولید
و دیگری عباس بن عبد المطلب و دیگری صباح که مغنی سیاهی بود از عماره و گفته اند ابو سفیان مرد
بدی بود قصیر القامه و صباح اجیر ابی سفیان بود و جوان خوش صورتی بود هند مادر معویه که
زن ابی سفیان بود او را بسوی خود خواند که با او زنا کند و گفته اند که عتبه زن ابی سفیان نیز از
صباح است و هند کراهت داشت که او را در منزل خود بزاید پس بیرون رفت بکوه اجیاد و او را در
اجیاد زایید و در این باب بعضی شعر گفته اند و در بعضی جوابهای کتابها که حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه با آن ملعون نوشته در جواب مفاخرت انا بنی بی اصل با اینکه از قریش است و لیس الاصیل کالملصق
للصیق یعنی اصلی مانند چسبیده نیست اشاره باینکه تو ای معویه از قریش نیستی خود را بسته و چسبانیده
بقریش و در این باب تواریخ نسبتی بلکه ما سخن از عین خری و خواری تو است چون این مقدمه
بد سنت مدعیین که میان بی ایمان چه قبایحی بر خود راه دادند که اعانت و اطاعت نمودند در مقدمه
جاسوسکه بلا پسر خبیث الذات زیاد را که ما بر فخر او این ستکه معویه او را پسر زنا نمی ابی سفیان
و برادر خود قرار داد و پسر بودن خود معویه هم از برای ابی سفیان بنحوی بود که شبیه چه ابی
سفیان که انتساب او را نمیکه که لصوق است هم این امور در تحصیل رضای یزید پلید شراب خوار
زنا کار هم ثابت و همچو ان سلسله انتساب او در ظاهر معویه حرامزاده بدون تعیین پدر زنا زاده
نقل نموده اند که میسون دختر بجدل کلبیه غلام پدرش با او زنا کرد یزید از او بعمل آمد ای کبرا
کشتند کسیکه مادرش حضرت زهرا ع دختر رسول خدا ص که در مدحش زبان قاصر و خیال الکن
دوستی دشمن اسم شریفش را بدون تعظیم و تکریم بر زبان نمیراند همین قدر علی ابو ابت

حدیث

حدیث لولا علی لما کان لفاطمة کفو من آدم الی خاتم و در جمع حدیث کسا است که بعد از سوال حضرت
جبرئیل امین از رب العالمین من تحت الکساء و فرمودن کسانی که در زیر کسا بودند هیچ مخلوقی را از اسما نهاد
نامها و زمینها و فرا پهنا و علیها اخلق غیر ایشان و از مصطفی جل الجواب داده هم فاطمة و ابوها و بعلها
و بنوها تامل نماید این بذای حق در چنین مقام بذکر اسم مبارک صدیقه کبری ع و در نسبت جمیع آنها
نفر مبارک دیگر با نجلی معصوم اشاره بآنکه فضل آن مقام اجماع زیر کسا مخصوص کرد قول
جبرئیل بتوسط حق و قبول آن حضرت متکا دی بن خانواده را و بپرسد تا اینکه خطابش ذی قوة عند
ذی العرش مکین مطاع ثم امین خوانده از وجود پر نور مبارکش تا منافات با افضلیت رسول
الله صلی الله علیه و آله نداشته باشد خدا نظر امام را شامل حال کرداند و در مقامی مناسب آن بکر لا بنوطالب
مطلب باشد بعضی بیانش رسیده باشم که این مقام گنجایش بیش از این ندارد زیرا که حدیث کسا مثل
اصل فضیلت حضرت زهرا ع نداد را پیمانی قدر و منزلت شوم ای امام مظلوم که ما ذکر نا ابهم بنه
خداوند تعالی اعلی الخواست غذای ظاهری تو انستی چنین مادری باشد بلکه مخصوص داشت بکند
زبان معجز بیان وحی ترجمان حضرت ختم پیغمبران چون مادرش را شناخت مرا چه قدر که وصف ید
عالیمقدارش کنم عمر عاصر را خواستار بکر بی احتیاج و زبانش هم ارسته در مدحش کنند یا
الله وانقطع الخطاب یعنی بعد از باب الله بودن آنجناب سخن با بی نمیماند شایع کفته موقع آنشك
فیه انه الله من چه گویم در باب مدینة علم رسول ص غیر آنکه بگویم فاطمه سلام الله علیها نا ایمنی امیر
المومنین ع امام و حجة خدا بود بر از ما اهلك ناگاه ای آسمان چگونه سرنگون نشدی که سر چنین
امامیرا با عیال و اولادش که از جمله ایشان حجة خدا حضرت سید الساجدین ع بود در مجلس شوم عبید
الله زیاد که بعضی ازخاالاشرار نشسته حاضر کردند شیخ مفید رحمه الله در ارشاد و دیگران روایت نموده
اند که در دو فتا و در دنس سرهای مقدس آل الله آن ملعون شقی در قصر الاماره نشسته مردم را با
عام داد یعنی هر کس که بخواهد بیاید تا اینکه نظاره بر اهل بیت زیاد تر کردد و آنکه کفر باطنی خود
را زیاده از آنچه ظاهر شده بود بر خاص و عام معلوم کرداند پس سرهای منوره را آوردند و در
حضور آن خنزیر مآب بر زمین کذاردند و در ارشاد مذکور است که بعد از ورود اسری آن ملعون
امر کرد تا آن سرهای مطهره را حاضر کنند و از بعضی از ثقات نقل نموده اند وقتیکه سرهای
مطهره را با نیزه‌ها بدر قصر الاسلک ابن زیاد رسانیدند همین که سر حضرت سید الشهداء را از نیزه بزیر
آوردند من نزد یك آن بودم دیدم لبهای مبارکش حرکت میکنند چون گوش فرا داشتم شنیدم که این

ایه را تلاوت میفرمود و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون الیه یعنی کمان مکنید که خدای تعالی غافل
است از آنچه ستمکاران میکنند ابی مخنف در رساله اخذ الثار روایت نموده که وقتیکه مختار
وفادار سر ابن زیاد غدار را از برای جناب محمد بن الحنفیه و آنجناب آن سر را بنزد حضرت سید الساجدین
علیه السلام فرستاد آنحضرت مشغول خوردن غذا بود فرمود الحمد لله الذی استجاب دعائی و فرمود که
ما را با سرهای مطهره بر آن ملعون داخل کردند غذا میخورد من از خدا مسئلت نمودم که بمیرم
تا اینکه سر آن ملعون را نزد من بیاورند در حالیکه مشغول غذا باشم بروایت صدوق ره در امالی این
انور را در طشت طلائی کذارده در پیش روی آن ملعون بر زمین نهادند بروایت مفید با بخبیث نظر
بسر خون آلود برگزیده خداوند عدد و میمود و تبسم میکرد و چوبی در دست پلید داشت بر
لب و دندان آن نازنین میزد زید بن ارقم اشنائی کرده و اندوه بخیز و بشکر میکفت لقد اسرع الیك
الشیب یا ابا عبد الله زود پیر شدی ای پسر زاد رسول ای ابو عبد الله شیخ ابن نما میفرماید روایت شده
از انس بن مالك که گفت در نزد پسر زیاد بودم دیدم با چوب دستی خود دندانهای ثنایای آنحضرت را
میزد و میکفت چه خوش لب و دندان بوده کفتم سخنی بگویم که ترا بد آید بتحقیق که من
دیدم رسول خدا میبوسید محل چوب ترا و فی البحار عن سعید بن معاذ و عمرو بن سهل کفتند
ما حاضر بودیم و آن ملعون را دیدیم میزد بینی مبارك و چشم حق بینش را و سر چوب را در دهان
مبارك فرو میبرد و بروایت مفید زید بن ارقم در پهلوی او بود رو بآن ملعون نمود که بردار چوب خود
را از این دو لب مبارک قسم بآن خدائی که خدائی نیست غیر او که دیدم رسول خدا را که لبهای خود را در محل
چوب تو میگذارده بکرات که نمیتوانم او را احصا نمایم پس صدا را بکریه بلند کرد آن ملعون کفت خدا
چشم تو را بکریاند بگریی لفتح الله آیا کریه میکنی از برای فتحیکه خداوند بما داده اگر نه این بود که پیر
شده و خرافت تو را دریافته تو را میکشتم و بروایت ابن نما کفت ای پسر زیاد حدیثی از برای تو نقل
نمایم که کران تر باشد بر تو از آنچه شنیدی دیدم رسول الله اقعد حسنا علی فخذه الایمن والحسین
علی فخذه الایسر دیدم رسول خدا جناب حسن را بر ران راست و حسین را بر ران چپ نشانیده ثم وضع
یده علی یافوخهما و قال اللهم انی استودعك ایاهما و صالح المومنین پس دست مبارک را بر سر
ایشان کذارده و یافوخ استخوانیست در سر که در وقت طفولیت نرم است و فرمود خداوندا
من ودیعه کذاردم ایشان و صالح المومنین را ایشان را نزد تو و بروایت سابقه فرمود پس با بحیرد
منقول از بحر المصائب مقتل است که زید از مجلس او بر خواست برخاست بمردم خطاب میکرد شما بعد از

این از جمله بندگان خواهید بود که بشنید که فرزند رسول خدا و فاطمهٔ زهرا را و برخود امیر کردید پیرش را امر را بجا آورید که البته بقتل خواهند آورد و اخبار شما را و مطیع خواهند اشرار شما را
این بقا این کسی که راضی شود به ذلک و فعال ایشان از سوء دل دوستان تو یا ابا عبدالله چگونه شنوند
این بلاها را که بالنسبه بسر این بزرگوار بعمل آمد و ساکن بنشینند و اینها شنیدند از انکار بعضی از ضعفا
در این مجلس شوم از منافقین بود چون فی الجمله مقام ایشان را دانسته بودند این کونه اقوال و افعال
از ایشان صادر شد و الا محب حقیقی که مؤمن باشد باین قدر اکتفا نمیکند مگر فضل اسماعیل صادق
الوعد را نشنیده که قوم او او را کشتند و سر او را بریدند و پوست سر او را کنده و پر کردند و از
برای طاغیه وقت بهدیه بردند در حین قتل خداوند عالم سطاطائیل ملک عذاب را نزد او فرستاد
که از او اذن گرفته قوم مشرا هلاک کند گفت من شنیده ام که در آخر الزمان سر مبارک حسین
مظلوم را از بدن جدا میکنند با بهایت خفت و خواری و او صبر میکند تا اینکه خداوند عالم او را
در رجعت بر دشمنانش مسلط میفرماید و از ایشان انتقام میکشد من با ایشان اقتدا میکنم تا
در رجعت با ایشان ز کوار انتقام بکشم از پیغمبر خدا بعد از اینکه این واقعه جانسوز را شنیده بود دل
مبارکش بدرد آمده و چون در آن زمان حضرت حسین را نکرده بود همین قدر که صبر بر بلا نموده
باشد تا سیدا با الحسین علیه السلام قلب خود را تسلی داده بود مثل مؤمنین تو البان حضرت
حسین در زمان بعد از شهادت که چاره غیر مصیبت داری و گریه و زاری نداد ند تا لیتنا کنا
معهم و نفوز فوزا عظیما چگونه اقتدا بفعل اسماعیل صادق الوعد حرکت نکنند و حال اینکه معلوم
نیست این نقاصیل غالبا جانسوز که بعد بما رسیده بحضرت اسماعیل هم کو رسیده باشد علی الخصوص
تفصیل این مجلس را بخصوص مقدمه که بعضی از ارباب المناقب نقل نموده اند از مقدمه حجام بالنسبه
بقطع بعض از اجزاء سر مبارک پر کردن آن از مشک و عنبر بالنسبه بجز کینکه بالنسبه بدهان و حرمین سال
آن امام عالمیان از امر دود در جهان سر زند که یقین دارم اگر نه وجود سید الساجدین ع بود
آسمانها از هم میپاشید و زمین فرو میرفت از منتخب طریحی ره نقل نموده اند شعله آتش ظاهر
و داخل در قصر شد که آن ملعون از خدا بیخبر بجو دمنبر سیده از خوف خود را در جائی از خانه پنهان
نمود و از کامل بن الاثیر از بعض حجاب ابن زیاد نقل نموده که من با آن ملعون داخل در قصر شدم
و دیدم که صورت حسین کشته شده بود آتشی از عقب ما و بروی آن و ختم شد بمن گفت این مطلب را
بکسی مگو مؤلف گوید این از سیاست ابن زیاد و نقل بعید نمینماید بلکه نمودار شدن آتش در دو باد

شده باشد تا اینکه نقل نموده اند ابن زیاد بدست پلید آن گستر در آن یوم الثنا در آن روز
بها د قطرهٔ از خون مبارکش بر ران آن نجس چکید و ران ش را سوراخ نمود و آن جراحت همیشه بود
و بوی گند از او بمرتبه بیرون می آمد که احدی نمیتوانست متحمل شود بجهت مخفی داشتن آن یعنی
همیشه نافه مشک بر آن موضع می بست و چنانکه جناب ابراهیم بن مالک آن ملعون را بجهنم فرستاد بهمین
علامت او را شناخت مؤلف گوید یقین است بمقتضای حرکات قبیحه آن ملعون مفقود شد
از گذاردن سر اطهر بر زانو احترام نبوده محتمل اینکه عمل با لاثر از آنچه شنید که در نظر داشت
و باین واسطه این صدمه بر او وارد آمد اما ما نیز بمصیبت عظمی بر فرض این احتمال با لاثر این چه
در نظر داشته اگر چه وجه دیگر در این مقدمه ظاهر است که قریب بآنچه گفته میشود بعضی ذکر نموده
اند و آن اینست که اشارات امام ع مظهر صفات خداوندی مانند صفات حق سبحانه و تعالی با آنها
بموارد مختلف میشود و صد و رانها از حق فیض صرف است بحسب قابلیت و استعداد محل اثر بروز
میکند مثل قطرات باران بر زمین وارد می آید اثرش عموم است باعث روئیدن ریاحین و بر محلی که هم
گل در آن جا کاشته اند گلهای رنگارنگ و در جای چنین خوشبو و خوش آب و رنگ و در صدف
مروارید و در شکم افعی سم است آب در دهان سبطی آب گوارا و در دهان قبطی خون و آن خون
شریف بر سر و روی شهیدان ما به سعادت بر سر و روی بر زمین ها از معصومین چنانچه در بعض
مطالب سابقه گذشت اسباب شفا عتند در چشم و بدن تمام مطهر بود به موجب روشنی و شفا و تا
بیرش در دل آن بایل آن خبیث بود بایمان مثل ماها که از شنیدن این کلمات مثیر الاحزان ایشانا
تا اینکه بفضل امام ع بر سند تبعات آن است بر خلاف اثر در وجود نجس ابن زیاد ملعون از الله اید
سبب اذیت و خرابی بدن و اخروی شد چون کیفیت سر مطهر حضرت سید الشهداء را در محفل
محشر خبر داشتی نمیدانم چه احوال خواهی داشت اگر تصور کنی که در چنین منظر فضیعی اهل بیت
طاهره وارد شوند با بر آن زمان بیکس و اناطفال بودس چه روی داد یا حضرت سید الساجدین
علیه السلام چه حالت داشتند با بروی جو مبارک سید الشهداء از ورود عیال و اولادش چه روی
داد السلام علیک یا رسول الله و علیک یا امیر المؤمنین و انت یا مولاتی یا فاطمة الزهراء بعین
والله علیکم ما نزل بنا اخنکم من مصاب و لدکم الشهید الغریب الوحید و کیفیت ورود اهل بیت
در آن مجلس شوم اینست بروایت ابی مخنف اول امام زین العابدین ع را وارد نمودند در حالتی که
خون از بدن مبارکش میریخت و آن بینی و اهد مختار دانا قلو و نبخبر مقابل آن کافر غدار نگاه داشتند

پس بسند معتبر از ابو الاسود روایت کرده است که گفت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود ستقفون ونسئلون

وای برشما روز قیامت چه جواب خواهید گفت ای بیچارگان و هو خصمکم یوم القیمة ای بیچاره‌ها اندوه باشد شما را وای بر

باشید وازما سؤال شود که بر شما چه وارد آمد و از شما سؤال شود که با عترت پیغمبر خود چه کردید

چه جواب خواهید گفت جد ما محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله وخال میکم خصم شما باشد در

روز قیامت مؤلف گوید این فقرات از امام کذشته از اخبار خاصه و عامه سؤال

روز قیامت مطابق است با حدیث مفضل از حضرت صادق علیه السلام با التبنیه با نفس فقره از آن حدیث

طولانی که در حدیث حضرت حسین نقل نمود که با صحابش خبر سعادت داد با او روز عاشورا

خبر داد از رجوع خود و اصحابش در رجعت و از رجعت رسول الله صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین

و شکایت حضرت بحضرت رسول و با فرمایشات حضرت رسول در قیامت و حضرت

از کوثر تشنه وارد شوند و ایشان را بواسطه ظلم بر اهل بیت طاهر رد کنند و پس از ورود

علیه السلام بروایتی که در آن ذکر شده باز خطبهٔ دیگر حضرت زینب را وارد کرده‌اند

عقیب قلنا محمد رسول الله علیها وارد کرده‌اند و هی منکرة وعلیها اثر ذلتها و هی متخفیة بین

النساء و امعصوم بعضی خود را میپوشیدند که ملکه کی او را نشناسد و بیشتر از بهانها خود را نپوشیدند

و خود را بین زنها مخفی مینمود بعضی زنان و خدمتکاران دور شد اکرچه بود بروایتی مخفی

چون مقنعه نداشت و چگونه دامن میپوشید الامان از این مصیبت حضرت امیر المؤمنین

علیه السلام با این حال کجا و دخول در چنین مجلس کجا اکر اجامره و اوباش اهل کوفه را با ر عام داده بود

که ببایند فتح ابن زیاد و یزید و اسیر شدن عیال حضرت حسین را تماشا کنند و مرینند اسیرا

را میکوید مقصود ابن زیاد بد بنیاد این بود که از حرم کسیرا دید فقال من هذه

ان ناحیة من الطریق بر طعنها و بعنها که چه زجر فاطمه زهرا اکر دختر ظاهر و مشهور

کنند در حضور ظالمان و طاغیان یا فاطمة الزهراء قومی وانظری اسرالیه فی ذل الامر و هاتی

ای فاطمه زهرا برخیز نوحه کن اسیران خود را در ذلت ببین و دستهای ایشان را بکاش

بهمین اکتفا کرده بودند و دل مبارک ایشان را بسنان زبان مجروح مینمودند بروایتی

واحدی از ایشان با روی بسته و با عقالا با خنک نبود ده کوش را از قصص شوم ان پلید جهت

احتراز از نظاره برزمین نشسته زنان و کنیزان اطراف را اکرفته اند ابن زیاد ملعون التفات

در آن نموده کفت من هذه التی اعتزلت ناحیة و معها نساؤها کفتند این زینب کبیره کبری

سر خود را از محمل بر افکنده و در جای نشسته خدمتکاران در اطراف او بودند کسی جواب

آن ملعون نگفت دفعهٔ دوم باز همین سؤال را نمود باز جوابی نشنید در دفعه سیم بعضی از کنیزان

ان جر شنواند در جواب آن بی ایمان کفت هذه زینب بنت فاطمة بنت رسول الله این زینب دختر

فاطمه زهرا دختر رسول خدا است چون دانست آن خبیث اعتنا ندارد و مقصود آن خبیث این بود

که او را ذلیل کرده باشد بروایتی مخفف متوجه آن مخدره کردید عرض نمود یا زینب بگو ببینم که

کلینی بودار بجوجد نه مبد هم با من تکلم کن ان مظلوم بر خود پیچید با اسم رسول خدا چه کند

از روی غضب فرمود فانه یدعی منی یا عدو الله و رسوله فقد فضحنا بین الانام چه میکوئی ای

ابد دشمن خدا و رسول بجهت کرامت او سواکرد در حضور مردم و هتک حرمت ما کردی بروایت

ارشاد ابن زیاد بر آن پلید کفت الحمد لله الذی فضحکم و قتلکم و اکذب احدوثتکم حمد مر خدا را است که

شما را رسوا و دروغ بودن سخن از خود در اورده شما را ظاهر نمود از شقی کفر باطنی خود را در

هرکس که این عبارات را بشنود که شنیع از افعال و اقوال شنیعه دیگر ش ظاهر نمود از فرزندان رسول

الغالب چون این کلمات که نزاهیر الجنیث بی نمیر را شنید چنین غضبش بجوش آمده فرمود الحمد لله

الذی اکرمنا بنبیه و طهرنا من الرجس انما یفتضح الفاسق و یکذب الفاجر و هو غیرنا والحمد لله

حمد مر خدا را است که ما را اکرامی داشته به پیغمبر خود محمد مصطفی صلی الله علیه وآله یعنی با اینکه

ما را از ذریهٔ او قرار داد و پاک قرار داد ما را بحکم انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت

ویطهرکم تطهیرا پاکی بدرستی که افتضاح و رسوائی مخصوص فاسق و دروغ میکوید فاجر

و این ود بکرانند و حمد مر خدا را است بروایت ملهوف آن ملعون گفت کیف رأیت صنع الله باخیک

چگونه دیدی کردار خدا را با برادرت اهل بیتت جناب در غضب شده فرمود ما رأیت الا جمیلا هؤلاء

قوم کتب الله علیهم القتل الی مضاجعهم وسیجمع الله بینک و بینهم فتحاج و تخاصم فانظر لمن الفلج

یومئذ ندیدم از خدا جز نیکی این اشخاصی که بشهادت ایشان سرزنش میکنی جماعتی بودند که سر

نوشت ایشان سعادت شهادت بود پس این بود که ببرون رفتند از این سرا چه فانی بسوی آرامگاهها

خود در دار باقی و زود بیاید که در روز قیامت خدای تبارک و تعالی جمع کند میان تو و

ایشان و با تو مکالمه و مخاصمه کنند پس ببین که فتح با کیست هبلتک امک یا ابن مرجانة

بعزا بنشیند ای پسر مرجانه آن ملعون این کلمات را از آن مخدره شنید در غضب شد

که گویا اراده قتل او را نمود بروایتی عمرو بن حریث که از اهل مقاتل بود ...

نمود از آن ملعون کفت ایها الامیر زنیست که لسوختن از او مؤاخذه بکفتار او مناسب نیست پسران
جنیث باز در مقام سرزنش کفت خدا مرا شفا داد از برادر طاغی تو و عاصیان از اهل بیت تو چون
مخدره این حرف کلام را از آن مرد و دستید بکریه درآمد و فرمود لعمری لقد قتلت کهلی و ابرزت
اهلی و قطعت فرعی و اجتثثت اصلی فان یشفک هذا فقد اشتفیت بجان خودم قسم که بزرکان
مرا کشتی و اهل بیتم را در نظر نامحرم ظاهر نمودی و فرع مرا قطع نمودی و ریشه مرا از بیخ کندی این باعث
شفای تو است پس شفا یافتی آن ملعون کفت این زن زینب سجع کو و کلام فصیح کو بجان خودم
قسم که پدرش مردی بود سجاع آن مخدره فرمود زن را با سجاع بودن چه کار و لکن حرفی بود که از سینه
ام بیرون آمد و از زبانم جاری کردید چون کلام با این مقام رسید حضرت سید الساجدین علیه السلم
از مکالمات آن پلید با عمه مظلومه اش متغیر الحال و از غیرت نتوانست بر خود هموار کند متوجه آن کافر
زنیقا بیغیر کردید و فرمود الی کم تهتک عمتی بین من یعرفها و من لا یعرفها قطع الله یدیک و
رجلیک تا چند هتک حرمت عمه ام را میکنی بین اشخاصی که او را میشناسند و نمیشناسند خدا دست
و پای تو را قطع نماید آن مرد دود و با امام ع کفت من انت تو کیستی فرمود من علی بن الحسینم کفت الیس
قد قتل الله علی بن الحسین ایا خدا علی بن الحسین را نکشت آن حضرت فرمود کان لی اخ یسمی علیا قتله
الناس برادری داشتم اسمش علی ملاعین تو او را کشتند آن ملعون کفت بل الله قتله فرمود الله
یتوفی الانفس حین موتها خداوند قبض روح هر نفسی را میکند در وقت موت آن ملعون در غضب
شد کفت و بک جرئة لجوابی و فیک بقیة للرد در تو جرئت از برای جواب من هست و هنوز در تو
قوه باقی مانده در جواب من پس امر کرد که او را ببرند و کردنش را بزنند زینب سلام الله علیها چون این کلام
را از آن ملعون شنید از جا جست و امام ع را در بر کرفت و فرمود حسبک یا ابن زیاد من
دمائنا بس است تو را ای پسر زیاد آنچه ریختی از خون ما پس دستهای خود را در کردن امام بیمار
بند کرد و مانع میشد ایشان را و میفرمود لا والله لا افارقه فان قتلته فاقتلنی معه قسم بخدا
از او جدا نمیشوم اکر او را خواهی کشت مرا نیز با او بکش آن شخص مامور امام را میکشید آن مخدره مانع
میشد تا اینکه بقهر امام را کشید بنوعی که دست آن مظلومه رها شد چون چاره ندید با کریه و ندبه
نکاه را از آن کلاه بلند نمود بجانب آن ملعون تا آن سنکین دلی بر ایشان رحم آمد و کفت عجبا
للرحم یحب انها ودت انی قتلتها معه کمان من این است که دوست دارد من
او را با ابن علیل بکشم پس آن ملعون کفت واکذارید که همین ناخوشی و رنجوری کفایت او میکند

در روایت ملهوف است که چون آن ملعون امر بقتل امام کرده بود امام فرمود ایعمه ساکت باش تا من
با او سخن کویم پس فرمود یا ابن زیاد اما بالقتل تهددنی اما علمت ان القتل لنا عادة و کرامتنا الشهادة
ای پسر زیاد آیا بکشتن مرا میترسانی آیا ندانستی کشته شدن در راه خدا از برای ما عادت و
بزرکی ما در شهادت است چون آن امام را از دست ستمکارش کشیدند و با آن ملعون کفتکو کرده فرمودند آن کان
بینک و بینهن هؤلاء النسوة رحم فارسل معهن من یؤدیهن اکر میان تو و این زنان خویشی است
کسی را با ایشان روانه کن ایشان را بوطن برساند بروایت ابی مخنف مکالمات آن ظالم عنید با خواهر
کبرای امام شهید حضرت زینب با آنچه کذشت اندک تفاوتی دارد از آن جمله وقتیکه در مقام
سرزنش کفت کیف رأیت صنع الله باخیک بعد از این کفت آن نادان یا خذ الخلافة من یزید
فخیب امله و خیبت رجاه و لم یمکنه الله تعالی منه دیدی وقتیکه برادرت خواست خلافت را از یزید
بکیرد خدا امیدش را نا امید نمود و بارزوی خود نرسید و ما را مسلط بر او نمود آن مخدره در جواب
فرمود یا ابن زیاد یا ابن مرجانة ان کان اخی طلب الخلافة فهو تراث من ابیه و جده و اما انت فاستعد
لهذا الجواب اذا کان القاضی الله و الخصم محمد صلی الله علیه و آله و السجن جهنم ای پسر زیاد بی پدر
و ای پسر مرجانه زانیه اکر برادرم طلب خلافت نمود پس طالب ارث خود بود از پدرش امیر المؤمنین
و جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله تو از خود بکو و مستعد جواب باش در روزیکه حاکم
خداوند عالم و خصم تو جد حسین ع محمد مصطفی صلی الله علیه و آله باشد و در کتاب مذکور
است قبل از اینکه آن ملعون رو بزنان کرد کدام یک از شما ام کلثوم است جواب نشنید تا سه دفعه
آخر الامر آن مخدره جواب داد بجوی جدش فرمود ما ترید ای ملعون چه میخواهی بر زبان بیدینش
جاری شد لقد کذبتم و کذب جدکم وافضحکم و مکننی الله منکم بتحقیق که دروغ کفتید و جد شما
دروغ کفته رسوا شدید خدا مرا بر شما مسلط نمود آن مخدره فرمود یا عدو الله یا ابن الدعی
انما یکذب الفاسق و یفتضح المنافق و انت والله احق بالکذب و الفجور فابشر بالنار ای دشمن خدا
ای پسر آنکسیکه او را بپدرش نسبت داده اند بدون اصل بتحقیق که دروغ نمیکوید مکر فاسق و رسوا
میشود منافق و تو قسم بخدا سزاوارتری بدروغ و بفجور پس بشارت باد تو را با آتش جهنم آن ملعون
کفت اکر با آتش بروم باک ندارم چون شفا دادم سینه خود را از شما فرمود یا ابن الدعی لقد رویت
الارض من دم اهل البیت ای پسر حرامزاده بتحقیق که سیراب نمودی زمین را از خون اهل بیت
انکار از خدا و رسول بیکانه بر زبان نحسش جاری شد بد خبر مرد سجع قامتکوا کرمه اینکه

زن بوده بود را کردن میزدم چون این کلام کفر میزد را از آن مطرود خداوند عزیز ستیند خواهد
این ابیات را فقلتم اخی صبرا و قلیلا لا منکم سیخر زن نارا حرها لا یخمد وای چه مادر شما برادرم را نقیل
صبر کشتند که اطراف را فرا گرفتند هر یک بقسمی او را ضرب زدند تا شهید شد زود باشد که شما
شما را آتش افروخته بدهند فقلتم اخی ثم استبحتم حریمه واهبتم الاموال والله یشهد برادر
مرا کشتند پس از آن حرمش را مباح شمردید و بنهب و غارت بردید اموالش را و خدا لیکه خدا بر
حال شما گواه بود سفکتم دما حرم الله سفکها وحرمها القرآن ثم محمد ریختید خونها
تا زمین را که ریختن آنها حرام بود بحکم قرآن و بحکم پیغمبر آخر الزمان وابرزتم النسوان بالذل
حسرا و بالقتل للاطفال والذبح تقصد وظاهر نمودید شما را در نظر مردم تا حسرت داشته
و اطفال را قتل و ذبح نمودید عزیز علی جدی عزیز علی ابی عزیز علی امی و من لی تسعد و این حال
که انسان بر جلالت پدر و مادرم و کی در مصیبت مرا یاری مینماید ای محب خانواده رسالت و ای موالی اهل
اهل بیت عصمت و طهارت از اول این مقدمات از کیفیت و رود سرهای مطهره در آن مجلس عام
شوم و داخل شدن زنهای جگر سوخته در چنین و قتی تامل نما چه حالت خواهی داشت فریاد فریاد
از دل دختر امیر عرب و دو مشکر بر عبید ابن زیاد ولد الزنا ای پسر ولد الزنای کافر با لعنت بدهان
و زبان و چشم و روی مبارک امام انقسم که شنیدگی رفتار مینماید اگر نه حکمت باطنی خدا و تلک که از
جمله آنها است پرستاری عیال و اطفال حضرت سید الشهداء بفوت قلب مبارکش نه منظور امام
بود مینمایند ممخدره از دنیا رفته باشد مگر همین مخدره بود که در شب عاشورا حین شهادت
را میدیدند غش میکرد این مطهر همان سر بود که همیشه در دوش پیغمبر خدا و فاطمه زهرا پرورش
یافته و همان سر بود که شسته و شو نشر اخدا بار به بنا و انداخت و این چشم مبارک همان چشم بود
که همیشه اشک از اندرون شبانه جاری بود و همان چشم بود جبرئیل امین در مهد آن
برایش ذکر خواب مینمود که بخواب رود و این دهان همان بود که پیغمبر مدام میبوسید و بوسه
میداد و زبان پیغمبر را در حال طفولیت همیشه میمکید و غذایش میشد و همان زبان متصل
در ذکر خدا بود و قبل از شهادت و بعد از شهادت مشغول تلاوت قرآن بود و در مناجات قاضی
الحاجات خدایش جواب میفرمود و از بیانات و حی ترجمانش همیشه عامه بندگان خدا فیوضات
مواعظ شافیه و احکام الهیه می گرفتند فدای حالت سید الساجدین که در وقت ورود قتلگاه
از دیدن جسد پاره پاره حضرت سید الشهداء بقسمی اضطراب بهم رساند که نزدیک بود روح

از بدن مبارکش بیرون رود با آن ضعف و نقاهت که داشت از تا بوت نا خوشی شب بخون زده
مبارکش میرسید و حالت مبارکش بقسمی بود که این زیاد ملعون اعتقادش این شد خود بخود
خواهد از دنیا رفت و باین و اسطه از اراده قتلش در گذشت با این احوال چگونه توانست متحمل
شود دیدن سر پدر را با آن حقارت و خواری و عیال را با آن ذلت و سوگواری بگو نه اما منت
لا حیر بعد از اینکه از شنیدن این کلمات دلت سوخت و اشک جاری شد و عالم در نظر تو مقتضای
فطرت بنوری ایمانی تیره و تار گردید حکمت بجهت روشنی چشم و تقویت ایمان و اذعان بجلالت
قدر و عظمت شان موالیان تامل نما در اینکه گذشت انکیفیت مکالمات زنان دلسوخته اسیر
که با آن ملعون جسور شریر تا بدانی ورود این مصیبات غیر متناهیه را بجان و دل صبرا علی قضا الله
و رضا برضا الله خود خریده اند در بعض از مقاتل از شیخ روایت امجلسی نموده و در ذیل آن
از حضرت ام کلثوم نقل نموده شعر یرا که سابق گفته شد مخدره از بعض نقل فرموده که اولش اینست
والله ما جئتکم حتی بصرت به الخ فرمود کسی عرض کرد مردی از جنیان در مقدمه بئر العلم بدست
پدر تو امیر المؤمنین مسلمان شده و بر من واجب شد یاری شما و منکر رسید که اراده دست
بسیار بود مرکز اینست که بر شما و اداد امداد نمائید فرمانش بمن داری مخدره او را دعای خیر و برکت فرمود
از نصرت جن یاد و فرمود اینقدر است که خدا از برای ما پسندیده ما چون غیر رضای او را نمیخواهیم
نمیخواهیم نعم بعضهم قضای او و این بود که در مقام عجز و انکسار هیچ جبر در سا مدند و خطاب بیا
عدو الله بجا ذکر نمیشد که مناسب مجالس با ملوک است مینمودند و بجای ذکر یکبیر با ابن زیاد و ریاب
مرجانه و ابن الدعی میفرمودند همانا مقصود این بزرگواران اشاره با این بود در اول این مطلب گذشت
از نسبت بادوفا حشر و زانیه بودن مرجانه بوده و کلام دعای ایشان هبلتک امک یا ابن مرجانه
و قطع الله یدیک و رجلیک بوده و عدم سکوت ایشان بجهت اتمام حجت بر اهل کوفه که در این مجلس
شوم جمع شده بودند بر خوانیم درود خداوند و دود بود و اینکه هر کس این کیفیات را بشنود عین
اینچه گفته شد حال فاسد نماید الله اعلم حیث یجعل رسالته چه قدر خدا به تمام قوه صبر بخشیده
سید الشهداء کرامت فرموده که گذشته از صدماتی وارده در این مجلس بر سر مقدس شش مبارک وی میدید
که صدمه بر اهل بیتش وارد می آید این است که خدا به تمام اظهار شان این بزرگوار را فرمود تا اینکه اتش غیبی
بجهت تخویف ابن زیاد بد نیت افروخته که اشاره بان گذشت بلکه سرزنش اهل کوفه را بخشش از حد
گذشت حتی نقل نموده اند از نصار طبقات فاد در شهر جانه باو گفتند ای بخشش کشتی پسر رسول خدا را

واللّه هرگز بوی بهشت نخواهی دید چگونه او را سرزنش نکنند و حال اینکه در آن کفایت میکند
این نوع سلوک با عترت حضرت رسول صلعم و معجزات باهرات از امام بر آنها مخالفین کشتند
از موالفین نقل نموده اند چنانچه در باب قرائت قرآن از سر مطهر ذکر میشود و از صواعق
ابن حجر روایتست که در روز قتل حسین علیه السلام آسمان بمرتبه تاریک شد که ستاره ها نمودار شدند
و وقتیکه سر مطهر را داخل خانه ابن زیاد کردند از دیوارهای خانه خون جاری شد جمعی از
محدثین و غیرهم بعد از ذکر وقایع فضیحه مجلس شوم چنین نوشته اند پس از آن از مجلس اهل
بیت نمود و از نظر در مجموع سبط اعتبار چنین بدست می آید الخبیث شمر و یزید نیز از مجوس
و طیور ابتهزاز نیز ابا الخبیثه قبر مطهر که از او صادر شد و آن هتک حرمت که از آل الله نمود باعث
شد که آتش غیظ او را بر ساند و این باعث شد علاوه بر انقلاب اهل مجلس و خوف شورش که
مجلس را بر هم زد و از خوف خود را پنهان کرد اگر چه صریحا باین تفصیل نقلی دیده نشد و شقاوت
آن ملعون ابتر از آن و خواری خانواده عصمت آن بیشتر از این در نظر داشت و از خداوند دو آنکه
کر این کونه اسباب فراهم آمد و الا ایجاد از مجموع اخبار واقعه جانسوز کربلا معلوم میشود که اشقیای
خدائی یا الخبیثه با ملعون مثل یزید و شمر و بعض دیگر از روسای کفر و نفاق ابن زیاد بن وطول الی
نموده از مهلت بد بکران اینها تعیین این بود بعضی در کربلا خلائق را حشر میکردند فی الفور کرفتار
بلا میشدند و حال اینکه هیچ یک عشر اعشار این ملعون را مرتکب نشدند و این بود که در این
دنیا خداوند عالم شبیه او بجحضر رساند تا آتش فرستادن نمود تا اینکه در مرتبه شقاوت بمنتهی
کمال رسیده باشد و بیفزاید و کذار نکرده باشد و با عذاب مخصوص خود رسیده باشد محتمل است
واللّه یعلم یکی از اسرار ظاهره اقدام نمودن حضرت سید الشهدا به صلح با یزید پلید بعد از اظهار عناد
نمودن اهل کوفه شدت کفر و عناد این جنیبه بود که امام میدانست تا اینکه ملعون اسباب شهادت
را بقسمیکه خواری او بیشتر باشد فراهم خواهد آورد و از خداوند روا ندارد و تا اینکه او را بقسمی
نگاه میدارد کربلا را از شهادت باشد چنانچه در آن نوشته که در کربلا به پسر سعد نوشته در
باب اسب تاختن بر جسد اطهر که گفت چنین کنید اگر چه میدانم بعد از کشتن سودی ندارد و لیکن
کلامی گفته ام میباید بعمل بیاید و چون اهل بیت رسول خدا را بکوفه آن ملعون بمجلس بردند که
عامه مؤمنین نقل نموده اند بعضی نقل نموده اند پس امر نمود حضرت علی بن الحسین را بزندان برند
با زنان اهل بیت راوی گوید من با آنها بودم هیچ کوچه از کوچه های کوفه نگذشتیم مگر اینکه پر بود

از مرد و زن که بر سر و روی خود میزدند و گریه و ناله میکردند تا اینکه آنها را بزندان در جانب مسجد
اعظم کوفه رسانیدند و در حبس بر ایشان تنگ گرفتند و از حضرت زینب و هنگامی که نمودند در
آن زندان کسی بدیدن ما نمی آمد مگر کنیزان و غلامان چون ایشان ذلت اسیری دیده بودند بر حال
ما رقت مینمودند و بروایت معتبره دیگر آن پسر ابن زیاد ملعون گفت سر امام مظلوم را در کوچه های کوفه
بگردانند و بنظر کوچک و بزرگ برسانند و بعضی نقل نموده اند که در آن حال که آن سر اطهر را بر نیزه
زده بودند هاتفی را شنیدند که در بالای سر آن حضرت این اشعار را میخواند راس ابن بنت محمد و
وصیه للناظرین علی قناة یرفع والمسلمون بمنظر و بمسمع لا منکر منهم و لا متفجع سر پسر دختر محمد
مصطفی و وصیش علی مرتضی را بر نیزه بلند میکنند که مردم او را نظاره کنند در حالتیکه مسلمانان
می بینند و می شنوند نه کسی از ایشان انکار بر آن بدکرداران مینماید و نه کسی از این مصیبت بفغان
در می آید کحلت بمنظرک العیون عمایة واصم رزؤک کل اذن تسمع سرمه کوری کشیده باد
بر آن چشمان که بتو نظر نمودند ای امام مظلوم و مصیبت تو کر کناد هر گوشی را که این واقعه را بشنود
ایقظت اجفانا و کنت لها کرا و انمت عینا لم یکن بک تهجع بیدار نمودی مژه هایی
که تو خواب را حرام نموده بودی و بخواب رسانیدی چشم دشمنانرا که بواسطه تو بخواب
نمیرفتند ما روضة الا تمنت انها لک حفرة و لخط قبرک مضجع هیچ روضه و روضه ای نیست
مگر اینکه آرزو نمود اینکه قبر تو کنده شود و آرامگاه بدن شریفت گشته بعضی رسیده باشد
و در بحار از مفید ره صحیح نمود ابن زیاد گفت سر امام مظلوم را بر چوبه نصب کرده در کوچه ها و قبایل
کوفه گردانیدند تمامی اهل کوفه بر بینند و ازید بن ارقم مرویست که در غرفه از خانه خود بودم
چون گذشت سر آنجناب بر من دیدم او را بر نیزه زده اند چون محاذی من شد شنیدم که این آیه
را تلاوت میفرمود ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا و بنقلی دیگر گوید
در غرفه خانه بودم نوری در آن غرفه از کوچه ساطع شد چون سر از غرفه بیرون کردم و آن سر اطهر
را در مقابل خود دیدم آیه مذکوره را تلاوت میفرمود موی بر بدنم راست شد عرض کردم یا ابن
رسول الله امر تو اعجب و عجیبتر است از امر اصحاب کهف بجهت آنکه اصحاب کهف را اگر چه خدا
کرامت عظیمه از برای اهل زمان دقیانوس و ما بعد آن قرار داد که بعد از صد سال زنده شوند
و در این مدت بدن ایشان مندرس نشود و از کید کفار محفوظ بمانند و در هر وقت که خدا خواست
باز ایشان را زنده نمود و معجزه قرار داد چنانچه در زمان رسول الله صلعم شد و بعد از آن ایشانرا

الله تعالی با سلامتی دین ایشان را خواهیم دید که در وحدت تمام امام عصر وحی و روح العالمین فداه
ظهور نمایند چون وجود حضرت حسین ع بمضمون یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره
ولو کره الکافرون هر قدر که کفار غدار در جمیع اعضا در صدد قلع و قمع آثار آن برآمدند نور آن بزرگوار
ظاهرتر شد اگر اصحاب کهف زنده شدند ایشان محصور و تکلم ایشان معدود بود امام علیه السلام
همیشه زنده بوده و هست و از برای دوام کار خود فیض دوستان میکرد و همیشه سر مطهرش که شنیدن معجزات
دیگرش تلاوت آیات قرآن اهل قابلیت را هدایت میکرد بگو آیا تمام حجت میفرمود و با اصحاب کهف
کسی اسیری نرسانند فدای صبر نوای امام مظلوم چه دیدند اکثر بر خود و عیال از دنیا مدح گو
امر نوا عجب و اعجب از امر اصحاب کهف نباشد خدا تا عذاب ابن زیاد زیاده از حد بفرما که آن بغض خبا
چنین معلوم میشود صد مراتب بالنسبة بسر مطهر مختص باین بوده از الجمله از ابن شهر آشوب که از ابی مخنف
روایت نموده از شعبی گفت سر حضرت سید الشهداء را در کوفه در بازار صرافان بالای نیزه زده بودند
پس آن سر تنحنح فرموده شروع فرمود بقرائت سوره کهف تا اینکه باین آیه رسید انهم فتیة آمنوا بربهم
وزدناهم هدی گوید پس این معجزه ظاهره اهل کوفه و اتباع ابن زیاد را نیافزود مگر ضلالت
و در خبر دیگر دارد چنین شنیده شد از آن سر که میفرمود وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
و نقل از سلمة بن کهیل بعد از آنکه دیدم آن سر را که در زینب و بر سر نیزه بود در چوبی نصب نموده بودند
و میخواند فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم و از مسند سند بنو دارند حارث بن وکیده که گفت
در آن جماعتی بودم که سر انور حضرت حسین را برداشته بودند شنیدم سوره کهف را تلاوت میفرماید از
مشاهده این حال بتشکیک شک بعجب در آمدم پس فرمود یا ابن وکیده اما علمت انا معاشر الائمة احیاء عند
ربنا یرزقون تا خود گفتم این سر مطهر را میدزدم و پنهان میکنم او را بیشتر از این خفت دهند پس ندا
فرمود یا ابن وکیده لیس لک الی ذلک سبیل فان سفکهم دمی اعظم عند الله من تسییرهم راسی فذرهم فسوف یعلمون
اذ الاغلال فی اعناقهم والسلاسل یسحبون نور آن راه با این مطلب ندیده بخشش گوشه من در نزد خدا
از گریه کنندگان ایشانست بکذا را ایشان از درستی که بداند که بدکردند وقتیکه باین بجز آتش ایشان
بخواری بکشند **تنویر** ای عزیز من بر تو باد بند بر گریه زدن در خصوص اخبار مذکوره در کیفیت
تلاوت سر مطهر آیات قرآن را و تکلم آن حضرت با ابن وکیده اولا اینکه اصل تکلم مطهر که معجزه است قاهره
دال بر وجود آن بزرگوار که قلب مؤمنان بآن روشن است دوم مخالف اتمام حجت است که گمان نکنند
که امام ما را باطل نموده و با ضعیف الاعتقاد بمحض غلبه دو روزه دنیا بخیال امام بیفتند و ثانیا

ایضا

ایضا در بعض از روایات است که سر امام مظلوم در وقت تلاوت [illegible]
حاضرین باشد که ملتفت شوند و اسرار امامت باینها عدد اول تکلم ... کلام خدا
تکلم دیگر نفرموده باشد و ثالثا اینکه هر آیه مخصوص در مقام مناسب چنانچه نزول قرآن از این
با اقتضای مقام بود یکجا نسبت بقوم غلبه ابطال حجت و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
میفرمایند یکجا بجهت تسلیه فسیکفیکهم الله و یکجا در مقام اظهار شان و بزرگی مقام امامت
سوره کهف که هر آیه آن بجهت مخصوص کاشف است فدیتم بجد نور الله قلوبنا و قلوب جمیع المؤمنین
بنور الولایة بحق محمد و آله خیر البریة چون کلام باینمقام رسید ابی مخنف در همین موضع در باب
سپردن ابن زیاد ملعون سر مقدس آنحضرت را بخولی ببین تفصیلی نقل نموده که ظاهرش مناسبت
که بعد از گردانیدن در کوچهها و محلات دیگر بصلحای تا شب شد مقدمه که سابق ذکر شد
گوید که آن ملعون ابن خولی انسلک بسر را طلبید سر آنحضرت را باو سپرد گفت لعنت آنگاه دار تا
وقتیکه آن تو بطلبم پس آن خبیث سر آنحضرت طیب طاهر را بخانه خود برد و او را دو زوجه بود یکی تغلبیه
و دیگری مصریه استحقاق را خامه دارد بر زوجه مصریه شد بزن از آنحال سر مبارک پرسید گفت
سر حسین بن علی بن ابی طالب است آن زن مؤمنه همین که این کلام را از آن ملعون لئام شنید باو گفت فردا
قیامت محمد مصطفی دشمن تو خواهد بود بخدا دیگر شوهر من نیستی و من زوجه تو نیستم
از آهن در آمکان بود و او را داشت و برفروزان از خدا بجزید آن ملعون سر حضرت را برداشت نزد زن
تغلبیه رفت باو گفت این سر را بگیر نگاه دار پرسید که این سر کیست گفت از شخصی که در زمین عراق خروج
کرده بود و عبید الله زیاد او را بقتل رسانید از اسمش پرسید نگفت آن زن گرفته در زیر طشتی نهاد آن
زن میگوید آن شب تا طلوع فجر میشنیدم تلاوت قرآن می فرمود و آخر قرائتش این بود و سیعلم الذین
ظلموا ای منقلب ینقلبون و میشنیدم از نزد آن سر صدائی مانند صدای رعد پس دانستم
تسبیح ملائکه است خدا رحمت کند مختار را در وقتیکه عبید الله کامل را طلب آن ملعون فرستاد او را
زیر زمینی که در خانهاش بود بدلالت زن مؤمنهاش بیرون آوردند باو گفت ای ملعون کجاست آن سر که
سر فرزند رسول را بر او نصب کرده و در کوچهها و بازارهای کوفه میگردانیدی آن ملعون نشان نداد چون
چشم مردم بآن نیزه افتاد خروش و ناله بلند کردند چون نزد مختار آوردند او امر فرمود دستها
او را تا شانه دو عضو و بعد پاهای او را قطع کرده و بدن نحس او را با آتش غضب بسوختند

در بیان شهادت عبد الله عفیف ازدی که از دوستان بود و دعای آن بزرگوار را اجابت

و عبادت روزها و شبها و در جمیع غزوات حضرت امیر مؤمنان علیه الصلوة والسلام از الملک المنان
در راه جهاد در راه خدا در رکاب مظفر انتساب آن برگزیده حضرت جهاد نموده و چشم مبارکش از
دست او بیرون در جنگ جمل و صفین ضایع شده بود و پیوسته در جامع کوفه مشغول نماز و عبادت
بود چون ابن زیاد بد نهاد آنچه خواست از اذیت و استخفاف با اهل بیت بعترت طاهره و سر مقدس
حضرت سید الشهدا سلام الله علیه بعمل آورد بر منبر بر آمد بمقتضای آنچه در مطالب سابقه شنیده
بعد از ظهر روز یازدهم لشکر کفر از کربلا حرکت نموده اند می باید آن مجلس شوم که کیفیتش گذشت
تا بعد از ظهر روز دوازدهم تا روز سیزدهم منعقد شده باشد بلکه اخبار باعتبار السنه شیعیان
شنیده که در روزهای آن روز نزد بستان اهل بیت بزندان و گرداندن سر مبارک در کوچه ها و بازارها
می باید مقدمه در پانزدهم اتفاق افتاده باشد اگر چه عبارت متعدده در ارشاد و بعض دیگر
ظهور دارد در اینکه در همان روز شده باشد بر هر تقدیر آن ملعون در مسجد جامع کوفه که محل
پیغمبران و ملائکه مقربین درگاه خداوند است بر منبر که محل خواندن خطبه امیر مؤمنان بود بر آمد
و بعد از حمد و ثنای خداوند گفت الحمد لله الذی اظهر الحق و اهله و نصر امیر المؤمنین یزید و حزبه
و قتل الکذاب بن الکذاب و شیعته عبدالله بن عفیف برخواست گفت یا عدو الله الکذاب انت و ابوک
والذی ولاک و ابوه ای دشمن خدا دروغگو توئی و پدر تو و آن ملعونی که تو را والی این بلد کرده یا بن مرجانه
تقتل اولاد النبیین و تقوم علی منبر الصدیقین ای پسر مرجانه زانیه اولاد پیغمبر را میکشی و بر منبر
مسلمانان که مقام صدیقان است می ایستی پس آن ملعون بغضب در آمد گفت کیست این سخن گوینده عبد
الله گفت منم ای دشمن خدا آیا ذریت طاهره را میکشی که خداوند رجس را از ایشان دور کرده و گمان میکنی
بر دین اسلامی واغوثاه کجایند اولاد مهاجرین که انتقام بکشند از طاغیه تو یعنی یزید ملعون پسر ملعون
بزبان محمد مصطفی صلعم رسول رب العالمین پس غضب ابن زیاد ملعون زیاد شد بمرتبه که رگهای گردن
بخشش بر آمد فریاد کرد او را نزد من بیاورید ملازمان آن بی ایمان از هر طرف بر یکدیگر سبقت میکردند
در گرفتن آن پیر روشن ضمیر اشراف ازد که از بنی اعمام عبدالله حاضر بودند او را از دست
ایشان بیرون بردند و از در مسجد بیرون کرده بخانه اش رسانیدند بروایت معتبره در ارشاد چون شب
شد آن ملعون فرستاد او را دستگیر کرده نزد او آوردند بعد جر شهادت رسانیدند بروایت سید
بعد از بردن عبدالله بخانه آن ملعون گفت بروید این کور را که خدا قلبش را کور کرده نزد من بیاورید
چون این خبر بطایفه ازد رسید جمع شدند و قبایل یمن با ایشان موافقت کردند در دفع شر آن خبیث

از عبدالله

از عبدالله چون این خبر با بن زیاد رسید قبایل مضر را جمع نمود و بسرکردگی محمد بن اشعث امر نمود بمقاتله
ایشان فرستاد و ایشان را حکم جنگ داد پس مقاتله شد تا بین اند و قوم از افتاد و جماعتی از عرب کشته شد لشکر
ابن اشعث غالب شدند و بخانه عبدالله رسیدند در خانه را شکسته داخل شدند دخترش فریاد کرد
ای پدر دشمن بر سر تو ریخت فرمود غم مخور شمشیر مرا بمن برسان پس آنها را از خود دفع مینمود
و میگفت انا ابن ذی الفضل عفیف الطاهر عفیف شیخی و ابن ام عامر منم پسر صاحب فضل عفیف
پاک و پاکیزه عفیف پدر و ام عامر مادر من است کم دارع من جمعکم و حاسر و بطل جدلت لهم مغاور
چه بسیار زره پوش و دست جلادت از آستین برون آورده و شجاع از جماعت شما که تا غلو و مکر تو
بر خاک هلاک انداختم میزد و از خود دفع میکرد و از هر سمت می آمدند دخترش خبر میداد
پس باسمت حمله مینمود دخترش فریاد کرد ای پدر بزرگوار کاش مرد بودم تا تو جهاد میکردم و این
کفار فاجر که اخیار را از پیش روی تو میکشتم پس از هر سمت می آمدند چون تا جا دخترش خبر
میشد برو ظفر نمییافتند تا اینکه زور آور شدند و بدور آن مظلوم احاطه کردند دخترش فریاد کشید
بر آورد و گفت واذلاه بر پدرم احاطه میکنند کسی نیست او را اعانت کند با انحال شمشیر خود را
میگرداند و میزد و میگفت اقسم لو یفسح لی عن بصری ضاق علیکم موردی و مصدری منم یا دمنا
اگر چشم من بینا بود کار را بر شما از طرف داخل شدن در جماعت شما و خارج شدن تنگ مینمودم بروایت
سید کار را بر آن مظلوم تنگ کردند و او را دستگیر نموده نزد ابن زیاد ملعونش آوردند گفت حمد
مر خدای که تو را خوار و رسوا نمود فرمود ای دشمن خدا بچه مرا رسوا کرد اگر چشم میداشتم کار بر تو تنگ
میکردم ابن زیاد گفت ای دشمن خدا چه میگوئی درباره عثمان بن عفان فرمود یا عبد بنی علاج
یا پسر مرجانه ای آنکه بجبست نائی مادرت بنده طایفه بنی علاج تا عثمان چه کار دارد بد کرد یا خوب کرد
اصلاح کرد یا افساد خداوند مالک خلق است بعدل حکم خواهد کرد از من سؤال کن از پدرت و از خود
و از یزید و پدرش تا تو را جواب گویم گفت والله از تو سؤال نمیکنم تا مرگ را بچشی عبدالله عفیف فرمود
الحمد لله رب العالمین من همیشه از خدا آرزوی شهادت مینمودم پیش از آنکه مادرت تو را بزاید و از
خدا استدعا مینمودم که شهادت مرا بدست بدترین خلقش و ملعون ترین ایشان قرار دهد تا اینکه
چشمم مفقود شد از شهادت مایوس شدم و حمد میکنم که بعد از یأس روزی فرمود مرا مستجاب فرمود آن ملعون
حکم کرد گردنش را زدند آن مظلوم را شهید نموده و در سبخه او را بدار کشیدند و بروایت ابی مخنف نیز
از حکم آن ملعون بقتل آن مظلوم اشعاری چند با مضمون انشا نمود که از همه امور گذشته با صحاب

خود گفتم اجابت کنید منادی خدا را وقتیکه بخواند شما را بهدایت و بکشتن دشمنان دین و در جوابش
لبیک لبیک بگوئید و کمر خود را محکم ببندید در راه هدایت و شمشیرهای خود بهر طرف حرکت دهید
تا اینکه گفت و ابکوا لخیر الخلق جدا و والدا حسین لاهل الارض لا زال هادیا و گریه کنید بر کسیکه
از جهت جد و پدرش بهترین خلق بود و او حسین است که همیشه هادی اهل زمین بود و ابکوا حسینا معدن
الجود و التقی وکان لتضعیف المثوبة مرتجیا و گریه کنید بر جنابیکه معدن بخشش و پرهیزکاری بود
و همیشه امید یاد کردن ثواب داشت الی آخر الاشعار حاداشت که کسی بعبید الله عفیف عرض کند
اگر هلاکت زیاد بود در مسجد خواستند دستگیر کنند قبیله او جمع شدند و او را از دست ایشان
ربودند اما مولای تو هر چند بجهة اتمام حجت فریاد هل من ناصر و هل من معین بر آورد و جوابی بجز از
نیزه و شمشیر نشنید و تو بمراعات قرابت جهت نموده از لشکر بسیار شقاوت جنگیدند اما کسی بهم نرسید طایفه
که قرابت حضرت رسول را منظور داشته در راه رضای خدا در مقام دفع شر اعدا از آن برگزیده ائمه
حربه بکار برد و دختران اگر چه تنهائی تو را دیدند اختیار در زیاد و از لاه برکشید اما خواهران و دختران
آن شهید مظلوم علاوه بر کشتن جوانان و تنهائی امام تشنه لبان دیدند و سر و بدن پاره پاره و سر
را بر نی در محافل و مجامع دیدند اما نانان بیکسی و در داستیری گرفتاری عیال حضرت ابی عبد الله علیه السلام
پس از مقتل عبد الله بن عفیف بروایت شیخ ابن نما آن ملعون جندب بن عبد الله ازدی را طلبید
پیره مردی بود با او گفت ای دشمن خدا آیا تو صحابه ابی تراب نیستی گفت بلی و الذی هم از این طلب میخواهم
آن ملعون گفت خود را چنان میبینم که تقرب بجویم بخدا در ریختن خون تو گفت پس ایمان گفت خدا تو را
نزدیک بخود نخواهد کرد آن ملعون گفت تو را خواهند در یافت و عقل تو زایل گشته دست از او برداشت
و او را رها نمود و آنچه از تامل در اخبار بکر بعد مذکور میشود معلوم میشود اینست که در این منازل
معاملات از خدا بیخبران با سرهای مقدسه مختلف بوده در بعض موارد بر سر نیزه میزدند و در بعض
مواضع در صندوق و مانند آن مینهادند و بعید نیست در جائیکه مطمئن بودند و اظهار شادی و سرور
منظور داشتند بر نی میزدند و در محل خوف و واهمه شبیخون و غوغا پنهان مینمودند و اما حال
اسیران اما امام زین العابدین پس در اغلب اخبار مذکور و در کتب مقاتل مغلولا مذکور است
با اختلافی در کیفیت غل کردن و اما سایر اساری پس از اغلب اخبار معلوم میشود که ایشان را بر شتران
سوار کرده بودند و از نظر در مجموع چنین معلوم میشود که مختلف بوده و بعضی بر محامل و بعضی
بر شتران بی جهاز و روباز بوده اما تفصیل مشخص نیست لعل از خلط بوده و لعل کل ذلک باقطع

با اینکه نظر کسی بعیال نمی افتاده بهر قسم که خدا خواسته و در این مقام مناسبست که مقدمه که در کتاب
روضة الشهدا با تغییری در عبارت فی الجمله مذکور است **مصیبته** در محلی از مفصل از زحمات و صبر
و بلیات آل الله و عترت رسول در وقت روانه نمودن ابن زیاد ایشان را بسوی شام **حکمة**
از جمله امور یکه در این مقام بنظر قاصر جلوه گر گشته که بجهة التفات دوستان اهل بیت سلام الله
علیهم بمقامات عالیه ایشان ثبت شود اینکه اولا باید دانست که در این نشاه ظاهره دنیا واقع میشود
و کاشف از قبول بوده السنة سنة الابتلا لجمیع مکلفین کل علی حسبه با مقتضا استعداده پس
آنچه از عترت طاهره ظاهر شد از تحمل مصیبات که مکرر اشاره شد که خود ایشان سلام الله علیهم
صابرا محتسبا متحمل میشدند و لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة برود نمونه
ایشان بود در عالم ذر و لهذا حضرت سید الشهدا روحی له الفداء در جواب منصور ملک در
کربلا وقتیکه بجهة نصرت آن امام آمده بود فرمود آنچه فرمود که محصلش اینست که هنوز وفای بعهد
معهود نکرده و در حرف ابن وکیده در کوفه اراده دفن راس شریف لیس لک الحفا بیتغیه سبیلک
فرمود اشاره باینکه قرار من با خدا با هم عیار بوده و ثانیا چون حضرت سید الشهدا با وجود شریف
خود انواع بلاها را تحمل میبایست بشهر بشهر و دیار بدیار اهل بیت شرا بگردانند و بزبانی دیگر
بمقتضای آنچه در بعض اخبار در تاویل شریفه حملته امه کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله تعبیر
کبری سلام الله علیها بر آنحضرت نیز وارد شده که حبیب خدا با مر پروردگار در تحصیل رضای حضرت
زهرا علیها سلام الله تحمل حضرت سید الشهدا با وصف ورود مصیبت چنانکه از کربلا بتفصیل
بیان فرموده اند که جمع شان و عظمت جناب مصطفوی که در روز قیامت بروز خواهد نمود از
حوض و لواو مقام وسیله و شفاعت کبری بواسطه این وجود مبارک و مربوط بوجود ائمه هدی از صلب
این امام است بناء علی ذلک این مصیبت عظیمه بلاء حسنی است که بحکم لیبلی المؤمنین منه بلاء حسنا
از برای حضرت ختمی مآب خداوند که بهر مناسب دیده و مقتضای انتهای این وجود مبارک در مقام قبول
اینکه هر قسم ابتلا که متصور با ضعیفان در بنابه آن مندرج باشد ثالثا اینکه خداوند علم
ازلا و دهر بمعنی مخصوصه اظهار امری مخصوص چنانچه بتفصیل گفته میشود از ایشان و با نثار
خواستن از هدایت و اتمام حجت و ابقاء خود ایشان بالطبع بهیچ وجه اعتنا باین نشاه فانیه نداشته
نداشتند و در بعضی از موارد و بجهت مصالح مخصوصه ادای تکلیف با مر خدا میفرمودند چنانچه
معجزاتی که بعد از رحلت از دنیا از مقابر مبارکه ما ظاهر بروز می نماید در هر وقت نسبتا که چه

استمرار آثار شرّ بعضی تا ابد نواده ایشان روز بروز بلکه آن بآن است در نظر اهل بصیرت
متمّم بوده و ظلما امیر المؤمنین در جمله خطبه شقشقیه و بیانات واقعیه خود و سایر اولاد معصومین
و همیشه میفرمودند که ما مشغولیم بیاد خدا و فکر آخرت از این دنیا که در دست ستمکاران ما است
بلکه دیگران همین معنی را از ایشان سلام الله علیهم میفهمیده و میگفته‌اند از جمله از کتب معتبره
اخبار از روات اخبار ماثور است که وقتی متوکل عباسی ملعون در زمانیکه امام هادی علی بن محمّد
النّقی علیه الصّلوة والسّلم را بسرّ من رای آورده بود روزی بجهت اینکه سلطنت و لشکر خود را بآن
حضرت بنماید بجمال اختتام خود را بجناب او برسانده باشد و در قلب مبارکش از آن جهت رعبی باشد
امر کرد لشکر برا که در سرّ من رای حاضر داشت و ایشان نود هزار کس بودند هر یک توبره اسب خود
را پر خاک سرخ کرده در صحرای وسیعی که در آنمکان است روی هم بریزند پس از اینکه همه خاکها را
در آنمکان معیّنی ریختند تلّ عظیمی شد حضرت امام هادی را با خود گفته بر آن تلّ بر آمدند و طلب
کرده نود را در آنمکان آورد تا نظر در لشکر من نمائی و آن ملعون سپرده بود همه با اسلحه و لباسهای
فاخر بیایند و ایشان چنین کرده بودند با استعداد و زینت تمام و هیبت عظیمه بر آن تلّ احاطه
کرده بودند چون آنحضرت بر لشکر عظیم مشرف شدند دید ایشان را و مقصود آن خبیث را فهمید باو
فرمود میخواهی من هم لشکر خود را بتو بنمایم از روی تعجّب گفت بلی میخواهم آنحضرت دعای مخصوصی
بدعا حرکت نمود و بمحض اشاره بین آسمان و زمین از مشرق تا مغرب ملائکه مسلّح و مکمّل ظاهر شد
از ظاهر شدن آن خیال متوکّل از خوف غش کرد چون او را بحال آوردند آن بزرگوار باو فرمود بدان
ما با شما مناقشه در دنیا نمیکنیم ما مشغول بامر آخرت خودیم گمانی دربارۀ من نداشته
باش و از خیال سوء باش انتهی و هر یک از ایشان صلوات الله علیهم همین خیال را داشته‌اند که آنکسان
ایشان بجد او لذّت ایشان بقرب حقّ بوده و آنچه از ایشان بظهور میرسیده امتثال تکالیف
مخصوصه بوده البته مؤمنین در وقت اطلاع بر مصیبت اسیری و سایر مصائب سیّد الساجدین ع
بجهتی نداشته باشند غیر از مقام صبر و رضا آن بزرگوار و سایر اهل بیت اطهار مطلب سیم

در حرکت از کوفه تا ورود در شام

بدانکه باتفاق ارباب مقاتل معتبره پس از آنکه
ابن زیاد لعین تکلیف خود را از یزید پلید درباره اهل بیت طاهرین و سرهای برگزیدگان ربّ
العالمین پرسید آن عنید را امر نمود بفرستادن ایشان بشام محفّر بن ثعلبه الخبیث ایشانرا همراه
روانه نمود و در محرّم بعد از ذکر کیفیّت کوفه بعد از چند روز ایشانرا روانه نمود بعضی گفته‌اند

چند روز بعد نمود بروایت مفید از ارشاد و فصول المهمّه آن ملعون سر مبارک حضرت حسین ع بدست
رؤس شهداء را بزحر بن قیس داده و با او فرستاد ابا بردة بن عوف ازدی و طارق بن ابی ظبیان را با جماعتی
از اهل کوفه روانه شدند بسوی یزید و بروایتی ابن طاوس ره در لهوف ابن زیاد طلبید محفّر بن
ثعلبه عائذی را سر و اسرا را تسلیم او نموده روانه کرد و بروایت ابی مخنف شمر بن ذی الجوشن الضبابی لعنه
و خولی لع را طلبید با ایشان هزار و پانصد سوار کرد و امر کرد که اسرای آل رسول ص و سرهای
منوّره را بشام ببرند و امر کرد آن ملعون که ایشانرا در جمیع بلاد علی رؤس الاشهاد در بلاد بگردانند
و بعضی نقل نموده که عمر سعد را با لشکر فرستاد و ممکن است جمع بین روایات باینکه سرهای منوّره
سپرده بخولی و شمر و اسری سپرده بمحفّر بن ثعلبه و سردار کل عمر بوده چنانچه از بعضی کتب که اسم برده
شد خالی از دلالت بر آن جمع نیست و ذکر زحر بخصوص در اواخر این مطلب در مقتل در بر راهب مذکور
میشود و ابی مخنف بنا بر منقول از بعضی نسخ از سهل بن مسیّب روایت نموده گوید چون چنین دیدم
رای خود را جمع نموده با ایشان براه افتادم بعضی نقل نموده که با خود دو هزار دینار برداشتم
بروایت فصول المهمّه ابن زیاد ملعون زنان و اطفال آل ابرار را بر شتران سوار نمود و سیّد السّاجدین
را دستهای مبارک را بگردن بستند و غل کردند و بر شتر برهنه سوار کردند چون روایت ابی مخنف در این
مقام ابسط است اکتفا بذکر آن میشود و در ضمن فی الجمله اشاره بکلمات دیگر میشود میگوید سهل
گفت چون بقادسیّه فرود آمدند ام کلثوم سلام الله علیها میفرمود ماتت رجال و افنی الدّهر سادا
تنا وزاد فی حسراتی بعد لوعاتی مردند مردان من و فانی نمود روزگار بزرگان مرا و زیاد نمود حسرتهای
مرا بعد از سوزشهای دل صالوا اللّئام علینا بعدما علموا انا بنات رسول بالهکات حمله نمودند
لئیمان بر ما بعد از این که دانستند که ما دختران رسولیم که بهدایت خلق آمده و سیّرونا علی الاقتاب
عاریة سیر دادند ما را بر پشت شتران برهنه کاننا بینهم بعض الغنیمات گوئیا ما بین ایشان بعض غنیمتهای
کفاریم یعنی هیلیک رسول الله ما صنعوا باهل بیتک یا نور البریّات یا رسول الله بر تو گران نشد
اسیر کردند اهل بیت تو را ای نور خدا در خلق کفر ورزیدند برسول الله و بلکم کافر شد بدید برسول خدا
بو بشما اهداکم من سلوک فی الضلالات هدایت نمود شما را از رفتن براه ضلالت ابو مخنف
گفت سیر نمودند از طرف شرقی حصاصه پس عبور نمودند تکریت روی راه بیابان پیش گرفتند تا بأعمی
رسیدند پس گذشتند بدیر عروه پس از آن بر صلیبا پس از آن بوادی نخله و در لیجا فرود
آمدند و از بعضی نسخ ابی مخنف منقول است در همین مقام چون بنزدیک تکریت رسیدند نوشتند

بعامل تکریت آدوعلوم باسقبال ایشان بفرستد بدان که با ما است سر حضرت حسین علیه السلام چون
بر مضمون نامه مطلع شد امر کرد علمها بجلوه در آوردند و بوقها شادیانه نواختند و شهر را زینت
نمودند مردم از هر طرف بکوه بکو آخبر کردند والی آن بلد باستقبال بیرون رفت و هر کس ایشان را
از رؤس و اسیری سؤال مینمود میگفتند شخصی بر یزید خروج نموده ابن زیاد او را بقتل رسانده
و عیال او را اسیر نموده بشام میبرند چون این خبر شهرت نمود در آنمیانه شخص نصرانی بود که نفت
من دروغ و دروغ شما ازاین کوه بودم این سر حسین است چون این سخن را شنیدند شروع
بزدن ناقوسها نمودند و رهبانان ایشان از دیر که معبد ایشان است بیرون آمدند بجهت احترام آن
سر مطهر و همه میگفتند ما بیزاریم از جماعتی که کشتند فرزند دختر پیغمبر خود را چون خبر اجتماع
رهبانان نصارا بلشکر رسید از خوف داخل تکریت نشده رو به بیابان نهادند و بروایت منتخب
اول منزل ازمنازل راه شام منزل خرابی بود فرود آمدند و آنسرهای مطهر را آوردند و اسیران از زنان
سر منور جمع نمودند و مشغول خواست ایشان کشتند و بروایت بحار مشغول شراب خوردن بودند
و شادی و خوشحالی مینمودند که ناگاه بروایت منتخب دستی از دیوار برآمد و با قلمی از خون بر دیوار
نوشت اترجوا امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب آیا امید دارند جماعتی که حسین را
کشتند شفاعت جدش را در روز قیامت فلا والله لیس لهم شفیع وهم یوم القیمة فی العذاب
پس نه قسم بخدا ایشانرا شفیعی نخواهد بود و در قیامت معذب خواهند بود چون آنکافران این
مقدمه را دیدند بسیار بفزع در آمدند بلکه بروایت منتخب از خوف در آنمنزل نماندند بار کردند و بروایت
ابی مخنف چون در منزل نخله فرود آمدند در آنمنزل آواز جنیان را میشنیدند که بر آنحضرت نوحه
میکردند و لطمه بر رو میزدند و میگفتند نساء الجن اسعدن نساء الهاشمیات و بنات احمد نکبر
سجیات ابزنان جنیان مساعدت کنید زنان بنی هاشم را و دختران احمد مختار را که میگریند با
حزن و اندوه یولولن و یبدین بدور القاطعیات و یلبسن ثیاب السود لبسا المصیبات با دیدهها
بارو نمانند ماه شب چهارده دختران فاطمه نه اولوله کنان لباس مصیبت پوشیده و یلطمن
خدودا کالدنانیر نقیات ویندبن حسینا عظیمة تلک الرزیات و بیدها نورانی میزنند و نوحه
میکنند بر حضرت حسین عظیمست مصیبتها اگر بر ایشان وارد شده و منقول است که مردی
نخله شنیده شد که جنیان بر آنحضرت باین اشعار نوحه میکردند مسح الرسول جبینه فله بریق
فی الخدود دست خدا روی مبارکش را مسح نموده واز اینست که نور از آن ساطع است پدرش از

او از بزرگان قریش‌اند و جداو بهترین جدها است و طایفه دیگر از جنیان بر آن جناب باین قسم ناله میکردند
الا یا عین جودی فوق خدی فمن یبکی علی الشهدا بعدی ای چشم بخشش کن با شک بسیار بر روی من که بعد
از من کی بر شهیدان گریه خواهد نمود علی رهط تقودهم المنایا الی متجبر بالملک عبد گریه کن بر
قومیکه شتران ایشانرا بر داشتند بسوی کسیکه بسبب مملکت تکبر مینماید و حال اینکه نسبت خبیث
او از زنانی بنده است آنکه بنده کان نه و بروایت ابی مخنف از وادی نخله کوچ نموده رفتند و ببلد بکر او
را لینا میگفتند و آن بلد معمور بود اهل آن بلد آنکه شنیدند خبر ورود رؤس و اسیری زنان پس
پرده و پیران و جوانان ایشان بیرون آمدند بجهت نظر بر آن سر منور حضرت حسین علیه السلام چون آن سر نو
رانی را دیدند صدا بصلوات بر صاحب آن سر مطهر و جد بزرگوار او و لعن بر قاتلان او میگفتند
ایکشنده اولاد انبیا بیرون روید از بلد ما پس آن ظالمان از خوف فتنه نماندند و رو براه نهادند بسمت
کحیل و آمدند تا بجهینه رسیدند خبر فرستادند برای والی موصل که ما را استقبال کن که با ما
است سر حسین چون نامه را خواند امر نمود علمها را بجلوه در آوردند و شهر را آیین ببستند مردم
از هر طرف یکدیگر را خبر میکردند والی استقبال نمود تا مسافت شش میل که دو فرسخ باشد بعضی
که عید انسنند میپرسیدند که چه خبر است جواب میگفتند کسی در عراق خروج کرده بود و اینک
سر او را آورده نزد یزید میبرند بامر زیاد یکی از آنجماعت گفت ای قوم بدانید که این سر منور حضرت
حسین است چون فهمیدند چهل هزار کس از طایفه اوس و خزرج جمع شدند و باهم قسم شدند که
ایشانرا با والی خود بکشند و سرهای مطهره را از ایشان بگیرند و در بلد خود دفن کنند تا مایه فخری باشد
از برای ایشان چون لشکر کفر این معنی را فهمیدند داخل موصل نشده نبل العصر رو نهادند
واز آنجا بکوه سنجار رفتند تا اینکه بنصیبین رسیدند فرود آمدند و سرها و اسیران را از برای
خاص و عام ظاهر نمودند چون چشم زینب دختر امیرالمؤمنین بآن سر اطهر افتاد و منبر باین اشعار کرد
تشهرونا فی البریة عنوة ووالدنا اوحی الیه جلیل ما را مشهور در میان مردم میکردانند از روی ظلم
و عنا و حال اینکه پدر ما خداوند جلیل باو وحی فرستاده کفرتم برب العرش ثم نبیه کان لم یجئکم
فی الزمان رسول کافر شدید بخدای عرش و برسول او گویا از جانب خدا پیغمبری بسوی شما نیامده
لحاکم اله العرش ثم نبیه لکم فی لظی یوم المعاد عویل خصم شما شد خدای عرش مجید و رسول
او و از برای شما است لظی در جهنم فریاد و فغان بروایت روضة الشهدا باین نحو فی الجمله در عبارت
اینمقدمه مذکور است و از جمله روضة باکر در روضه باین نحو عنان فی الجمله مذکور است بسنکه

بکوه افتاد

در راه پنجاه نفر موکل بر حراست وی شب بیدار بودند و یکی از ممتازان شخصی از آن پنجاه نفر که ابوالحتوف
نام داشت گوید شبی همه نگهبانان در دور صندوقی که سر انور در آن بود خفتند و من بیدار بودم ناگاه
صدای هیبتی از آسمان بلند شد که گمان کردم جهان زیر و زبر شود و شخصی که جامهٔ سفید در بر داشت
ظاهر شد با سر برهنه آمد و سر انور را از صندوق بیرون آورد و در برگرفت و بوسه زنان گریه میکرد من
خود را بخواب زدم بقصد اینکه سر را از او بگیرم پیش از بیدار شدن موکلان در صندوق گذارم
شخصی مرا هیبتی داد که گستاخی مکن این آدم صفی الله است بزیارت فرزند حبیب خود آمده چیزی نگو
شنیدم همان دستور نوح نبی از آسمان بزیر آمد و همچنین بعد از آن ابرهیم و پس اسمعیل و اسحق
بعد از همه خاتم انبیا با علی و حمزه و جعفر و حسن علیهم السلم آمدند و آن سر مطهر را دست بدست میگردانیدند
و بر او زار میگریستند پس کرسی از نور حاضر کردند سید انبیا بر آن کرسی قرار گرفت و سایر انبیا
و اولیا هاله وار گرد او گرد آمدند پس فرشته پدید آمد عمودی از آتش در دست گرفته و در دست
دیگر تیر شمشیری مرا بگرفت فریاد برآوردم که من از دوستداران خانواده رسالتم و با این قوم
بجبر آمده ام فرشته طپانچه بر روی من زد موضع آن سیاه شد حضرت رسالتپناه فرمود دست از او
بدار پس من بیخود شده از هوش رفتم چون بهوش آمدم از اعضای فرقان عالم آثاری ندیدم دو باره
صندوق نظر کرده همه را سوخته دیدم و در محل آنها غیر خاکستر ندیدم گوید این شخص بعد
از نقل تفصیل از برای لشکر مرد و غالب آن قوم بر خود ترسیدند ولی چاره غیر رفتن نداشتند تا
در همان کتاب از ابی سعید مشتقی نقل نموده که گفت من با لشکر شقاوت اثر بودم در منزلی خبر رسید
که مسیب بن قعقاع خزاعی خروج نموده و اراده شبیخون بر لشکر دارد و آن قوم مضطرب گشته دعوت
سیر مینمودند که خود را بمحل امنی برسانند شبانگاه بیابانی از فضای وسیع رسیدند که دیر محکمی نو
بجنب آن که در آن دیر قرار گیرند شمر بد دیر آمد صدا زد مرد دیرانی بر بام برآمد لشکری با اسرا و سرها
دید از تفصیل حال و مقصود ایشان پرسید پس از اطلاع گفت دیر من وسعت شما را ندارد بهتر آنکه
اسرا با سرها بمن بسپارید و شما تا صبح مشغول پاسبانی باشید قبول نموده هر کس را از لشکر تکلیف
همراهی اسرا نمودند از خوف مفسده سرباز قبول نمیکردند پس صندوقی که سر منور در او بود قفل
محکمی بر او زدند داخل دیر نمودند و در حجره مخصوص گذارده در حجره را قفل نموده و سید الساجدین
علیه السلم و اسرای اهل بیت را هم به دیرانی سپردند ایشان را در مکان مناسبی جا داد و چون آن شخص دیرانی
وقتی از بام دیر مشرف شده و سر منور را دیده آثار هیبتی عظیم در دل او افتاده بود و آن دو

میبد

سید الساجدین ع اما بزرگی شاهد مینمود که در آن حجره مقفل میکرد بلکه اطلاع بر آن سر پیدا کرده
تا شد چاره ندید تا اینکه بحجره که در جنب آن حجره بود رود و ذهن با آن حجره مقفل داشت در آمد و از روزن
نگاه کرد نوری ساطع از صندوق تا آسمان مرتفع دید در آن دل شب آن خانه را بی شمع و چراغ روشن
نموده و هر لحظه نور و ضیا زیادتر میشد تا بحدیکه هیچ چشمی تاب دیدن آن نبود بعد از غلبه نور دید
سقف خانه را شکافته و آواز طرقوا طرقوا بلند شد منادی ندا کرد که خواهر و مادر را دریابید پس نبینم
دستور حرم محترم حضرت خلیل ع پس مادر حضرت موسی همین طور بود پس راحیل مادر یوسف و آسیه
زن فرعون و سایر زنان محترم پس از آنها مریم مادر عیسی ناگاه خروشی عظیم بر پا شد و عماری بزیر
آمد که در آن خدیجه کبری بود آن سر مطهر را از صندوق بیرون آورده دست بدست میگرداندند و زار زار
میگریستند در آن اثنا آواز عظیمی و غلغله بر پا شد و عماری نورانی بزمین آمد و منادی ندا کرد که ای ترسا
دیده از چشم خود بپوش اینک خاتون محشر مادر این شهید مظلوم میاید پیر از حرمت مدهوش شد
چون بهوش آمد پرده در پیش چشمش کشیده شده بود و از پس پرده آواز لسوزی می آمد که میگفت
السلام علیک یا مظلوم الام و یا شهید و یا معصوم میگفت و میبالید میزارید و خروش و افغان
از حاضران باوج آسمان میرسانید پیر ترسا از استماع این سخنان بیخود شد چون بهوش آمد از آن
ساکنان عالم اعلی اثری نیافت سراسیمه رفت قفل در حجره را شکسته و خود را بصندوقی که سر مطهر
در او بود رسانید قفل او را نیز شکسته سر حضرت را بیرون آورد بمشک و گلاب بشست و شو داد و
بر سر سجاده خود نهاد از دور با ادب هرچه تمامتر ایستاد و زانوی ادب بر زمین زد عرض کرد با عجز و انکسار
و گریه که ای سرور آن من یقین میدانم تو از آن اشخاص هستی که وصف ایشان را در تورات موسی و انجیل
عیسی دیده ام ترا قسم میدهم بحق آن خدائی که ترا این قدر و منزلت عطا کرده که ساکنان ملکوت اعلی
بزیارتت آیند و در مصیبتت گریه و زاری مینمایند بمن بگوئی کیستی فی الحال سر امام ع بتکلم در آمد
فرمود انا المظلوم انا المهموم منم ستمدیده و منم غم رسیده انا المقتول منم کشته تیغ ستم پیر گفت
زدی بیان تا واضح تر گو تا ترا درست بشناسم پس فرمود انا ابن محمد المصطفی انا ابن علی المرتضی منم پسر
حبیب کبریا منم پسر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع چون پیر دیرانی شناخت آن جناب را از زنار و
بستگان خود را که هفتاد تن بودند جمع کرده همگی خدمت حضرت سید الساجدین ع آمده زنار
ها را پاره کرده کلمه شهادت گویان خود را بر قدمهای آن جناب انداختند خدمتش عرض نمودند یا ابن
رسول الله اجازت فرما که از دیر بیرون رفته با این قوم بد عاقبت شبیخون زنیم و داد دل خود را از

این

ابن ملاعین نسبت با بشما بجناب ایشان زاده‌ها نیز گفت و فرمود ایشان دم بدم جز اخوی را خواهند دید از آن
مکان رفتند بعین الورده واز انجا رفتند بعرب بعوالی نوشتند بصنادید عوالی که ایشان را استقبال
کنند چنان کردند و بوقها و شادیانها نواختند و سرهای منور را بر سر نیزها بجلوه در اوردند و فرود
امدند و در میدانی که در وسط آن بلد بود سر اطهر را بر نیزه منصب کردند واز وقت ظهر تا بعصر مردم
بلد فوج فوج می امدند و بر ان سر اطهر نظر میکردند و مردم مختلف بودند گروهی نادان و جاهل میخندیدند
و بعضی گریه میکردند ابو مخنف گوید ان میدانچه که سر انور را که در او منصب کردند هیچ کس از آن
نمیگذرد که حاجتش روا شود تا روز قیامت و شب را در ان بلد بودند مشغول لهو و لعب و شرب خمر
واز این هنگام حضرت علی بن الحسین گریست و گفت لیت شعری هل عاقل فی الدنیا جی یا بئس من یجعل الزما
نیا جی کاش میدانستم یا عاقلی هست در دنیا یکی بینش ابرو ناورده باشد تا گریه و ناله از این مصیبت
که وارد شده اما نحل الامام فما بال حقی ضایع بین عصبة الاعلاجی منع فرزند امام چرا حق من در میان
گروهی بد اصل ضایع شده واز بعض نسخ ابی مخنف بعد از منزل الورد چنین است که از فرات عبور کردند
و بجانب وعان و بوالی وعان خبر داده تا شادیانه تمام استقبال کرده واز انجا و بحلب رفته و با تمنقبا
و شادیانه و این بیتین شعر مقدمانی که در منزل نصیبین مذکور شد نقل کرده و ابن حجه بر در
سفر مکه معظمه در ربیع فرمیخی این شهر حلب بقعه دیدم که میگفتند در این مکان جماعتی با لشکر یزید جنگ
اندو خواستند سر مطهر را بگیرند و جمعی چند را انکان شهید شد که میگفتند اینها در این جنگ
شهید شده و مسجدی بود باسم مشهد الراس که در محرابی آن سنگی دیدم که اثر سر خون بران بود می گفتند
در حین جنگ سر انور را در این موضع گذارده اند والله العالم واز انمکان رفتند بقنسرین و ان بلد
بود معمور چون خبر بانها رسید دروازها را محکم بستند و لعن میکردند با ایشان و سنگها انداختند
میگفتند لا بقا جوابی کشتند کانا ولا دایتنا سنم بخدا شما داخل بلد ما نخواهید شد پس ام کلثوم گریان
میفرمود کم تنصبون لنا الاقطاب عاریة کاننا من بنات الروم فی البلد ما چند کوهها شتران
برهنه اغربان نصب میکنید مانند دختران فرنگی در بلاد اسلام الیس جدی رسول الله ویلکم هو الذی
دلکم وقصدنا الی الرشد اما جد من رسول خدا نیست انکس که شما را براه رشد هدایت نمود یا امة
السوء لا سقیا لکم یحکم الاعدا با کما اخنا علی الکبد ای امت بد خداوند رحمتی جز عذاب بر شما نفرستد
چنانچه فارا سوختید پس رفتند تا بمعره نعمان رسیدند فرود امده صرف طعام و شراب نمود
از انمکان رفتند کرد شیر زد فرود امدند در انمکان پیر مردی بود با ایشان گفتند قوم ابن معی

حضرت حسین است پس هم قسم شدند که نگذارند ایشان را در انمکان فرود ایند پس رفتند بکفر
طالب رسیدند وان قلعه کوچکی بود اهلش در قلعه را بستند نگذاشتند داخل شوند خولی ملعون
پیش امد و با ایشان گفت مگر شما در طاعت ما نیستید اب بما دهید با شما میگفتند بجد قسم
یکقطره اب بشما نخواهیم داد مگر شما نیستید که حضرت امام حسن را از اب منع کردید بنقلی از ابی
مخنف ام کلثوم بعد از پرسیدن اسم بلد دعا کرد خدایا اب ایشان را شیرین و دست ظالمان از
ایشان کوتاه گردان ابو مخنف گوید اگر عالم پر از ظلم شود ایشان از برکت ام معصومه در امان باشند
ما بوسا ائر کرفتند تا بسیبور رسیدند حضرت سید الساجدین علیه السلام میفرمود سار العلوج
فمارضیت العرب وصار یقدم راس امة الذنب یعنی اصلان بزرگی کردن عرب صاحب شمشیر
راضی نمیشود و تابعین پس رتبه‌ها مقدم و پیشوای امت شدند یا للرجال لما یاتی الزمان به
من العجیبات ما مثله عجب چه شد ای مردان ملاحظه نمایند عجایب ما را که مثل این عجیبی نیست
ال الرسول علی الاقطاب عاریة والعروان بسر حقهم نجیب چه عجیب برای این است که ال رسول خدا بر شتران
برهنه سوار باشند العروان بر اسبهای نجیب و هموار باشند چون بسیبور رسیدند و اهلش خبردار
شد پیر مردی که عثمان بن عفان ازاد کرده بود مردم را جمع کرد با ایشان گفت ای قوم این جماعت
جمیع بلاد گذشتند و با ایشان کسی معارضه نکرده بگذارید بگذرند جوانان قبول نمیکردند در ان
شهر قنطره بود که میبایست ازان قنطره عبور نمایند واز شهر بگذرند رفتند واه عبور را بر ایشان تنگ
و بر ایشان سد نمودند خولی پیش امده ایشان را منع نمود ایشان حمله نمودند بر ان ملعون و بر اصحاب
و جنگ شدیدی اتفاق افتاد ششصد نفر از لشکریان بدرک واصل شدند و پنج سوار از ان جوان
مردان بفیض شهادت رسیدند ام کلثوم بعد از سوال از اسم ان بلد ایشان را دعا کرد تا او کو بداد
دعای ام معصومه ان بلد همیشه محل امن و امان وارزان نرخی است از ان بلد گذشتند تا اینکه ببلد حمام
رسیدند اهلش چون مطلع شدند در قلعه را بستند و ایشان را مانع شدند که داخل شوند
وقسم یاد نمودند که اگر تمام ما بقتل برسیم نمیگذاریم داخل شوید چون چنین دانستند از انمکان
گذشتند تا نزدیک حمص بخالد بن نشیط که والی بود نوشتند که ایشان را استقبال کند پیش از
ورود نامه بمضمون نوشته عمل نمود با علم و زینت بیرون امد و شهر را آیین بستند و سه میل
ایشان را استقبال نمود چون با سرها در سر نیزه شادی کنان وارد دروازه شدند اهل شهر جمعیت
کردند در دروازه‌ها بستند و جمعیت نمودند و ایشان را سنگباران کردند شانزده سوار را

افلاس علی الطامند بیک فرشتا نند و میگفتند ابجا عنایا کافر شدید بعد از ایمان پس جمع شدند در
نزدیک کنیشه شبیه کرد در نزدیک خانه خالد بن نشیط بود و قسم یاد نمودند که ایشانرا با خالد بن
نشیط کشتند و سر مطهر را از ایشان بگیرند که مایه فخر ایشان باشد تا قیامت از آنمکان نا خوش
بار کرده تا اینکه به بعلبک رسیدند بوالی آنشهر نوشتند که سر حسین علیه السلام با ماست استقبال کن آن
ملعون امر کرد کنیزها مغنیه با دفها در دستها از شهر بیرون آمدند علمها بجلوه در آوردند بوقها
شادیانه زدند و بوی بخور خوش بکار بردند شکر و سویق صرف نمودند شب را در آنشهر ماندند در آن
کوچه ها مشغول شرب خمر شدند علیا مکرمه ام کلثوم پس از پرسیدن نام شهر بر ایشان نفرین کرد
[illegible] آب تندستیرا از ایشان و گوارا مباد ایشان و بر ایشان ظالم ظلمه مسلط باد راوی گفت اثر دعا
[illegible] در آن بلد ظاهر است صبح از آنمکان بار کرده شب به [illegible] رسیدند بصومعه راهبی علی
[illegible] هو الزمان فما یفنی عجائبه عن الکرام و ما تهدی مصائبه امروز کار است که
[illegible] میشود بالدیسه بنیکان و انچه هدیه برده میشود از برای ایشان مصیبتها است ایام
[illegible] ذا یجاذبنا صروفه و الی کم ذا یجاذبه کاش میدانستم تا چه قدر میکشاند ما را
[illegible] مصایب و تا کی روزگار با ما چنین کینه میکشیم او را بسیر و ما علی الاقطاب عاریة و سائقوا العیس یحدو
[illegible] میگردانند ما را بر اقطار شتران عریان و راننده شتران تا بعیده میشود از سوار شدن
[illegible] کوهان کاننا من سبات الروم بینهم او کلما قاله المختار کاذبه گویا ما در ایشان مثل اسرای فرنگیم
یا امة جفا رسول الله محتشما و بیهوده دروغ گفتند کفر تیر رسول الله و یلکم یا امة السوء قد ضاعف
عذابه وای بر شما کافر شدید برسول خدا ای امت بد بکه تنها لشکر فتنید بر خود وله زاد در یا دیر فرود
آمدند تا دیر [illegible] سر امام برای [illegible] بود بروایت منتخب در پهلوی دیر بر زمین کوفتند و آوازها نعره
شنیدند که میگفت والله ما جئتکم حتی بصرته معفر الخدین منحورا فسبحان تیامدم تیمی
شما تا اینکه حضرت حسین را دیدم گونهاش باکش بخاک مالیده و گلوی او را شرایخر نموده بودند
و حوله فتیه ندمی نحورهم مثل البدور یغشون الدجی نورا و در اطراف آنحضرت جوانانی بدم
که خون از گلوهای ایشان جاری بود و روی ایشان مانند ماه شب چهارده نور ایشان ظلمت شب را پوشید
حضرت ام کلثوم فرمود خدا ترا رحمت کند کیستی عرض کردم من پادشاهی از پادشاهان جنیانم قوم
آمدیم حضرت حسین را یاری کنیم چون بکربلا رسیدیم آنحضرت را شهید کرده بودند چون تا تمام
این کلام از آنهاتف جن شنیدند ترسیدند و گفتند ما میدانیم که از اهل آتشیم و از کلام ابی مخنف

چنین

چنین بر می آید که سر مطهر در صندوقی بوده چون پاسی از شب گذشت راهب در صومعه خود آوازی
مثل آواز رعد شنید مشتمل بر تسبیح و تقدیس و نوری ساطع از زیر آن ظاهر گردید پس راهب سر
از صومعه بیرون نمود از آن سر مقدس نوری بجانب آسمان ساطع است و دید در آسمان گشوده شد
و ملائکه فوج فوج می آیند و در مقابل آن سر مطهر ایستاده عرض میکنند السلام علیک یا اباعبد
الله راهب بجزع و ناله در آمد تا چون صبح شد و عزم رحیل نمودند راهب بر آنقوم بدعا [illegible] مشرف
شد و بر ایشان بانگ زد که کیستید شما گفتند خولی الاصبحی گفت این چیست با شما گفتند سر
شخصی است بر یزید در زمین عراق خروج نموده ابن زیاد او را بقتل رسانده از اسمش پرسید
گفت حسین بن علی بن ابی طالب و مادرش فاطمه زهرا و جدش محمد مصطفی صلوات الله وسلامه علیهم
اجمعین راهب گفت هلاک شوید و هلاک باد آنکه شما را بر این اطاعت و کردید بحقیقت که احبار و علما
ما راست گفتند در قول خود که گفته اند هر وقت که این مرد کشته شود آسمان خون تازه ببارد و این نمی
شود مگر بر کشتن پیغمبر یا وصی پیغمبر پس گفت از شما خواهش دارم این سر مطهر را ساعتی بمن دهید
و او را بشما پس میدهم خولی ملعون امتناع نمود گفت او را نمیگشایم مگر در نزد یزید تا جایزه از او بگیرم
راهب گفت یزید که این سر را نزد او میبری توقع چه قدر جایزه از او داری گفت ده هزار دینار راهب گفت
من بدو ده هزار دینار را میدهم که یک ساعت او را بمن دهید گفتند حاضر کن پس بدره را تسلیم
سر مطهر را که بر روی نیزه بلند کرده بودند گرفت استر را می بوسید گریه میکرد و عرض میکرد در سیاه
گراست بر من یا اباعبدالله یا سید جد تو ملاقات کنی از برای من شهادت بده که من شهادت میدهم
بوحدانیت خدا و برسالت جد بزرگوارت محمد مصطفی و امامت پدر عالیمقدارت امیرالمؤمنین علی
مرتضی پس سر را با ایشان پس داد و ایشان چون دنانیر را خواستند قسمت کنند دیدند سفال شده
و بر او نقش شده وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون خولی ملعون باصحاب خود گفت این قضیه را
بپوشانید که در نزد خلق رسوا نشویم پس بنا بر نقل بعضی سهل گفت هاتفی آواز داد از جوانمردان
حسبنا شفاعة جده یوم الحساب و قد عصوا الاله و خالفوه ابدا امیدوارند امتی که حسین را
کشتند شفاعت جد او را در قیامت و حال آنکه بغضب آوردند خدا را و مخالفت حکم او کردند
و لم یخشوه فی یوم المآب و نترسیدند از خدا در روز بکه باز گشت بسوی خداست تا آن روز گفت
چون تمام لعین آن آوازها را شنیدند هشت بر ایشان غالب شد بسرعت بر آمدند تا داخل شام
شدند [illegible] اشاره بعض اخلاف مصیبت [illegible] اشارات [illegible] و در

جمله

و در جمله از کتب معتبره ذکر ظهور آثار عجیبه از سر مطهر شده و از آنجمله قصهٔ راهبی که گفته اند و
چون این قضیه و سایر امور مذکوره در نظر این فقیر فی الجمله از معلومات است و در کتب مقاتل اعتماد
تام بجلاء و مرحوم مجلسی قدس سره دارد مناسب آنکه در اینمقام عین عبارات آن مرحوم نقل شود فرموده
سید بن طاوس و دیگران از ابن لهیعه و غیر او روایت نموده اند که گفت من در دور خانه کعبه طواف
میکردم ناگاه مردی را دیدم که میگفت خداوندا مرا بیامرز و دانم که نیامرزی گفتم ای بنده خدا بترس
از خدا و مثل این سخنان مگو زیرا اگر گناهان تو مانند قطرات باران و برگ درختان باشد از خدا
طلب آمرزش نمائی امید آمرزش هست و خدا آمرزنده و مهربانست من گفت بیا تا قصه خود را
برای تو بیان کنم پس مرا بکناری برد و گفت من در میان پنجاه نفر بودیم که بر سر حضرت حسین
موکل بودند در راه شام و هر شب صندوقی که سر آنحضرت در آن بود در میان میگذاشتیم و شراب
میخوردیم در یکی از شبها ایشان شراب خوردند و من شراب نخوردم چون شبها بخواب رفتند صداها
مانند رعد و برق از آسمان شنیدم که هرگز چنین صدائی نشنیده بودم و صدائی شنیدم که کسی
ندا کرد که محمد مصطفی می آید ناگاه دیدم که درهای آسمان گشوده شد و صدای اسبها و قعقعه
سلاح مردان بگوش من آمد دیدم که حضرت آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحق و حضرت پیغمبر آخر الزمان
صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین با جبرئیل امین و میکائیل و اسرافیل و کروبیان و روحانیان
و ملائکه مقربان از آسمان بزیر آمدند پس جبرئیل نزدیک صندوق آمد و سر مبارک سید الشهدا را
بیرون آورده بوسید و بر سینه خود چسبانید و گریست و همه پیغمبران آنسر را میگرفتند و میبوسیدند
و میگریستند و تعزیت حضرت رسالت میگفتند و آنحضرت را میگریستند فی الکتاب ایضا و بروایت
دیگر حضرت رسالت با ایشان گفت که ببینید با فرزند من بعد از من چه کردند ناگاه جبرئیل
نزد حضرت رسالت آمد و گفت یا رسول الله حقتعالی مرا مأمور کرده است که ترا اطاعت کنم
در حق این امت جفاکار اگر میفرمائی زمین را بلرزه در آورم و سرنگون نمایم چنانچه بر قوم لوط
کردم حضرت فرمود که ای جبرئیل میخواهم که در قیامت با ایشان خصمی کنم پس آنحضرت با ارواح انبیا
و ملائکه بر سر سید الشهداء نماز کردند و بر او صلوات فرستادند ناگاه گروهی از ملائکه
نازل شدند گفتند یا رسول الله خدا ما را امر کرده است که این پنجاه نفر را بقتل آوریم حضرت فرمود
که آنچه مأمور شده اید بعمل آورید ایشان حربه ها آتش داشتند و بهر کس حربه میزدند آتش در او
میگرفت و میسوخت پس یکی از آنها قصد من کرد و من فریاد بر آوردم که الامان الامان یا رسول

الله

الله حضرت فرمود که بر وی خندید و او را بیامرزید چون صبح شد دیدم همه رفیقان من خاکستر شده
بودند و فی الکتاب ایضا المذکور قطب راوندی از اعمش روایت کرده است که گفت در حرم مردی
را دیدم گفت انا نها دا که همراه سر مبارک امام مظلوم بشام رفته بود گفت در راه شام بدیر راهبی از نصاری
رسیدیم و سر آنحضرت بر نیزه بود و ما بدور آن حراست میکردیم چون شراب حاضر کردیم که بخوریم
و بعیش و شادی مشغول شویم ناگاه دیدیم دستی از دیوار دیر ظاهر شد و بقلم فولاد از مداد
خون بر دیوار دیر نوشت شعری باین مضمون آیا امید دارند امتیکه حسین را شهید کردند
شفاعت جد او را در روز قیامت ما بسیار ترسیدیم و برخواستیم که آن دست را بگیریم ناپدید شد
چون باز بکار خود مشغول شدیم باز آن دست ظاهر شد و بیت دیگر نوشت باین مضمون بخدا
سوگند که ایشانرا شفاعت کننده نخواهد بود در روز جزا در عذاب مخلد خواهند بود باز چون
یکی از ما اراده کرد که بگیرد باز غایب شد و چون نشستیم باز پیدا شد و بیت دیگر نوشت باین
مضمون و بتحقیق که کشتند حسین را بحکم جور و مخالفت نمودند حکم کتاب خدا را پس راهب از دیر
خود مشرف شد و دید نوری از سر آنحضرت بجانب آسمان ساطع است از آن لشکر شقاوت اثر خطاب
کرد که از کجا می آئید گفتند از عراق می آئیم و بجنگ حسین رفته بودیم و این سر اوست برای یزید
بریم راهب گفت حسین که پدر او پسر عم پیغمبر شما است و مادر او دختر اوست گفتند آری گفت لعنت
بر شما که اگر عیسی را پسری میبود ما او را بر دیدهای خود مینشانیدیم پس راهب گفت من التماس دارم که
شما بسرکرده خود بگوئید که ده هزار درهم از پدر من بمیراث رسیده است و آنرا از من بگیرد و سر
سرور را بمن بدهد که امشب نزد من باشد و چون وقت رحیل شود من باو پس دهم چون بعمر نحس
پلید گفتند گفت زر را بگیرید و سر را بدهید که نزد او باشد تا هنگام رحیل پس راهب دو همیان
زر که ده هزار درهم بود از دیر بزیر انداخت و عمر لعین آن زر را متصرف کرد و سر شریف را بآن راهب
داد سپرد و سر آنحضرت را بان بیلان خبر داد راهب چون سر آن بزرگوار را دید بر خود بر داز نور آن
بزرگوار صومعه او روشن شد و صداها بغیر را شنید که خوشحال تو و خوشحال تو و کسیکه
حرمت این بزرگوار را داند پس راهب آن سر مطهر را با گلاب شست و شو داد و با مشک و کافور معطر
کرد و آورد بر سجاده خود گذاشت و رو باسمان کرد و گفت پروردگارا بحق عیسی امر کن که
این سر بزرگوار با من سخن بگوید ناگاه سر مبارک آنحضرت بسخن در آمد و گفت ای راهب چه میخواهی
راهب گفت تو کیستی سر آنحضرت فرمود منم فرزند دلبند محمد مصطفی و منم جگر گوشه علی مرتضی

ومنم نور دیده فاطمه زهرا ومنم شهید کربلا ومنم تشنه لب مظلوم اهل جور وجفا راهب زار زار
سخنان جانسوز شنید خروش برآورد و رو بر روی آن سر مبارک گذاشته گفت روی خود را بر نمیدارم
تا بگوئی که من فردا شفیع تو ام ناگاه از سر مبارک سید الشهداء صدا آمد که بدین جد من در آی تا
تو را شفاعت کنم در روز جزا راهب گفت اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله
پس سر امام حسین قبول شفاعت او نمود چون صبح شد خواستند سر را از راهب بگیرند راهب
بر بام دیر برآمد و گفت میخواهم بسر کرده این لشکر سخنی بگویم چون عمر لعین بیامد راهب برآمد
گفت تو را بخدا و بحق صاحب این سر محمد مصطفی ص سوگند میدهم که این سر را در صندوق گذارده
و دیگر با این سر جفا نرسانی عمر لعین قبول کرد لکن وفا نکرد و راهب از دیر بزیر آمد سر بصحرا گذاشت
و بر کوهها و بیابانها عبادت میکرد تا برحمت الهی واصل گردید چون نزدیک دمشق رسیدند
عمر لعین از خزانه دار خود آن زرها را طلبید مهر خود را ملاحظه نمود و سر همیان را گشود دید همه
آن زرها سفال شده است و بر یک روی آنها نقش شده است لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون
یعنی گمان مکن که خدا غافل است از آنچه میکنند ظالمان و بر روی دیگر نقش شده است وسیعلم الذین
ظلموا ای منقلب ینقلبون یعنی زود خواهند دانست ستمکاران که بازگشت ایشان بکجا است پس آن
ملعون گفت انا لله وانا الیه راجعون زیانکار دنیا و عقبی شدیم و آن سفالها را گفت که در
آب بیفکنند و فی البحار از حضرت باقر منقولست که چون سر مبارک سید الشهداء را وارد قنسرین
نمودند راهبی از صومعه خود بآن سر مبارک نظر نمود دید نوری از دهان مبارک آن سر ساطع است
بجانب آسمان پس آن راهب مبلغی درهم داد و سر مبارک را گرفت و داخل صومعه خود نمود پس صدائی
شنید که هاتفی میگوید طوبی لک و لمن عرف حرمته خوشا بحال تو
و بحال کسیکه حرمت این سر مطهر را بداند پس راهب سر خود را بلند کرد و عرض نمود پروردگارا
بحق عیسی امر نما این سر با من تکلم کند پس بقدرت حقتعالی آن سر مبارک بتکلم در آمد و فرمود ای راهب
چه میخواهی راهب عرض نمود تو کیستی فرمود انا ابن محمد المصطفی وانا ابن علی المرتضی وانا ابن فاطمة
الزهراء وانا المقتول بکربلا وانا المظلوم العطشان این کلمات را فرمود و ساکت شد پس راهب
سر خود را بر روی مبارک گذارد و عرض نمود سر از روی تو بر نمیدارم تا اینکه بفرمائی فردای قیامت
شفاعت میکنم آن سر مبارک فرمود ارجع الی دین جدی محمد راهب شهادتین بر زبان راند پس حضرت
قبول شفاعت راهب فرمود چون صبح شد آنگاه قرار آن سر مطهر را از راهب گرفتند چون بوادی

رسیدند

رسیدند دیدند تمام دراهم مبدل بسنگ شده مؤلف گوید که با مقتل شاهین مقتله
راهب قنسرین بوده و قریب باین مضمون نوشته مقتله دیگر که نزد بخارا از کتاب مناقب قدیمه روایت
نموده که در زمانیکه سر مبارک سید الشهداء را بشام میبردند در اثنای راه شبی رو بسپید ورود
آمدند نزد مردی از یهود شراب خوردند و مست شدند و بان یهودی گفتند که سر حضرت حسین ع
با ما است یهودی گفت آن سر را بنمائید ایشان آن سر مطهر را بان مرد یهودی نمودند در حالتیکه در
صندوق بود شخص یهودی ملاحظه نمود که نوری از آن سر مبارک بآسمان ساطع است یهودی از
مشاهده این حال تعجب و آن سر مطهر را از ظالمان بعنوان امانت گرفت و عرض نمود ای سر مبارک
شفاعت نما از برای من نزد جدت آن سر مقدس بقدرت حقتعالی بتکلم آمد پس فرمود انما شفاعتی
للمحمدیین و لست بمحمدی شفاعت من منحصر بامت جدم پیغمبر است و تو از امت او نیستی
پس آن مرد یهودی خویشان خود را جمع نمود و آن سر مطهر را در میان طشتی گذارد و گلاب بر او ریخت
و کافور و عنبر بر او افشاند بعد با اولاد و اقربای خود گفت این سر پسر دختر محمد است پس خطاب
بان سر مطهر نموده عرض کرد چه بسیار ناشاد بودم بر اینکه درک ننمودم خدمت جد بزرگوار
تو را تا در دست آن جناب قبول اسلام نمایم و چه بسیار متأسفم که در زمان حیوة در رکاب
تو نبودم تا در دست تو اسلام بیاورم و در پیش روی تو جهاد نمایم ای سر مبارک شفاعت
نما از من نزد حقتعالی در روز قیامت آن سر مطهر گویا گردید بزبان فصیح فرمود ان اسلمت
فانا لک شفیع اگر اسلام آوری من شفیع تو ام سه دفعه این کلام را فرمود و ساکت شد پس از آن
آن مرد یهودی و تمام اقربای او بشرف اسلام داخل شدند فاضل بروجردی در مخزن از بعض کتب
معتبره نقل نموده که در وقتیکه آن سر مطهر را از برای یزید میبردند بشهری که او را حران میگفتند
رسیدند در آن شهر یهودی یحیی نام بود دید سر مطهر را تلاوت میفرماید این آیه مبارکه را
و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون از مشاهده این حال متعجب شد پرسید این سر کیست
گفتند سر حضرت حسین از پدرش پرسید گفتند علی بن ابی طالب از مادرش سؤال نمود
فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی یحیی گفت اگر دین جد او حق نبود این معجزه از او ظاهر نمیشد
باجرای کلمه شهادت مسلمان شد و عمامه و دیبوجه که در سر داشت برداشت و او را قطعه
قطعه کرد بجوانین محترم بفشیم نمود و جامه خزی که در بر داشت او را برداشت خدمت حضرت سید
الساجدین ع آورد با هزار درهم عرض نمود که این را در مایحتاج خود صرف بفرمائید جماعت

کردیگر

که موکّل بر اسیری بودند و او را تهدید کردند که این چه کار است پس میکنی که دشمنان والی شام را اشنا
میکنی دور شو از این اسیران و الّا تو را بقتل میرسانیم یحیی را ذوق محبّت به رنگ فتنه در ملازم
خود با آنان بر زد تا شمشیرها کشیده تکبیر گویان بر ان کافران حمله ور گشتند و پنج تن از آن بی
دینان بدرک نیران فرستادند عاقبت درک فیض شهادت نمودند و قبر شان الان در دروازه باسم یحیی
شهید معروف و محل استجابت دعا است بر روایت صاحب روضة الشهدا بعبارتی مناسب چون
لشکر شقاوت اثر بشهر عسقلان رسیدند یعقوب عسقلانی والی انشهر و در لشکر کفر بود دستور داد
نمود شهر را آیین بستند مردم مشغول عیش و عشرت گردیدند و سرها را منور را با اسیر در شهر
میگرداندند جوانی برسم تجارت تازه وارد آن بلد شده بود که او را زریر خزاعی میگفتند از روز
دربازار بود طرب و سرور اهل شهر را میدید از هر طرف آواز مبارک باد بلند بود از کسی پرسید
این شادی و سرور از چیست گفت مگر تو غریبی گفت بلی دو روز گذشته من وارد این شهر شده ام
و امروز حالات این شهر را چنین دیده ام آن شخص گفت جمعی در عراق بر یزید یاغی شده بودند آنها
شهادت بن زکان کوفه ایشان را بقتل آورده و اینسرهای ایشانست که بر نیزه ها کرده و این هودجها
عیال ایشانند که اسیر نموده بجوار یزید میبرند زریر پرسید که آن اشخاص که یاغی بوده اند
مسلم گفت مسلم و لی برامام زمان یزید خروج نموده پرسید سبب یاغی شدن و خروج انها
چه بوده گفت این بوده که بزرگ ایشان مدعی بود که من از یزید اولی بخلافت و امامتم نظر باین
که پدر و برادر من قبل از این امام بوده اند زریر پرسید پدر و برادر او که بوده گفت پدرش
ابو تراب که او را علی بن ابی طالب میگفتند و برادرش حسن که با معویه صلح کرده بود پرسید این
مقتول چه نام داشت گفت حسین پرسید مادر این دو که بوده گفت فاطمه زهرا دختر پیغمبر چند
زریر چون از دوستان خانواده عصمت بوده دود از نهادش بلند شد دنیا در نظرش تیره
گردید آن شخص را گذاشته بهودجها اهل بیت روان شد پس از رسیدن بانها چشمش بر جمال
عدیم المثال حضرت زین السّموات و الارضین افتاد گریان شد امام ع فرمود ای جوان کیستی و چرا
گریه میکنی عرض کرد مردی هستم در این شهر غریب و گریه من از آنست که من شما را میشناسم دست
من کاش که باین شهر نیامده بودم و این حالت را نمیدیدم ای دریغ که از قبیله خود دور بودم و از غم شما
مهجورم اگر نه کاری میکردم که در صفحه روزگار بماند امام زین العابدین ع بگریه در آمد
و فرمود ای مرد از تو بوی آشنائی آید زریر عرض کرد ای آقا زاده من مرا با مرحمتی سر افراز فرما اگر

مطلبی

مطلبی در نظرم میباشد بیان نما امام ع فرمود ای جوان زر نگر سر بحر برداشته از او
درخواست کن که سرها را از میان هودجهای ما بیرون برند تا مردم بتماشا او از هودجها
دور شوند زریر رفته پنجاه دینار بان ملعونان که موکّلین سرها بودند داد تا دور شوند
باز خدمت آنجناب آمد عرض کرد یابن رسول الله خدمتی بکن رجوع بفرما فرمود اگر جامه زیادی
داری از برای عیال بیاور زریر بحال رفته از برای هر یک از اهل بیت یک جامه حاضر نمود از برای
حضرت سیّد السّاجدین ع جبه خزی فرجی بیاورد پس در این حال دید خروش از اهل بازار بلند
شد زریر نگاه کرد دید شمر ملعون را با جمعی از اتباع او سر حضرت حسین ع صدا شادیانه و سرور
بلند نموده غیرت محبت زریر بجوش آمد دیوانه وار دوید تا اینکه با ان ملعون رسید جلو اسبش را
گرفته گفت ای ملعون بی دین این سر کیست که باین ذلت تشهیر نموده دستهای شما بریده و چشمهای شما
کور باد و عذاب الهی بر شما وارد باد آن ملعون بر ملازمان خود فریاد زد که این بی ادب را ادب کنید آن
ملاعین بجنبند زریر را اذیت نمودند و اهل شهر هم کمک نمودند این قدر سنگ و چوب بر زریر
بر سرش زدند که بیهوش تا چنین گمان کردند که از دنیا رفت چون بخود آمد چشم گشود کسی را ندید
پس برخواست از ترس رو بمشهدیکه در آنشهر معروف بود که مقام پیغمبران و انبیا حضرت
سلیمان است نهاد که اسوده باشد چون بمشهد رسید جمعی را دید که سرها برهنه و جامهای چاک
کرده و بصورت و مصیبت زده کان مشغول گریه و زاری اند نزدیک رفت و از حال ایشان پرسید
که سبب چیست که تمام اهل انشهر در عیش و عشرتند و شما در نوحه و مصیبت گفتند ای
جوان اگر از دوستان خانواده حضرت رسالتی نزد ما آی و اگر از دشمنانی برو و با اهل شهر
مشغول عیش و عشرت شو چون زریر بوی آشنا شنید نزد ایشان رفت تفصیل واقعه خود
را از برای ایشان بیان کرد و گفت شاکرم من از دشمنان شما نیستم که بزحمت تمام جان از دست
دشمنان بدر برده پناه باین مکان آورده ام پس از اینکه حالت او را فهمیده و جراحتهای او را
بستند باتفاق شروع بگریه نمودند تاسف میخوردند که کاشکی در کربلا بودیم تا جان نثار
حضرت حسین ع مینمودیم و انتقام از قاتلین آن حضرت میکشیدیم زریر گفت حال هم مشغول
انتقام کشید القصه زریر آنچه داشت فروخته در تحصیل اسب و اسلحه کوشیدند تا اینکه
صد و ده تن با او بیعت کردند و در روز جمعه در آنشهر خروج کرد و خطبه داد و عز شهر را
بکشت و این زریر از جمله اشخاصی است که بطلب خونخواهی حضرت حسین ع برآمد

توضیح

بر محبین خانواده عصمت و طهارت و دلسوختگان آتش این محنت و مصیبت مخفی نیست که اگر
تأمل کنند در این امر که نه از کیفیت این سفر محنت اثر مفصلا مختصر این است که خود را از کربلا و زاد
نتوانستند بیاد داشته باشند که چه کردند انستی که عیال رسول خدا را با این تعجیل میبردند و حال اینکه اهل بیت
سلام الله علیهم تمام عمر سیر نکرده و هرگز سیر خود لذت ندیده بودند مسافت از کوفه تا شام بحسب
معهود در این ایام از چهل روز کمتر طی نمیشود با آن عباچه قد داد تمام متحمل شده اند که چهل روز
دو مرتبه یا یازده روز طی بشود علی الخصوص اطفال صغیر و صغیره خاصه اطفالی که ایشان را بر
سوار کرده بودند با بچه وقتی این مسافت طول طی را با این سرعت طی نموده اند و حال اینکه بالنسبه
با حوال ایشان با تأنی هم نمیتوان تصور نمود ایجاب فدای اطفال تو یا سید الشهدا چه حالت
داشتند را تو میدانی که انکار فرار از شور و شورش بعض اهل بلکه از بلاد لابد میشدند فرار کنند
تا اینکه از طرف بیابان دور از معمور طی مسافت مینمودند چنانچه شنیده که در بین چهل موضع و در نغمه
منزل الیه نزول میمودند تا مشاهده آثار شور شرم مردم فسخ عزیمت
مینموده بتعجیل میگذشتند معلوم است التزام مردان قوی و ناتوانائی نمیتوانند متحمل شوند
چه جا اطفال صغیر و با بیمار که ایشان را لشکر بود و از مشاهده اطفال و عباچه بر وجود
مبارکش وارد می آمد فدایت شوم ای مظلوم تو خود حاضر و ناظر بودی که چه داشتند اما
عصمت در دنیا بر زبان مبارک داند لانه
تفصیل اینکه در ذکر ایشان مقتضی نخود شد
از تصور نگاه داشتن اطفال خود در این شترها در بلندیها و پستیها و اعتنا در دست
نکردن در حفظ ایشان شد جگر دوست و دشمن را آتش
تا اینکه از بعضی نقلها معلوم میشود که بعضی از آن اشقیاء القلب عمدا بشکم شترها میزدند
بیهوده زیاد اذیت با اهل بیت عصمت و طهارت نکو یا در مثل این مواضع بوده که حضرت سید سجاد
علیه السلام فرموده اگر چشمی انتظار با ما بشدند کعب نیزه بر سر ما
میزدند شده وقتم در این
واقعه تا بشام چهل منزل ابتلاء و امتحان
منتج فرموده که مرتبه خود بسر حد کمال رسیده باشند
لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة چنانچه اصل قرار این نشئه فانیه بهمین

مقصود

مقصود است در پاشنه که بنظر ظاهر شد دست عیسی داد در منزل اول بآن تفصیل که آنکه عهد
اول قرار کردند بعقیده متأخرین خبیث با زمعاودت نموده مشغول باعیال و بیت خود کرد بعد شنید
چه اشخاص در این سال از برکت اهل بیت طاهره بمراتب عالیه رسیدند و در مقام شهادت نمودند
و چه از دین بیگانگان از برکت نور جبین سلام الله علیه از وادی ضلالت و گمراهی بسر منزل
هدایت رسیده و مؤمن کامل گردیدند از یهود و نصاری اشهد انک یا مولای قد اقمت الصلوة
و آتیت الزکوة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر پس از اینکه همه اینها که گفته و دلالت نمودی بکار
هدایت جناب سید الشهدا روحی له الفداء حرفا بلیغ رایات هدایت باقسام مختلفه تأمل نما در اینکه آن اشقیا
از خدا بیخبر چه قدر از خدا دور و چشم باطن ایشان از دیدن نور خدائی کور بوده که آن سر مطهر را
با وصف دیدن آیات عجیبه و معجزات غریبه مانند سایر سرها میدیدند اشتند و حالت تسلیم
رضا که از امام بروز میمود داوراد ذلت و گرفتاری خیال مینمودند شنیدی که در مجلس ابن زیاد بد
بنیاد وقتیکه آن ملعون بعصمت صغری دختر کبرای امیر المؤمنین گفت دانستی صنع الله ان
معصومه فرمود با زبانی گویای شکر و حمد که ندیدم غیر جمیل در جمله از کتب مقاتل مذکور است
که ابن زیاد ملعون وقتیکه میخواست سر مطهر را روانه شام نماید او را معطر نمود و بعضی این
مطلب را چنین نموده اند که آن سر را پر کرد از مشک کافور و عنبر این عزیز من از لفظ پر کردن
آنچه میفهمی بفهم وجامه طاقت و صبوری را تا دامن چاک و هرقدر میتوانی بر سر و رو و سینه بزن
و جزع و فزع و ناله کن هر چه کنی کم است آتش بگیرد دست قلم من اگر بنویسم آنچه را که از ابن عباد
میفهمم و میدانم وای تو یا ابا عبد الله روحی لک الفدا از این مصیبت اجر میخواهم واز در خانه تو کی
نا امید نیست بمظهر رحمت غیر متناهیه حقیقت مقصود نا ... ملعون
ازل و ابد این کار را در ... احترام کرد چنانچه شنیدی بعضی از راهبان در بعض از منازل
کردند از شستن و شوی سر مطهر با گلاب و معطر نمودن آن بکافور و عنبر بلکه بزعم فاسد خود
مقصودش منع از فساد بوده نظر بظاهر بالنسبه با بدان سایر اموات نمیدانم آن ملعون اگر چه
اعتقاد بمقامات عالیه علیه عالیه امام ع نداشت ولی چرا از معجزات ظاهره که شنیده و دیده
متنبه نشد آخر این چگونه از جنس سایر سرها است که تکلم و مناسب وقت و مقام آیات و زیارات
قرآن میفرماید آیا ندیدی سر بر شانه بشعله آتش گرد و بر روئیدن آمد بخشید قطره
خون مبارک که از نوک بحسن اسود نمود دلیل نشد بر اینکه این خون و گوشت مبارک

طبیعت عمر سابق است و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور و من یضلل الله فما له من هاد الا

لعنة الله علی القوم الظالمین

در ورود اهل بیت طاهره بشهر شام

خراب بجنت انجام تا حرکت از آن بلد شوم عجبا الحلمک یا اکبر بر سر و امام مفترض الطاعة عن کرم عیال
وجود عالم است بوجود شریف او است هیچ نمیبرند از برای ولد الزنا مستتر و ولد الزنا منسوب
غلام رومی که ابن شیر با او لواط میکرد و بعد او را ازاد کرد و بمنزله پسر خود قرار داد فی البحار از صاحب
مناقب از سهل بن سعید که گفت رفتم به بیت المقدس و از آنجا به آن بلد وارد شدم نا گهان نهرها دیدم
و درختها بیشمار دیدم شهر را با نواع زینتها زینت کرده بودند و اهلش درها نشسته فرح و سرور
بودند و زنها دیدم نا دفها در رقص و طرب بودند گفتم شاید اهل این بلد را عیدی هست که
من خبر نداشته باشم جماعتی را دیدم با هم گفتگو میکنند پرسیدم ایا شما را عیدی است که من
نمیدانم گفتند ای شیخ تو را اهل خارج این بلد میبینم گفت من سهل بن سعیدم که درک صحبت حضرت
رسول را نموده ام گفتند ای سهل عجب است که اسمان خون نمیبارد و زمین اهلش را فرو نمیبرد گفتم چرا
گفتند مگر نمیدانی که در این روز سر مطهر حضرت سید الشهدا را بهدیه از برای یزید پلید می آورند
گفتم وا عجبا سر مبارک حضرت حسین را بهدیه می آورند و مردم شادی میکنند پس گفتم از کدام
در داخل میشوند در را بمن نمودند که او را باب ساعات مینامند من در اینحال بودم که بیرقها در
پیش سر یکدیگر ظاهر شدند نگاه میکردم سواری را دیدم که بیرقی در دست داشت که سر نیزه او
را کنده و بر او سری نصب نموده که اشبه مردم بود برسول خدا پس زنان زنانی چند که ایشان را بر شتر
برهنه سوار کرده بودند پس نزدیک اولی ایشان رفتم و گفتم ای دختر کیستی فرمود من سکینه دختر
حضرت حسینم گفتم ایا تو را حاجتی باشد من سهل بن سعیدم از صحابه جد بزرگوار تو ام که از او
حدیث شنیده ام فرمود ای سهل بگو صاحب نیزه که سر را از ما پیش ببندد تا مردم مشغول شوند
بنظر کردن بان و نظر بحرم رسول الله نکنند سهل گفت نزدیک انها مل سر شدم گفتم میتوانی
حاجت مرا بر اوری گفت چه حاجت است گفتم سیصد اشرفی بگیر و این سر را پیش از حرم
ببر او قبول کرد و پیش افتاد انچه گفته بودم با و دادم و این مقدمه مناسب است با روایتی دیگر که در بحار
و غیر آن از کتب معتبره منقول است که همین که اهل بیت از نزدیک شهر شام رسانیدند مردم بیحیا
شهر با فرح و شادی باستقبال و تفرج بر آل الله بیرون آمده بودند علیا مکرمه ام کلثوم نزدیک
شمر حرامزاده آمد فرمود مرا بتو حاجتی است عرض کرد چیست فرمود وقت داخل شدن بلدان

داهیم که نظاره کننده کمتر باشند ما را داخل نما و بگو این سرها را از میان محامل زنان بیرون برند و از ایشان
دور نمایند که ما از کثرت تماشا خوار شدیم و ما با این احوالیم که میبینی ان ملعون شقی از روی بغض و عناد
بر خلاف خواهش ایشان مخدرات مظلومه امر کرد سرهای بر نیزه ها در وسط محملهای ازنان مصیبت زده نگاه
دارند و قرار داد ایشان را از راهی که جمعیت واندهام بیشتر باشد داخل شهر نمایند و با زمنطبر تید
با این مطلب انچه جمعی نوشته اند ایشان را از در بکراو و از باب الخیزران میکشند داخل نمودند چون چند
ساعت در در دو دروازه ایشان را نگاه داشتند در معروف شد بباب الساعات در خانه
یزید بود و بر روایتی باب الساعات در خانه یزید بوده چنانچه بعد مذکور میشود و ممکن است هر دو
مقدمه اصل داشته باشد و بر اهل بصیرت مخفی و مستور نیست که تا مدت چند ساعت محض کثرت
واندهام نبوده بلکه ملعنت ان لئام نیز دخیل بوده که بیشتر اهل بیت فخر عالم را انگشت نما
خاص و عام نموده باشند چرا دل دوستان اتش نگیرد از این مصیبت که ناز پرورده های پیغمبر
خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا را با این خفت و خواری داخل شهر نمایند و این عمل اگر از شمر ملعون
شنیده بیش چند جهت از ملعنتی ان مندرج است که اتش در جان دوستان انداخته یکی اینکه
هر کس از نظاره که طالب نظر کردن بسرها باشد یا بخواهد بر حال اسرا مطلع شود همه جمع
شوند که بیشتر صدمه بر اهل بیت طاهره وارد اید و نوع زنان از این کلام خاص با این کلمه که حضرت
ام کلثوم به شمر ملعون فرمود ما با این حالیم و انچه فاطمه ع بسعد گفت در روایت سابقه بیانی
مضبوط کنی که چشم نا محرم بعیال امام ع برخورد استجیر بالله من مثل ذلک سابق بر این با اولاد
با این مطلب شده سر برهنگی غیر نظر کردن است و گفته شد با عمقا د حقیر منافی عصمت است و فرق دو
منوره حضرت رسول ص خرابی بهم رسانده محتاج بتعمیر شدند از امام سؤال نمودند بعضی از
دوستان که میتوان مشرف شد بر قبر مطهر امام ع فرمود میترسم اگر مشرف شوند نظر کنند بجانب
قبر مطهر و چیزی به بینند که چشمشان کور شود این مطلب که بیان شد بنظر حقیر همین مقدمه است
بلکه در این مقام جهتی علاوه اگر العیاذ بالله نظر بمحض خانی باشد و اگر با لا از ان کافی نصور
کنند که بواسطه عمل او بر فرض محال بیان بداد که عالم سرنگون نمیشود و جهت دیگر اینکه پس از انکه
که سرها مقابل در جای احامل زنان محرمه داخلند متصلا چشم زنان مصیبت زده
بر سرها جوانان خود میفتد و داغ دل ایشان تازه میکرد حصوصا که به بینند انکفار با نغمه
بیرحمی نموده انداز نوکها اختلاف بر سر نیزه ها بلند کرده و بیحیاها اهل شام بتماشا و تفرج

یا لعین ابن اللعین الا لعنة الله علی القوم الظالمین دروغ گفتی ای ملعون پسر ملعون لعنت خدا بر
قوم ظالمین باد یا ویلنا تفتخر بیزید الملعون بن الملعون بقتل من یا غاه جبرئیل ومیکائیل
ای وای بر تو افتخر میکنی بیزید ملعون پسر ملعون بابن که کشتی کسی را که جبرئیل ومیکائیل از
برای او ذکر خواب میخواندند وبا بیکه توحد براو کردند ومن اسمه مکتوب علی سرادق عرش رب
العالمین واسم شریفش نوشته است بر پردهای عرش پروردگار عالمیان ومن ختم الله
بجده سید المرسلین وقمع بابیه وکسیکه ختم نمود بجدش سید المرسلین وبر انداخت بپدرش
کفر و نفاق را فمن مثل جدی محمد المصطفی وابی علی المرتضی وامی فاطمة الزهراء پس کیست مثل
جد من محمد مصطفی ص وپدرم علی مرتضی ع ومادرم فاطمه زهرا پس خولی ملعون متغیر شد
بان معصوم ع نمود وگفت یا بن الاسنجاعة یا ابنة الشجاعة همیشه مردستان شجاعت ترنم
دارا بیختر مرد شجیع کو وبعد از ان سر حضرت عباس را آوردند که غشعم نام جعفی او را تنم
کرده بود وپس از ان سر حر بن یزید الریاحی وبعد از ان سر عون که سنان بن انس نخعی او را بر
داشته بود واز عقب انها اسرا بر شترها سهل گفت جاریه را آوردند بر شتر برهنه لاغری وبر گرد
خود برقع خزی ضخیمی انداخته در حالتیکه صدا بگریه بلند بود ومیگفت وا محمداه وا جداه وا
علیاه وا حسناه وا حسیناه وا عقیلاه وا عباساه وا بعد سفراه وا سوء صباحاه ومضمونش
استغاثه بجد وپدر وعم بزرگوارش از مشقت طول سفر وبکا حوال خود سهل گفت من
رو با مخدره رفتم بر من صیحه زد که از هوش رفتم چون بهوش امدم خدمتش رفتم عرض کردم
ای سیدة من چرا بر من صیحه زدی فرمود یا جوانمرد حیا نمیکنی از خدا ورسولش که نظر بحرم رسول خدا
میکنی عرض کردم بخدا قسم نظر بد بشما نکردم فرمود تو کیستی عرض کردم من سهل بن سعید
شهرزوری ام از دوستان وموالیان شما پس خدمت حضرت علی بن الحسین رفتم عرض کردم
ایا فرمایشی بمن دارید فرمودند واهم چیزی داری عرض کردم هزار دینار ودو هزار درهم فرمودند
تقدیم کن ان بحامل سر بده که او را از زنها دور کند تا اینکه مردم بنظر کردن سر مشغول شوند
بزنها نظر نکنند حکمت را بعز من باز مکو میکنم اینمطلب اگر زیاد اهتمام در بیان ان کار
مقصود امام ع نه این بود که زنها را العیاذ بالله میتوانستند ببینند بلکه غیرت از غیرة الله شمل بر
معنی بود که مردم در نزدیک محامل زنان باشند شبیکه صیحه زدند خز ضخیم بر سر سهل
با اینکه سهل گفت برقع خز غلیظ بود وداشت بحضور وکودن سهل با وبعثتی براو صیحه زد که

بر امامه وفاطمه ویزید پوستانان از خدا بیخبران مشغول عیش وعشرت شادی بند امان امان از دل
لیلای دل سوخته که در چنین حال سر جوانش علی در مقابل روی پدر زمان دل ام کلثوم سوخت
بنی هاشم را کشته تماماً حاضر نمایند از حال دختر شاهزاده قاسم وقتی که سر از محمل بیرون کرد
باشد وچشم ادبی افتاب مثال فرزندش افتاد بدختر امیر المؤمنین خاتون حرم زینب جگر سوخته
یا ام الاسیرای از حال زار تو چگونه بود هر کدام ملاحظه از احوال خود نمایند بچه جانهای سر حضرت حسین
با جوانان بنی هاشم از برادران وفرزندان وبرادر زادگان در مقابل زنان بیکس دختران
بودس درا طراف مبنا موی نظاره کر از یکطرف مضطرورید بر یزید پلید بکطرف صبح بگویم غیرانی
که خدا در قوه حلم شما خانواده عصمت وطهارت قدرت نمائی فرموده بروایت ابی مخنف یا نازله
بسته مردم گویا مست بودند مرگ وارد بر یزید پلید شد گفت خدا چشمت را روشن کند یا الخلق
گفت بچه گفت بسر حسین ع که اورا بر گرد او در دنیا ملعون نکفت خدا چشم تو را روشن نکند یا ابن
ولد الزنا پس امر کرد بحبس او درا بوفت ان ملعون طبیبی را نزد خود حاضر کرده بجهت ناخوشی
دراهم کرم کذاورده بود بجا غیر از سر حضرت جنبش از ملاعین بیشا میرد نزد او حاضر بودند چون
خبر امد رو بطبیب کرد که بعجل کن بروایتی گفت ناخوشی من تمام شد مگر احتیاج بمعالجه نیست
پس فرمان داد که صلیب بست علم با استقبال سر امام ع بیرون رفتند پس علمها را بر افراشته تکبیر و
تهلیل گویان رو بشهر امدند پس او انها نفیر استبند تلک میگفت جاوا برا سک یا بن بنت
محمد مزملا بدمائه مزملا سر مبارک از ای پسر دختر پیغمبر اوردند بجون اغشته لا بوم اعظم
حرمة من یومه وارادوا بهنا اللمیون حبنلا روزی نمیدانم که حرمتش زیاده از روز قتل انمظلوم
باشد که او را کرفتار مصیبت کشته بینم فکانهم یا بن بنت محمد قتلوا جهارا عامدین رسولا
پس گویا ایشان ای پسر دختر پیغمبر کشتند علی روس الاشهاد عمداً رسول خدا را ویکبرون بان
قتلت وانما قتلوا بک التکبیر والتهلیلا در قتل تو تکبیر وتهلیل گویانند حال اینکه بتو تکبیر
وتهلیل را کشتند سهل گفت مردم از باب خیزران داخل شدند ومن با ایشان داخل شدم دیدم هجده
سر بر روی دست واسیران اکثر بر شتران برهنه سوار نموده بودند وسر حضرت حسین بر نیزه در دست
شمر ملعون ومیگفت انا صاحب الرمح الطویل انا صاحب الدین الاصیل انا قتلت ابن سید الوصیین
وانیت واسه الی یزید امیر المؤمنین منم صاحب نیزه بلند منم صاحب دین با اصل منم کشتم فرزند
سید الوصیین را وسر او را اوردم از برای یزید پلید پس ام کلثوم سلام الله علیها فرمود که

بیهوش شد در وقتیکه مولای ما حسین در کربلا در روز عاشورا داخل در شریعه فرات شد در
خواست آب بنوشد بعضی همین قدر که کفی از آب برداشت تیری به دهان مبارکش زد و داشتن آب
نخوردن ابطالی فریاد نمود که یا حسین تو آب می‌نوشی و لشکر در خیام حرم ریختند آن حضرت
اشرار بجنگ از آب بیرون آمد و بیان این خبر اصل ندارد و دانستی که مقتل چنان نشده که در این روز آن
نوشیدن او از آب کوثر باشد اعتقاد ما اما عبیر اینست که امری بر امام ع مخفی نیست قبل
میرسید که در باره علم امام ع قائلیم اینست که هر چیز را توجه بکند میداند و این مقام لایق
توجه است پس راهی باقی نمیماند در ظاهر از برای آب نخوردن و این ابن حرمی مکر اینکه مخفی است
این معنی اگر مردم بر نبینند مشغول خواب خود دست و کسی ندا کند که عباس را اغاثه کنید
تشنه عزیز شمرد و آب نخورده از شط بیرون آمد پس از اینکه عین ما منعنا فی است اینکه
از دنیا تا کسانی که جنین بنماید که رفع عطش خود را بر سر برادر عباس مقدم داشتند چگونه
تا عمر ایشان صاحب عیز جمع میشود محل نظر تا محرم بعباس الا و تا اینکه ورود این مقتل بر آنجو
مبالغه بدون تا خیبا بالفرض والتقدیر با عصمت منافی است پس گویا نظر امام روح
لنا الفدا باعث شد که گوش زد محبین شود که بدانند و تامل در مجموع و تفحص جانسوز حضرت سید
الشهدا چنین بیست و ابیحه از اخبار روز عاشورا و مواقعات دیگر و شهادت اینکه اهل
البیت سلام الله علیهم اظهار تفوق و شانوا از کسی متحمل نمیشدند و نکته اش اینست که بفهمانند
در دی ابدا بنستامند قول حضرت سید الشهدا این مصیبات عظیمه را بجهة اظهار دین مبین و
اعلام و اعلان راه یقین که حقیقت شریعت سید المرسلین است لاریب اینکه ایشان سلام الله
علیهم کلمة الله العلیا اند چنانچه ایات و اخبار بر این ناطق و گویا است و کلمات الله هی العلیا
لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله و معانی
که خداوند عالم حضرت عیسی روح الله را بعضی از اید کلمه بود که او را بمریم القا نمود در باره ائمه
سلام الله علیهم که روح الله بودن عیسی و کلمة الله بودن آنحضرت از پرتو انوار ایشان است باید
گفت اصل کلمه و روح کلمات معنیه تا مربیت حضرت عیسی ع اینست که در رجعت پدر امام عصر
لنا الفدا خواهد بود در روز عاشورا حضرت از شجاعان معروف در مقابل هیچ یک از شهدا
و سعد ابطریق مفاخرت و اظهار شجاعت بر نیامده مگر اینکه متعلق میشد در گوشه ای از سلطنت
و بزرگی دنیوی هیچ وقت مولانا بغلا از ابن زیاد یا دیگری ظاهر نشده که اینکه بعضی شهدا آن

منظر اهل ظاهر شد تا از سر مطهر سید الشهدا علیه الاف التحیة والسلام تا یکی تا اهل بیت را دید
کوفه تا اهل کوفه را اشتر بکند و هاتف غیبی ندا کرد بر زد دست دستی و تلاوت آیات مناسبه و قایع مخصوصه
را و خطب عجیب عربیه اهل بیت را که مشتمل بر توبیخ اهل کفر و نفاق و هدایت اهل وفاق دانستی
و در این مقام فرمایشات حضرت ام کلثوم را ببینم و للدالی تا تشنه ای که چون حقیقت کفر باطنی خود
را با ظهار فخریه بقتل حضرت حسین ع نمود آشکار نمود تا اینکه در منظر اهل ظاهر کرمنشاد دینی
اسپهبدی کسی در مقابل چنین شرور و حتی القلبیه که بر خود حضرت سید الشهدا رحمش بیامد
کوفه فرمایشات میفرماید مشتمل بر لعن آن ملعون و سب یزید پلید اگر نه از باب عدم تحمل بود
چه شد که آن ملعون بالمره لال شد که اصلا بزبان بیامد مگر آن ملعون از آن ملاعین بود که مروی
از حضرت سید الساجدین ع است که اگر چشم یکی از ما کوبان میبستند تا نیزه بر سر او میزدند بزبان
او و امثال او است تفضیلا که از ایشان متحمل بود فرمود اما خدا خواسته بود و ایشان صلوات الله
محتسبا قبول کرده و تحمل فخریه بر ایشان را اقتدار نداشت و ایشان هم متحمل نبودند آنکلام
غلط اگر از خولی ملعون شنیدند که گفت نحن ابناء الشجاعة یا ابنة الشجاعة ما اینکه کلام کفر و
تا سزا بحضرت امیر المؤمنین ع بود متحمل بودند زیرا قبول آن صبر بر بلا است و متحمل شدن آن شور
و کرده بکان در درگاه الهی ولی اظهار فخریه بر قتل حضرت سید الشهدا تحمل شد منافی غرض از قبول بلا
است که اظهار کلمه حقه و واضح نمودن بر حق بودن آنحضرت و بر باطل بودن یزید و متابعان
او تا بشد که دنیا پرستان دور از غفلت بیرون آیند و بدانند که غلبه ظاهر دلیل بر حقیقت نیست
بلکه چنین غلبه بر چنین کسیکه آنحضرت بعضی از فضایل او را بیان فرموده عین خزی و رسوائی
است رجع الی المصیبة سهل گوید دیدم حضرت سید الساجدین ع میفرمود اقاد ذلیلة فی دمشق
کانی من الزنج عبد غاب ناصره سر امیکشند با ذلت و خواری در شام گویا من عبد حبشی هستم از زنگبار
تا در کریاری کننده ندارد و جدی رسول الله فی کل مشهد و شیخی امیر المؤمنین امیر و حال اینکه
هر کس میداند که جد من رسول خدا است و جد بزرگم امیر المؤمنین ع و سلطان است فیا
لیت امی لم تلدنی و لم اکن یراني یزید فی البلاد اسیر کاش مادرم مرا نمیزاد و یزید در بلاد مرا اسیر
نمیدید سهل گوید رفتند تا در شهر دیدم در محل خوبی که در آن محل پنج زن نشسته بود
و هفتاد ساله بود که شتاب ان پیرزن گفته بود چون سر مطهر را مقابل او رساندند آنعجوزه
برجست و سنگی برداشت و بر سر حضرت زد بعضی نوشته اند که اسند بر دهان مبارک امام

وارد آمد ابتدای آنها مکن عیش با احکام وارث انام و ذکر حضرت ملک علام چیر کرده بود چون
ابن عم او را آن ملعون دیدم گفتم اللهم اهلکها واهلک من فیها بحق محمد و آله اجمعین پس تمام
نشده بود کلام من که آن محل خروجی خراب شد و آن ملعون و هر کس که با او بود هلاک شدند و
بعضی ابتدا عمار از آنحضرت سید الساجدین ع نقل نموده اند و بروایت سید و دیگران روایت
کرده اند که در وقت آوردن اسرا اهلبیت را بازار مسجد که نگاه داشته بودند و بعضی گفتند
که محلی بود که کنیز و غلام را در آن مکان بجهت فروش نگاه میداشتند شخص پیری نزد ایشان آمد
و نظر بایشان نمود و گفت الحمد لله الذی قتلکم واراح البلاد من رجالکم وامکن امیر المؤمنین
یزید منکم جمله آنکه خدا این که شما را کشت و بلاد را از مردان شما راحت انداخت و یزید را بر شما
مسلط نمود پس حضرت زین العابدین ع فرمود ای شیخ آیا قرآن خوانده گفت بلی فرمود این آیه
را فهمیده قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی مرد پیر گفت این آیه را خوانده ام فرمود آنها
که در این آیه خدا مودت ایشان را مزد رسالت قرار داده مائیم آیا این آیه را خوانده و اعلموا انما
غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی گفت خوانده ام فرمود این ذوی القربی که سهم
با خدا و رسولند در خمس مائیم پس فرمود آیا خوانده این آیه شریفه را انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا گفت بلی فرمود آنانکه در این آیه حق تعالی رجس از ایشان
فرموده از ارتکاب معاصی مطهر نموده مائیم آن پیر چون از آن امام چنین این سخنان را شنید
ساکت و متحیر ماند و پشیمان از آن کلمات که گفته بود عرض کرد شما را بخدا قسم شما ایشانید حضرت
فرمودند قسم بخدا که ما ایشانیم پس آن مرد گفت در اینجا قرآن خوانده بودم و معنی این آیات را
نفهمیده بودم پس عمامه بر زمین زد و سر خود را برهنه نمود و رو بآسمان با چشم گریان و گفت
اللهم انی ابرء الیک من اعداء آل محمد صلی الله علیه و آله من الجن والانس خداوندا من بیزاری
جویم بسوی تو از دشمنان آل پیغمبر از جن و انس پس رو بامام ع کرد و عرض نمود آیا توبه من مقبول
است فرمودند بلی اگر توبه کنی توبه تو مقبولست و تو با مائی آمد و توبه نمود و چون خبر مقدمه
آن پیر به یزید پلید رسید امر داد تا او را بقتل رسانیدند و در بعضی از کتب شهادت نموده که
نشده و بعضی زیاده ذکر نموده اند و در مجری مذکور است که چون امیر این کلمات را از امام ع شنید
نمود نعره زد و بر زمین افتاد و جان بجان آفرین تسلیم نمود پس امام و خواهران حرم محترم او را
کریستند و از کتاب مصابیح مسند از حضرت جعفر بن محمد ع فرمود پدرم محمد بن علی ع فرمود

از پدرم علی بن الحسین شنیدم فرمود وقتیکه ما را نزد یزید میبردند مرا بر شتر لنگی سوار کرده
بودند بدون آنکه چیزی بر او انداخته باشند سر حضرت حسین را بر سر علی نصب نموده و
زنان از عقب من بر اسبها نشانده بودند و اطراف ما را اشرار احاطه نموده اگر اشکی از یکی
از ما جاری میشد سر شرا بنیزه میکوفتند و بروایت منتخب ابن سهل گفت چون سر مطهر نور دیده حضرت
حسین را دیدم بر روی خود لطمه زدم و لباس خود را پاره نمودم و صدا بنوحه گری بلند نمودم
و گفتم واحزناه بر بدنهای برهنه از وطن دور که کسی ایشان را دفن ننمود واحزناه بر آن روی بر حال ایشان
که محاسنش بخون آلوده یا رسول الله کاشکی که میدیدی که سر حسین را در بازارهای دمشق میگردانند
و دختران خود را که با گریبان چاک و دامان بریده بر شتران سوار نموده و اشرار و فساق بر ایشان
نظر مینمایند کجا است علی مرتضی ع که شما را بدین حال ببیند که بر ایشان نمودم و هر کس که مرا میدید
بگریه در می آمد و بسیاری از آن کافران ملتفت بگریه و زاری من نمیشدند از شدت اشتغال بفرح
و شادی خود و از کثرت ازدحام مردم که ناگاه زنانی چند دیدم بر قبهای شتران سوار و یکی از ایشان
میگوید وامحمداه واعلیاه واحسناه واحسیناه او را بینم ما حل بنا من الاعداء پس از استغاثه می
فرمود کاشکی میدیدند از دشمنان چه ظلم بر ما وارد آمده یا رسول الله بناتک اساری کانهن
بعض اساری الیهود والنصاری یا رسول الله ص دختران تو را مانند یهود و نصاری اسیر نموده اند
بعد نوحه نمود بر طفل شیرخواره و پیر شیخ کبیر بر مذبوح از قفا و عریان در دیار بلاد و نوحه
آن مخدره چنان حزین بود دلها را مجروح مینمود پس فرمود واحزناه لما نالنا اهل البیت واحزنا
از آنچه بما اهل بیت از ظلم رسید از خدا طلب اجر مینمائیم و بروایت کتاب مذکور سهل گفت پس
مجملا از محمل زنان که در آنستم که در آن محمل علیا مکرمه ام کلثوم است رفتم و با واز بلند گفتم السلام
علیکم یا اهل بیت محمد و رحمة الله و برکاته فرمود من انت ایها الرجل لم یسلم علینا احد غیرک
منذ قتل اخی و سیدی الحسین ع تو کیستی که امروز کسی بر ما سلام نکرده از امروز که برادر و آقای
من حضرت حسین را کشتند عرض کردم ای سیده من مردی هستم از شهر زور و اسم من سهل است
و جد من جد تو محمد مصطفی ص مشرف شده ام چون آن مخدره اسم نشنید شروع نمود بشکایت
فرمود اما تری ما صنع بنا آیا نمی بینی چه مصیبتها بر ما وارد آورده اند و وارد نمودند بر ما منتهای
مصیبتها را قتل والله اخی و سیدی الحسین ع کشته شد بخدا برادر و سید من حضرت حسین و
ما را مانند بندگان و کنیزان اسیر نمودند و ما را بر قبهای شتران بدون ستر و پرده سوار نمودند

چنانچه میبینم عرض کردم ای بنده من بسیار کراهتست بجهت پدر و مادر تو و برادر تو که بسبط
از اسباط ایشان هستیا که برشما وارد آمده است فرمود ای سهل شفاعت نزد یزید کن که حکم کند
است پیش برود که مردم از تماشای سر مشغول نظر کردن بسر شوند عرض کردم حبّاً و کرامةً پس رفتم بنزد
النّاس کردم از من شنیدند و پرداختند و سهل گوید با من مردی نصرانی بود بمن گفت من از اهل زیارت
بیت المقدس بوده بود دیدم آن سر را پوشیده بود و بر جامه‌ها خود حمایل کرده بود چون
شنید از آن سر مقدس که در بالای نیزه قرآن میخواند تا رسید بآیه ولا تحسبنّ الله غافلاً
عمّا یعمل الظالمون یعنی البتّه گمان نکنید خدا را غافل است از آنچه ظالمان میکنند پس دیده بصیرت
او روشن شد و استعانت جستند و استعاذت نمود و گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له و اشهد انّ محمّداً عبده و رسوله و بعد از اسلام شمشیر خود را کشید و بر اشقیا قرآن حمله آورد
و میکوبید و بر ایشان میزد تا آنکه جماعت بسیاری از آن اشرار بقتل آورد و بعد از آن که دغلیه
نمودند آن تازه مسلمان را شهید کردند علیا مکرّمه ام کلثوم انفو غاراً سبیلی فرمود این همه
و فریاد چیست من حکایت را بمکرّمه عرض کردم فرمود وا عجباه النّصاری یحتشمون لدین
الاسلام و امّة محمّد الّذین یزعمون انّهم علی دین محمّد یقتلون اولاده و یسبون حرمه یعنی تعجب
از اینکه نصاری حرمت دین اسلام را منظور دارند و جماعتی از این امّت که خود را بر دین حضرت رسول
میدانند اولاد آنحضرت را میکشند و حرمش را اسیر مینمایند و العاقبة للمتقین و ما ظلمونا و لکن
ظلموا انفسهم حسن عاقبت از برای پرهیزکاران است ایشان ما را ظلم نکردند بلکه ظلم بر نفس خود کردند
که چنین امر بر ایشان مرتکب شدند بروایت قطب راوندی از منهال بن عمر که گفت بخدا قسم که در دمشق دیدم سر حضرت
حسین را و در پیش روی او شخصی سوره کهف تلاوت میفرمود چون تا رسید بآیه ام حسبت انّ
اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا آن سر مقدس بزبان آمد و فرمود اعجب من اصحاب الکهف
قتلی و حملی یعنی عجیبتر از قصه اصحاب کهف کشتن من و سر مرا بر نیزه زدن است بالله قصه ما از امر عجیب من کفتم
عجیبتر است و بروایت بحار چون اسرا را با روس مقدّس سر شهدا بسعد ابد بیت الظلم و الطغیان یزید
پلید بد فرجام رسانیدند محفر بن ثعلبه ملعون بزبان برید خود با آواز بلند میگفت هذا محفر بن
ثعلبه اتی امیر المؤمنین باللئام الفجرة خدا با عذاب اشرار آن زیاده کن از شنیدن این کلام مرد لهو مولی
العالمین سید الساجدین ید ملتفت شد آنکه در راه شما تا احدی از مردم بد فرجام تکلم نمینمود
فرمود ما ولدت ام محفر الأم آنکسیکه مادر محفر او را زائید لئیم تر از همه است و بروایت منتخب

زیاده بر این فرمود و لکن محمّد الله بن عمر جانبه لکن خدا منع کرد پس مرجانه را عبیدالله زیاد دگر چنین
ظالمی اهلبیت پیغمبر کرد که گذشته از آنچه که در کربلا گویند که خانمانها را خراب نمود اللّهم
العن لعناً وبیلاً و عذّبه عذاباً الیماً انشاء الله کان آتش همیشه و غم و مبهوتان
از درد و الم اهل شفقت نبیا که تامّل نمایند در اینمقام ذکر شد از حالات الی الله گرامی
اهل جور و عناد که این گر بند که ان چه مقام از بلاء و الام متحمل شده و بیمهر رواج دین پیغمبر خود
خریده اند این بود که موافق بعنوض میرسیدند چنانچه در باره نصرانی رفیق سهل شنیدی
و جنابت آن لام پرحق که کار هیر سید که تا آنچه میدیدند زبان بناسزا میکشادند خدا رحمت کند
مختار را اکر پس از اینکه محفر ملعون آنجناب را ناسزا آوردند دید که چشمش با آنجناب افتاد فرمود لعنة الله
علیک یا ابن الزانیه بعد امر نمود تا نفت بر سر ان ملعون ریختند و او را سوختند و جهان را از لوث
وجودش پاک نمودند بعد از آن اسحق حضرمی را آوردند فرمود لعنة الله علیک تو بودی که در
کربلا هرچه خواستی کردی بعد اهل بیت را با محفر بن ثعلبه شبث بن ربعی و عمر بن اورد انکر دی بس
فرمود تا او را در عقابین کشیدند و کفشهای او را برآوردند او زنده بود و فرمود تا او را
بشمشیر تا خواری پاره پاره کردند و بعد از آن چند نفر از آنها که سرها و رشتها رفته بودند امر فرمود
که پوست سرهای ملعون سران آنها را کندند ایشان را بجهنم فرستاد ذلک علی عمل اعین بود بیشتر
کنار ده اند مکرر در دو لختی انشاء الله تعالی تمام شود مصیبت دخول کیفیت مجلس
یزید پلید علیه اللعنة علیه العذاب الشدید چون آن انوار خدا را بدرِ خانه ظلم آن
ملعون رسانیدند بروایت منتخب شصت سر حضرت سید الشهدا را در در خانه نگاه داشتند
اذن دخول از آن ملعون مطالبه کردند در آن اثنا مروان حکم بحیا بیرون آمد سر مبارک آنحضرت را دید
با و نظر میکرد و خوشحالی مینمود بعد از آن برادر او عبدالرحمن آمد چون نظرش بان سر اطهر
اطهر افتاد گریان شد و گفت شما محجوب شدید از خدا و رسول خدا بخدا قسم بعد از این بر امر با شما
جمع نخواهم شد بعد گفت بسیار کراهت است بر من که ابا عبدالله ایشمر بر تو وارد آمد بعد انشا نمود
سمیّة امسی نسلها عدد الحصی و بنت رسول الله لیس لها نسل شام نمود سمیه زانیه نسلها
بعدد ریگها و دختر پیغمبر نسلی از برایش باقی نماند و ابن سمیه ملعون جگر زانیه ابن زیاد بدنیا
بود امام عزیز بالطف ادنی قرابة من ابن زیاد و هو فی غایة الرذل امام عزیز بیبان بان کربلا
سر انور شهیدان برای پسر زیاد پهد مر حالانکه در غایت پستی دناءت بسیاست

دار حضرت امام زین العابدین صلوات الله وسلامه علیه روایت کرده که فرمود وقتیکه ما را نزد یزید پلید
میبردند ریسمانهای چند آوردند ما را مانند گوسفندان بستند و ریسمان بگردن من و گردن
ام کلثوم و بازوی زینب و دختران بود و ما را با این حالت میبردند اگر در راه رفتن کوتاهی
کردیم ما را میزدند تا اینکه ما را وارد مجلس کردند آن پلید بر تخت سلطنت نشسته بود تاج زر
تاجی مکلل بدر و یاقوت بر سر نهاده و بسیاری از مشایخ قریش در اطراف او نشسته پس سید
الساجدین ع بروایتی از عامه و با نمایشی نموده فرمود یا یزید ما ظنک برسول الله ص لو یرانا
بهذه الحالة موثقین بالحبال علی اقتاب الجمال بغیر غطاء ولا وطاء ای یزید چه گمان داری اگر رسول
خدا ما را با این حالت ببیند که ما را ببیند ما را بسته اند و بر شترهای برهنه بیحجاب و پرده نشانده اند
پس کسی از آن قوم نماند مگر اینکه بگریه افتاد پس آن پلید خبیث بروایت منتخب امر نمود تا ریسمانها
را قطع کردند بعد از اینکه بر حالات ایشان نگریست پس فاطمه دختر حضرت حسین ع فرمود یا یزید
بنات رسول الله سبایا ای یزید دختران پیغمبر اسیر باشند ای ملعون از حال ایشان [illegible] و کلامش بگریه
در آمدند اهل مجلس همه بگریه در آمدند بعضی صداها بناله بلند شد و اهل خانه یزید همه
بگریه در آمدند و بروایت شیخ ابن نما علیه الرحمه بعد از گریه و ناله اهل مجلس حضرت سید الساجدین
روی بیزید ملعون نمود و فرمود ما ظنک برسول الله لو رآنی فی الغل چه گمان داری برسول خدا اگر
مرا در دست دشمن مغلول ببیند آن ملعون رو بسوی کاتبان نمود گفت بگذار برای او و بروایت شیخ
مفید وارد شد با امام عباد گفت پدرت قطع رحم را کرد و جاهل شد از حق من و منازعه نمود در
سلطنت من پس خدا کرد با او آنچه دیدی امام ع فرمود ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم
الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر یعنی نمیرسد مصیبتی در زمین و نه در نفسهای
شما مگر اینکه مقدر و مکتوب در کتابیست قبل از اینکه رفع نمائیم مصیبتها را پس یزید ملعون بپسرش
خالد رو کرد که جواب او را بگو از آنسلی پسر ندانست چه بگوید یزید ملعون گفت بگو ما اصابکم من مصیبة
بما کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر آنچه بشما میرسد از مصیبت از آثار افعال شماست و خدا از بسیاری
عفو میکند پس آن نفرین [illegible] اسد الله الغالب بروایت مناقب فرمود ای پسر معاویه و هند جگر
خوار نبوت و امارت از برای پدر و اجداد ما بوده قبل از اینکه تو متولد شوی و در یوم بدر
و احد و احزاب رایت اسلام که رایت رسول خدا بود در دست جدم امیر المؤمنین ع بود و رایت کفر
در دست جد پلید تو بود و بعد فرمود ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ماذا فعلتم وانتم آخر الامم

چه خواهید جواب گفت وقتی که رسول خدا بشما بگوید چه کردید بعد از من حال اینکه آخر امت بودید
بعترتی و باهلی بعد مفتقدی منهم اساری ومنهم ضرجوا بدم چگونه سلوک نمودید با عترت و اهل
و عیال من بعضی اسیر و دستگیر و بعضی کشته بخون آغشته بعد فرمود وای بر تو ای یزید اگر
میدانستی که چه کار کردی و چه معصیت مرتکب شده نسبت به پدر و اهل بیت و برادر و اعمام
من هر اینه بکوهها فرار میکردی و فرش خود را خاکستر قرار میدادی و واویلاه و واثبوراه میکشیدی
از اینکه سر مبارک پدرم امروز بدروازه شهر شما نصب کرده اند و حال اینکه امانت پیغمبر خدا بود
پس بشارت باد ترا بخواری و پشیمانی وقتیکه مردم جمع شوند از برای روز قیامت و بروایت علی
بن ابراهیم از حضرت صادق ع چون سید سجاد و سایر اولاد حضرت رسالت با غل و زنجیر و مخدرات
اهل بیت عصمت و جلالت را داخل مجلس یزید پلید نمودند گفت الحمد لله که خدا پدرت را کشت
امام فرمود لعنت خدا بر کسیکه پدرم را کشت یزید ملعون در غضب شد امر کرد آنحضرت را بقتل
برسانند حضرت فرمود اگر مرا بقتل برسانی حرم حضرت رسالت را کی بمنزل خود برساند محرمی غیر از من ندارند
آن ملعون شرمنده شد گفت تو ایشانرا میرسانی آنحضرت را پیش طلبید و سوهانی خواست و بدست
خود غل از گردن امام بریده پرسید دانستی چرا چنین کردم فرمود تا دیگری را بر من منت نباشد
گفت راست گفتی پس واقع شد سؤال و جوابهای مذکوره در روایت سابقه و بعد از این در قضایای
منتظره در ایام مکث اهل بیت در شام آنشاه با اراده آن ملعون قتل امام خواهد شد انشاء الله
مؤلف گوید تأمل نمائید دوستان خانواده عصمت و طهارت در فرمایشات امام عباد
با یزید در درگاه خود روز التناد که از جمله مقالات آنستکه سابق بر این اشاره بآن میشد که
عزت مقام بود یا ذلت مقصر یزید ملعون دیگر را متحمل میشدند و از برای ایشان سلام الله علیهم اجمعین
ذلت نبوده العزة لله ولرسوله و علی از ایشان محض ترویج دین مبین است کرمن این گونه مکالمات وللمؤمنین
لمات چگونه متصور است با شقی [illegible] مثل یزید پلید در چنین حالی و اینمقدار تا [illegible] کی
کننده از قبول روز الست بسوی خدا تا دم آخرین قولا و فعلا اینمقدار تا اظهار نمی فرمود در
کتاب منتخب شیخ فخر الدین طریحی روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در ایام مرض
موت اتفاق روزی سر مبارکش در دامن ام الفضل زن عباس بود و ام الفضل گریان شد و از
قطرات عبراتش برخسار حضرت افتاد فرمود مادر چه ترا بگریه در آورد عرض کرد بلی فدایت
فدای تو باد یا رسول الله تو خبر مرگ خود را بما داده و فرمودی قال الله تعالی انک میت وانهم میتون

حسن
اگر این امر در فنا باقی است بما خبر بده واگر در عبرها است درخوابها وصیت بفرما فرمود دو فرزند من
و حسین را حاضر کن پس چون بخدمتش رسیدند ایشان را نزد خود طلبید و بسینه خود چسبانید
و دو بکرا بروی راست و دیگر برابر روی چپ خود نهاد پس شروع بگریه نمود بقسمی که هر کس
از اهل بیت که حاضر بودند بگریه افتادند پس حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها صدا
بصیحه بلند نمود و خواند وابیض یستسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمة الارامل و صفا
روی تو وا اینکه از برکت روی مبارکش باران رحمت بر خلق طلب میشود و پشت و پناه ایتام و نگاه
دارنده و متکفل احوال بیوه زنان است رسول خدا چون این شعار را شنید فرمود یا فاطمه
این شعر قول عم تو است یعنی جناب ابی طالب که در مدح آنحضرت گفته عوض این شعر این آیه مبارکه را
تلاوت کن وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم
نیست محمد مگر فرستاده شده از جانب خدا اگر بمیرد یا کشته شود شما از دین برمیگردید
انتم المقهورون بعدی للمستضعفون شمائید که بعد از من مقهور دشمن خواهید واقع شد که
ضعیف شمرده میشوید پس هر کس از شما در این دار فانی صبر کنید و امتحان نماید از برای او است
دار باقی آخرت که دار قرار و دوام است انتهی و از ابن حنبل اخبار بسیار است و از آنجمله حدیث طویل
ام ایمن است که در مقدمه ورود اهل بیت طاهره بکربلا ذکر شد و مضمون جمیع این است که قبول
این بلیات عظیمه رضا بامر الله و طلبا لمرضاة الله خود خواسته اند و این کلماتی که شنیده
شد از حضرت سید الساجدین که بیزید بی دین فرمود بجهة اتمام حجت خود بان ملعون و حاضرین
در مجلس شوم او از منافقین و اندیاد هدایت و دلالت بالسنة بطالبین و صولت بحق و معتقد
حقیقت دین مبین حضرت سید المرسلین و ایحد الجناب فرمود از روایت اسلام و کفر در عز و اینکه
یزید را از ذکر اسم معویه علیه الهاویه و پدر پدرش ابی سفیان سراپا کفر و عصیان وجد خبیثش
حرب اشاره است باین که همیشه نوای یزید پلید با آبا و اجداد کنششان از بی اصلی تو و لصیق بودن در
نفوس بکفر بوده در مقابل اسلام از زمان حضرت خیر الانام و ما خانواده عصمت و طهارت
مقوی دین و مذهب مکرر این بوده در باره جد امجدش حضرت رسول فرموده ضربة علی یوم الخندق
افضل من عبادة الثقلین در روز احد مثی که رسول الله ص تنها ماند بقسمی امیر المؤمنین در راه
خدا جهاد مینمود که جبرئیل در میان آسمان و زمین لافتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار ندا
در داد بقسمی که شکست بر لشکر کفر وارد آورد که شیطان بصورت یکی از خلفا فریاد برآمده

بود و نزد عیب رجها میکرد و انی عجایب لکم کونا بان قرار میکرد و میگفت انی اری ما لا ترون و در همه
اینمواقع ابو سفیان ملعون ظلیلی بود در مقابل نور ربانی که اظهار اسلام بطریق الجا مینمود و در
گفتگوها همه از برای اینکه همه میدانند که خانواده عصمت همیشه بر حق و در نصرة دین و تمیز
جان فشان و خانواده یزید پلید بر خلاف ایشان از روی کفر و طغیان زاد الله فی عذابهم اولهم
و آخرهم و من تبعهم فی ذلک بمحمد و آله الطاهرین اگر درست تامل نمائی در اختلاف مثلا اینکه
از یزید پلید ظاهر شد در نسبت بتو ظاهر میشود که اینها جهتها اهل بیت عصمت و طهارت چه
اثر داشته و اقتضای خبث طینت ظلمانی آن ملعون چه بوده شنیده در بعضی روایات بغض اهل مجلس
بالتمام از مشاهده احوال اهلبیت امام بگریه در آمدند حتی یزید و از ابن حنبل است آنچه مروی از
مناقب است که آن ملعون بعد از آنکه زنان بنا بفرموده امام سجاد علیه السلام اهل بیت را طلبید و
پیش روی خود نشانید فرمود هنیئا منهم فقال الشیخ لله بن مرجانه لو کانت بینکم و بینهم قرابة
و رحم ما فعل هذا و لا بعثکم علی هذا الحال یعنی زنها اهل بیت حال بد مشاهده نمود گفت
خدا قبیح کند پسر مرجانه را اگر بین شما و او خویشی و رحمی بود این عمل با شما نمیکرد و بر این حال
شما را نمیفرستاد و از شیخ طرحی در منحنی فرمود و بسبب چون نظرش برازبان سوخته افتاد در
حالتیکه بر پیشانی طوقی بسته شده بود سؤال مینمود از زنان که بیش از این شهرها بید رجوع
ان بی ایمان میگفتند هذه ام کلثوم الکبری و هذه ام کلثوم الصغری و هذه ام هانی و هذه
رقیة بنات علی بن ابی طالب که ام کلثوم کوچک و بزرگ و رقیه و ام هانی که اینان دختران امیر المؤمنین
اند و اینست سکینه و اینست فاطمه دختران حضرت حسین و اینست حضرت علی بن الحسین پس
یزید ملتفت شد بعد در میان آن زنان دختری دید که روی خود را با آستین پوشانده آن لعین
پرسید این دختر کیست گفتند این سکینه دختر حضرت حسین است یزید پلید متوجه آن مخدره
گردید گفت ای سکینه آیا میدانی گریه کلثوم و اکرم نعمت بگریه که برشته بودی در آن شهر ای دختر بعد
کنند آن ملعون گفت چرا گریه نکنم کسی که لا یبکی من لا ستر عنک عن جلسائک حتکر
گریه نکند کسیکه ستری ندارد که روی خود را از تو و از اهل مجلس تو بپوشاند آن ملعون بگریه
در آمد و گفت لعن الله عبید الله بن زیاد ما اقسی قلبه علی آل الرسول خدا لعنت کند پسر زیاد را چه قسی القلب
بود بال رسول بوده این امور و اشکال که مشتمل است فی الجمله بر اظهار در بقا اهل بیت بلد
در منزل در ثابت از منخجمتی کو دانسته که آن ملعون شقی سورانه غلظ نمود در اینکه قلب سول الله

که باین واسطه چون بجمیع عوالم امکان داخل شوی سرمان برید که گفت ای سکینه پدر تو کفران ورزید و در حق
من و قطع نمود رحم مرا و منازعه نمود با من در سلطنت من پس آنمخدره بگریه در آمد فرمود ای یزید
خوشحال مباش بکشتن پدر من زیرا که آنجناب مطیع خدا و رسول بود و خود اقرار داشت و خواند بسوی
خود و او اجابت نمود و سعادتمند گردید و نزد تو مهیا نما جواب خدا و رسول را وقتیکه از تو سؤال نماید
و از کجا جواب خواهی داشت تشفی گفت اگر باشد ای سکینه از برای پدرت در نزد من حقی نبود

مؤلف گوید بنظر این حقیر چنین جلوه مینماید که بگویم این فی الجمله اثر رقت که از آنملعون
نابود رسید از اثر اتمام حجتها و دلالات واضحه اهل بیت طاهره بود و این حقیر بر خلاف آن مینمود
از اقتضای خباثت ذات آنملعون بود چنانچه آب صاف گوارا همین که بر زمین بد و شوره زار وارد
میاید در اول ورود اثر فی الجمله بر ظاهر اثر فیض بروز مینماید بعد از غالب شدن مقتضیات زمین
باو بیغیر در آب بهم رسد و همین طور هشتناک ... آفتاب بر زمین کثیف در اول وهله روشنی
و در بعض موارد فی الجمله سبزه بهم میرسد بعد از غلبه مقتضیاتی که در آن زمین است باز تاریکی
ظاهر میشود والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا و هدایت و
دلالات صادره از اهل بیت عصمت بحسب قابلیت است و در بعضی اشیا هدایت و در بعضی
ضلالت و در اخیر بعد از غلبه مقتضیات محل است بر اشیا فیض و هدایت در اول در ورود دلالت
و هدایت است و بحسب اختلاف شقاوت محل در مرتبه بروز جنایت مختلف میشود بعضی زودتر
و بعضی دیرتر این بود که مختلف بود احوال یزید ملعون اگرچه ممکن است که اظهار رقت در بعضی
موارد محض تزویر بوده باشد و اصلا او را رقت بر اهل بیت حاصل نشده باشد چنانچه
تشبیه کار ابن زیاد ملعون سلوک کتاب این بود که هیچ حرفت از او سر نزد الا لعنة الله علیهم اجمعین
و بروایت ابی مخنف آنملعون سر مطهر را بلند کرد و بجانب ام کلثوم نمود گفت کیف رأیت
صنع الله منکم ... چگونه خدا مرا بر شما مسلط نمود آنمخدره فرمود یا ابن الطلقاء ای پسر مرد
رها شده اشاره بمقتله جد آنملعون ابوسفیان است پس از اینکه در وقت فتح مکه پناه بعباس
عم حضرت رسول آورد و او را آورده خدمت حضرت شفاعت نمود آنمعدن رحمت بجهت خاطر عباس
بر آن اصل شجره خبیثه تفضل نمود و او را رها نمود بلکه در وقت دخول در مکه با ابوسفیان از برای
خانه اش معین فرمود که کسی از لشکر فتح اگر داخل خانه او شود در مقصود معصوم است که جد
تو اسیر و رها شده ما بود که بر او منت گذارده ایم تو الان بر ما فخر میکنی اعرض عن هذا امرض الله

قال

قال واعمی الله عینیک اعراض کن از این حرف و کلام تو خدا دهانت را خورد و چشم تو را کور کند یا ویلک
یا ملعون ابوای بر تو ای ملعون اماءک و نساءک وراء الستور وعلیهن الخدور و کنیزان و زنان تو در
پس پرده ها مستورند و بنات رسول الله علی الاقتاب بغیر وطاء ینظر الیهن البر والفاجر دختران
رسول خدا بر شتران برهنه سوار محمل ها شتابند و بد واقع شده چون آنملعون این حرفها را از
دختر امیرالمؤمنین شنید آتش غضبش مشتعل بطرف ... ملعون نمود عبدالله بن عمرو بن
العاص درک نمود که آنملعون اراده قتل آنمخدره را نموده از جا برخواست سر یزید را بوسه
بوسه داد و گفت اینکلامی که گفت چیزی نیست که باعث تغیر تو شود که در مقام مؤاخذه از او
بر آئی و باین واسطه غضب آنملعون فرو نشست **مؤلف گوید** مقتضای شقاوت و قساوت
قلب آنملعون همین باید شفاعت عبدالله را قبول نماید ولی چون آنمقام جواب یزید پلید بود
و در اظهار شان خود و بالیدن بامثال دو روزه دنیای اعتنا نو حجر امام روحی له الفداء بل
انشفی الذات او را مسخر نمود بلکه امام علیه السلام محرک شد در عالم معنی عبدالله مذکور را محرک شد
که در مقام شفاعت بر آید و جلوه داد کلام او را در نظر یزید ولد الزنا تا مفاخرت آنملعون با تمام
نرسد و اظهار تفوق بر اهل بیت نشده باشد و باعث توهم در باره بعض اشخاص که فی الجمله استعداد
در وجود ایشان هست نگردد و اتمام حجت نکرده و اتمام حجت بالنسبه بشقی الذاتهای یزید پرست
آنملعون شده باشد شیخ مفید در ارشاد از علیا مکرمه فاطمه دختر حضرت سید الشهدا علیه السلام
روایت نموده که آنمخدره فرمود چون ما را در پیش روی یزید نشاندند چون بر رو حالت ما را
دید او بر حال ما رقت نمود و من دختر خوش رویی بودم در آنمجلس شامی سرخ مویی برخواست
و گفت ای امیرالمؤمنین هب لی هذه الجاریة یعنی ببخش این کنیز را بمن که مرا خدمت کند فارعدت
وظننت ان ذلک جائز لهم چون این کلام را شنیدم بلرزه در آمدم و گمان میکردم که میتوانند چنین
کرد و اخذت بثیاب عمتی زینب پس بدامن عمه ام زینب چسبیدم آنمخدره پناه بردم و عمه ام میدانست
که نمیتوانند چنین کنند متوجه آن شامی نادان شد و فرمود کذبت ولؤمت ما ذلک لک ولا له
دروغ گفتی و لئامت ورزیدی این عمل را نه تو میتوانی مرتکب شوی و نه یزید پس یزید پلید در غضب
شد و گفت دروغ گفتی بخدا سوگند اگر بخواهم میتوانم پس آنمخدره دوران بان بی ایمان فرمود
بخدا سوگند این عمل را خدا برای تو قرار نداده مگر اینکه از ملت ما بیرون روی و بغیر دین ما متدین شوی
چون آنملعون عینیه این کلمات را از آنمخدره شنید غضب بر غضبش افزود و شروع بهذیان

بهذیان نمود گفت تعریض بمن چنین درشتی میکنی پدرت و برادرت از دین بیرون رفتند چون
آن مظلومه این کلمات ناصواب از آن مردود ناقابل شنید آتش غضبش بجوش آمد فرمود
بدین الله و دین ابی و دین اخی اهتدیت انت و جدک و ابوک ان کنت مسلما بدین خدا و دین پدر و دین برادرم تو
و جدت و پدرت هدایت یافتید اگر مسلم باشی چنانچه در ظاهر ادعا میکنی این ملعون بیحیا از زبان
بر کرد و گفت کذبت یا عدوة الله یعنی ای دشمن خدا آن مظلومه دید چاره بجز متحمل شدن نیست همین قدر
فرمود انت امیر تشتم ظالما و تقهر بسلطانک تو صاحب امارتی و از غرور سلطنت هر چه میخواهی
میگوئی مؤلف گوید مکرر بعرض دوستان رسانیدم که حرفهای ایشان اهل عصمت و
طهارت در مقام اهل کفر و ضلالت بجهت دفع توهم ضعیف الاعتقادات من باب لطف و مماشات بود
ایشان و اتمام حجت بر کفر و نفاق ایشان از لوازم نفوس ابیه مقدسه ایشان بود کو اراست در
این مقام همین قدر حاصل میشود از برای هر غبی و کم شعوری که رسید بالنسبه بکسیکه قلبش
منور بانوار امام علیه السلام منور باشد بلکه همین کلمه جامعه که بان سکوت فرمود بعد از آن ناسزا که
یزید آن بی ایمان بی دین از حد بیخبر جاری ساخته که تو امیر و فحش میگوئی و بسلطنت ظاهری
با عیب خود مغروری و مطلوب واقعی تو بعد از اینکه علی رؤس الاشهاد گوشزد همه خلق
کرد اگر مسلمان باشی هدایت یافته بدین جد و پدر من باشی و اجداد طاهرم که همه در صدد هدایت
واضح است که این خبر از کلام که لایق خودش و آباء رذیله اش بود نیست مگر محض کفر و طغیان
و عدوان و اعتقاد بدنیا و اظهار حقیقت دین و آئین بهمین شد بس مقصود حاصل شد
رجوع بمقام خود نموده صبر علی ما احبه الله تعالی لهم من محن البلاء و من لم یجعل الله له نورا
فما له من نور رجع الی الروایة پس از سکوت آن مظلومه آن شامی ناپاک از منتهی
را اراده نمود و گفت هب لی هذه الجاریة یعنی این کنیز را بمن ببخش
شو خدا را در هم شکنده تو ده پس بروایت ملهوف آن شامی از یزید پرسید این جاریه کیست
آن ملعون در جواب گفت این فاطمه دختر حسین و آن زن زینب دختر علی است مرد شامی گفت حسین که
پسر فاطمه است و علی مرتضی است گفت بلی گفت لعنک الله یا یزید خدا ترا لعنت کند ای یزید
پیغمبر خود را میکشی و ذریه او را اسیر میکنی بخدا قسم من گمان کردم که ایشان اسیر از روم هستند یزید
ملعون در غضب شد و گفت بخدا سوگند که ترا با ایشان ملحق میسازم پس امر نمود تا آن با سعادت
بفیض شهادت رسانیدند و این خبر در مقتل جگر سوز از منتخب طریحی منقولست اینست که آن

مخدره که شخص شامی بطمع کنیزی گرفتن او افتاد دختر امام حسین سکینه مظلومه بود و اینکه آن مخدره
اسم کنیزی را شنید بعمه اش ام کلثوم چسبید و گفت یا عمتا ایتمنا بنات رسول الله ص تکونون خدما
لاولاد الادعیاء یعنی ای عمه آیا میشود که دختران رسول خدا کنیز اولاد زنا شوند ام کلثوم رو بان مرد نمود
فرمود اسکت یا لکع الرجال قطع الله لسانک و اعمی عینیک و ایبس یدیک و جعل النار مثواک
ساکت شو ای احمق ترین مردان خدا زبانت را قطع و چشمهایت را کور و دستهایت را خشک گرداند و آتش
جهنم را ماوای تو بگرداند ان اولاد الانبیاء لایکونون خدمة لاولاد الادعیاء بدرستیکه اولاد پیغمبران
خدمتکار اولاد زنا نمیشوند هنوز کلام آن معصومه باتمام نرسیده دعاهای آن مخدره در باره آن ملعون
ظاهر شد حضرت ام کلثوم چون چنین دید فرمود الحمد لله که عقوبت تعجیل نمود از برای آن ملعون عقوبت
قبل از آخرت انتهی و این روایت مناسب است با آنکه الان ذکر نمودیم یزید پلید حضرت ام کلثوم را
که مذکور شد بنسبت که آن ملعون بعد از دیدن آن معجزه باهره را از آن مخدره خواستند
بسرزنش آن مخدره مخدره دو جهان نموده باشد خدا بر زبان دختر امیر المؤمنین جاری نمود
کلماتی را که شبیه بکلمات رسول خدا بود از برای آن ملعون یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم والله متم نوره
با این همه مقدمات از برای جزع و نوحه و زاری محبین در وقوع همین مقدمه که دختر امیر المؤمنین ع
یزید ملعون در چنین مجلسی این قسم جرأت و سؤال کند کافیست ثمن مبلغ الکرامة البالغة والنبی
بان ببینند بعد عزت و ذلت پس کی جز خدای اهل بیت که اولاد صاحب سطوت و تقوی بوده اند که اولاد اجداد و بعد از
عزت خوار شوند مصیبت عظیمه چون کلام باین مقام رسید مناسب اینکه دل دوستان
حضرت سید الشهدا را باتش غم افروخته نماید ذکر کیفیت احضار سر مطهر در مجلس لعین کافر بی دین
پیش معتمدین ارشاد چون سرها را در پیش روی آن پلید گذاردند از جمله آنها بود سر انور فرزند
زهرا حسین مظلوم آن ملعون بر زبان پرکینه خود جاری نمود این اشعار را نفلق هاما من رجال اعزة
علینا وهم کانوا اعق و اظلم یعنی میشکافیم کله مردانی را که عزیز بودند بر ما و ایشان قطع رحم ما نمو
دند و بر ما ظلم میکردند یحیی برادر مروان ملعون که در آن مجلس حاضر بود گفت لهام بالطف ادنی
قرابة من ابن زیاد العبد ذی الحسب الوغل سری که در نزد بلند زمین کربلا جدا شد قرابتش نزدیک
تر است از پسر زیاد که غلام است و صاحب نسب بد است اشاره بحرامزادگی آن ملعون است و نسبت ناپاکی
او بنام رسیده چنانچه سابقا مذکور شد سمیة امسی نسلها عدد الحصی و بنت رسول الله لیس
لها نسل سمیه جده ابن زیاد شام نمود در حالتیکه نسل او بزیادی ریگ بیابانها است و دختر رسول خدا

نسلی بنت بن یزید پلید چون این اشعار را از بحی شنید بسی برسینه او زد که ساکت باش هو
کو یزید نکته اسکات او بعد از تامل در مضمون شعر واضح است که مشتمل است بر تعریض
بر یزید که ابن زیاد ملعون را مسلط نمود بر حضرت حسین بلکه بر پدرش معویه علیه الهاویه در
هنگامی که شنید اشاره باینکه معاویه ملعون زیاد بدنهاد را برادر خود گفت و الحاق نمود
بر اینکه از نطفه زنائی ابی سفیان بعمل آمده و در این تفضیل خزی و رسوائی است برای
معاویه است علی الخصوص بقتل حضرت حسین مقدم داشتن جابت قرابت ادعائی زنائی
ادعائی بنی امیه بابنی هاشم که در نظر عامه مردم موجود است و این معویه ...
این اشعار اظهار رسوائی یزید است در مجلس عام اینکه اولاد زنا را اکرام و اولاد ...
بر و بال داده و اولاد دختر رسول الله را قطع نسل نموده و اقوال منه و له ...
خلاف مضمون اقوال و افعال بر اد ملعونش مروان الحکم است ابو مخنف روایت ...
در مجلس مروان الحکم حاضر بود و سر مبارک را از این طرف بآن طرف میکرد ...
شادی نظر باطراف سر مبارک و کردن نورانی حضرت مینمود و این اشعار میخواند ...

بود یا حبذا بردک فی یدین ولونک الاحمر فی الخدین کانما حففت بوردتین شفیت
نفسی من دم الحسین ای چه دلپذیر است ...
سرخ برد و گونه‌ات ظاهر است گویا بر دو طرف ...
خود را از ریخته شدن خون حسین ع بروایت ملهوف سر مبارک را ... و زنان و
دختران اهل بیت را ... که نظر ایشان بآن سر نور بیفتد و حضرت سیدة النساء
صلوات الله علیها دست مطهر را در بدن ناز دربار بود از کله گو ...
زینب خاتون همین که نظر شد در مجلس بسر برادر حق بر ...
چاک زد و از آن نیل بکریه بلند شد فرمود ...
کربا حسیناه یا حبیب رسول الله یابن مکه و منی یابن فاطمة الزهراء سیدة النساء یابن بنت
المصطفی ای برادر حسین یا حبیب رسول خدا ای پسر ...
زهرا ... جمیع ما نای پسر دختر پیغمبر ...
کم از جمیع حاضرین اکر برانداخت یزید پلید ... از بنی هاشم ...
یزید پلید بود از برای حضرت حسین ع صدا ... یا حبیباه یا سید شباب اهل

بپناه یابن محمداه یابن الارامل والیتامی یا قتیل اولاد الادعیا ای حبیب ای بزرگ اهل بیت
ای پسر پیغمبر ای پناه زنان بیوه و ایتام وا کشته شده اولاد زنا نا باز اهل مجلس از آواز
نوحه او زن و بکریه افتادند محزون بروایت ابی مخنف ابن زیاد ملعون و ... مختار و فادار
را حبس کرد با چوب ... که در دست داشت بر روی مبارکش زد که مجروح شد یک چشم
بینش معیوب پس از اینکه بعد از شهادت حضرت علیه السلام بخواهش عبدالله عمر یزید پلید
در استخلاص مختار بعبیدالله نوشت ملعون بحسب الامر یزید و بالعزت و احترام بمدینه
از برای عبدالله فرستاد پس از ورود مدینه خواهرش که زن عبدالله بود و باعث تقید ...
شده بود او را با این حالت دید ... رکه دنش ... گریه آغاز نمود و برادر و خواهر
یکدیگر را ... بر سینه که هر دو غش کردند بعد از زمانی مختار بحال آمد خواهرش
بهمان غش از دنیا رفت ... و این خانواده عصمت و طهارت خواهر مختار
ملاحظه ... و اراده بر مختار در حبس ابن زیاد و معیوب شدن چشم و مجروح شدن
رو و نشاید نتوانستند ... فدای دل صدیقه صغری حضرت زینب با ... تا اینکه با
حسین ع داشت چه حالت داشت از دیدن سر مبارک حضرت حسین ع ... با سر جوانان
بنی هاشم که عالم مقابله نا بکی از آنها ... ابن چنین مجلسی که یزید ملعون باینها ...
و خوشحالی مجلس خود را ... سلطنت خود را ظاهر نموده

فذلکه عمیر بن عامر همدانی که ... استخلاص مختار نامه عبدالله عمر را نزد یزید
برده میگوید چنانچه ابی مخنف روایت کرده پس از اینکه وارد دمشق شدم تفصیلی که عبدالله
عمر دستور العمل داده بود و تفصیل حال یزید را گفته بود رفتار نمودم و آنچه گفته بود که
با بن تفصیل که پس از چهار ده روز ورود خواستم خود را بدر خانه ملعون برسانم بدستور
العمل عبدالله بحمام رفتم تغییر لباس نموده و خود را خوشبو نمودم بالباسهای ...
بدینا ... رسیدم دهلیز طولانی دیدم در طرف راست ... و دکه و در ... معروش
بدیباج سرخ و بر هر دکه صد حاجب ... راند ... زبان اعتنا نکردم و بر لحظه ...
نکردم تا چنانچه پندارند که اجنبی نیستم و از آن غلامان کرد را مدد شدند و کسی معارض ...
من نشود چون بدینند ... رسیدم خانه عالیه دیدم و دهلیز عالی و دو دکه ... و ...
بر هر دکه صد غلام و بر سر هر یک خادم سفلانی که او را بادمیزد و بر دیوارها شمشیرها

وسپرها و بعضی از آنها بدست گرفته بودند گذشتم و در بند سوم بالای ایوان دیدم خانه دارد و دهلیز
را باز دو دکه در دو مفروش بحریر زرد و بر هر دکه بقدر دویست غلام خوشرو و خوشموی بر متکا
دیباج تکیه داده بر سر هر غلام پنج خادم سقلابی که عمر هر یک تقریباً نه سال با بادبزنهای
طلا ایشان را باد میزدند بیخودشان بودند اعتنا نکردم گذشتم بدربند چهارم رسیدم دکههای
او را مفروش بدیشکهای پر گنجشک و بر هر دکه قریب بیست غلام سیاه موی و بر سر هر غلام
خادمی که او را باد میزد تا گذشتم تا بدربند پنجم رسیدم دکههای مفروش بدیباج و بران
دکهها قومی که او را طشت طلا میکشیدند بودند آنها اشخاص که سر ابو حضرت حسین ع را در طشت
گذارده بودند و آنها قریب پانصد نفر زیاد بودند در دست آنها حربها بود و مشغول لهو
و لعب بودند اشتند دل ایشان را لعن کردم گذشتم تا بششم رسیدم بر دکههای آن بساط لطیف
ترا از پنجره دیده بودم از ابریشم دیدم و بران بساط قریب پانصد نفر که خواص مشورت بودند
دیدم بدستور سابق بودند گذشتم تا هفتم رسیدم قومی دیدم که بر بساط نشسته که کارکنان آن
بساط چشمهای خود را تمام کرده و شبها بروز آورده تا او را باتمام رسانند و از کثرت نقوش
و شکل طیور که در آن بساط بکار برده و آنها برگذارنده تماشا مبالغه بوده اند تا خود را نگاه
داشتم بزحمت و ساعتی مبهوت ماندم ساعتی عبدالله عمر را بخواطر آوردم که مبادا شنیم اثر اضطراب
در تو مشاهده کنند گذشتم شنیدم گوینده میگوید که بچه سبب مردم داخل از خانه میشوند
شخص دیگر باو گفت و بلکه تا آنکه در آن ده هزار خانه میشود هر یک را بحسب حال خود خادم تا آن
التیمر بود در آن زمان میشود را مرتبه بنشینی چون بخانه رسیدم چهل ذراع در چهل
ذراع که در آن بساط مفروش بود که دستهای کارکنان در آن مانده شده بود از کثرت نقوش
از در که چهل مقتول یزید پلید تا درشت تا اطراف آن بساط پر بود از پرشت مرغ و گنجشک از برای این
که یزید پلید بوقت رفتن حمام پا بخشش بر زمین نگذارد و متحیر ماندم از آن بساط و از
جبروت یزید ملعون ناگاه دو غلام دیدم آمدند که در دست مجمرها داشتند و بحمام میبردند
تا گذشتند غلام خوشروی نورانی لباس سیاه در بر ماتمزده بمن داد دست همین که مرا دید
گفت ای عمیر کجا بودی چهار روز است من منتظر توام من متعجب شدم از آنکه مرا میشناسد و اسم
مرا میداند گفتم ای سید من از کجا میشناسی من چهار روز است که وارد این شهر شده ام گفت
بسبب من حضرت حسین را در خواب دیدم تفصیل حال تو را بمن فرمود و امر فرمود که تمام

تو را برادرم و از مکان تو پرسیدم تا نزد تو بیایم بمن فرمود حاجت نیست خودش نزد تو میآید
باو بگو که جد من شفیع تو و او در حق اولاد تو را ما باید پس هر دو بگریه افتادیم پس خادم بی
در پی بقید سیش غلام و قباهای دیباج در بر و کمربندهای مرصع زر در کمر ناگاه یزید ملعون
نمودار شد با لباسهای شاهانه با بندها بازوبندهای خود را که زیور کرده بودند بر سر کشید
نعلین از طلا و بندها نعل او با مروارید مفتول طلا نقره بافته و استران حریر و چوب دستی در
دست که بران تکیه مینمود که بران نوشته بودند لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه
و آله و یزید امیرالمؤمنین خدا رویش را در دنیا قبل از آخرت سیاه کرده بود لعنه الله فی الدارین
چون آن ملعون را با آن نحوست ملعنت با این جلال و شرور دیدم بخواطرم آمد از مولایم
حضرت حسین ع و اشکم جاری شد پس آن غلام مؤمن نوشته را از من گرفت قبل از آنکه آن ملعون
داخل حمام شود در مقابلش ایستاد و گفت یا خلیفة الوقت و الزمان آیا بقسم بر خود لازم نکرده
بجهت بدیرد تو معمور که در هر روز حاجتی از من رواکنی و من از روزیکه مولایم حسین ع شهید شده
از تو مطلبی خواهش نکرده ام یزید ملعون گفت حال مطلبی داری بگو گفت مطلب من اینست که
قبل از دخول در حمام این نوشته را بخوانی و جواب بگویی پس کتاب را باو داد چون کتاب را گرفت
گشود و خواند مطلب را فهمید پرسید کجا است آورنده این نوشته چون نظر بخصوص آن ملعون افتاد
نظر کردم در او دیدم رویش سیاه و لبهایش غلیظ مانند غلامان حبشی او یزید
اثر ضربتی در یکطرف رویش بود بمن گفت این نوشته عبدالله عمر است که از من خواهش نموده که بعامل
عبیدالله زیاد بنویسم در استخلاص مختار بن ابی عبیده ثقفی گفتم بلی همین است گفت معلوم میشود
تو از شیعیان حسینی گفتم من مردی هستم عبدالله مرا اجیر نموده این نوشته را برسانم پس آن نامه
را که زن عبدالله همشیره خود را که در جزع بر برادرش مختار کنده بود و در او بسته بود که بنظر
یزید برسانم گشودم و باو نمودم از دیدن آن رنگش متغیر شد سر بجنبش را حرکت داد از غلام
گفت هر کس تا بشلق جواب عبدالله را بگو و خواهش او را براورید در همان ساعت کاتب طلبید
بنوشتن نوشته بلیغی در سفارش باستخلاص مختار و تعظیم و تکریم او و روانه نمودن او بمدینه
نزد عبدالله و اکرام عمیر که رافع این نوشته است پس رو بغلام کرد که من در این امر ادای حق
تو را و عبدالله عمر را نمودم ولی اگر صد هزار تومان از من خواسته بودی بر من گواراتر بود از این
نوشته در استخلاص مختار پس گفت تا شتر ... و پانصد درهم بمن دادند و مسرور شده در آمدم

اخذ نموده از خانه آن ملعون بیرون آمدم و بر شتر بی‌زین داده سوار شدم و به منزل خود واقعه بیت رسانیدم
بعضی از آنچه شنیدی از قول عمیر مذکور حال آنکه سلطنت بود که از یزید پلید دیده بود که علی سهل الکریم
واقعه داشته حال تأمل نما هرگاه چنین پادشاه متجبر متکبری که در مقام فتح و شادی که
بالاتر از آن از برایش متصور نمیشود شوکت و سلطنت بزرگی خود را بچه نحو اظهار
خواهد بود زیرا بعد از این مقدمه مقابله تمام اطمینان بسلطنت خود بهم رسانیده آیا مجلس خود را
بچه صورت زینت داده باشد چنانچه شنیدی که جمعی از اکابر بنی امیه حاضر بودند و خواص
شنیدی رسول سلطان فرنگ و جاثلیق که بزرگ علمای نصاری است حاضر بودند بلکه در آن
مجلس بوده از اهل شام هر کس که محل اعتنا بود از بزرگان و مشایخ و کاملین از صحابه حضرت
رسول صلعم و غیرهم چنانچه بعد از این بقدر المقدور ذکر میشود و از این مجموع معلوم میشود که یزید ملعون
نهایت اهتمام داشته در زینت آن مجلس و نمودن شوکت سلطنت خود را بدوست و دشمن و خارج ملت
و داخل چون کلام باین مقام رسید تأمل نما که این ظالمان که کثرت اهتمام داشته‌اند یا در وقت
ورود آل الله بخانه آن ملعون بچه نحو خود را آراسته باشند و با چه قسم با اهل بیت سلوک
نموده باشند البته نظر بعادت بجهة خوش آمد یزید بیدین هر یک بقدر اقتضای شقاوت و قلب
و شقاوتش در مقام اذیت بر می‌آمده‌اند مگر آنکه خدا از برای آنحضرات در کار نمیشده
باشد علی الخصوص با اینکه از ظالمان در وقت ورود آن بزرگواران که بدو برخی و یزید ملعون بوق
که این سلوک نماید آن ملعون بهم چنین حاضرین و جالسین مجلس شوم آن بیدین
چنانچه شنیدی که مروان حکم ملعون با سر مطهر ابن بود که شنیدی علیا مکرمه زینب
طاقتش طاق شد و از حزن خود را بنوحه و ناله بلند نمود بشیمی که حاضرین بگریه افتادند
و شور ناله بحرم یزید پیچید حتی خود یزید ملعون بگریه افتاد **تنبیه** اینکه شنیدی
که یزید گریست و بعض از اقوال نقل دال الزنا چنین بنظر میاید که خبث ابن یزید فی الجمله کمتر
بوده از خبث ابن زیاد زیرا که آن بد اختر نافرجام شرارتش از او بیشتر بروز میکرد اگر چه خبث
یزید هم بنهایت بسیار بلکه بهتر اینست که گفته شود بعض اقوال یزید پلید بنظر بحفظ ملک
و سلطنت خود بوده مثل اینکه گفته شده در وقت ورود اهل بیت آن ملاحظه احوال ایشانرا
گفت خدا لعنت کند ابن زیاد را اگر میانه شما و او رحمتی بود با این قسم نمیکرد و مثال اینکه
آنچه ابن زیاد کرده بود بامر و گفته یزید پلید بود و آن ملعون از خوف اینکه مبادا مردم شورش شوند

کنند

کنند این گونه کلمات را میگفت که بر حسب ظاهر رفع شنیعه کرده باشد و شاهد بر اینست آنچه در سر
الشهاده است که جمعی نسبت بابی مخنف داده‌اند که چون رسول وارد شد بر یزید سر خود را
بعضی بستر بود و با غایت ... طبیب بود که او را
معالجه مینمود و جماعتی از بنی امیه در نزد او بودند که با او سخن میگفتند و او را مشغول
میکردند راوی گفت از سبب سر و بعضی از بستن او پرسیدم گفتند وقتی که سر حضرت حسین ع
شهید شد آن ملعون بر مکان مرتفعی که مشرف بود بر بعضی از بناها نشسته بود و در برابر آن
مکان مغنیات و زنان و رقص کنان مشغول بودند و آن ملعون مشرف بر ایشان و در عیش و شادی
بود و در همان حال بشارت دهنده بقتل حضرت حسین ع بر او وارد شد پس آن ملعون خوشحال
شد خوشحالی عظیمی و امر نمود از زنان مغنیه را که آوازهای خود را بلند کنند بغنا و شادی
و با بطر بر آنکه هر یک در عمل خود زیاد کنند در اثنا آنکه آن ملعون مشغول بفرح و شادی بود
ناگاه از آن مکان مرتفع بزیر افتاد سر و دست و پای او شکست و هشت قطعه از دندانهای او
شکست و چشم راستش کور شد چون چنین دید آن ملعون بغرامیک شد غلامانش از هر سو
دویدند و او را برداشته بمنزل بردند و طبیب جراح از برایش حاضر نمودند راوی گفت
چون نوشته را در پیش رویش نهاد گفت خدا چشم تو را روشن کند تو در سر حسین آن ملعون
نگاه تندی با او کرد گفت خدا چشم تو را روشن نکند **مؤلف گوید** از سیاق کلام
چنین معلوم میشود که این وقتیکه آن ملعون مشغول بعیش و طرب بود قبل از ورود اهل و رسیدن نامه
خبر ابن زیاد پلید رسید هنوز گفتگو نشده و مکتوب ابن زیاد به سرورش زیاد شد اشباع
خود را مضاعف نمود که واقعه واقع شد و اینکه بعد از حصول آگاهی قاصد نامه را بنزدش حاضر
نمودند لهذا بعد از ذکر گذاردن نامه در پیش رویش و پیش از گفتن قاصد گفت پس آن ملعون
طبیب را گفت تعجیل کن و آنچه منظور داری زود بعمل بیاور و چون طبیب از کار خود فارغ شد آن
ملعون نامه را گرفت سرش را گشود و خواند چون باخرش رسید انگشتان خود را بدندان گزید که
نزدیک بود قطع شود پس گفت مصیبت عظیمی است بحق هدیه کعبه بسر ... الخ
بنی امیه علیهم اللعنه که در نزدش حاضر بودند همه متفق شدند با یزید در قتل یزید تسکین نمود
سوای مروان که آن ملعون خوشحالی نمود و خندید و از این جهت حمد ... تا از قلبش گرفته شد
پس گفت هذا ما کسبت ایدیکم **رجع** شنیدی در آنچه واقع شد بواسطه اظهار سعد

یزید ملعون اولاً از شنیدن خبر شهادت حضرت حسین ع و این سبب شد که فاصله کم با وبشارت را داد
کلام بد گفت همین خوف و رعب در دل نحس او بود که از اضطراب وی خود انگشتان خود را گزید علاوه
بر این خوف و شورش و اختلاف مردم را داشت و مروان که شیعه کاظهار سرور و مینمود صاحب سلطنتی
بود که خوفی داشته باشد همین قدر که محبوبش بعمل آمده بود تشاشی مینمود پس در حقیقت اینجا
از یزید مردود بروز مینمود از مردی در بعض اوقات از خوف بر خود بود و امر دیگری ملکه اسباب
رعب و خوف در قلب آن ملعون از نظر امام ع بود که او را مانع شود از اقدام بر بعض امور که حذاقت
نفس تسنیها هلیدت پیغمبرش نخواستند چنانچه شنیده در بعض مقامات از افادات ازاهل بیت
ظاهر و بالمره لا یمانند و خداوند داد لا امور بیش الطاف خفیه است که اغلب مردم ملتفت نیستند
فلذا گفته ابی مخنف را و بیست که یزید ملعون از غلات بود از شیعیان خلص حضرت حسین ع و از
وقتیکه خبر شهادت حضرت با مومنان یاد ابن سپیده بود شب و روز بر آنحضرت گریه میکرد متصل
لباس سیاه در بر داشت و از ایمان او بود که از مال یزید ملعون بر خود صرف نمود بلکه بدست
خود عمل داشت که سبب معاش او بود خداوند عالم حیاتا از برکت حضرت حسین قلب یزید را
مسخر او کرده بود که هر چه از آن ملعون میخواست یزید بجا آورد بلکه عهد و موثق نموده بود که هر
روز که بکلمات او را علی سبیل الاستمرار براو رود و از روز شهادت حضرت حسین تا روز یکه عمر
ابی عامر نامه عبدالله عمر را داد استخلاص مختار را از برای یزید او در خارج از یزید نطلبیده بود و
این هم از الطاف خفیه است که تاکید نداشت تا استخلاص مختار شود با زابی مخنف گفته همین غلام
بعد از اینکه هزار دینار از مال خود داد کفنش از مقدمات کند شنیدن و از یزید خواهش نمود که سی
امور حضرت را در شیر با ودا در انقلاب او و ابید تا طهرش ملحق نمود **مصنف**
مؤلف اینکه همان نحو بکه خداوند انقلاب در دل یزید صاحب وقع میباید قلبشرا مفتون
او میباید بجهت اینکه بعمل آید از قبیل اسباب استخلاص مختار که بسی فواید عظیمه در اسلام براو
مترتب شد چنانچه بودن چنین مؤمن کاملی در دربار خانه چنان ظالمی اسباب خیرات زیاد میشود
و از برای خودش بسی مراتب عالیه قرب حضرت حق سبحانه و تعالی حاصل میشود تا زیارت باب الطاف
خفیه خوف تلف نفس و سلب ملک یزید از جانب خدا مسلط میشود تا واسطه اظهار بعض آیات
مثل افتادن از مکان مرتفع و یا غیر آن تا مانع شود از تشفی للنفس را از ارتکاب امور یکه خدا
نخواسته واقع شود پس محض صدور بعض اقوال و افعال از آن بد خصلت که میباید بنوع دفع

نموده باشند هیچ وجه دلیل بر نفی ایمان او نیست ظاهراً گویا کردن ایشان ملعون در بعض موارد نیز همین
همین کلام جاری است نیز اگر ممکن است که بر خود بیش باشد از حالت خوف و وحشت که شد ایشهید
و مضق و اعتو عجیب بیرا و رو میداد و ممکن است که جهت کویا بلعون نیز از تشاها لات دفع نمائی
را از راه خوف و رعب باطنی گفته بجو بکه در عبارت باشد از نا بتانیکه وجود نحس ملعون نزاد
و قوع اینها حضرت عالم و رسول مدخلیتی بوده که دیگر برا مثل ابن زیاد و ساریند ابوده زیرا ملعون
مؤنش را بسا مع و بیا اللهم العن اعدائنا و بلا و مدبر عذابا الیما و مقصود از این رعب و خوف
باطنی همان حالت است که بنا بر فرمایش امیر مومنان ع از برای جانب فلاسفه دو تن در شبهای قدر
حاصل میشد که خود از حال خود غافل بودند و ملتفت نشدند فلذا لکنه فضیلتی در
کافی از حضرت امیر مومنان علیه الصلوه من الملک المنان مروی است ماثور است و این که تحصیل
اینست که هیچ وقت نیست که جمع شوند هی یعنی ابی بکر و عمر در حضور حضرت رسول ع
و آنحضرت سوره مبارکه انا انزلناه را تلاوت فرماید مگر اینکه ابی بکر را بعوانشاد در قید
فرمود پس ایشان عرض مینمودند بار سول الله سبب چیست که در تلاوت میشود با من و
سبب حالی اینجا به در جواب میفرمودند بواسطه اینکه فرا گرفته قلب من و قلب شما اشاره مینمود
فرمود پس عرض مینمودند که چه چیزی قلب نورا فرا گرفته پس میخواند تنزل الملائکه والروح
فیها باذن ربهم من کل امر و تکرار میفرمودند این فقره را پس میفرمود بعد از آن با فی هذا شی عدلی
امیر مومنان ع فرمود داخل نشد هیچ شئی از شبهای قدر بعد از حضرت رسول ص مگر اینکه هیچ
و رعب ابنها مستولی میشد دو ضجر از انجائیکه شب قدر در باطن بکرد در ظاهر بیانی
و هست که سلطنت امام روحی فدای العالمین فداه بروز مینمود میباید اثر او در جمیع را
بروز نماید که محل و رود احکام شب قدر در زیر اچنانچه معلوم است آن مد رحمه اما مقدمه شد
ورود آنجا فرمانا پیدا بنکه تقدیر امور سال در شب قدر میشود و معلوم است تقدیر امور بنا
بجمیع آنات عالم دارد و بتفصیل آن خدمت امام زمان از حضرت ملائکه میرسد
شبها تا بصبح در نزول و صعود و اضطراب در عالم معنی علمغله عظیم است اگر بنفس شده ق
نماید قالی مختص است و لازم اینجز که مشدا اینکه الستنه ممنون بلی بعضی ایشان را زد در شد
و معاندین بعدا از شقاوت از شب قدر ایشان بر سد از فرح انبساط و انس و المدی
و در حضرت قاضی الحاجات آنکه ایزد و وصول موده السنه با اولین و ان عقلت در شاو

داشتغال بمعاصی و گرفتاری امور مانعه از وصول خیرات و نا خوف و تزلزل و اضطراب بالنسبه با خوف
البشر اینمقدمه که مزبور شد الحاصل معنی از تجلی نور از برای حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام در وقت
سؤال رؤیت اینستکه از نزول افواج ملائکه بصور و کیفیات عجیبه و اهوال عظیمه تزلزل در طور و
ایجاد در او بود بهمرسید حتی بالنسبه بخود حضرت موسی ع که خرّ موسی صعقا و بروایتی تا سه روز
مرده بود یعنی اینکه سؤال رؤیت نموده بود و آن هم باذن خدا و در بعض اخبار استکه افواج
ملائکه بر حضرت موسی ع میگذشتند و میگفتند ای پسر زن حیض بین سؤال عظیمی نمودی اشاره
باینکه تو از دنی بعمل الله و از طبیعة زنانه بلکه حیض استی با این پستی منزلت سؤال رؤیت حق
نموده [illegible] اینکه عظمت سؤال رؤیت از مثل موسی ع باعث اینگونه تخویف باشد این گونه تا
عجیبه [illegible] چگونه میشود حالت امام ع در شب قتل تصور و فوت اصحاب و جوانان وجود
مبارک [illegible] الغلبه صبر و کثرت مصیبت میفهمی که اقصی مراتب دینی است معلوم که از مخلوق بالنسبه
بجالت [illegible] است و منحصر با نوع وجود مبارک است تا عشق تزلزل و اضطراب در ارکان وجود معاند [illegible]
اما مثنی در باطن و معنی نشود بلکه کمال این فقیر اینستکه موسی پس از اینکه مأذون در سؤال
شد چنین مقامی را با قرب اینکه ارنی انظر الیک قصد نمود از آنجائی که هر مخلوقی در هر مرتبه
که باشد طالب اینکه بالاتر است تمامی صفت مخلوق و کامل مثل حضرت موسی کلیم علیه السلام و از آنجائی که بمقتضا
لن ترانی میباید معنی که در عادت این مقام بعنوان قصد نمود آنجناب اراده نموده و الا لفظ
ارنی از المخصوص بمعنی خواهد بود و چنین امری از مثل حضرت کلیم چگونه سر خواهد زد و بعد
نقم چگونه بمجنون امر مخلی خواهد نمود این بود در جواب لن ترانی الی آخر الآیه جواب بیشتر کی
مرتفکان حد نمودن بود چرا مورد نور تیغ ملائکه صیحه کردید و فزع جزع کردن آنجناب دیروز
دیدن بعض امور موحشه خطاب تا عتاب او میرسید که ساکت باش هنوز چیزی ندیدهٔ چنانچه در
بعض اخبار است و مناسب همین مقال است اینکه نوریکه از برای حضرت کلیم تجلی نمود نور یکی از
ملائکه کروبیین که از شیعیان امیرالمؤمنین ع اند بود بنا علی ذلک اشاره باین است و که تاب
دیدن پرتوی از نور شیعیان نیاورد چگونه سؤال مقام تا قرب بقاء مشغول میشد رجع
پس از اینکه در اهل وفاق مثل حضرت موسی ع بمحض طلب این مقام از خدا این گونه تخویف و تهدید
از ظهور نور امام ع بواسطه نور یکی از شیعیان آنحضرت نماید بهمرسید چه استبعاد استکه در وجود
[illegible] از اهل خلاف و عناد که جمیع مفاسد عالم از وجود نامسعود او است در وقت تجلی نور

مستحقا در قلب مبارک امام ع در شب عاشورا اضطراب و هیبت بهمرسید چون نگارنده با ینمقام رسید باز
بر سر مطلب اصلی باز آیم و گویم و چون وجود ظلمانی یزید ملعون نقطه بود در مقابل نور جسمی
از این مقدمه عالم سوز که از جهتی انتهای تربیت حسین ع در مقام معراج انوار وجود مبارک بود و از جهتی
بواسطه بروز آثار و غلبه شیعه و اسباب آن از ظلمت کفر بود اضطراب در مقتضی جمیع شرایط وجود
یزید پلید مردود را که فتنه بود که اقتضای فساد قلب و خبث اصلی خود همه وقت میتوانستی حرکت
نماید بلکه محکوم و مسخر با امر و اراده امام ع بود و در بعض او را با اقتضای خبث اصلی خود وا میگذاشتند
لیهلک عن بینة و انما املی لهم و در بعض تجلی نور حسینی او را مبهوت و مضطرب مینمود که جا داشت
که هلاک شود چه جای اینکه رفت کند و گریه کند لعن الله یزید و آل یزید رجع الی المصیبه
و مناسب آنچه ذکر شد آنچه شیخ مفید علیه الرحمة روایت نموده از عبدالله بن ربیعه حمیری که
گفته من در دمشق بودم در نزد یزید لعنه الله و هنگامیکه زجر بن قیس وارد شد یزید گفت وای بحال
چه خبر داری گفت بشارت باد ترا ای امیر بفتح و نصرت خدا وارد شده بر ما حسین بن علی ع با هیجده
نفر از اهل بیتش و شصت نفر از شیعیانش پس حرکت نمودیم بسوی ایشان و ایشانرا مخیر نمودیم
ما بین اینکه تسلیم کنند باطاعت امیر عبیدالله زیاد در اینکه و بین اینکه با ایشان جنگ کنیم
پس اختیار کردند قتال را بر تسلیم امر عبیدالله پس از اول طلوع آفتاب بر ایشان تاختیم و از طرف ایشانرا احاطه
نمودیم تا اینکه شمشیرها فرو در سرهای آن قوم جا گرفت و بر ایشان ناسزا میگفتیم از دست ما
فرار کرده پناه بسلندیها و پستیها از زمین میبردند مانند پناه بردن کبوتر از ترس باز پس بحق تم
یا امیر المؤمنین نبود مگر بقدر کشتن شتری یا بقدر خوابیدن که کار ایشانرا باخر رسانیدیم اینست
جسدهای ایشان برهنه بر زمین افتاده و لباسهای ایشان در خاک و خون آغشته و رویهای ایشان بخاک
مذلت نهاده شده و آفتاب بر ایشان میتابد و بادها میوزد و کسی بزیارت ایشان نمیرود مگر
مرغهای بیابان پس یزید ملعون قدری سر بزیر افکند و بعد سر بلند نمود گفت از برای
طاعت شما بغیر این زیاد بودم راضی بکشتن از قتل حسین ع اگر من بجای او بودم از او عفو می
کردم مؤلف گوید این فقیر بیکه از نیو ملعون شنیده مضمون شرح گویای از یزید
ملعون بود و خدا و همه خلق بلکه خود یزید هم میدانست که دروغ گفته در کیفیت شهادت
ایشان زیرا که شجاعان شهدا اگر کسی داخل سپاه ایشان میشد تمامی لشکر شقاوت اثر هم [illegible]
حتی بعد از اینکه مکرر [illegible] میطلبید کسی جرات [illegible] خود را بر لشکر میزد و [illegible]

پیشتر مشتاق و پس از اینکه جمع کثیری از اصحاب پیغمبر شهید میشد و اکثر از جوانان بلکه اطفال
اگر داخل میدان میشد شجاعان نام دار را از آن قوم اشرار بسبب البوار میفرستاد مگر آن ملعون
که این کلام را گفته مبادا نور شاه زاده قاسم را زنی شامی و دیگر اشرار فراموش کرده بود که این چنین
کلام بر زبان نحس او جاری شد کدام یک از اینها بودند که از دست ظالمان فرار کرده بودند بلکه
بجان نثاری امام خود بر یکدیگر سبقت میگرفتند بلکه بعضی از زنان ایشان سر فرزند خود
را که در راه خدا داده بجانب لشکر می انداختند اینها همه گذشته از جملات حضرت حسین چرا
این ملعون حیا نکرد که اولاد ایشان را با حزب میکراند و از پیش روی ایشان مانند گله گوسفند فرار می
کردند که بر روی هم مانند مور و ملخ میریختند این ملعون شجاعت حسینیه چه بود که شجاعت حیدریه
را از میان برد بلی این ملعون در یک کلام صادق بود که لشکر امام عدد معدود بودند و لشکر
شقاوت آثار از حصر بیرون بحق خود آنحضرت و اکرام محروم بود خصوص عباس نامی را کافی بود
تا البته گفته معهم و امور تموز اعظما و کلام منا سبب را بمقام همانست که در اسرار نقل نموده
که چون اسیران و سرها مقدسه را از لشکر شقاوت اثر یزید پلید بدمشق رسانیدند سواری پیاده
بر خورد پس از اطلاع بر واقعه گفت وای بر شما پسر دختر پیغمبر خود را کشتید جواب گفتند
ساکت باش اگر تو با ما بودی چاره جز این نداشتی و شمشیر خود را قبل از ما میکشیدی پرسید
بچه گفتند بجهة اینکه ما وارد شدیم بر شیران درنده که دستها خود را بر قبضها شمشیر خود
نهاده که نه میل مال و نه خوف از قتل و جدال داشتند سواره و پیاده بر ما درهم میشکستند چون
ما را دیدند جستن نمودند بسوی ما مانند شیران که بسوی طعمه خود جستن نمایند پس قسم بخدا که
ما با ایشان جدال و قتال نمودیم بلکه قصد ما این بود که خود را از دست ایشان خلاص نمائیم
قدرت نداشتیم بر خلاصی خود مگر باینکه دیم شمشیرها و نیزهها ایشان را از خود دفع نمائیم
مؤلف گوید این قائل در بیان بعضی از خلق کرام و شجاعت و جراءت قوم امیر کرده که
ملک علام اگر چه درست گفت ولی خطا کرده در دفع تقصیر از خود کلام صدق این بود که بگوید
عدم توفیق و شقاوت ما مانع از این که مثل ایشان جان نثاری در راه یاری امام مظلوم نمائیم
و بروایت مناقب از سهل سعید که گفت چون داخل شدند بر یزید ملعون من نیز با ایشان داخل
شام دیدم یزید ملعون را بر تخت سلطنت نشسته و تاج مکلل بانواع جواهر بر سر نهاده و بر
اطرافش از مشایخ قریش نشسته چون بردارنده سر مطهر داخل شد با فتخار خود گفت او قر

دکابی

دکابی فضة و ذهبا انی قتلت السید المحجبا یعنی بار مرا از نقره و طلا گر کشتم بزرگی را که صاحب
سراپرده جلال بود قتلت خیر الناس اما و ابا و خیرهم اذ ینسبون النسبا کشتم بهتر از همه مردم را
از جهت مادر و پدر و بهتر از همه در وقتیکه میان شرافت نسب شود آن ملعون گفت اگر او را بهتر
از همه مردم میدانستی چرا کشتی گفت بجهة طمع جایزه از تو پس امر کرد گردنش را زدند و بروایتی
لب محنف شمر داخل شد و خواندن مصرع سابقه واکرم الناس جمیعا حسبا کشتم کسی را
که از جمیع مردم نجیب تر بود سید اهل الحرمین والوری ومن علی الخلق معا منصبا کشتم
بزرگ اهل دو حرم را و تمام مردم را و کسی را که بزرگی یافت بر تمام خلق و بر همه منصوب بود طعنته
بالرمح حتی انقلب ضربته بالسیف کان عجبا او را بطعن نیزه چنان طعنی که از آن برو در افتاد
زدم او را بشمشیر زدنی که عجیب بود پس یزید نگاه تند بآن خبیث نمود گفت اگر او را بهترین
مردم از جهت پدر و مادر میدانستی پس چرا او را کشتی خدا پر کند دهان تو را از آتش جهنم پس یزید
بد مال بشمشیر خود را بر سینه او زد گفت تو را نزد من جایزه نیست آن ملعون از ترس فرار نمود
مؤلف گوید نکته تعریض یزید بر آن دو ملعون واضح است که بواسطه اینکه در فخریه
خود ذکر فضایل حضرت حسین نموده و مقصود آن ملعون از همه این مقدمات اطفای نور خدا
بود الحمد لله روز بروز نمو و ضیا زیاد تر میشود و بروایت از خط بعض از افاضل که از خط شهید
نقل نموده همین که یزید لعین با وردن سرها مطهره نمود و آوردن آنها را آن ملعون خواند این شعر را
لما بدت تلک الرؤس اشرقت تلک الشموس علی ربی جیرون چون ظاهر شد آن سرها و ظاهر شد
نوران آفتابها بر بلندی جیرون نعق الغراب فقلت صح او لاتصح فلقد قضیت من النبی دیونی فریاد زد غراب پس گفتم فریاد کن یا نکن
من دین خود را از نبی قضا کردم و حق خود را از او گرفتم و بروایت سهل که گفت چون داخل شدم
تا سیاه یا بر یزید ملعون سر انور حضرت حسین در طشتی از طلا در پیش رویش گذارده بنا بر
بعض روایات بعد از بعضی ادیبها که از آن خدا بیخبر با السنه بالسنه اطهر بود که بعمل آمد گلا عینی اشنیدند
که صدا میزد یا ملعون شروع نمود بخواندن این اشعار یا غراب البین ما شئت فقل انما تندب
امر قد فعل ابکلاغ ابلغ که خبر بد دهنده میدانم تو نوحه میکنی بر آنچه واقع شده کل ملک
و نعیم زائل و بنات الدهر یلعبن بکل هر ملک و نعمت در دنیا زایل شونده است و شب و روز
با همه بازی میکنند لیت اشیاخی ببدر شهدوا وقعة الخزرج مع وقع الاسل کاشکی بزرگان من

بودند که در بدر بودند از پیغمبر چه صدمه خورده میدیدند که غایت واقعه جزع خزرج در آن روز
حمایت میکردند از آنحضرت با واقعه نیزه لاهلوا واستهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل
میدیدند او آواز شادی میکشیدند و میگفتند ای یزید دست شل مباد لست من خندف ان لم انتقم
من بنی احمد ما کان فعل از اولاد خندف نیستم و انا اسم جده طایفه جنیشه بنی امیه است که باو
فخر میکردند اگر انتقام نکشم از اولاد احمد آنچه را کرد یعنی ابیات نما لعبت هاشم بالملک فلا
خبر جاء ولا وحی نزل هاشم که جد آنحضرت است بازی کرد بملک خبر در دستی در حقیقت بر رسول
آمد و نه وحی از جانب خدا نازل شد قد اخذنا من علی ثارنا وقتلنا الفارس اللیث البطل بیجهتو
که حق خود را از علی باز گرفتیم و کشتیم سوار شیر مرد شجاع جلیل وقتلنا القوم من ساداتهم
وعدلناه ببدر فاعتدل و کشتیم این طایفه را از بزرگان ایشان و مساوی کردیم این قتل را با قتل
بدر که از ما کردند پس موافق آمد **مؤلف گوید** از مجموع این اشعار که آن ملعون خوانده معلوم
میشود که در آن مجلس کمال غایت آواز بلند نمود یزید ملعون است دراک مشئمت نمود با در وقت
داخل کردن روس مطهره در آن مجلس شوم که ظاهر شعر او است با در وقتیکه روس طیبه
را در تشت بر زمین گذاردند و این التفات از آن ملعون تا تمام جمعها است که از جانب حقیقت
امام تا ظاهر میشود و از اینجا یکه هر چه از جانب حق ظاهر میشود بتوسط امام است مناسب
که گفته شود از نظر امام ع روحی فداه بود که آن ملعون ملتفت این نکته شد و میباید ملتفت
شد که آن ملعون در این اشعار که بر زبان نحس جاری شد کفر باطنی خود را اظهار نمود و در این باب
از اهل بیت سلام الله علیهم که در آن مجلس حاضر بودند انکاری ظاهر نشد مگر در وقت
زیاد شدن طغیان آن بی ایمان من باب اینکه ابتلا باشد از برای حاضرین و زیاد ابتلا و امتحان
از برای خود آن ملعون در استدراج خدا تعالی بالنسبه بآن خبیث که شقاوت باطنی او بنهایت
ظهور برسد تا اسباب هدایت شود از برای هر کس هدایت یابد و سبب ضلالت شود بالنسبه
بهر کس که گمراه شود و بروایت ابن طاوس ره و طوفه دیگران قبل از ذکر این اشعار طلبید آن ملعون
چوب دستی که از خیزران بود سر آنحضرت را با بر ثنایای امام میزد و بعید نیست که مقصود صاحبان
مقاتل از ذکر این حرکت ما لنسو قبل از ذکر اشعار اینکه آن ملعون شروع باین بی ادبی نمود و در بین
میخواند این اشعار را که تا حقد بو بنیان بدین بحرکت ما مدد عداوت قدیمی آن ابنیا دامده
عزم رد بنیادی او را داشته این جنایات و اشعار را مناسب حال خود خواند و بروایت ابی مخنف

از جمله اشعار کفر آمیز آن ملعون این بود که گفت ان یکن احمد نبیا مرسلا فلم القتل علیه فدا بین
اگر احمد براستی پیغمبر بود قبل از این مبعوث شده بود پس چرا قتل بر او وارد می آمد یعنی چون من
بر اولاد او مسلط شدم معلوم شد پیغمبر نبود و از جمله حضار مجلس او ابو برزه اسلمی بود که پیر
مردی بود و درک صحبت حضرت رسول ص نموده بود چون این جسارت را از آن از خدا بیخبر دید گفت
وای بر تو ای یزید با این چوب میزنی ثنایای حضرت حسین ع فرزند فاطمه زهرا اشهد دیدهم
که دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله این دندانها و لبهای گرامی را میبوسید و میمکید همین معامله می نمود
با برادرش حسن مجتبی ع و میفرمود شما دو بزرگ جوانان اهل بهشتید پس بکشد خدا کشنده
شما را و لعنت کند و جهنم را بگرداند از برای او و جهنم او بد بازگشتی است جهنم پس یزید بغضب
در آمد و امر نمود او را از مجلس بیرون کشیدند و بروایت صدوق ره در عیون از حضرت رضا ع نقل
فرمود چون سر حضرت حسین ع را بشام بردند یزید پلید امر نمود که سفره گسترده
خوان طعام بر آن گستردند پس خود و اصحابش طعام میخوردند و فقاع می آشامیدند چون
فارغ شدند امر نمود سر آنحضرت را در طشتی در زیر تختش نهادند سفره شطرنج بر آن پهن
نمود آن ملعون نشست بشطرنج بازی در بین بازی بالنسبه بحضرت حسین ع و پدر بزرگوار و جدش
مقالات ناسزا میگفت و در حق ایشان استهزا و سخریه مینمود و هر که بر حریف خود غالب
شد سه جرعه از فقاع میخورد و زیاد ته مانده در نزد طشت که سر مقدس در آن بود بزمین
میریخت پس هر کس از شیعیان ما باشد باید بپرهیزد از فقاع و از لعب بشطرنج و هر کس نظر
کند بسوی فقاع یا بسوی شطرنج پس بخاطر بیاورد حضرت حسین را و لعن کند یزید و آل زیاد
را که خدا تعالی محو میفرماید باین جهت گناهان او را اگر چه مثل عدد ستاره های آسمان باشد دیگر
خبر دیگر است از آنحضرت که اول کسیکه از برای او شراب فقاع ساختند یزید بن معویه ملعون بود
پس آوردند از برایش در وقتیکه بر مائده نشسته بود بر سر حضرت حسین ع گسترده بودند
پس شروع نمود بخوردن آن و میخورانید باصحاب خود و میگفت بخورید که از مبارکی این شراب
اینستکه اول آشامیدیم او را و در مقابل ما است که سر حضرت حسین نزد ما و مائده طعام ما بر روی
سر آنحضرت گسترده است و ما با دل ایمن و آرام طعام میخوریم پس هر کس از شیعیان ما باشد باید
پس هر کس از شیعیان ما باشد میباید خود را از شراب فقاع نگاه دارد که او شراب اعدای ما است
تنبیه مقصود حضرت رضا علیه السلام ... لنا از این عبارات که در این دو روایت مذکور

است اینستکه هر کس از شیعیان ما است باید نظرش بخصوصیتی مخصوصه نباشد در شراب
فقاع مخصوص از اقسام شراب بد در لعب شطرنج در الات قمار و حال اینکه اقسام مسکرات و انواع قمار
در شرع نبوی حرام است خصوصا فقاع که در اخبار روایت شبیه کرده و گویند ضع اعدد اسلام از برای یزید
بد قمار بود و اینکه اشامیدنی ملعون نه در اینوقت مخصوص نفاق افتاد چنانچه شنیده که حضرت
در باره شراب فقاع فرمود شراب اعدا ما است و از اینمطلب میتوان پی برد باین که هر عملی از اعمال محرمه
که خصوصیتی از برای او بالنسبه بیکی از رؤسا اهل کفر و نفاق باشد مطلوب شرع اینستکه
در ترک ان خصوصیتی قرار داد که میبایدنا غایت اهتمام در ترکش باشد و نکته اش اینستکه در فعل
انعمل نوع مشابهتی است از برای ان رئیس کفر و بنا براین حدیث میتوان نوعی استیجابا شرعا قائل
شد چنانچه در اخبار نیز هست خاصه انچه وارد شده در توبیران سه نفر که از غزوه تبوک
تخلف شده بودند که خداوند در ایه شریفه و علی الثلثة الذین خلفوا از انها خبر داده که اینها بعد
از ترک رفقای خود را و جدا شدن از یکدیگر که تا هم بودند در معصیت متخلف شدند از حضرت رسول
صلی الله علیه و اله توبه انها قبول شد رجع چون نصارا شدند از یزید پلید انچه ظاهر شد از
جسارت وی ادبی دختر امیر المؤمنین حضرت زینب که مادرش فاطمه زهرا سلام الله علیها دختر پیغمبر
بود از جناب خواسته گفت الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی جدی رسول الله سید المرسلین
حمد مر خداوند رب العالمین را است و تحیات بر جد من رسول الله که سید المرسلین است صدق
الله سبحانه کذلک یقول ثم کان عاقبة الذین اساؤا السوای ان کذبوا بایات الله و کانوا بها یستهزئون
راست فرمود خداوند که چنین فرموده عاقبت اشخاصی که بدی کرده اند این شد که تکذیب ایات
خدا کردند این شد که تکذیب ایات خدا و نکو کردند و استهزاء بان نمودند اظننت یا یزید
حین اخذت علینا اقطار الارض و ضیقت علینا افاق السماء فاصبحنا اساری نساق الیک
سوقا فی قطار و انت علینا ذو اقتدار ان بنا من الله هوانا و علیک منه کرامة و امتنانا انا
گمان کردی ای یزید همین قدر که اطراف زمین و اسمان را بر ما تنگ گرفتی و اسیر تو شدیم با قطار
قطار میراندند تو حسنا اقتدار بر ما از پیشت بنت ما است در نزد خدا و کرامت منی است برتو
وان ذلک لعظم خطرک و جلالة قدرتک و اینکه تو بواسطه عظمت قدر و جلالت شان تو است
فشمخت بانفک و نظرت فی عطفک جذلان مسرورا پس باد غرور بینی تو را گرفته در خود نظر کرده

خوشحال و مسرور حین رایت الدنیا لک مستوسقة والامور لدیک متسقة و حینکه وسعت دنیا
را بر خود دیدی و امور خود را منظم یافتی و حین صفا لک ملکنا و حینکه سلطنت ما از برای تو خالص
شد مهلا مهلا انسیت قول الله تعالی و لا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم
خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین ارام باش ارام باش ایا فراموش نمودی
این ایه شریفه را که میفرماید و گمان نبرند کفار که مهلت ایشان خیر است بلکه مهلت میدهیم تا گناه
ایشان زیاد شود و از برای ایشان است عذاب خوار کننده امن العدل یا ابن الطلقاء تخدیرک حرائرک
و امائک و سوقک بنات رسول الله سبایا ایا از عدالت است ای پسر رها شده از قید اسیری
و ذلت که ازادها و کنیزهای خود را در پس پرده نشانده و دختران رسول خدا را اسیری رانده
قد هتکت ستورهن و ابدیت وجوههن تحدو بهن الاعداء من بلد الی بلد هتک حرمت ایشانرا
کرده و روهای ایشانرا ظاهر نموده دشمنان ایشانرا از بلدی به بلدی میکشانند و یستشرفهن
اهل المناهل و المناقل در منازل و راه بر ایشان مشرف میشوند و یتصفح وجوههن القریب
و البعید و الدنی و الشریف و بر ایشان نظر میکنند از نزدیک و دور و کوچک و بزرگ و لیس معهن
من رجالهن من ولی و لا من حماتهن حمی و با ایشان مردان نه صاحب اختیار ان و حمایت کنندگان
ایشان نیست و کیف یرتجی مراقبة ابن من لفظ فوه اکباد الازکیاء چه داری چگونه امید مراقبت
داشته میشود از پسر کسیکه دهانش جگر پاکیزه کانرا انداخته اشاره بمقدمه هند جگر خواره
است جده یزید ملعون که جگر جناب حمزه را در دهان گذاشت چون بامر خدا سنگ شد انداخت
و نبت لحمه من دماء الشهداء و گوشت او از خون شهدا روئیده شده و کیف یستبطی فی بغضنا
اهل البیت من نظر الینا بالشنف و الشنان و الاحن و الاضغان چگونه در بغض ما اهل بیت سهل
انگاری مینماید کسیکه از روی بغض و غیض و حقد بما نظر نموده ثم یقول غیر متاثم و لا
مستعظم لاهلوا و استهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لاتشل پس میگوید در حالیکه خود را گناه کار
ندانسته و گناه را کار عظیمی از او سر نزده کاشکی بزرگان من حاضر بودند و اوازهای خود را بلند
کرده از روی فرح سنه میگفتند منتحیا علی ثنایا ابی عبدالله سید شباب اهل الجنة
تنکتها بمخصرتک قصد میکنی بزدن بچوب دستی خود ثنایای حضرت حسین بزرگ جوانان اهل
بهشت را و کیف لاتقول ذلک و قد نکئت القرحة و استاصلت الشافة باراقتک دماء ذریة محمد
و چگونه چنین نمیگوئی و حال اینکه شکافتی ماده را و از بیخ بر اوردی زخم را بریختن خون اولاد

وتخوض الارض من آل عبد المطلب ستارها که زمین از خانواده عبد المطلب بمنصب شبا خلک
وتزعم انك تناديهم ولتردن شکا موردهم و بهمان خود با واز بلند صدا میزنی بزرگان خود را
و نزدیکست بر توان بلا وارد شود آنچه بر ایشان وارد آمد لتودن انک شللت وبکمت ولم تکن
قلت ما قلت و فعلت ما فعلت ودرا نوفتی و دوست داری که شل و لال میبودی و این گفتار و کردار
که از تو سر زد مرتکب نمیشدی اللهم خذ بحقنا وانتقم من ظلمنا واحلل غضبك على من سفك
دمائنا وقتل حماتنا خداوندا بگیر حق ما را و انتقام بکش از آنکس که بر ما ظلم نموده و وارد بیاور
غضب خود را بر آنکس که ریخت خون ما را فوالله ما فریت الا جلدك ولا جززت الا لحمك پس بخدا
قسم قطع ننمودی مگر پوست خود را و نبریدی مگر گوشت خود را ولتردن على رسول الله بما تحملت
من سفك دماء ذريته وانتهكت من حرمته في عترته ولحمته حيث يجمع الله شملهم ويلم شعثهم ويأخذ
بحقهم والبته وارد شوی بر حضرت پیغمبر با ثقل سنگین از ریختن خون ذریه او و هتک حرمت او در باره
اولاد و ارحام آن حضرت هنگامیکه تفرقه ایشان بجمعیت مبدل شود و حق ایشان را بگیرد ولا تحسبن الذين
قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون و گمان مکن کشته شدگان در راه خدا را مرده بلکه
زنده اند و روزی داده میشوند با ایشان مبرهن از پروردگار ایشان حسبك بالله حاكما وبمحمد صلى الله عليه وآله
خصيما وبجبرئيل ظهيرا وسيعلم من سول لك ومكنك من رقاب المسلمين بئس للظالمين بدلا
تو را در دنیا منکه خدا حاکم و رسول الله خصم و جبرئیل یاور و زود باشد که بدانند آنکس که ترا
واداشت بر این جنایات و ترا بر مسلمانان مسلط نمود و بدا است عوض ظالمان وايكم شر مكانا واضعف
جندا و زود دانسته باشند کدام یک از شما بدمکان تر و ضعیف یاور تر ولئن جرت علي الدواهي
مخاطبتك اني لاستصغر قدرك واستعظم تقريعك واستكثر توبيخك و اگرچه بلاها مرا
وادار نمود بمخاطبه تکلم با تو ولکن قدر تو در نزد من کوچک و سرزنش تو میبایست عظیم و بزرگ
باشد لكن العيون عبرى والصدور حرى ولکن چشمها گریان و سینه ها سوزانست که باعث این
کلام است الا فالعجب كل العجب لقتل حزب الله النجباء بحزب الشيطان الطلقاء پس با عجب است
کشتن آنانکه لشکر خدایند بلشکر شیطان رها شده از قید اسیری فهذه الايدي تنطف من
دمائنا والافواه تتحلب من لحومنا پس این دستها است که خونهای ما از آنها میچکد و این دهانها
که گوشتهای ما از آنها میریزد گویا این فقره اشاره بدندان گزیدن دیوانه ابشار باشد فتلك
الاجساد الزواكي تنتابها وتعفرها امهات الفراعل واستبدلها ... طاهر در معرض ابدان

که گویا گوشت ایشانرا بکرد و کفتارها بخاک مالند و با اینکه اشخاصی که گوینده و بخاک مالیدن تشبیه
فرموده بکرگان و کفتارها ولئن اتخذتنا مغنما لتجدنا وشيكا مغرما حين لا تجد الا ما قدمت
يداك وما ربك بظلام للعبيد ای یزید اگر گرفتی امروز غنیمت و اسیر بودن ما نزدیکست که
ما را غرامت خود بیابی در روزیکه نخواهی دید مگر آنچه پیش کرده و پروردگار تو ظلم کننده
بر بندگان نیست فالى الله المشتكى وعليه المعول پس شکایت بسوی خداست و اوست محل اعتماد
فكد كيدك واسع سعيك وناصب جهدك فوالله لا تمحو ذكرنا پس هرچه خواهی مکر و حیله
کن و منتهای سعی و مشقت را مرتکب شو قسم بخدا که محو ذکر ما را قدرت نداری ولا تميت وحينا
ولا تدرك امدنا ولا ترحض عنك عارها و وحی ما را باطل نخواهی نمود و بمرتبه فضل ما نخواهی رسید
و عار ما را از خود دور نخواهی نمود وهل رأيك الا فند وايامك الا عدد وجمعك الا بدد يوم ينادي
المناد الا لعنة الله على الظالمين آیا هست رای تو مگر سست و ایام دولت تو مگر کم و جمع تو
مگر متفرق در روزیکه منادی حق بگوید لعنت بر ظالمین باد والحمد لله الذي ختم لاولنا
بالسعادة والمغفرة ولآخرنا بالشهادة والرحمة ونسئل الله ان يكمل لهم الثواب ويوجب لهم المزيد
ويحسن علينا الخلافة انه رحيم ودود وحسبنا الله ونعم الوكيل و حمد مر خدا راست که ختم
فرمود اول ما را بسعادت و آمرزش و آخر ما را بشهادت و رحمت و از حق سؤال میکنم که از برای ایشان
ثواب را تکمیل کند و واجب گرداند زیادتی را و نیکو گرداند بر ما خلافت را بدرستیکه
او رحم کننده و مهربانست **تنبیه** اسوه از آن غم مصیبت اهل بیت عصمت و طهارت
اگرچه از غم سوزان و از محنت گریان ولی از این فقرات سخن امیر المؤمنین جلالت شأن او و دوام
کن که چگونه فرمایشات میکند درباره یزید رد بنا و اخوات درباره مؤسس اساس سلطنت
او یعنی پدرش معویه علیه اللعنه و ببین چه قسم شأن خود و پدر و برادر شهر طاهر مینماید بنسبت
ترویج دین خدا نموده و با وجود اینهمه صبر بر بلاء جمیل که خداوند از برای اهل بیت عصمت
طهارت پسندیده فرموده **حکمت** در تفسیر صافی در شرح فقره مبارکه بل عباد مکرمون
لا يسبقونه بالقول وهم بامره يعملون روایتی نقل نموده که محصل ترجمه اش اینستکه روزی
امیر مؤمنان در مجلس قضا نشسته و در حضور مبارکش زن و شوهری با هم مخاصمه مینمودند
و شوهر از خوارج بود در بین مکالمه و مخاصمه مرد با زن خود در خدمت حضرت خلیفة الله کلامی از او
بالنسبه بزن خود صادر شد که در نظر انور آن حضرت ناپسند آمد بهمان اثر تغیر فرموده اخسأ این کلمه

که در وقت نهب بیت در سال گفته میشود بعضی صدای این لفظ از آنجناب باطن ملعون با مراراً
بمضمون معهود تیب لباس انشاء از وجود نامسعودش منخلع و بصورت سگی منصور شد یکی
از حاضرین مجلس عرض نمود یا امیرالمؤمنین تو با این قدرت که صیحه زدی براین خارجی العنود سگ
شد چه مانع است تو را که با معویه چنین کنی فرمود و بجلال رب تو اگر بخواهم معویه را با تختش بدین
مکان حاضر کنم دعا میکنم خداوند مستجاب میکند و او در نزد حاضر مینماید و لکن خداوند ما
خزانه دارها است بر خزاین او که این خزاینها خزانه طلا و نقره نیست بلکه اسرار الهی است و ما بیننا و بین
اینها میخوانیم در قرآن بل عباد مکرمون تا اخر ایه مقصود امام ع اینکه ما خزانه دار سرّهای مخفی خداوندیم
از روی تمایل و اراده خود امری قولا و فعلا اظهار نمیشود و هم بامره یعملون هرچه میفرمایند آن
را ما انا امرا مخفیه میکوئیم و میکنیم و مصداق همین فرمایش است از حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوه
والسلام که حضرت سید الساجدین ع در مجلس یزید آن بی ادبی و جسارتها که از یزید لعین صادر شد آن
همه را دیدند و ناسزاها اگر گفت اگر نه از این است که خازن اسرار است چرا نفرمود اخسأ ملعون با اینکه همان
قدرت که حیدر امیرالمؤمنین داشت در آن بزرگوار بعینه موجود بود الیوم فلانیکه الخارجی
ملعون در مجلس امیرالمؤمنین گفت بعشری از اعشار اقوال و افعال این شر بود و جلوس غرض سید
ترا بزهرا و بود که یزید بداختر او داد در پیش مجلس خود قرار داده که شوارع عرش خداست که خدا پیش بان
بود از هر نسبت بخشیده و این ملعون از آن اشخاص است که در قیامت او را خدا مثل پدرش ساورند
امر میبادی عذابش میفرمایند در کتاب معالم الزلفی روایتی نقل نموده در تفسیر علی الارائک ینظرون
تمثیل بعض فقرا این است که در قیامت مسندی از برای امیر مومنان علیه الصلوه من الملک المنان
در کنار جهنم بامر خدا فرش میکنند چون نور ولایت بر آن مسند متمکن میشود جهنم منقلب میشود
و از قعر جهنم ظالمان از شهد رامی او روند در حضور حضرت دو لابتمامت از مبدا زندان لام در مقام
عجز و لابه در می آیند و التماس دفع عذاب از آنجناب میفرمایند آنحضرت از روی استهزا با اینهای خندد
ابتسنا و بل ابه مبارکه کریمه فالیوم الذین امنوا من الکفار یضحکون پس امام ع امر بیاد عذاب
اینها میفرماید و ایشان را بعذاب الیم بر میگردانند **مولف گوید** اهل بیت عصمت و طهارت را
چه اعتنا دار بابن سلطنت دو روزه بی اعتبار دنیا با این باطن امور در دست ایشا است بلکه
نفرت عباوه علینا مکرمه زینب را سلام الله علیها که بان ملعون فرمود چون ملک سلطنت ما
از برای تو خالص شد یعنی در ظاهر مغرور شدی و کردی آنچه کردی این حال ایشا نشد در دنیا و

در آخرت سلطنت با علی و خاصه ی ایشان است در کتاب معالم الزلفی از ابن عباس روایت نموده از
حضرت رسول ص که در قیامت جبرئیل امین امر میفرماید از رب العالمین در دو بهشت بهشتند را
در بهشت [illegible] رب العالمین [illegible] یرجع الی المصیبه [illegible]
واستیلا باطنی ائمه این بیت طاهرین است اینکه یزید ملعون با شیعیان کلمات ناهموار مینمود
در امر و مصلحت خود متحیر ماند در باره سلوک با اهل بیت با اهل مجلس مشورت نمود
جماعتی [illegible] نموده که از حاضرین مشورت نمود ملعون [illegible] مصلحت قتل [illegible]
بین عرب [illegible] کلبه [illegible] مکر خدا باز یاد کن عذاب او را
و مقصود ملعون این بود که یزید ملعون را به سلوکی وادار ادار نعمان بن بشیر حاضر بود چون
کلماتشان را شنید گفت سلوکی که پیغمبر خدا با اینها سلوک میکرد بکن و بروایت شیخ مفید ملعون
رو بحضرت سید الساجدین نمود و گفت ای پسر حسین پدرت رحم مرا قطع نمود و ندانست حق
مرا و با من نزاع کرد در ملک و سلطنت من پس خدا با او کرد آنچه دیدی پس زبان وحی ترجمان امام سجاد
شد این آیه شریفه را ما اصاب من مصیبه فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرءها ان
ذلک علی الله یسیر که ملخص بیان امر تقدیر خداوند و به احسن اهل بیت است این که این مورد دنیا
سهل است بروایتی بحار مشاء بعد از اینکه یزید پلید جواب از سید الساجدین ع بعد از تلاوت
آیه شریفه خواند این شریفه را و ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر را خواند آنحضرت
فرمود و یلک یا یزید انک لو تدری ما ذا صنعت و ما ارتکبت من ابی و اهل بیتی و اخی و عمومتی
ای وای بر تو ای یزید بدرستیکه اگر بدانی چه کرده و چه مرتکب گشته با پدرم و اهل بیت
و برادرم و عموهایم اذا لهربت فی الجبال و افترشت الرماد و دعوت بالویل و الثبور هر آینه
بکوهها فرار میکنی و خاکستر فرش نمائی و وامصیبتا بگوئی ان یکون راس حسین بن فاطمه منصوبا علی
باب مدینتکم از اینکه سر حضرت حسین پسر فاطمه زهرا و علی مرتضی را نصب کرده باشند در دروازه شهر
و هو ودیعه رسول الله فیکم و حال اینکه این بزرگوار امانت رسول خدا است در نزد شما فابشر بالخزی
و الندامه غدا اذا جمع الناس لیوم القیمه پس بشارت باد تو را برسوائی و پشیمانی در روز قیامت
در وقتیکه مردم جمع شوند **مولف گوید** [illegible] اینکه [illegible]
از شما [illegible] دروازه شهر نصب کرده باشند [illegible] امام
[illegible]

مقاتل در ذکر قضایای شام محنت انجام اضطراب تمام دارد بعد از این انجمن بعد از فراغت از انعقاد
هر کدام معلوم نیست که در روز اول بوده یا نه اشاره میشود و بروایت ملهوف در مجلس یزید یکی
علمای یهود حاضر بود چون بعض کلمات از حضرت سید الساجدین ع شنید پرسید این جوان کیست
و از بعضی عبارات چنین مستفاد میشود که این مقدمه در وقت خطبه خواندن امام ع در مسجد
بهر تقدیر یا در مسجد یا در خانه خود یزید ملعون بعد از کلام سابق چنین پرسید یزید ملعون
گفت این علی بن الحسین است گفت حسین کیست گفت پسر علی بن ابی طالب ع گفت مادرش کیست
گفت فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله گفت یا سبحان الله پس این پسر دختر پیغمبر شما است
که باین زودی او را کشتید بد رفتاری نمودید بعد از پیغمبر خود با ذریه او و قسم بخدا اگر حضرت
موسی ع در میان ما سبطی از صلب خود میگذاشت گمان میکنم که ما او را پرستش میکردیم
برای خدا و دیروز پیغمبر شما از میان شما مفارقت نموده حمله کردید بر فرزند او و او را بقتل آوردید پس بد
امتی بودید شما پس یزید ملعون امر کرد تا سه دفعه حلق او را فشردند که بر زبان بود در حیثی مقفا
رفت گفت تعالی الله از جا برخاست و میگفت اگر خواهید مرا بزنید تا بکشید یا واگذارید که من در
تورات دیده ام هر کس بکشد فرزند پیغمبر را ابدا ملعون خواهد بود مادامیکه زنده است
و بعد از مردن خداوند میچشاند باو آتش جهنم را و بروایت صدوق ره بعد از مقدمات مذکوره
مجلس شورا کرد عبد الله و حضرت سید الساجدین را در مجلسیکه ایشان را از گرما نگاه
میداشتند و تنان سرها برهنه کرده و هوای ایشانرا از آفتاب پوست انداخت و بهمین حال بودند تا آ
که بمدینه معاودت نمودند **مصیبت** و از جمله وقایعیکه در ایام مکث اهل بیت در شام
محنت فرجام واقع شد اینست که در بحار مذکور است که روایت شده از حضرت زین العابدین ع که
چون سر حضرت حسین ع را از برای یزید بشام آوردند در مجلس شراب آن سر انور را حاضر مینمود
و شراب میخورد روزی از ایام در نزد آن ملعون رسول پادشاه روم حاضر بود و آن رسول از اشراف
و بزرگان بود پس رو به یزید کرد و گفت ای پادشاه عرب این سر کیست در میان تو و او چه واقع شده
که با او این گونه سلوک مینمائی یزید ملعون در جواب گفت تو را با این مقدمه چکار است گفت
چونکه من نزد پادشاه خود رجوع نمودم از هر چیز از من میپرسد میخواهم از تفصیل مطلع باشم
چون بپرسد جواب بگویم تا او شریک باشد در مسرت اینسر یزید گفت این سر حسین بن
علی بن ابی طالب است گفت مادر او کیست گفت فاطمه دختر رسول خدا نصرانی گفت وای بر تو و بر

دین تو ای یزید دین من از دین تو بهتر است بدانکه پدر من از نوادگان داود علیه السلام است و میان
من و داود پدران بسیار است و نصاری مرا تعظیم مینمایند و خاک از زیر پای من بتبرک برمی
دارند بهمین واسطه که مرا از نوادگان داود میدانند و شما میکشید فرزند پیغمبر خود را و میان
پیغمبر و پسر او یک مادر فاصله بیشتر نیست این چه دین است که دارید یا حکایت کنیسه حافر را شنیده
گفت بگو تا بشنوم گفت بین عمان و چین دریائیست چهار ماه راه و وسعت آن زیاد است
در آن دریا آبادی نیست مگر یک معموره در وسط آب که هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ در
روی زمین معموره بزرگتر از آن نیست و از آن بلد کافور و یاقوت باطراف میبرند و درختان آن بلد
عود است و این بلد در دست نصاری است و در آن کنیسه بسیار است و از همه بزرگتر کنیسه ایست
که او را کنیسه حافر میگویند و در محراب کنیسه حقه ایست از طلا آویخته و در آن حقه سم الاغی
است که میگویند این سم الاغیست که حضرت عیسی بر او سوار میشد و اطراف آن حقه را با انواع زینتها
زینت نموده و همه ساله نصارای بسیار بزیارت آن میروند و دور آن طواف میکنند و او را میبوسند و از خدا
مطلب خود را میطلبند این است عمل نصاری با سم الاغیکه بخیال خود میگویند سم الاغ عیسی است
و شما میکشید فرزند دختر پیغمبر خود را پس خدا مبارک نکند در شما و در دین شما پس یزید گفت
این نصرانی را بکشید تا مرا در بلاد خود رسوا نکند چون نصرانی این سخن را از آن ملعون
شنید گفت حال که اراده قتل مرا داری بدان که در شب گذشته پیغمبر شما را در خواب دیدم که بمن
میفرمود ای نصرانی تو از اهل بهشتی من از کلام آنحضرت تعجب نمودم و من شهادت میدهم که لا
اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس از جا جست و سر انور حضرت حسین ع را بسینه خود چسبانید
و میبوسید و گریه میکرد بهمین حال بود تا او را شهید کردند **مصیبت** از جمله وقایع معظمه
خواندن خطبه سید الساجدین ع است چنانچه سید در ملهوف و شیخ در مناقب و دیگران نقل نموده
و از مناقب مرویست که یزید خطیب را گفت که برو بالای منبر و مثالب ایشانرا در منبر با فضایل
آل ابی سفیان بمردم ظاهر کن و ظاهر بعضی اینست که در همان مجلس و لیکن ظاهر مجموع خبر مقتضی
است که در مسجد اتفاق افتاده در ایام مکث آل الله در شام و در ملهوف است که یزید ملعون خطیب
طلبید و از مناقب منقول است که امر کرد بمنبر رود و خطبه بخواند و مذمت نماید حسین ع و علی ع را
بستند هذا انجمن تا عتبه منبر یکی گردم شود از ایشان پس الخطیب سعادتی بمنصب منبر
پس از حمد خدا و ثنای او زبان بمذمت امیر المؤمنین ع و حضرت حسین علیهما السلام گشود و مبالغه نمود

در ذم ایشان و مدح نمود آل ابی سفیان را و فضائل از برای ایشان ذکر نمود و چون حضرت علی بن الحسین
این حال را مشاهده نمود فرمود بر آن ملعون صیحه زد که ویلک ایها الخاطب اشتریت مرضاة المخلوق بسخط الخالق
وای بر تو ای خطیب خریدی غضب خدا و تنکه را برضای مخلوق که یزید ملعون باشد فلیتبوء مقعدک من
النار و پس بمرتبه خود در آتش شد پس فرمود ای یزید مرا اذن بده بر این چوبها منبر بالا روم و تکلم کنم
بکلامی که در آن رضای حق تعالی باشد و از برای این جالسین اجر و ثواب داشته باشد آن ملعون ابا کرد و راضی
نشد پس مردم رو بیزید کرده از آن ملعون خواهش نمودند که او را رخصت کند در جواب گفت اگر بر منبر
برآید بیرون نخواهد آمد مگر اینکه مرا و آل ابی سفیان را رسوا کند گفتند از او چه برمی آید او را اذن
بده بر منبر برآید شاید بعض کلمات از او بشنویم گفت این خانواده علم را در طفولیت چشیده
اند اصرار و مبالغه کردند تا اذن داد پس آنجناب بر منبر برآمد بعد حمد و ثنای حق تعالی بجا آورد
پس از آن خطبه انشا فرمود که چشمهای مردم از آن گریان و قلوب ایشان ترسان شد پس فرمود ایها الناس
اعطینا ستا وفضلنا بسبع یعنی داده شد شش خصلت و تفضیل داده شدیم بر مردم به هفت
چیز اعطینا داده شدیم العلم والحلم والسماحة والفصاحة والشجاعة والمحبة فی قلوب المؤمنین
وفضلنا بان منا النبی المختار صلی الله علیه وآله و تفضیل داده شدیم باینکه از ما است حضرت
رسول صلعم و تفضیل داده شدیم برگزیده شده ومنا الصدیق و از ما است صدیق این امت
که امیرالمؤمنین است ومنا الطیار و از ما است پرواز کننده در جنان که جناب جعفر است ومنا
اسد الله واسد رسوله و از ما است شیر خدا و رسولش جناب حمزه سید الشهداء ومنا سبطا هذه
الامة و از ما است دو سبط این امت یعنی دو دختر زاده رسول الله که حسنین سلام الله علیهما باشند
من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی انبأته بحسبی ونسبی هر کس که مرا شناخته که شناخته
هر کس نشناسد حسب و نسب خود را باو خبر دهم ایها الناس انا ابن مکة ومنی انا ابن زمزم والصفا
ای مردم منم پسر آنکسیکه این مشاعر محترمه خدا را ظاهر نمود و شرافتها بوجود شریف او است انا ابن
من حمل الرکن باطراف الرداء منم پسر آنکسیکه حجر الاسود را در ردا گذاشت و بر محل خود نصب نمود
در وقتیکه قریش در آن نزاع میکردند چون بزرگی و جلالت آنجناب مسلم کل بود داخل نزاع او خلاصه
در آن نزاع نمود انا ابن خیر من ائتزر وارتدی منم پسر بهترین اشخاصیکه ازار و ردا احرام پوشید
انا ابن خیر من انتعل واحتفی منم پسر بهترین نعلین پوشان و پا برهنه کان در احرام انا ابن خیر من طاف
وسعی منم پسر بهترین حاجیان و تلبیه گویان انا ابن من حمل علی البراق فی الهواء منم پسر کسیکه سوار کرده

شد بر براق و باسمان رفت انا ابن من اسری به من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی منم پسر کسیکه از
مسجد حرام تا مسجد اقصی او را بردند انا ابن من بلغ به جبرئیل الی سدرة المنتهی منم پسر کسیکه جبرئیل
او را تا سدرة المنتهی برد انا ابن من دنی فتدلی منم پسر کسیکه نزدیک شد پس احاطه کرد فکان
قاب قوسین او ادنی یعنی نزدیکی او بقدر قاب دو قوسین یا کمتر انا ابن من صلی بملائکة السماء منم
پسر کسیکه از برای ملائکه آسمان در نماز امامت کرد انا ابن من اوحی الیه الجلیل ما اوحی منم پسر کسیکه
خداوند جلیل آنچه خواست باو وحی فرستاد انا ابن محمد المصطفی انا ابن علی المرتضی منم پسر پیغمبر خدا
و علی مرتضی انا ابن من ضرب خراطیم الخلق حتی قالوا لا اله الا الله منم پسر آنکه زد بینیهای مردم را
تا بلا اله الا الله گفتند انا ابن من ضرب بین یدی رسول الله بسیفین منم پسر کسیکه در پیش روی
حضرت دو شمشیر جهاد نمود وطعن برمحین و دو نیزه میزد وهاجر الهجرتین وبایع البیعتین
وقاتل ببدر وحنین ولم یکفر بالله طرفة عین و در دو دفعه با رسول الله هجرت و بیعت نمود و غزوه
بدر و حنین و کسیکه یک چشم بر هم زدن بخدا کافر نبود و فرمود منم فرزند صالح المؤمنین و وارث
النبیین و بر اندازنده ملحدین و کافرین و پادشاه مسلمین و نور جهاد کنندگان و زینت عابدان و ضیا
منم فرزند قاتل ناکثین و مارقین و قاسطین و حامی اسلام و مسلمین و اول سابقین و برانداز
مشرکین و تیغ زهر آلود خدا بر منافقین و لسان حکمت عابدین و یاری کننده دین رب العالمین
منم فرزند مؤید بجبرئیل و منصور بمیکائیل منم فرزند قاطع اصلاب و مفرق احزاب منم فرزند
شیر بیشه هیجا و برادر و ابن عم رسول خدا یعنی جوانمرد سخی و شجاع مطاع زکی و پسندیده
بنی ابطحی شیر شجاعت شمشیر ایوان خلافت یگانه آفاق و مرد مردانه حجاز و عراق و والد سبطین
و وارث مشعرین جامع مکارم و مناقب و صاحب مفاخر و مناقب و مظهر عجایب جدم علی بن ابی طالب
منم پسر حضرت خیر النساء و دختر سید انبیا و مادر سادات نجبا و شفیع عاصیان امت در روز جزا
یعنی بتول عذرا فاطمه زهرا منم فرزند شهید مظلوم و غریب معصوم نور دیده مصطفی و سرور
سینه مرتضی منم فرزند مقتول تیغ جفا و غارت شده اهل جور و عنا منم فرزند آنکه براو نوحه
کردند وحشیان صحرا و مرغان هوا و ماهیان دریا منم فرزند کسیکه گریستند براو فرشتگان
آسمان و زمین و جمیع طوایف جنیان منم پسر آنکه سر شرا بر نیزه کرده شهر بشهر گردانیدند و زنان
و دختران او را اسیر کرده بر شتران برهنه سوار کردند و دیار بدیار گردانیدند منم فرزند طاهر
محنت و عنا و مبتلای میدان کربلا یعنی پدرم حسین شهید کربلا منم محل مشقت و زحمت ماتم

انتقال نزول ملائکه سما و خزانه دارهای علوم خدا و محل هبوط حق جل و علا چون کلام باینجا رسید
خروش از خاص و عام برآمد غلغله از شامیان و زلزله در ارکان ایشان افتاد و گروهی مردم بیخودی بلند
شد که نزدیک بود غوغا و شورش عام برپا شود یزید ملعون از ترس بمؤذن اشاره نمود که اذان
بگو که قطع کلام آن امام انام کرده باشد موذن برخواست و گفت الله اکبر حضرت فرمود لا شیء
اکبر منه بلی از خدا چیزی بزرگتر نیست مؤذن گفت اشهد ان لا اله الا الله حضرت فرمود شهد
بها لحمی و شعری و دمی شهادت داد باین کلمه گوشت و پوست و خون من چون گفت اشهد
ان محمدا رسول الله بروایتی حضرت امام عمامه بر زمین زد و رو بمؤذن کرد بحق این محمد که ساعتی
پس رو بیزید ملعون کرد گفت ای یزید این محمد که اسمش را بر وقت صبح میبرد جد من است یا جد تو اگر گوئی جد
تو بود دروغ گفته و اگر گوئی جد من است پس چرا عترت او را کشتی و حلق طهر فرزندان او را
که بوسه گاه او بود بریدی و مخدرات سراپرده او را اسیر کردی و مرا یتیم نمودی و در خندق در بن
جدم انداختی و با این همه کلمه شهادت میگوئی پس دست برد گریبان خود را چاک زد و گفت ای
گروه مردمان و ای جماعت شامیان بغیر از من کیست که جدش پیغمبر باشد پس گریه و زاری مردم
بلند شد و قیامتی در مسجد برپا شد که جمع کثیری بیهوش شده برو درافتادند یزید از
غلغله بترسید بانگ بمؤذن زد که اقامه بگو و خود مشغول نماز و حضرت از منبر برآمد و نقل
خطبه آنجناب از ابی مخنف بوجهی مختصر از این نموده و تاخیر و تقدیم در بعض فقرات خطبه داده
خطبه اوصاف حضرت سید الشهدا را ذکر نموده پس ذکر نموده که آنجناب چون باین مقام رسید گریه
گلوگیرش گرفت و از حالت آنجناب مردم بگریه درآمدند پس مکرر فرمود انا انا انا تا آخر چون آن
مؤذن را بطریق مذکور قطع نمود و کلمات مذکوره را بیزید فرمود و ظاهر شد غلغله و شور در
در مردم بنوعیکه شنیدند آن ملعون رو بمؤذن نمود چرا گذاردی این جوان بر منبر چنین کند گفت بخدا
قسم من گمان نمیکردم که قدرت بر این کلام گفتن داشته باشد پس آن ملعون در غضب شد امر بقتل
مؤذن نمود و برخواست داخل خانه خود شد گفت [illegible] باین عنا [illegible] و از جمله وقایع
مفیده عبد الوهابست چنانچه جمله از ارباب مقاتل و از آنجمله بحار است نقل نموده اند که
در بعض از مؤلفات اصحاب ما نقل نموده اند اینکه شخصی از نصارای بعنوان سفارت از جانب ملک
روم نزد یزید پلید آمده بود و در آن مجلسیکه سر انور فرزند رسول خدا حاضر نموده بودند
بود چون آن نصرانی سر مطهر را دید ناله و نوحه بنیاد نمود و نقدر گریست که محاسن او

از اشك تر شد پس رو بیزید کرد و گفت بدانکه در زمان حضرت رسول من بعنوان تجارت سفر [illegible]
طیبه شدم خواستم هدیه خدمت آنجناب برم و بزیارتش مشرف شوم از بعض اصحابش پرسیدم
که آنجناب چه قسم از هدایا مایل است گفتند بعطریات بسیار مایل است پس دو تار مشک و قدری
عنبر برداشتم روانه خدمتش شدم شرف حضور مبارکش دریافتم چون هدیه را در خدمتش
نهادم فرمود این چیست عرض کردم ناقابل هدیه ایست بحضرتت آورده فرمود چه نام داری عرض
کردم عبد الشمس فرمود من تو را عبد الوهاب اسم گذاردم و اگر اسلام از من قبول کنی هدیه
تو مقبول است من تامل نمودم در روی مبارکش و از نور و بها و جمال او شمایل بشریه و آثار نجیبه
که از توجه مبارک در اول ملاقات در قلب من افتاده بود دانستم که این همان پیغمبر مکرم است
که حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام بما خبر داده که بعد از من رسولی که اسم او احمد است خواهد آمد
بشارت مقدم میمنت لزوم او داده بود و اعتقاد بصدق آنجناب نموده بشرف اسلام داخل شدم
و بقوم برگشتم اسلام خود را مخفی داشتم و از آن روز من مسلمانم و پنج پسر و چهار دختر مسلم دارم
و من امروز وزیر سلطان روم و احدی از نصاری بر احوال ما مطلع نیست و بدان ای یزید که من روزی
که در منزل ام سلمه در حضور حضرت رسول مشرف بودم دیدم این عزیز که سرش را مجاری
و حقیر در نزد تو گذارده اند داخل شد چون چشم آنحضرت بر او افتاد آغوش گشوده او را نزد خود
طلبید فرمود مرحبا بک یا حبیبی و او را گرفت بر دامان مبارک نشاند شروع فرمود به بوسیدن
و مکیدن لب و دندان مبارکش و میفرمود خدا لعنت کند کسی را که تو را بکشد و از رحمت خدا دور کند کشنده تو را
و کسیکه اعانت کند در قتل تو این کلمات را میفرمود و مبارک [illegible] و نیز روزی در مسجد مدینه در حضور حضرت
مشرف بودم که همین بزرگوار با برادرش حضرت حسن داخل شدند عرض نمودند با برادرم در خدمت
شما میخواهیم مصارعه نمائیم تا معلوم شود که کدام یک از ما بیشتر است آنجناب فرمود مصارعه کار
شما نیست هر یک سطری بنویسید هر کدام بهتر نوشتید قوه او بیشتر است پس رفتند هر یک خطی
نوشتند خدمت جد بزرگوار آوردند چون لوح دست آنجناب دادند ساعتی در تفکر و نظر در
روی دو فرزند خود مینمود و دل هیچیک را نشکست فرمود جد شما امی است بروید نزد پدر خود
علی در باره شما حکم کند چون رفتند حضرت رسول از عقب ایشان بخانه حضرت فاطمه تشریف برد
شد ساعتی شد که آنجناب بیرون تشریف آوردند در خدمتش سلمان بود میان من و سلمان
صداقتی بود از کیفیت خط حسنین استفسار نمودم فرمود مفصل حضرت رسول این بود که مکتوب

خط حضرت حسن مجتبی است این خط حضرت حسین شکسته مگر بگوید خط حضرت حسین بهتر است لبراد
شکسته میشود از این جهة ایشانرا فرمود با میر المؤمنین رجوع کنند گفتند ایشان هم صداقت
و دین اسلام تو را منم میدهم بگوئید ایشان چه حکم فرمود گفت چون پدر ایشان بر ایشان مطلع شود
بر خط ایشان رفت نمود هیچ یک را شکسته امر فرمود رجوع بمادر خود حضرت فاطمه نمایند حکم
کند رنانه شما چون خدمت حضرت فاطمه آمدند تا محاکمه در خط ایشانها تأمل نمود که هیچ یک دل پدر هیچ
را نشکسته نخواست دل یکی را شکسته باشد فرمود این روز بگمان مادر من قلاده خود را بر سر
شما پاره میکنم هر یک از شما از دانهای مروارید او بیشتر بر داشتید خط او بهتر و خوبتر و بیشتر
است در آن قلاده هفت دانه مروارید بود چون بند او را کسیخت هر یک بسیر دانه برداشتند یک
دانه را هر یک خواست بردارد خدا ندا فرمود جبرئیل نازل شد و آن دانه را نصف نمود یعنی را حضرت
حسن و نیم را حضرت حسین برداشت پس نظر کن ای یزید رسول خدا را المرتجی حظ امر بکی از این
دو نمیکوارد دیدی نیاشته هم چنین امیر المؤمنین و فاطمه زهرا سلام الله علیها و خدا نیز قلب یکی
را نمیکند نخواسته ناخوش نمود که جبرئیل دانه را بدو نصف کند تا هر یکی نصیب بردارد تو این قسم سلوک
میمنائی با پسر دختر رسول خدا اف بر تو و بر دین تو با دای یزید پس آن نصرانی از جا برخواست سر
انور حضرت را برداشت بسینه چسبانید او را میبوسید گریه کنان عرض مینمود یا حسین شهادت بده
نزد جدت رسول خدا و پدرت علی مرتضی و مادرت فاطمه زهرا سلام الله علیهم و ابی مخنف ذکر نموده
مقاتله داس الجالوت که سابق ذکر شد با تفاوت کمی کرا از جمله اینست که بعد از اینکه بعض سخنان
گذشته بالعینه یزید نمود ملعون گفت اگر نه این بود که از رسول خدا شنیده هر کس معاهد
را بکشد من خصم او میشوم در روز قیامت تو را میکشتم بواسطه این قسم سخنان تو راس الجالوت گفت
ای یزید رسول خدا در قیامت مخاصمه میکند با قاتل معاهد و خصمی مینکند با کسیکه فرزندان او را
کشته باشد پس راس الجالوت رو بسر انور نمود عرض کرد یا ابا عبد الله شهادت بده از برای من نزد
جد خود که من شهادت میدهم بوحدانیت خدا و رسالت حضرت رسالت پس یزید ملعون گفت الآن او
ذمه خارج شد چون داخل اسلام شد پس امر کرد او را که ملعون اگر دن زدند ابو مخنف روایت
کند در اینحال جاثلیق نصاری که بزرگ علما ایشان بود داخل مجلس شد و او مرد بزرگی بود
نظر کرد در آن مجلس بسر حضرت حسین گفت یا ایها الخلیفه این چه سر است گفت سر حسین علی
ابیطالب و مادر او فاطمه زهرا دختر رسول خدا است پرسید بچه سبب مستوجب قتل شد گفت اهل

عراق او را بسوی خود خواندند که بر مسند خلافت بنشیند عامل من عبید الله زیاد او را کشت و سر او را
از برای من فرستاد جاثلیق گفت بدان ای یزید که من الحال در معبد خوابیده بودم از زلزله شدید
شنیدم چون نگاه کردم جوانی دیدم رویش مانند آفتاب تابان که از آسمان فرود آمده و با او مردان
نیکوی بودند از بعضی از آن مردان پرسیدم گفتند این رسول خدا صلی الله علیه و آله است و اینها
ملائکه پروردگارند که او را تعزیت میگویند در مصیبت فرزندش حسین علیه السلام ای یزید
این سر مطهر را از پیش روی خود بردار و الا عذاب تو را هلاک خواهد کرد یزید ملعون گفت
اضغاث و احلام خود را از برای ما زده پس غلامها خود را امر کرد او را از مجلس بیرون کشیدند
و گفت او را زدند زدن شدید موجعی او فریاد میکرد یا ابا عبد الله شهادت بده از برای من
نزد جد بزرگوارت که من شهادت بوحدانیت خدا و پیغمبری او میدهم و این که محمد بن عبد
الله بنده و رسول او است آن ملعون در غضب شد او را بکشید چون اراده قتل او نمودند رو
بیزید نمود و گفت ای یزید خواهی بکش و خواهی مکش اینست رسول خدا صلی الله علیه و آله در
پهلوی عرش ایستاده و پیراهنی از نور و تاجی از نور در دست مبارک دارد و بمن میفرماید اینست
بهشت تو و ببین اینکه این پیراهن نور را بر تو بپوشانم و این تاج را بر سرت گذارم مگو همین قدر که
از دنیا بیرون روی و پس از آن تو رفیق من خواهی بود در بهشت عنبر سرشت مؤلف
گوید ظاهر آنچه شنیدگان از کلام ابی مخنف اینست که مقاتله مذکور جاثلیق در همان مجلس
روز اول بوده که سر مطهر را نا آل الله در مجلس شوم آن بیدین حاضر نموده بودند و از این مقید
و بعض مقدمات گذشته و آینده چنین معلوم میشود که سر انور حضرت حسین در حالت
بلکه علی الدوام مزار و مطاف ارواح مکرمه انبیا و ملائکه مقربین بوده و هست و ظهور بعض
آثار آن در یوم یا بعظ از برای بعضی بواسطه مصالح مخصوص بوده مثل آنچه شنیدند سبب
هدایت از برای بعضی بدین اسلام گشته و ایشانرا بفیض شهادت رسانیده و تا اینکه اتمام حجة
بالنسبه بیزید ملعون باشد و در این مقدمات افاضه فیوضات تا مدتها همیشه و دایم جناب
میشود از ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین سلام الله علیهم اجمعین هم چنانکه از جانب پرورد
گار همین معامله میشده در آن زمان بالنسبه بزوار بدن مطهر ایشان بخیر البشر و هم چنین
بالنسبه با شخاصی که از نمادی ایام بدولت فیض زیارت مرقد مطهر مشرف مینمایند و ملائکه مقربین
با ایشان در عالم معنی مصافحه مینمایند و ایشانرا استقبال و مشایعت میکنند و در روضات

عنایت بیمایند در روز قیامت مرد و زن شیعه خیاره میکنند نجات و بیمثال حمت خدا از برکات ایشان امروز
میکند یا اللهم انی اسالک بحقه صلوات الله علیه و اله ان تحشرنا منهم و تدخلنا فیهم و تشرکنا معهم
فی عملهم اولهم و اخرهم و بالاثر از انها همه اشخاصی اند که بنص ملائکه زیارت روح مطهر شهدا دنیا
مینمایند و از جمله حکایات وارد در ایام مقدسه اشخاص است که از دنیا پاسبانان سر مطهر بوده
در زمان مکث اهل بیت در شام و این قصه را جمله از ارباب مقاتل نقل نموده اند با اختلاف در
تعبیر از الجمله بروایت شیعی راوی گوید در سال حج بیت الله بودم در بین اینکه مشغول طواف
بودم دیدم شخصی را که متصلا در طواف میگوید اللهم انی اعوذ بک من القوم الظالمین
خدایا بتو پناه میبرم از قوم ظالمین من در تعجب افتادم و نزدیک او رفتم از سبب این کلام پرسیدم
دستم را گرفت و مرا برد بشعبی از شعاب مکه در انمکان نشست و من با او نشستم گفتم بحق
مکانیست که فعلا و را شعب علی بن ابی طالب ع مینامند گفت من میتوانم در مکانی بنشینم که از
او یکدستیله باشد پرسیدم نیک چیست پس از انمکان برخواست بمکانی دیگر و گفت بدان من
از جمله چهل نفر یکیم موکل بسر حضرت حسین ع بودند بودم ما اعادتا این بود همینکه شب میشد
سر را در صندوقی مقفل گذارده در دور آن میخوابیدیم در بعض از بیوت یزید پلید شبی از شبها
رفقای من بخواب رفتند و من بیدار بودم ناگاه دیدم سقف خانه شکافته شد پس حضرات آدم و نوح
و ابرهیم و موسی و عیسی علیهم السلم بزیر آمدند پس از ایشان جماعتی از ملائکه و نبیین و صدیقین
و شهدا و صالحین فرود آمدند و همه نزد صندوق نشستند و فرود آمد شخص جلیلی با نور و جلال
بیش از همه و از برای او کرسی از نور نصب نمودند با و گفتند یا محمد یا خاتم النبیین و سید المرسلین
بر این کرسی قرار بگیر پس از آن پدرش علی بن ابی طالب نازل شد پس از آن چهار نفر دیگر نازل شدند
منادی ندا کرد بنشین یا حمزه و یا جعفر و یا عقیل و یا عباس در پهلوی حضرت رسول ص قرار گرفتند
پس از آن حضرت رسول ص صندوق را باز کرد و سر مطهر حضرت حسین را بیرون آورد و از او نوری
ساطع شد که فرو گرفت مشرق و مغرب را حضرت رسول ص نگریست بر آن شهید گریست پس رو نمود با انبیا
گرامی پدرم آدم و نوح و ابرهیم و برادرم موسی و عیسی و ای معشر انبیا و ملائکه و شهدا و صدیقین و
صالحین نظر کنید امت من چه کردند با فرزندم حسین گفتند خدا لعنت کند امتی را که چنین با حبیب
رفتار نمودند راوی گفت پس منادی شنیدم میگفت ای جماعت انبیا و مرسلین و صالحین چشمها
خود را بپوشید سرها بزیر افکنید کرام البشر میگذرد و نظر کردم زنی دیدم شبیه نور بود مردم

بود

بود با دم پس از آن حوریه پس آسیه بنت مزاحم پس ساره پس صفورا بنت شعیب مثل ماه تابان آمد
پس منادی ندا کرد انبیا و مرسلین و صالحین را که چشم بپوشید سر بزیر افکنید فاطمه دختر عزیز
فاطمه زهرا سلام الله علیها میگذرد پس انمخدره با جمعی از ملائکه فرود آمد و تا این زنان در
کنار صندوق قرار گرفت پس از آن خدیجه مادرش آمد پس فاطمه زهرا ندا کرد ای پدر بزرگوار یا رسول
الله بده سر فرزندم حسین را تا او را ببوسم چون او را گرفت شروع ببوسیدن و گریه کردن
نمود بقسمیکه اهل آسمانها را بگریه در آورد پس فرمود ای مادرم حوا و ای خواهرانم مریم و ساره و صفورا
و آسیه و ای مادرم خدیجه و ای جماعت پیغمبران خدا نظر کنید امت پدرم با فرزندم چها کردند
بعد از خلاصیها اکرنا پدرش علی و برادرش حسن گریه کردند پس حضرت رسول خدا ص فرمود کم میباشد و اینها
خداوند عالمیان است و او بهترین حکم کنندگانست آنحضرت فرمود الحمد لله علی ما ابتلی اهل هذا
البیت حمد مر خدا را است که مبتلا نمود خانواده عصمت را ابتلا پس پیش آمد و سلام بر زنان در
خدمتش و پیش آمد حضرت آدم و تا او سلام بر انبیا و تعزیت گفتند حضرت رسالت را بمصیبت حسین
پس آنحضرت سر مطهر را در صندوق نهاد پس از آن پنج نفر از ملائکه از آسمان بزیر آمدند یکی
از آنها پیش آمد در خدمت حضرت رسول ص ایستاد و عرض نمود السلام علیک یا محمد ان الله امرنا
بطاعتک پس از سلام عرض نمود که خدا بتو ما را با طاعت فرموده من موکل بر بادم مرا
مرخص فرما که باد را بر ایشان مسلط نموده ایشان را منقلب نماید بجانب مرخص نفرمود دویمی
پیش آمد که من موکل بر آسمانهام مرخص فرما آسمان را بر ایشان بزیر آورم تا از ان نفرمود سومی آمد
که من موکل بر دریاهایم بفرما تا ایشان را غرق نمایم چهارمی گفت موکل بر آفتابم بفرما که بحرارت
آفتاب ایشان را بسوزانم پنجمی گفت موکل بر زمینم مرخصم فرما زمین را بر ایشان برگردانم آنحضرت
منع میفرمود و میفرمود بگذارید ایشان را تا حکم کند خدا میان من و ایشان پس عرض کردند یا رسول
الله ما را اجازت جهت قتل ما موریم بر هلاک نمودن این چند نفر که موکلند بر سر مطهر حضرت فرمود
باقی بگذارید از ایشان یکی را بگذار که خبر دهد مردم را با آنچه مرتکب شده اند با آنچه دیده پس من
عرض کردم یا رسول الله منم آنکس که دیده ام و خبر دهم مردم را پس همه نفوس را هلاک نمودند
و مرا باقی گذاردند اینست خبر و قصه من راوی گفت پس من با او گفتم دور شو از من که تو مردی
هستی از اهل آتش جهنم میترسم با آتش تو بسوزم مؤلف گوید این تفصیل اگرچه از
شیعی روایت نموده و بعض از فقرات در نزول اهل عالم با لامناسب مذهب او است ولی

انها کهند

مع ذلک چون مشتمل بر فضل حضرت سید الشهدا است چنانچه شنیده ذکرش مناسب بود و
در روایت از صاحب خوارج بعد از ذکر بعضی از وقایع فضیعه و از اجتماع در مجلس شوم یزید پلید
در ورود اهل بیت طاهره راوی گفت پس آن ملعون امر کرد سر مطهر را داخل نمودند در قبه که
محاذی منبر آن پلید بود در وقت شب جمعی را موکل نمودند بحراست سر منور حضرت
و از معجزات خارق عادات از ائمه معدن فضایل و کرامات که مشاهده مینمودیم در نظر من بود و
مانع بود از اینکه مرا خواب برد چون شب در سبلغا چهل نفر که مامور بحراست بودیم با
خود مشغول شدیم چون نصف شب شد صدا کنشتن جمعیت کثیری بر من ظاهر شد منادی شنیدم
که میگوید ای آدم ابو البشر فرود ای پس آدم با خلق کثیر از ملائکه و همچنین یک یک از ملائکه پیغمبران
بر برامدند پس صدای عظیم از گذشتن جمع زیادی بگوشم رسید منادی شنیدم که میگوید یا
محمد صلی الله علیه و آله اهبط یا رسول الله پس برای آن حضرت با جلیلی بسیاری از ملائکه فرود آمد
قبه را که سر حضرت در آن بود احاطه کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شد و سر فرزند
حضرت حسین را بیرون آورد و بروایتی بگو سرا تو در داد در قبه بر سر نیزه نصب کرده بود تند سوی
خدام در آن نیزه مانند کسیکه زانو پیش نشسته شود بر زمین نشستن نیزه خم شد بنحوی
که سر اطهر در دامن جدش قرار گرفت آن حضرت سر اطهر را برداشت گریه کنان رو بپیغمبران
آورد که ببینید امت من با فرزندم چکردند راوی گفت پس لرزه بر اندام من افتاد پس جبرئیل
از ملائکه پیش آمد عرض کرد یا رسول الله مرا امر فرما زمین را از برای خلق بزلزله در آورده
و صیحه بر ایشان بزنم و همه را هلاک نمایم فرمودند نه بگذار ایشان را عرض کرد پس حضرت فرما
این چهل نفر که موکل بسر حضرت حسین ع اند هلاک نمایم حضرت او را اذن داد پس جبرئیل
نزد یک یک آمد و بهر یک میرسید میدمید او را و آتش گرفته میسوخت نزدیک من آمد من فرمود تو
میشنوی و میبینی حضرت فرمود بگذار بیاید و را که خدا نیامرزد پس مرا و او را گذاشتند و سر مطهر را
بردند و رفتند و از آنوقت سر حضرت ناپدید شد از او کسی اثری نیافت **و از جمله**
مقدمات واقعه در ایام هتک اهل بیت پیغمبر **شرمیل** مقدمه قصد یزید پلید
است قتل سید الساجدین را که در لهوف و اخبار ابی مخنف مفصل و دیگران روایت کرده اند و چنین مینماید
که در روز اول بود روایت نموده اند که پس از اینکه یزید ملعون بعض از کلماتیکه در سابق ذکر
شد با حضرت سید الساجدین ع گفت و از جمله آنها است اینکه توئی آنکه پدرت میخواست خلیفه

باشد حمد مر خدا را که شما را بر شما مسلط نمود و شما را اسیر من قرار داد و نیز از باشد و دلها
و دیده شما را میبیند و یاد و معنی ندارید این یاد کار طبیب فرمود که سخن او از برادر بدر
بجان او و خال آنکه او و پسر پیغمبر شما است ای یزید نشنیده قول خدا را که میفرماید ما اصابه
من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبراها ان ذلک علی الله یسیر لکیلا
تاسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما اتاکم والله لا یحب کل مختال فخور پس یزید ملعون در غضب شد
و گفتای پسر کوتاه جواب بعرض نمادری پیر یزید کرد نشد از یزید بروایت ابی مخنف بر امام زین العابدین
شد و گریست و مترنم باین مقال گردید انا دبک یا جداه و یا خیر مرسل حبیبک مقتول و نسلک
ضایع تو را ندا میکنیم ای جد بزرگوار ای بهترین مرسلین عزیز تو کشته شد و اولاد تو نیز قدر
واللّه اسیر کالاما بذلة تساع لهم بین الاناء فجایع و اولاد تو را اسیرا کردند مانند کنیزان
در داد ستر شده از برای ایشان بین مردم مصائب دردناک یروعهم بالسبت من کان یروعهم
نسبا و لا راع البنتین رابع میترسانند ایشان را ایشان کسیکه باک ندارد از اینکه او را دشنام
دهند و مراعات حرمت پیغمبر از او کسی ننمود و رابع املاک و افلاک اصبحوا لجور یزید بن الدعی و
ذابع کسانیکه امانت ملائکه و آسمانها بودند از ظلم یزید حرامزاده صبح کردند اسیران فلیتنا
یا جداه تنظر حالنا تسام و نشری کالاما بتابع ای جد بزرگوار کاش که حال ما را در معرض بیع
و شراء دیدی اورند مانند کنیزان پس عمه ها و خواهران آنجناب در اطراف او صدا بگریه و ناله بلند
کردند پس ام کلثوم فرمود ای یزید زمین را از خون ما اهل بیت سیراب کردی و غیر بیخواد ازما باقی
نمانده پس همه زنان با وحسینا و علیا و واجدا و امحمدا و اسیرا و واقله ناصراه بلند گریه
بودند و میگفتند ای یزید مردان ما را میکشی و زنان را اسیر میکنی و شمشیر خود را از کوچک بزرگ ما بهدر
و اعوناه ثم و اعوثاه یا جبار السماء و یا باسط البطحاء اما کسی هست بفریاد ما برسد ای خدا ای پهن
کننده زمین و ای حافظ آسمان بداد ما برس راوی گوید از گریه زنان و اطفال صدا گریه اهل مجلس
خلق مانند صور و ملخ جمع شده بودند بمرتبه که یزید از خوف فتنه بر خود ترسید بروایتی یزید
ملعون پس از اینکه بر آنحضرت غضب نمود امر کرد که آنجناب را ببرند در بستانیکه نزد یک آنجا
بود سه شب در آنمکان دفن نمایند ملازمان آن ملعون امام را داخل در بستان نمودند و مشغول حفر شدند
آنجناب مشغول نماز شد چون فارغ شد قصد آنجناب نمود دستی از هوا پیدا آمد و آن ملعون
زد بر رو در افتاد و بجهنم واصل شد خالد پسر یزید در مکالمه بود که او و امیدی بود چون آنحال را

دیدم نزدیک ملعون تنش یزید پلید آمد و او را از قضیه آگاه نمود آن ملعون از خوف از قتل امام در گذشت
و گفت آن بیمار را در آن بقر کهنه دفن نمودند **مؤلف گوید** ممکن است و این جزو مقصد
دیگر غیر مقدمه اصلیه باشد یزید ملعون مکرر قصد قتل سید سجاد نموده باشد و قرائن
این معنی قائم است برا کثرت عداوت یزید ملعون با خانواده عصمت و طهارت و خبث سیرت
او معلوم است هم چنانکه تا لایق متحمل شدن امام ع از آن ملعون واضح است لا زال در ما بیشان
در شتمان خبث مینمود چنانچه بروایت طوفی دیگر یزید ملعون بعمرو بن الحسن که در اسرا
بود گفت و از تاریخ طبری و بلاذری منقول است که حضرت سید الساجدین ع با پسر خالد
مصارعه میکنی آنجناب فرمود مصارعه بچه کار میخورد کاردی بمن ده و کاردی باو تا یکدیگر
مقاتله نمائیم آن ملعون گفت مثل معروف را شنشنة اعرفها من اخزم وهذا العصی من العصی
وهل یلد الحیة الا الحیة معنی مثل اول اینکه طریقه ایست که او را از اخزم میشناسم اخزم نام
شخصی بود و این عصا از عصا هاییست یا مار غیر مار نمیزاید گفت شاید در مسیدهم که نوشیم
علی بن ابی طالب و از این قبیل است آنچه در مطلب هم در مقدمه اظهار مهربانی یزید دیگر دادن
حضرت سید الساجدین ع بسیمی خود را در مکالمه با یزید ملعون و از جمله قضایا که در طوفی
و غیر آن مذکور است این است که از علماء مکرمه سکینه خاتون مرویست که در چهار ازو دو
ما ایشان در عالم رؤیا دیدم پس خواب طولانی نقل نمود و در آخر آن فرمود زنی دیدم بر هودج
سوار بود و دست خود را بر سر نهاده پرسیدم کیست گفتند این فاطمه زهرا دختر رسول خدا
جده تو است نا خود گفتم بخدا قسم میروم و شکایت میکنم از آنچه با ما کردند پس گفتم ای مادر ما
بخدا قسم انکار حق ما کردند ای مادر ما جمع ما را متفرق ساختند و حرم ما را بر خود مباح
شمردند ای مادر ما بخدا حضرت حسین پدر ما را کشتند فرمود ساکت شو ای سکینه که دل قلب
مرا قطع نمودی این پیراهن غرقه در خون پدرت حسین از من مفارقت نمیکند تا اینکه او را
در مقام شکایت نزد خدا ظاهر نمایم و بروایت آن مختصر گفته‌اند که علما مکرمه در مجلس یزید
پلید بان مسخ عذاب شدید فرمود بدان ای یزید در شب گذشته بین خواب دیدم دیدم
کرنا گاه قصری بنظر من آمد کنگره های آن از یاقوت بود و در آن قصر داخل شدم پنج نفر
جلیل ... ماه تمام قد و منزلت ایشان را اعظم قرار داده بود که زیاد نورانی بودند پس رفتم مدتی
... در پیش روی ایشان ایستاده نزد آن غلام رفتم پرسیدم ای جوان بمن بگو این قصر از کیست

گفت

گفت از پدرت حضرت حسین ع پرسیدم این مشایخ جلیل القدر کیانند گفت این آدم و نوح و ابراهیم
و موسی و عیسی پیغمبران خدا اند اشنای اینکه آن جوان بمن متکلم بود شخص بزرگواری نمود از شد
که جمیع هم و غم دنیا بر او جمع شده بود دست خود را بمحاسن شریف گرفته گفتم این کیست گفت
این جد تو رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک آن حضرت رفتم عرض کردم یا جداه والله مردان
ما کشته شدند و اطفال ما ذبح کردیدند حرم ما هتک شد پس من ضم شد و مرا بسینه چسبانید
و باواز بلند گریست گریستن شدیدی پس آن پیغمبران خدا نزد من آمدند و گفتند مصیبت
خود را با ایشان ابد خبر برگزیدگان که دل سید ما رسول خدا را بدرد آورد پس آن جوان دست
مرا گرفته داخل آن قصر نمود در آن قصر پنج زن نورانی مانند ماه تابان دیدم و بین آنها
زن مصیبت زده مویه کنان را دیدم لباس سیاه در برد و پیش روی او پیراهن خون آلوده
ز شدت مصیبت می نشیند و بر میخیزد و آن زنان در همه حال بجهت احترام متابعت او میکنند
و آن زن متصل خاک بر سر میکند و از غیض و غصه دست خود را بدندان میگزد نزدیک
ز مصیبت آب میشود از آن جوان جویا شدم که این زنان کیانند گفت حوا و مریم و ام موسی
و آسیه و خدیجه کبری و آن زن مصیبت زده که پیراهن خون آلوده در نزد او است جده تو فاطمه
زهراست نزدیک رفته گفتم ای جده پدر مرا کشتند و مرا در صغر سن یتیم کردند پس مرا بسینه خود
گرفت و فرمود بخدا قسم بر من دشوار است این احوال پس شروع نمود بناله و صیحه فرمود ای
سکینه قلب مرا آتش زدی ای کاش پسر مرا غسل داد کی کفنش نمود کی براو نماز گذارد کی او را
در قبر خوابانید و از برای او لحد قرار داد کی خشت بر قبرش چید کی خاک بر او ریخت ای نور
دیده یا حسین کی پرستاری ایتام تو را نمود ای سکینه بعد از پدرت که یتیمان مهربانی نمود و یتیم
نوازی کی نمود جبر زنان بیوه نمود پس فرمود وا ولداه و وا مهجة قلباه و وا ثمرة فواداه پس او و زنان
آن زنان صدا بنوحه بلند نمودند بنوعیکه آن قصر بقسمی متزلزل شد که نزدیک بود خراب شود
و جده ام گریه او را گلو گیر میشد آن زنان هر قدر او را تعزیه و تسلیه میدادند فایده نمی بخشید
و آرام نمیگرفت گویا تمام غم دنیا بر او وارد آمده بود و آن زنان می گفتند یا فاطمه سلام الله
علیک زود است که خدا انتقام ما را بگیرد و حکم کند و او است بهترین حکم کنندگان پس حلیم
گریان شد مرا داغ نمود پس از خواب بیدار شدم حزن بر حزن افزود چون کلام مخدره
رسید یزید ملعون خندید و از روی استهزا گفت خود را بجواب ... میده هذا عنا ...

ابن طاوس نمود و حال آنکه اصلا اشتباهی نکرد و بروایت ابن نما گفته خوابیدم در خواب دیدم پنج ناقه
از نور می آمدند و بر هر ناقه شیخی سوار بود و ملائکه اطراف ایشانرا گرفته و با ایشان غلامی بود
چون ناقه‌ها نزدیک شدند آن مشایخ جلیل القدر گذشتند آن غلام نزد من آمد و گفت ای سکینه
جدت رسول خدا تو را سلام میرساند گوید گفتم بر حضرتش باد سلام تو کیستی گفت من از غلمان
بهشتم گفتم این مشایخ جلیله چه کس بودند گفت اول آدم صفوة الله دوم ابرهیم خلیل الله سوم
موسی کلیم الله چهارم عیسی روح الله گفتم اینکه دست بر محاسن شریف گرفته گاهی می افتد
و گاهی برمیخیزد کی بود گفت جد تو رسول خدا صلی الله علیه و آله بود گفتم کجا میروند گفت
بزیارت پدرت پس بشتاب رفتم که خدمتش برسم و باو بگویم آنچه ظالمان بر ما کردند بعد از آنحضرت
در این کار بودم ناگاه دیدم پنج هودج از نور در نظرم ظاهر شد در هر هودجی زنی پرسیدم
اینها کیانند گفت اولی حوا ام البشر دومی آسیه بنت مزاحم سیمی مریم بنت عمران چهارمی خدیجه
بنت خویلد پنجمی که دست بر سر گذارده گاهی می افتد و گاهی برمیخیزد فاطمه زهرا جده تست
پس بیان فرمود آنچه در روایت سابقه ذکر شد از شکایت آنمخدره خدمت جده اش حضرت زهرا
سلام الله علیها و فرمود من اینخواب را مخفی داشتم و از برای احدی از اهل خود نقل ننمودم تا اینکه
دیدم بین مردم شهرت گرفته و بر زبان مردم افتاده و بعضی کتب معتبره این قسم نقل نموده اند که
آنمخدره بیزید پلید گفت خوابی دیده ام اگر خواهی از برایت حکایت کنم گفت بگو فرمود شب
خواب شده بودم و گریه بسیاری کرده بودم و بعض ادعیه و اذکار خوانده بودم چون چشمم بخواب
رفت دیدم در آسمان گشوده شد نوری از آسمان ساطع شد بر زمین زنان خوشروی بسیار
دیدم که فرود آمدند و ایشان کنیزان بهشتی بودند پس روضه از روضات بنظرم آمد در آن روضه
قصری دیدم پس ذکر فرمود آنچه در روایت ابن نما شنیدی چون اراده کردم خدمت جدم رسول الله
بروم و شکایت حال خود کنم از من گذشت خدمتش نرسیدم در تفکر بودم ناگاه جدم علی
بن ابی طالب را دیدم ایستاده و شمشیر در دست داشت من فریاد کردم یا جداه والله کشتند
پسر تو را بعد از تو پس آنجناب گریان شد و مرا بسینه خود چسبانید و فرمود صبر نما ای دختر
من خدا انتقام او را خواهد گرفت پس از آن از نظر غایب شد ندانستم بکجا رفت در تحیر بودم دیدم در
آسمان گشوده شد و ملائکه بسیار دیدم که بزیارت سر منور پدرم فرود می آمدند چون
کلام آنمخدره باینمقام رسید یزید پلید گریان شد و لطمه بر روی خود میزد و میگفت مرا

چه کار

چه کار بود بقتل حسین و بروایتی دیگر که ظاهرش اینست که اینمقدمه را اول ورود بشام بوده
چنین است چون یزید ملعون آن علیا مکرمه را گریان دید از سبب پرسید فرمود همه گریه من
از خوابی است که دیده ام گفت حکایت کن خواب خود را فرمود ای یزید از وقتیکه پدرم را کشتند
خواب خوش نکرده بودم از شدت تعبی که بر من از سواری وارد آمده بود زیرا شتری که مرا بر آن سوار
کرده بودند لاغر و لنگ بود هر وقت آنشتر سر سمی میزد زجر ملعونی که بر من موکل بود مرا اذیت
مینمود تازیانه مرا میزد و کسی نبود مرا از دست آن ملعون خلاص کند پس یزید و اهل مجلس او آن
ملعون را لعن نمودند امشب بخواب رفته بودم که قصری از نور بنظرم آمد کنگرهای او از یاقوت
و درهای او از زبرجد و در او از عود من با آن قصر نظر مینمودم که دیدم درش گشوده شد پنج
نفر از مشایخ از آن بیرون آمدند و در پیش روی ایشان یکی از غلمان بهشت پس ذکر نمود بعض از
عبارات روایات سابقه و از جمله مکالماتی که با جدش حضرت رسول نموده بود این بود ای جد
بزرگوار کاش مارا میدیدی که بدون هیچ ما را بر شتران برهنه سوار نموده بودند بجای حجب و
اینکه تماشاییان ما را نظاره نمایند در اینحال امر عظیمی میدیدی پس آنجناب برگردید و مرا
بسینه خود چسبانید و در نظرم بجده اش حضرت زهرا فرمود نزد جده ام رفتم و عرض کردم
السلام علیک یا جداه آنحضرت سرخود را که از شدت مصیبت برافراخته بود بلند نمود و فرمود
تو ای سکینه عرض کردم بلی پس آنجا برخواست صدا بگریه و نوحه بلند نمود و بر سر و روی و سینه
خود لطمه میزد پس فرمود یا سکینه خبر ده مرا از حال علیل بیمار عرض کردم ای جده مرا بعد تو
اراده قتل او نمودند و ناخوشی و علت او ایشان را مانع شد از قتل او زیرا آنعلیل از شدت مرض
برو در افتاده بود لباس او را غارت کردند و بر شتر لاغر لنگی غل و زنجیر کرده سوار نمودند آنعلیل
گریه میکرد از گریه اش سوال کردیم در جواب ما میگفت غلها بجهتی بخاطرم آمد ما بر حال او رقت
نموده التماس کردیم غل از او بردارند از ما نشنیدند و پاهای مبارکش را در زیر شکم شتر بستند
بالجمله با این حال او را اسیر نمودند و از ران مبارکش خون و چرک جاری بود با اینحالت شب و روز
در گریه بود زیرا نظرش بر سر منور پدرش و سایر شهدا می افتاد که بر نیزه ها زده بودند و ما را
میدیدند بذلت و خواری اسیر و دستگیر بودیم هر چه بیشتر این احوال را میدید گریه آنمظلوم زیاد
ترمیشد فرمود پس جده ام زهرا سلام الله علیها لطمه بر روی خود زد و فریاد واولداه و واضیعتاه
از آنبزرگوار بلند شد و میگفت این قسم بلیات بر شما بعد از ما وارد شد پس فرمود حسبک فرزند

قبلم اکه غسل داد و کفن نمود و کی بر او نماز کرد و دفن نمود و کی تعزیت زیارت کرده من در جواب کفتم
غسلی غیر از اشک چشمهای ما نداشت و کفنی غیر از باد صبا که بر آن جسد انور میوزید نبود و ما
او را که اردیدیم و نماز نمودیم زوار او طیور و وحوش بیابان بود پس فریاد وا حسیناه و والداه
و وا قلتاه ناصراه بلند نمود و از این کلمات مردان و زنان مجلس بکریه درآمدند حتی یزید پلید
با آن قساوت نیز اهل بیت طاهره بکریه درافتاد و امرا و مشایخ بنی امیه با آن عداوت دیرینه
بکریه درآمدند و از جمله قضایای واقعه در ایام بودن آل الله در شام بروایت ابی مخنف بنحوی
ظاهر نقلش اینست که در روز اول ورود واقع شده اینست که روایت نموده از سهل که کفت
من در این مجلس حاضر بودم که یزید ملعون الحرکات بی ادبانه بدندان سر مطهر و اهل بیت طاهره
نمود ناکاه جاریه از خانه یزید پلید بیرون آمد چون نظر او افتاد که یزید باالبته لب و دندان
مبارک امام ع بی ادبی میکند کفت ای یزید خداوند دو دستت و دو پای تو را قطع کند آیا چوب
زنی بر ثنایای حضرت حسین ع و حال آنکه همیشه رسول خدا او را میبوسید ای یزید من خواب
دیده بودم که دیدم در آسمان کشوده شد و نردبانی از نور نصب شد که یک طرف آن در آسمان و
طرف دیکر آن در زمین بود و از آن نردبان دو جوان بر آمدند که لباس سبز در بر داشتند و از
برای ایشان بساطی از زبرجد بهشت پهن نمودند که نور آن از مشرق تا مغرب کرفت پس مرد طویل
القامه مرطوبی ظاهر شد همه جا آمد بر وسط این بساط قرار کرفت و ندا نمود ای پدرم آدم فرود آ
دیدم مردی طویل القامه با روی نورانی فرود آمد باز ندا نمود ای پدرم سام بن نوح پس سام فرود
آمد باز ندا نمود ای پدرم ابرهیم فرود آی چون فرود آمد باز ندا نمود ای پدرم اسمعیل فرود آ
پس از نزول ندا نمود ای برادرم موسی نازل شو نازل شد و ای برادرم عیسی نازل شو نازل شد پس از
آن زنی را دیدم مو پریشان ایستاده ندا میکند مادر کجا خود حوا و خدیجه را و خواهران خود هاجر
و ساره و مریم را که فرود آیید بکیک فرود آمدند ناکاه هاتفی را شنیدم که در میان زمین و آسمان
ندا میکند که اینست فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی ص زوجه علی مرتضی مادر سید الشهدا مقتول
در کربلا پس از آن زن فریاد کرد یا ابتاه ابا نمی بینی امت تو با فرزند حسین چه کردند پس رسول
خدا ص بکریه درآمد و رو بحضرت آدم فرمود که ای پدرم آدم آیا نمی بینی طاغیان بفرزند من چه کردند
از این کلام آدم و جمیع حاضرین بکریه درافتادند بمرتبه که ملائکه کریان شدند تا ذکر به ایشان
پس از آن جمع بسیاری در اطراف سر مطهر دیدم و شنیدم کوینده میکوید بکریید صاحب اینخانه

او را با آتش بسوزانید پس نوای یزید بیرون آمد که و سکینة النار النار این المفر من النار اینست
آتش اینست آتش کجا است مفر از آتش پس یزید بام بهود تا کردنا او را زدند رحمة الله علیها و
غریب با این مقدمه است آنچه از شعبی روایت شده در ضمن روایت طویله مشتمل بر بعض حکایات
بین آل الله و آل یزید ملعون کفت یزید را اجازه بود در خواب بود یا هشتم از خواب بیدار
شد و روی خود را لطمه میزد و زنهای خود را پاره مینمود و میکفت وای بر شما سیاه باد وجه
با اجداد شما که فخر میکنید ای اولاد شجره ملعونه در قرآن و نسل فجر و طغیان ای آل ابی
سفیان که قدح شده در نسبهای و معروفین بقبایح حسب که اسلام شما پابرجا نبوده در
نزد خدا وای بر شما ایشان اولاد تعسو زکی و برفعی امیر المومنین اند پس خواند وجوه
نورها یزهو کنور البدر و الشمس رسول الله و الطهر خیار الجن و الانس دو هایی که نور ایشان
روشنی دهنده است مثل نور ماه و آفتاب رسول خدا امیر المومنین برکزیده جن و انس است
حسین السبط مقتول بسیف الفاسق الرجس خصه حسین کشته شده بشمشیر فاسق نجس
راوی کفت پس انجاریه از نزد زنان بیرون آمده تا موی پریشان بر یزید پلید داخل شد و با آن
ملعون نمود که ای یزید دست بدار از اولاد فاطمه زهرا سلام الله علیها بدرستیکه من الآن
در خواب بودم دیدم کویا درهای آسمان کشوده شد و چهار نفر از ملائکه از آسمان بزیر آمدند
بقصر تو احاطه نمودند و میکفتند بسوزانید اهل این خانه را که خداوند جبار از ایشان غضب
نموده و بروایت سهل این زن زوجه یزید ملعون بود اما زود بر آن زن مومنه صیحه زد که
وای بر تو مرثیه میکویی از برای اولاد فاطمه تو را خواهم کشت یزید بر آن قسم اکنش چون آن
زن این کلام را از آن خبیث شنید کفت ممکن هست بسببی از اسباب از کشته شدن نجات یابم
یزید کفت بلی در این جمع برو با پای برهنه و سب کنی علی ابن ابی طالب و عترت او را اکر همینکه بکویی از کشته
شدن نجات مییابی والا تو را بقتل میرسانم در جواب کفت بکنم هر کس را که خواهی جمع کن تا همه
کلام مرا بشنوند پس آن ملعون امر کرد تا مردم جمع شدند آن زن برو رو قدم خود ایستاد کفت ای جماعت
مردم اینست یزید پسر معویه لعنة الله علیهما مرا امر میکند سب نمایم علی ابن ابی طالب و عترت
او را پس بشنوید این را که من میکویم بدانید لعنت خدا و جمیع لعن کنندکان و ملائکه و تمام
مردم بر یزید و پدرش معویه و جدش ابی سفیان و اتباع ایشان باد از این زمان تا روز قیامت
چون این کلام از آن پاک دین کوش زد تمام خاص و عام کردید یزید در غضب شد بغضبی شدید و

بجا حیرت نمود که کی کار او را میستاید و کها ینحال و میبنها بعد که اهل شام که همکیش یزید بود
بود برخواستند حضرت بر او مظلومه ذکر او را بمقام شهادت رسانیدند الا رحمة الله علیها و لعن الله قاتلها
و امر بقتلها **از جمله وقایع** بروایت ملهوف در حضرت سید الساجدین ع در بازار
دمشق میگذشت منهال بن عمرو با آنحضرت برخورد عرض کرد که حالت چگونه شما نمود یا بن
رسول الله ص فرمود مثل بنی اسرائیل در آل فرعون که ذبح مینمودند پسران ایشان
و زنده میگذاشتند زنان ایشانرا ای منهال صبح نمود عرب بعجم فخر میکردند که رسول خدا از ایشانست
و عطا بعجز قریش در میان طوایف عرب فخر میکردند باینکه حضرت رسول ص از ایشانست و شما
ما که اهل بیت حضرت رسولیم در حالیکه ما را کشتند و حق ما را غصب نمودند و از خانهای خود
راندند پس انا لله و انا الیه راجعون در حالیکه ما شام نمودیم باینحال که میبینی و بروایت سید
بحرانی در انوار نعمانیه منهال گفت آنحضرت را در بازار دمشق دیدم بعجوز یا دستهای مبارکش مانند دو
قضیب نی و خون از دو ساق مبارکش جاری و صفرة در روی مبارکش ظاهر و بر عصائی تکیه میکرد خدمتش
رفته عرض نمودم چگونه صبح نمودی یا بن رسول الله ص پس بگریه افتاد و گفت صبح کردیم کسیکه مثل
یزید پسر معویه لعنه الله و زنان ما اسیرانیم بحال شکم ایشان سیر نشده و روهای ایشان پوشیده
نشده شب و روز در گریه و نوحه اند پس بعد از بعض کلمات دیگر و ایام سابقه عرض کردم مقصد
کجا داری فرمود این مجلس سقفی ندارد که بدن را سایه بیندازد از نا توانی شما فرار میکنم با
برودی انخو و از عیال بر میگردم در این سخن بودیم که زنی از اسرا پیدا شد و او را برد معلوم شد
حضرت زینب دختر امیر المؤمنین بود و بروایت محنف نظیر این جواب و سوال را نقل نموده بین
منهال و سید الساجدین ع بعد از ذکر خطبه سابقه نقل نموده که امام ع بعد از ذکر فخر عرب و قریش
بوجود شریف حضرت رسول فرمود ما اهل بیت آنحضرت صبح نمودیم مقتولین مظلومین بر ما
وارد آمد مصیبتها ما را باسیری میگردانند و بعنوان هدیه از برای یزید بکو میبرند گویا حسب
ما پست ترین حسبها است و نسب ما رذیلترین نسبها است با اینکه بر بالا ترین مراتب بزرگی بالا
رفتیم و بر بساط خداوند جلیل راه رفتیم و صبح نمود ملک و سلطنت از برای یزید ملعون و جنود
او و صبح نمودند اولاد مصطفی صلی الله علیه و آله در حالیکه از پستترین بندگان تا ن بجا یمان میتر
میشوند راوی گفت پس از این خطبه تا لعز این کلمه نمیباد که واقعه خروش و افغان از هر سو بر خواست
مؤلف گوید ممکن است این مکالمه در دو موضع واقع شده باشد چنانچه محتمل است

از اختلاف

از اختلاف نقل روایت باشد **تنبیه** تامل نما در خصوص قضایا و وقایع مخصوصه که در بعضی
چه قدر از حکم و مصالح مندرج است از تمام جهتهای کامله بر یزید پلید بواسطه سرزنشهای
صادره از اهل ملل خارجه از اسلام و دیدن غضب خدا و تکبران بدبنیاد که حق از برای او ظاهر
نمود بدیدن اهل ملل اعلی برو یا بعضی بمرتبه که رشتیگر در بعض از ان قضایا با حالت انقلاب اتخیلیش
را نمیتبکر بگریه افتاد و برسر و روی خود لطمه میزد حال تمام حجت بالاتر از این میشود و لکن و من لم یجعل
الله له نورا فما له من نور و از ظاهر شدن نور ولایت و امامت بر خاص و عام بواسطه عکس العمل
و اضطراب آل الله از این مصیبت عظیمه که اگر نه این بود الان وقوع مثل این حضور و وقوف و بداء شاید
شاید اغلب عقول قبول وقوع مینمودند چنانچه مذهبی هم بهیله بوده در سابق الایام
که جمیع اعتقاد این شده بود که سید الشهدا سلام الله علیه را شهید نکردند و خداوند عالم
مثل حضرت عیسی او را باسمان بردند و شبیه آنجناب بر ابو حنظله شامی انداختند و او را کشتند تا آنکه
که بعضی این تفصیل را از حضرت رضا علیه الاف التحیه و الثنا تحقیق کردند و گفتند جمعی از
شیعیان شما چنین میگویند و آنحضرت ایشانرا طعن و لعن فرموده که اینها تکذیب جدا و رسول کردند
و جدم شهید شد و آل الله با این واهیه عظمی که رشتیگر در مطاوی کلام که چه خطب واقف شدند
بر مردم القا میفرمودند هدایت لمن استشهد و انما التحیه علی من قتل شهید اشخاص که بوا
سطه توجه ایشان بمقامات عالیه رسیدند از ضلالت کفر بنور اسلام منور گشتند و با نزد مقامات
عالیه شهادت فایض گشتند **مصیبت** و از جمله وقایع اینکه منقول است از منتخب و غیره
که آل الله و آل رسوله وارد بر یزید در شام شدند حضرت حسین را دختری بود پس سه ساله
و بروایتی وضع الشهدا پسر چهار ساله و چون یزید ملعون خانه مخصوص از برای ایشان معین
نمود تا اقامه عزای حضرت سید الشهدا ع نمایند از آنجا آنکه آن دختر شب و روز پدر را از اهل
بیت مطالبه مینمود و ایشان خبر شهادت حضرت را باو نمیگفتند میگفتند فردا می آید و هر چه
میخواهی می آورد تا اینکه شبی از شبها پدر را در خواب دیده و بعد از بیدار شدن مشغول بگریه
گردیده و با اهل بیت نموده که من پدر را از شما میخواهم باید مرا حاضر نمایند تا اینکه مرا نزد او ببرید
و اهل بیت هر قدر خواستند او را مشغول کنند و ساکت نمایند نتوانستند پس تمام اهل بیت
صدا بناله و نوحه بلند کردند و روی خود را لطمه زدند و خاک مصیبت بر فرق افشاندند و آواز
نوحه و ناله اینها بیزید پلید رسید از کیفیت پرسید تفصیل را باو گفتند آن ملعون گفت سر حضرت

حسین ع را از برای او ببرید تا ساکن شود پس سر منور را که منبع بلا بود نزد او بردند و
در نزد آن طفل بر زمین گذاردند آن مظلومه پرسید این چیست با و گفتند پدر تو حسین است که بر تو
گفتند این همه مبتلی او است چون سر پدر را برداشته در طشت دید در دست نامل کرد دید
سر پدرش حسین ع است پس آن سر را از طشت برداشت و گریان خطاب با آن سر انور نمود ای پدر
بزرگوار کدام ظالم ریش مبارک ترا بخون خضاب نمود ای پدر بزرگوار که تو را به تیمی صغیره مبتلا
ساخته بعد از تو ای پدر که پناه زنان بیکس خواهد بود ای پدر کی تو را به زنان بیشوهر است ای پدر
ای پدر که چاره چشمان گریان ما یتیمان پدر و کیست از برای تنهائی بی‌نوا مانده و کیست از برای
موهای پریشان ای پدر بعد از تو نا امید شدیم وای بر غربت ما بعد از تو ای پدر کاش فدای تو شده
بودم ای پدر کاش کور شده بودم ای پدر کاش در زیر خاک رفته بودم و محاسن شریفت را بخون
خضاب نمی‌دیدم پس دهان خود را بر لبهای مبارک پدر بزرگوار گذارد و گریست که بیهوش شد پس
هر چند که غش کرده دیدند که گذشت از آن مظلومه حرکتی ندیدند چون او را حرکت دادند دیدند که
از بدنش روح مفارقت نموده پس اهل بیت بیکبار فریاد برآوردند صدا به نوحه و ناله بلند کردند و از برای آن دختر
و سوگواری تازه بدست آوردند و صدای ناله ایشان بلند شد که در دمشق شور و ناله
پیچید تمام مردم بگریه افتادند حتی در آن روز هر کس از مرد و زن می‌دیدند گریان می‌یافتند
تلهف آه آه از سوز جگر آن بیکسان واز شدت مصیبت آن اسیران دل سوختگان آن بدر آمد
انا لله انا الیه راجعون ای تامل نمائید در حال آن غریبه شهیده که یزید ملعون بفرستادن سر انور از برای آن مظلومه
او را کشت کو تا مبتلا نمائید همین بود و الا سر پدر از برای آن صغیره زار که مدتی جویا حال پدر
باشد چگونه تسلی بخشد او را با آن شوق مطرب تعجب پدر و انس را لم بر ببیند محل تعجب نمی
است چه جای اینکه با این حال ببیند سابق بر این ذکر شد خواهر مظلومه چشم برادر را معیوب دید
غش کرده از دنیا رفت اما چون مادر حضرت اسماعیل سر خنجر کارد در گلوی فرزندش دید پس
دو روز در دنیا بود رحلت نمود تا دیدن آن حالت زنانه و دختران از مشاهده این واقعه
آیا چگونه دهشت نموده باشند از حالت آن مظلومه و از ملاحظه اینکه اگر پدرش بر سرش بود از دنیا
میرفت چه ضم شکوه می‌نمودند ما از دردها و بلاها سید الساجدین ع که پناه یا نگهبانی کس بود
چه حالت داشته در بعضی روایات است که روزی یکی از دوستان امام انام در ایام خدمتش کرده ان

از پریشانی خود برخی بعرض آن حضرت رسانید آن منبع رحمت خداوندی بر حال آن مؤمن رقت نموده و بر
پریشانی او زار زار گریست بعد از آن نقل کرده فرمود الان فرج از برای تو شد که تا از انقلاب
قلب مبارک امام ع در دریای رحمت خداوندی متلاطم گشته فرج او را بر دست امام مقرر فرمود در عالم
معنی بقلب مبارکش که بحکم وان من شیء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم خزینه الله
است نزول رحمت شد جاریه خود را امر فرمود که فطور و سحور شما را بآن مؤمن داده که عبارت بود
از دو قرص نان جو خشکیده و فرمود بگیر که این است فرج تو آن شخص دو قرص را برداشته رفت دید
بین راه بماهی فروشی برخورد که ماهیها خود را فروخته بود و یکدانه از بکدر ظاهر مشتری
در عقب نموده باقی مانده بود آن مؤمن دو لا بدی یکدانه از آن نانها را با او معاوضه نموده و قرص
دیگر را با قدری نمک معاوضه نموده برداشت بخانه آمد زوجه خود را گفت که اینها همه اصلاح کن
تا قوت خود سازیم زوجه او ماهی را گرفته باصلاحش نشست و شوهر او مشغول بود که صدای لبیک
بلند شد بدر خانه آمد دید صاحب ماهی است رسید که از معامله پشیمان شده تا شدت
شخص چون نان خشک را دیدم دانستم که تو بسیار پریشانی و این نان را از خشکی نمیتوانم خورد نان خود
را بگیر و ماهی هم بتو حلال آن مؤمن نان را پس گرفت و برگشت فاصله چندانی نشد که صاحب نمک
پیدا شد در میان او و صاحب خانه همین منوال گذشت پس زن آن مؤمن شکم ماهی را شکافت
و در باطن او گوهر گران بهائی یافت مسرور الخاطر نزد شوهرش آمد و در این وجد و سرور بود
که صدای در بلند آمد زن مضطرب شد که مبادا صاحب ماهی باشد و مطالبه آن دانه را او
نماید چون آمد دید ملازم مولایش سید الساجدین ع است با و گفت حضرت می‌فرماید
تو بمطلب خود رسیدی فطور و سحور ما را برگردان که آن نانها را غیر از کسی نمیتواند خورد ای
دوستان اهل بیت اطهار ملاحظه کنید قلب مبارکش با ین مرتبه باشد که یکی از دوستان از پریشانی حال
نتوانند ببیند که حالت مبارکش رقت نمایند پس در شب شنیدند بین سکینه تا بعد از وقوع این مقدمه
چه حالت داشته با نم فدای تو یا سید الشهداء نمیدانم حالت تو و حالت پدر و مادر تو چه بود
در این مقدمه موی لقد کرهت داین باب چه میتوان گفت غیر اینکه تحمل این مصیبات را
خود از روز الست قبول کرده تسلیما لامر الله راضی بوده اند و از جمله قضایا اینکه در بحار است
که از هند زن وحد یزید مرو نسبتکه گفت روزی خوابیده بودم در عالم رویا دیدم دری از آسمان

کشوده شد ملائکه آسمان از آن در فوج فوج بزیر می آمدند بر سر مطهر حضرت سید الشهدا
فرود می آمدند و میگفتند السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا ابن رسول الله صلی الله
در این حال دیدم ابری از جانب آسمان فرود آمد که مردان بسیار بودند که از جمله ایشان بود مردی
خوش سیما با روئی چون قرص ماه آمد تا اینکه خود را بر روی سر مطهر انداخت و سر را با حضرت سر
می بوسید و میگفت ای فرزند تو را کشتند مگر تو را نشناختند و از آشامیدن آب منعت نمودند
ای فرزند من منم جد تو رسول خدا و اینست پدرت علی مرتضی و اینست برادرت حسن مجتبی و این
است عم تو جعفر بن ابی طالب و اینست عقیل و اینست حمزه و عباس پس شروع نمود بشمردن اهل
بیت خود یکی بعد از دیگری هند گفت پس ترسان و وحشتناک از خواب بیدار شدم برخواستم نظر کردم
نوری ساطع گرفته از سر منور حضرت سید الشهدا ع تا آسمان پس بجستجوی یزید ملعون
بر آمدم بعد از تفحص او را در خانه تاریکی یافتم او تنها رو بدیوار در آنمکان تاریک تنها نشسته با خود
میگفت مرا بقتل حسین چکار بود پس خواب را از برای آن ملعون حکایت نمودم آن ملعون سر بجیب تفکر فرو
انداخت و سخن نگفت انتهی از سوق حدیث چنین مستفاد میشود که اینمقدمه در رخصت یا استعجال
اهل بیت و از جمله مقدمات اظهار ندامت و پشیمانی آن ملعون بود در انظار اهل شام از خوف شورش
و فتنه و از جمله مقدمات که میان یزید و هند در این باب واقع شد اینست که ابی مخنف روایت نموده
که هند دختر عبد الله عامر زوجه یزید پلید بود و آن ملعون نهایت محبت با او داشت آن روزی که سر
مطهر حضرت سید الشهدا سلام الله علیه در مجلس آن ملعون گذارده بودند ردائی طلبید بر سر
انداخت و آمد در پشت پرده ایستاد و صدا بلند کرد یا یزید کسی نزد تو هست اشاره بانکه
مجلس را خلوت کن یزید گفت بلی هست اهل مجلس چون حال یزید را با هند دیدند متفرق
شده مجلس را خلوت نمودند چون داخل مجلس شد چشمش بر سر منور حضرت سید الشهدا افتاد
گفت این سر کیست گفت سر حسین بن علی بن ابی طالب ع هند بگریه افتاد و گفت بخدا قسم بسیار گران است
بر مادرش فاطمه زهرا که سر فرزندش را در پیش روی تو ببیند و تو ای یزید کاری کردی که مستوجب
لعن از خدا و رسول شدی بخدا بعد از این نه من زن تو و نه تو شوهر منی آن ملعون گفت تو را با فاطمه
چکار است گفت چگونه کار نداشته باشم و حال اینکه بواسطه پدرش خدا ما را هدایت نمود و
لباس اسلام بر ما پوشانید وای بر تو ای یزید بچه رو خدا و رسول را ملاقات خواهی نمود گفت ای
هند این کلمات را بگذار که من راضی بقتل او نبودم پس هند با چشم گریان از مجلس بیرون رفت

دبروایت دیگر آنست که صاحب منتخب و ابی مخنف و غیره مروی است که یزید ملعون امر نمود سر مطهر حضرت
حسین ع را ببرد در خانه اش آویختند و امر کرد اهل بیت حضرت حسین را داخل خانه اش نمودند
چون زنان داخل خانه یزید شدند دیدند باقی نماند از آل معاویه و آل ابی سفیان کسی مگر اینکه ایشان را
بگریه و ناله استقبال نمودند و بناله و نوحه و ندبه بر حضرت حسین ع بلند کردند و آنچه در بر
داشتند از لباس و زینت و زیور از خود انداختند تا سه روز مشغول بتعزیه داری بر حضرت
حسین ع بودند و هند دختر عبد الله بن عامر بن کریز زوجه یزید که قبل از این زوجه حضرت حسین ع
بود بیرون آمد و پرده را پاره کرد با سر و موی پریشان داخل بر یزید ملعون شد در مجلس عام او
در دوید و بد و فریاد میکرد ای یزید سر پسر فاطمه زهرا دختر رسول الله ص را بر در خانه من
می آویزی آن ملعون از جا جست و سر شیر پوشانید و بجهت اسکات او گفت حق داری که گریه و ناله کنی
بر پسر دختر رسول خدا ص و آنکس که طایفه قریش را بفریاد در آورده ابن زیاد بتعجیل نمود در
امر او او را کشت خدا او را بکشد **تنبیه** از نظر در مجموع اخبار معلوم میشود که از امر
اهل بیت ایتام محنت انجام بعد از اینکه ظلم و طغیان آن بی ایمان بخوبی بر خاص و عام ظاهر شد
شورش عام در بلد افتاد در رسانید بر کوه شد چون مردم خطبه سید الساجدین ع را شنیدند
صداها را بنوحه و گریه بلند کردند بمرتبه که جمعی از اهل مجلس غش کردند پس از آن کوتاه اهل الا
از خواب غفلت نوع تنبهی انما ما للنجة من عند الله منتظر امام ع که واسطه بین خدا و خلق است
حاصل شد تا یکدیگر میگفتند دیدید تا خود چکردیم و بروایت ابی مخنف بازارها را معطل
کردند و از هر سو بنوحه و زاری مشغول شدند و میگفتند قسم بخدا که ما نمیدانستیم که سر
حضرت حسین ع است که باین شهر آورده اند بلکه بما میگفتند سر خارجی است که در زمین
عراق خروج نموده یزید ملعون از اطلاع بر این تفصیل بسیار مضطرب شد از جمله تدبیراتی که
در این باب کرد این بود که قرآن را جزء جزء کرد و چنین قرار داد که هرگاه مردم در مسجد جمع شوند
بعد از فراغ از نماز اجزاء قرآن را بر ایشان متفرق نمایند که بعد از نماز بلا فاصله مشغول قرائت
قرآن شوند تا از ذکر حضرت حسین ع غافل باشند مانند تدبیر یکه پدر ملعونش در جنگ
صفین کرد وقتیکه کار بر او تنگ شد بصوابدید عمرو بن العاص ملعون قرآنها را بر سر نیزها بلند
کردند و در پیش لشکر وا داشتند و منادی ایشان ندا کرد که ای اهل عراق ما با شما سخنی نداریم
غیر اینکه شما را بحکم قرآن میخوانیم تا اینکه بر آن منبر نشد انجه شد مقصود ایشان از فرو نشاندن

نشر حرمت امر منجر بحکیمن شد برا و مترتب شد آنچه شد از مفاسد که در دین اسلام کرد جمله آن تنها
بر مؤمنان عام است بلکه شما مصیبتها وارده بر اهل بیت رسول صلعم الی یوم القیامة شود الا لعنة
الله علی من استن اساس الظلم علیهم من الاولین والاخرین الی یوم الدین و از جمله آنکه بعضی که آن ملعون
نمود بعد از اینکه تفریق اجزاء قرآن ثم نشست بدین بود بروایت ابی مخنف همین که یکی از اهل شام
بد یکی برمیخورد تا یکدیگر میکفتند تا فلانا نا نظر نمیکنی که با پسر دختر پیغمبر چه کرده اند
این خبر بیزید پلید رسید که حالت اهل شام اینست امر کرد منادی در کوچه و بازار ندا کند که
همه مردم در مسجد جمع شوند آن ملعون بر منبر بر آمد و بمردم نمود که ایها الناس من چنین حسن
رسیده که شما کفته اید من حضرت حسین را کشته ام و حال اینکه پسر مرجانه نزاینه بجور زاده من
او را کشته پس قسم بخدا که میکشتم قاتل الحضرت را پس امر نمود باحضار اشخاصی که در قتل الحضرت
حاضر بودند چون در حضور شر ایستادند و نمود شبث بن ربعی و بلک وای بر تو تو کشتی حسین
را تا من تو را امر بقتل او کرده بودم شبث در جواب کفت والله من او را نکشته ام خدا لعنت کند
قاتل او را بلکه مضابر بن رهینه او را کشت مؤلف کوید این ملعون در عدد اشخاص
کو دین در روز عاشورا و این ادعا نمیتوان اعتماد نمود ولی مطابق با ایستان بجز بعضی که
نموده دو دو روز و دو ... و سرها عطهر بر یزید پلید شمر ملعون از شد ملعنت صدا
که معین شد قاتل حضرت حسین ع مطبوع یزید پلید نبست طمع جایزه و انعام درباره او
بود از این راه مضابر مذکور را کول زد که تو سر حضرت حسین را بکیر و داخل شو بر یزید و فخر نمای
کن که من او را کشته ام تا تو را جایزه و انعام نیکو دهد از خدا و خود بی خبر چنین کرد و خواند شعر
املأ رکابی فضة وذهبا   قتلت خیر الناس اما و ابا   یزید ملعون در جوابش کفت
که اکر چنین میدانستی چرا او را کشتی و تو را در نزد من جایزه نیست پس چون در این مقام یزید ندید
رو بان نمود وای بر تو حسین را کشتی تا من تو را امر کردم بقتل او در جواب کفت نه والله بلکه
او را قیس بن الربیع کشت ملتفت او شد که تو کشتی تا من تو را امر کردم کفت نه کفت پس که کشت
شمر بن ذی الجوشن لعنه الله ملتفت شمر شده کفت تو او را کشتی تا من تو را امر کردم بقتل او آن
ملعون هم در جواب کفت من نکشتم کفت پس که کشت کفت سنان بن انس نخعی پرسید تو کشتی
تا من تو را امر کردم کفت نه بلکه خولی بن یزید اصبحی کشت با و کفت تو کشتی حسین را تا من امر کردم
کفت نه معلوم است در چنین مقام میکه او لاحتمال قتل میرود هر اینها اعتراف بدانستند که مقصود

یزید مخفی بودن امر و مغلطه کردن بر مردم است چکونه یکی بخصوص اقرار میکند بقاتلیت مخصوص
پس آن ملعون در غضب شد بود و کفت وای بر شما بعضی از شما حواله ببعضی مینماید
در اسبتا استخلاص از برای یکدیکر فراهم میاورید کفتند قیس بن ربیع او را کشته آن ملعون کفت
وای بر تو تو او را کشتی تا من تو را امر کردم بقتل او کفت من نکشتم وای بر شما کی کشت قیس کفت
تا امیر من میکویم که کشت اکر مرا امان دهی کفت بلی امان دادم تو را کفت والله نکشت حضرت
حسین ع را مکر کسیکه رایات تو را کرد و عطاها در میان مردم متفرق نمود و عطاها داد و بذل
بخشش نمود و لشکر بعد از لشکر فرستاد یزید کفت که بود آنکس که این کارها را کرد کفت تو بود
بخدا قسم حضرت حسین ع را کسی نکشت غیر تو ای یزید و بنا بر بعض روایات این تفصیل در روز
بود که یزید ملعون بنا بر مصلحت خود بنای سلوک و خوش رفتاری با اهل بیت کذارد و حضرت
سید الساجدین از آنجه در خواهش نمود که قاتل پدر مرا معین کند تا او را بقتل برساند لهذا چنین
مجلسی فراهم آورد و بنا بر این مقصود ش طفره از خواهش آنجناب بود بر هر تقدیر بعد از این سؤال
سؤال و جوابها که شنیدی این ملعون غضبناک مستولی شد و از منبر بزیر آمد و بجانب خوابکاه رفت
و سر منور آنحضرت را در طشتی کذارده و روپوشی بر او کشید و او را در حجره پنهان نمود و خود
داخل در حجره تاریکی شده شروع کرد بر سر و روی خود زدن و با خود میکفت مرا چکار بود
بقتل حسین ع تو ضیح بدانکه این کونه حرکات طاهر قسم از کفتار نیز از باب پشیمانی آن ملعون
بود و این فقره که مذکور شد سر مطهر را برداشته در طشت و او را در حجره مخصوص کذارد
تا اینکه از سر نیزه برداشته چنانچه شنیدی سابقا از بعض روایات در مقابل حجره شرب خمر
و لهو و لعب بر سر نیزه میزدند تا سبیلها خواستند و میمنو نموده و مشغول شدن زینت
مجلس خود قرار میداد تا اینکه از در خانه خوابش که شنیدی سر انور را آورد و بحجره بود و چنین
نماید مقدمه خوابی که از هند وجه او شنیدی در چنین وقتی اتفاق افتاده لهذا در ذیل کلام
هند است که کفت وقتیکه خواب خود را با او کفتم سر خود را بزیر انداخت و ساکت شد چون صبح شد
حرم رسول خدا را نزد خود طلبید ایشان را مخیر نمود **مطلب دهم** در بیان رجوع حرم
بیت طاهره از شام تا وصول بمدینه طیبه و مقدمات **اما مقدمات** پس
مخفی و مستور نماند که یزید مردود اکر او را ممکن بود آل الله را همیشه در حفظ و ذلت نکاه بدارد
هر آینه مقتضای خبث ذات و عداوت او با اهل بیت رسول الله کوتاهی از این معنی نمیکرد بلکه

اگر میخواست مطلب تمام ارد و او این بود که اثری از آثار آن باقی نماند زیرا اشقیا او را شنیده
که صریح بود در اینکه آن ملعون اعتقادی بحضرت رسالتپناه ندارد بلکه محض سلطنت دنیا داخل بوده
و اینکه صریح بود در حقد قلبی او با خانواده عصمت و طهارت بواسطه اینکه رسیده بود باشقیا
لئام او از ایشان در روز بدر و کشتن از اشقیاء در قتال او با اهل بیت گفتار آن ملعون و ناسزا
گفتن و سرزنش نمودن دلیل واضح بود بر این مطلب در نظر هر کس که اندک تاملی نماید بلکه گویا
مبتلا گردیدند یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره المشرکون تا ظهور مصداق بیش
همین مقام است بعد از ملاحظه اینکه در تفسیر اهل بیت که مراد از نور امامت است حضرت صادق
سلام الله علیه فرمایند که نور امامت در قلوب مؤمنین روشن تر است از ماه تابان و فقره مبارکه
والله متم نوره یعنی باتمام خداوند این نور مبارک را بوجود امام عصر عجل الله تعالی فرجه تفسیر شده و
تا شدن این ملعون شقی احدی از مشرکین و امویین سعی در اطفاء نور امامت ننمود بانها همه حقاست ولی این
ملعون بیش از همه از او سر زد از ملعنت و خباثت معتقدش بود چنانچه شنیدی که از کثرت معجزات خارق
عادات از شهید ایشان و زنده ایشان رعب و ترس بر او غالب شد که در مقام اظهار برائت
ذمه از قتل آنحضرت در نظر مردم بر آمد با این مطلب تاکید نمود که اهل بیت را از تخلیه مجلس ایشان قرار
داده بود بیرون آورد و در ظاهر در مقام عذرخواهی و دلجوئی بر آمد اگرچه دل از او نیات باطن خبث
ذات و عداوت باطنی باز او را وا میداشت بعض گفتار و کردار چنانچه از دعوات او تکلم روایت
آن ملعون شقی با سید الساجدین علیه السلام باز داشت و با آنحضرت تکلم می نمود تا سخنی از آنحضرت صادر شود
تا بهانه شود در قتل او و آنجناب بحسب سؤال او جواب میفرمود و در دست مبارکش تسبیح کوچکی
بود که با انگشتها مبارکش میگردانید و آن شقی را نظر بگردانیدن تسبیح افتاد گفت تو با من سخن
گوئی و با انگشتها خود تسبیح میگردانی چگونه جایز است تو که چنین بزرگی آنحضرت فرمود خبر
داد مرا پدرم از جدم که آنحضرت رسول چون نماز صبح بجای آورد و فارغ میشد با احدی تکلم نمی
نمود تا اینکه بر میداشت تسبیح اگر در پیش روی او بود پس میفرمود اللهم انی اصبحت اسبحک
و امجدک و احمدک و اهللک بعدد ما ادیر سبحتی خداوندا من صبح کردم در حالتی که تسبیح تو
گویم و او را بتمجید میکنم و حمد میکنم و تهلیل میگویم بعدد آنچه میگردانم تسبیح خود را و تسبیح را
بر میداشت و آن را میگردانید و هر چه میخواست میگفت با مردم بدون اینکه تسبیح گوید و میفرمود
این گردانیدن بمنزله تسبیح است بدون اینکه تسبیح گوید و ذکر قرار داده میشود و سر زدن

برای

برای فاعل این فعل تا اینکه فرمود که بر روی فراش خود در فراش خود قرار گیرد بخواند مثل آنچه
را و تسبیح را در زیر سر خود گذارد از برای او تسبیح و ذکر محسوب میشود تا وقت صبح پس من چنین عمل
نمودم بجهت اقتدای بجد خود پس یزید ملعون گفت با احدی از شما تکلم نمینمایم مگر اینکه جواب
میگوید بجهت اینکه پناه میبرم بان

کشف حال

غیر واحدی از ارباب مقاتل نقل نموده اند که
در صبح خواب دیدن هند زوجه یزید بالخواب اگر تفصیلش مذکور شد آن ملعون اهل بیت طاهرین
را نزد خود طلبید در مقام اظهار مهربانی بر آمد از قرائن این خبر که بلفظ صبح و تا قتل یزید را
بعد از جستجو در حجره تا دید بلکه خواب مذکور در شب واقع شده باشد و در بعض روایات
حضرت سید الساجدین ع مرویست که فرمود مادر و عمه بیبیکه از برای ما قرار داده بودند زیاده از
دو روز نگاه نداشتند بلکه ظاهر روایت سابقه در داخل نمودن اهل بیت بخانه یزید و استماع
گریه و ناله کردن اهل خانه یزید این است که اقامه ایشان در روز اول بوده ولی مقتضای جمع بین این
دو این است که در روز سیم و روز یزید اهل بیت را در مجلس عند آورده مهربانی طلبیده باشد
و در شب بعد علیا مکرمه سکینه خواب سابق را دیده باشد چنانچه شنیدی که آن علیا مکرمه فرمود
بعد از چهار روز از ورود خواب دیدم بنا براین خواب در شبیکه آن مظلومه روز اول با مام تعزیه
دار بوده دیده و از بعض اخبار مستفاد میشود که انتهای حبس ایشان روز سیم بوده زیرا
در بعض روایات روز اول مذکور است قتل نکشته بوده که یزید ملعون امر باحضار اهل بیت
نمود در روز دویم اول حبس بوده و چون سیم بیرون آمده اند چنین مینماید که خطبه خواندن حضرت
سید الساجدین ع در روز سیم و روز دوم حبس بوده باشد که تزلزل در یزید از مجلس بیشتر
از همه حاصل شد و این دو خواب بیشتر سبب اضطرابش گردید و هر تقدیر بعد از احضار اهل
بیت اظهار مهربانی نمود چنانچه اغلب ارباب مقاتل نقل نموده اند ایشان را مخیر نمود بین ماندن در
بین رفتن بسوی مدینه جز الامام و ایشان اختیار کردند رفتن مدینه را و بروایت منتخب اهل
محنت سلسله حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون دیدند آن ملعون اظهار مهربانی میکند با و گفتند ای یزید
زود تر نیکه اینمصیبت بر ما وارد شده عقده دلها گشوده نشده زیرا بخواهش دل بر کشتها
کربلا فرصت گریه نداشتیم چنانچه از حضرت سید الساجدین ع مرویست که فرمود اگر چشمی از ما
گریان می شد نیزه بر سر آن گریه کننده میزدند آن ملعون اذن داد که هر چه میخواهید چنان کنید پس
خانه مخصوص وسیعی از برای ایشان معین نموده تا هفت روز ایشان مشغول نوحه و زاری بودند

وبروایت ابی مخنف دیگران نماند در دمشق زن قرشیه مگر اینکه سیاه در بر و با اهل بیت عزا نمودند در
ایام مذکوره مشغول تعزیه داری بر حضرت حسین ع گردیدند در محرق القلوب روایتی نقل نموده که
حضرت زینب خاتون از یزید ملعون خواهش نمود که سرهای شهدا را از برای ایشان بفرستد تا اقامه تعزیت
ایشان بیشتر رونق گیرد و درادای حال اهل بیت علیها هر روز در اوقاتی که مشغول گریه و زاری باشند
که ناگاه ملازمان یزید آمده هر یک سری از آن سرهای مقدس بر روی دست چه حالت خواهد داشت
دختر امیر عرب حضرت زینب اکبر سر مطهر حضرت حسین را بگیرد و ام کلثوم سر حضرت عباس را بگیرد
تا مادر دل لیلای جگر سوخته و مادر قاسم سر عزیزش بسینه که سر نور دیدگان خود را گرفته
بر سینه چسبانده باشد ای نازپروردهٔ حضرت حسین ع سکینه خاتون فدایت شوم نمیدانم تو با سر پدر
و مادر شب و روز چه معامله نمودی و بروایت ابی مخنف تا روز هشتم شهدا آنها را تجهیز نموده
ماندند در شام و در رفتن مدینه طیبه رفتن را اختیار نمودند و بروایت سید در لهوف یزید ملعون
در روزی که امام ع خطبه بسیار بر مردم خواند با امام سجاد وعده نموده بود که سه حاجت
از برای تو روا نمایم چون بنای رفتن مدینه شد تا آن امام انام فرمود ای یزید تو بمن چنین وعده کرده
گفت بلی حال مطالب خود را بگو تا روا کنم فرمود مطلب اول من اینکه سر اطهر پدرم را بمن ده
که او را ببدن شریفش ملحق نمایم دوم اینکه اسبابی که از ما بغارت رفته در کربلا برده اند امر کنی بما
پس بدهند سیم اینکه اگر عازمی بر قتل من با این زنان بی کس شخصی را همراه کنی ایشان را بحرم جد
برگرداند آن ملعون جواب گفت اما اینکه از شما رفته از مال خود بشما عوض میدهم باضعاف آن و اما
زنان تو خود ایشان را بمدینه برگردان و من از قتل تو گذشتم واما سر پدرت پس او را نخواهی دید
وبروایت آنحضرت امام فرمود مال تو بر تو ارزانی باد و ما را احتیاج ندارم و من مطالبه اسباب
خود را کردم از این بابت که در آن لباسها است که جده ام فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی ص بدست خود
رشته و در آن اسباب قلاده و پیراهن آنحضرت و این اسباب مناسب نیست بدست غیر باشد
پس آن ملعون امر کرد آن اسباب را آوردند و برابرش باز یاد کرد و دویست دینار از مال خود امام ع آنها
را گرفت و بفقرا قسمت نمود مؤلف گوید در قبول امام قال یزید را انکه تا این مطلب
آن ملعون است اولا ارشاد در مسئله قبول هدیه ظلمه تا بنا اینکه امام ولی است بر مال
در قسمت بفقرا آنکه اول آنکه نماید بیزید که قبول من نه از راه میل بمال دنیا است دوم این
مقتضای مطلب است زبان یزید گردد حق فقرا که ایشان را بر خود مقدم دارد سیم اینکه ارشاد

خلق باشد که بعینه حضرت مال خود را بظلمه صاحب محرق القلوب میگوید و این بنظر رسید وقتی که
یزید ملعون گفت سر پدرت را نخواهی دید حضرت فرمود ای یزید تو را گمان اینکه سر پدرم از من پنهان
واو را نمیتوانم دید و با او تکلم نمیتوانم کرد و در آن وقت آن سر انور در طشت بر روی او و متصل باو کند
در یکی از حجرات خانه بود پس امام سجاد صلوات الله علیه و بجهت آن حجره نمود و گفت السلام علیک
یا ابا عبدالله ناگاه آن سر مبارک کنار رو افتاد و از سر اطهر آوازی بلند شد وعلیک
السلام یا علی یا ولداه حضرت سید سجاد صیحه زد ای پدر بزرگوار چرا مرا گذاردی
وها انا راجع الی حرم جدک واودع الله واقرء علیک السلام اینست من بسوی حرم جدم بر میگردم و تو را
بامانت خدا میگذارم و بر تو باد سلام پس فغان وخروش از خانه یزید برآمد پس بروایت روضة الشهدا
یزید پلید آن سر اطهر را تسلیم امام نمود کشف و سر و تنویر و شنیدگی در روایت صاحب
مناقب بیان وجه اراده امام ع در مطالبه اسباب غارتی دفن بروفق صحیحی روایت مینماید چنانکه بوده
در وجه مانند اسبابی خاصه حضرت زهرا در نزد لشکریان جور و جفا از قبیل هدایا که بیکم نما
باشد و این تمام حجت بر غیر قابل و الا بحسب اعتبار مینماید بماند در نزد ایشان زیرا ودایع حضرت زهرا
سلام الله علیها تالی ودایع امامت است چنانچه ودایع امامت در نزد غیر امام نمیمانند ودایع حضرت صدیقه
کبری سلام الله علیها بعید است در نزد غیر بماند در باره قلاده صدیقه کبری مرویست روایتی
که محصل او این است وقتی شخص اعرابی داخل مسجد حضرت رسول ص شد و از آنحضرت چیزی خواست
آنجناب فرمود در نزد خود از برای تو چیزی نمیبینم ولکن الدال علی الخیر کفاعله تو را دلالت میکنم
بروی بدر خانه فاطمه که از برای تو گشایش شود اعرابی بدر بیت الشرف آمد پس از سلام و تحیت عرض
حال خود نمود صدیقه کبری فرمودند یا اخا العرب در خانه علی چیزی هم نیست مگر یک پوست
گوسفندی که شب حسنین را بر روی او میخوابانیم و روز شتر خود را بر روی او علوفه میدهیم بگیر
این پوست را و بفروش خدا امید است بتو وسعت دهد شخص اعرابی عرض نمود ای خاتون این پوست اگر از
من میخریدند برای من چه خواهد شد حضرت زهرا سلام الله علیها فرمودند پس بگیر قلاده مرا و او را
بفروش خدا امید است بواسطه او بتو وسعت دهد آن شخص قلاده مبارکه را گرفته خدمت حضرت رسالت ص
آمد آن قلاده را در معرض بیع در آورد و عمار یاسر علیه الرحمة خدمت حضرت رسول ص عرض کرد یا رسول
الله اذن میفرمائی در خریدن قلاده آنجناب فرمودند بخر که اگر جن و انس در خریدن این شریک شوند
کفایت حال ایشان را میکند پس عمار نزدیک اعرابی آمد گفت بکم تبیع العقد گفت بشبعی تا براو سوا

شوم و بر دیگری پوشم و بسیار بکه مرا با هلم بزرگ شناو بشکم سیری از نان و گوشت عمار مشغول بود بقسمی که
اعرابی از روی بعض جبر بسیار سخن گفت با همان پیر او را بخانه برد و سیر کرد و پوشاند و دینار و درهم و
شتر داد او را چنان وصفی که گفته بود تسلیم نمود اعرابی خوشنود شده متوجه حضرت رسول شد و امر نمود پیر از این
کردار عمار را بعرض آنحضرت رساندند و فرمود که دعا کن از برای فاطمه اعرابی خواستار خداوند که
بفاطمه عطا فرماید آنچه که با حدی از خلق کند رسول الله آمین فرمود پس عمار آن قلاده و مشک
را معطر نمود و در جامه یمنی گذارد و او را بدست غلام خود سهم نام داد که او را از سهم خود از
غنیمتی از غنایم که متمنا و شده بود خریده و بهمین مناسبت او را سهم نام نهاده بود با او گفت این
را خدمت حضرت رسول برده عرض کن که تو را با این گردن بند با آنحضرت بخشیدم چون سهم خدمت
آنجناب مشرف شد تفصیل را عرض نمود فرمود قلاده را ببر نزد دخترم فاطمه که من هم تو را با
قلاده باو بخشیدم سهم خدمت خاتون محشر مشرف شد و تفصیل را بعرض صدیقه کبری رسانید
آنحضرت قلاده را از او گرفت فرمود من تو را در راه خدا آزاد کردم آن غلام را گریه شوق گرفت
و میگفت هرگز ندیده ام بابرکت تر از این قلاده که برهنه سیر و فقیر را غنی و پیاده را سوار و بنده
را آزاد باز بمکان خود برگشت انتهی اگر مقصود از حرکت دادن آن قلاده مبارکه بگردانیدن آن
بدست ظهور آثار عجیبه گذشته از مقام عالی که از برای جناب عمار باین واسطه حاصل شده
بود هرگز بدست غیر قرار نمیگرفت حال افتاده چگونه در دست ناکسان که او را بعنوان
ظلم و غارت گرفته باشند قرار گیرد با اینکه آثار آن تفصیل بما نرسیده و علت وجود آن خاصه
با وجود مقتضی دلیل بر عدم نسبت این در باب قلاده بود از این تقریر معلوم میشود بطریق
اولی حال پیراهن مبارک صدیقه کبری چگونه چنین نباشد و حال اینکه رشته او بدست
مبارک خود آن معصومه بوده چنانچه از سید الساجدین ع شنیدی بعمل آمده و بعد از وفات مدتی
ملاصق بدن زهراء اطهر سلام الله علیها بوده مکرر نشنیده و ضمن چادر آنحضرت در خانه یکی
از یهود در ظلام بجهت روشنی و اطمینان شخص یهودی در مقابل عذر جوید و در باطن از برای هدایت
جمعی از یهود بدین اسلام گذارده شدن یهودی آنرا ملاحظه نمود با زنی که در حجره خود گذارد
او بود با جمعی از اقوامش بشرف اسلام مشرف شدند چه نسبتست بین چادر و پیراهن که ملاصق
بدن شریفش بوده خصوصا اگر تار و پودش بدست مبارک صدیقه کبری رشته شده باشد
این در باره لباس یادگاری صدیقه کبری بود از این تقریرات تاثیر لباس امام غریب شهید ا

بعضهم علی الخصوص عمامه مبارکه او را که عمل شکل بتقسیم یا شیخی عمامه بستن امام ع در او نموده باشد چه
در فضایل عمامه بستن وارد است و نکته آنکه با عمامه ثواب عبادات صنف دارد که یکطرف آن در
مشرق و یکی در مغرب باشد این در دستار بناس است اما بالنسبه باین عمل که از امام سر زند بعد از
حر خواهد بود لباس دیگر پیغمبر موسی علیه السلام با بیت مقدس و منتقل و عصای موسی بهم میرساند
این عمامه مبارکه عقل در او حیران است که چه بگوید خاصه عمامه ای که او فوق بسیار دارد این همه تقریر
عمامه امام بود ابتدای عمامه نبو مظلوم کربلا این عمامه در او آلوده بخون شریفش بود که مجمل
آنچه باید در این خون گفته شود در مطلب ششم بطریق اشاره گذشت و از این تقریر حال
پیراهن خون آلود سوراخ سوراخ آنجناب بر درک کن و تا دمی باد از حالت اهل بیت در وقتیکه آن
لباسها را باین احوال دیدند البته خواهران برادر کشته و دختران پدر بخون آغشته و مادران
جوان پاره پاره شده در آن مجلس شوم محشر را از یاد برده اند و مرویست که حضرت امیر المؤمنین ع
وقتیکه پیغمبر خدا را غسل داد پیراهن را از تن مبارکش بیرون کرد او را از حضرت زهرا سلام الله
علیها پنهان میداشت برای آنحضرت تاب دیدن او را نداشت تا اینکه روزی بالتماس تمام حضرت را
امیر المؤمنین ع بجهت حضرت خیر الانام پیراهن مبارکه او را او نمود بر آنحضرت حالتی رخ داد که نزدیک
بود روح از بدن اطهرش بیرون رود با اینکه اثر خونی یا علامت زخمی در او ندیده بود با چه
حالت داشت حضرت زینب در مجلس یزید پلید وقتیکه پیراهن خون آلود سوراخ سوراخ برادر
را دید ادلعن الله ظالمی آل محمد من الاولین والاخرین الی یوم الدین و بروایت صاحب مناقب در
این مقدمات همیشه در وقت غذا خوردن در شب و روز حضرت سید الساجدین ع را حاضر
نمود تا آنحضرت حاضر میشد غذا میخورد و از آنحضرت عذر میخواست و بروایت مفید دیگر
پس از اینکه یزید از اهل بیت خواهش نمود که در دمشق بمانند و ایشان ابا نمودند گفتند ما را
بمدینه بفرست که محل هجرت جد ما است **مؤلف گوید** اگر چه شنیدی که در بعض اخبار
یزید ایشان را مخیر نمود بین ماندن در دمشق ولی مقتضا جمع اینست که میل باطنی او نماندن ایشان
بوده از بابت مهربانی بلکه از این که شاید اگر در نزد او باشند بیم اینکه ایشان را منع کند از اینکه
خلل باشد در سلطنت او ولی چون مقتضای آنجناب سابقا شنیدی ملجا بود در اینکه خلاف تمایل
ایشان نماید اقدام بروانه کردن نمود پس طلبید بروایت مفید نعمان بن بشیر را که از صحابه
حضرت رسول ص بود و گفت مهیا کن از برای این زنان و بفرست همراه ایشان از اهل شام شخص

صالح امینی را و سوار و اعوان از برای ایشان معین کن که در خدمت ایشان کوتاهی نورزند
پس از تعیین ایشان را خلعت و انعام داد و جیره و منال مشخص نمود پس حضرت سید الساجدین ع
را خواست در مقام اعتذار خدمت آنجناب عرض کرد خدا لعنت کند پسر مرجانه را بخدا قسم
اگر من بجای او بودم پدر بزرگوارت هر چه میگفت قبول میکردم و هر چه میخواست میدادم
مرگ را از او دور مینمودم بهر چیز مقدور من بود اگر چه بهلاک بعضی از اولاد خود ولکن تقدیر
خدائی چنین بود امری واقع شد کار از دست من رفت خواهش دارم از مدینه همیشه نوشته تو بمن
برسد هر مطلبی داشته باشی اظهار کنی تا برآورم شنیده بروایت روضة الصفا سر حضرت سید الشهدا
را باو تسلیم کرد تا برده ببدن اطهر ملحق نماید چنانچه مجلسی مرحوم در بحار ذکر نموده که مشهور
میان علما امامیه است که سر اطهر ببدن شریفش ملحق شد در کربلا و حضرت سید الساجدین ع
و را با خود آورد و از شیخ ابن نما علیه الرحمه نقل نموده اختلاف در باره سر مطهر و قومی گفته اند
که عمرو بن سعید که والی مدینه بود او را در مدینه دفن نمود و از منصور بن جمهور منقولست که
داخل خزانه یزید شدم وقتیکه او را باز کردند جونه سرخی یافتند غلامش سلیم نام را گفت
جونه را محافظت کن که گنجی از گنجهای بنی امیه در او است چون او را باز کرد دیدند سر حضرت حسین ع
است و او را اثر خضاب بود پس غلام خود را امر کرد با خضاب ثوبی پیراهن ثوب را گرفت و سر
مطهر را در او پیچید و او را در دمشق دفن نمود در نزد باب الفرادیس نزدیک برج سیم از طرف
مشرق و چون بنوع حسبه اینکه در دکان عطاری او را طبله گونه بید از ابن نماء فرموده جماعتی
اهل مصر مرا خبر دادند که مشهد را بشی در مصر مشهور است در نزد ایشان که میگویند محل دفن
سر مطهر است و او را مشهد کریم میگویند او را با طلا زینت کرده اند همیشه و دایم از او
زیارت میکنند و خود ابن نماء فرموده آنچه محل اعتماد است اینست که او را اعاده کردند بسوی
جسد شریف بعد از اینکه او را در شهرها گردانیدند و سید بن طاوس ره نیز در باب بمضمون ابنا
فرموده و نقل عمل امامیه نموده با اینکه با جسد شریف مدفون شده و منقول از صاحب مناقب
اینکه یزید ملعون سر منور را فرستاد بمدینه از برای عمرو بن سعید بن العاص که عامل یزید بود بر
مدینه چون نزد او آوردند گفت خوش داشتم که او را از برای من نمی فرستاد پس امر نمود که او را
در بقیع نزد قبر مادرش فاطمه دفن نمایند در آنجا است بعد از آنچه از مناقب مذکور شد گفته
اینکه غیر صاحب مناقب اینکه سلیمان بن عبد الملک شبی رسول خدا ص در خواب دید که با او اظهار

مرحمت میفرمود پس حسن بصری را طلبید کیفیت خواب را با او گفت حسن گفت شاید احسانی درباره
اهل بیت حضرت رسول کرده گفت من سر حضرت حسین را در خانه یزید بن معویه یافتم پس پنج
کفن دیباج نموده و با جماعتی از اصحاب خود بر او نماز کردم و او را دفن نمودم انتهی ظاهر این روایت
دفن در دمشق است و ابن بکری نقل نموده مقدمه دفن نمودن سلیمان بن عبد الملک سر مطهر
را در مقابر مسلمین و پس از اینکه عمر بن عبد العزیز والی شد از مکان سر آنحضرت جستجو نمود و آن
مکان را اخبار نمودند امر بنبش نمود و بیرون آورد معلوم نشد چه کرد و مظنه آنست
که او را بکربلا فرستاد و بجسد اطهر ملحق نمود و بعضی اعتقادشان اینست که در نزد قبر امیر المؤمنین
سلام الله علیه مدفون است بنظر بعضی اخبار چنانچه کلینی و غیره روایت نموده اند از حضرت
صادق ع در وقتی که از حیره قصد زیارت امیر المؤمنین ع نمودند پس از زیارت آنحضرت پسر خود
اسمعیل را فرمودند برخیز سلام کن بر جد خود حسین ع عرض نمود مگر آنحضرت در کربلا نیست
فرمود سر او را بشام بردند یکی از موالیان ما او را دزدید و در پهلوی امیر المؤمنین ع دفن نمود
و شنیدی در بعض روایات مطلب سابق بود در ذکر خواب آن شخص که از مستحفظین سر انور بود که
بعد از آنکه مرد دید حضرت رسول ص او را بردار آنرا نور ناپید ابود و این مناسبت با دفن
در کربلا و الله العالم **مؤلف گوید** از جمله احتمالات که بنظر حقیر میرسد اینکه مقصود حضرت
ام سلمه و فرمودن حضرت رسول ص با مخدره بعد از اخبار بقتل حضرت حسین ع اینکه الحال از دفن
او بر میگردم اگر مقصود از دفن دفن ظاهری باشد دفن سر منور باشد اگر این خواب روز عاشورا
واقع نشده باشد چنانچه ظاهر خبر مشتمل بر ذکر این قضیه است **حکمت** از جمله امور یکه
لازمست بر مستمعین اخبار مصیبت مولای ما حسین ع و متتبعین در آثار آن بزرگوار اینکه خداوند
علی اعلا نموده و نمایاند بتوسط خوابهای مختلفه و بیداری از شب عاشورا تا تمام زمان
اهل بیت اطهر در شام شوکه اهل ملاء اعلا از ملائکه و اهل برزخ از ارواح انبیا و اوصیا و
شهدا و صلحا امر بزیارت میشوند آنحضرت سید الشهدا را و اقامه ماتم و عزا مینموده اند از برای
آنحضرت چنانچه مکرر در مقدمات کربلا و کوفه و راه شام و زمان مکث اهل بیت در خرابه
شام البته مذکور شد و در این مقدمه اظهار شان بزرگی است از برای آنحضرت که از برای
احدی از اولین و آخرین این تفصیل واقع نشده و از این مطلب سر لطیفی میتوان استنباط نمود
که این عمل از آن بزرگواران عبادتی بزرگ بوده بواسطه اینکه این بزرگواران از ملائکه و انبیا

واو لنا می باید از ایشان نصار نشود مگر اینکه در شرع راجح باشد بلکه رجحان آن بسر حد کمال رسیده باشد
و معلوم است چنین عملی عبادت بزرگی باشد پس ملخص این باشد که زیارت ایشان سر انور وجسد
اطهر حضرت از افضل عبادات ایشان است و از این تقریر عنوان نیز برد بالبداهه باینکه بواسطه
زیارت که بر آن حضرت مخصوصاً عاید از رواح مکرمه در عوالم اخرویه میشود نظیر اینکه
مخبار متعدده وارد است در اینکه روز جمعه را یوم المزید میگویند بواسطه اینکه در آخرت
از برای اهل بهشت در هر شب حاصل میشود از زیادتی فیوضات سبحانی که در سابق بر آن
نبوده و همین مضمون اخبار بکه وارد است در تفسیر فقره مبارکه و رضوان من الله اکبر حاصل
تقریر اینکه این نوع فیوضات در آخرت از برای مؤمنین فضلاً از معصومین موجود است چنانچه منصوص
است که این زیارات تفضلی باشد که خداوند با ایشان میفرماید بواسطه اعمال دنیویه ایشان
ممکن است که بعض موصله از ایشان در آن نشأه نیز باعث زیادتی بشود و چون ممکن شد
و شاهد بر ممنوع بودن بلکه بر عدم آن نیست انچه گذشت از تقریر لزوم عمر داشتن زیارت
کوبه ایشان بلا مانع است در اثبات مدعی که این عمل از برای معصومین اسباب فیوضات عظیمه است
و بعد از این تقریر بناید جمود نمود بر اینکه دار تکلیف عمل دار دنیا است و آخرت دار جزا است
زیرا این کلام مستلزم تفویت اعمال مذکوره است از معصومین در کار الله و استغفار ایشان در حق
شیعیان خصوصاً در این عمل مبارک معلوم میشود بجهت اینکه عزای مصیبت حضرت سید الشهدا و زیارت
آن حضرت عبادتند بلکه نقل شده از عالم ارواح ابتدای شان و مرثیات شوم سید الشهدا و مولا
که وجود ندارد جمیع احوال عوالم اسباب فیض بوده و هست رجوع بروایت ابی مخنف بجاذار
کتب چون روز هشتم شد یزید ملعون اهل بیت را حاضر نمود و از ایشان خواهش نمود که
در شام قبول نکردند پس امر نمود تا محملها از برای ایشان مهیا نمایند تا محامل را بفرشهای
ابریشمی فرش نمایند و گفت سفره مایحتاج بگسترند و نقود در راه بجهت ایشان دو نمود بعلیا
مکرمه ام کلثوم بیکر اینها را عوض برادرت حسین چنین فرض کن بمرات خود از دنیا رفته بجهت
فرموده چه قدر قوت و سخت بوده تو ای یزید برادر مرا میکشی و مال دنیا عوض او میدهی چگونه
چیزی عوض برادرم خواهد بود پس یزید بذل مال زیادی با ایشان نمود و انهم یک مرتبه
رسیده بود با مضاعف داد و حلی و حلل زیادی بهر یک از اهل بیت طاهره داد پس بعد از تعیین
سواد و بروایتی بسر کردگی نعمان بن بشیر و بروایتی بشر حزلم و مفضلاً جمع ایشان که بزرگ

کل را نعمان و پس از او بشیر بود و سفارش و تاکید باو در حسن غایت ادب با ایشان نمود
و گفت شب راه روید و روز در پیش ممانعتی که از نظر ایشان غایب نشوی چون منزل نمودید
شما از ایشان بکناری فرود آیید و لشکر را اطراف ایشان متفرق نموده مشغول حراست باشند
پس آن کاروان دلسوختگان روانه شدند ملاعین هاموری به ستور العمل که یزید به ایشان
گفته بود عمل مینمودند چون آن مصیبت زدگان همه جا آمدند تا بزمین عراق رسیدند
مصیبت بروایت ابن طاوس رحمه الله علیه نقل نمودند که فرمود ابراهیم که بکربلا ببرید ببرا انشخص
الطاعت نموده ایشان را وارد زمین کربلا نمود و از قضا چنین اتفاق افتاد که زمان ورود آن دل
سوختگان مقارن شد با ورود جابر بن عبد الله انصاری که با جمعی از بنی هاشم که بزیارت
حضرت سید الشهدا علیه السلام آمده بودند و در یک زمان وارد بر قبر مطهر شدند چون یکدیگر
را شناختند آغاز گریه نمودند و صورتهای خود را از هر دو طرف سیاه و ناله بلند نمودند صیحه ها
را طپانچه میزدند تا بحدی که جگرها را سوراخ مینمود چگونه چنین نباشد حال آنکه جمعا
و اصحاب موالیان و سادات خود را میبینند بعد از تحمل مصیبتهائی که عقول از تصور آن عاجز
علی الخصوص امام عصر خود حضرت سید الساجدین را که مایه قوام وجود ایشان و بقیة الله فی
الارض است با امرینکه جابر را بود با البتّة مجانواده عصمت و طهارت امام را زنجیر و مصیبت
زده بر ببیند و از انظر و اهل بیت غریب بیکس مدتی عنبر دشمن بدبخت کلام آشنا و دوستی را
نشنیده اه اه از ان حالی که اهلبیت طاهره حکایت حال خود را از برای ایشان نمایند چگونه آن
دوستان توانستند بشنوند بعد از این مدت ندبه در زمان ما ذاکری ذکر مصیبت میکند
دوستان بیخود میشوند چگونه بوده حال مستمعین که سید الساجدین ذکر مصیبت نماید
که بر سر من و عیال پدر و برادران و کسان ما چه آمد بعض حکایت نموده اند چون زینب خاتون
بنزدیک قبر برادر رسید جامه طاقت چاک زد و با واز بلند فریاد برکشید اخی و احسیناه و ابن
رسول الله یا ابن مکه و منی یا ابن فاطمة الزهراء و ابن علی المرتضی ای برادر و جان حسین ای حبیب رسول
خدا ای پسر مکه و منا ای پسر فاطمه زهرا و پدرم علی مرتضی پس بی خود بر زمین افتاد و مدهوش
هوش شد ام کلثوم موی خود پریشان نموده و لطمه بر روی خود میزد و میفرمود الیوم مات
علی المرتضی الیوم حل الثکل بالزهراء امروز پدرم علی مرتضی از دنیا رفته امروز مادرم فاطمه
زهرا مصیبت فرزندش نشسته سکینه و فاطمه و سایر زنان و دختران فریاد و احمداه برکشیدند

شمر

و نعره واحسینا از جگر برآوردند و زبان حال فریاد میزنم یا بنی اخیّا بود هنا ذبح الحسین بسیف
در اینمکان شمر ملعون حسین را ذبح نمود و در اینمکان حسین جبین نورانیش بخاک نهاد
هنا نحروا الرضیع بسهم حقد هنا العقیلة فی یوم عبوس حیال لما فدا اسیرة سبینا در اینمکان
روزگار بر عباس تنگ شد و در رساندن آب بعیال بحسرت ماند هنا نحروا الرضیع بسهم حقد
ما رحموا الصغار المرضعینا در اینمکان تیر جفا بر حلقوم طفل شیرخوار زدند و رحم ننمودند
اطفال شیرخوار را هنا علو رؤس بنی علی و رؤس بنی العقیل الغافلینا در این مکان سر
اولاد امیرالمؤمنین و اولاد برادرش عقیل را بر نیزه های جفا بلند کردند و از کتاب بشارة المصطفی
از اعمش از عطیه عوفی منقولست که عطیه گفت من با جابر بن عبدالله انصاری بزیارت حضرت
رفتیم چون وارد کربلا شدیم جابر در فرات غسل کرد بعد یکجامه را ازار و جامه دیگر را ردا نمود
مانند محرم بعد خود را بسعد معطر نمود پس هر قدم بعتبه عرش در آن باب الله وصراط المستقیم
با خضوع و خشوع گردید بعینه چون بر جناب جابر این معنی معلوم بوده بمضمون حدیث
کرمان سبیله من زار الحسین کمن زار الله فی عرشه زیارت آنجناب بمنزله زیارت خدا است بسبب آن
حالت زائر بالامر خالت محرم باشد چون معلوم است که چه نسبت است طواف بیت الله ظاهرت
که این عمل ظاهر را ... چه نسبت است بین این عمل و بین فضل طواف بیت
الله نوری با ... حدیث قدسی لا یسعنی ارضی و لا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن مراد و
نمیگنجم در زمین و آسمان من ولکن قلب بنده مؤمن فرو میگیرد شنیده و مضمون میگنجم که زیارت
امام نا لامر ... است از طواف کعبه قلب مؤمن بقول مطلق کجا و کسیکه محبت او روح ایمان است
کجا بلکه چرا نمیگوئی شرافت کعبه که خدا قبله اش دنیا نقرار داد و طوافش بر مستطیعین واجب شد
نقد بر و نظام ... مظهر ولایت است و اگر عبادات از ولادت کثیر البرکة امیرمؤمنان علیه
الصلوة من الملک المنان است ... و از آن
جزو از زمین تمام زمین منبسط شد و حجر مبارک که عهد داد و ولایت است در اینمکان نصب شد
و در ظهور حضرت حجت روحی له الفداء ... خواهد داد و جبرئیل در همان مکان
بدالله ... بر سر برد ... رجع پس ...
و ... پس ... که نزدیک قبر مطهر ... تکبیر گفت بی اختیار
افتاد و غش کرد ... بعطیه گفت ... مطهر ... چون دست او بقبر

مطهر

مطهر رسید وقت بر او مستولی شد بی اختیار غش کرد عطیه گوید آب بر رویش پاشید تا بحال خود
آمد چون بخود برگشت سه دفعه آواز خود را بلند کرد و گفت یا حسین بعد گفت حبیب لا یجیب
حبیبه دوستی است که جواب دوست خود را نمیگوید بعد گفت وانّا لک بالجواب چگونه جواب
بگوئی و حال آنکه رگهای گردنت را بریده اند و جدائی انداخته میان سر و بدن تو فاشهد انک
ابن النبیین و ابن سید الوصیین شهادت میدهم که تو فرزند پیغمبران و فرزند سید اوصیائی
و ابن حلیف التقوی و سلیل الهدی و خامس اصحاب الکساء و پسر کسیکه از تقوی منفک نمیشود
و زاده هدایتی و پنجم اصحاب کسائی و ابن سیدة النساء و فرزند خاتون زنانی و چرا چنین نباشی و
حال آنکه غذا داد ترا دست سید پیغمبران و تربیت یافتی در کنار پرهیزکاران و شیر خوردی
از پستان ایمان و از شیر ... شدهٔ باسلام پس پاکیزه بودهٔ در حیوة و بعد از موت دلها
مؤمنان محزون اند از فراق تو و تشکیک کننده نیست در اینکه خدا از برای تو اختیار نموده پس
بر تو باد سلام خدا و رضوان تو شهادت میدهم که از راهی رفتی که برادرت یحیی بن زکریا رفت عطیه
گوید پس جابر چشم خود را گرداند باطراف قبر مطهر و گفت السّلام علیکم ایتها الارواح التی حلت
بفناء قبر الحسین و اناخت برحله سلام بر شما باد ای ارواحی که در پای قبر مبارک حضرت حسین ع
جا گرفتاید و بار خود را در آنمحل فرود آورده اید ... ابدا اشهد انکم اقمتم الصلوة و
آتیتم الزکوة و امرتم بالمعروف و نهیتم عن المنکر و جاهدتم الملحدین و عبدتم الله حتی اتاکم الیقین
شهادت میدهم که نماز را برپا داشتید و زکوة را دادید و امر بمعروف و نهی از منکر کردید و جهاد نمودید
با ملحدین و عبادت حق نمودید تا تحصیل یقین کردید بحق آنکه بعث محمدا بالحق لقد شارکناکم فیما
دخلتم فیه قسم بآنخدائی که رسول خدا را براستی فرستاده تحقیق شریک گشتیم با شما در آنچه شما در
آن داخل شدید عطیه از استماع این کلام متعجب از جابر پرسید چگونه شریک گشتیم و حال آنکه
در پستی و بلندی در نیامدیم و شمشیر بکار نبردیم و این شهدا جدائی افتاد میان سرها و بدنهای
ایشان و اطفال ایشان یتیم شدند و زنان ایشان بیشوهر گردیدند جابر فرمود یا عطیه شنیدم
از حبیبم رسول خدا فرمود من احب قوما حشر معهم و من احب عمل قوم اشرک فی عملهم هر کس دوست
دارد قومی را با ایشان محشور میشود و هر کس عمل قومی را دوست دارد با ایشان در عمل شریک است
قسم بآنخدائی که محمد را بحق فرستاده نیت من و نیت اصحاب من بآن نیتیست که حضرت حسین و اصحاب او بر او بودند هستیم
پس فرمود مرا ببر بخانه های کوفه چون او را برداشتیم در بین راه بما فرمود دوست داشتم

باش دوست آل محمد را و دشمن داشته باش دشمن ایشان را اگرچه روزه دار و شب زنده دار باشد
و رفق و مدارا کن با دوستان ایشان که اگر قدمی از ایشان بلغزد بعصبیت قدم دیگر ثابت میشود
بتحقیق که محبت محمد و آل محمد بسوی بهشت است و مرجع مبغض آل محمد بسوی نیران و بروایت
طاوس که اهل بیت طاهره چند روزی در سر قبر مطهر شهدا مشغول تعزیه داری بودند و اعراب
که در اطراف بودند جمع شده با ایشان تعزیه داری نمودند و بنا بر بعضی روایات سه روز مشغول
بتعزیه داری بودند و بعد قبور شهدا را وداع نموده رو بمدینه طیبه روانه گردیدند و بعضی مقید
ورود اهل بیت را در هجده روز و همراهان اول دانسته اند و از بعضی ذکر نموده اند و در کتب مطالب که
مذکور شد که بنا بر اظهر روایات روز دوم عاشورا بعد از ظهر از کربلا حرکت نموده اند و بنا
بر این ... مراحل کوفه شده باشند شش یا پانزده روز با شانزده روز از کوفه تا شام
رفته اند و اینکه ده روز حبس بوده اند بنا بر این توقف در شام از ده روز کمتر نبوده که در شام
تشهیر و رسانیده باشند بمجموع بیست و هشت و نه شود سیزده روز باقی ماند از برای مکث
ایشان در کوفه و طی مسافت از شام تا کربلا هر قدر فرض شود بسیار مشکل است مگر اینکه گفته
شود دستی و زینش در کوفه بوده اند و راه نزدیکی معمول بوده کرده روز پیش طول نکشیده
و اینکه بعد رفتن از راه غیر معمول رفته اند بجهت خوف از دشمن و یا اینکه ترجیح داده شود آنچه
را که شنیدی از روایات که در حبس نبودند هفت روز با اکثر تمام زمان مکث شام بوده اگرچه در
... مذکور شد از روایات اسم او بعضی بود والله العالم و بروایتی فاطمه دختر سید الشهداء در
وقت وداع در سر قبر پدر آه سرد از دل پر درد برکشید و این قدر گریه کرد که بیهوش شد و چون آن
کربلا روانه شدند در هر منزل مقدمه مرد آنجا طرحی آوردند و داغ دل ایشان تازه می کردند تا
اینکه نزدیکی مدینه رسیدند بروایت ملهوف حضرت سید الساجدین ع امر نمود تا خیمه خود در
بر پا کردند و بشیر بن حذلم را طلبید فرمود ای بشیر خدا پدرت را رحمت کند شاعر بود آیا تو هم از
شعر گفتن بهره داری عرض کرد بلی من هم شعر میگویم آنحضرت فرمود فادخل المدینة وانع ابی
عبد الله داخل مدینه شو و خبر مرگ ابی عبد الله را با اهل مدینه برسان بشیر گوید بفرموده آن
حضرت بر اسب خود سوار گشته داخل مدینه شدم چون بنزد قبر حضرت رسول رسیدم صدای
خود را بگریه بلند کردم و این اشعار را خواندم یا اهل یثرب لا مقام لکم بها قتل الحسین فادمعی
مدرار ای اهل مدینه محل ماندن از برای شما در این شهر نمانده زیرا حضرت حسین را کشتند

و اشک چشم من بر آنجناب جاری است الجسم منه بکربلاء مضرج والراس منه علی القناة یدار بدن
در کربلا بخون غلطانند و سر انور شریفش بر نیزه جفا در شهرها گردانند بعد گفتم اینک من با
حضرت سید الساجدین ع با عمه ها و خواهران در این نزدیکی فرود آمده اند و منم رسول آنجناب
بسوی شما آمده ام شما را خبر دهم چون این آواز در مدینه بلند شد جمیع بنی هاشم و سایر از
مهاجر و انصار حتی زنان مخدرات از خانه ها بیرون دویدند و با موهای پریشان و روهای خراشیده
بر سر و رو زنان و واویلا و وا ثبورا گویان از شهر بیرون آمدند فلم ار باکیا و باکیة اکثر من ذلک
الیوم هرگز ندیدم که این قدر از زن و مرد ندبه و زاری کنند از این روز بر مسلمانان وارد شده و
شنیدم جاریه را میگفت نعی سیدی ناع نعاه فاوجعا وامرضنی ناع نعاه فافجعا خبر مرگ
سید و آقای مرا رسانند خبر دهنده که بجزع و فزع در آورد و این خبر مرا خوش و دردناک نمود
فعینی جودا بالدموع واسکبا وجودا بدمع بعد دمعکما معا پس ای دو چشم من بخشش نمائید
با اشک و ان وبخشش نمائید بریختن بعد از ریختن علی من دهی عرش الجلیل فزعزعا فاصبح
هذا المجد والدین اجدعا بر کسیکه مصیبتش عرش رب جلیل را بتزلزل در آورده و ضیعه نمود
این بزرگی و دین بینی بریده علی ابن نبی الله و ابن وصیه وان کان عنا شاحط الدار اشحطا
گرامی کن ای چشم بر پسر رسول خدا و پسر وصی او اگرچه مکان او از ما بسیار دور است پس آنجاریه رو
خود را بمن نمود که ای خبر دهنده حزن ما را بابی عبد الله تازه نمودی و بر جراحتهای دلهای ما که
بر نشده بود افزودی تو کیستی خدا تو را رحمت کند گفتم منم بشیر بن حذلم مولای من سید الساجدین ع
مرا فرستاده بسوی شما و خود با عیال حضرت ابی عبد الله علیه السلام در فلان موضع نزول فرموده اند
چون این کلام را از من شنیدند مرا گذاشته شروع نمودند و بدون من از اسب خود را تا خیمه نرسانند
آنحضرت مولا هم رسیده یافتم از کثرت ازدحام چون راه عبور بسته شده بود نتوانستم پس از
اسب پیاده شدم گام بر شانه های خلق میگذاشتم و میرفتم تا اینکه خود را نزدیک باب خیمه حضرت
زین العابدین ع رسانیدم دیدم آن مظلوم شیر سیده از خیمه بیرون آمده و دستمالی در دست
داشته متصل اشک چشم خود را پاک مینمود و خادمی در عقب سرش بود کرسی از برای آن مظلوم
گذاشته و آن بزرگوار بر کرسی بر آمد چون بران قرار گرفت میخواست تکلم کند گریه او را فرصت
نداد از دیدن آن بحال صدای گریه و ناله از مردم و زنان از هر طرف بلند شد و از هر طرف آنحضرت را
تعزیت میگفتند بمنبع صدای شیون و ناله بلند شد که گویا تمام این زمین بزلزله در آمد پس بعد

از مدینه از زنان که آنحضرت که بشنیدند گریه میکردند بدست مبارک اشاره کرد بمردم که
ساکت شوید چون آرام گرفتند آنجناب فرمود الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم
الدین باری الخلائق اجمعین حمد پروردگار عالمیان بخشنده و آمرزنده را سزد که مالک
روز جزا است خلق کننده جمیع خلق است الذی بعد فارتفع فی السموات العلی وقرب فشهد
النجوی آنکسیکه از درک عقول دور و از نزدیکی بر امور مخفیه مطلع است نحمده علی عظائم الامور
وفجایع الدهور والم الفجایع وجلیل الرزء وعظیم المصائب الفادحة حمد میکنیم خدا را بر
امور بزرگی که بر ما وارد شده از بدرد آورنده‌ها و مصائب بزرگ و مصیبتهای ... ایها القوم
ان الله وله الحمد ابتلانا بمصائب جلیلة وثلمة فی الاسلام عظیمة ای مردم خدای محمود ما را امتحان
فرمود بمصیبتهای بزرگ و شکست عظیمی در دین ... قتل ابو عبد الله وعترته وسبی نسائه
وصبیته وداروا برأسه فی البلدان من فوق عالی السنان ای مردم حضرت ابو عبد الله را کشتند و
زنان و دختران را اسیر نمودند و سر مبارکش را بر نیزه بلند کرده در شهرها گردانیدند وهذه
الرزیة التی لامثل لها و این مصیبتی است که مثل آن نیست ایها الناس فای رجال منکم یسرون
بعد قتله ام ای ... منکم تحبس دمعها وتبخل عن انهمالها کدام یک از مردان بعد از قتل آنجناب
مسرور خواهد بود یا اینکه نگاه دارد اشک چشم خود را از جاری شدن و بخل ورزد در ریختن
ان فلقد بکت السبع الشداد لقتله وبکت البحار بامواجها والملائکة المقربون واهل السموات
پس بتحقیق آسمانهای هفتگانه و دریاها و موجهای آن و ملائکه مقربون و اهل آسمانها بر آنحضرت
گریستند ایها الناس ای قلب لا ینصدع لقتله ام ای فؤاد لا یحن الیه ام ای سمع یسمع هذه
الثلمة التی ثلمت فی الاسلام ای مردم کدام قلبی است که از این قتل شکافته نشود یا کدام دلست مایل
نشود بسوی آنحضرت یا کدام سمعست بتواند بشنود این صدمه وارده در اسلام را ایها الناس
اصبحنا مطرودین مشردین مذودین شاسعین عن الاوطان کانا اولاد ترک وکابل ای مردم
گردیدیم رانده شده و پراکنده گردیده و غریب در بلاد گویا اولاد ترک و دیلم بوده ایم من غیر جرم
اجترمناه ولا مکروه ارتکبناه ولا ثلمة فی الاسلام ثلمناها ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین ان
هذا الا اختلاق این مصیبت ما بدون جرم و بدون خلافی مرتکب شده باشیم و یا شکستی در اسلام
وارد آورده باشیم چنین سخنی را از اولین نشنیده ایم و امریست که پیش از خود اختراع نموده اند
والله لو ان النبی تقدم الیهم فی قتلنا کما تقدم الیهم فی الوصایة بنا لما زادوا علی ما فعلوا بنا

فانا لله وانا الیه راجعون من مصیبة ما اعظمها واوجعها وافجعها واکظها وافظعها وامرها
وافدحها ... بخدا ... فرمود بعوض اجر و صبر فرموده
در اعزا ... فانا لله وانا الیه راجعون چه ما
است ... از خدا مزد خود را میطلبیم و از او امید ثواب
داریم ... دهنده صابران پس صوحان بن صعصعه
بر خواست ... که زمین گیر شده ام و باین سبب فیض یاری شما را نیافته ام
حضرت عذرش را قبول ... فرمود و بروایت ابی مخنف در اشعار دیدیم که از برای اهل
مدینه در روضه منوره رسول صلی الله علیه وآله خواندند ابن ... نقل نموده جاء ابرا
یا ابن بنت محمد ... خبر بغیبر او ... بجون
اغتسلوا لا یوم اعظم ... ولا شبه الحسین قتیلا روزی اندوه خبرتر از روز
شهادة آن مظلوم نیست ... کشته مانند حضرت حسین ع نیست فکانما بک یا ابن بنت
محمد قتلوا جهارا عامدین رسولا که بواسطه کشتن تو ای فرزند دختر رسول ...
وحد او ... را کشتند ... قتلوا بک التکبیر والتهلیلا دو ...
را کشتند ... کشته شد ...
رفت و بروایت ابی مخنف دیگر اینچون خبر بعبد الله بن جعفر رسید و باو گفته شد که دو پسر
او در کربلا با حضرت حسین شهید شدند یکی از غلامان آنجناب که در خدمتش حاضر بود بعد
از شنیدن این تفصیل گفت این خبری بود که از حسین بن علی بما رسید جناب عبد الله از شنیدن
این کلام از آن پست مقام در غضب شد و کفش خود را برداشت بر او زد و گفت ای پسر کنیزک
گنده بد این چه کلام ناپسند بود از تو سر زد والله اگر من در خدمتش بودم دوست داشتم
که جان خود را فدای او کنم پس رو بحاضرین مجلس نموده فرمود بخدا قسم سبب ناگوار است
بر من که فیض شهادت در خدمتش نیافتم و همین قدر خوشدلم که فرزندانم با او مواسات نموده
جان خود را فدایش نمودند و جمله از ارباب مقاتل نوشته اند مردی که مردم باستقبال آل الله
میرفتند از آن میان ام لقمان دختر عقیل بن ابی طالب بیرون میرفت بر کشتگان نوحه کنان
میگفت ایها القاتلون ظلما حسینا ابشروا بالعذاب والتنکیل ای کشندگان حضرت حسین
از روی ظلم بشارت باد شما را بعذاب و انتقام خدا کل من فی السماء یدعو علیکم من نبی وشاهد

ورسول جمیع اهل اسماها از پیغمبران وسایر مطلعین بر شما نفرین میکنند ولعنتم علی لسان داود
وسلیمان وصاحب لا یحیل لعن بر شما بر زبان پیغمبران مذکور جاری شد سلیمان وداود وعیسی صاحب
انجیل رای و کفت پس از این کر زنان بنی هاشم با زنان اسپی ملاقات نمودند راوی کوید ام لقمان
بیرون آمد با او بود ام هانی ورمله واسما که همه دختران عقیل بودند و دیکر اهل بیت داخل
مدینه شدند روز جمعه بود وخطیب مشغول خطبه بود ودر خطبه ذکر نمود آنچه را که واقع شد
بر حضرت حسین ع شورش در مدینه بر پا شد که اتفاق نیفتاده بود مکرروزیکه رسول
خدا ص از دنیا رحلت فرمود ودر بعض از کتب مقاتل مسطور است که چون خبر ورود اهل بیت
بنزدیکی شهر مدینه بجناب محمد بن الحنفیه رسید فی الفور اسب طلبید سوار شد و بیرون
میرفت چون اندوه ونظرش بر علمهای سیاه افتاد صیحه زد واز اسب در غلطید چون این خبر بحضرت
سید الساجدین ع رسید خود را ببالین عمش رسانید وسر آنجناب را بر کنار کرفت تا اینکه آن
جناب بهوش آمد جناب محمد چشم کشود برادر زاده یتیم خود را دید نعره از دل کشید وازد
مظلومیتم رسید و پرسید یا ابن اخی ابن اخی ابن قرة عینی ابن ثمرة فؤادی ابن خلیفة ابی ابن
الحسین ای پسر برادر چه شد برادرم چه شد نور چشمم چه شد میوه دلم چه شد خاک بسر
پدرم چه شد برادرم حسین ع الحنفیه در جواب عمش فرمود یا عم اتیتک یتیما ای عم یتیم
و بی پدر بنزد تو بر کشتم بروایت ابی مخنف امام روبعم خود نموده مصائب خود را نقل مینمود
کرد در کربلا و کوفه وشام وارد آمده بود پس جناب چون آنجناب را شنید این قدر کریست
که بیهوش شد پس از اینکه او را بهوش آوردند فرمود بعد از علی یا ابا عبد الله یا اخی کیف طلبت
ناصرا فلم ینصروک ومعینا فلم یعینوک یا ابا عبد الله ای برادر من دشوار است بر من چکونه
طلب یاری نمودی و تو را یاری ننمودند ومعین خواستی اعانت نکردند ابی مخنف کوید آنجناب
بوخواسته بخانه خود داخل شد تا سه روز بیرون نیامد چون روز چهارم شد مسلح
ومکمل بود ذو برخود پیچید بیرون آمد و بر اسب خود سوار شد و یکی از کوههای رفت و بر مردم
ظاهر نشد تا زمان مختار **مؤلف کوید** ذیل روایتها بعض روایات منافات
دارد ام زینب و کلثوم وسایر زنان و دختران مشغول نوحه و زاری بودند تا اینکه ام لقمان با
خواهران خود ام هانی واسما و رمله وارد شد ندا ام لقمان با این اشعار حضرت حسین را نوحه
کویان بود ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ماذا فعلتم وانتم اخر الامم باهل بیتی واصحابی

ومکرمتی

ومکرمتی منهم اساری ومنهم ضرجوا بدم چه خواهید کفت وقتیکه رسول خدا از شما پرسد
کردید حال اینکه اخوام هستید با اهل بیت واصحاب واهل محبت من بعضی را اسیر و بعضی را در
خون آغشته نمودید ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحم
این بود جزاء من که برای شما خیر خواهی نمودم که بعد از من با خویشان این قسم بدی نمائید و بعضی
آمدنا ام لقمان وخواهرانش را بعد از دخول اهل بیت بشهر ذکر نموده اند چون با اهل بیت داخل
شهر مدینه شدند علیا مکرمه ام کلثوم بروایت منتخب میکریست و میکفت مدینة جدنا لا تقبلینا
فبالحسرات والاحزان جئنا ای مدینه جد ما را مپذیر زیرا که با حسرت وغم وارد آمده ایم
الا فاخبر رسول الله منا فانا قد فجعنا فی اخینا ای مدینه خبر ده جد ما رسول الله را از
ما باین که بمصیبت دردناک برادرم نشستیم ورهطک یا رسول الله اضحوا عرایا
بالطفوف مسلبینا یا رسول الله عیال تو در چاشتگاه روز عاشورا در کربلا عریان
غارت شده اند وقد ذبحوا الحسین ولم یراعوا جنابک یا رسول الله فینا یا رسول الله
فرزندت حسین را کشتند و مراعات حق تو را در باره ما ننمودند فلو نظرت عیونک للاسارا
علی اقتاب الجمال محملینا اکر ببینید یا جدا اسیران را بر چوبهای کوهان شتران نموده
اند رسول الله بعد الصون صارت عیون الناس ناظرة الینا یا رسول الله بعد از محفوظ
محل نظاره مردمان شده ایم وکنت تحوطنا حتی تولت عیونک ثارنا الاعدا علینا
یا جد تو همیشه ما را حمایت مینمودی بعد از غائب شدن از نظر تو دشمنان بر ما تاختند افاطم
لو نظرت الی السبایا بناتک فی البلاد مشتتینا ای جده یا فاطمه کاش میدیدی دختران خود را

اسیر و متفرق در بلاد تمام شد بحمد الله کتاب
مؤلف حقیر کتاب مستطاب ثمرات النفحه
انا خادم ذراری عترة طاهره
صلوات الله
علیهم



سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد



